گشته تباهی زده خوار زار سرگردانند کسی نمی پرسد و بجوی نمی خرد و به ماهواری
انفار و مشاهره خدمت کار نیز ایشان را نوکر نمی کرد خداوند خدایا
اکنون زیست این بیچارگان چگونه شود و ایام حیات خودها چه طور
سپری نمایند مگر تو که ارحم الراحمینی و اکرم الاکرمینی بفضل و
لطف فرما بر حال این بیچارگان نظر رحم کن
یا این سنگ دلان را در حق این مظلومان موم گردان
یا رحم دلان بجای این سنگ دلان برسان
آمین یا رحمن یا رحیم تمام شد هذا الکتاب
از بلده بیجاپور از نزد سید اسمعیل عرف
شاهزاده صاحب خطیب رسیده
تحریر یافت

الحمد لله رب العالمین که در عهد فرخ مهد جناب فلک رکاب وقار الامرا بهادر
مدار المهام سرکار عالی تاریخ بیجاپور در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد حسب خواهش امراو
و معززین ممالک آصفیه در مطبع سعیدی طبع یافت چون این نسخه نایاب بود
سوای یک نسخه دیگر نسخه بدست نشد و آن بسیار مشکوک و درهم برهم
صحتش معذور رسندیم و نقلیست مثل اصل امید چنان است که بقدر وسع د
اصلاح کوشند اگر اصلاح نتوان عیب پوشند فقط

که ہفصد طبقه اند شروعیه کرم وسخاوت محمود به بذل وعطاء ثواب وجزای خیرات وحسنات
از مسلمات متقرر آنست مگر این طایفه که نمی دانند کرم چیست وسخا کدام چیز است
وخیر وتصدق ہا را اصلاً پیش خود گذار نمی‌دہند این نیست مقتضای عقل خبر
رس ایشان که بدان نازاں اند الحق عقل خبررس ہر چیز بکف آوردن محمود
است واز کف بیند اختن مذموم واین معنی نزد حضر در رسا وعقل بلندی گرامر دود
ومطرود بلکه این قوم بذل اموال در راہ خدا وعطا وبخشش بر مساکین وغربا
را فاشی از بلاہت وحماقت میدانند سودای دیوانگان ومعامله ممنونان می‌انگارند
سبحان الله این چه بوالعجبی است که ہنر عیب شد وفضیلت برزلیت بدل
گردید لن تنالوا البر حتی تنفقوا - خبر ندارند شاید ایشان به بعث ونشر
قایل نیند وبثواب وعقاب دار الجزا معتقد نیستند با وجود خود را
اہل کتاب می دانند معلوم نیست که کدام کتاب بدست ایشان
رسیده که کرم وجود دران مشروع نیست وثواب خیرات وحسنات
دران متعین نگردید وحالانکه ہیچ نبی از انبیا نبود که باین صفات شریفه
متصف نبود وفی الحقیقت جود وکرم از صفات ربانی اند که بدان خداوند
متعال خود را بجواد کریم خوانده وانبیا ومرسلین را بدان ارشاد فرموده
[illegible] عام مذموم است بخل ومحمودیت سخا بدہیت که
[illegible] ساخ ہنگ سیت این معنی نیز موجب عسرت وتنگی معاش خلایق گشته زیرا که
ظاہر است که چون روسا وامرا ہمت بلند دارند ودست کرم بکشاده
بر وفق ہمت بلند کار فرما شوند رفاه وکشایش بر خلایق منبسط گردد
غنا واستغنا طوایف انام را فرو گیرد قصه کوتاه درین عہد نامبارک ہزارہا
دلکہا اشراف از بی علاقه روزگار شکسته ودرمانده بنان ویارچه محتاج

بلای یک نشد این صد بلا شد + درین طوفان باین طغیان درین سال + زدیده قرة العینم جدا شد + جدای را کسی گر سر ببرد + ز وصل جان جانش آشنا شد - بهرحال خداوند متعال فضل کنا د و بجمیع امته بنی آمین که درین سوت شهادت گذشته اند به بخشا د و بر همین سال هشتمین ختم این بلا گرداناد بحرمت النبی واله الامجاد قبل ازین ایام از روز شهادت سلطان اگرچه شکایت تنگی معاش مردم بسبب سرد بازاری سپاه گری و بی قدری مردم نجیب اصیل برزبان خلایق جاری بود تاهم درهمین ملکه دکن گنجایش هزارها و لکوک مردم اشراف بود سوای مردم دکن هزار هندوستان و ولایتی و عرب جابجا بصیغه نوکری منسلک بوده بلب نان میرسیدند و ایام میمنت سری بروند باین واسطه افغان مردم و تمامی اهل حرفه را نیز تازه روزگاری بود اگرچه بآن کمال رفاه و تمام فراغت نبود درین عمل انگلستان سپاه نجیب و اشراف از شیخ و سید و مغل و پٹهان و عرب یکقلم در کنج خمول و گمنامی خزیده بنان شب محتاج گشته بعضی از اقل قلایل که در نوکری ایشان انسلاک یافته اند منزلت ایشان با قوم و هیڑ و چمار برابر است و سید شیخ را با چمار و و هیڑ را بیک پله و یک میزان برسنگ شته‌اند بلکه و هیڑان را آنچه نزد ایشان جای و منزلتی است شیخ و سید را نیست سبحان الله این عجب بی تمیز است نعوذ بالله من ذالک ازین آدم تا این دم نزدیک هر قوم از هند و مسلمان فرق میان لعل و سنگ پیدا است و تفاوت میان در و شبه و مسلم و محقق این قوم که خود را بکمال فهم و ذکا و خرد رسا علم میدانند و بدان نازانند این فرق تمیز نمی دانند و نمی شناسند ازین معنی کمال عسرت و تنگی معاش بفرق انام راه یافته رازق الخلایق روزی ایشان فراخ گرداند بحرمته النبی واله الامجاد و نیز نزدیک هر فرقه از فرق اسلام که هفتاد و سه گروه اند و طوایف هنود و بی دینان

کبری نه نیک ناحیه و یک ملک مخصوص بلکه جهان گیر گشته و باطراف عالم پیوسته
از هر طرف از ممالک دور و دست مردم که میرسند خبر همین فوران و طغیان
می آرند در هر عالم اندرین اعوام عالمی تلف شده و جهانی سر در حجاب عدم
شنیده باشد هیچ قریه و معموره نیست که بر و صدمه این بلیه نگذشته علی الخصوص
این سال هشتم که شورش طاعون درین سال از سالهای سابقه افزون
تر و شور افزاتر بعضی خانه ها را حال آنست که یکنفس هم از اهل خانه زنده نمانده
اثاث البیت خالصه سرکار شد بعضی از قریه ها و دیهات را نیز همچنین صورت
در گذشته که دیه بالتمام از نفوس مردم خالی شده تا آنکه باب دیه را بسبب
غلوتگان خاربند نموده گذاشته شد امسال از کمال شورش و طغیان
طاعون سران ملک و سرداران لشکرها را هول آنچنان در گرفته که جاها و مکانها
گذاشته سراسیمه وار با بیدامان باین سو و آن سو حرکت میکرد و غریبان و بی
نوایان و مفلسان را چه محل و چه جا خرد و کلانتران و مالداران را
حال آنست که غم زندگانی گذاشته و پروای زر و سیم و مال و اثاث پس
پشت انداخته بروز و شب تصور مرگ در پیش داشته خواب و خور فراموش
ساخته اند و از حیات و زندگانی مایوس گشته دل از دنیا و کار و بار برداشته
اند درین هشت سال از طوفان ممات شمار اموات بالیقین از الف و لکوک
گذشته بارب و کرور رسیده باشد والعلم عند الله وما یعلم جنود
ربک الا هو درین طوفان مرگ و کثرت اموات شاید قابض ارواح
نیز ازین عهده بتنگ آمده باشد این نیست مگر آثار قهر الهی مصرع وقنا
ربنا عذاب النار ومعلوم نیست که جبار قهار خلایق چه اراده نموده باشد
مگر جهان را بتمام رسانیدنی است. رباعی – جهانی اندرین آفت فنا شد

غریب پروراین نیز موقوف ہرچه سرداررا مرغوب افتد بہا فرستاده می طلبانند دیگر چندین اوصاف خوبہا اند در عمل انگلستانیان که شایان ثنا ودرخور محمدت اند وفقہم لسعد بالخیر چون از شکر پرداختیم بشکایت ہم پردازیم که مطلب ناقص ناند خوشش گفت آنکه گفت مرواز سینه ازدی خرش وچیز جاتے شکرا و شکرگوید جای شکوه شکوہا از شوم قدمی این قوم شکایت توان نمود اولین سال که این قدم ناسعود درین ملک ورود نموده وبشیه عظمی جانگزا جگر فرسا ہمراه آورد یکی گرانی دوم طاعون گرانی باندکی شورشش ودراندک مدت دفع شد چندان شدتی صعوبتی نرسانید اما طاعون از شدت وصعوبتش چه گویم وچه شرح دہم نه زبان را طاقت ونه قلم را یارا میشینان آن دیار که در عہد عالم گیر در سنه ہزار ویکصد واقع شده بود بقیامت تشبیه داده اند چنانکه گفته اند۔ فرد۔ قیامت بود یا شور وبا بود۔ واین وبای جہان آشوب راکه درعہد دارد گشته وبہزاران درجه ازان وبای سابق بالاتر وشورشش افزاتر است بچه چیز تشبیه کنیم وچگونه شالش آرم که ہیچ چیز بخاطر نمیرسد وہیچ شئے متصور و نباید که بادمماثلت نموده شود ومساوات داده بدان وبای پیشین اگرچه تذکره شدت وصعوبتش تا سالہائے فراوان برالسنه مردم جریان داشت اما صدمه اش برہمین نواح بیجاپور دار دوی عالمگیر گذشته وطغیانی وشورشش در یکماه فرونشسته سلسله وبقیه اثرشش تا سه سال باقی ماند اما این وبائے ہوش ربا از ہشت سال که مبدای ورود انگلستانیان است علی الاتصال بے تعطیل وانفصال مستمر است که یکسال بغلط ہم تعطیل نیافته گویا فصلی از فصول مقرر گشته چنانکه فصول اربعه را در ہر سال توارد وتعاقب لازمی است از مدت شاستنین دیار انیز ورود وقوع لازم گشته ونیز شورشش وطغیان وین طبیه

که دارالخلافت و تخت گاه دکن است و نامش تا ایران و توران و روم و شام مشهور
درین عهد رونق بخش بهار افزا همچنان بر حال خزان قدیم خود زار و ناتوان مانده و
خراب و ویران افتاده چنانچه در عمل نظام بندان کسی پرداخت او نگردد و در فکر تعمیر
و رونق بخش نشد و درین عمل کسی نیز تیمار او نخورد و در صدد آباد نمودن او نیاید بالکل
نظر انداز کردند و پیشترین ایام مردم را توقع بود که اگر این بلده که تخت گاهی
است قدیم اگر بدست انگلستانیان افتد البته آبادی خواهد شد که قدر آن حق شناس
اند زیرا که گفته اند. مصرع - قدر جوهر جوهری داند و قدر تخت شاه - و چون
همچو تخت گاه در چنین فصل رونق و بهار که عمل انگلستانیان است بر همان خزان
قدیم خود ماند کمال افسوس است این نیست مگر تاثیر بخت وارثان و از دون
و طالع نامیمون بیچاپور دیگر چه توان گفت و او بزبان حال باین ترانه مترنم فرد
هر چه هست از قامت ناسازی اندام است ٭ ورنه تشریف تو بر بالاے کس
کوتاه نیست - و نیز در زمان سلف قاعده معتبر بوده که چون سرداری و رئیسی
صاحب فوج از جا براهی بکاری با شکاری بجای دیگر نهضت نمودی بر هر معموره
با قریه که گذارش افتادی چیزی ضیافتانه ازان میگرفت اگر چه ایک گوسفند
و یک سبو چه روغن بودی بالفرض اگر هیچ نبودی کاه و کرٹبی خود مفت حق لشکر بودی
و در ضمن این صورت هزار ها غربا و رعایا زیر پامالی آمدی و نقصان هزار ها میشدے
و درین عمل این اندام مقطوع القلم است هیچ سپاهی و لشکری را یارا نیست که از خرمن
اُفتی رعیت خوشه بردارد یا از روستای چیزی بعنف برگیرد مگر هر چه می بالبت
بهای ها و قیمت میگیرند و جز دام و رهی بیضه مرغی نمی شناسند و نیز معمول بوده
که و باغی یا مزرعه رعایا یا بلده تیار می شد فرمایشهاے روسا و اهل حکومت میرسید
آن بیچاره ترسان و لرزان حاضر میکردی ازین اذیت عالمی رنجش باقی در بنا ئیمند

که از اعمال با جبر او بتنگ آمده بودند و از جور و اذیت آنها جان بلب رسیده
بر نگذر آنکه محصلان درشت خو تحصیلات بکمال شدت و سختی می نمودند و خیر
اندازی و بی و درشتی وصول زر می کردند و نیز از تحول و قرار در گذشته اضعاف
مضاعف میستاندند اکنون بی رنج و اذیت و بی تقاضا و طلب خود رعیت بخوشی
دلی آورده میرسانند و از اقرار واقعی یکحبه زیاده نمی دهند لاجرم بسرور و خوش
حالی رسیده و باسودگی و فراغبالی فایز گشته بفراغ خاطر معاش و زندگانی می
کنند و در سابق قزاق و دزدان که بهر طرف و در هر معموره افتاده خانهای آباد و منزلان
و تجاران و ساهوان را غارت نموده پاک رفته بر مال قناعت نکرده و از جان
هم می کشتند اکنون اگر دزدی یا قزاقی کسی را کشد یا مالش برد اگرچه اندک
بود حاکمان با خبر بکمال اهتمام و در خبرداری رود سراغ بهم سانده دزد را
بدست آورده در شکنجه تعزیر و سیاست گرفته بکار خاک برداری میسپارند چنانچه هزارها
دزد قزاق اند و در روز دیگ اسیر آمده امروز در سنگ کشی و خاک برداری مبتلا
شده سزاے فعل شنیع می یابند همچنان پنداریگان شوم اثر که در زمان سابق
هنگامه بلا و آتش شور و فتن افروخته چندین آبادی را تاراج نموده در هر طرف هول
و دهشت انداخته بودند چنانکه عالمی از ترس و هراس خواب و خور گذاشته روز و شب
خوفناک و خطرناک می بودند و طرق و شوارع مسلوکه همه مسدود گشته و از هیچکس
ضبط این شورش و فساد صورت نمی بست اکنون از ضبط و نسق صاحبان
انگریز چنان بندوبست دلخواه شده که آنهمه در کنج گمنامی و ناموسی خزیده چنان معدوم
گشته اند که اثر شان از هیچ جا هم پیدا نیست و نیز باهتمام صاحبان انگریزی اکثر
جای است و مکانها ویران افتاده سابق بکمال آبادی و معموری رسیده اند
چنانکه باد از عهد با عدل و داد سلاطین ماضیه میدهد و روز بروز ترقی است اما بنجا بعد

بوم قدم شوم شیم باجی راو ولد راگهوبا را مسند نشین گردانیدند و آن
ناتجربه کار بهبود دولت برخلاف راے دانایان عمل نموده سرداران قدیم
را از میان برداشته ارذل را جاے ایشان داده بصلاح پوچ انفار
کاربسته مدار کار برخلاف قانون عقل گذاشته پیشه ناهمواری وناهنجاری
پیش گرفت و شیوه که زوال دولت و مملکت را مستلزم بود ساز داده
وانقاد وخدمت گار که در عهد دولتش بترقی کلی فایز گشته بودند ظلم وجور آغاز
نهادند از عدم اهتمام در امور ریاست وناخبرداری رعایا وبرایا اذیت تمام
بغبار رسیدن گرفت و چند انکه و قزاق بهر سو افتادن وخانهای آبادی متمولان
وساهوکاران غارت نمودن واز جان نیز گشتن شیوع یافت و پنڈارهاے
غارت گر در تمامی ملک شورش بر آوردند قصبات معموره پیٹهای آبادان
را پاک میسر فتند هول این ملیه در هر طرف چنان افتاده که مردم را شب
خواب نمودن ممنوع گشت مسافران در رهروان از راه رفتن باز ایستادند
آخر الامر بر طبق قول الملك يبقى من الكفر ولا يبقى من الظلم دولت
خداداد از روی مفارقت جست و بدشمن گاهی بدست خصم اسیر شد و تف ولعن
خلایق بر سر بر داشت بیت هر آنکس را که بخت بر سر آید ✤ بسوے
بدراهی عقلش ره بر آید —

در بیان عمل سرکردگان انگلستان

کنون هشتم سال است که قلمرو مرهٹه بتمامه از مبدا سال هزار و دو صد و سی
وسوم در قبض تصرف نصفت و عدالت گستر وخبرت وفراست پرور انگریز
بهادر در آمده ببرکات عدل و سیاستش امن و امنیت در تمامی هند و دکن
منبسط گشته و فراغت و کامیت کافه رعایا و برایا را حاصل گشته رعیت باج گذار

که قدم از جا حرکت کند۔ نقل است۔ که فاضلی از فضلای بیجاپور محبیب الله نام بملاقات آصفجاه رسیده بود و نواب برطریق عادت معهود از وی احوال بیجاپور استفسار نمودند فاضل مذکور حال بیجاپور در ضمن این بیت عرض نمود **فرد**۔ تار باقی می کند بر طاق کسری عنکبوت ❊ جغد نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب۔ اکنون نظر باید نمود که قبل ازین هشتاد سال که عهد آصفی بود و برکات آن عهد بر تمامی دکن منبط البته بیجاپوریان و بیجاپور دران زمان بشادابی و سروسامانی بوده باشند آن مرد صاحب نظر تفاوت حال سابق این چنین شکایت نموده باشد امروز که طوفان فتن و هنگامهٔ آفات بر جوش است تا بهزار درجه از ان عهد تنزل و فسردگی واقع شده باشد چه گوییم و چه نالیم **یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بیت** بدرد صاف ترا حکم نیست دم درکش ❊ که هر چه ساقی ما ریخت عین الطاف است۔

در بیان روسای پونه ❊❊

اگرچه روسای پونه و سرداران زناربند بجای بیجاپور پیرداختند و در پی تعمیر دار الخلافت و رونق بخشی تخت گاه سلاطین نشده پونه و ستاره را دار الامارت ساخته بودند اما منصف و عدالت ملک رانی نمودند و نظم و نسق هند و دکن بدانای سر براه نموده کار رونق داشتند تا هنگامیکه در ریاست ایشان عدل و انصاف و دادرسی طوفان و رعیت پروری جاری بود کار برونق و بها بود غنیم دست تسلطی نیافت چون اختلاف خانگی پیدا شد نفاق باهم پدیدار گشت و اتفاق و یکجهتی بالکل از میان رفت صلاح و تدبیر ناپندت که مدبر دانا و کارپرداز زیرک بود و مدتی بحسن تدبیر ورای صایب گانه ریاست را انتظام و اتساق بخشیده

آینهٔ مصفا می گشتند با وجود این قدردانی و این مراعات و توجهات آن قدردان
نکبت و فلاکت از بیجاپور انفکاک نمی یافت و بسرسبزی و خورمی نمی گرایید چون
با قدردانی و حسن اهتمام و کمال رعایت آن بادشاه نیک فرجام و آن امیر کبیر
نیکو سیر انجام حال بدین منوال بود پس نظر باید کرد چون بدست ناقدردان
بی رحم افتاده باشد حالش بکجا رسیده بود و در سنه هزار و یکصد و هفتاد و
سته هجری چون صلح فیمابین مرهته و نواب نظام علی خان بگذاشت ملک شصت
لک روپیه منعقد شد ازان باز بیجاپور بقبضهٔ زنابندان در آمد ایشان به پرداخت
این بلده نپرداختند و غم تعمیر و آبادیش نخوردند عاملان و گماشته داران
را به بیجاپور ابلاغ می نمود هر که آمد در تحصیل زر میکوشید و روز بروز بتوفیر
و افزونی جد می نمود و اصلاً نظر به حال رعایا و غربا نمیکرد و ناچار روز بروز روی
به ویرانی و کمی می نهاد هیچ سال و ماهی نمی گذاشت که چند خانه و دوکان
منهدم نمی گشتند وقتیکه قلعه در تسخیر عالمگیر رفت خانه شماری نمودند نه لک
و هشتاد و چهار هزار خانه بشمار آمدند اگرچه پیش ازان در زمان سلطان
محمد عادل شاه تنها در شاهپور نه لک خانه بودند سوای آن بلده و سایر
پورجات امروز نظر باید کرد که در تمامی بلده و پورجات درون و بیرون
از نه صد زیاده نمی شمرند و طرفه آنکه هر سال بکمی خبر میدهند اکنون حال
این بلده که دار الامارت و خلافت بود باین درجه رسید که قریه و قصبه
را بروی در چند وجوه ترجیح داده می شود و از حکیم و طبیب و قاضی و مفتی
و عالم که از لابدیات معمورات اسلامیه اند خالی پس مقبول توانایان
اینجا از قابلیت اقامت و استکانت مردم و نابرآمده لاکن چه باید کرد
آستانهای بزرگواران و مزارات اهل ذمه و مراقد اسلاف نمیگذارند

بیجاپور بودند وظایف شان مقرر داشته همیشه توجه والا در اعزاز و اکرام این طبقه
مبذول میداشت حتی که تمامی در ایام راینز بعد از اطلاع احوال محروم و بی وجه
معاش نگذاشت حسب المصارف هر یک کسی را دیه کسی را قریه کسی را یومیه
و مشاهره بکسی زمین و منقطع اجرا نمود چنانکه در حق اهل بیجاپور رعایتها
نمود و انعامات و ادرارات مقرر کرده در جای دیگر نه نمود امروز فرامین انعامات
عالمگیری که در بیجاپور نزد اهل معاش موجود اند و نه در احمدنگر و نه جای دیگر اگرچه
سخا و کرم و همت قدرشناسی عالمگیر بنسبت همت سلاطین دکن بنسبت
عشره هم نمیداشت اما به بیجاپوریان غایت تلطف و تعقد بظهور آورده این
هم شد لاکن بیجاپوریان از ناساعدت بخت و ناساعدت طالع بسرسری نگرایید
و بجمعیت و آبادی نانجامید و در تنزل و فذ والش قصوری راه نیافت بهجنان
استغناه تا مدت العمر خویش در باب بیجاپور و اهل بیجاپور رعایات کثیره می فرم
و اهتمام تمام در تنقیمی بیجاپور و تالیف قلوب اهلش می نمود و هر عالمی را که بر
صوبه بیجاپور را بلاغ می نمود اول ورا در باب تعمیر و آبادی بیجاپور و استمالت
و تقویت سکنه آن پند میگرد و تا کیدها می نمود و ظایف النهایات اهل استحقاق
آنجا را همه بحال و جاری داشته عادت مستمره چنان میداشت که هر سال
جماعه مشایخ و درویشان و مردم استحقاق بلده مذکور بحضور میرسیدند با
هر یک حسن سلوک و اعزاز تمام ملاقات نموده بقدر شان هر کدام بعطا
و انعام خوشنود نموده رخصت انصرام میداد چنانچه نزد اهل بیجاپور مقرر
بود که می گفتند هر چند که غبار و کدورت از حوادث روزگار بر صفحه دل
می نشست و زنگار افکار زمانه ناهنجار آینه دل را تاریک می ساخت همینکه ملاقات
با نواب مغفرالله اتفاق میگردید همان وقت آئینه فرو شسته دل ها صاف چون

گرفته بود که خبر نقد جان ما یه بکف نمیداشتند الا ما شاء الله درین حال کریمی جوادی یوسف نهادی کجا خریداری نقد جان ها نموده از انبارخانه عامره همت یوسفیه لقمه و طعمه بدیشان رسانده سد رمق ساز و لاجرم بقلیه السیف که در مهلکه او به بیم جانی مانده بودند درین تهلکه از جان گذشته عقب بدشمنان گرفتند

بیان تنگ معاش سپاهیان اضاف مردم بلده بیجاپور

عمده اسباب بیانگی و افلاس و تنگ دستی مردم بدرواجی وجوهات معاش دکساد بازاری کسب و حرفه که متردوان چارسوئی دنیا را ازان گزیر نیست بآن جهت که گرمی هنگامه کسب و حرفه موقوف بر رفاه و فراغت فرقه سپاه است چه مقرر است که از رفاهیت و جمعیت این فرقه فراخ عیشی و جمعیت اهل حرفه وکساب حاصل است و درین زمان خود سپاه را وقری وقدری نماند خصوص مردم اصیل و نجیب را که هیچ قدردانی نماند چون تنگ عیشی بفرقه سپاه عارض گشت بسیار اهل حرف و حیل نیز طاری گشت فلا جرم به جمیع اصناف مردم تنگ دستی و تباه حالی محیط شد و آثار کم طالعی و سست بختی بیجاپور است آنکه چون عالمگیر تسخیرش نمود اهتمام تمام کرد و جد کمال فرمود که این بلده طیبه را بسرسبزی نماید و برونق و بهای اصلی راجع شود همین جهت بود که آن بادشاه قدردان بعد تسخیر امرای چند را که موجود بودند هیچ کس را مهمل و معطل نگذاشت و سرور و ایذا و تکلیف نکرد بلکه همه را برعایات و نوازشات بادشاهی مستعمل نموده بعطای منصبها سرفراز نمود و سپاه بیجاپور و سایر دکنیان را بعزت و توقیر نوکر گرفته بسر و سامانی برداشت و همیشه بدلداری شان کوشید و همچنان فرقه مشایخ و فقرا و اهل علم و دیگر اهل استحقاق را که در

سال ذکر شدت و صعوبتش از زبان های مردم تنگ نه گشته را بجا از آغاز ما بر ثالث عشر تا حال تحریر که چهلم است و بعد الالف و ماتین انواع اسباب ویرانی و اقسام موجبات پریشانی تواصل و تواتر می دارند که انصرام نمی یابند و توقع انقطاع آینده هم بنظر نمی رسد مگر فضل خدا کار کند که عجوبه قدرتش بظهور رسد و هو علی کل شیٔ قدیر۔

بیان تباهیهای صد سیزدهم

تشریح اسباب و تبئین علل این چهل سال برین منوال که ابتدای این مدت عذر که پیشینیان هم از شدت و صعوبتش خبرها داده اند قحط جهان سوز مردم کش تا مدت ثلث ستین بجهان صعوبت و هلاکت گذشته که یاد قحط پیشین یکقلم از دلها برفته که مردم بفقدان قوت و حرمان طعام چندی به کاه دانه و تخم نبات گذرانیده و بلّیته و سگ و گربه نیز چندی صد رمق رسانیده آخر بمردم خواری افتادند بعد طی این مراتب نیز از جان برنشدند لکوک ها آدم تلف شدند تا عالم عالم مردم بی دفن کفن بر روی زمین افتاده طعمه زاغ و زغن گشتند تا مدت ها داشت و صحرا از استخوان هاے بنی آدم استخوان دار گشته بود بر هر قریه و معموره که عبور می شد گرداگردش یک تیر پرتاب وار غیر از سر و کله انسان و استخوان دست و پای مردم هیچ دیده نمی شد گویا بصحرا فرش سفید گسترده قیاس باید کرد درجائیکه یک گاو بار غله بدو سه روپیه می ارزیده چهار بدشواری میسر می گشت چه حال خواهد بود و بعد انقضای هفت هشت سال ازان رفت آسمانی باز آفت ناگهانی دیگر بر سر استاده یعنی قحط ثانی متعاقب رسید و ردیف او گردید که از قحط اول صعب تر و سخت تر بود که مردم در آن زمان سابق چیزی سرمایه بیدا اشتند و درین وقت لاحق بی سرمایگی و ناداری مردم را چنان

تا حال بخوبی بر می آید و نیکوئی مذکور می گردد اما درینوقت که با هم این همه گفتگو محض طامات و صرف لاف و گذاف پنداشته می شود و توصیف و تعریف بیجاپوریان که در کتب تواریخ و منشآت ملک قمی و ملا ظهوری وغیره هم دیده می شود صرف فسون و افسانه و محض هرزه ها و بیهدانه بنظر می آید چه آن ویرانی و پریشانی که درین وقت دارد و حال این شهر تا پرسان گشته و آن بی حیثیتی و ناشخصی که بیجاپوریان را دریافته هم خارج از شرح و بیان است گوئی که دران زمان چنانکه خوبی و کمال او به رتبه علیا و غایت قصوری فایز گشته بود همچنان درین زمان بدحالی و زوال او بدرجه اقصا و مرتبه اعلا رسانیده اگر ذکر آن خوبی ها و صفات کمالی درین وقت درمیان آید بدل شرم و ننگ عارض می شود و صبا رخصت نمی دهد که زبان مقیدی آن شود زیرا که درینوقت این بلده در شکستی و ویرانی بدرجه رسیده که اگر او را با سایر خرابی ها و ویرانی هاے عالم موازنه کنند و بمیزان تمیز بسنجید پله بیجاپور درین شان البته گران خواهد سبحان این کمالی دیگر پیدا کرده که او را از قام ازل عطا شده غفر سو - همه حال شکر این مبین * که مبادا ازین بتر گردد -

بیان اسباب ویرانگی بیجاپور

اگر اسباب ویرانگیش پرسید شرح میدهم و یکصد و پنجاه سال و کسریست که نوآرد اسباب ویرانگی و تعاقب موجبات شکستگی او را دریافته که انقطاع نمی پذیرد اولاً هرج مرج چهارده سالگی عهد سکندری چنانکه از احوال گذشته مشروع و معین گردیده ثانیاً طوفان طاعون عالم سوز که در هزار و یکصد و یک منوته قیامت برپا کرده ثالثاً قحط جهان آشوب که در هزار و صد و سی محیط جهان آشوب که در سنه هزار و صد و سی محیط عالم شده که تا مدت هفتاد و هشتاد

کاری کہ زیبندہ رتبہ شاہنشاہی ایشان باشد بوجود آمدہ تا تہنیت بجا آرم و نذر
پیش گذارم ذات مقدس پیشتر ازین شاہنشاہ بودند کہ چندین فرمان روایان
ممالک مثل ابو الحسن قطب شاہ و اسکندر عادلشاہ مطیع و منقاد امر عالی بودند باج گذار
بودند لقب شاہنشاہی راست و درست می آمد و امروز کہ ہمہ ہا را از میان بر داشتہ
ہمین یکذات مقدس ماندند و تمامی یک سلطنت شد پس شاہنشاہی تنزل نمای
شد و از اوج ملک الملوکی بحضیض مالکی ہبوط واقع شد پس ظاہر آن است کہ این
نہ جای مبارکبادی است چون مضمون این جواب باصواب ازان زن
مردانہ سیرت در پیشگاہ حضور گذشت خود بدولت بسیار متاثر گشتند و
معقول و مستصوب داشتند فرد ۔ چون رای زن از رای مرد اکمل
است ٭ توان گفت زن را کہ او افضل است ٭

بیان افتادگی و تتمہ خالی بلدہ بیجاپور

مخفی نماند کہ پیشتر ازین انچہ شرح خوبی و بیان معموری بیجاپور و فراغبالی و خوش
عیشی ساکنان انجا و کرم و سخا و بلند ہمتی سلاطین و امرا و اجتماع اہل فضل و کثرت
و انبوہی اہل کمال و حق پرستی و خدا آگاہی درویشان دلق پوش و عمل
بر وفق کتاب و سنت مشایخ و علما و تہور و مردانگی فرقہ سپاہ اینجا و خوشگواری
آب و اعتدالی ہوا چنانکہ متوطنان اینجا ہمیشہ بصحت و تازہ دلی بودہ گاہی محتاج
بفصد و جلاب دست نمی کشند تا آنکہ مبصران میزان مزاج ہوای اینجا با ہوای
مصر و یمن ولایت ہمسر و برابر میداشتند و دیگر چندین خوبیہا و صنعات کمال
بیجاپور و اہل بیجاپور کہ گفتہ و شنیدہ می شود و بر زبانہا جاریست و در کتبہا
و رسالہا رقم پذیرفتہ لاشک بیجاپور در ان زمان ہمچنان بود و بآن ہمہ کمالات
و خوبیہا موصوف و متصف [illegible] است کہ دیگر بیجاپور در اطراف و اکناف

چه عالمگیر بادشاهی بود از سایر بادشاهان جهان ممتاز و باکثر فضایل و کمالات موصوف
جمعیتی داشت که در آخر عهد و مشایخ و درویشان یافته می شود و از کمال معنوی
خالی نبود بلکه این گفتار بطریق شکایت قباحت دنیا تذکرة لنفسی و نصحا لا
خوان و تنبیهاً للغافلین گفته می شود که خاصه این عصر و در رجال الله نهین
است و در هر جا که باشد آثار صفاتش همچنین ظاهر می شود اعاذ بالله العفو
بلطفه و کرمه من شره در دار الغرور سبحان الله چه قناعت
عجب عظیم ملکتی است راحت افزا فراغت بخشا زهی آن بادشاهان ملک باقی که
حراست این آنکه جمعیت بخش فراغ آور نموده دست استغنا بر روی دنیا
و ما فیها افشانده فراغت کونین و حلاوت دارین بدست آورده اند اللهم
اجعلنا من کلاب عتبتهم آمین نقل است که چون این دو
سلطنت خانه یعنی عادلشاهی و قطب شاهی در قبض عالمگیر در آمد سرور لا تعد
و شادی های بی نهایت بایشان حاصل شد زیرا که از روی که از چهار پشت علی التواتر
است متواصل آمده بود این زمان بحصول پیوست و مرادی که اسلاف
ایشان در سر تمنی آن شده بودند و کنار آرزوی ایشان نهاده شد لاجرم
خوشحالی لا احصا و شادی بی منتها رو نمود و جشنی عظیم ترتیب دادند و مورد
عیش و عشرت بر نهجی که می شاید و می باید مهیا ساختند عطاها و نوازشها
بر اهل استحقاق روان فرمودند و اضافات مناصب و اعیان درگاه
و شجاعان رزمگاه ارزانی داشتند و تمامی ارکان و اعیان و خواص و
مقربان اند در تهنیت مبارک بادی از نظر انور گذرانیدند مگر زیب النسا بیگم
که نذر تهنیت پیش نکرد و مراسم مبارکبادی بجا نیاورد چون موجب آن پرسیدند
جوابی مردانه چنین گفت که جای تهنیت ندارد از بندگان حضرت کدام خلیل

طلبی را کار فرموده بطمع دکن در افتاد و از آوان صبا و شتاب حملهٔ آور گشته بمرور وبتدریج خاندیس وبرار و احمدنگر را فرادست آورد کاش بر آن هم اکتفا نه نموده این دو غریب بیکس را که یکی سلطان سکندر عادلشاه دیگر ابوالحسن قطب شاه اند بتصدق فرق مبارک بجان بگذاشتی و از زرگه چینیان و تاج گذاران خود نموده منت امان جان بر ایشان نهادے از برگ و آرایش چه کم گردیدے وآنچه رعایت و بنده نوازی که بابا هو نمود و تخم آن دو حه قایم بداشت و تخت راجگی آبایش بحال گذاشت باوجودیکه جد و پدرش آن همه رنج و اندیشش رسانیدند و بآن شرارت و شوخیها مغز رشش پراگنده نموده بودند با این دو مسلمانان دینداران مستحق الرعایت نه نمود و رحم دلی را اصلاً کار نفرموده مستاصل ساخت و نسل هر دو طبقه بالمره منقطع نمود چنانکه نام و نشان شان هم باقی نماند باز زیاده طلبی را نظر فرمایید و توسیع دایره حرص را بینید که چون بیجاپور و گلکنده را تسخیر نمود و آرزوی سالها بحصول پیوست و غایة المنی چهره کشا گشت بایستی که بوطن که حب الوطن من الایمان واز دست مراجعت نموده دیدار اقارب وعشایر را مغتنم انگاشته مشتی استخوان را در قریب و جوار اسلاف خویش جا کردی آنهم نشد بلکه در فکر قبض و اخذ قلاع و محلات توابع بیجاپور در افتاد آنچنان جدی و جهدی بکار برد که بقیه عمر شریف که مدت بیست سالگی بوده در دردسری صرف نموده و از طلبگاه و همچو ملک وسیع هندوستان که نصیبان گفته اند پروا نگذاشته درهمین دو دو تکاپو آخر شد هیهات هیهات ای برادران دینی و ای محبان یقینی ازین کلمات شکایت سمات ... بر زبان قهر اوداد زنهار حمل بر نکته چینی و خورده گیری قلم نکنند و بر تنقیص شان آن بزرگوار باد شاه صاحب کمال اصلاً مراایل و راغب پندار بداحتیاً

وصیت نامہ عالمگیر بادشاہ

بی کس آمدیم بی کس رفتیم سر برہنہ آمدیم و رفتیم ہمراہ تابوت نشان و ہودج چال
وغیرہ لوازمہ شاہانہ نمایند و حمید الدین خان کہ صادق الاعتقاد است تابوت
را بدرگاہ شاہ برہان رساند و جائے قبر بدستور درویشان دفن کنند فرزندان
سعادت مندان لشکر مقرر نمایند از فرزندان سعادت مند ہر کہ سلطنت نصیب
شود و کام بخش اگر ہر دو صوبہ جدید قانع شود مزاحمت نرسانند و زیر بہ از امیر الامرا
نخواہد بود ہر کہ سلطنت نصیب نہ بود خانہ زادان را مزاحمت نکند و ایذا نرساند
نوکران بادشاہی با محمد اعظم شاہ با صدق و اعتقاد متابعت نمایند تخت نشین
دو صوبہ مستقر الخلافت و دار الخلافت ہر کہ مستقر الخلافت راضی باشد چہار
صوبہ ملک قدیم دکن و مالوہ و خاندیس و برار و گجرات و دار الخیر اجمیر
و چکلات و توابع آن دار الخلافت با کابل و صوبجات دیگر در مصرف خاص
پنجاہ و ہفت ہزار و سیصد و ہشتاد و دو روپیہ موجود است پنجہزار روپیہ خیرات
تابوت و تتمہ بدرویشان تقسیمی کہ حین حیات در باب تقسیم ملک گفتہ اگر راضی
باشند لشکر کشی نخواہد بود و تمت الوصیۃ۔

تنبیہ فاعتبروا یا اولی الابصار بدانا در شدوا باکہ الملک
العزیز الغفار الی ما ہو امرضی لہ و لرسولہ المختار۔

دنیای فتان عذرچہ بلادامی است حسن و سوز ہوش ربا کار کردن
ہر کہ در افتاد نیفتاد و صاحش از آن ہر کہ میسر شد گو ہمہ حسد گزین و چشم
عاقبت بین وا نشستہ باشد ہمچو فاضل عالمی کاملی متدین خوش خدا شناس
وحید عصر یگانہ دوران کہ عالمگیر اورنگ زیب است او کہ ہمچو خود در ...
قا ... [illegible] ... قانع نگشتہ زیادہ

پام نایک بود که بعد رفتن سکر مسکن خویش نموده بود اگرچه درین مدت افواج مکرر
بر تسخیر او متعین گشتند بنابر شوخی مرنایک و وسیلهٔ ارسال پیشکشها تا حال در قبضه
اش بود درینولا اول چین قلیچ خان و محمد امین خان بر و متعین شدند پس از چندی
نصرت جنگ رسیده سعیها بجا آورد که بچهار دهم محرم سال چهل و نهم مفتوح شد
باسم رحمان بخش بر خیرا مو سوم شد اکثر عمدگان درینوقت اضافه ها یافتند چین
قلیچ خان پنجهزاری پنجهزار سوار شد در قبضهٔ دیواپور سه کروهی از داکنکیره متصل
دریاے کشنا چهاونی مقرر شد در همین سال در دیواپور انحراف مزاج بادشاه
عالمگیر شد و تشویش تمام دارد و از اطراف رو نمود و زود صحت حاصل گشت
شانزدهم رجب سال مذکور سمت بهادرگده کوچ کردند بغرهٔ شعبان وصول
به بهادرگده شد ساهو پسر سنبها همراه نصرت جنگ بنابر مصالح ملکی تعین یافت
شانزدهم شوال سال پنجاه و ششم نزول مرکب عالمگیر بادشاه بر احمدنگر شد بعد
مرور بیست و دو سال و در اواخر شوال پنجاه و یکم عارضهٔ مزاج بادشاه
پیدا شد بعد از قلایل ایام فی الجمله تخفیفی رو نمود باز در اوایل ذی قعده مرض
نمود کرد و درین ایام بر زبان بادشاه این کلمه جاری شد احمدنگر آخر سفر
درین مرتبه عارضه انحراف یافت تا روز جمعه بیست و هشتم ذی قعده
سال پنجاه و یکم از جلوس مطابق یکهزار و یکصد و هجده هجری بعد انقضای
یک پاس از روز مرغ روح بادشاه اورنگ زیب از نفس کالبد عنصری پرواز
آمد رحمة الله علیه و علی آبائه السلاطین العادلین العالمین حکم عالمگیر رفت
تاریخ بموجب وصیت در پایین مزار حضرت شاه زین الحق والدین قدس سره
در جهد لحد بیاسود و از رنج و تشویش کشاکش شغل جهانداری بیار امید او در
آخرین عهد خویش وصیتی نوشته اند صورتش اینست ـ

چهارده کروه جرگی دور استه بنظر اشرف درآمده توپخانه اکثر ضبط شده و حکم شد که
امراز یاده توپخانه نگاهدارند بست و چهارم رجب از بهادرگده بعزم تسخیر کهنداله کوچ
نموده هجدهم شعبان بپای حصار رسیدند در جلدوی استقبال شهزاده معزالدین
صوبه داری ملتان و نهصد اضافه منصب شد و بفتح الله خان بهادر در صوبه داری
بیجاپور مقرر شد و فوجداری تلکوکن و اعظم نگر بلگانون وغیره ضمیمه ناظم صوبه خجسته
بنیاد و صوبه خاندیش هم بیداربخت شد طلب بنگر از اسلام پوری به بهادرگده
دفتح الله خان مصدر ترددات نمایان شده بود حسب الالتماس او برخصت کامل
کامیابی یافت ضمیمه صوبه داری احمدآباد و صوبه داری اجمیر به محمد اعظم شاه شد
و منصب چهل هزاری سی هزار سوار عنایت گردید هفدهم ذیحجه سال چهل و هفتم
از کهنداله مراجعت شد بیست و پنجم شهر محی آباد پونه چهاونی نمودند و در پونه بیست
خواجه سرا خیمه عنایت الله خان برداشت و خیمه اسدخان بر پا نمود چون بعرض رسید
باسدخان حکم شد که خیمه خود بردارند چون از وکمی واقع شد باسدخان حکم رفته
که خیمه عنایت الله خان بر دو بعمل آمد فوت محمد اکبر در ایران زمین در سال چهل و ششم
بیست و یکم شوال المکرم باستصواب روح الله خان قلعه راج گده مفتوح شد
نبی شاه گده خطاب یافت پانزدهم محرم سال چهل و هشتم روح الله خان فوت
گردید از انتقال او میرزا صدرالدین میر بخشی شد و بیست و سیوم ذی قعده سال
چهل و هشتم بموضع کهریه که بمسعودآباد موسوم شد رسیده هفت ماه پانزده روز
اقامت نمودند و قلعه کهنداله بدویم ذیحجه بسعی تربیت خان فتح شد موسوم به بخشنده
بخش گردید بست و هشتم شوال سواد آن معسکر گردید پانزدهم ذی قعده به سعی
امان الله خان مفتوح شد فتوح الغیب نام یافت چهاردهم رجب از کهیر بعد
انفتاح قلاع سمت جنیر به تسخیر واکنگیره برآمدند که در دست نامزد نایک برادرزاده

یعنی عدالت در کشمیر بتفاوت یکدرعہ نشیند سہ روز نشست باز بدستور سابق بالیستاد شانزدہم جمادی الثانی ظاہر حصار صادق کدہ کوچ شد بہ شانزدہم رجب سہ و نیم کروہی قلعہ کہیلنا مخیم گردید و شاہزادہ بیدار بخت بملازمت رسید اسدخان ثانی امیر الامرا گردیدہ بافتح اللہ خان بہادر کہ بعد فتح عالمگیر شاہی شد و حمید الدین خان بہادر و راجہ جی سنگہ و منعم خان بہ محاصرہ قلعہ متعین گشتند و بیست و ہفتم شعبان خود بر نیم کروہی دایرہ نمودند بعد از تردداتِ بسیار از شاہزادہ و جی سنگہ و فتح اللہ خان و حمید الدین خان و سربست خان بست و دوم ذیحجہ سال چہل و ششم و قلعہ کہیلنا تاریخ است بادشاہ تفاول از قرآن مجید گرفتہ بودند آیہ الحمد للہ الذی سخر لنا بر آمدہ بود آن را بفال گرفتہ حصار را بسخر لنا موسوم نمودند چون قلعہ مذکور سر حدیست متصل آہنہ گہاٹ و بالاگہاٹ و پایان گہاٹ تلکوکن بسبب تسخیر آن ضمیمہ ممالک محروسہ شد بیدر ریخت بعد فتح کہیلنا بجاست خجستہ بنیاد متعین شدند بہرہ مند خان بخشی فوت شد از انتقال او ذو الفقار خان میر بخشی و در ہمین ایام لطف اللہ خان فوت شد و زینت النسا بیگم در دار الخلافت وفات کرد ہفتم ماہ محرم چہل و ہفتم از کہیلنا کوچ نمودند بنا بر بارش لاینقطع و طغیانی نالہا و تنگی راہ فقدان باربرداری و قحط غلہ و نایابی کاہ و ہیم صعوبت سخت گذشت و عالمی تلف شد تا آنکہ دوازدہم ربیع الاول در یکماہ و ہفدہ روز چہاردہ کروہی مسافت طی نمودہ بپای قلعہ نرنالہ رسیدند و آنجا آفتاب برآمد رفع کلفتہا شد و ہم جمادی الاول بر دریای کشنا کہ از طغیان طوفان خیز بر رسیدہ بود بیست روز این طرف و بیست روز آنطرف برای عبور لشکر توقف نمودہ بر اسعد نگر نزول نمودند از آنجا بہ بہادر گڈہ آمدند و در ہمین منازل بحلالسے فوج فیروز جنگ کہ در بنگاہ اسلام پوری گذاشتہ

آب ناله وجوئے ونار سیدن رسد مخطط سخت واقع شد بتاریخ سویم محرم سال چهل وچهارم
باستصواب محمد اعظم شاه فتح شد آن را تقید بابراهیم عادل شاه نورس تارا نام
گذاشتند و هذا نصر اﷲ خان تاریخ این فتح است نوزدهم صفر این سال ساخت
مهوستان کده مضرب خیام گشت اعظم شاه را رخصت اقامت برهان پور دادند و
جمله افواج نیز باطراف وممالکت قدیم دستوری یافته روانه شدند به شانزدهم ربیع الاول
از مهوستان کده بخواهس پور که راه یک روزه مسافت دارد بهفت واقع شد اقامت
آن موضع باعث ترقیه لشکر شد چهارم شعبان سال مذکور مخلص خان بخشی فوت کرد
روح اﷲ خان مقرر شد به دهم رجب کوچ شد و در سواد مرتضیٰ آباد د مرج نزول
واقع شد و جان سپار خان ناظم حیدر آباد در شعبان فوت شد و محمد کام بخش به
صوبه داری آنجا شد و نیابت برستم خان پسر جان سپار خان تقرر یافت دوم
محرم چهل و پنجم بطرف نواح نرناله بعزم جهاد لی کوچ شد بیست وهفتم محرم حرام نظاره
قلعه در وهان کده که در گروهی کهان است دایره معسکر گردید فتح اﷲ خان
بهادر که به تسخیر وروهان کده مامور شده بود دهم محرم مفتوح نمود و آن قلعه را
بنام خان مذکور که محمد صادق بود کده ناملم ارزانی یافت اسد خان وفیروز جنگ
از برار محرمت بنگاه رسیدند بیست وهشتم ربیع الثانی بارانی بشارت شد که اکثر
شتلها را سیلاب برد دهم شوال محاذی دروازه بادن کده یعنی برزناله
مخیم شد تربیت خان وفتح اﷲ خان و محمد مراد خان از هر طرف مورچال دوانیدند
به غره محرم چهل وششم بوساطت تربیت خان مفتوح شد باسم نبی شاه درگ
موسوم شد بعد فوت اسد خان دیوانی خالصه ضمیمه دیوانی تن به عنایت اﷲ خان
مقرر شد بهره مند خان برائے تسخیر قلعه باند کده که دیدن خندق مامور شد
در چند روز مفتوح شد چون امیر الامرا کسل بهم رسانیده حکم شد که در دیوان خاص

که در منع نمودن و باز داشتن رنجش دلهای فقرا می شود هیچ حاجت نیست خود تیرچها
این کار شوند از امروز آنچه بعون الهی صورت مدعا بحصول انجامد با دولت آن بلا
منسوب بسعی و تاثیر شما قرار دهیم محنت پس ایشان قبول کرده متوجه شدند بادشاه باز
کس را نزد ایشان فرستاد و پیغام داد که از بخورات و لوازمات که اهل دعوت
را در کار افتد هرچه فرمایند مهیا کرده آید ایشان بخواهش گفتند آه سوزان
سحری و اشک غلطان جگری سرانجام کافیست دیگر هیچ ضرورت نیست عالمگیر را این
سخن مطبوع و پسندیده آمد پس در اندک ایام مقصد الحصول پیوست و آن شقی
این شقی اسیر گردید و سر بریده اش بدرگاه رسید بادشاه خوشنود گردیدند و ایشان را
باسم سید حسن خدا نواز ستایش نامیدند انتهی و سعی خان فیروز جنگ دیوکده
مخاطب باسلام کده بتصرف آمد نگون بخت آواره شد و قلعه نسبت کده که بمسافت
یک کروه از دریا کشنا واقع است باهتمام تربیت خان در محاصره هفته دوازدهم
جمادی الآخر سال چهل و سوم مفتوح شد کوه شکست تاریخ اوست به کلید فتح موسوم
سد ازبیست و پنجم جمادی الثانی لغایت سیزدهم ذی قعده سال چهل و سوم در عرصه
چهار ماه و هژده روز بمعرفت محمد اعظم شاه قلعه ستاره مفتوح شد به اعظم تاره مو
گردید و در ایام محاصره عباره طرفه صعوبتی و اعجوبه مهلکتی رو نمود از انجمله آن که
پنجم ذی قعده سال مذکور نقبی را آتش دادند اندرون قلعه افتاده بسیار مرد
قلعه سوختند و نقب دویم را نیز آتش دادند بگمان آنکه آن نیز درون قلعه
خواهد افتاد قضارا دیوار قلعه از پا برکندیده سیل بیرون کرد و بر سر لشکر مرد
لشکر آمد قریب دو هزار کس بجا در کار آمدنی ضایع رفتند سولها حاکم ستار
بعد بملازمت حضور نوازش ها یافت و پنج هزاری شد و بیست و دویم ذی قعـ
بر قلعه سوکی محاصره قایم شد و در ایام این محاصره بسبب شدت باران و طغ

وسنتا سیاه برآمده بگریخته بود بعد از عبدالله خان بارهه صوبه بیجاپور بر سراغ آنها
دویده در حوالی رانی بدنور بر سر آنها رسیده رفقایش را بدست آورده بود و او
خود بجان بدر رفته بود در بعضی قلعه از قلعه قلب کفار را واگزیده جمعیتی سنگین فراهم
آورده پیشه وشیوه پدر و برادر را احیا نمود در قلمرو عالمگیر تاختن و غارت زدن
آغاز نهاد خانه زاد خان و مراد خان و قاسم خان بر تنبیه او مامور گشته باتفاق بر
سر او تاختند و ایشان را آنچنان در دایره هلاکت شکسته فاحش گرفته که ایشان
از آن تهلکه سرمایه جانهای خود بسلامت بردن غنیمت عظمی شمردند القصه بمرور ایام
هنگامه سنتا بالاتر از هنگامه سنبا گردید عالمگیر را فکر و تشویش مضاعف پیدا شد
در لشکر و جان نثاری و نعش در آمده تدبیرهای پرداختند چنانچه منصوبه ظاهر را
کاربند شده لشکر و غار روی می گماشتند همچنان طریق دیگر را نیز پیموده لشکر
و غارا هم متوجه میساختند و اکثر از اهل عزایم و ارباب دعوت از فقرا و مشایخ
بر حکم سلطانی همت برین مهم گماشتند و متوجه دعوت اسماء حسنی گشتند لاکن
تاثیری بسرعت پدیدار نمی شد و مقصود بحصول نه انجامید قلق و اضطراب بر دل
نازک بادشاه زیاده میشد در آن ایام یکی از اعیان بیجاپور مسمی سید حسن خدانواز
نام ولد قاضی برهان در لشکر فیروزی بودند و ایشان نیز در دعوت اسما شهرت
میداشتند بادشاه بایشان در باره این مهم پیغام فرستاد و حکم متوجه شدن در این
کار نمود ایشان جواب فرستادند که جمعی غفیر متوجه این کار شده اند حاجت فقیر
نیست و اگر امثال الامر اولی الامر متوجه هم شود سعیش ظاهر چه شود و اگر بادشاه
درین باب بفقیر حکمی فرمایند و بخواهند که حسن سعی و خدمتگذاریش ملاحظه نمایند
[illegible] فرمایند و از آن باز

فیروزجنگ از پدر خود آزرده شده بحضور رسید و بعد یکماه ملازمت نمودند بعد هنگامه
قاسم خان سنتاجی با غنیمت فراوان روانه خرابه خود گردید همت خان پسر خان
جهان بهادر که در سوا پتن بود برو دیده مقابله شد و کشته گردید وفات عادلخان
صوبه دار دار الخلافت سال چهلم و مقرر شدن محمد یار خان بجای او که در دار الخلافت
سنزدی نشسته بود دهم محرم سال چهل و یکم سانحه هوش ربا سیل و طغیان دریا
بهیمرا که از دو ر دست شد اکثر مثلها غرق آب گشتند اغنیا کشتی سوار بر آمدند و جان
بسلامت بردند غربا و فقرا کافتہ بتلاطم امواج کشتی هستی بفنا دادند بشب سوم
طغیانی دریا از خویش فرونشست نوزدهم ماه جمادی الاول سال چهل و یکم خان
بهادر وفات کرد بادشاه بعیادت رفته بودند ششم شعبان سال مذکور بسعی ذوالفقار خان
قلعه جنجی مفتوح شد و تمامی ملک کرناٹک عادلشاهی ضمیمه ممالک محروسه گردید فوت
امیر خان ناظم کابل بیست و هفتم سال چهل و دوم و تفویض صوبه کابل به شاهزاده
محمد اعظم و آوردن درکاواش را در تهوربند اختر پسر محمد اکبر را بحضور عفو جرایم بشارالیه
شفاعت شجاعت خان ناظم حیدر آباد در همین سال و پس از اقامت چهار ساله در
اسلام پوری حکم شد که گرد قلعه که از سنگ و گچ سالی پیش ازین برای دولت خانه
احداث یافته بود قلعه خاکی او دران و نیم کرده مسافت دارد عمارت نمایند
و محل و بنگاه در آنجا گذاشته اسد خان را بحراست مقرر نمود پنجم جمادی الاول سال
و سوم بعزم جهاد و تسخیر قلاع کفار بر آمدند و بستم روز سواد مرج مغرب خیام شد
بیست و نهم ذی حجه سال چهل و سوم ستارا بدرگاه رسید بسعی مردم خان فیروزجنگ
نقل است - چون شورش و هنگامه سنبا دلد سیوا فرونشست خاطر
بادشاه عالم گیر فی الجمله بیاسود و از تشویشات و تفکرات استراحت یافت سنتاجی
در کنهیش که در محاصره راهیری با جمعی از سرداران و مانکاریان در رنگ وزمی بیرگیان

حکم برآمدن و ملازمت صادر فرمودند و مقرر شد که نماز ظهر با حضرت میکرده باشند و پسر دو
برادرانش را با عطای منصب و خطاب سرفراز نمودند چنان مسموع است که بهادر شاه
با دو پسران در یک خیمه تا مدت شش سال در نظربندی داشته بودند حافظی قاری خو
ش الحانی بملازمت بادشاه رسید قرآن می خواند بلهجه که بالهجه بهادر شاه می یافت بادشاه
از خواندن آن حافظ با و پسر را محبوس بر خاطر گذشت دل بادشاه رقت بهم رسانید
م برآمدن از قید فرمودند و بحضور طلب کردند بیست و ششم شعبان سال مذکور از بیجاپور
کوچ نموده مرتبه ثانی به گلگله اقامت نمودند بیست و ششم ذی قعده در گلگله روح الله خان
فات یافت حضرت بعیادت رفتند و بهره مندخان از انتقال او میر بخشی شد شاه عالم
منصب چهل هزاری چهل هزار سوار بحال شد بستم شوال سال سی و هفتم اعظم شاه بعارضه
استسقا مبتلا شدن و بطلب حضور بحضور آمدن و در کلان بار خیمه برای ایشان بر پا شدن
و خود بدولت به تیمارداری شاهزاده قیام نمودن و صحت یافتن شاهزاده مصرع
شفای شب دعای بادشاه بود - تاریخ صحت شاهزاده است و بیست و ششم شعبان
سال سی و هشتم از گلگله کوچ کرده به بیجاپور آمدند مرتبه پنجم است که از لواح بیجاپور رایات
فوج شهنشاهی شد هفدهم شوال سال سی و نهم بهرم پوری لب دریای بهیمرا مخیم
لشکر گردید و باسلام پوری موسوم گشت - جمادی الآخر سال سی و نهم خانه زاد خان و
محمد مراد خان با فوج حضور بتنبیه سنبا که تعین شده بودند متصل ادونی با قاسم خان
حاکم سیرا ملحق گشته مقابله نمودند و شکست خورده در گدهی دیدهای محصور گشتند
بعد سه روز بنابر آن فقدان تریاک قاسم خان وفات نمود و او سر داده روز خانه زاد
خان وغیره امان خواسته روانه حضور شدند محمد اعظم شاه به بهادر گده رخصت
یافتند و محمد معظم دوازدهم شهر رجب سال سی و نهم بموجب حکم دار الاروانه ملتان شدند
و خطاب روح الله خانی بخانه زاد خان مرحمت شد سال چهلم چین قلیچ خان بهادر

بگریخت و راه ملنار کرناتک پیش گرفت عبد الله خان بارهیه که اول به نیابت روح الله خان و بعده اصالتاً صوبه داری بیجاپور داشت سراغ گریختگان گرفته کنار دریای تم بهدرا و رقلعه زمیدار رانی بدنور بر سر آنها رسید و حمراد و مانیان کهورپره قریب صد نفر عمده اسیر آمدند و راما خود بدر رفته بود چون در این مقدمه اغماض عبد الله خان بحضور معلوم شد معاتب گردید و لشکر خان بعد او صوبه دار شد چون بنابر مساهله او سنبه و راو غیره که در بیجاپور مقید بودند بگریختند او یکی منصب نیز معاتب شد پنجم محرم سال سی و چهارم قلعه راهیری که از پیش از دستگیر شدن سنبا اعتقاد خان برآن متعین بود بسعی تمام فتح نمود و به هفتم شهر ملازمت رسیده بخطاب ذو الفقار خان بهادر سرفراز شد سیوا و غیره متعلقات سنبا که اسیر گشتند آنها را آورده در خیمه کلان نگهداشتند و مثل رانی متصل بمثل اسد خان مقرر شد و ساهو راجه پسر سنبا که نه ساله بود منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و نوبت راجگی نوی مرحمت گرگردید ششم صفر سال مذکور قلعه راکچور بسعی و اهتمام روح الله خان مفتوح شد و فیروزگده خطاب یافت۔ چهارم جمادی الآخر سال سی و چهارم از گلگله موسوم بقطب آباد کوچ کردند به بیجاپور رسیده بیرون قلعه سفر به خیام کنمودند مرهته چهارم شب که سوار بیجاپور مورد لشکر بادشاهی شد نهم رمضان المبارک سال سی و پنجم محمد کام بخش به تسخیر و اصلاح مقاصد نواح جنجی رخصت یافتند و بیست و یکم محرم سال سی و ششم جملة الملک بر اسپ تنبیه مفسده نواح کرناتک امور شده بود و در کریه به بادشاه زاده ملحق گردید نهم ربیع الآخر به جینی رسیدند درین سال از دار الخلافت خبر وفات نواب های والده شاه عالم رسید خود بدولت با زیب النسا بیگم بخیمه شاه عالم رفته تعزیه نمودند چهارم ذی قعده سال مذکور شاهزاده شاه عالم را که تا حال در نظر بند بودند

کوچ کرده به گل گله رسیدند درهمین ماه شیخ نظام دکهنی مشهور که ابتدا از نوکران عادلشاهیه بود پس از ظهور فترات دران سلطنت خانه نوکران قطب الملک ابو الحسن داخل شده بعد از مدتی در بندگان عالمگیری درآمده ومخاطب به مقرب خان شده بر تسخیر قلعه پرناله تعین شده بود اتفاقاً سنبا دران ایام از راهبری تعلقه کهلینه رفت بند و بست آنجا نموده ور سنگمنیر بجائے که کب دیوان او حویلی و باغ ساخته بود بعشرت و نشاط مشغول شد و پیشتر ازین ایام خان فیروز جنگ باستیصال سنباجی تعین شده بود چون بعارضه و با نور حدقه اش زایل زایل شده محمد اعظم شاه مبدل او تعین یافتند و در تلاش بودند هنوز دست بروی نیافته بودند که ناگاه اخبار سنبا شیخ نظام بر پیوست با چهار هزار سوار ایلغار رفته بی خبر بر سران شقی رسید واو هم مقابله نمود کب کلس زخمی شده وخود در حویلی مخفی گردید بعد از هیچ القبایل اسیر گشت پنجم جمادی الاول در بهادر گده بحضور آورده حبس نمودند پس ازان سنبا نیز اسیر گردید بست و نهم ۱۱ ه در کور گانون و فتح آباد بقتل رسید کافر۔

در بیان اخلاص خان و شیخ میران پسرانش بخطاب خان عالم و منور خان سرفراز شدند۔

جمهنی رفت تاریخ بتاریخ از دست شیخ نظام مقربخان در جلدوی این خدمت بخطاب خان زمان فتح جنگ و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرفراز شدند اخلاص خان و شیخ میران پسرانش بخطاب خان عالم و منور خان سرفراز شدند راجی براور سنباجی مشهور به سنبا بعد از گشته شدن برادر بنام سرداری استقلال بهم رسانیده بود چون اعتقاد خان به محاصره راهیری مامور گشته بر محصوران تنگ گردانید رام بصورت ولباس سنیاسیان و جوگیان باهمه سرداران مرهته

بفرط او آردن بعضی گویند وہفتصد وہفتاد وہفت بودند واکثر خانہاے را
حال آن چنان بود کہ اہل خانہ شب را دربستہ بخواب می شدند تا صباح آن
تمام مردمان از خورد وبزرگ وذکور واناث بمردہ یکنفس ہم زندہ نماندہ در بستہ
ہمچنان می ماندند وجار وہمسایہ را بسبب شدت وشورش آن طاعنۃ الکبری
از حال خویش انقدر فراغ حاصل نہ بود کہ درخانہ ہمسایہ را واکردہ خیر حیات
وممات آنہا بگیرد گویا در آن وقت نمونہ عرصہ محشر وہول رستا خیز نمایان بود
کہ ہیچکس را از خود بغیرپرداختن میسر نہ بود ویوم لا یعنی نفس عن نفس شیاو
مصداق حال مردم آن زمان بود تا آنکہ بعضی بعضی خانہا تا پنج شش ماہ ہمان
طور بستہ ماندہ بودند کہ ہیچکس نہ اقارب وہمسایہ بہ تیمار احوال بیچارگان پرداختہ
درخانہ نکشاد ونہ کسی از طالب وخواہان غنیمت ومالیت گرد آن مردگان بہ پروای
مال ومتاع گردید تاریخ این از ائمہ کبری وطامہ عظمی مصرع قیامت بود
یا شوار ویا بود ـ یافتہ اند چون شدت وجوشش طاعون بدرجہ علیا رسید تا آنکہ
در محل سراے بادشاہی چند بیگمات وچند خواصان وکنیزکان وشاہزادہ واکثر
از خدمہ نیز فوت شدند وبادشاہ فقیہ متدین بود وگریز از وباء مثل فرار از زحف
حرام وممنوع بود اعیان درگاہ بفتوای مفتیان وقت بادشاہ را باعث شدند
تا بہ غرہ ربیع الاول بہ نیت مہم سازی از بیجاپور برآمدہ بسمت اکلوج روانہ شدند
بعد از ہفتہ نایرہ وباد طغیان طاعون از سر فرو نشست لیکن سلسلہ آن تا سال
متمر بود در آن حادثہ ہزارہا خانہ ومحلہ ویران شدند اکثر مزارات ومقام
بر عوام الناس کہ درون حصار یافتہ شود ہمدران وقت پیدا گردیدہ شانزدہم
ربیع الاول کورگاون کوچ نمودہ بطرف بیجاپور نہضت نمودند ودہم جمادی الاول
موضع بدری برلب کشنا رسیدہ ودو ماہ توقف نمودند نوزدہم شعبان از بدری

ربیع الاول سال مذکور از حیدرآباد کوچ نموده بچهاردهم به بلده بیدر رسیدند و از آنجا
کوچ نموده به سوم جمادی الاول به گلبرگه رسیده و از آنجا روانه شده به بیست و
[دو]م شهر مذکور به بلده بیجاپور رسیده اندرون قلعه در حویلی خاص خان نزول فرمودند
[ق]لعه بلگاون در همین ایام بسعی شهزاده محمد اعظم مفتوح شد و اعظم نگر خطاب یافت و در
[ب]ردهم شوال المکرم سال سی و دویم بسعی غازی الدین خان قلعه ادونی مفتوح شد
[سـ]ـیدی مسعود خان که از طرف عادل شاه آن قلعه و ملک تابعه آن را در تصرف
[د]اشت اولاً بمدافعات و مقاومت قیام نمود و با لشکر بادشاهی بجنگ و مقابله پیش
آمد آخر بصلح گراییده تسلیم قلعه نمود بخطاب خانی و منصب هفت هزاری سوار سربلند
گشت و بسبب کبر سن بحضور نرسید و بعضی گویند بسبب آنکه بر روی مرض شایان
داشت فرزندان خود را بحضور فرستاده اداب عرض گذرانید و قلعه ادونی
را خطاب امتیاز گده ارزانی شد هنوز عالمگیر هم در بیجاپور سکونت داشته بودند
که از نصف محرم این سال سی و سیوم حدوث وبا طاعون در بیجاپور شد درین
حادثه یک و نیم لک آدم از عوام و احاد الناس و چندی از عمدگان نیز سر در
لحاف ممات کشیدند و بسیاری بنقصان چشم و گوش و زبان از کار رفتند و از عمده
[ها]ی همراهی عادلشاهی یکی اورنگ آبادی محل و فاضل خان صدر و محمدی راج
پسر راجه جسونت وغیره هم نیز فوت شدند و گویند چون جنازه اورنگ آبادی محل
برای تدفین در اضلاع نوباغ می بردند از حاملان جنازه از محل خواص خان
تا موضع شانزده نفر جا بجا بیفتادند و مردند و راشند ای حال طغیان و جوش وبا بایں
مرتبه بود که مردم از تکفین و تدفین عاجز آمده احاد الناس و عوام را به گرده‌ها
برداشته می بردند و می انداختند روزی گرده‌هاے مردگان که از اله پور
دروازه بیرون برده بودند بشمار آوردن هفت هزار و هفت صد گردن

بیجاپور اوقات عزیز را صرف تسخیر بلاد و معمورات توابع بلده بیجاپور نمود

بعد ازین نبذی از احوال مجلی عالمگیر بعد از فتح بیجاپور ملک توابع او دیا چند مدت بقبض آورد نگاشته می شود عالمگیر بادشاه پس از اقامت یکو نیم ماه دویم ذیحجه از بیجاپور کوچ نمود به بیست و هشتم به شولاپور رسیدند و آنجا یکماه گذرانیده به بیست و پنجم محرم الحرام به گلبرگه شریف نهضت نمودند و از انجا به بیدر عبور نموده بسمت حیدرآباد متوجه گشتند به چهارم ربیع الاول بیک کروهی گلکنده فرود آمده به محاصره قلعه پرداختند بیست و ششم رجب شهزاده بزرگ شاه عالم بهادر را بنابر نوشتجات نهانی که در ایام محاصره بیجاپور با سکندر عادلشاه داشت و آن گمانی بود و در ایام محاصره گلکنده نیز با ابوالحسن داشت و بعضی کسان از نوشتجات را بدست آورده پیش از نظر گذرانیدند بادشاه بر شاهزاده مذکور خشم آلوده و عتاب ناک گشته با دو پسرانش نظربند نمودند و کارخانجات و سورد دولت شهزاده به ضبط نمودند و در یک خیمه با پسرانش جای باش او مقرر نمودند بیست و چهارم ذی قعده سال سی و ایکم بعرصه هشت ماه چند روز قلعه گلکنده مفتوح شد قطب الملک ابوالحسن را نظربند نموده به دولت آباد فرستادند و به دویم صفر سال سی و دوم قلعه سکر از دست پام نایک که از قوم بیر صاحب دوازده هزار سوار و یک لک پیاده بود و از توابع عادلشاه بود بقبض در آمده و قلعه را بخطاب نصرت آباد نامیدند و او را احمدنگر بملازمت رسیده پنج هزاری شده بود و در محاصره بیجاپور و حیدرآباد حرکات و ترددات مخالفانه می نمود لهذا روح الله خان بر و متعین شده بود و او قلعه را تسلیم کرده نمود و همراه خان مشار الیه به ملازمت رسید و پنجم روز ملازمت در گذشت غره

او راک در آرد پر تو ذاتست بلکه از غایت لطافت از جمیع تصورات و توهمات بیچون ذات
پاکست چنانکه کمند فهم بکنگره آن نمیرسد و سمند وهم بعرصه آن نمی تازد ان راکه معاینه
روح عطا میدهند او لاش مهر آب می نهند- فرد- در کشف روح دم
نزنم و ادانم- این قدر کان در حلل رب بود و در جمال روح بیهوده سرائے اگر بگوید که
دیده ام دیدگری نایم هم گفتگوش گواهی میدهد که دروغ می گوید و بذات
محبت بهتان می کند و زبان قابل شکسته باد و گوش سامع بسته رباعی- در ادب
میکوش با آن چون صاحب دل ای عزیز + ادب را نیست راه در هیچ محفل
اے عزیز + آنکه باشد قدر و اهل نظر در چشم او + با ادب کل می نماید بی ادب
کل اے عزیز- و نیز در زیور دنیا می نویسد سکندر عادلشاه که ختم سلاطین بیجاپور
است از فقیر پرسید که دنیا چیست گفتم آنچه بعاقبت بکار نیاید گفت این طور تمام
خلایق میگویند گفتم آنچه تمام خلایق می گویند مستحکم است گفت به مقتضای
خاطر منی رس رمزی عنایت فرمایند که مستفیض شوم تسلند کردم گفتم آنچه بدست
در می آید و بدیده و دل در گنجد و نام و نشان داده چه از عالم ملک و چه از عالم
ملکوت دنیاست و آنچه ماورای آنست وین خوشوقت گردید و تحسین نمود-
نظم آنچه در بند تن بود دنیاست + گر بغیب است در شهادت راست-
و آنچه وا رستهٔ شد ز بند بدن + دین بود گر تو بشنوی از من + چیست دنیا
تن است و دین جان است + آن بود جهل و این عرفان است + بحر
ما دین نیکوست دنیا بد + آن مرید است و این بود مرتد- تم کلامه پس ازین
بیان ظاهر میگردد که او را از مشرب سقر و مذاق درویشی جانشینی و ذوق حال
گشته بود خوشحال او رحمت باد برو-

بیان مجملی احوال عالمگیر بادشاه که بعد فتح قلعه

وبالجمله سکندر ثانی بود از روضه سلطنت وجهانداری براسته واختری بود از مطلع ابهت وکامگاری برخاسته لاکن طراوت عیش ونضارت کامرانی نیافته زود بصرصر حوادث زمانه پژمرید وبذروه عشرت واوج کامیابی وفرمان روائی نرسیده بشتاب بزوال وهبوط گرائید اگرچه تخت نشینش نصیب شد اما چه فایده که همه عمر معزول العمل وممنوع التصرف بود هرچند که سنی [۳۰] سالگی حیات یافت لاکن چه سود که سنین وشهور در تلخ عیشی ودشمنکاری بسر بردنی او اگرچه از تنعم فانی دنیا محروم وبی نصیب ماند اما از تلذذ باقی صافی عقبا محفوظ وبهره مند گشته ودر بدل سلطنت منغوش صوری دولت مصفای معنوی بدست آورده او را نعم البدل وخیر العوض حاصل شده باشد فیا التخفیف باکامرانی ومرادیابی از جهان نقل نموده باشد که جنیت خسروان را در بارگاهش بار نیست یعنی از مشرب صافی صوفیه ومذاق این طایفه علیه بهره مندی تمام داشت ودست ارادت بکاملی داده نسبت معنوی درست نموده خود را بر سلسله مشایخ کبار بسته ونسق وضبط سلطنت معنوی جاویدی حاصل نموده بادشاه ملک معلی شده بود دست ارادت به مشیخت پناه معارف آگاه حضرت شاه نعیم الله قدس سره که اکابر وقت بودند داده اخذ طریقه آنحضرت نموده راه وصول الی الله دریافته ونصیحت دیگر کاملان زمان وصاحبدلان عصر نیز رسیده ذلتها بر داشته وفائده برچیده چنانکه مست بادهٔ عرفان سرشار خمخانه وجدان عارف بالله شیخ محمود بحری صاحب عروس عرفان در زیور روح می نویسند که بسببی با سکندر خان خاتم والیان بیجاپور راست چندی صحبت ها اتفاق شده بود بلکه بحجرگاه خسروش یکدو سال اقامتی داشته بودم روزی کمال ادب واختصاص پرسید که روح چیست گفتیم روح آنچنان چیزی است که کسی کنه آن سخن درنگنجاید ودیگری بحوصله

گوهر که باشد تا بادشاه ما جان بسلامت باشد ما از ان آدمیم در وفای خدمت کار او جان سپریم چون خبرداران حال این قصه به پیشگاه حضور رسانیدند عالمگیر نیک متاثر شد و دانست که در حبس زنده ماندن سکندر هم از خلل و فساد خالی نیست میگویند والعهدة علی الراوی یک خریطه به سکندر ابلاغ نمود و با خواجه سرا تاکید نمودند که به خواجه سکندر البته دراز خواجه سرا بر طبق حکم عمل نمود و بازگشت بمجرد تناول آن مسموم در کالبد نازنین سکندری عمل زهر هلاهل سازی و جاری گردید باز متعاقب آن خواجه سرا را فرستاده بسکندر شاه پیغام دادند که اکنون آرزوی دلی هرچه باشد بر آن اطلاع دهند تا در سرانجام دادن آن توجه والا مصروف گردد سکندر شاه در جواب گفت در ظل عاطفت و مرحمت شاهنشاهی همه آرزو با فایز گشتم هیچ آرزوی در دل نمانده مگر آنکه این کالبد عنصری را در زیر قدم کار پیر و مرشد خود بخاک سپارند در همان روز سکندر عادل شاه از کوچه گاه تنگ نامرادی بفضای گاه وسیع لطف ایزدی نهضت فرمود رحمة الله علیه وعلی آبائه رحمته واسعة پس بر وفق وصیت سکندر شاه جنازه او را روانه بیجاپور نموده در پایین مزار حضرت شاه نعیم الله قدس سره که از مریدان و خلفاے جناب شاه برهان نبیره و جانشین حضرت شاه هاشم علوی قدس سره بودند مدفون ساختند قبرش گلین است که بنای و عمارتی بر آن ندارد گویند که تابوت سکندر عادل شاه در شهر بیجاپور می آوردند تمامی شهر غوغا افتاد خلق انبوه بر سر راسته و بازار هجوم آوردند از زن و مرد ازدحام عظیم شده و ناله و غم ماتم بر سکنه بیجاپوریان چنان افتاده که آن روز نمونه قیامت شده بود هزارها عورت بنوحه و فغان درآمده هنگامیکه بیوگی و بی شوهری را ساز دادند و چوڑی شکستند

در بیان مجملی انجام کار سکندر خاتم عادل شاهیان

ومحنتها برداشت در طلب چیزی دیگر این قدر رنج نکشید در ایام شهزادگی و سلطنت شاهجهانی مرات دکرات لشکر بر سر دکن کشیده جهدها می نمود و بعد حصول صاحب اختیاری نیز در تخت گاه استقامت گزیده در همین فکر و تدبیری بود و لشکرها و فوج ها می فرستاد از فریب و فسون و غدر و حیل و سلوک و مدار و تملق و سایر ابواب و دلفریبی و بخود کشی بظهور آورده حصول مقصد می خواست مدت سی سال از جلوس همین منوال منقضی شد اصل مقصود که قبض بیجاپور بود بحصول نه پیوست ناچار ایشان تمنا قلبی دراز روی قدیمی بر آن کشید که بر وطن الوداع گفته و غربت بر اقامت گزیده رنج سفر بر راحت حضر پسندیده بدکن آمد بعد آمدن ایشان بدکن و افزودن مد مراتب فن و فسون نیز بیجاپور دفعةً مفتوح نشد بلکه بمرور تحمل شداید و التعاب بعد از فتح قلعه بیجاپور و بلیک کدهی با وجود رفتن دار الخلافت بقبضه غنیم و مقید شدن وارث ملک بآسانی و سهولیت مفتوح نشد بلکه تعبها و مشقتها گرافت تا اینکه گفته اند که عالمگیر بعد از فتح بیجاپور اوقات عمر عزیز خود که تخمیناً بیست سالگی است در همین سعی و جد تسخیر توابع بیجاپور صرف نموده القصه کوچک جاے بود از توابع بیجاپور که در استحکام و متانت اعتباری نداشت مرکب سلطانی بر تواند از آن نواح گردید قلعه بان آن گدی از اطاعت سر تابیده بشوخی و گستاخی کار بند شده تفنگ و بان مردم لشکر شهنشاهی سردار سپهیان تهدید فرمایان ابله رسانیدند که اے معزول العقل خرد باخته چه خیال ما شده داشته و کدام هوس خام پخته مگر خبرداری که تمامی ملک در قبضه شاهنشاهی در آمده و والی و خداوند و خداوند ملک گرفتار گردیده تو مکر کوبی که بر لشکر شاهنشاهی بندوق سر میدهی و از طریق انقیاد و اطاعت انحراف می ورزی مگر بجواب خیر گوش رفته که ازین تمام بی خبر گردیدی آن مرد از سر گستاخی جواب داد که بدون خداوند خویش دیگر نمیدانم و نمی شناسیم

تقصیر را از قوت و آذوقه باز داشته در صدد نهب و قتل و هتک حرمات کافه مسلمانان
است حال آنکه شارع دین نبی امین صلوات الله علیه و علی سایر النبین غزات اسلام را
ازین نهی فرموده منع نموده است چنانکه با آنها وقتیکه بتاخت میرفتند می گفت خبردار
باشند که اگر در معموره از بلاد کفار آواز اذان بشنوید دست از غارت باز کشید خود را
از ایذای مسلمی باز دارید پس برین تقدیر درین محبت ایذای جانی و مالی و عرضی مسلمانان
حرام مطلق است علی الخصوص از آن بادشاه عادل متدین که نفس شریفش
مظهر آیات رحمت رحمانیه است تجویز این صورت بعید بعید بعید است عالمگیر
بعد از دریافت این مبحث بملایان خود پیغام فرستاد که ایشان را از ما جواب دهید
آنچه شما گفتید درست و راست است و هیچ جای قدح ندارد ما را از شما و شهر
شما و ملک هیچ گونه سروکاری نیست و قصد جنگ و قتال با شما نداریم مگر اینست
که کافر فاجر سبی شقی که در شان او صادق است مصرع ـ حرم مین ابھی
بھی تو ہے کشتنی ـ در بغل شما جا گرفته و در پناه شما درآمده فسادات و خرابیها می کند
که اسلامیان بلاد و عباد ملک و دیار ازین جا تا دروازه دهلی از ایذائش بیخ کش
و اندراس گردیده روزان و شبان در ناله و فغان اند اما طنه و استیصال
بیخ فساد بر پا که بشعر بلوکیم در جب و متحتم است همگی مقصود از آمدن ما درین نوح
از مسقط الراس خویش جز این نیست که آن حربی را بدست آریم که جهانیان را از نیش
بازرهانیم چونکه او در پناه و حمایت شما است او را از شما می طلبیم همین که بدست
ماآید همین ساعت برویم و راه خود پیش گیریم اهل بیجاپور ازین جواب ساکت مانده
از شهر مراجعت نمودند ـ

سبب وفات سلطان سکندر عادلشاه

عالمگیر آنچه در تسخیر دکن و متصرف شدن بیجاپور جهد و جد کرده و بذل مجهود نموده و تعبها

گنجایش نمود و بساط مشورت گسترده صورت نجات بازجست اعیان درگاه بعد
از تامل بسیار گفتند که بادشاه دهلی عالمگیر متدین و متشرع است بی حکم کتاب و سنت
و بی فتوای مفتیان دین و ملت کاری نمی کند اگر ما را با وی بجنگ و پیکار پیش آمدن
و پیش بردن تعذری وارد اما راه و دلیل و حجت باز است و ما را با وی مجال سخن
نیست از او بپرسیم که غزا و جهاد با اهل اسلام کجا روا است و بر خانه مسلمانی که باذان
و نماز و سایر شعایر اهل اسلام آباد ان داده بمقصد تاخت و غارت و نهب و قتل
برآمدن شرع چگونه فتوی دهد البته قابل و ملزم و مقر بخطا گردیده دست ازین کار باز
خواهد داشت این صلاح و تجویز پسندیده همگنان آمد بادشاه چند کس را از اهل علم
که در بیجاپور موجود بودند برای مناظره بلشکر ابلاغ نمود و چون عالمگیر خبر یافت که جمعی
از اهل علم برای بحث مسئله رسیده اند چند اشخاص از علمای که در رکاب بودند مقابله
آنها تعیین فرمود که سوال چیست و بحث کدام چون بیجاپوریان مسئله خویش
درمیان انداختند و اسپ طلاقت در میدان فصاحت راندند که الحمد لله و المنه
بادشاه عهد همایون ما چنانچه عادل و منصف و دلیر و شجاع و کریم و سخی و خلیق و شفیق
است هم چنان عالم عامل عابد زاهد و پارسا متقی متشرع متدین است که در عهد مبارکش
هیچ ضعیفی از قوی و هیچ موری از مارگزندی نیافته و نیابد و هیچ حکمی از پیشگاه خلافتش
برخلاف قانون شرع و مخالف کتاب صادر نمی شود سبب چیست که با وجود که حاکم این
شهر و این ملک مسلمان موحد پاک اعتقاد و اهل آن نیز جماعه مسلمین قبلین بکلمه توحید
که ماحی همه ذنوب و ساتر جمیع عیوب است باشند و مساجد و مدارس را بصلواة و ارا
معمور داشته و در ترویج شعایر اسلام و احیای دین و ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوٰة
والسلام سرمو از خود روا دار تقصیر نباشد لشکر بادشاهی و افواج قهر امواج شاهنشاهی
غضب ریزان و قهر افشان رسیده به محاصره سخت درگرفته مسلمانان بی جرم

و بیجاپور دار الظفر مشتهر گردانیده روز دوم که پنجم ذی قعده بود خود بدولت و اقبال اندرون قلعه تشریف آورده بیجاپور را بلا شرکت مشرف گردانیده باز لشکر تشریف برد روح الله خان بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار سرفرازی یافته بصوبه داری بیجاپور سربلند شد از ان تاریخ دولت عادلشاهیه منهدم شد و نسل بنیاد ایشان منقطع گردید.

تاسف خوردن بر حال زار سکندر عادلشاه-

سکندر عادلشاه بعد ازین تا آخر حیات در بند عالمگیر منزولی و گوشه گیر بوده عمر بناکامی سپرده هیهات و تاسف آن بیچاره در قسمت ازلی عجب دلم نصیب ضعیف طالع افتاده که از سلطانی موروثی جز نام سلطانی و لقب عادلشاهی حظی دیگر بر نداشت در ایام صبا که جلوس بر تخت فرمود مدت چهارده سال از دست نوکران مغلوب الحال و بی اختیار ماند و بعد از ان در حبس عالمگیری نیز مدت چهارده سال مقهور و مجبور عمر بسر برده در سن سی و سه سالگی در سنه یکهزار و یکصد و یازده نامرادی از ظلمت خانه فنا بنور محل بقا خرامید و این رباعی در تاریخ وفاتش گفته اند

تاریخ- ز دنیا چون سکندر کرد رحلت ز نور سینه غربت بر آمد معاطور گفتم سال سکندر زین کهن ظلمت بر آمد-

بیان فرستادن سلطان سکندر علما را پیش عالمگیر برای استفسار از دلیل یورش نمودن بر بلاد و سلام و جواب دادن عالمگیر-

چون عالمگیر در امر تسخیر بیجاپور جهد کثیر و جد بلیغ بکار برده سخت نموده کار بر محصوران تنگ گردانید حتی که دنیا از امید فوز و فلاح نماند و توقع خلاص و نجات بر خاست و یاس مطلق حاصل شد سکندر عادلشاه با دانایان درگاه دانا کار پیشه

سوار شده داخل خیمه که نزدیک مورچال برای وصول قدوم بادشاه برپا کرده بودند تشریف آوردند و حکم نمودند که مجاهدان قلعه کشا و بهادران قوت آزما از هر طرف و مبارزان رکاب با فوجهاے شهزادگان و فوج بهادر بهیبت مجموعی از سمت مورچال یورش نمایند درین حالت یاس و هراس بر اهل بیجاپور طاری شد سکندر شاه و سایر امرا و اعیان مایوس گردیده غیر از مصالحه چارۀ ندیدند شب غرۀ ذی قعده سید خان ترین منشی عبدالرؤف خان و شیخ حسین منشی سید مخدوم شرزه خان همراه حافظ افضل برای صلح بملازمت غازی الدین خان رفته در همان شب برگشتند و بتاریخ دویم ذی قعده عبدالرؤف خان و شرزه خان خود ها بقصد ملاقات غازی الدین خان رفتند و بعد ملاقات و مدار صلح و در استقرار آن در همان شب بازگشتند و با سلطان سکندر شاه گفتگوے تسلیم قلعه بمیان آورده قرار دادند سوم ذی قعده باز نزد خان موصی الیه رفته باشد صوابش بسلام عالمگیر مستعد شدند و مشغول عجز الملف شاهنشاهی گردیدند عبدالرؤف خان آن شب نزد خان موصی الیه مبیت فرمود و شرزه خان شبان گاه در قلعه آمده چهارم ذی قعده سال سی ام مطابق هزار و نود و هفت طاس و هم سکندر شاه از قلعه بر آمده بملازمت عالمگیر رسید و قلعه تسلیم نمود عالمگیر با سکندر شاه کمال توجه و تفقد و الطاف ملاقات گرفته تسکین بسیار و نوازش فراوان فرمود و در عقب خیمه هاے خاص سلطانی خیمه سکندری برپا شد و بفرود گاه او عیال و ناموس مقرر گشت و یک لکهه روپیه سالیانه برای مصارف سکندر شاه معین گردانید و بعد از چندے دختر تاناشاه ابوالحسن قطب شاه را با سکندر عادلشاه وصلت داده بموافق شریعت مطهره عقد مناکحت و مزاوجت بستن فرمود و عبدالرؤف خان میانه و سید مخدوم و شرزه خان را هر یک منصب هفت هزاری سوار عطا نموده اول را بخطاب دلیر خان و ثانی را بخطاب رستم خان سرفراز فرمود

همین که رسول پور مضرب خیام شهنشاهی گشت فرمان واجب الاذعان بر غازالدینخان داروغه توپخانه وغیره امرای شتعینه اصدار یافت که اگر اهتمام بر میان جان بسته در ساعت شب بر ساعت روز افزوده از جد و تردد خود را سر مو معاف نداشته در پیش بردن مورچال و کندن کوچه سلامت و برافراختن دمدمه و ساختن نقب جهد بلیغ بکار برند و بخشیان عظام برای احاطه کردن دور قلعه را بر ملازمان شهزادگان و امرا و منصبداران قسمت نمایند با وجودیکه قلعه بیجاپور در زمینی که احداث یافته نیم ورع که بکاوند سنگ سخت برمی آید بیلداران چابک دست و سنگتراشان آهنین پنجه و دیگر عمله‌های هرکار بکار درآمده در چند روز مورچال را نزدیک بدروازه قلعه رسانیدند و مردم اندرونی دکهنیان تهور پیشه هم در انداختن توپ و تفنگ خود را اصلا معاف نداشته حتی المقدور کوشش در مدافعه و مقاومت می نمودند و دقیقه از دقایق آن نامرعیه نمیگذاشتند لاکن چون نزد ذوی البصایر والنهی پیدا است که هرگاه که اراده ازلی و مشیت قهاری لم یزلی همه بر انقطاع سلسله عادلشاهیه و انصرام این سلطنت و دودمان برکماینبغیه ابرام یافته بود جهد و کوشش چه فایده بخشد و مدافعه و معالجه چه بکار افتد تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء توقیع فرمان قهرمان فعال لما یرید است۔

بیان رفتن بیجاپور در قبضه عالمگیر۔

عالمگیر این قدر دیرکشی در فتح قلعه باوجود چندین اهتمام و کوشش مالا کلام که سلطنت تمامی هندوستان باآن سروسامان بر هرکاوش و کاهش یک شهر غریب نارسان که عبارت از بیجاپور است جان میکند و تا دسع و مقدور بذل مجهود می نمود و بمقصد و مدعا فایز نمی شد گوارا نداشته بی صبر و بی تاب گردیده خود بنفس نفیس بر سر اهتمام سرگرم کار شده از خیمه خاص خود یک گروه از مورچال غازی الدینخان و داروغه توپخانه بود

حالات به مسعود خان نوشته اند

عریضه‌ٔ شنی که از راه صدق عقیدت و صنوف ارادت که طریقه ارباب فدویت و شیمه
اصحاب نیکو خدمت ارسال داشته بودند بنظر انور اظهر مسعلی گذشت و بر مضمون
آن بصمیم قلب مرقوم نموده بودند تحسین و آفرین نموده شد تا حالت التحریر منتظر و
مترپص مستعد شدن عالیشان بجناب والا بوده می نگاریم که بر یکماه روزی چند
زیاده شد که اورنگ زیب در رسول پور فرود کش گردیده انواع تلاشیها که
به بیان نمی آید بظهور میرساند بکرم الٰهی محروس و محفوظ مانده ایم درین قدر مهلت
که شده باشد آن امارت پناه منظور هر باجی و دیگری بوده روا داشته باشند
که اسپی سلطنت بر سد حیف و صد هزار حیف است اگر آن بلند اقبال در راه
مشرف شوند فبها والا در رفت و حالت بمطالعه و مشاهده بهره اندوز گردیده
سوار شده بعده بکار دیگر پردازند و اگر نه بیجاپور متبرف مثل رفت رفت رفت
بتعین بتعین شناسند و امروز چهارم روز است که بر ریونی غنیم آمده ولفر ب
توپ ها نمت برج بر زمین ریخته است نمیدانم که در کدام ساعت چه فساد رو
خواهد داد اگر رای صواب نمای مآل اندیش اتفاق کند باوجود اطلاع روا دار تشریف
شوند یا حسب الحکم الاعلی عامل گردیده نیکنامی را حاصل زندگانی کنند و عنایات
نواب همایون از زیاده از انچه در کلیا خیال کنند و دوباره خود بیقین تصور نمایند
تا دانسته تحریر فی التاریخ بیست و چهارم شهر رمضان المبارک سنه ۹۷ چون اراده
ازلی و مشیت لم یزلی بر رفتن بیجاپور بدست غنیم جاری شده بود مسعود خان اصلاً
بر این سخنان گوش نکرده و دلش فتوی برفتن بیجاپور نداده همتش رهبر
این طریق شد

بیان اهتمام تمام بکار بردن عالمگیر در تسخیر و فتح قلعه

شهزاده اعظم شاه را بحضور طلب داشتند و از انجا خان فیروز جنگ شهاب الدین خان را با لشکر تازه زور قوی العزم با فراوان رسد و غلات بسیار و گوله و باروت بیشمار دیگر اسباب قلعه به کمک لشکری که بر محاصره قیام داشت فرستادند از رسیدن شهاب الدین خان کار لشکر هنوز انجا میداد ارزانی پدید آمد رفاه حاصل گردید با وجود آن همه بی سر و سامان که نصیب بیجاپور شده و بی اتفاقی باهم در جمعی قلیلی که مانده بودند دکهنیان بر قلت و اندک خویش و کثرت و انبوهی غنیم نظر نه نموده همت و جلادت را کار فرموده ترددات مردانه بر روی کار میرسانیدند و مورچال را قایم ماندن نمیدادند و لشکر بیرونی را کار بخاطر خواه کردن نداده از جاے برخیزانیدند عالمگیر از ین دشمن کامی و درنگ و تعویق در حصول مدعا بی تاب و بی قرار گشته در شولاپور هم روزی چند بفراغت و جلادت و سیر کردن گوار انداشته خود بدولت از قلعه شولاپور بدویم شعبان سال سی ام از جلوس سنه هزار و نود و هفت رایات برافراخته ببیت مالیکم ماه مذکور بر رسول پور مقیم معسکر ساخته نزول فرمود درین ایام سکندر عادلشاهی یکی مخصوصان را نزد مسعود خان دوانیدند و او را بکمال جد طلب فرمودند و نوشتجات مشتمل تباهی کارخانه و رسیدن کار به نهایت و غایت بوی فرستاده استدعاے قدومش نمودند که لنغر درین و رنگ پرداده قدیم و بختهٔ و از مرده کار است بحمل که درین غایت که غرق شدن کشتی را هیچ جا چیزی و مانعی نمانده به بختهٔ کاری خود اعجوبه بر روے کار رساند که زورق افتاده گرداب بلا بساحل نجات رسد و از در خونخوار دهر بار که بر سر رمیده در صدد فرو بردن است از راه باز کرد و نقلی از ان یکی درین کتاب نوشته شد۔

نقل فرمان سکندر عادلشاه که در آخرین

آمده بیست و دوم شاهزاده محمد اعظم شاه بر محاصرهٔ بیجاپور مامور شده با لشکر سنگین
رسیده بر بیگم حوض مضرب خیام نموده و بیستم شعبان با ساز و سامان قلعه کشائی بشتر
آمده با قلعه او بخت و مورچال قایم کرد و به بستن ساباط و کاویدن نقب و بر چیدن ضرب
آن و توپ و تفنگ اهتمام بکار برد در نهم شعبان عبدالرؤف خان و شرزه خان
خود را از قلعه برون انداخت در جنگ و مدافعه غنیم بذل مجهود نموده سر موازخود تقصیر جانبر
نمیداشتند و هم شعبان بر سر آذوقه باهم جنگ عظیم شد بیست چهارم رمضان نزد مونگلی
بر سر گهی هان امراے عادلشاهی جنگ و حرب شدید واقع شد بیست و چهارم رمضان
ابناجی پنڈت حیدرآبادی آمده نزول کرد دیگر روز بحضور رسید و مستعد شد و بیست
و نهم ذیحجه خبر قید نمودن ابوالحسن قطب شاه بادانا وکیل السلطنت رسید بیست و سوم
محرم سنه هزار و نود و هفت حمیر را و با لشکر سنباجی رسید سویم صفر لشکر سنباجی
بر تاخت و غارت تعلقه مغل روانه شد یازدهم شعبان النگ بام نایک بر داشتند
جواهر قاضی سعید گشته شد الغرض از دویم جمادی الاول این سال بر بیجاپور محاصره
سخت از یکطرف خانجهان بهادر وغیره امرا و از طرف دیگر روح الله خان و قاسم خان
وغیره سرگرم اهتمام بودند بعد ازان که اعظم شاه بر تشدید محاصره مامور شد کار محاصره سخت
تر می انجامید شاهزاده در باب فتح نمودن قلعه از پیش بردن مورچال و دوانیدن
نقب و سرداران الات آتش بیش از پیش کوشید بسبب طول ایام محاصره
در لشکر محمد اعظم شاه قحط عظیم افتاد و آذوقه هیچ جانب نمیرسید راهها مسدود بود افواج
سنبا تمام راه ها رسیدن رسد بلشکر مغل بند نموده بتاخت و تاراجی ملک او دست
کشاده بود و نیز آب رودها بطغیان رسیده راه تردد آدمی و دواب بسته
شده اکثر مردم لشکر بسبب باهم رسیدن قوت و غذا و آب و شتر را کشته
قوت می ساختند و بعضی ها تلف می گشتند چون کیفیت این حالت بسمع بادشاه

دار السلطنت فرود کش گردیده جنگ و محاربه بر قلعه می کنند در ینوقت بر هواخواهان عموماً و اولو الاشان خصوصاً لازم و متحتم که آثار خیر طلبی و فدویت از قوة بفعل آورده نیکنامی را حاصل زندگانی کنند و بر عالمیان ظاهر و هویدا است که حفظ و حراست این سلطنت و ابستگی آن عقد الخلافت است بمجرد وصول فیض شمول فرمان واجب الانقیاد و لازم الاتباع مشرف از حضور فیض گنجور شوند چنانچه دانند و توانند حفاظت سلطنت نمایند که اختیار تمامی برهمات بر آن بر سر بثبت تفویض و تسلیم فرمودیم فرمودیم یقین به مسارعت تمام در عجلت مالاکلام بر سند و محار دار الخلافت کنند و گرنه بر نواب همایون ما حرف نیست سلامتی و خیریت همه جا ها دکان ها و سایر فدویان و هواخواهان متعلق بخیریت سلطنت و اراده ها دانند تحریر فی التاریخ بست و چهارم ماه جمادی الاول سنه ۹۶ اسلطان اورنگ زیب با دامیکه در هندوستان تشریف شریف میداشتند از فکر و خیال تسخیر و قبض بیجاپور یکروز خالی نمانده و دور سر انجام و استعداد این کار از تعین نمودن افواج گران با سرداران و شاهزادگان و فرستادن اسباب و مودروه ملک گیری و قلعه کشائی ونام زد نمودن بدو بر آن عیار پیشه و داهیان قریب ادر ده و اندیشه خود را صاف نمیداشتند و چون دکن را بقدوم خود مشرف گردانیدند چندین در بر آن پور وچندی در خجسته بنیاد اورنگ آباد و چندی در احمد نگر طرح اقامت انداخته بتبازرده در همین کار اهتمام و جد بکار میداشتند و تدابیر بظهور می آوردند چون دریافتند که با وجود این همه مقصد بر نمی آید بی تابانه در ماه جمادی الثانی کوچ نموده به غره رجب سایهٔ هما پایه بر سواد شولاپور انداختند خان جهان که بر محاصره قیام داشت باستماع خبر رونق افروزی عالمگیر ششم رجب از بیجاپور برخاسته مقصد ملازمت حضور به شولاپور راهی شد هژدهم رجب از کنده نول لشکری بکومک بیجاپور

گشت فتنه و فساد را که تا یوم بر سر لحاف کشیده آرمیده بود صبح بیداری دمید و هنگامه
ها روز بازار شد بیست و هفتم ربیع الاول میلگیری پنڈت دیوان سنبها از اسیر آمده
قریب جوگی مٹ نزول کرد غرهٔ ربیع الثانی سکندر شاه برج زهره پور رونق افزا شدند
سرداران سنبا او آب بجا آوردند و میلگیری بخطاب معتمد راو سرفراز شد بتاریخ
سویم جمادی الاول روز یکشنبه سنه هزار و نود و شش با جاحب مغل خواجه عبدالرحیم
جنگ و خصومت آغاز گردید و لشکر بمداد رسید به چهارم نواب بهادر خان بقصد
محاصره بیجاپور بطرف دولت پور و تکیه میان راض محمد سواری نموده باز رفت بتاریخ
هفتم بخشی روح الله خان به شاه پور رسید و جنگ و محاربه بر قلعه انداخت. بیست و
یکم جمادی الثانی روز جمعه خانجهان بهادر بر تالاب رنگریزان نزول کردند درین
ایام سکندر شاه معتمدان را بادونی فرستاده مسعود خان را بکمال خواهش و طلب
کثیر نزد خویش خواند و درین وقت پرآشوب و فتن در بقای سلطنت و دولت
از روی اعانت و تقویت درخواستند چنانچه این فرمان بوی اصدار داشتند۔

نقل فرمان سکندر خان سلطان بجانب سعدی مسعود خان

از رابطه حیدرآباد به شاه قادری بالقایه گفته بودند بیقرو قطمیر اظهار کردند نبات
مستحسن و موقع افتاد یقین دانند که چنانچه زبدة السادات ابلاغ نموده اند
اگر در ایفاے آن بغرو گذاشت از خود آن عالیشان راضی نشد و بتقدیم رسانند
بدلداران کار بالکل بر آن منتخب خیر خواهان ذوی الاقتدار تفویض فرمودیم زیاده
اختیاران بدست آورده بانجام رسانند و در امر مصدر آنچه زبدة السادات
بنویسندان راعین حکم والا و دست آویز شرف تصور کرده هر چند زود تر او لیستنا سند
درین روزها فرزند بهادر خان و روح الله خان وغیرها بعزم باطل و خیال لاطایل متصل

سنه هزار و نود و پنج از سپنجی سرای فانی بدار راحت ایامی جاودانی رخت بربست بیست و ششم ذی قعده در مشکوی خاص سکندری دختر مولد شد و به غره ذی حجه شاهزاده سوم سلطان محمد تولد یافت. هم درین ایام بر همگنان آشکارا بود که بسبب عدم انتظامی این سلطنت خانه و نادرستگی مهام مملکت امیدواران درگاه را روز بروز صورت یاس و ناامیدی بنظر می آمد و مغل دام فریب و فسون گسترده هر مرغ را بدام آوردن مشغل پیش گرفت بام نایک نیز مرغ این دانه و دام گشته بملازمت عالمگیر پیوسته گردیده بنوازشات بادشاهی و منصب پنج هزاری سربلند شد و در محرم سنه هزار و نود و شش تاریخ دوازدهم شاه حضرت از حیدرآباد مراجعت نمود. ششم صفر شرزه خان از ضلع داری و حراست ملک بدار الخلافت مراجعت گردید. سیزدهم سالم خان به تورگل رخصت یافت. هژدهم شاه حضرت قادری از او دونی سعادت گردند و از جانب مسعود خان پیغام ترغیب و تحریص حفظ رابطه و سازش قدیمی با قطب شاه و تکثیر و توفیر مولدهای و داد بادی رسانیدند بیستم ماه سپهر مسعود خان نیز برای تنبیه و تغیر ایشان مدعی از ادونی آمد. درهمین ایام افواج اعظم شاهی بقصد تهانه بندی برآمده قریب تورگل رسیدند. شرزه خان و عبدالرؤف خان بر مدد تورگل برآمده بدافع و مقابله فوج اعظم شاهی قیام نمودند. عالمگیر ازین معنی که شرزه و رؤف بجنگ و مقابله شاهزاده عالمیان صفها بیاراستند سخت خشمناک و قهرآگین گشته تنبیه محاصره و قایم کردن مورچال بر دار السلطنت بیجاپور سرگرم بر عزم گشتند و با ابوالحسن قطب شاه تهدیدنامجات در باب ترک معاونت و معانت سکندر عادل شاه صادر داشتند و از تناصر باهم که از قدیم معمول و مرسوم بود منع فرمودند و در صورت امداد و کمک بیجاپور باین وعید و هیبت سخت رسانیدند و از آن تاریخ سلسله رسل و رسایل اصدار فرامین و نشانجات و تردد پیک و پیغام از طرف مغل بجانب عادل شاه منقطع شد و در میان مناکرت و معادات قویه حادث

مراجعت نموده از بیدری کوچ کرده براه تکونٹه عازم حضور شد و در احمدنگر بملازمت پدر
بزرگوار مشرف گردید هم درین روزها در رابطه یگانگی و توجه مدارای ظاهری
که عالمگیر را با سکندر بود بعلت آنکه عرصه دراز برآمد و هیچ یک از احکام مندرجه
فرمان از پیش عادلشاه بظهور نیامد نه رسد رسید و نه جمعیت بکمک آمد فتوری
و تخلل راه یافته روز بروز اسباب و علل منافرت و مباعدت در تزاید و ترقی آمد
و بعض عداوت در رمز بندی نهاده و سلطان عالمگیر نسبت به عادلشاه از ساخت نهانی
پنهانی با سنبهاجی و رعایت و جانبداری او به تیقین پیوسته از سر خشمناکی و عتاب
آگینی حکم به نشاندن تهانه ها در ملک عادل شاه صادر کردند هر طرف تهانه بندی
آغاز گردید مردم سید مخدوم را بر حصار کوه قریب حالیهال بر سر تهانه با مردم
لشکر مجادله و مقاتله دست داده یوسف شاه گشته شد و مردم بسیار مجروح و مقتول
گردیدند و هزیمت بر مردم سید مخدوم افتاد - یازدهم رجب سرو پیری و شیر خیلی حرم
و بیٹه بادشاه پور و شاه پیٹه وز همراه پور حواله چیلتو جمناجی شد بیست و پنجم رجب بادشاه
تا شاه پور سواری فرموده خلعت شاهزاده اعظم گرفتند و بیست و هشتم شعبان شاه
حضرت را برای صلاح جوئی و مصلحت طلبی روانه حیدرآباد کردند به دویم رمضان
شاه حضرت قادری را برای استشاره و استصواب از مسعود خان با دونی روانه
فرمودند پنجم رمضان شریف نواب عبدالرئوف خان برای کومک شاهزاده اعظم
شاه از حویلی خود بر حوض افضل خان نزول کرد و هشتم رمضان المبارک سکندر شاه
بخانه ملک گلنذار تشریف برده تسکین نموده با آثار شریف همراه آورده رخصت
آمد و رفت دایمی بدربار داوند و هم دران روزها باستقبال نشان شاهزاده محمد
اعظم سواری تا شاه پور فرموده اخذ نمودند آقا خسرو و بوزارت تهنیت نامه قناعت
نموده و بحظوظ این منصب خاطرخواه بهره نیافته به سیزدهم ذی قعده

هشتم

و بندگی سرکار والا داشته کافر نمک بجرام تیره انجام را سزا رسانیده ملک و ولایت از دست و انتزاع نموده مجرا بدرگاه سلاطین پناه نیاید پس فدوی امیدوار است که متعلقات و وابستگان خان موی الیه پیش فدوی روانه فرمایند تا خاطر او من جمیع الوجوه مطمئن گردد و دراد ای لوازم فدویت بکشاده و بی ساعی و جاهد شود سویم ولایت مرید نگاره که بجاگیر شرزه خان بود و متصرف اولیاے دولت رفته و الحال منگل بیره و سانگوا را تا زه نواب عمده خان ملک متصرف شده اند این تمام بدستور قدیم بقبض فدوی در آید چهارم افواج بادشاهی و امرا و وزرا از ملک فدوی برآمده رفع حادثه تهانه بندی کنند تا عباد و بلاد در مهد امن و امنیت معاش می نموده باشند. پنجم آنچه از آن ملک و ولایت فدوی متصرف بندگان درگاه آمده است بفدوی عنایت شود تا بمردم سپاه داده مهم کافر فاجر بانجام خواهد رسانید ششم افواج بادشاهی و شاهی و امرا و وزرا از راه پونه و چاکنه در پی غنیم شوند و تاخت و غارت در نهند و افواج فدوی براه مرج و نلگدک و اکمیر و تحرتیبا ملک و ولایت غنیم دست کشایند هفتم بروقت که فدوی از وجه کمک و استعداد هرچه استدعا کند بنهایت عطای آن کامیاب شود هشتم ملک و ولایت متعلقه فدوی که متصرف کافر رفته بتلاش و تردد افواج بادشاهی و شاهی آنچه استخلاص باید بفدوی مرحمت شود نهم اگر شقی حلقه اطاعت بگوش کشد و با او صلح شود فدوی امیدوار است که اول ملک فدوی از دگرفته بفدوی مرحمت نموده بعد ازین صلح منعقد گردد دهم بعد از انصرام مهم کافر فاجر از لشکر بادشاهی و امرا و وزرا هیچ جه صدمه و آسیب بولایت فدوی نرسد و بر ملک فدوی هم نشود انتهی مضمون التماس بتاریخ شانزدهم کنگالیش سید مخدوم بنام تالیک حواله شاه ابراهیم شد و بست و ششم شاهزاده شاه عالم بهادر از گوکن -

وخلعت که از پیشگاه عالمگیر اصدار یافته بود تا زکهیره سواری سر فرموده اخذ نمودند
و این فرمان متضمن بود بر تأکیدات و احکامی چند اول رسانیدن رسد و احتیاج عساکر
بلا توقف و بلا تعذر دوم وا داشتن راه لشکرها و رسدها از میان ملک خود سیوم
اعانت و امداد خرج فیروز زی نمودن در وقتیکه حاجت افتد چهارم جمعیت پنج
و شش هزار سوار بمدد شاهزادگان کامگار و سرداران نامدار متعین نمودن
پنجم باز استادن از سازش و صلح سنباجی چه ظاهر و باطن دیگر و یکدل شاها
هم در استیصال او کوشیدن ششم شرزه خان را جا ندادن و از ولایت خود
اخراج نمودن رهنی مضمون فرمان عالمگیری بتاریخ پانزدهم جمادی الاول
سواری تا حوض شاه پور فرموده نشان شاهزاده شاه عالم اخذ نمودند مضمون
این نشان مرحمت عنوان از سرتاپا تسلیه و تسکین بود عادل شاه را که طمانیت بسیار
و امید فراوان از ان حاصل مگر دید و بست و دوم جمادی الثانی کسان نواب
ظفر جنگ بهادر خان بر منگل بیره و سانکوله و توابع آن متصرف گشتند سلطان
سکندر شاه در جواب فرمان عالمگیر که مشتمل بر احکام مرقومة الصدر بود نویسانید
که آن متضمن بر مطالب چند است و خلاصه آن اینست مطالب واجب العرض اول
زر پیشکش و زر دستکردان که در زمان سابقه از دلیر خان وغیره گرفته شده
معاف نموده مطابق نشان قبض نشان فرمان عالیشان مرحمت گردد دویم
شرزه خان را اگر بر طبق حکم والا از بیجاپور و ملک خود برآورم یقین است که او
ازینجا مایوس گشته با شقی ابن شقی زد و نابکار و اتفاق خواهد یافت و درینصورت
قباحتهای عظیم متصور است لهذا فدوی امیدوار است که قلم عفو بر جراید
جرایم او کشیده شود تا او هم راه استمالت نموده و تعهد و اقسام از وی درست
کرده فوج سنجیده همراه او داده برهم کافر فاجر فرستاده سرگرم فدویت

سرحد ذی بندر کوه است پیرکنان به نیلانگوڑ و از آنجا به بندر سازی رسیده تمامی
آن ولایت را بی سپهر مرکب گردانید چون لشکر منصور شاهزاده از قحط غلات آذوقه
بسبب هنگامه آرائی سنبهاء قزاقی و راهزنی اعوان و اخوانش و عدم معاونت
و مدد از طرف بیجاپوریان بلکه شوکت و تقویت ایقان باستماع قدوم محظی برجنس
تعب و مشقت بسیار یافتند و تلف شدند بلی علفی بقیه کمال کشیدند حکم مراجعت
صادر شد و نیز شاهزاده عالیجاه اعظم شاه را که برای تاخت و نواحی و اطراف بیجاپور
با لشکر سنگین متعین ساخته بودند از وهم بر حکم فرمان نهب و غارت اطراف بر
درخته قلعه دبار و از را محاصره کرده در چند روز فتح نموده مراجعت نموده بود-

بیان ما جرای بیجاپور رفتن مسعود خان
-بادوینی-

ششم محرم سنه هزار و نود و پنج آقا خسرو بملازمت سلطان سکندر مستعد شد و بیست و
دوم ماه مذکور بادشاه بضیافت آقا خسرو رفتند و از همانجا باستقبال نواب
عبدالرؤف خان و جمشید خان تا بیرون دروازه الهپور رفته سلام و مجرا گرفته بجزیلی
آنها رخصت نمودند- ششم خلعتی سر بسر نوبتی لسدی سالم مرحمت کردند و در همین
روز بابهادر خان بنشی انکلوح آمده بملازمت نمود و در ربیع الاول سیران افضلخان
و سید عالم از ادونی مراجعت نموده بملازمت رسیدند و از دهم سنه لسدی
یاقوت اخوالدارین عنایت شد و بیست و ششم سید مخدوم برای حراست ملک
مرخص شده رفتند- بیست و هفتم برج برآمده سلام و مجری مردم پامنا یکسان گرفتند
هشتم ربیع الثانی فرزند سرفراز خان از کند نول آمده بملازمت نمود و هم جشن
سالگره شروع شد- و از دهم سنه آقا خسرو را منصب حکومت و وزارت با خلعت بتبار
و سیله و چهار اسپ و یک فیل ارزانی یافت- و بیست و سوم برای اخذ دنان

بازآمده طریق اطاعت و انقیاد پیش نمی کرد بلکه در وادی شرارت پیش قدمی را کار فرموده بیجز ناخلف را پناه داده در صدد فتنه انگیزی است اختلال این عقده ها بجز متوجه گشتن خویش محض بفرستادن افواج و عساکر صورت پذیر فتن نیست و خود این عرض یعنی متوجه شدن بنفس نفیس بدکن وی انداختن عادلشاهیه و قطب شاهیه مانند نظام شاهیه و خود فرمان منتقل الکه دکن گشتن از قدیم مذکور خاطر اشرف بود رایت عزم بصوب دکن برافراخته بدواز دهم ذی قعده سال مذکور بلده معموره برهان پور را از قدوم اشرف مورد انوار برکات ساختند بعد چهار ماهیه دران بلده در ربیع الاول از برهان پور برآمده بطرف خجسته بنیاد نهضت نمودند بعد هفت هشت ماه غره ذی قعده سال لاحق از خجسته بنیاد با حمد نگر تشریف ارزانی فرمودند در اوائل هزار و نود و چهار مابین لشکر شهنشاهی و فوج سنباجی نزدیک به علمان جنگ سخت واقع شد حسن علیخان عالم گیر شاهی دران جنگ مجروح شد و مردم بسیار کشته شدند فتح از جانب سنباجی شد و درهمین سال حسین خان میانه از سرهٹی کناره کشا از لشکر شرزه خان جدا گشته بلشکر مغل پیوست و ازانجا بطرف اورنگ آباد رخ آورده بملازمت عالم گیر رسیده منصب پنج هزاری و خطاب فتح جنگ خان یافت و میر شهاب الدین خان در جلدوی معرکه آرای که با غنیم معندی او در خطاب غازالدینخان سرفراز یافته بطرف لونه رخصت شد و هفتم رمضان المبارک این سال شهزاده محمد اعظم باز بر ساق بیجاپور متعین شد سوم شوال المکرم شاهزاده شاه عالم برای تنبیه و گوشمالی سنباجی و تخریب الکه کوکن رخصت دادند شاه عالم از کرنال رام کهاٹ داخل کوکن شده در شب و غارت و هنداسیر عالم آن ملک و قطع و هرم اشجار محصول آن سرزمین و تسخیر و قبض قلاع آنطرف دقیقه فرو نمی گذاشت و از حوالی

رجب سنه هزار و نود و دو جلوه پذیر گردید فراغ یافته بیست و پنجم ماه مذکور که هنوز نصف ایام
روشنائی بود شهزاده محمد اعظم را بعنایت خطاب شاهی و اضافه منصب سربلند ساخته
با فوج گران و استعداد فراوان بطور استقلال بر سر دکن بقصد استیصال شقی و تنبیه
و تادیب باغی پیشه روانه کرده و پنجم ماه رمضان المبارک سال مذکور خود بنفس نفیس
با عساکر آینده و اسباب و استعداد و کیهانی شکوه از اجمیر شریف بر آمده رایات
عالیات را جهت بر سمت دکن اهتزاز بخشیدند و پیشتر از ان بچند قلیل چنانچه بآن
هم اشاره رفت که فرامین بادشاه عالمگیر و مثالهای بادشاه بی بی بعالمیان
بیجاپور مشتمل بر این معنی که شرارت و فساد و شقی بچه سبب بود و تباهی ملک متعلقه
بیجاپور و اختلال سلطنت خانه سلطان سکندر همه گوش زد بادشاه عالمیان شد
لهذا شاهزاده جهانیان محمد اعظم را برای تنبیه و تادیب و گوشمالی شقی بچه از پیشگاه
خلافت روانه فرموده اند و عنقریب رایات ظفر آیات موکب خاص هم متوجه آن
طرف می شوند می باید که جمیع هواخواهان فدویت شعار و نمک پروردگان دولت ابد
عادلشاهی درین وقت فرصت را غنیم غنیمت ها دانسته بکمک استظهار فوج شاهی
شریک تنبیه و تادیب آن شقی ابن شقی گردیده تمامی ملک و تعلقات بیجاپور
را که بقبضه متمردان مرده رفته است مستخلص کرده از سر نو سلطنت سلطان سکندر
را رونق ثبات و آرایش قیام بخشید و در انقیاد و اطاعت امر عالی شهنشاهی
ملتزم بوده سرمو انحراف نورزند صدار یافته بود چنانچه نقل در مکتوب که شهزاده عالیشان
صدور یافته قبل ازین هم درین جریده ثبت افتاده است چون عالمگیر را
یقین پیوست که باین مواعظ و نصایح هیچ کارکشائی نمی شود و اعیان و
ارکان بیجاپور از نفاق رجوع نموده در رو رستگی سلطنت خانه نمی کوشند
و از نصرت و حمایت شقی ابن شقی باز می مانند و شقی بچه مفسد نیز از شرارت و فساد

وستمگاری زرها پیدا می کرد و وزرائی چند نگاه داشته در زوی ہامی نمود۔

بیان ربط تمهید تشریف آوردن عالمگیر بملک دکن۔

چون سلسلهٔ سخن تا باینجا رسید لابد شد که ذکر مبادی آمد عالمگیر در دکن در سلک
تحریر در آورده شود که اهتمام احوال عادل شاهیان بر ذکر آن موقوف است
پوشیده نماند و قبل ازین هم ایمائے رفته که آل تیموری در هوس تسخیر دکن و آرزوی
بیجاپور عمرها سپری می نمودند و گوهر مقصود بچنگ نیاوردند مگر اورنگ زیب
که شاهی روزگار بود و جامعیتی داشت که بدان از سایر تیموریان بلکه جمیع شاهان
جهان ممتاز و یگانه و در جمیع صفات کمال و خصایل شریفه چه از تعهد و خدادانی و چه
از تفنن و حیلت سازی انگشت نمای اهل زمانه بود او نیز درین از روی و هوس
تا مدت هفتاد سال چه در زمان شهزادگی و چه در ایام شاهی و شهنشاهی سعیها و
تدبیرها بکار برده جد و جهد می نمود و متواتر افواج سحاب امواج چه با سرداران
نامدار و چه شهزادگان کامگار بر سر دکن ابلاغ می نموده و شب و روز در رهین
فکر و خیال مانده تصمیم توجه خود بدولت و اقبال در دل مرکوز میداشت تا آخر کار
بتقدیر قادر جبار بهانهٔ لطیف بدست آمد و قصد دیرینه را جوش داد یعنی شاهزاده
محمد اکبر چون از سر شوخی که اصل طبیعتش مخمر بود طریق بغاوت پیموده با پدر بمقابله
برخاست اما چون تاب مقاومت نداشت عنان عزیمت را بصوب دکن انعطاف
داده با سنباجی نبرد موافقت در باخت و در پناه او ماوا گزید از استماع این
خبر وحشت عظیم بر خاطر اشرف عالمگیر استیلا یافت که مبادا هر دو منافقان زمان
چون هم داستان گشته شعبده پروری کار رسانند که تدارکش در حیز امتناع افتد
عجلت را بکار برده فتنه بر آورده را زود باید فرو خوابانید بنابر آن شتابان از [illegible]
از دواج بلقیس زمانی بادشاه بی با شاهزاده عالمیان محمد اعظم شاه که در تاریخ دوازدهم

درجه امارت عظمی و وزارت رسید اگرچه سلوک ظاهری و تواضع زبانی و طریقه او سبد
حسن معاشرت داشت و در قلعه بانی و خبرداری و امور گنگالیش مهارت تمام داشت
نامردی ناحق شناس بود و سفله پرور وازه و دستان هم متوهم تا غایتی که بر زن
و فرزندان اعتمادی نمی کرد و رعیت پروری و سپاه داری مطلق در وی نه بود
بلکه از سپاهیان اصیل بیکقلم کاره و متنفر آنقدر اعتماد و توقع سپاهگیری و
کامگاری که از پیادگان داشت از سپاهیان اصیل نمیداشت و بعهد دولت
او هیچ یکی از اشراف و اهل فضل و هنر سرفراز نشد و بمراد خاطر رسید کسانیکه فی الجمله
رشد و رواج یافته دخل در مهمات میکردند شش نفر بودند یکی سیدی عنبر که غلام او
بود قلعه ادونی را با تمام ولایت بدو سپرده نایب مناب خویش ساخته بود - دویم
ونکیناوری سواری بهمن و احد آلعین کل کرنی بوضع کارل ونی معامله را که در
که در ابتدای دولت فارسی نویس بود رفته رفته بوسیله اخلاص و امانت و او
دخل مهمات گنگالیش گردیده مدار المهام شده بود و در قول و فعل نسبت مسعود خان
اندکی راستی و درشتی داشت اما مسعود خان آبروی اعتماد نبود با این وا همه که
مبادا از رخ خود نداده معامله بر هم زند طوعاً و کرهاً بصلاح او عمل می کرد و سیوم سدعالم
بود طبع ممسک که غیر خودغرضی و زراندوزی متهم در ذات خود نداشت با این وصیله
که زنش خواهر زن مسعود خان بود قربی و منزلتی بهم رسانیده بسالوسی و کرهیزی
داخل هوا خواهان شده بود چهارم محمدجی سقا که از خوردسالی خدمتها نموده به
محمد خان موسوم شده بود پنجم سراجی بهلیبان که از بهلیبانی بجا داری رسیده
نسبت دیگران اندک اعتباری داشت هر گاهیکه اعیان دولت کاری متوسل
او میکردند سرانجام می یافت ششم لیپ نوندافت سرگوپا که بچغلی و خانه خرابی خلق
از پیش خداوند حسن قبول یافته هر سال عالمی را خراب و مستاصل ساخته بظلم

رخصت وطن طلبیده سکندر شاه بر نقش راضی نمیشد آخر بلطایف الحیل بقرار مراجعت
از ادونی باسوگند مصحف مجید هفدهم شهر رمضان المبارک سنه هزار و نود و چهارم
رخصت حاصل نموده بخانه آمد و به یازدهم از بیجاپور بر آمده سمت ادونی راهی شد و
بتاریخ دوازدهم ربیع الثانی سنه هزار و نود و پنج خلعت وزارت و منصب کار
ملکی تا چهار راس اسپ و یک زنجیر فیل با آقا خسرو بغدادی یافت آقا خسرو در ایام
حکومت و منصب وزارت استیفار حضوظ بخاطر خواه نه نموده بود که روزگارش
زود بسر آمد به دوازدهم ذی قعده سال مذکور از نقد منصب وزارت استعفا نموده
برای آخرت شتافت -

ضمه احوال سر سے مسعود خان. سیدی مسعود خان حبشی مهاره
از غلامان از ملک عبدالوهاب بن ملک ریحان عادل شاهی بود چون عبدالوهاب وفات
یافت سدی جوهر غلام ملک عبدالوهاب ملک ریحان ثانی را که فرزند و جانشین ملک
عبدالوهاب بود محبوس ساخته در محمد نور کندنول قایم مقام صاحب و صاحب زاده
شد و بدرجه امارت رسید و سیدی مسعود را به دامادی گرفته تربیت می کرد و در
وقتی که سدی جوهر خطاب صلابت خان یافته حسب الحکم اشرف قلعه پناله را محاصره نموده
با سیواجی بهوسله جدال و قتال داشت مسعود تردی چند نموده خطاب خانی و
و امارت یافت و چون جوهر صلابت خان در گذشت و سدی عبدالعزیز پسر او صاحب
اختیار شد منجر است که مسعود خان را قید نماید زن عبدالوهاب بر آورده سیدی
عبدالعزیز مطلع شده مسعود خان را اطلاع نمود مسعود خان با معدودی از کندنول
گریخته نزد شیخ عنایت الله عادلابادی حارس قلعه ادونی رفت شیخ عنایت الله
او را بالای قلعه جا داده با او اختصاص و یکجهتی داشت مسعود خان در اندک فرصتی
قلعه ادونی را باخلاص از شیخ عنایت الله بدست آورده در آنجا متمکن شده رفته رفته

برتخریب نواحی ادونی متعین گشته به پند و موعظت و یکناوری بخیر توسط کردن او فا
کیشی و مآل اندیشی راکار بند شده بدرگاه خداوند نعمت رجوع کرد و عزیمت وفاداری
و خدمت گذاری صاحب نمک که نزد اهل هوش حق منوش فرض عین است راسخ
نموده از جانب مغل برخاسته به بیجاپور آمد مسعود خان تا جوگی هٹ باستقبالش
رفته بشهر آورده سکندر بادشاه بر برج زهره پور رونق افزا شده سلام و مجرا شرزه خان
گرفت و بنوازش و مراحم او را سربلند و ممتاز گردانیده هم از بیرونی ادرار مصلحت
بادآوین نام زد فرمود القصه سیدی مسعود خان در اصلاح سلطنت خانه عادلشاهیه
نسق و انتظام عهد دولت سکندری از سر دلسوزی و غمخواری بمقتضای عقل کفایت
اندیش خویش هر چند تدابیر شایسته بر روی کار رسانید چون خواست ایزدی بخلافش
تعلق گرفته بود بر وفق اذا حلت التقادیر ضلت التدابیر این همه برسته و بر یافته کالعهن
المنفوش گشته اصلاً صورت مدعا در آینه آرزو مشاهده نمی افتاد و هرگز چهره نظم و نسق
زین عهد از پرده غیب جلوه آرائی گشت تا غایتی از رعایا و عوام تا سرا و بر وحض یکروز
بجلادت و دو یجعی نشسته طعام نمی خوردند و از بادشاه بارعیت یکسگنت به دست کامی
و دل شادی بر بستر استراحت خواب نمیکردند مسعود خان ازین درد سری پنج شش ساله
و کشاکش عریضه و بیجا پیچ طویله بتنگ آمده از مملکت داری سلطنت خانه سکندری
سیر آمد و از کار ملکی و مدار المهامی بیجاپور ملالت گرفت و درین هنگامه شورش
رفتن در گوشه عافیت خزیدن درین زمانه آشوب و محن گوی سلامت را غنیمت
شمردن یعنی قلعه ادونی را اجراست نمودن و در پناه او در آمده خود را از مکروهات
زمانی مامون و محفوظ داشتن بهتر و خوشتر از دولت سکندری و ملک سلیمانی پنداشته
ناچار از حکومت و کار و بار بیجاپور استعفا جسته از وزارت سکندری دست بردا
بادونی شتافتن بدل مقرر کرد و تمهیدات موجه بتقدیم رسانیده از بادشاه

وجرانه وسایر احکام قدسی قبول نمود درین طرف کاری نماند حکم جهان مطاع صادر شد که بلو شاهزاده
مذکور متوجه سمت دکن شوند وعزیمت والا مصمم شد که مرکب جهان کشا نیز در اوایل شعبان
بدانصوب نهضت فرماید تا سزای دادن جا باغی را در ملک خود در کنار کشتی نهاده آید باید که
این وقت را که بادشاه روی زمین بنفس نفیس خود متوجه دفع کافر شده اند غنیمت دانسته
ومراسم خدمت اولیا عظمت مغتنم انگاشته مراعات نمکوارگی خاندان عادلشاهیه نموده ومراسم
اخلاص که از ان شهامت وعقیدت دستگاه توقع است بعمل آورده برای کارولی نعمت
زاده خود بهر طریق که ممکن ومقدور باشد رفاقت سدی مسعود خان ودیگر امرای دولتخواه مین
از صمیم قلب بتقدیم رسانیده نوعی بکوشند که کرناتک ودیگر جاها که از دست رفته باز
بتصرف دودمان عادلشاه درآید که این معنی پیش خلایق سبب ذکر جمیل ونزد خالق
موجب اجر جزیل خواهد شد وباعث خوشنودی خاطر بادشاه جمجاه که بادنی توجه ذات
مقدسش کشورها کشوده می آید ووثوق بر اخلاص این خاندان بهم خواهد رسید
وماجرای آن خواهد شد که التماس امداد وعنایات توانیم کرد وتوجهات بر طرف خواهد شد
وبالتفات خدیو صورت ومعنی باز بیجاپور قرین امن وبرفا خواهد شد مجملاً بتقاضای
نعمت پروردگی آنست که درین هنگام که کافر بخود خواهد ورماند کوتاهی نورزیده جاهای
موروثی را بگیرند به تعلل وتغافل نگذارند وگوشش بعنبون وافسانه باغی خسر الدنیا والاخره
وکافر فاجر نینداخته بازی آنهارا نخورند وداد مردی ومردانگی بستانند که الوقت سیف
والفوت صیف دوازدهم رجب سنه بیست وچهار جلوس سنه ۱۱۴۱-

بیان از بی انتساقی سلطنت خانه سکندر چون مسعود خان تبنگ آمده بادونی شتافتن-

چون مسعود خان دنیکنا دری را در مقدمه سید مخدوم مختار نموده روانه کرد وسید مخدوم
دلشکن گشته واز برادران بخانه رسیده بمنعل توسل جسته بادونیاه گرفته برحکم دلیرخان

بملاقات فرزند اقبال مند آمد جمیع احکام پیشگاه خلافت از جزیه و جرمانه قبول نموده تعهد نمود که باغی و نوکران راجه متوفی را در تعلقه خود راه ندهد تقصیرات او بعفو و صفح مقرون گردید خاطر اولیای دولت ابد مدت ازین طرف بالکل جمع شده آن نامدار کامگار با فوج گران و توپخانه فراوان برای استیصال آن خسران مال دستوری یافت انشاء الله المستعان اوایل شعبان رایات عالمیات نیز بآن سمت نهضت خواهد نمود حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ می یابد که چون برای استخلاص و تسخیر قلاع و بقاع متعلقه بیجاپور که بتصرف کافر خبری رفته و قابوی بهتر ازین دست بهم نخواهد داد خاطر خود را بهمه جهت جمع و مطمئن داشته باتفاق سیادت و نقابت پناه شجاعت و شهامت دستگاه خلاصه فدویان باخلاص زبده دولتخواهان خاص عمده پیش قدمان هر که رزم و پرخاش خانجهان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش شروع در پیکار نماید و کمر خدمت و اجتهاد بر میان جان بسته در قدیم این خدمت دقیقه از دقایق دولتخواهی و دلسوزی مهمل و نامرعی نگذاشته این معنی موجب مجرای عظیم خود شناسید و فراخور فدویت و جان فشانی میداد مزید مراحم پادشاهانه باشند هفتم رجب سال بست و چهارم از جلوس والا نوشته شد سنه ۱۰۹۳

نقل پروانه شهربانو بیگم عرف بادشاه بی که بسید مخدوم رستم خان نوشته

سیادت پناه و شجاعت دستگاه عمده مبارزان رستم نشان سید شرزه خان مشمول مراحم بوده بداند که شکر مراحم بی منتهای پیشگاه خلافت که بمحض تفضل شامل حال این بیکس غریب از دار و دیار دور افتاده شده که سالها بگوید یکی از هزار نمی تواند گفت ازین وجه خاطر ان بسالت رتبت جمع باشد و رنبولا که رانا مغلوب عساکر گردون مآثر گشته بتقدیم عجز و زاری آمده ملازمت بادشاه زاده جهان و جهانیان بانیان نور ناصیه دولت ابد اقتران فروغ جبهه ملک و ملت قرة العین خلافت دودولت محمد اعظم کرد و جزیه

درہمین ایام فرامین استمالت عنوان بہ سکندر شاہ مسعود خان و سید مخدوم
و دیگر اعیان اصدار فرمودہ اند چنانچہ درین محل دو نقل یکی فرمان بادشاہ عالمگیر
و دیگر پروانہ بادشاہی کہ بہ سید مخدوم صادر شدہ بمناسب مقام ثبت گردید۔

نقل فرمان عالمگیر بادشاہ کہ بشرزہ خان مخاطب رستمخان نوشتہ

سیادت و شجاعت پناہ شہامت و بسالت دستگاہ مورد مراحم بیکران رستم
بعنایات بادشاہی مباہی بودہ بدانند کہ چون درین ایام فیروزی اغاز نصرت
انجام و ہمگی ہمت والا مصروف تنبیہ رانا بود و لشکر ظفر اثر از اطراف و جوانب ملک
او در آمدہ او را در میان گرفتہ بودند اکثر بی خبر از راہ بیناو سفاہت ہمت و خورد
سالی باغوای نا دولتخواہان تیرہ رای چشم از صلاح خویش پوشیدہ بہ تہیہ اسباب
بغی و طغیان پرداخت و مصدر دورہاے ناہنجار شد اخر الامر گرفتار اعمال ناشایستہ
و افعال قبیحہ خود گشت و طاقت مقاومت از حوصلہ خود فراتر دیدہ و ایکراسے
وادن قرار گردید چندین از نوکران راجہ جسونت سنگہ متوفی ہمراہ گرفتہ بکمال
خواری و سراسیگی دست ناکامی واد باز ہیمودہ بولا رانا سرفت و ازین جہت
کہ او بخانہ خرابی خود راضی شد آن رانده درگاہ جہان پناہ را در سرزمین خویش
جا مداد و مضرین خیریت و دہشت عزیمت جانب دکن کردہ باسیر جہنمی بگ سحرام
خلق گشتہ و از انجا کہ فرزند برخوردار نامدار عالی تبار غرہ ناصیہ عظمت قرۃ باصرہ
خلافت فروغ دودمان ابہت و بختیاری چراغ خاندان شوکت و تاجداری
اختر برج حشمت گوہر درج سلطنت نہال بوستان جاہ و جلال بہار چمن عزو
اقبال والانسبت سعادت توام بادشاہزادہ جہان و جہان بانیان محمد اعظم مرۃ
بعد اخری بر سر رانا رفت بمقتضای دوربینی و حال اندیشی طریق عجز و انکسار ش

ثلثه یعنی معونات عادلشاه و قطب شاه و سنباجی استقلال بهم رسانیده و بر مقصد دست یابد ❊ ❊ ❊ ❊

در بیان از معامله دارانا فراغ حاصل کرده عزیمت دکن نمودن ❊

چون افواج سلطانی از چهار طرف در ملک رانا در آمده او را در میان گرفته تنگ نمودند او خود را در چار موجه بلا استیلا دیده از خواب غفلت و نخوت بیدار شد زیاده ازین شوخی کار فرمودن صلاح خویش نداشت بلکه ذره استادگی برین شیوه موجب زوال و وبال خود پنداشت لاجرم بخدمت شهزاده اعظم رسید بزبان تضرع و الحاج عذر جسارت خواسته چند پرگنه از وطن خویش پیشکش درگاه نموده طرح اطاعت و فرمان بری را زیب دستار فخر و افتخار گردانید عالمگیر چون ازهم راجپوته فراغ یافت و از ان سو اطمنان خاطر دست داد بر خاطر اشرف انگر اکبر و اعظم گردید چه معلوم داشت که این شهزاده با وجود خورد سنی و گونه نفیسی در جرات جلاوت شوخی و دلیری و پرفنی و حیله گری از سایر شاهزادگان و کبیرسن و عظیم المنزلت ممتاز و یگانه و مشهور آفاق و زمانه است که مبادا با لسپر جهلمنی که او هم درین خصال یگانه آفاق است وقتیکه بهندوستان و یکدل شود مقرراست مصرع ـ پس قباحت ها بر پا خواهند شد که اصلاح از دست سعی و جهد تا مقدور گردد پس ازین فکر بر خاطر اشرف چنان حمله آورده که خورد و خواب را مزاحمت میرساند جشن شادی و عقد مناکحت شهزاده اعظم با بادشاه بی بی که بسبب همین همه افواج موانع در تعویق مانده بود در شهر رجب سنه هزار و نود و دو با یمن چنین جلوه فرحت بخشیده شهزاده مذکور را در همان ماه بصوب دکن بر همین مهم روانه فرمود و بعد ازان در دیگر ماه رمضان شریف خود بدولت هم عازم الکه کوکن گردیدند

صورت با جمعیت راتهوران قریب ده دوازده هزار سوار سوای اینها هفت و
هشت هزار فراهم آورده بصوب اجمیر روان شد و توپخانه بادشاهی با چاره توپخانه
خود همراه گرفت بادشاه این خبر شنیده در غضب آمده در کثرت آن نظر نکرده با
قلیلی از جمعیت حضور که جنگی شاید که دو هزار سوار در آنمیان باشند بموضع دیواری
که بر سه کروه از اجمیر شریف است و برادر شکوه هم بر آن کل زمین فتح یافته بود نزول
فرمودند و شاه عالم فرمان صادر شد که خود را زود بحضور رساند بادشاهزاده برسم
ایلغار روانه شد روزی که محمد اکبر که بر پنج یا شش گروهی به معسکر بادشاهی رسد
با قریب پنج هزار سواران روز قریب نیم کروه راهپیموده انجا رسید بادشاه قلیخان
که سپه سالار و هراول فوج اکبر بود از وی جدا شده بحضور رسید و راجپوتان
که بیشتر بر اعتماد قول و همراه بودند رفتن او را از عذر دانسته ترک رفاقت اکبر
نمودند و دیگر نوکران و عوض برستان نیز بهر بهانه یکیک رفاقت گذاشتند
لاچار از چهار پنج گروهی با محمد ابراهیم که روی آمدن نداشت و دو سه صد کس
دیگر و چهار و پنج هزار اشرفی که باقی مانده بودند یک پهر از شب مانده فرار نموده به
ملک راتهوران رفت و بنه و بنگاه او تاراج راجپوتان شد روز دیگر شاه عالم
متعاقب او تعین یافت اکبر در ملک و در دست راتهوران که در نزدیکی سرحد
احمدآباد گجرات و تنهاست بی آب آن ملک است خود را انداخته دیگر بار راتهوران
بر او جمع آمدند خصوص درگاه و سونک که او سرداران عمده راجه جسونت بودند
بعد آوارگی بسیار که انجا هیچ کاری پیش رفت نمی شد و در یکمقام شبی و روزی
بسر نمی تواند برد با درگاه و سونک و یا نصد راجپوت براه بیابان گجرات افتاده
روی بصوب دکن رو داده در ولایت کوکن نزد سنبا جی طرح اقامت انداخت
بامید آنکه شاید عادل شاه و قطب شاه مدد و معاونت خود کنند تا باین تائیدات

تهرمانی ورکار شد و رایات عالیات بصوب اجمیر شریف برافراختند و به مقتضای بنده پروری رای عالم آرا اقتضای آن بود کرد که تنقصیر و جرم جبی حمقای آن خان واده از یاد نیداز ند چه طفل را درین معامله حسر بی و تقصیری بود برانا که سرحدش بسرحد راتهوران پیوسته است فرمان واجب الاذعان که آن گروه مست خواب غفلت و پندار را بیدار سازد و اگر هم فرضاً اجل و خرابی آنها رسیده باشد باید که در ملک خود کوهستانی بملک خود پیوسته آنها را جا ندهد و حمایت آن گروه اجل رسیده و خان جهان بهادر ظفر جنگ را بر تنبیه راتهوران متعین فرموده خود بدار السلطنت معاودت فرمودند چون خان جهان این مهم را بمسابله و مصالحه سر کرد بعرض رسید که رانا پنهانی بر اعانت راتهوران است و عیال و اطفال شان را در ملک خویش حلابنیه جا داده است بار دیگر رایات عالیات بعزم جهاد بصوب اجمیر شریف باهتزاز و به بادشاه زاده محمد معظم که از دکن عازم حضور شده به اوجین رسیده بود فرمان والا رفت که بر سر تالاب رانا ساگر که میانه ملک رانا است اقامت گزیده تخریب آن انگه پرداز د به بادشاه زادهٔ محمد معظم حکم رسید که با فوج قاهره حضور در کوهستان دیو صورت که حد فاصل است میان ولایت رانا و راتهوران رفته به تخریب آن نواح بکوشند و هم چنین مجاهدان دیگر بتاخت و قتل متعین شدند چنانچه از هر طرف غازیان عساکر موافق مرضی بادشاه جهان کار از پیش بردند و میر شهاب الدین خان را فوج دیگر که به تخریب ملکه راتهوران متعین بودند نیز بر ذوات لائق بجا آورده در قتل و غارت تقصیر نکردند۔ قصه کوتاه شهزاده محمد اکبر از راجپوتان محیل فریب خورده چند امرای بادشاهی و خانه زادان نمک پرورده همداستان شده اراده بغی در سر گرفت و چون شنیده که جمعیت رکاب سعادت بجا بجا تعین شده و زیاده هر دو سه هزار سوار و اهل خدمت و حضور نیست طلب اشتهار داده از دیو

شربتی آب خوردن ایشان را گوارا نمی آمد دویم فتنه خیزی پسر کهنش شاهزاده محمد اکبر
که بطریق بغی و خودرای رنجش خاطر پدر رسانید و ازان بابت خوفی عظیم بر دل
عالمگیر مستولی گردید تفصیل این مقابله و تبیین این چنانچه بر طریق ایجاز و اختصار
اینکه در سنه بیست و یک جلوس عالمگیر مطابق هزار و هشتاد و نه هجری راجه جسونت
سنگه راس و رئیس راتهوران فرمان روای جوده پور بر حکم نافذ التصرف و لازم
النفوذ جبار رب العالمیان مسافر ملک عدم گردید و فرزند بولی عهدش بر تخت راج یکی
راتهوران بر نشیند نداشت پس از مردنش بدو سه ماه زنان و نوکران کارپردازان
راجه متوفی بحضور عرضی گذرانید که از زنان راجه متوفی دو زن از راجه حمل برداشته
بودند الحال از آنها دو پسر بفاصله قلیلی بوجود آمده اند امیدوار فضل و کرم پادشاهی
هستیم که حکم تیکه برکشیدن در تخت راجگی جوده پور نشاندن مرحمت گردد حکم والا
صادر شد که آن پسران را با مادران بحضور بیارند تا هم در حضور بعطای خلعت
راجگی سرفرازی یابند چون آنها بحضور رسیدند عطای راجگی جوده پور وگذاشت همچو
جای عمده بطفلان عدیم التمیز خصوص طفلانی که بسریت راجگی راجه متوفی تشخیص
نیافته باشند گنجایش نداشت بدیوانیان عظام حکم والا صادر شد تا رسیدن
طفلان بحد رشد و تمیز دو محل بجاگیر آنها تنخواه نموده باقی ملک را بخالصه سرکار
ضبط نمایند و بعهده داران آن محلات یکی از امرا مقرر سازند راجپوتان را چون
مقصود جز ان نبود که جوده پور که تخت گاه راتهوران است بر پسران راجه
مسلم و بحال باشد چون آن بظهور نیامد بیدل گشتند و بوقت قابو از شاه جهان آباد
با زنان و پسران راجه فرار نموده به جوده پور آمدند و کاشتی را کار فرموده بیکی
ازان دو پسر که باجیت سنگه موسوم بود تیکه کشیده براجگی برداشتند و بر تخت
جوده پور برنشاندند و تمردی کردن تابی آغاز نهادند بنابران غضب سلطانی و عتاب

ید مخدوم و مهم سیواجی رسید و بادشاه و مسعود خان تا هوز شاهپور استقبال رفته
ند نمودند و بعد چهار روز یازدهم ماه مذکور سرزان محمد منیف بار خلعت و نشان از
پیش شاهزاده موصوف آورده باز تا حوض مذکور رفته گرفتند دمبیت و دوم
مین ماه بتقریب مجلس مولود مبارک بادشاه بخانه مسعود خان تشریف آورده شب
ا بجا گذرانیدند صبح روز دویم سواری تا شاهپور فرموده دو اسپ و خلعت که
رای بادشاه و یک اسپ و خلعت برای مسعود خان از نزد شاهزاده مذکور رسیده
بود گرفته بشهر مراجعت نمودند و دویم ربیع الثانی و نیکنا داری را از قید بر آورده در
مصلحت شرزه خان مختار گردانیدند و بدویم جمادی الاول از شهر برآمده در خسرپور
نزول کرد و از بیجانه سویم چهارم روز راهی بسمت آدونی گشته در مقام کلکوشر با
شرزه خان ملحق شده و تقریبات شایسته و تمهیدات برجسته برانگیخته غبار کدورت
سید مخدوم از جانب مسعود خان نشسته زدود و صفائی مطلق در میان بهم رسانید

در بیان بیان آنکه مغل را اگر چه تسخیر دکن از قدیم مرکوز دل بود اما با مغل نهضت عالم گیر نصوب دکن باغی دیگر سبب شد و آن همداستان شدن اکر با سیواجی

سبب قوی بعد از مشیت ازلی رخ عزمیت بجانب دکن آوردن عالم گیر را اگر چه
در اصل همان حرص و بوطمعی و شره و زیاده طلبی است که در طبع فرزندان دم رسوخ مذکور
یافته است که با وجود این وسعت قلمرو و فراخی ممالک محروسه که از آب نیر وا کبیر هم نزدیکی
در آتش حال گشته بود قناعت نکرده بر طبق قول شیخ ۵ هفت اقلیم ار بگیرد
بادشاه * همچنان در بند اقلیم دگر * روز و شب در فکر و خیال تسخیر دکن مبا
و مساد رهی اخذ و قبض بیجاپور می بود اسباب دیگر هم برنشش باعث گشتند
یکی اذیت شاهزاده سیوا دیپر شرکه از تاب و غصه اش هم در آگره و دلی

در قزاقی و عیاری نظیر نداشت و مکاری حیله بازی را بر طاق ایوان بلند گذاشت
هم در حیات پدر خود سرآمد این فنون و سر دفتر فتانان جهان بود که کارها می نمود
که سلطنت ها را باهم میزد و خانه ها را از پا بر می انداخت و سبب قوی معادات و
معاندت میان آل تیمور و عادل شاهیان همون خان و محمد به ترکیب بود که با
فساد پیش رفته کار باین مرتبه انجامید و از عجب طایفی قوی داشت که با
چنین شور انگیزی و جهان سوزی با مین این دو قوی پنجه یکی مغل و دیگر عادل شاه
توطن داشت و شرارتها و فسادات بر روی کار می آورد و بهره و طرف اذیت
ا میرسانید و هر دو از هر دو طرف در استیصالش سعی ها می نمودند و جهدها می کردند
اما او نیز در طالع مددگار و قوت بخت قوی آثار تا مدت مبیست و پنج سال بخود کامی
بسر برده و از درخت زندگانی ثمرات مراد بر چیده در شهور سنه هزار و نود و یک در
راه سیر بقرارگاه اصلی شتافت و عالمی را از کشاکش شهرآشوبی خود باز رهانید بعد
از ان پسرش سنباجی بجای پدر شرارت پیکر قایم مقام بوده شرارات موروثی
را بتازگی آورده و هنگامه ملک ویرانی و عالم خرابی را گرم ساخت گاهی با مسعود خان
در ساخته با مغل نرد دغا می باخت و گاهی با مغل موافقت کرده در ایذای دکهنیان
مهرهٔ تدویر پیش میبرد و ادهم در شیوه و پیشه قزاقی و فتانی از درجه پدر فروتر نه
بوده طاق الفعل کار فرموده مدت ده سال در خود کاشتی و خود رای طریق ناخوشی
و نارضامندی عالمگیر و عادل شاه پیموده در شهور سنه ۱۱۰۱ یکهزار و یکصد و یک همراه
پدر شتافت ـ

در بیان صدور مراسم رعایت از بادشاه و شاهزاده سکندر عادل شاه

بتاریخ هفتم ربیع الاول سنه هزار و نود و یک نشان شاهزاده معظم شاه بهادر در باب

سید مخدوم و مهم سیواجی رسید و بادشاه و مسعود خان تا حوض شاهپور استقبال رفته
اخذ نمودند و بعد چهار روز یازدهم ماه مذکور سرزان محمد منیف بار خلعت و نشان از
پیش شاهزاده موصوف آورده باز تا حوض مذکور رفته گرفتند بست و دوم
همین ماه بتقریب مجلس مولود مبارک بادشاه بخانه مسعود خان تشریف آورده شب
همانجا گذرانیدند صبح روز دویم سواری تا شاه پور فرموده دو اسپ و خلعت که
برای بادشاه و یک اسپ و خلعت برای مسعود خان از نزد شاهزاده مذکور رسیده
بود گرفته بشهر مراجعت نمودند و دوم ربیع الثانی و نیکنامداری را از قید برآورده در
مصلحت شرزه خان مختار گردانیدند و بدویم جمادی الاول از شهر برآمده در خسرو پور
نزول کرد و از بنجا بسویم چهارم روز راهی بسمت آدونی گشته در مقام کلکوچه با
شرزه خان ملحق شده و تقریبات شایسته و تمهیدات برجسته برانگیخته غبار کدورت
سید مخدوم از جانب مسعود خان نشسته زود زدود و صفای مطلق در میان بهم رسانید

در بیان آنکه مغل را اگرچه تسخیر دکن از قدیم مرکوز دل بود اما با مغل نهضت عالمگیر بصوب دکن ماعنی دیگر سبب شد و آن همداستان شدن اگر با سیواجی

سبب قوی بعد از مشیت ازلی رخ عزیمت بجانب دکن آوردن عالمگیر را اگرچه
در اصل همان حرص و بوالطمعی و شره و زیاده طلبی است که در طبع فرزندان آدم رسوخ
یافته است که با وجود این وسعت قلمرو و فراخی ممالک محروسه که از [illegible]
در آتش حرص گشته بود قناعت نکرده بر طبق قول شیخ ۵ هفت اقلیم ار بگیرد
بادشاه ✤ همچنان در بند اقلیم دگر ✤ روز و شب در فکر و خیال تسخیر دکن صباح
و مساء در پی اخذ و قبض بیجاپور می بود و اسباب دیگر هم برینش باعث گشتند
یکی اذیت شمار زوره سیوا نیز که از تاب دستبرد انس هم در اکره و دهلی

درقزاقی وعیاری نظیر نداشت ومکاری حیله بازی را بر طاق ایوان بلند گذاشت
هم در حیات پدر خود سرآمد این فنون وسردفتر فتانان جهان بود که کارها می نمود
که سلطنت ها را باهم منزور وخانه ها را از پا برمی انداخت وسبب قوی معادات و
معاندت میان آل تیمور وعادل شاهیان همون ختان دمحر به ترکیب بود که با
فساد پیش رفته رفته کار باین مرتبه انجامید واو عجب طایفی قوی داشت که با
چنین شورانگیزی وجهان سوزی بامین این دو قوی مینجه یکی مغل ودیگر عادل شاه
توطن داشت وشرارتها وفسادات بر روی کار می آورد وبهر دو طرف اذیت
ها میرسانید وهر دو از هر دو طرف در استیصالش سعی ها می نمودند وجهدها می کردند
اما او نیز در طالع مددگار وقوت بخت قوی آثار تا مدت مدید بیست وپنج سال بخود کامی
بسر برده واز درخت زندگانی ثمرات مراد برچیده در شهور سنه هزار ونود ویک در
راه بیقرارگاه اصلی شتافت وعالمی را از کشاکش شهرآشوبی خود باز رهانید بعد
ازان پسرش سنبهاجی بجاے پدر شرارت پیکر قایم مقام بوده شرارات موروثی
را بتازگی آورده وهنگامه ملک ویرانی وعالم خرابی را گرم ساخت گاهی با مسعود خان
درساخته با مغل نرد دغابازی باخت وگاهی با مغل موافقت کرده در ایذای دکهنیان
مهره تدبیر پیش میبرد واو هم در شیوه وپیشه قزاقی وفتانی از درجه پدر فرودتر نبود
بوده مطابق الفعل کار فرموده مدت ده سال در خود کاشتی وخودرای طریق ناخوشی
وناراضامندی عالمگیر وعادل شاه پیموده در شهور سنه ۱۱۰۱ یکهزار ویکصد ویک همراه
پدر شتافت —

دربیان صدور اسم رعایت از بادشاه وشاهزاده سکندر عادل شاه

بتاریخ هفتم ربیع الاول سنه هزار ونود ویک نشان شاهزاده معظم شاه بهادر در باب

واخلاص خان برطبق حکم دلیرخان گدهی بهمن هلی را بزیر پا انداخته تو بها و سامان
واسباب وازانجا پیش دلیرخان آوردند در همین روزها سکندر عادلشاه بر جرأت
وشجاعت بیدر که با مغل بظهور رسانیده خوشنود وشادمند گشته نام نایک
را چتر سبز وعلم وماهی مراتب عطا فرموده همچنین عالمگیر بادشاه وقتیکه اخبار مقابله
بیدر با لشکر بادشاهی وتنگ آمدن دلیرخان از چرب دستی بیدران بحضور رسید
این حرف بزبان درافشان رسانید صد آفرین بر بیدران وهزار نفرین بر
بهادران القصه دلیرخان هوش باخته خود پرداخته همچنین در تاخت وبهات
وتاراجی قریات افتاده قرار بریکی نمیگرفت رخت اوبار وا افتاده را از اینجا
بآنجا می کشیده عالمی را خراب وهلاکت میساخت وبه تدبیری که بفهم خویش در تسخیر
بیجاپور یا در صورت مصالحه اندیشه بروی کار می آورد ثمر برخلاف مراد می
بخشید وشهزاده عالم بهادر بهم زدن معاملات او کشیده نالش های متواتر
به بادشاه می نوشت حضور بادشاه درگاه نیز شکایت ها سوزند بیرد گنج حمله های
وبعرض معلی رسانیدند بادشاه اورا مورد عتاب بی حساب گردانیده فرامین
سرزنش آمیز توبیخ آمود اصدار می فرمود تا غایتی که دلیرخان از استیلای
امراض روحانی که یکی نامرادی وناکامی دوئیم خوف بازپرس بادشاهی سوئم نقض
وطعن خلق از راه تباهی مرض جسمانی نیز بهم رسانید پیاله عمرش را پر آورده بود
تا اورا اورنگ آباد بسفر ناگزیر شتافت۔

بیان شمه احوال سیواجی

سیواجی پسر شاه جی عجیب فتنه روزگار بود که اگر شهر آشوب بلکه جهان آشوبش
لقب کنند سزا است وآفریده بی نظیر وبی مانندش گویند بجا است عجیب جا
معنی داشت که با صفت شجاعت وتدبیر خصلتی گریزی وتندویر را فراهم آورده

بادشاهی همه در موافقتش سر باز زده گفتند ما در توقف، با شما موافقت نخواهیم کرد
و اینجا یک روز نخواهیم ماند اگر شما با لشکر خواصه خود می مانید مختاراند و همگنان با خود
قرار داده بودند اگر نیاورد و گذاشته خود سوار شوند و اهل لشکر او رمعزول العمل
متغیر الغضب دانسته زبان ها در نفرین و تشنیع کشاده ملامت نمودن شروع
کردند که با یک دبیر خانه عادل شاه برابری کردن نتوانستی و لشکر بادشاهی
را در بیر واڑه هلاک و خراب ساختن سهل است و گرزبرداران و احدیان بر
بخشی و دیگر سرداران آمده دورها پها میدادند و شدت می نمودند که با دلیر خان
موافقت نکنند دلیر خان مبهوت و دیوانه شده خون جگر می خورد چاره نمید
و کشاکش و تشدید گرزبرداران علی الصباح از کوکی سوار شده به در سناپور
معاودت کرد و از انجا برکی آمده و راه رفتن از دو جانب دیهات و قصبات
و خراب نموده و پیٹها را آتش زده از منزل به منزل دیگر میرفت چون از
بحصار وییای آلکه رسید توپی چند بر حصار سر داده محصوران را بدست
پاساخته کس بسیار بند گرفت آلکه چون جاگیر شرزه خان بود و بیای آمده ملاز
حاصل نموده هشت هزار هون قبول نمود از انجمله که هزار هون نقد گذرانیده آنچه
هندیان بدست آورده بودند رهانیده مستخلص ساخت دلیر خان انجا ایک
روز اقامت نموده به سیندگی آمد موضع را سوخته با خاک برابر ساخته به هوسله
رسید یکروز در انجا توقف کرده خرابی آن نیز خاطر خواه کرد و رو بهای و قیر پالی
که دران نواحی در اول عبور گذهی ها و حصارها البته تهانه ها نشانده بود و این
عبوران همه را منهدم گردانیده و تهانه ها برداشته به هیرگه آمد و ستر روز
در آنجا مانده دیپر نمب، و اخلاص را برای انهدام کیری بن هلی و آوردن توپها
و اسباب و سامانی که در انجا گذاشته بود روانه کرده خود به ممبال رفت دلیر همت

هنگامه قتل و ضرب آنچنان گرم ساختند که از مغل جان بلب رسید خبر صدای الامان برخاست چون بقیة السیف همه نزد دلیرخان جمع آمدند تفحص نموده شد یک هزار و هفصد کس دران روز مقتول و مجروح شده بودند دلیرخان از انجا با کمال حسران و خسارت بهدوش انفعال و خجالت به گوگی رسید از غایت ندامت گریان شد و در رسوای و بی ناموسی این روز شد و انیچ از رسوای های ماضیه گردید۔

دربیان سرهوس از جلیب تمنا برآوردن دلیرخان واستغاثه از سرداران طلبیدن در اخذ انتقام از بیدر کن

نه بخشی الملک گفت اگر زر در خزانه نیست شش هزار هون از خاصه خود برای خرج لشکر میدهم سه روز در انیجا توقف کنند تا بیدر حرم زاده را سزا رسانم و با درش کردارش در کنارش نهم و گوشمالی بواجبی دهم چون گرزبرداران و احدیان بادشاهی و شاهزاده مکرر و روز بنیاپور رسیده بدلیرخان حسب الحکم ظاهر نموده بودند که صوبه شما تغیر است زود از ینجا برخاسته در لشکر غنیم شوید و محافظت ملک کنید چون در امتثال امر از وی تساهل واقع شد سزاولان درگاه و موکلان بادشاه بروی درشتیها کرده و غلیظ گوئی را کار فرموده طنابهای قیام بریده بمطبخ خانه دیگر خانها و جمیع بیوتات در راهها سے داده سزاولی نمودند و هر روز از ین منوال در وقت سواری با ینچنین رسوای و فضیحت بر میداشتند و نمی گذاشتند که دلیرخان دم بخواهش برآورد و چون به شاه پور در آمدند ناهنجاری و درشتی احدیان و گرزبرداران زیاده از ماقبل شد۔

دربیان تن درنداون بخشی و سرداران لشکر در موافقت ارای دلیرخان ۔

اکنون برای تلافی مافات توقف از بخشی الملک استدعا نمود بخشی و دیگر منصبداران

آمده قرار گرفت هجوم غارتگران بانسان غارتگری را بوقوع آورده که در یکطرفةالعین پاک وصاف نموده قیامتی برپا کرد پیادگان بام نایک از بالای قلعه واز پس پشته ها دنله های کوهساری وجاهای تلب وتوپهای وبندوق ها ودیگر آلات آتشبازی سر میدادند وبرکار سیده داشتند که اکثر مردم لشکر مقتول ومجروح گردیدند وخود بام نایک که بالای قلعه لضرت آباد بود از یازده کس وکلای دلیرخان که بدفعات دریں هم آمده بودند وکس رانگاه داشته باقیانرا بر سر دار داده خواست که قلعه تحفظان سپرده خود بیرون آید کسی از نیکخواهانش این تجویز وا نه پسندید مانع وقتش شد وگفت تا شام صبر را کار فرموده از جا حرکت نکنند بعد از ان اختیار باقی است۔

دربیان دلیرخان بعد از یافتن کوب ومالش از قزاقان بیدر بعد مجروح داشته ندامت کشتن

دلیرخان به شاه پور آمده از طاس پنجم تا طاس هفتم بجنگ قیام نموده از شاه پور بعد آمدند وفتح معمور که بیشتر کی از بیدر رفته بود خبر برگشتن بیدر خود شنیدند خود نیز برگشت چنم بام نایک که در دره های وکمینهای کوه وصحرا پناه گرفته منتظر وقت قابو بودند از هر طرف سر برآورده خود را رسانیده کار بر فتح معمور تنگ کردند او به مشقت تمام جان بسلامت بدر برده با بیدر ملحق شده ودر هر سو عالم عالم از سپاه وغارتگران که بغارت مشغول شده بودند از دست پیادگان قریب دو بیست کس بقتل رسیدند بسیارها مجروح گشتند دلیرخان در میدانی که مابین کوگی وشیخاپور واقع است در آمده در انتظار آمدن لشکر ومجروح خان توقف نمود قزاقان بیدر در تعاقب لشکر رم خورده در افتاده

اینکه رسیدم و متعاقب آن همان روز از کهمبای سوار شده به مرکی رفت مردم آنجا فراری شده بودند و به غارت کرده و جاری آن دیه را سوخته پاک نموده یام نایک فرستادن لشکر و حشم و سی هزار هون نقد قبول کرد دلیرخان بر این قدر راضی نشد و گفت البته لکهه هون نقد کن یا کلند بکردن او ویران بحضور بیای یکی از این دو امر انجات ممکن نی و بلاسقام از مرکی به درسنابور رفت سیریام نایک باد و سه عبد سوار و پنج شش بهادر در انجا لعد وقت شب فرار نموده دلیرخان از انجا هم بلاسقام به کوسه رفت مردم انجا تمام رفته کوگی تمام ویران افتاده بود دیگر نیز زاده بابا لطف کسان در روضه و قصبه کوگی مانده بودند دلیرخان مردم خود به محافظت آنها گماشته خیمه ها در انجا زده خود بتاریخ بیست و نهم محرم به ساغر آمدن تجویز نشاند مورچه ها بیرامون حلقه بکنند چون که به شاه پور رسید فوجی با عبدالغفور نزدیک باغ سید محمد و فوجی با اخلاص خان نزد باغات عالمگیری استاده کرده خود نزدیک ابجوی شاهپور بایستاده از هر دو جانب شتربانها و بندقها از چاشتگاه تا نماز شام سر میداده و بعد از عصر پیادگان یام نایک بر عبدالغفور شوخی بکار برده ریختند چنانچه سر قند از آن را که در دایرهٔ مقبرهٔ سادات بودند بر داشتند عبدالغفور از انجا خود را کشیده نزدیک حوض رسانیده پناه گرفت بعضی از مردم وو و آب او مجروح گشتند دلیرخان بوقت مغرب برگشته بکوگی آمده حساب یام نایک را نهیب داده و تهدید رسانده رخصت نموده صبح آن روز که سلخ محرم بود با هم لشکر و توپخانه سوار شده چون به شاه پور رسید دروازه را بگولهای توپ بر انداخته داخل شاه پور شد فیل سوار در دروازه بایستاد و لشکریان پس هر کدام از هر طرف در شاه پور رو نهاده در آمدند و دست بغارت کشادند پس رسم فتح معمور زد چاوری شاه پور ایستاده اخلاص خان پر بلته

محاصره کرد و بر تهپه که بر بلندی کوه واقع است در همان دم بر سوسوار شده چهل و پنجاه پیاده که بالا بودند بی جنگ کشته بالا هم بدست آورده قریب دو هزار مردم اسیر گرفت و اموال و اسباب فراوان و غله و مواشی بی نهایت بغارت برده دیگر روز از انجا مقام کرده حصار شکسته باله سوخته به تالیکوته رخ آورده اول بمعرفت دیسائی مذکور بمردم آنجا تقویت و تسلیه داده بود نظام خان پسر عبدالکریم خان داده زی که با هفتاد سوار در انجا بود با ده سوار به بهانه شکار بیرون رفت چون بنجا رسید مقدمان ان سو قلع بیشتر آمده رجوع شدند و افغانان بعزم جنگ در گڑهی مانده بودند چون تویی از لشکرگاه بر بهوره پرتاب کردند سه سوار از افغانان برای قول نزد دلیر خان آمدند اسپان آنها گرفته آنهارا در ذیل کشید و حکم کرد تا از چهار طرف بر حصار تاخت آوردند برادرزاده عبدالکریم خان داده زی را کشته همه اسپان را گرفته تمامی دیه تلف و تاراج نمودند و قریب هزار کس بند اسیر گرفتند مقدم انجا دو هزار و پانصد هون داده بعضی را از بند رهانید و اکثر با در بند رفتند دلیر خان یکروز آنجا مقام نمود دویم روز به بهمنائی رفت مردم دیه باله بام نایک رفته بودند و بعضی ازان هم در راه و جنگل غارت شدند و در انجا یکمقام نموده کسی را نزد بام نایک فرستاده پیغام داد که زود خود را رسانده ملاقات بگیر بام نایک وکیل و پسر خود را فرستاد جواب گویانید که بالفعل آمدن خود تعذر دار د بعد از تسخیر بیجاپور حاضر خواهم شد ده هزار هون پیشکش میکنم تا تشریف زود ازینجا برند تا تعلقه من خراب نشود دلیر خان پسر و وکیل او را نزد خویش نگهداشته بمعرفت محمد فضل دیوان گلبرگه پیغام بست آنرا داد که با بطریق زنبیلداران کلند و تیشه در گردن بسته آمده ملازمت کن با سه لکهه هون نقد پیشکش ار و من به بیجاپور میروم لشکر و حشم را فزود ار و بعفر بست و اگر در بجا

سر دادند اهل لشکر بیهوده و تاخته مقدم را با پیاده ها گشته قریب دو هزار
اسیر از مرد و زن و دو سه هزار مواشی بند و غارت گرفته بتانکری رفت
اخلاص خان که هراول لشکر بود برای گهی بطرف کشنا در دیهات معامله بکل
در آمده بود از آنجا خبر فرستاد که درین حوالی جایگاهی است قلب که در انجا
رعایا و مردم بسیار جمع آمده بجنگ پا قایم کرده اند دلیرخان بوی اعلام نمود
که قبل نموده نگاهدارد که خود سیر سیم صبح کاهان از تانکری سوار شده برآید
بنگاه در انجا گذاشته خود با لشکریان گدهی رسید مقدم گدهی و سایر رعایا
قول گرفته نه هزار هون تقبل نمودند چهار هزار هون نقد داده برای باقی
وعده نمودند برای بقیه اخلاص خان را در انجا گذاشته خود برگشته برد
لسی آمده بر پا دیسای نالت وارد که اول قول سید مخدوم گرفته مرد مانش را
در دل وی آورده بعضی از زر رسانده بود آمده در مقام راکسی ملاقات
رسید دلیرخان صبح کاهان از راکسی کوچ کرده در نالت وارد آمد و در انجا
با انتظار اخلاص خان یکروز مقام نمود اخلاص خان طلا و نقره و سفینه و
غله هرچه مقدم آن گدهی داد بدست آورده وصول بقیه را قبولات گرفته
در مقام نالت وارد آمده ملحق شد

بیان داخل شدن دلیرخان در ملک بیدر و تاراج نمودن او ملک ویرا و شوخی و حرب و سستی نمودن بیدران بر لشکر دلیرخان

دلیرخان از نالت وارد به کورکل رفت بر بهای دیسائی مذکور که بسبب عده
نمودن دلیرخان با او دل در شکست نصرت آباد هم هنوز همراه بود به
تادیب باد بیند تا یک که از لشکر یک کرده فاصله داشت رفته بالده را

بهر فن و بهر حیله با مسعود خان طرح صلاح داده مراجعت کند اما مسعود خان رام نمی شد و بصلح رضا نمیداد پس برای تخویف تربیت او بتاریخ غره محرم الحرام سنه یکهزار و نود و یک سید مخدوم شهزاده خان و حسین خان بهانه را با توپخانه و سامان فراوان برای تخریب ملک ادهونی روانه نمود و با حجاب و وکلای مسعود خان در شتیها گرده آنقدر که در وسع امکان بود و سعی و تلاش در مصالح بجا آورده آخر چون دید که مسعود خان حرف شنو نیست در اصلاح براه نمی آید و شدت آمدیان و فرستادگان درگاه از حد اعتدال گذشته و غله و غله کارخانجات بادشاهی از حکم خود بدر رفته ناچار طوعا کرها محمد حنیف را همراه وکلای مسعود خان بتاریخ ششم محرم روانه بیجاپور ساخته بتاریخ هفتم محرم خود با هزاران انفعال و نومیدی و فراوان حسرت و ناکامی او حوالی بیگم حوض برخاسته به کاهندگی رفت و مدت پنجاه و شش روز در آنجا مبهوت و حیران و سرگردان و پریشان مانده به زینا پور رفت دیسای زینا پور جای خود قایم کرده بجنگ قیام نمود دران روز فیل دلیرخان و شصت و هفتاد کس مجروح گشتند و در آخر آن روز دلیرخان بجهد تمام یورش نمود دیسائی مذکور با چهل و پنجاه پیاده کشته گردید و ده به تغارت رفت دویم روز که یوم عاشوره بود همانجا قیام کرده به یازدهم به کولا رفت علی الصباح از آنجا به تانگیری روانه شد در اثنای راه جا جاسوسان خبر رسانیدند که موضع مسوتی مردم دیهات اطراف و جوانب آمده جمع شده اند بنگاه را به تانگیری روانه کرده خود به مسوتی آمد مقدم مسوتی دو هزار هون بشرط امن از تاخت و غارت تقبل نمود دلیرخان نشنیده غارت نمود مقدم با ده بیست پیاده که در حوزه بود بند نمود

کاپرکادین و جماعتداران خاصه خود که همگی یک هزار بودند در قلعه مانده برجهای
قلعه را بهر کدام سپرده و دو هزار حشم ادونی را جا بجا بر قلعه تقسیم نموده و باقی لشکر
و حشم نورگل اگیهزار حشم پام نائک را که بمدد رسیده بودند بیرون قلعه بطرف دروازه
مکه و شاهپور و ابراهیم پور و روضه ابراهیم بادشاه و در خندق قلعه و جایهای ضروری
فرود آورده بود و بر لشکر بیرونی گاه بیگاه بقدر قوت حرکتی میکرد و از واز ولایت سیوا
از اطراف دیگر هر روز غله فراوان و جمیع اجناس در قلعه میرسید و کفایت میکرد و هر
جنس بارزانی هم میرسید و در لشکر مغل برعکس این بود و گرانی غله و سائر اجناس
بمرتبه اتم رسیده بود

بیان دلیرخان کار ناکرده بمراد نارسیده معزول شدن و بصلح و سازش گرائیدن و باز آوردن مسعود خان از مصالحه او

جنگی با امری دیگر که موجب خرابی لشکر مغل و باعث تباهی و پریشانی او باشد در میان
نبود و فرصت خوب غنیم دست داده اگر میخواست کاری پیش می توانست
برد لاکن خواست الهی نه بود که بیجاپور بالفعل بدست مغل رود و موانع در میان
حایل گشتند یعنی میان شاهزاده معظم و دلیرخان روز بروز کدورت زیاده
شاهزاده از خزانه مدد نمی گردد و بسبب تاخت و تاراجی ملک از پایمالی لشکر
سیوا از جاگیرات هم چیزی نمیرسید بنابران لشکر دلیرخان از فاقه کشی بجان
آمده خراب تر میشد و بسبب برهم خوردگی ملک و تباهی ولایت شاه زاده
دلیرخان تاکید بر تاکید می نوشت که از بیجاپور برخاسته در محافظت ملک
کوشش و سعی مزید را از درونی ولایت بدر کنی دلیرخان سستند گشته از بیم
فنمال عقدهای بیجا و حیلهای باطل می آورد و در رفتن قاصر میگیرد و در ملا

بود از غلوله های بالای قلعه مردم بسیار در لشکر مغل و یک فیل نانکجی یاندره تلف شد ندروز دیگر نیز بهمین طریق جنگ و بیکار درکار بود برادر لطیف شاه و مردم بسیار او مقتول و مجروح گشتند و دکنیان حملهای مردانه میکردند و از ایشان نیز مردم بسیار بکار آمدند هرروز بهمین قدر جنگ میشد و غلوله ها در شهر می افتادند به هفدهم ذیقعده سنه بطرف بیگم حوض آمده خیمه زده و بهمان قدر از هردو طرف توپ اندازی بعمل میرسید بست و چهارم روز پنجشنبه دلیرخان از آنجا برآمده در باغ روضه متصل محلات افضل خان خیمه زد باغات افضل پور شاهپور وغیره و خانها سوختن و خراب کردن فرمود بتاریخ بست و نهم مقابل دروازه آلاپور میان اخلاص خان و عبدالفیاض از لشکر مغل و بامی کهورپره و یاقوت حبشیخان و حسن خان روهیله از مردم بیجاپور جنگ عظیم واقع شد مردم کثیر از طرفین مقتول و مجروح گشتند و فتح و ظفر از دکنیان بود بتاریخ نهم ذیحجه دلیرخان از ندکور برخاسته بطرف بیگم حوض آمده اقامت نموده هرروز جنگ قلعه میکرد اهل قلعه نیز مقابله و مدافعه اش می برداختند +

بیان قلت جمعیت که در بیجاپور بود در هنگام شورش دلیرخان

دران هنگام در بیجاپور از سپاه قدیمی بجز بالوجی گهورپره و عالواده او بانکجی کهاره و سعیدخان ترین و میان خان کسی نه بود از جا عتدارانی که در عمل مسعود خان باسم امارت و ایالت نام برآورده بودند و حل و عقد با ایشان تعلق داشت یاقوت خان حبشیخان سدی جوهر قاصی سعید و سدی یاقوت ملک مرجان حسن خان روهیله عبدالکریم داده ربی بیاجی کهاتکه سدی حیدر خواجه عبدالرزاق لاری طبریخان کابره کاوجی شیخ عبدالصمد جنیدی حیدر آقا حبیب شاه گنجوشاه اند و جزوی لشکر خاصه مسعود خان که تمامی زیاده از پنج هزار نه بود و آنها هم فاقه کش و گرسنه که اوقات بعسرت و نکبت میگذرانند مسعود خان با سدی حیدر و عبدالرزاق و طبری خان

ان بود که درین ایام بادشاه عالمگیر اورا بحضور طلب نمودند و او بسبب توهمات
و اندیشه های چند در چند بر رفتن راضی نه بوده و درهمان ایام پدرش سیواجی بسلی بر
نوع نموده و معتمدان محرم خویش را فرستاده استمالت هر گونه و دلجوئی تمام بعمل
آورد او را پیش خود خوانده و خار وسواس که درمیان پسر و پدر در راه افتاده بالغ
روش سلوک گشته بود از جا رد ب اخلاص و عطوفت پدری بدر نموده دل پسر را
مائل بجانب خویش کرد تا سنبهاجی بوقت فرصت بدزن خود را لباس مردانه
پوشانیده با پنجهزار سوار بگریخت به بست و هشتم شوال به بیجاپور آمد مسعود خان
رخوت و اسباب و بساط و سامان ضروری برای او فرستاده تسلی نموده دلیرخان
از شنیدن این خبر به مسعود خان تعفت شد و سخت خشمناک گردید خواجه
عبد الرزاق قابو یافته خاطرنشان دلیرخان نمود که از جمعیت بدهند تا به پیش
مسعود خان رفته علاج سنبهاجی کنیم مرخص شده پنجم ذی قعده به بیجاپور
آمد سنبهاجی بوسے از سبب آمدن عبد الرزاق آگاهی یافته و درین عرصه چند از لشکر
او هم نزد او رسیده بود در شب هفتم ذیقعده به پناله رفت +

بیان بر درشهر رسیده جنگ انداختن دلیرخان و مدافعت دکهنیا با او

دلیرخان چون از راه اینه پور برگشت از راه ساتولگی و کاکهندگی و ادکلی و هنگولی
زراعت و باغات و دیهات تاراج و تلف کنان و زن و مرد را هر که بدست
می آمد اسیر کنان بیازدهم ذی قعده علی آباد درا جای بنگاه و خیمه ها ساخته
خود با فوج و توپخانه بطرف رسول پور و مرآری باغ آمده از انطرف در توپ
اندازی و جنگ سازی شروع کرد و از بالای قلعه نیز توپ کاری و تفنگ
اندازی در کار شد تا طاس یازدهم و دوازدهم هنگامه جنگ و آتشبازی گرم

دلیرخان دور در استفسار جواب کشیده از سیمای حال بیجاپوریان حرف یاس برخواند و
اراده ملک دیوانی مصمم کرد اسباب و سامان گرانبار و توپ های بزرگ را در بهمن
هلی نگاهداشته به بیستم شوال کوچ نموده بمکتاپور آمد و بست دوم بجالگیری رسید از
خوف سیواجی نمی توانست که بخاطر جمعی بمحاصره بیجاپور بردارد و خواست که بره
رهنمونی سنبهاجی که لاف و گزاف در وادی قلاع کشایی و بقاع گیری بیشتر
داشت و باعتماد نایکواریان مرتضی آباد عرف مرج که بوسیله عبدالفیاض رابطه اخلاص
باطن پیدا داشتند طرف مرج دنباله برده تا سیواجی خبر یافته از ملک بادشاهی برگردد
و باینطرف راجع شود لهذا در بست و دوم شوال از جالگیری کوچ کرده به تکوته رفت
و آن موضع بود آبادان و رعایا متمولان قریات اطراف از هنود و مسلمانان در آنجا جمع
آمده بودند و خبر آمدن دلیرخان نداشتند چون اخلاص خان که هراول لشکر بود بآنجا
رسید اهل لشکر دست بتاراجی کشادند و غارت کردن آغاز کردند زنان مسلمانان
و هنود بان واطفال در چاهی متصل سرا بود افتاده غرق شدند و قریب سه
کس از مسلم و هنود باسیری رفتند ده را آنچنان غارت بافراط نمودند که هیچ باقی
نگذاشتند قیامتی عظیم بر سکنه آن موضع واقع شد خواجه عبدالرزاق خبر یافته
بر حال زاران خانه خرابان رحم آورده از مسعودخان بجد و کد سپارش نموده
پانصد کس را رهایی داده پیش خود گرفت و همه را پارچه و خوراک داده نگهداشت
بست و چهارم شوال از تیگونه کوچ نموده براه هولوار و شیل سنگ ولایت خراب
کنان و هنسدیکا به آتنی رفت به بست و هفتم از آتنی برآمده به تینگناپور میرفت
در راه شنید که سنبهاجی از لشکر گریخته به بیجاپور رفت از همانجا که این خبر بگوشش
رسید برگشته بسوی بیجاپور راجع شد

بیان سبب گریختن سنبهاجی از لشکر دلیر خان

فریب داده وانیکار را اسان وانمود مرا در بلا انداخت ملک برخوردار میگفت
من بحکمت علی آبه پسر مسعود خان ونیکنادری را با همه سران وسرداران بیجاپور نزد دلیرخان
فراهم کرده صلاح دادم که همه را فیدا نموده علی الفور به بیجاپور تاخته متصرف شود حرف
مرا نشنید و بتغافل انداخت به بجهالت کار پادشاهی را ضایع گذاشت اگر بر گفته
من عمل نموری وکار صورت نگرفتی جواب از عهده ان بر من بودی دلیرخان حکم شما را
برطبق حکم پادشاه به یازدهم رمضان شریف روانه بحضور نموده وبه دهم شوال
ملک برخوردار را نیز یکشاکش تمام همراه احدیان حضور بر ڈاک چوکی روانه نمود
هیجدهم شوال خواجه عبد الرزاق وسید عالم از پیش مسعود خان ضلح متنخص نموده
آمدند دلیرخان گفت فرزند خود را با لشکر نزد ما فرستند بسبیل دای قرض پیشش بپور
اورده رابطه اخلاص سیواجی را قطع نموده از جانبداری او دست بردارند تا باید را
بادشاه وسیله کار شما کرده وخواجه عبد الرزاق خود متعهد این مصلحت شده برد و
بدل بلیغ بسبب شکوک وشبهات را صاف و پاک نموده دلیرخان را راضی ساخته سید
عالم را نزد مسعود خان فرستاده تا بر فرستادن پسر ولشکر مسعود خان را رضا مند
ساخته موافق قرار داد معامله مفروغ نموده و دفع هر شر از میان کرده شب در میان
واپس آید سید عالم رفته خاطر نشان مسعود خان چنان نمود که عبد الرزاق همه معامله را
رابر خود گرفته با دلیرخان مدار ایشان شده او خود مرد اجنبی وغریب است اعتماد
نمی شاید بر دلیرخان چه وثوق است که سیدی در ویش را باید فرستاد مسعود خان
از استماع همچو تقریر از زبان سید عالم صمانش با دلیرخان در وآمیز گردید و تغافل
ملبند در زید و گفتگوی صلح را پس انداز کرده در نوشتن جواب دندان ساخت +

بیان بقصد تاراجی ولایت برآمدن دلیرخان بسبب نا آمدن جواب از مسعود خان

کوکلتاش وجمعی از مقربان درگاه بعداوت دلیرخان نیز چیزها خاطرنشان پادشاه میکردند دلیرخان که بی سروسامان مسعودخان گرفتن بیجاپور سهل می انگاشت وملک برخوردار وحکیم شما او را تحریک داده باعث برانیکار میشدند ومعامله را سهل وانمی نمودند واو برای ابطال نوشتهای شاهزاده وزنالش وشکایت شاه معاندان زبونی وابتری کارخانه بیجاپور وتباه حالی مسعودخان بشرح وبسط به بادشاه عرض داشت میکرد وملک برخوردار وحکیم شما نیز مطابق ان می نوشتند ومی نمودند که در اندک مدت بیجاپور مفتوح می گردد

بیان اندیشه تدبیر منسوبان مغل در قبض نمودن بیجاپور که پرداخته بودند هم بپادشاه خبر گشتن دلیرخان +

دریافتی عتاب پادشاهی آمدن بعداز قید نمودن مسعودخان ونیکنادری مقدماتی که دلیرخان وملک برخوردار وحکیم شمس الدین خان بمهد داده بودند همه برهم شد مسعودخان با سیواجی خود در ساخته لشکر او در اکمک ومدد طلبید وقلعه را بجنگ قایم کرد سیواجی خود هم در حوالی بیجاپور رسید شاهزاده معظم قابو یافته بپادشاه عرضداشت نمود که دلیرخان مبلغی خطیر از خزانه خرج نموده است وهنوز هیچ کاری ساخته و در تسخیر بیجاپور عزم وبیجاست محصول او از محلات است بحیل مسعودخان از عداوت او بتنگ آمده بیجاپور را بسیوا سپار در این ایام اخبار اتفاق مسعودخان وسیواجی نیز علی التواتر بحضور گذشتند نوشتهای دلیرخان وملک برخوردار وحکیم شما هم نزد پادشاه غلط نمود وپادشاه مکدر خاطر شده تهدید بلیغ بدلیرخان فرستاد وملک برخوردار وحکیم شما را بحضور طلب داشت میان دلیرخان وان دو صحبت بنا جاتی انجا میدد دلیرخان می گفت ملک برخوردار فریب داده وانیکار را آسان وانمود مرا در بلا انداخت ملک برخوردار

معتاد دولت او بوی عطا نموده از ولایت آدونی و حوالی بیجاپور جاگیر بدهند و
در هر باب هر چه او گوید سر انجام بکنند و درهمین ایام حیرت خان و شیان خان که
از طرف دلیرخان بر قابضات و ولایت گرد نواحی تعین شده بودند هر دو منگلبیر
رسیده با سعید خان ترین که متعینه انجا بود در او یختند و او بعد از کشش و
کوشش بسیار تاب همسری شان نیاورده گریخته به بیجاپور آمد و منگلبیره بتصرف
مغل رفت و درهمین روز با مسعود خان ملهاری پنڈت و سنواس جاری و دیگران
را حواله پولاد حبشی نموده تحصیلها فرموده چهل چابک بر ملهاری زده ترک بست و
پنج هزار هون نویسانیده گرفتند باین راه با مسعود خان مناصره نمود و گفت
که وکیل عبدالرؤف را حبس نموده به تشدید تمام تحصیل زر کردن خوب نیست این
ظلم صریح است مسعود خان در جوابش گفت عبدالکریم را چه مناسب بود دیانت را
که نفر بادشاهی بود کشتن و خانه اش غارت کردن این نه ظلم صریح باشد ازین قطع نظر
وکلای امرا اتفه جائز و چه باد اکه خود را در امور عظام و مصلحتهای بادشاهی دخیل نمودن
و در خرابی سلطنت کوشیدن این همه سزای که بدو رسانم اندک است اگر شما را دعایش
منظور است و رهائی او می خواهید بیست و پنج هزار هون از نزد خود داده مخلصی او کنند
درین اثنا خبر رسید که سواران غنیم سالونگی و کاسی گاون را غارت کرده و بنید را
اسیر گرفته در قبض آورده ولایت گرد نواح را تلف و تاراج می نمایند و باز متعاقب
آن اخبار رسید که سواران سید مخدوم برالمله رسیده از مسعود خان با حیرت خان
خلوت نموده سید شریف و فرید خان مهتی و حبشی خان نیهی را با فوج بالطرف ابلاغ
نمودند و سباجی کهانکه را طلبیده استمالت کلی نموده حشم تورنگل همراهش داده برابری
روانه کردند اتفاقاً او را با سنبهاجی که برای آگهی سر آمده بود مقابله دست داد جنگ
خوب واقع شد از هر دو طرف ده پانزده کس بکار آمدند سنبهاجی زخم تیر رسیده بجا

باشند می غفلت قلعه و حراست سلطنت بی توجه شما صورت پذیر ممکنی نیست حق
نمک منظور داشته متوجه شدند و هرچه صلاح دانند ایما نمایند که بدان موجب عمل
نموده خواهد شد چون سیواجی را این منصوبه خود از نخست مقبول و منظور بوده
تقویت تمام داده متعهد می غفلت بیجاپور شده ده هزار سوار بر کمک مسعود خان
تعیین نمود و از قلعه جات دو هزار کاو بار از هر قسم ذخیره به بیجاپور ارسال داشته
و به رعایای ولایت تاکید فرستاد که غله و اجناس دیگر برای فروخت به بیجاپور برند
تا رفاه بر ساکنه شهر و اهل لشکر دست دهد و لیساجی نیلکنته را به حجابت پیش
مسعود خان فرستاد و در جواب نگاشت که تعهد این خدمت بر این جانب است شما
قلعه را استوار نموده خاطر جمع باشند من خود می آیم و دلیرخان را با همه لشکرش
تلف و تاراج نموده سزای زیاده سری او در کنارش می نهم ازین جواب مسعود خان را
تقوی و تسکین حاصل آمد باز باندک روزها لیساجی جانب سیواجی به بیجاپور آمد
خلعت ها برای بادشاه مسعود خان از طرف سیواجی به بیجاپور آورده گذرانید
و عرض نمود که پنجهزار سوار بر عنیاپور و پنج هزار سوار بر بهوپالگده رسیده اند
منتظر فرمانند که هر وقت که حکم کنند حاضر خواهند گردید و سیواجی خود هم از عقب
میرسد مسعود خان حاجب را خلعت داد و فرمود که لشکر زود بیاید و بر کار حراست
قلعه سرگرم باشد و مسعود خان نیز در سر انجام تهیه جنگ و مقابله دشمن سرگرم
گردیده در فکر استعداد خویش افتاده حسن خان روهیله را که نوکر عبدالکریم بعد
سعادت دولت علیحده و علم و نقاره داد و یاقوت خان حبشی خان را نزد خویش
خوانده تسکین او کرد و قسم از او گرفت که از خود صاف دل بوده طریق دغا و غدر
نه پیماید و سیدی مسعود خان تسلی کار و بار صوبه به راستی می نموده باشد
و اراده مسعود خان آن بود که یاقوت خان را همسری شرزه خان برابر داده

می فرستاد و به مسعود خان تاکید بر تاکید می نوشت مسعود خان نادار برا بهانه ساخته از دلیر خان مبلغی بنام تهیه اسباب روانگی بطریق قرض بدست نمود چون از گرفتن قرض حصول تمتاد کارسازی خویش فارغ شد بتاریخ دویم جمادی الثانی سنه هزار و نود شهزاده را طوعاً کرهاً از محل سرای برآورده بیرون کمد دروازه فرود آورده و مقربان درگاه و محرمان حرم و دایگان خاص و اصیلان خدمت و خواجه سرایان قدیم معتمد و چند امیران را همراه کرده شاهزاده را با شکوه سلطانی بتاریخ پنجم همرکابی و یکتا دری روانه لشکر نموده بستم شهر مذکور به دهولکیر رسیدند دلیر خان باستقبال آمده ولوازم ضیافت فرستاده بست و دویم شهر از آب بهنوره عبور واقع شد در مقام نانگلی در لشکر گاه فرود آمدند دلیر خان بجمیع امرای لشکر و منصبداران و متصدیان بادشاهی حکم فرستاده که هر کدام فراخور حال نذر و پیشکش از نقد و جامه گذرانیده مجرا نمایند و خود همان روز ضیافت شاهانه ترتیب داده روز دیگر صبح گاه خود بدربار رفته هزار روپیه پیشکش نموده مجرا نموده باقیان که در اول مرتبه بشرف مجرا فایز نشده بودند و نذر پیشکش ها و نذور گذرانیده مجرا بجا آوردند باین سبب مبالغ ها به بادشاه بی بی عاید شد هر روز طعام از سرکار میرفت نه روز در لشکر گاه نگهداشته چهارم رجب روانه دهلی نمودند و بجمیع حکام و قلعداران و ضلع داران و فوجداران سر راه احکام فرستاد که هر کدام باستقبال پالکی مبارک مبادرت جسته نذر گذرانیده و ضیافت های نموده از سرحد های خود بسرحد دیگر رسانند و لوازم جمیع خدمات بتقدیم رسانیده بهره اندوز میگشته باشند چون به شاه گره رسیدند شهزاده سلطان معظم که در اورنگ آباد تشریف میداشت باستقبال آمده در اورنگ آباد آورده لوازم ضیافت ملوکانه و مدارات بادشاهانه بجا آورد و بعد از هفته روانه پیشتر شدند و هم چنین منزل بمنزل نذور و ضیافت میگرفته و مقامات میکرده بمدت سه ماه به دهلی رسیدند در آن هنگام بادشاه و شهزاده ها

است در رقص مجرا خواهد شد غرض دوستی تیغ بازی نموده با هر دو خصمین مکاری و افسون سازی میکرد هرگاه که سید مخدوم بملاقات او میرفت سواره تا حضور خود میگذاشت و چون رفتن میخواست سوای او حضور طلبیده می نشاند و در مجلس پهلوی خویش جا میداد و بعضی اوقات خود بر گوشه می نشسته مسند تمام باو میگذاشت و مردم که همراه او میرفتند بعد از وداع سید مخدوم آنها را نشانده میگفت که طعام خورده میروید طعام با تکلف می خورانید و با هر کسی حرف و حکایات و توصیفها میکرد و شمشیرهای هر یک را تعریف نموده بدست میگرفت و گاه گاه از طرف خود کسی را سپر و شمشیر و کتاره و چیزی دیگر میداد و مردم بسیاری را منصب ها داده بود و هر وقت که خرج میخواستند بلا عذر میرسانید و سید مخدوم را سوای یومیه هزار روپیه هم سوای او میداد و هر چه می گفت می شنید و هر وقت که بملاقات میرفت چیزی تحفه مدارات می نمود چه جای سید مخدوم که سخن مردمانش را رد نمی کرد و هر یک رعایت ها میکرد هر آنچه مرضی هر یک مییافت بدان عمل نموده او را خوش دل می نمود باین سبب مهدویان باغ باغ میشدند و هر روز باسباب خوشی ها صید تر می گشتند چون از رنج و سختی بیجاپور خلاص یافته در عیش و تنعم فراوان فتاده بودند و تعظیم و تکریم بیحد می یافتند عاقبت کار خود فراموش نموده صید دلیر خان گشتند و آن چنان با وی آمیختند که شب و روز مجلس او از بتان خالی نمی بود و لهذا از و گرفته هر یک عزیزان و آشنایان خود را از بیجاپور طلبیده نوکر میداشتند و مناصب میدهانیدند و آگاه نمی گشتند که تمام این اخلاص گرم جوشی دلیر خان همه دانه و دام بود و با نیکنامی نیز همین اسلوب تواضعات و تعلقات بکار می برد و لوازم دلجوئی و خاطر فریبی غیر مکرر بظهور میرسانید سید درویش و عبد الرزاق و سید جوهر و سیدی یاقوت و حسن خان روهیله و میان حسنان بربن و غیره

صبح مقصود روز بروز رو نمودن گرفتند آن عبارت از برهمی کارخانهٔ بیجاپور و پراگندگی لشکر و ناسازی و بی اتفاقی امرا باهم خصوص رجوع آوردن بارهیجو دکن و وکیلی که شرزه خان هست بظهور این اسباب امیدوارتر گردیده در فریقین باقی لشکر در آنها و دو بفریب فسون مرغ دلهارا بدام آوردن آغاز کرد و نیکنا رو که مدار المهام کارخانهٔ مسعود خان بود به تمام دلجوئی و خاطر فریبی پیش آمده روغن قاز لید و با او عهد نموده که ما را با جاگیرات سید مخدوم هیچ کاری نیست شما دانید و ملک شما آنچه با ما شرط و عهد نموده اند که بادشاه بی بی را بحضور روانه کردن و همیشه در اخلاص و اطاعت بادشاه بودن و با غنیم که با خاطر سیوا است اصلا سلوک و ربط نا داشتن وفا کنند و بجا آرند و لیس و دیگر هیچ نمی خواهم باین افسونات که صرف دانه و دام بود ساده دلان دکن را می انگند و نیکنا دری هر وقتیکه ملاقات می آمد به لباس طلعت تمام و کمرا جوهی با و بکالمت و محافظت صحبت میداشتی و هر زمان که بخیرجی او دریا فتنی فی الفور مدد خرج او نمودی قریب لکهه روپیه نقد برای خرج فرستاد سوای این هر روز یکهزار روپیه روزمره علی الصباح میرسانند و با او تواضعات بیش از بیش از بکار برده ضیافتهای مکرر نمود و هر روز طعامهای و تر میوه بخانه اش می فرستاد و سلوکهای خیر متعز و ملتفات روز افزون او را بدام آورد و پرگنه بالاپور در جاگیر پسرش داد و ضامن او هم خود شد و جاگیرات سید مخدوم که بانطرف و هو لکهر و چند الی که در دست بود بدست عاملان سید مخدوم مانده در یکید و پرگنه با نیطرف بودند و سید مخدوم بران دست نداشت مسعود خان بر آن متصرف شد چون با و نیکنا دری دلیر خان قرار واقعه بود که ما را بجاگیرات سید مخدوم کاری نیست شما دانید و ملک شما با وجود این قرار سید مخدوم بر جاگیرات متصرف بود چون درین باب گفت و شنید میان می آمد دلیر خان خاطر نشان و نیکنا دری باین نوع مینمود که عوض پرگنات که در تصرف سید مخدوم

بر عذر و فریب بود و فساد دادن و خانهای مردم گرفتن بود دلیرخان دید که غلات کید
بیجاپور که عبارت از اعیان و معتبران آنجاست نزد خود جمع آمده اند و بیجاپور خالی
مانده اراده فاسد از خاطرش سر بر آورده که همه را بحکمت عملی اسیر نموده در حبس بند
گذارد و بسر بیجاپور تاخت آورد و بر قلعه متصرف شود چون در سگالش این تدبیر افتاده
هنوز این معجون مزاج نگرفته بود شمه از رمز آن بر افتاد و کهنیان آگاه شده در
هشیاری و خبرداری در آمدند چنانچه روزی شرزه خان بقصد شکار با جمعی مخصوصان
سوار شده رو بصحرا آورد از عقب او چوکی مغل در رسید شرزه خان مقصد
دریافته از راه برگشت و بمنزل آمده نقاره جنگ نواخته با فوج خویش مستعد شد
و بدلیرخان پیغام فرستاد که چوکی در پی ما فرستادن چه جهت بود اگر هوسی
بخاطر راه یافته باشد بسم الله با تمام جمعیت هند و دکن بر من بتازند و آرزو
در دل ندارند من آماده و مستعد اینکه نشسته ام به بیند که من با همین جمعیت
مردم خود به چه طور از عهده شما بر آیم و بچه شایستگی و بایستگی جواب شما را دهم
دلیرخان منفعل گشته بتواضع گذرانید و معذرتها پیش آمد بعد ازین چون
دریافت که بر دکهنیان بدین منهاج دست نتوان یافت آنرا گذاشته طرح
دیگر بنیاد نهاد و طریق تملق و مدارا ساز داده دام فریب و فسون گسترده بدل
جوئی و خاطر فریبی کوشیده مردم را بسوی خود کشیدن گرفت -

در بیان طریق سالوسی ورزیدن دلیرخان در فریفتن مردم بیجاپور به تملق و مدارا

دلیرخان که طمع و هوس بیجاپور سراپایش را فرو گرفته بود در افسون سازی
و فریب اندیشی شب را بروز می آورد و روز را بشب میرساند از رسیدن سید مخدوم
بیش از پیش شادمان گردید آنچنانکه در جامه نمی گنجید زیرا که مبادا طلوع

هردو برادر بودیم باهم پرخاش ونزاع داشتیم وانجاکه رجوع کردیم محض برای آنکه تا برطبق قول حق جل وعلا فاصلحوا بین اخویکم عمل نمایند طریق اعتساف وبی انصافی پیمودن شمارا مناسب ندارد وبلی قولی وبدعهدی شمارا روا نبود ومن برطبق عهد وقرار سپه خودرا نوکر بادشاه میگردانم وهمیشه دم از اخلاص وفدویت زده باشم لکن از راه انصاف وراستی میان مسعودخان صلح وآشتی پدید آرند واصلاح ذات البین نمایند اگر چیزی غیر این مدعا مرکوز بوده باشد دریافته من دست از دنیاداری برداشته راه بیت الله شریف پیش گیرم دلیرخان چون سخنان رنجش آمود آزرده وبی سبع آورده درفریب افزوده بخمیه سید مخدوم آمده دلاسای بسیار نمود وبنام سید احمد عرف غالب خان پسر سید مخدوم منصب ششش هزاری طلبید وبعد از قلیلی از ایام حسب الحکم شهزاده معظم ناموس وحریم سید مخدوم عالی تباه ومتعلقانش باورنگ آباد روانه نمود ٭

در بیان فرستادن مسعودخان پسر دولت لشکررا نزد دلیرخان واراده نمودن دلیرخان گرفتن امرای رابدغا

چون سید مخدوم با مغل درساخته خودرا پیش دلیرخان رسانیده مسعودخان از فقش متفکر گشته سراسیمه ومضطرب گردید که مبادا منصوبه دیگر دشمنکام عرصه ظهور رسد به تعجیل درتهیه اسباب آمده سیدی درویش پسر خودرا با پنج ششش هزار سوار که دربیجاپور باقی مانده بودند باهمراهی ونیکناوری نزدیک دلیرخان روانه کرده سیدی درویش ونیکناوری بالشکر بیجاپور به دهولگیر رسیده درملازمت دلیرخان اقامت ورزیدند چون بنای کار رهلویان

محض بر سر جور و ستمگاری آمده با من به معاودت برخاسته در صدد استیصال
من بدل می کوشد اکنون رجوع بدلیرخان می کنم و پسر خویش را نوکر بادشاه
می گردانم نیز دلیرخان می آیم تا دلیرخان میان من و مسعود خان از روی
انصاف حکم می آید و آشتی دهد چون هر یک از منسوبان مغل انایه فریب
و فسون صاحب نصابی بوده است عاشق محمد وکیل دلیرخان بفریب
سید مخدوم را گفت رای رفتن بسوی دلیرخان که فی الواقع مستحسن و
مستصوب است اگرچه مرا چال خود بنا نه صحت و صدق مزین داشته
باشد اول ناموس و فرزندان را برآورده در لشکر باید رسید تا مارا وثیقه
حاصل شود و بعده خود سبکبار شده برخیزند همراهی [illegible] به لشکر نزد دلیرخان
دختران و کهنی ساده دل فریب شغالان خورده بی تامل حرم و فرزندان را
در نصف شب نزد اختصاص فرستاد ملک برخوردار و عاشق محمد به مسعودخان
پیغام دادن که سید مخدوم می خواهد که در حضور دلیرخان معامله فیصل سازد
حالا بروی کمر نتوان بست و خود هم موجب رنجش نشود [illegible] سید مخدوم
نزد اختصاص خان رفت و همراه لشکر مغل بدهولگیر روانه شد چون ڈهولگیر
رسید دلیرخان باستقبال سید مخدوم [illegible] آمد باعزاز
و اکرام او را بلشکرگاه برد و عقب لشکر خود فرود آورد و فرزندان او را
علحده در لشکر خویش به محافظت نگاهداشت سید مخدوم از حرم خود دو سه
سوار [illegible] پیش خود طلبیده بود به همان لحظه موکلان آمده سواریها را از ڈیره
سید مخدوم را هم در لشکر ماندن صلاح ندیده همراه سربراه چنان به بالاپور
روانه نمودند سید مخدوم ازین معامله بیدار شد بر عذر و فریب آنها خبردار شد
اما این کار از دست رفته بود چاره ندید با دلیرخان گفته فرستاده که ما و مسعودخان

بر سر جوش و غضب آمده تنبیه شایسته سید مخدوم دادن خواست و نیکنادری
بالشکر از کمه دروازه بر آمده نزدیک روضهٔ بادشاه ابراهیم متوقف شد و توپهای
بالاقلعه را رو بجانب خانه سید مخدوم نموده آماده داشتند و اذن عام دادند که هر
کس هر چه از غارت بدست آرد از آن او ست غارت گران و بوندان بازاری
چون این بشارت به گوش ایشان رسید هجوم آورده بغارت دویدند سید مخدوم
بالشکر خود مستعد شده در شهر زاد پور نشسته بود جماعت بی سر و پایان که بیشتر
از همه برای غارت رسیدند مردم سید مخدوم آنها را گرفته تا کسیر بینی بریدن
شروع کردند پشتیان آنها چون دیدند که پیشیان در بدل غارت بینی باخته
باز گشتند از غارت سیر آمده قدم پیش نگذاشتند بجای خود ماندند و نیکنادر
بجای خود قرار داده بود که خود ازین طرف و مغل از آن طرف سید مخدوم را در میان
گرفته گوشمالی بواجبی دهند لاکن لشکر مغل مستعد شده بجای خود قرار گرفتند
که چون کار بجنگ افتد عنان اسپان را تحریک داده خود را رسانید چون سید مخدوم
بجای خود مستعد و آماده گردید بموافق قول **فرد** اگر مرد مردن
کند اختیار ٭ چه رستم چه دستان چه اسپندیار ٭ دست از جان شسته
نشسته بود بهمن و نیکنادری قابو نیافته توقف ورزید و جنگ و شورش
بوقوع انجامید

در بیان رفتن شرزه خان نزد ولیر خان شکایت نمودن مسعود خان

سید مخدوم چون دید که مسعود خان بالکلیه از خود بریده با مغل اتفاق نموده
درپی استیصال خود آمده است کار بر خود تنگ و دشوار ساخته متفکر شد و بالک
برخوردار در ساخت باعث بادی طرح معاونت گسترده گفت که مسعود خان

اظهار نمود که ما از شروط و عهود که میان آورده ایم اصلاً نگذاریم و عنقریب بموجب
عهد و قرار گوهر درج شهریاری بادشاه. بی را روانه حضور می نمایم و لسپر خود را با لشکر
بمدد ابلاغ میسازم بموجب تعویق جز این نیست که سید مخدوم که سرکشی او ظاهر
است براه نمی آمد او را همواره همه معامله روبراه ساخته فیصل میدهیم ازین باب
خاطر جمع دارند لکن خود رایات بانطرف هبونره نا افرازند که ملک خراب میگردد
دلیر خان از مقام بلسنگی کوچ نموده بآنسوے رود رفته و بدمولیکروتا لکلمارخ
آورده۔

دربیان مخالفت سخت رونمودن میان مسعود خان وشرزه خان

درین ایام میان مسعود خان وسید مخدوم بحدوث امور نا ملایم منازعت و
مخالفت از حد گذشت از هر دو جانب آتش نفاق بمشابه اشتعال پذیرفت
که بهیچوجه انطفاش متصور نگشت وجمیع معاملات مسعود خان لسبب مخالفت
سید مخدوم خار وا مانده شب و روز شورش و عربده درکار بوده چنانچه سید مخدوم
هر روز مستعد و آماده جنگ گشته بجاے خود می نشست و دروازه بازار
بهلول پوره ومهدی واره سپاهیان مسلح گشته با اسپان زین لسبته و شب
روز می نشستند چون شورش وطغیان سید مخدوم از حد متجاوز شده کار بر ایشان
خورد مسعود خان لاعلاج مانده از دلیر خان درامر تنبیه سید مخدوم مدد و اعانت
درخواست مغل را خود فساد خانگی و برهم خوردگی مهمات ایشان
منظور بود دلیر خان دو سه هزار سوار و توپخانه پادشاهی مصحوب اختصاص خان
که عبدالفیاض باشد و عبدالغفور وزیر یک و شیخ محمد جنیدی برائے تنبیه سید مخدوم
فرستاده آنها آمده نزدیک حوض رنگریزان سر آب فرود آمدند مسعود خان

از طرف پرنده اذوقه به لشکر دلیرخان می آرند لشکر سیواجی از انجا بر آمده بر
سر این ایرج خان یلغار نمود دلیرخان اخلاص خان را با جمعیت یکهزار و
پانصد سوار به مدد ایرج خان روانه نمود درشش کروهی از قلعه مابین اخلاص
خان و مردم سیواجی جنگ و مقابله اتفاق شد مردم سیوا آنها را اندک یافته
از چهار طرف تجیل نمودند اخلاص خان پناه به دیهی گرفته بجنگ درایستاد از
سه پاس تا نه پاس جنگ و قتال را هنگامه گرم بود مردم سیوا از هر طرف
حملها می آوردند اخلاص خان پشت به دیوار حصار دیه قایم کرده تو بجانه سر
میداد و در هر نوبت مبلغی از مردم سیوا کشته میشدند قریب بهزار کس از مردم
سیوا بتلف رفتند دلیرخان این خبر یافته فوراً سرفرازخان و لطیف شاه
را با جمعیت کثیر بمدد اخلاص خان روانه کرده متعاقب آن خود نیز با همه لشکر
استعجال روان شد چون نزدیک رسید لشکر سیوا رو بگریز نهاد دلیرخان
یکدو کروه تعاقب نموده برگشت باز به پهلو پالگر آمده آن قلعه تو بنیاد
منهدم ساخت —

در بیان تهدید نمودن دلیرخان با مسعودخان و دنباو فا کردن شروط و عهود *

وبعد از این دلیرخان به مسعودخان پیغام تهدید آمیز نمود و نهیب سخت
رسانید که مفهوم شد که قول و فعل شما همه بر عذر و فریب است و مقصود
اصلی شما جز این نخواهد بود که با سیوا اتفاق باطنی داشته با ما به دغا پیش
آیند و گر نه چه سبب بود که وفای شروط تا حال بظهور نیامد متعاقب این
پیغام بعد از دو سه روز کوچ نموده بر ده کروهی شهر رسیده بر یکنا
سفر به خیام نمود مسعودخان سراسیمه شده حقیقت حال را به دلیرخان

مضاعف گردید آتش فتنه بلند شد سیواجی شاه برای فرو نشاندن آتش نزاع
شد سعی بکار آورده اما مخالفان + سید مخدوم نگذاشتند که کدورت
بصفا مبدل گردد و ساعت بساعت نزاع متزاید گشته هنگامهای
فساد بوقوع می پیوستند +

بیان منهدم ساختن دلیرخان قلعه بهوپال گر را

سیواجی نزدیک باهره در میان کوهستان قلعه بنهایت متانت مستحکم
نموده و او را به بهوپال گر نامیده ملاذی منیع ساخته بود و اسباب
اموال فراوان در انجا داشته در وقتیکه او را با مغل مقابلات
مقاتلات آغاز شد قلعه را از پیادهای جنگ از یاد کار دیده ساخته
مستحکام در رد بین داده و از آوازه رسیدن لشکر مغل طوائف انام
منسوبات و قرابات جوانب و اطراف با زن و فرزندان و اموال و اسباب
اسباب پناه بان قلعه برده ماوا گزیده بودند دلیرخان از این معنی آگاه شده
قصد آن قلعه روان شد بوقت صبح بر سر قلعه رسیده یورش نموده تا ده
پهر روز جنگ عظیم شد و مردم کثیر از طرفین تلف گشتند دلیرخان بسان
مفلسی که بر سر گنج جانبازی کند جانبازی را قصور نکرده و در آن روز بر قلعه
متصرف شد و اسباب و اموال قلعه و از آن مردم اطراف که پناه گرفته بودند
همه بدست آورده و جمله را اسیر نموده و هفتصد کس از مردم سیواجی که اسیر
بودند هر یک را یک یک دست بریده سر داد و بسیاری از آنها در سر راه بجان
رفتند سیواجی پیشتر ازین شانزده هزار سوار برای کومک داده روانه نموده
بود تا رسیدن آنها قلعه متصرف مغل رفته بود سواران به جهات بسیار از
چهار طرف لشکر مغل نمودار شدند بناگاه خبر یافتند که ایرج خان باجی

نمی آمد مردم را بفریب و فسون برغلانیده بطرف خود کشیده دلاوخان جهنده والا نوکر بد اشتهید خوب چه مضایقه من شیرزه ام این شیرزه اگر هم خود بیک ذات بمانم چه تیغ زهره شکاف سر دشمن چون کو برانم

در بیان اطاعت نکردن شیرزه خان مسعود خانرا در رفتن همراه لشکر بر تنبیه سیو و ناخوشی آمدن میان ایشان

غرض سید مخدوم اطاعت مسعود خان نکرد و به لشکر نرفت و کدورت غلیظه در میان پیدا شد مسعود خان از گفتن و جهد کردن باز مانده از لشکر از و نیکنا دری نموده و غبار کدورت از میان برداشته بهر طوریکه ممکن گردد اورا به لشکر همراه برد قضا را درین اثنا منصوبه دیگر پدید آمد و آن را جرینچی طلبیده تا او بفریب و فسون و سعی و جهد با سید مخدوم در آویخته تصفیه خاطر و آن اینست که عبدالله خان قلعه دار دیلو ربعد از جنگ و قتال بسیار یکه با سیو داشت و محاصره او قلعه را هفت و هشت ماه عاجز آمد و پنجاه هزار هون از سیو اگرفته قلعه بوی باز گذاشت با قبیله و اسباب به بیجاپور آمده در زمره پور اقامت ورزیده بود در حینیکه سوار سیوا گرد و پیش شهر زر آمده تاخت و غارت می نمود ند مسعود خان اورا در اندرون حصار خوانده بود لیکن از آن تقصیر گرفته که قلعه بادشاهی را بدست دشمن فروخته زری بهم دست نموده آن از سرکار است باید داد عبدالله خان لا علاج گردیده بشیرزه خان رجوع آورده هزار هون پیشکش داده در پناه حمایت او رفت چون مسعود خان بتعیش سید مخدوم تقصیر نموده بود + از دست رفتنش تا سفها خورده از سید اورا طلبیده او را با آورد و هم برین معامله نیز میان ایشان نزاع و نفاق

فرستاد و بهر یک عطا نموده مرخص کرد سیم روز حکم فرمود که به برج علیم رو براه شوند
و فوج خویش نیز همراه و نیکنا دری و دیگر سرداران کرده بهمراهی شان تعیین نمود چون
هر دو فریق کوچ نموده موضع تکویله منزل نمودند جاسوسان خبررسان خبر آوردند
که سواجی با هفت و هشت هزار سوار نیزه دار تیغ گذار با سعداد تمام
برسانگوله فرود آمده قصد آن دارد که لشکر مغل با لشکر بیجاپور هر که پیشتر می آید
بروی شبخون زند مسعود خان به سید مخدوم تاکید فرستاد که زود سوار
شده خود را ملحق به لشکر گردانید سید مخدوم دران روز با ناز گرم قلعه برآمده
در شهرزه برج نزول کرد علی الصباح باز مسعود خان به سید مخدوم گفته
فرستاد که تعجیل کار بسته زود به لشکر راهی شوید درین مرتبه سید مخدوم
عذرهای بسیار در پیش آورده ایستادگی نمود و گفته فرستاد که سپاه بی خرج
شده اند شما قبل ازین پانزده هزار هون دادن قرار نموده چهار هزار رسانیدید
باقی را در بیست و لعل گذرانیدند و هزار از دلیرخان مبلغی بنام لشکر بدست نموده
اید از آن هم یک حبه اینجانب را نرسانیدند الحال رفتن چه طور اتفاق کنند زر بدهید
تا به لشکر تقسیم نموده روانه شوم مسعود خان جواب گفته فرستاد شما مسلمان خوب
و سپاهی راست و سپهدار نامدار هستند دریغ است آفت این عذر و این سخنان
گفتن در خور شان شما نیست من آنچه با شما شرط نموده بودم موافق آن محلات
و جاگیرات متعاقبا داده ام هیچ حرف بر من نمانده در عین وقت عنان از زدن
شان مردان نیست سید مخدوم جوابش گفت من مسلمان سنی و اعتقاد
پاک دارم محض پاس آنکه با شما دست پیمان داده ام سکوت ورزیده نشسته
ام و شما بی ایمانید و اولا قلعه تبگیر بمن دادن قرار نموده عذر گردید و وفا
وعده بعمل نیاوردید و متعاصات که بمن داده آید از آن نیمه دست بدست

کینه و نفاق می بالید تا غایتی که سخت بیگانگی و عداوت قایم گرد و بر سیوا فساد و شرارت قدیمی ذاتی که تاختن و غارت نمودن و ملک ویران کردن آبادیهات از سر آغاز کرد و هنگامه و شورش عظیم در ولایت عادل شاهیها در انداخت تا آنکه لشکرش نزدیک شهر رسیده و دولت پور و خسرو پور غارت نموده بقالان را بند گرفته بطرف زهره پور تاخت و نزدیک روضه شیخ احمد خواصخانی علی رضا بقتل رسانید و سید میاقوت حبیر تخانی را مجروح گردانید چون نزدیک روضه ابراهیم جنت گرو رسیدند قضارا سر لشکر سیوا بگوله توپ که از بالای قلعه سر دادند بر باد رفت و لشکر رو بگریز نهاد –

بیان باز صلح نمودن مسعود خان با مغل و لشکر فرستادن دلیر خان بمدد مسعود خان

مسعود خان از شورانگیزی و تباهی سازی سیواجی شرارت اما باز بحالت اضطرار و حیرانی عود نموده چاره کار خود در اخلاص و موافقت دلیر خان یافته سلسله جنبان صلح و سازش گردید و بوساطت وکلای که نزد دلیر خان مقیمی بودند بپیغام صلح و اخلاص نمود و در وفا نمودن بعهود و شروطی که از سابق در گلبرگه قرار یافته بود عهد و پیمان بمدد بمیان آورده اعانت و امداد در دفع سیوا درخواست نمود دلیر خان را خود مصالحه منظور بود و صید رمیده را باز بدام آوردن از اهم مهمات میدانست مدعای مسعود خان را قبول نمود بعد از توثیق عهد در الیفای شروط سابقه لشکری مصحوب دوسه سرداران خویش بمدد مسعود خان روانه نمود چون سرداران متعینه قریب بیجاپور رسیدند مسعود خان خود باستقبالش شان رفته نزد حینی آورده از انجا از سرداران سلام و مجرای مدد بار بادشاهی دهانیده بمنازل آنها رخصت نمود بعد از یکهفته سرداران را اندرون قلعه طلبیده بدربار بادشاهی آورده و آداب بادشاه میسر کردانیدند و از بادشاه خلعتها

وشما حجاب باشند وسطنها. درخاطر راه یابند چگونه کار از دست ما خواهد شد ما را البته اندرون حصار یکجا می بدهانند که اسباب وسامان خود در انجا خواهیم گذاشت مسعود خان گفت اولین روز با شما قرار داده بودم که در موضع اتهنگی اقامت کنند حالا این سخنان در پیش می ارند مناسب ندارد بهتر همانست که بروید در تهنگی مانده در فکر غنیم شوند والتماس آنها نپذیرانکرد ❊

در بیان دغا سگالیدن مردم سیوا و بازعود کردن مخالف و ناسازی میان مسعود خان وسیدی جوهر.

میگویند که روزی مردم سیواجی همراه جوال های غله و اجناس که از ولایت سیوا برای فروخت می آوردند چند کاو اسلحه درون جوالها پنهان کرده همراه هر یک کاو یک سپاهی بطریق کاوبان اندرون داخل می گشتند بوابان دیده وضع شان یکسان افتاده ستیغها را در جوالها دیده اند در بعضی جوال ستیغ بند دیدند چون آن جوالها بشگافتند سلاح میان غله نهان شده دیدند خبردار شده همه جوالها کشاده اسلحه برآوردند و کاوبانان جعلی را انقضب و درشتی بدرکردند سرداران سیوا معلوم کردند که مسعود خان خبردار است و خجالت زده شده بسا حفته و متاخر پیش آمدند که اگر مغل تعاقب کند که تعین است که شما ما را اندرون حصار راه نمیدهند وا در بیرون ما بی پناه مانده در معرض هلاک آئیم این کجا موافقت کنند چون سیواجی قابوجو بود و رفتن تردد و دغا باختن عمر شد بازگشت در ظاهر با مسعود خان تصفیه واتحاد فرا نموده در باطن خلاف مرکوز داشت مسعود خان نیز از ته تهمس و هراس داشته برخبرداری و هوشیاری عمل می نمود چون اخلاص لباسی در میان ایشان عارض گشته بود اخیر بسبب وقوع حرکات و مخالفات بیگانگی و ظهور امور مباینت و مخالفت باز کدورت ها در میان هر دو سرکشیده در تزید و

در بیان کومک درخواستن مسعود خان از سیوا و فرستادن سیوا لشکر را بمدد مسعود خان

مسعود خان از قلت جمعیت خویش و کثرت لشکر غنیم که روز بروز رو به ترقی داشت
واشوب شورش خانگی علی الخصوص مخالفت سید مخدوم اضطرابی بهم رسانده
مبهوت و حیران شد چون قبل ازین سررشته صلح و سازش با سیواجی درست
نموده بود الحال باو پیغام داد که غنیم در قوت و عدت بدرجه علیا فایز گشته اراده
فاسد دارد درین وقت کومک و امداد ضرور و لاخطر آنست که غنیم بر قلعه متصرف
گردد سیوا فوراً شش هفت هزار سوار جرار بمحافظت بیجاپور روانه نمود و همت
و تقویت کلی بوی داد که شما در قلعه هوشیار و باخبر باشید من دانم و غنیم مسعود خان
از موافقت و مساعدات سیوا دل رفته را بجا آورد و نوعی طمانیت بدلش واصل
آمد و با سرداران سیوا قرار داد که لشکر پرورده موضع اتهنگی فرود ایند و بر
مقابل خصم مستعد باشند آنها نزدیک شهر آمده بر خاناپور و خسروپور ضرب
خیام می نمودند و گفتگو در میان داشتند که بما یک دروازه و یک برج
حصار حواله کنند تا بخاطر جمعی در محافظت قلعه بکوشیم مسعود خان
عرض انها را قبول نکرد چون سرداران لشکر اندرون می خواستند که با مردم
خود در ایند مسعود خان آنها نیز ازان منع فرموده چند کس معتبر مخصوص را با
نفران معدود اندرون بار میداد و مردم زیادتی بدرون راه نمیداد و بعد ازین
آنها از خسروپور و خاناپور برخاسته در زیر شاه پور در میدان متصل حصار فرود
آمدند ازین کار ظن و توهم مسعود خان مزید گشت اندیشه بخاطرش راه یافت
سرداران مذکور به مسعود خان گفتند که برای ملاقات پادشاه شما را آمد و رفت
ضرور می شود دلاوران حصار بمدت تفتیشهای بسیار میکنند تا که میان ما

و شوکت دلیرخان گردید و کیفیت رسیدن سنبا پیش دلیرخان چنان است که
سیواجی بسبب صدور اموری چند با سنبا دلگرانی و ناخوشی پیدا نموده بود
خصوصاً درین ایام بسبب تعشق و فریفتگی سنباجی بر دختر شرح نویس کدورت
و ناخوشی سیوا بروی افزون تر از حد گردید چنانکه منجر بعداوت شد و خواست
که بهر حیله او را بدست آورده هلاک کند یا در حبس گذارد و سنباجی ازاراده
پدر بوی یافته متوهم گردید و خود را نزد دلیرخان رسانیدن مصمم نموده اول از
کوپدانه کتابتی متضمن بر آمدن خویش بملازمت سوی دلیرخان روانه نمود
بعد از آن خود متعاقب نیز بانطرف روانه شد دلیرخان از دریافت آن مژده آمدن
سنبا به پناه خود خوش دل گردید و چشم انتظار بر راهش وا نمود همین که
سیوا آگاه شد که سنبا قصد جانب دلیرخان نموده راهی شده است
فوجی در تعاقبش دوانید که در اثنای راه او را گرفته بیارند دلیرخان ازین
خبر آگاه یافته اخلاص خان را با سه چهار هزار سوار باوردن سنبا بر راهش
فرستاد در چهار کروهی آنطرف سوپه سنباجی و اخلاص باهم دوچار گشتند
همراه سنباجی زیاده تر از سه صد سوار نه بودند چون باخلاص خان پیوست
جمعیت کلی فراهم شد فوج سیوا که برای گرفتن سنبا متعین شده بود از
تعاقب دست برداشته برگشت چون بیکدو منزل رسید دلیرخان به
استقبالش شتافته تعظیم و اکرام ملاقات گرفته بیاورد و متعاقبش برای که
از عالمگیر یک فیل و سه راس اسپ و خلعت و شمشیر و کتار و نقاره
هفت هزاری که ازین پیشتر آمده بود باو رسانید و بانواع حلها و گرم جوشی
دل سنبا را از خود خورسند و خوشنود گردانید و خود نیز بآمدنش شاد شد و
فرحناک گردید که گویا سر دکن مظفر شد ❊

برخوردار صورت حال به بادشاه عالمگیر عرض داشت کرد که عبدالکریم خان لشکر کار آمدنی جمع آورده است که بقوت این لشکر با سیوا مقاومت می نمود و اکثر بر و غالب می آمد الحال از بیکاری هر کس بهر طرف اراده نموده اند و این لشکر بهر طرف که نزول کند پله آن طرف گران خواهد شد صواب آنست که اینها را داخل بندهای درگاه ساخته با ایشان پشت کمر سیوا باید شکست بادشاه عالمگیر این رای را باستحسان و باستحسان مشرف ساخته احکام بتاکید تمام در نگهداشتن این فوج بدلیرخان و ملک برخوردار اصدار فرمود و ملک برخوردار یک یک را تسلی نموده و مددخرچ داده از بیجاپور نزد دلیرخان می فرستاده دلیرخان هر یک را بانعام و عطابخشی و مدارات و شیرین کلامی و دلجوئی‌ها نموده بموجب پیش قرار خوش دل ساخته نوکر گرفتن آغاز نمود چنانچه عبدالغفور و عبدالشکور و عبدالجلیل و عبدالنبی و عبدالسلام برادران عبدالکریم و عبدالمجید و عبدالغنی و عبدالحکیم عمزادگان او و حافظ احمد پسر شهبازخان میانه و دو پسر محمدخان میانه و عالم خان خسرپوره محمدخان و بهادرخان میانه دبیراکیان و عبدالجلیل ولد ملامنصور و سید بایزید و سید میران سرداران عبدالکریم و عبدالله خان دیلور و علی حسن ملک و بری شاه سیاه چتری و لشکر بهالی و دیگر چندین کسان نامدار که تفصیل اسامی سامی شان موجب تطویل است پیش و پس یکدیگر نزد دلیرخان رفته هر کدام فراخور حال بمناصب مناسب و خطابهای شایان عز امتیاز یافته بمراد رسیدند و عسرت و تنگدستی را بالعشرت و فراغ بالی بدل کردند

بیان آمدن سنبهاجی پسر سیواجی نزد دلیرخان

هم درین ایام سنبهاجی پسر سیواجی نیز نزد دلیرخان ملحق شد که باعث مزید

و شوکت دلیرخان گردید و کیفیت رسیدن سنبا پیش دلیرخان چنان است که
سیواجی بسبب صدور اموری چند با سنبا دلگران و ناخوشی پیدا نموده بود
خصوصاً درین ایام بسبب تعشق و فریفتگی سنباجی بر دختر شرح نویس کلان
و ناخوشی سیوا بروی افزون تر از حد گردید چنانکه منجر بعداوت شده خواست
که بهر حیله او را بدست آورده هلاک کند یا در حبس گذارد و سنباجی از اراده
پدر بوی یافته متوهم گردید و خود را نزد دلیرخان رسانیدن مصمم نموده اول از
کوپذانه کتابتی متضمن برآمدن خویش بملازمت سوی دلیرخان روانه نمود
بعد از ان خود متعاقب نیز بانطرف روانه شد دلیرخان از دریافت آن فرحت اندوز
سنبا به پناه خود خوش دل گردید و چشم انتظار بر راهش وا نمود همین که
که سیوا آگاه شد که سنبا قصد جانب دلیرخان نموده راهی شده است
فوجی در تعاقبش دوانید که در اثنای راه او را گرفته بیارند دلیرخان ازین
خبر آگاه یافته اخلاص خان را باسه چهار هزار سوار بآوردن سنبا بر راهش
فرستاد در چهار کروهی آنطرف سوپه سنباجی و اخلاص باهم دوچار گشتند
همراه سنباجی زیاده تر از سه صد سوار نبودند چون با اخلاص خان پیوست
جمعیت کلی فراهم شد فوج سیوا که برای گرفتن سنبا متعین شده بود از
تعاقب دست برداشته برگشت چون بیکدو منزل رسید دلیرخان به
استقبالش شتافته بتعظیم و اکرام ملاقات گرفته بیاورد و متعاقبش برا که
از عالمگیر یک فیل و سه راس اسپ و خلعت و شمشیر و کتار و نقاره و
هفت هزاری که ازین پیشتر آمده بود باو رسانید و بانواع حلها و گرم جوشی
دل سنبا را از خود خورسند و خوشنود گردانید و خود نیز بآمدنش شادمند و
فرحناک گردید که گویا بر دکن ظفرمند شد *

برخوردار صورت حال به بادشاه عالمگیر عرض داشت کرد که عبدالکریم خان
لشکر کار آمدنی جمع آورده است که بقوت این لشکر با سیوا مقاومت می
نمود و اکثر برو غالب می آمد الحال از بیکاری هر کس بهر طرف اراده نموده اند
و این لشکر بهر طرف که نزول کند پله آنطرف گران خواهد شد صواب آنست که اینها را
داخل بندهای درگاه ساخته باینشان پشت کمر سیوا باید شکست بادشاه عالمگیر
این رای را باستجا و باستحسان مشرف ساخته احکام بتاکید تمام در نگهداشتن
این فوج بدلیرخان و ملک برخوردار اصدار فرمود و ملک برخوردار یک یک را تسلی
نموده و مدد خرچ داده از بیجاپور نزد دلیرخان می فرستاده دلیرخان هر
یک را با انعام و عطابخشی و مدارات و شیرین کلامی و دلجوئی ها نموده بموجب
بیش قرار خوش دل ساخته نوکر گرفتن آغاز نمود چنانچه عبدالغفور و عبدالشکور
و عبدالجلیل و عبدالنبی و عبدالسلام برادران عبدالکریم و عبدالمجید و عبدالغنی
و عبدالحکیم عمزادگان او و حافظ احمد پسر شهباز خان میانه و دو پسر محمد خان
میانه و عالم خان خسرپوره محمد خان و بهادر خان میانه دبیر اکیان و عبدالجلیل
ولد ملا منصور و سید بایزید و سید میران سرداران عبدالکریم و عبدالعبدخان
دیلور و خلجن ملک و یری شاه سیاه چتری و لشکر بهالی و دیگر چندین کسان
نامدار که تفصیل اسامی شان موجب تطویل است پیش و پس یکدیگر نزد
دلیرخان رفته هر کدام قرار حوصله حال بمناصب مناسب و خطابهای شایان
و امتیاز یافته بمراد رسیدند و عسرت و تنگدستی را بعشرت و فراغ بالی بدل
کردند

بیان آمدن سنباجی پسر سیواجی نزد دلیرخان

هم درین ایام سنباجی پسر سیواجی نیز بدلیرخان ملحق شد که باعث مزید

و ثقلت او آب خوردن و خواب کردن ممتنع شد گویا از هول و هیبتش زمین
در لرزه بود و این حالت او کمی نداشت بلکه روز بروز در تزاید بود و نیز برای اتفاقی
و مخالفت سید مخدوم و شورش متمردان دیگر که از هر طرف بلوای شده بود مسعود خان
باین اسباب تفرقه غرق لجه حیرانی گردیده بهوت وار سر بشیدائی بر آورده قرار و
سکون در هیچ صورت نمی یافت و هر تدبیر که در اصلاح پیش می آورد بهبود
بار نمیداد بلکه نتیجه معکوس حاصل میشد لاچار آمده مضطر گردید و عهود و
شروطی که با مغل کرده بود همه بر طاق نسیان گذاشته در تلاش آن شد
که سازش و رابطه اخلاص سیواجی بهم رساند دلیر خان از این معنی خبر یافته
هر چند که بمسعود خان نوشت و همت و دلدهی بخشید که با سیوا سازش نمودن
و رابطه اخلاص درست کردن بر شما اصلاً مبارک نیست ثمرهٔ بدا خواهند
داده چرا عنان همت از دست داده بد دلی حاصل نموده آید قرار و ثبات
را کار بند شوید تمامی فوج بادشاهی در عون و تائید شما بجان حاضر است
می بایست که درین وقت از پشت گرمی لشکر منصور بر همه متمردان و متغلبان
گرد نواحی دست برد توان کرد و ولایتی که تصرف سوای متغلب رفته است
مستخلص باید نمود و ملک برخوردار کاشمری نیز ابواب مواعظ و نصایح
مفتوح ساخته خیرخواهی بجا آورده و قباحتی که در صلاح و سازش سیوا متوقع
بوده همه خاطر نشان ساخته ازان کار مانع شد اما از آنجا مسعود خان بسبب
عموم بلوه و هجوم فتنهای بیحدی مضطر گردیده بود که این پند و مواعظ در
وی کارگر نتواند شد و ازان عزیمتش باز نتواند داشت نشنید با سیواجی
طرح سازش و سلوک انداخته طریق نامه و پیام از سر آغاز کرده نوشت که آخر
میان ما و شما نسبت همسایگی و قربت جوار متحقق است و نمکخوار یک نمکدان و

داشتیان بساط قرب شرف امتیاز داشت با عنایت نامهٔ استمالت امور بنام یاقوت
آغا خسرو برای بیجاپور روانه فرمود و نیز سید عالم داماد افضل خان و سیدی
سربرده دار و سید عبدالرؤس را همراه طاوس ماکرده و لطاوس تاکید نمود
که اگر خسرو در گذاشتن عیال و اطفال مسعود خان مضایقه کند بهر طوریکه فهمایش
مستصور گردد بعمل آورند و اگر اینهم صورت امکان ندارد و ولایتی که تحت راجپور است
سوای این چهار محل که اگر راجپور و لنکور و رتنج و الهور است باقی همه بقبضه آتش
دا سپرده بال عیال تاسپر وقطیر از بندش بر آورده بیارند و نیز بادشاه بی بی
درین باب احکام بامیان دیگر مثل سرزه خان و سرافراز خان کرنولی صادر فرمود
و نیز بخدمت ابوالحسن قطب شاه هم درینباب نگارش نمود چون طاوس با به
راجپور فایز شد متعاقب آن منتهی شاه از جانب شیرزه خان دانشدرا و و
سرفراز خان و دهرماجی پنڈت و سنواس را از طرف قطب شاه نیز رسیدند
تا آنکه بعد رد و بدل بسیار آغا خسرو فرزندان و عیال و اسباب و اموال مسعود خان
را ذره بذره همراه طاوس ماکرده روانه بیجاپور نمود چون طاوس با عیال و
ناموس و اسباب اثاث مسعود خان بخیر و سلامت به بیجاپور رسیده در مزاری
باغ نزول کرد و دیگر روز مسعود خان با خیل و حشم و جلوه و شکوه آهسته تا مزاری
باغ رفته متعلقات را درون قلعه آورد*

در بیان سازش نمودن مسعود خان با سیواجی باز سر کشیدن عداوت میان بهلول و مسعود خان باین سبب

چون طغیان و تمرد سیواجی از حد گذاشت انچنانکه شورش و هنگامه در تمامی
ولایت قلمرو عادلشاهیه انداخت که جمیع غرباد کافه رعایا و برایا را از شرارت

دارم که باستظهار و استمدادش درین چارموجه اوقات سکونی و از آسائی
بدست آرم شغل بر سر کاهش و کاوش شبانروزه بانقدر که فرصت دو روزه
از دم میسر نیست و سیوای متمرد بر پایمالی و خرابی ملک و ولایت و رهزنی
سلطنت خانه بان سرگرمی و گرم جوشی که تمامی قلمرو را در زلزله تهلکه انداخته
و نفاق و مخالفت بردران و نمک خوران سرکار بان غایت که هر روز بایه
فتنه تازه بروی کار میرسانند حیا و مساد. دلخراشی و جگرکاوی آنچنان
غوطه خورده ام که از حلاوت یکروزه بلکه یک لمحه خبر هم ندارم بازچه تقصیر کرده
ام و کدام گنه از من صادر شده که اعیال و اطفال من در بند اسیر گشته و ناموس
حرم در قید کسان رفته مگر فلک گردان بر سر عداوت و نقاضت حی برخواسته
اقسام آفات و انواع بلیات بر من متوجه ساخته این صعوبت و تلخکامی مرا
هران رگ جان می خراشد از زیستن با این عار و بوار مردن پیش من بهتر و
گواراتر است انجناب قدسی قباب اگر بر حال خسارت مال فدوی نظر لطف و
مرحمت افگنده و نمک جان بخشی این غلام بر ذمه همت همایون لازم گرفته در رهائی
ناموس و عیال تدبیر معقول بروی کار آرند و کسی معتبر و معتمدی را از پیش
خود روانه فرمودا نتیجه آن متغلب ناموس و عیال و اسباب و اموال مرا در رها
زیست و زندگانی غلام صورتی داده و در شکریه این نوازش و منت گذاری
این احسان ما دام الحیوت نفس شماری کنم و بطمانیت دلی و خاطر جمعی در لوازم
فدویت و جان سپاری کار سرگرم باشم و اگرنه خود دست از جان و تن شستن
خویش قرار داده ام بادشاه بی بی بر حال زاران نمک پرورده و دیرین متوجه
گشته در و تیمار او را بدل جا داده در اهتمام آن در آمد و سرخیل خود طاوس را
که دایه خاص و محرم حریم اختصاص بود و بفهم و فراست و معامله فهمی از سائر

فرزندان و اہل و عیال مسعود خان با خزانه و مال و اسباب از ادونی به بیجاپور می
آورد چون برایچور رسید آقا خسرو قلعه‌دار رایچور بر ایشان تاخته سد رہ نصرت ایشان
گشته حرم و خزانه مسعود خان را بقلعه رایچور برده نگاهداشت بار غم بار بردل مسعود خان
اگرچه افتاده بود اما این بار غم سرآمد و علاوه همه غم‌ها گردید

در بیان استغاثه نمودن مسعود خان پیش بادشاه بی بی برای استخلاص حرم و فرزندان خود از قید آغا خسرو و فرستادن بادشاه بی بی طاوس ماما را برایچور

بعد از آنکه خبر رسید که آغا خسرو فرزندان و حرم مسعود خان را با اسباب و اموال
از میان راه برگردانده تعلقه رایچور برده در ضبط گذاشت مسعود خان هوش
باخته چنان مشوش خاطر و مضطرب الحال گشت که بی تاب شد و در استخلاص عیال
هرچند فکرها پرداخت و تدبیرها اندیشید هیچ یک را کارآمدنی نیافت و موثر شدنی
ندیدش بضرورت خود را بدر خلوت سرای سلطان سلطان شهربانو عرف
بادشاه بی بی خواهر سلطان سکندر که بس عاقله کامله و هوشمند و فراخ حوصله
بود اکثر نوکران بادشاهی و اعیان درگاه و تمامی مردم محل سرای باو رجوع
آورده و پاس ادب خداوندی او نگذاشته در اطاعت فرمانش بجا درشتی
جستند رسانیده استغاثه نموده و بزبان نیاز و تضرع عرض احوال کثیر الا
ختلال خویش نمود که غلام از آن روز که خانه گذاشته در خدمت و الا رسیده
رسیده ام یک روز بحلاوت نخورده ام و نیاسایده ام و آنی و ساعتی بدلجمعی
و طمانیت نه نشستم و نه خسپیدم شبانروز در جگر کاوی و تلخکاری سپری کرده
ام تا غایتی که از ملبوس و مطعوم معتاد خود نیز گذاشته ام نه خزانه دست
دارم که از عهده طلب و تنخواه سپاه و حشم و غیره بر آیم نه یاری و مددگاری

برخاست لشکری جمع آورده ولایت آنطرف بسوزه متصرف شد و با فوجی گران به بلدهٔ بیجاپور آمده مردم جا کرده بکار پادشاهی را با خود متفق و امیدوار ساخته باسیواجی رابطهٔ اخلاص بهم رسانیده تر و خشک سوختن گرفت و در پی آن شد دینکنادری مراری را گرفته مقید سازد و پانکشند شیسی شاه که مشار الیه و معتمد علیه دولتخانه او بود در بهبود طرفین سعی نموده وضع صلح درمیان آورد مسعود خان هم نظر بر رفع نموده بر ولایت که رایچور است بفرمان پادشاهی مقاصد مفتنان رخنه انداز که مصاحب شرزه خان بودند لعداوت میشی شاه فتنهٔ تازه برپا کرده صلح برهم زدند و هم چنین تا سه نوبت سعی میشی شاه آشتی عیان آمد بار دیگر فساد خلل اندازان دوستی بعداوت و نقاص بدل گشت چون فتنه ها از هر طرف سر برآوردند بیجاپور مسعود خان و چاره سوجه آفات بتنگ آمد در خوابانیدن فتنه سعی ها بکار برده فراغ نیافته بود که فتنه دیگر سر میکشید عزیز عنبر خان دوست هزار سوار فراهم آورده ورسد سنبهو لوای تمرد برافراشته ولایت گرد نواحی را متصرف شد بلکه تا ولایت مسعود خان تاخته در آن ضلع هالکه انداخت سیواجی الوالاشرار تبه کاردان روزگار افتاد پارچه مایه فسادات و شرارت برری کار آورده باشد خود قیاس باید کرد در حوالی تنهسر تابلکی و مکهنڈی دیا دوارد اکثر محلات آنطرف تهانه ها نشانده زرها تحصیل میکرد و قومی بولایت ادونی ترکتاز تاراج نمودن بنیاد کرد و در هر چهار طرف قلمرو عادلشاهی شوروغوغا برانگیخته و جابوا ندود هر جای که در شهر بودند دیگر چند مردم در خفیه باهم متفق شده در پی کشتن مسعود خان و دینکنادری درآمدند و دینکنادری زود از این معامله خبر دار شده به مسعود خان معلوم کرد انند مسعود خان جلد تدبیر پرداخته شور انگیزان را بدست آورده در قید انداخت و فتنه فرونشاند و سدی نصرت ملک سند

شدند بنام طلب و تنخواه خود به هر که کمان زر میبردند گرفته یک یک و شلاق نخواهی از او میگرفتند عجب وقتی بود بیرون شهر طغیان افغانان انقدر و درون حصار ظلم و بیداد و جفا و تعدی جوانانش این قدر گویا بر سکنه شهر درون و برون باران قهر الهی و غضب پادشاهی می بارید عالم عالم اگر می توانستند زن و فرزند گرفته با عیال و اطفال و اسباب برآمده باطراف و اکناف برفتند و اگرنه فرزندان و خانمان گذاشته جلای وطن میشدند در ان آشوب و فتن نیمی ازین معموره ویران شدند در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد شخصی ازین قوم با خان از نواح کرناتک بطور سیر به بیجاپور آمده بود و چون از اصل و نژادش پرسیده شد گفت وطن اصلی آبای من بیجاپور است و جد من در آن هنگام شهر آشوب که ظلم و بیداد درین بلده عالمی را فرا گرفته بود از انجا رفته است و در کرناتک توطن گزید و ازوی شنیده ام که می گفت که در آن ایام جور و بیدادی بحدی شیوع یافت که من از خراج یکبار دادن بجان آمدم آخر در یک روز محصلان ظلم از من هفت بار جبرا اخذ نمودند همان روز الوداع گفته خانمان گذاشته راه غربت گرفتم و نیز از وی شنیده ام که در شهر بیجاپور هفتصد کارخانه زرین بافان بوده است که از ان جمله من صاحب یک کارخانه بودم —

در بیان شروع ناسازی و مخالفت مسعود خان و شرزه خان

این بلاها بس نبودند که دوار کشر رفتار بلای دیگر با همه غربای این دیار فرود آورد یعنی صورت نا چاقی و ناسازی میان مسعود خان و سید مخدوم شرزه خان پدید آر گشت مفسدان خلل انداز آتش نفاق و عناد در میان بیفروختند تا شرزه خان ناسلوکی و نا ملایمی با مسعود خان پیش گرفته بخلاف و معادات

لشکر خاصه و شاگرد پیشه تو محلات پادشاهی بیرون آید ناچار مبهوت و حیران گردید جینتو جمناجی نام برهمنی را در بجطا نا خداترس خانه برانداز با ونیکناد ریساختیه با مسعود خان ملاقات گرفته بقتل عمده مردم آزاری نمود و متعهد تحصیل زر از مردم براه جبر و جور گی که شیوه ظلم و ستم آشکار است گشته در پی آزار خلق الله افتاد بجست حسن خان پلنگ دار و نعمت الله و نیر ابوالقاسم ولد خواجه محمد کالای و دهرباجی پنڈت و فرزندان بهوالی بزاز را گرفته مصادره فرموده از بیش بیش از طاقت بر آنها بست و گنجد فروش شاه پیث که فی الجمله به متمولی شهرت داشت زر خطیر بروی واجب گردانید و هم چنین سایر مسلمانان و هنود و تاجر و جمیع اهل حرف را عالم عالم در گرداب بلا انداخته بضرب شلاق تحصیل نمودن گرفت بحدی ظلم و تعدی را رواج داد که عنوانانش هر کس را که در راسته و بازار با جامه باریک با اندک سر و سامان می دیدند بهر بهانه در بلا میگرفتند تا چیزی از و نستانند رهای او از چنگ شان ممکن نه بود بسیار کس بودند که از نا عهده برای از زر مطلوبه شان زهره با خورده دست از زندگانی شستند حسن خان پلنگ دار و گنجد فروش از آن جمله بودند و از حکیم شمس الدین خان نیز بهمین اسلوب هفتاد و پنج هزار هون اخذ نمودند این بیدادی و ستمگاری تا غایتی رسید که برهمنی از بازار انبه بکهون خریده بخانه می آورد و اجیرانان چند زراه او را گرفته بردند که تو مرد مغلوبکی این قدر انبه که خریده از کجا بود از تشدید بسیار پنجاه هون از و گرفته رها کردند نیز شخصی دیگر جوار دو هون خریده می برد او را گرفتند که در خانه تو خرج دو سیر سیر بیش نخواهد بود چندین پله جوار چرا خریده از شش هون جرمانه گرفتند با وجود این ظلم و بیدادی منسوبان جینتو دیگر کسان لشکریان و حرامیان نیز هر چهار طرف مطلق العنان

ربیع الاول تا طاس نهم سیوم محاصره قایم بود و فیما بین جنگ هیشد قلیلی از
افغانان پانزده شانزده کس میمردند و بست و کس ازین طرف بکار آمدند و بسیار
مجروح شدند افغانان عاجز گشته بر سر صلح آمد و حسن خان روهیله و عبد الکریم خان
داود زایی را در میان آورده متوسطین صلاح طرفین اندیشیده قرارداد
که چون از روی حساب باقی تنخواه افغانان رخصتی یک لکه و شصت هزار
هون مانده دران جمله سی هزار هون دلیر خان داده است ما بقی را مسعود
از پیش خود داده پسر نواب وغیره را خلاص باید کرد وینکنا قبول نکرد متوسطین
تخفیف ها نموده فیصله چهل هون دادن مقرر کردند وینکنا آن هم رد کرده
گفت که فی صد پنج هون آن هم بملاحظه شمایان خواهم داد زیاده بران دادنی نیستم
اگر قبول باشد کنند فبها وگرنه افغانان را زد و کوب نموده بیرون کنم غرض
رد و بدل بسیار شد بهر طور فهمایش افغانان دران روز نموده عبد الرؤف
پسر عبد الکریم را ملهاری بند حت و حکیم شما و متعلقانش را از جنگ آنها
خلاص کردند حسن خان و نواب و ملهاری را با وینکنا ملاقات دهانیده در
حویلی خضر خان آورده نگاه داشت درین آشوب مسعود خان خبر اندرون
حصار حکم و تصرف نداشت دروازه های شهر بسته عاجزانه اوقات بسر میکرد

در بیان تسلط یافتن ختو جمنا نام بهمنی مفسد ملعونه بر اهل شهر و آغاز ظلم و بیداد

باز تقدیر الهی عجب کاری میکند که مردم سکنه درون حصار که ابتدا از تشویقات
افغانان وغیره فی الجمله در پناه و امان بودند سپهر بسامان هم نه پسندید و
نخواست که آن غربا نفسی چند باسودگی برآرند بر سر غریبه آمده بر آنها نیز
بلالی برگماشت یعنی چون مسعود خان را با دچی در دست نبود تا عهده تنخواه

گشته حکیم را از پالکی بر زیر افگنده با پسران و داماد و دیگر خویشان که همراه بودند کشان کشان بحویلی عبد الکریم برده مقید داشتند مسعود خان بر برج شاپور در وازه برآمده می خواست که لشکر بر آنها فرستد افغانان پیغام فرستادند که اگر فوج برا تعیین شود اول حکیم مشار الیه را با بعضی بکشیم بعد از آن خود با گشته شویم ملک برخوردار در استخلاص حکیم سعی بسیار بجا آورد دینج موثر نیفتاد هر روز حکیم را در آب سرد نشانده و فرزندان و دامادان را غوطه ها در حوض داده زر طلب نمودند

در بیان تشدد افغانان بر پسر نواب و لشکر فرستادن مسعود خان برای تنبیه

روزی ناهنجاری را بکمال رسانیده نشد تمام بر حرم عبد الکریم خان نموده عبد الروف خان پسر عبد الکریم خان را سخت گرفتند و بر تختگی خارها فرش نموده بر آتش می نشاندند و عذاب بیحد نمودن آغاز نهادند مسعود خان بر دروازه شاپور برآمده ملهارے پنڈت وحسن خان روهیله و عبد الکریم داوو زی را بحویلی نواب عبد الکریم خان نزد ایشان برای سوال وجواب ورد و بدل روانه نمود چون ملهاری پنڈت در تشخیص حساب افغانان جستی درآمده میان او و افغانان رد و کد بطول انجامید آخر افغانان ناهنجاری کار بسته ملهاری را زده زده در بند کردند حسن خان و عبد الکریم خان داودزئی ازان آشوب خود را نجات داده بیرون آمدند و بمسعود خان پیغام فرستادند که افغانان بر تمردی و ناهنجاری کمال آمده ملهاری را نشانده اند فکری معقول باید نمود مسعود خان و نیکنام و شیرزه خان را با لشکر بر سر ایشان برای تنبیه تعیین نمود این ها رفته حویلی عبد الکریم خان را محاصره نمودند از طاس هفتم دویم

اولین سبب برهمزدگی کارخانه که در زمان سیدی مسعود خان بظهور آمد خلاف قطب شاه بود از وعده که باعث شورش و دشوار انگیزی افغانان شد

این اولین سببی است که در ایام سیدی مسعود خان منشای برهم زدگی امور آصفجاهی
و باعث برهمزدگی مهمات سلطنت گردید از آمدن سیدی مسعود خان امیدواری
و صورت درستگی مهمات که فی الجمله در سلطنتی نه پیدا آمده بود باز یاس و بد
اسلوبی چهره نمودن گرفت افغانان رخصتی برای مطالب از تقاضا هم از
مسعود خان پیدا اشتند و هم از متعلقان و منتسبان عبدالکریم و در طلب
تحصیل ناهنجاری که می نمودند خارج از حیز بیان است و با جمشید خان و
فرزندان عبدالکریم خان بانواع بی حرمتی پیش آمده زر بوصول میاوردند و از
جاندارخانه و توشکخانه و دیگر کارخانجات نواب هرچه بدست می افتاد می گرفتند
تا آنکه دیکهای مطبخ سرکار هم نگذاشتند و فرزند جمشید خان را و نابین راو بلهار
و بهانجان حوالدار توپخانه و غیره مردم اهل تعلقات و غیره از منصوبان نواب
عبدالکریم را قید و بند نموده هر روز در آب غوطه ها داده و بالای سنگهای
گرم نشانده زر وصولات می نمودند بر همین قدر اکتفا نکرده مردم خوشباش
و سوداگران اطراف و ساکنان شهر را به هرکه گمان زر میداشت بدست آورده
بضرب شلاق از هم گسیختند و در خانهای مردم بلاتحاشا در آمده ایذاهای گونا
گون میرسانیدند و هر خانه که خالی می یافتند و مردمانش از ترس ایذاهای این
موزیان خانها گذاشته رفته می بودند چوبینه اش برآورده برابر خاک سیاه
می فروختند روزی حکیم شمس الدین خان از خانه ملک برخوردار جاجستغل
می آمد افغانان برو تاخته نزدیک دروازه گچی برآورده دامادش را بجان

عبدالکریم خان و استادگی نمودن جمشید خان در تفویض قلعه و درخواستن عوض تنخواه فوج زخصتی نقد بالفعل نمودن عبدالکریم خان تبشرع اورده والتماس ایصال وارسال شش لکهون جنود قطب شاه و در ایفای وعده نهادن و رزیده و بتدافع پرداخت مسعود خان در ورطه حیرت افتاد بهر حال از برای تنقیح این امر چند روز برلب بهنوره توقف گزیده در موضع تابنا اقامت نموده و یکنا نزا جمشید خان فرستاد براو که بسیار فهمایش او برداخت چون یکنا نوعی از طمانیت جمشید خان بظهور آورده حوالهٔ افغانان رخصتی گرفته خبر وسے نقد بابهار سانید و جزوسے رقعها سے سوداگران رسانید و مابقی گرابر بر متصرف گشتن بیجاپور وعده نمودنی الجمله خاطرنشان جمشید خان شده عهد و قسم در باب عدم بازپرس بمیان *

بیان داخل شدن مسعود خان در قلعه بیجاپور

بتاریخ پنجم محرم الحرام سنه هزار و هشتاد و نه یکنا وری حواری راکه معتمد علیه دولتخانه مسعود خان بود اندرون بیجاپور آورد و جمشید خان همان روز از بیجاپور برآمده در حویلی عبدالکریم خان فرود آمد بتاریخ نهم روز پنجشنبه مسعود خان خود نیز داخل قلعه شد بعد از سه روز لشکر قطب شاه را بسبب ممانعت جمشید خان در موضع املهٔ گذاشته آمده بود از آنجا رخصت نموده به حیدرآباد نمود و مسعود خان بعد ازین عرایض نگرید درگاه قطب شاه فرستاده التماس از سهو بر طبق قرار وعده نمود و قطب شاه بدفع می انداخت و تهاون میکرد و عذر ثلثی نا موجه پیش آورده در دادن از تغافل بلند ورزید از ین معنی میان قطب شاه و مسعود خان کدورت بهم پیدا شد و ناخوشی بکمال بهم رسید

روان شدند لیکن آنکه باکام رواد مقصد باب مراجعت نموده ایم و سررشتهٔ امید انتظام
مهام سلطنت بدست آمده روز بروز رونق بهبود و سود منتظر خواهد آمد و ازین بی
خبر که شب آبستن فردا بچه چه متولد کند و سپهر بی مهر کدام بازی ناسازی بعرصهٔ
ظهور خواهد رساند و امید عیش آمده چه سان به یاس و نا امیدی بدل گردد یعنی
از گلبرگه چون به هیراپور نزول نمودند یکبارگی تقدیر قدیر اعتدال مزاج عبدالکریم خان
از هم افتاده ناساز شد چون پیمانهٔ عمرش پر آمده بود تردد و تلاش دوا و علاج مرهم
هیچ سود نکرد تا هشتم ذی قعده سنه هزار و هشتاد و هشت داعی قضا را لبیک
اجابت گفت بر مسعود خان کمال حیرانی افتاده کوه گران اندیشه بر خاطرش
فرود آمد صافی و قتش بدزدی بدل شد که منصوبه که بهزار تلاش و تردد بر روی کار
آورده شد چه سان یکبار از هم ریخته گردد بهر حال خود را الضبط آورده و غم و
غصه یکطرف نموده به تجهیز و تکفین اش پرداخته بعزو بتعزیت و تسکین و تسلیت
فرزندان عبدالکریم مشغول شد دو سه روز در عزا و تعزیه بسر برده به یازدهم
ذیقعده برای عمل نمودن برونق قرارداد صلح با فرزندان و عیال عبدالکریم
از هیراپور کوچ نموده راهی بلدهٔ بیجاپور شد در اثنای راه نوشتجات جمشید خان
به مسعود خان رسید ندکه خود بحکم و امر عبدالکریم بحکومت اینجا قیام ورزیده ام
هر چه نموده ام بر طبق امر و حکم وی کرده ام اکنون وی از جهان درگذشت شما
برای متصرف شدن قلعه که می اید اولا دو امر بجا آرند یکی آنکه عهد و قسم پیمان
آرند که بعد ازین هیچ باز پرس در هیچ امری از من نکنند که هر چه بر حکم عبدالکریم خان
شد دوم آنکه ششش لکهون بموجب قرارداد بالفعل بمن سپارند تا بعد التفویض
قلعه هیچ گفت و شنودی درمیان نباشد بدون وقوع این دو امر اگر قدم
پیش گذارند کار بجنگ خواهد افتاد مسعود خان کیفیت حال و ماجرا تمام از کد

هر دو مهم خاطر جمع نمود دلیر خان را رخصت انصراف داد بعد از ان قطب شاه تمسک شش لکهون بمهر خود نوشته به عبدالکریم خان داد و عبدالکریم آن تمسک را بمسعود خان تفویض نمود و گفت که این زر از قطب شاه بدست نموده هنگامیکه متصرف قلعه بیجاپور میشوند بمن رسانید بعد ازین مسعود خان و عبدالکریم خان از قطب شاه شرف ترخیص یافته بجانب دارالخلافت بیجاپور رخش عزیمت روان کردند محمد ابراهیم میر بخشی فوج قطب شاه بحکم او پسر خود میرزا سنجر را با سه چهار هزار سوار همراه مسعود خان کرد تا داخل بیجاپور نموده معاودت کنند

دربیان صورت مصالحه مسعود خان با دلیر خان

اتفاقاً چون به گلبرگه رسیدند باز اجتماع مسعود خان و عبدالکریم خان با دلیر خان شد و در انجا مصالح ایشان با دلیر خان نیز انعقاد پذیرفت برین عنوان که مسعود خان پیشکار و مدار المهام سلطان سکندر بود در بندوبست ملک تو ابع استخلاص متمردان کوشیده در اطاعت و فرمان پذیری عالمگیر بادشاه سرگرم باشد و با سیوا اصلاً و قطعاً رابطه دوستی مداهنت نکند و لشکر دلیر خان در استخلاص ولایت عادل شاهی که در قبضه سیوا رفته کوشد و نسبت بادشاهزادی که بهر سلطان سکندر را با شاهزاده محمد اعظم شاه که در زمان خواص خان تقرر یافته بود بر همان قرار و عد وفا کرده بالکی مبارک روانه دهلی نمایند و از قرض دلیر خان که حواله گرفته بود باقی مقرر ادا نمایند و از حکم و فرمان عالمگیر بادشاه و دلیر خان هیچ سر مو انحراف نکنند و بمصلحت ملک برخوردار حاجب اقیمی عمل نموده باشد و بعد مقرر صلح و تحریر عهدنامه دلیر خان بسمت ولایت روان شد و عبدالکریم و مسعود خان بصوب بیجاپور رخ نهاد

دربیان وفات یافتن عبدالکریم خان در اثنای راه

چون مسعود خان و عبدالکریم خان از گلبرگه کوچ نمودند بدل شادان خبره

حاصل خواهد کرد و نیز قطب شاه را دران ایام مطلبی دیگر که اهم ترازین بود در پیش آید و آن صلح خویش با مغل بود و معلوم داشت که عبدالکریم خان را با دلیرخان با علاقه موانعات را بطه موالات صادقه نیز حاصل است مقدمه صلح خود با دلیرخان اگر بوساطت عبدالکریم خان شود با سلوب همین صورت پذیرگردد لیس نظر بر تمنا مقاصد خود متعهد شد که از خزانه خویش شش لکهون بمسعود خان امداد کنند تا او به عبدالکریم رسانیده مملکت داری بیجاپور بقبضه خویش آورد و از عبدالکریم تعهد گرفت که بعد انعقاد صلح فیمابین او و مسعود خان انعقاد صلح میان خویش و دلیرخان نیز بظهور آرد

در بیان صورت صلح مسعود خان و عبدالکریم خان بوساطت سلطان قطب شاه

وصورت مصالحه مسعود خان و عبدالکریم خان باین قرار داد که عبدالکریم خان فوج خود را رخصت کند و شش لکهون دادنی فوج از مسعود خان گرفته قلعه بیجاپور بوی بازگذارد و مسعود خان بعد ازان که بر قلعه قابض شود اکانا برادر یا دانا را که وکیل السلطنت قطب شاه بود و بفزونی کیاست و فراست در عالم علم بود از جانب قطب شاه مدام در خدمت سلطان سکندر مقیمی داشته خود ضبط و نسق بیرونی ملک نموده متعهد دفع فساد و شرارت سیواجی و دیگر متمردان گشته با سرداران فوج عالم گیر سازش و مصالحه درست کرده در قیام و بقای سلطنت سلطان سکندر می کوشیده باشد درین صلح نامه معهود و شرایط توثیق یافته بمواهیر طرفین مزین گشت و متعاقب آن مصالحه قطب شاه با دلیرخان با مطالب جانبین بعهود و مواثیق بوساطت عبدالکریم نیز سمت انعقاد پذیرفت قطب شاه بعد ازانکه ازین

ظاهر است که اعدای خصوم که در کمین فرصت نشسته اند بیکبارگی از هر طرف هجوم آورده
متصرف ملک و سلطنت شوند آنگاه غیر حسرت و ندامت بدست هیچ نخواهد ماند و زبان
طعن و تشنیع خاص عام بر هر کدام از نمک خوران دولت عادلشاهی تا ابدالدهر دراز
خواهد گردید خلاصه این تمهید و مقصود ازین تطویل آنست که از وقوع نزاع و خلاف
شما و دولتخواهان عادلشاهی تزلزل در ارکان سلطنت واقع گشته بلکه آن کاخ بر بنیاد
مشرف بر انهدام گردیده بچنانکه بیک صدمه از پا در آید اکنون صواب بل صواب آنست
که شما فوج خود را رخصت داده خود را معزول دارید چندی در گوشه کشیده و دست از
تصرف و اختیار بر داشته کار ملکی و مدار المهامی بلده بیجاپور بسید مسعود خان واگذار
و در تائید و بیعت او کوشیده و باتفاق ضبط و قیام سلطنت خانه مخدوم حفظ الظهور
آرید این معنی هر آینه موجب استحسان و محمدت عندالخلایق و سبب بهبودی و رفاه
شما و دولتخواهان و کافه ناس خواهد گردید—

در بیان قبول نمودن عبدالکریم خان اندرز و ارشاد قطب شاه را و دست بر داشتن از اختیار و حکومت بیجاپور و واگذاشتن قلعه بمسعود خان

نواب عبدالکریم خان بحسن ارشاد و راهنمائی قطب شاه از سر تعصب و تشدد گذشته
مضمون ارشادش را پذیرا گشت و بواگذاشتن حکومت و تسلط بیجاپور رضا داده
شد لکن عذر آقا مغای سپاه که مبلغی کلی از دادنی آنها بر ذمه وی بود و آن مشخص
شنش لکهون گردیده پیش آورده گفت که بی ادای این زر گذاشت قلعه
چگونه صورت پذیرد قطب شاه چون دریافت که مسعود خان از عهده ایصال این
قدر مبلغ بیرون نخواهد آمد که طاقت آن نمیداشت خود را لازم چنانچه که وا ایند
در سر انجام معامله قدم نهاده آن را با تمام باید رسانند و اگر نه در خاص و عام رشخند

سعی در ادای لوازم فدویت بر میان همت جست بسته تا باتفاق رفقاء همدم در
کسانیکه از دست افغانان بتنگ آمده بودند مثل سید مخدوم شرزه خان وغیره
التجا بدرگاه قطب شاه ابوالحسن تاناشاه بردو در اصلاح این افساد و تعمیر این شکست
توسل جست چون از قدیم اعانت یکدیگر و امداد هم از عهد اسلاف کرام معمول و مبذول
بود و فی التحقیقت این هر دو دولت خانه کانفس الواحده بودند قطب شاه خود را
نیز در جد و جهد معاف نداشته در ادای تدبیر و اصلاح درآمد و بیقین دانست که
مادام که از نام این سلطنت خانه از قبضه کسی پرورده قدیم و دولت خواه دیرین که
مسعود خان است سپرده نشود اصلاح این دولت خانه صورت پذیر نخواهد گردید
پس اعیان معتبر را با عنایت نامه استمالت امود مشتمل بر طلب بجانب عبدالکریم
خان فرستاد نزدیک خود ش بخواند عبدالکریم خان با وجود تسلط کمال و استقلال
تمام بر هگذر عدم انتساق کارخانه در کار خویش خرابی داشت بمجرد طلب قطب شاه
جمشید خان را به نیابت خود در بیجاپور گذاشته عازم حیدرآباد شد چون برای
ملازمت قطب شاه رسید قطب شاه او را بتلطفات و نوازشات دلجوئی نموده
بارشاد مفید و مواعظ دلپذیر او را راهنمای گردد و فرموده که فدویان که دولت
خواه و نمک پرورد کان فدویت انتباه را لازم است که نیکنامی دنیا و سرخروئی
عقبا را در ادای لوازم جان سپاری و تقدیم مراسم نثاری منحصر دانسته همگی همت معروف
آن دارند که دولت خانه ولی نعمت خود بارونق و بهای خویش بحال و قرار ماند و تعصب و
تشدد برادری و نفاق و اختلاف خانگی که باهم داشته باشد یکسو و برطرف ساخته جهد کل
الجهد دران مبذول دارند که غنیم و بدخواهان بیرونی دست تسلط بران نیافته خائب
و خاسر باشند والا کرسود و بهبود خود را منظور داشته از عناد و نفاق خانگی در نگذرند
و تعصب برادری و تباغض هم چشمی برقرار داشته در ستیز و جدال یکدیگر کوشند

وطلاش رونق بخشی کار او بوده بغرض باریابان حضور عالمگیر رسانید که عبدالکریم
امیدوار عفو جرایم وتقصیرات خود بوده تتمه سرپاهی از خطه بهیم سیواجی گردیده میخواهد
که او را از بیخ وبنیاد مستاصل سازد بادشاه را این معروضاتش مطبوع وخوش آینده
افتاده بر پیشکاری وحکومت او خیلی رضامند شد اما دکهنیان وبهادرخان باین
راضی نمی بودند جز عزل واستیصالش منظور نمیداشتند درهمین ایام فترات که عبارت
از ایام حکومت عبدالکریم خان است کشتری ولایت بتصرف مغل رفت سیوا ومغل
رفت حصار احسن آباد بتاریخ شانزدهم جمادی الاول سنه هزار وهشتاد وهشت
بتصرف مغل رفت وبعد از دهم جمادی الاخر سال مذکور قلعه شاه درک هم بتصرفش
رفت ودرهمین انسال نواب بهادرخان بنابر طلب حضور روانه دهلی شد بعد رفتن
بهادرخان بدهلی بضابطه داری دکن واهتمام مهم تسخیر ولایت عادلشاهی مستقل شد

بیان عمه خوردن برتنهائی سلطنت خانه وتدبیر انتظام آن نمودن والتجا بردن پیش تاناشاه وطلبیدن تاناشاه عبدالکریم خان را

سیدی مسعود خان داماد جوهر صلابت نشان که بعد او قایم مقام اوگشته در تعلقه
ادونی وولایت تابعه آن بحکمرانی مستقل بود کوس کامرانی می نواخت بعد از
ظهور این تباهی حدوث این خرابی در سلطنتخانه ولی نعمت خویش وتسلط استیلای
افغانان ومجبوری وبی اختیاری وارث ملک سلطان سکندر چون جگر میخورد
ودرد وتیمار این دولت خانه می کشید آخر پاس نمکخواری ووجه فدویت
دولتخواهی او را بران کشید که درین حالت پرشورش سکوت وکناره کشی
حرام دانست وتقاعد وتساهل درین اوان پرآشوب سرمه نمک حرامی سعادت
بنا پندار خود را از کنج خمول تعطیل بر بیکاری بعرصه تدبیر وچاره پرداری کشید دیگر سی

گردیدند اسلام خان در آن روز با پسر بر فیل سوار بود قضا را فیل در عین هنگامه و
آشوب رم کرده از اطاعت پیلبان بر آمده بطرف لشکر عبد الکریم اش رسانید
لشکریان عبد الکریم هجوم نموده فیل را در میان گرفتند و ریسمان عماری را بریده بر زمین
آوردند اسلام خان را با پسرش قتل نمودند فتح و ظفر در ان روز نصیب عبد الکریم شد
و این اسلام خان از جانب سلطان روم مدتی بحکومت بصره قیام داشت آخر بسبب هجوم
حوادث و ضعف طالع روزگار نا موافق او را از عربستان کشیده بهندوستان
انداخت عالمگیر باعزاز و توقیرش پناه داده بمنصب شش هزاری سربلند و مختار
فرموده بود و درین مهم بشایید و موافقت بهادر خان مامور گشته با لشکر مغل بدکن
آمده بود غرض برهمین کارخانه عادلشاهیه بدرجه قصوی رسید جنگ و پیکار و خونریز
و بی اتفاقی و ناسازی اعیان و ارکان این دولت نمانده باین قدر و غنیم قوی پنجه
زورمند بقرب جوار طرح اقامت انداخته در قابوجوی مترصد و منتظر و سوای تیغ‌زنی
اما هر روز در فتنه انگیزی و شرارت پیمای هر روز قدمش پیشتر در این هنگام شور
انجام که از هر طرف بلوای فتن و شور شهابرین سلطنت خانه سر بر آورده بود
عین فرصت و وقت کار دیده بفراغ خاطر در تاخت ولایت و تصرف ملک
پادشاهی کوشیده هیچ کوتاهی نمیکرد هر محل و پرگنه بی منازع می یافت بقبض
آورده متصرف میشد حسین خان میانه را که حراست ملک و حفظ سرحد متعین بود
در امر نگاهداشت پرگنات و محلات اهتمام میداشت بعقد دغا گرفته نموده
اسیرش ساخت اگر چه بهادر خان رعایت دکنیان منظور داشته عدم تسلط عبد الکریم
می خواست لکن دلیر خان که از امرای عمده دهلی بود جانبداری عبد الکریم می نمود
و استقلال او را باعث تقویت و تمکن قوم خویش دانسته سرا و علانیا در استحکام
کار او می کوشید بموافق خواست مطلوب او سرانجام مهام می نمود و شب و روز

وسرواران رزیرهٔ دیگر در معرض مذلت و خواری و مسکنت و لاچاری در آمده ہلاکت
و تکلیفات می کشیدند سید مخدوم و شہزاده خان نیز رنجیده خاطر بوده مزرعهٔ دل
نہان کینش می پرورو دند و روز بروز فیما بین ناسازی و ناچاقی بوقوع می پیوست تا آنکه
در شانزدہم محرم در حوالی معرکه بحسب اتفاق در میان مردم شہزاده خان و عبدالکریم خان
جنگی عظیم واقع شد بسیارکسان از طرفین از افغانان و رو کهنیان مقتول و مجروح
گشتند سید اشرف و کارسا زور درہمین جنگ کشته شدند شہزاده خان بانواب
بہادر خان رابطه صلح و سازش درمیان آورد نسبت دوستی درست نموده در
اصلاح این فساد چاره از وسے جست و یکبار بے حرج شد و دید که لشکر از دست
میرود پیش بہادر خان رفت در حوالی ضیدلا پور ملاقات گرفت نواب باعزاز و توقیر
بلیغ نمود و بحسن سلوک و مدارات عظیم دلجوئی کرد و سند باتکلف و نیمتی که در آنروز
بروی پارچه بود بایانزده ہزار روپیه نقد بوی ازرانی نمود و از عبدالکریم این
زیادتی و بی اعتدالی را پسند نداشته تجویز نمود و قرارداد که عبدالکریم خان از حکومت
و مختاری بیجاپور دست برداشته اختیار و حکمرانی این سلطنت خانه زاید کهنیان
گذاشته خود بر طریق سابق ہمچو دیگر امرا بوده باشد عبدالکریم ایمعنے را نمی پسندید
و دست از اختیار نمے برداشت بنابران صورت مصالحه ہیچ وجه جلوه گر نمی شد
آخر فیما بین نواب بہادر خان و نواب عبدالکریم خان صحبتهای غلط و شدید
پیش آمدن گرفت تا آنکه بست و ہشتم ربیع الاول فوجی بسرکردگی قطب الدینخان
خویشگی که از عمده کان دہلی بود و اسلام خان رومی که از عیان عربستان بود در
ولایت عادلشاہیه سرداده فوج مذکور قریب شہر رسیده گمی می پستند عبدالکریم
تاب این شوخی نیاورده برائے مدافعت از شہر برآمد نزدیک علی آباد تلاقی
فتنین دست داد جنگ عظیم بوقوع پیوست بسیاری مردم از طرفین گشته و زخمی

بر دوش گران تر از قاف افتاده در حفظ وحراست خود درآمده خبر خویش و قوم خود دیگر را کرد و بار رسید او دور را بار اهتمام و احتیاط این امر بیشتر نمود و بخاطر رسانید که دکهنیا اکتفا بر همین قتل خضر خان نخواهند البته قدم پیشتر در وادی تدبیر خواهند گذاشت اگر در استخلاص خواص خان کمر عزیمت بدانجانب آورده اورا از بند برارند کار این مشکل تر و صعب خواهد گردید چه چاره باید نمود نزد دیگان مفسد و شیران معاند باتفاق گفتند زنده ماندن خواص خان فساد ها دارد تدبیری دیگر ازین بهتر نیست که او را بقتل رسانند عبد الکریم این را موافق رای و مصلحت خویش دیده فی الفور قاصد روانه کرد و بحوالدار بیجاپور تاکید نگارش نمود که بلا توقف خواص خان را بقتل آرحوالدار بر طبق حکمش هم در حبس بقتل رسانید ولاش او را روانه بیجاپور نمود بتاریخ بستم ذیقعده روز چهارشنبه سنه هزار و هشتاد و شش جنازه اش به بیجاپور رسید و در قبه پدرش مدفون کردند و می گفتند که هشتم روز از قتل او خضر خان از دست شیخ منهاج در ششم ذیقعده شده بود و به بیست و ششم شهر مذکور جمال خان همشیره زاده خضر خان مقتول المستغیث بدرگاه آمد و بعزم بجهه مخالفت بقصد اخذ الثار بر شیخ منهاج سوار شد و هشتم ذیحجه نواب عبد الکریم خان خود هم نخست انتقام بر شیخ منهاج قصد نموده از شهر بر آمدند۔

بیان نفاق و اختلاف پیدا شدن میان عبد الکریم و دیگر نوکران بادشاهی و بی اسلوبی کارها *

بعد از انکه نواب عبد الکریم خان بر منصب وزارت و حکومت مستقل شد در استقلال خویش درآمده همگی همت بر تر ملیت افغانان برکاست خویش و قوم خود را پیش آورده پرگنات سیر حاصل و محال عمده در اقطاع و جاگیر لت و عهدها از ایشان انتزاع نمودن آغاز نهاد تا همگی دوازده هزار افغانان پیش او جمع آمدند دکهنیان

وقتیکه او را دفع سازیم دیگر کسی که حرف همسر و مقابل ما شود نماند پیش نهاد همت من
این چنین است صلاح و صوابدید شما برادران چیست یاران همدم و مصاحبان همقدم
تمام متفق اللفظ و المعنی ندا بر آوردند مصرع هر مصلحتی که بخاطر اشرف رسد مرضی
و مقبول با همه خواهد بود هر جا که قدم شما افتد سر ما بران نثار دانند پس براین اقرار داد
منتظر فرصت بودند و وقت می جستند۔

دربیان کشتن شیخ منهاج خضرخانرا و قتل نمودن عبدالکریم خواص خان را متعاقب

خضرخان چون دید که نامور کمنیان یعنی شیخ منهاج با خویش و قبیله رجوع با و نمود
بارے بوسعت استمالت و الهاو تالیف قلوب ضرور دانست بتقریب ضیافت او نموده
ترتیب و مواد شایان داده فتح جنگ خان را بدعوت فرستاد منهاج چون در تلاش
فرصت بود که صد جوان چیده و کار آزموده مسلح همراه گرفته روان شد چون نزد دایرهٔ
خضرخان رسید خضرخان برای استقبالش از درون خیمه چند قدم پیش آمد برای مصافحه
دست دراز نمود منهاج شیر قوت پیل صولت در عین مصافحه هر دو دست خضرخان
را بیک دست محکم بفشرده بدست دیگر کتار خون خوار در شکمش آنچنان رسانید که روده
و امعائش بالتمام بیرون افتاد و رفقایش نیز تیغ ها کشیده با افغانان در پیچیدند
قریب صد کس دران معرکه برابر خضرخان در میان خاک و خون غلطیدند باقی از
چپ و راست هوش باخته بر میدند و لشکرش که شش هزار افغانان بود بی
سر و پا گشته منتشر شدند و عبدالمجید خان که اقرب اقارب عبدالکریم بود نیز از ان میان
اشوب خان را با خود ابدر کشیده شتر سوار خبر قتل خضرخان بسوی عبدالکریم
دوانید عبدالکریم خان چون ازین واقعه جانگاه و حادثه هوش ربا خبر یافت
با چشم پرنم از سر دربار برخواسته اندرون حرم سرا آمد و در ماتم نشست بار این غم

و چاکران بادشاهی همه بیدل و منکوب گردیده در جای خود ها معطل نشسته و تدبیر یامی کردند مدت پیشوای و صاحب اختیاری خواص خان در سلطنت سکندر مدت سه سال بود دران مدت هم بسبب فراغت شعاری و ناتجربه کاری خواص خان کار سلطنت خانه بادشاهی بابهاو رونق نبود حبیبه سلطان اهلیه خواص خان در امور مالی و ملکی دخل داشت و در تدبیر انتظام دولت اختیار کلی عمل می نمود هر چند در کیاست و فطانت دستی داشت زنی عاقله بود اما آخر زن بود که شان این طبقه همین ناقصات العقل والدین وارد است اکثر نوکران بادشاهی و مردم قدیمی از کار و بار زمانه بیدل گشته بودند و بسا بار النصیب مفرور فاقه شده بود خواص خان و کمال الیشان بیخ پرداخته بعیاشی تمام میل داشت

بیان برای بند و بست ملک برآمدن خضر خان و ملاقی شدن شیخ منهاج در راه باد

خضر خان با فوج و استعداد برای بند و بست قلاع و ملک از شهر بیرون آمد نخست قلعه شاه درگ رسید جای استوار و حصن متین دیده از مردم قدیم خالی نموده بمعتمدان خویش سپرده ناموس و عیال و اموال و اجناس خویش در انجا گذاشته بخاطر جمعی پیشتر روانه شد و بقصد بلگانون راه پیمای گشت مابین سانکوله و کهیری شیخ منهاج چندی دکهنی که از جگر سوختگان این معامله بود باو ملحق شد و تدارک قتل خواص خان در دل مرکوز داشت بار رفیقان دم ساز و محرمان هم راز مافی الضمیر خویش در میان نهاد که افغانان انچه معامله نمود هویدا است اکنون ما را وسیله از میان رفت ما کام و ناکام گشته ایم و افغانان سر بشورش برافراخته اند و از غرور بدمستی بر برآمده اند شاید فردا مجال سر بالا نمودن نخواهد شد امروز پیمانه حیات بسر برآمده انگاریم و از سر جان و خانمان گذاریم این خضر بیخی را از میان برداریم چون او از میان برداشته شود

ملاقات نواب از حصار بیجاپور برآمده بود خواجه محمد امین دبیر ۀ دو چار شد و صحیفه نواب بنام
خواص خان او را خوانده از شاه پور گذشت بچند روز بریب جنوره رسید نهم شعبان با نواب
ملاقات نمود بعد از دو دستگی جواب و سوال و صورت پذیری مطالب مراجعت کرد بستم شعبان داخل
شهر گردید

بیان گرفتن نواب عبد الکریم خواص خان را و حبس نمودن او را در بنکاپور

نواب عبد الکریم بهلولخان چون سرلشکر و صاحب فوج بود و شوکت و جمعیت مزید داشت از اطاعت
خواص خان سرباز زده مدام در مقام خلاف و عنادی بود و برای اقطاع جاگیرات نزاع
و مخاصمت در پیش داشته در صدد برانداختن خواص خان بود تدبیرها می اندیشید الحال
چون خواص خان را بسبب ارتباط و اخلاص نواب بهادر خان توسل و حمایت او نسبت کری
حاصل گشته بود نیز در پی استیصال عبد الکریم سرگرم شده چاره جوئی میکرد رفته رفته آتش عناد و
نفاق سر بالا کشید عبد الکریم اگرچه بباطن با دید بوده فکر استیصال او مضمر داشت اما برای
خاطر رابطه محبت و اخلاص لباس هم استوار داشت تا آنکه معاملات یگانگی در میان آورده روزی خواص خان
را بضیافت طلبید خواص خان غافل از نیرنگ بازی روزگار غدار بر قول الحزم سوء الظن عمل نکرده بتاریخ
سویم بود پنجشنبه سنه بلا وسواس بمکان عبد الکریم از جبد الکریم فوج را پنهان نموده مستعد و آماده
داشته بود و در و دروازه نیز مردم چیده و کار از جا بجا محقق کرده بود بمجرد آمدن خواص خان گرفت
کرده بقید در آورده بقلعه بنکاپور فرستاده چون شوکت و استعداد عبد الکریم بیشتر بود از مردم
خواص خان هیچ کاری نشد دوم روز که چهارم رمضان بود عبد الکریم داخل قلعه شده بر حکمرانی
مستقل گردید و اختیار معاملات سکندر شاه بدست خویش آورده افغانان و منتسبان خود را پیش
آورده قوت تمام بخشیدن گرفت و کهنیان و دیگر کسان را که بتوسل خواص خان بود مدارا بتدریج
یک یک را از کارها برآورده از شهر اخراج نمودن گرفت و خضر خان را مدار المهام خویش ساخته بکلیت
تمام و استعداد فوج برای بندوبست ملک روانه نمود و این معنی موجب شورش و خلل عظیم گردید و کهنیان

هشتاد و شش حصار پیوند ده و محلات آنطرف متصرف آورده خاطر جمع شد و اشیا و اجناس ضرور و تحفه
پانزده و بیست هزار هون از لشکر بهادر خان مزید کنانید و دیگر آنکه آنچه مطلوبات او بود چون همه
ساخته و پرداخته شد باز بر سر بیدردگی خود آمده سعید خان را گفت بهادر خان کیست و چه چیز است
که همچو منی بمعرفت او صلح نمایم و در بستگی مطالب خویش به توسل و توسط او جویم مگر او اگر این چنین
خیال داشته باشد خیال خام است گو که این چنین توقع از من مدار. سعید خان ازین روباه بازی
اش حیران و مبهوت مانده ناچار واپس آمد نواب بهادر خان ازین حیله بازی و دغاسازی روباه
آمده سوخته کباب شد و بتدارک درآمد و اندیشید که اگر پادشاه ازین معامله اطلاع یابد خود در
مواخذه تقصیر و نادانی خواهد گرفت اکنون صلاح همان است که بهر صورت با خواص خان ملاقات
نموده قرار مهم سوا ساخته کاری پیش برد و جای خود بحال دارد *

در بیان ملاقات خواص خان با نواب بهادر خان و صورت پذیری مطالب

همان لحظه شامراو را که نخستین روز باو التفات نکرده رد نموده بود طلبید و مقدمات
صلح خواص خان پیش آورد شامراو وقت یافته سرکشی و تمردی افغانان و ارادهٔ خواص خان
و استیصال آنها بوده خاطرنشان نواب بهادر خان ساخته قرار داد که وکیل خضر خان را که در ابتدای
ره وبدل چند روز در لشکر نواب مانده بود اخراج کرده روند بعد بطرف رسولان افغانان و
عرایض اینان مطلق متوجه نشود و نسبت دختر خواص خان با پسر نواب قرار داد چون شامراو
بعد از حصول این مقدمات مراجعت کرد و کیفیت تمام معلوم خواص خان نمود خواص خان
که از نایافتن شامراو و ملتوی ماندن مقدمات مطلوبه اندیشه‌مند گردیده مضطرب
الحال شده بود مسرور الحال گشته بشادمانی تمام در تهیه اسباب ملاقات شد و خطی بر نواب
فرستاده استدعای تشریف بر کنار جوی هنوره که قرار ملاقات در آنجا بود کرد نواب باستعجال
از سر کانون برآمده راهی شد خواجه محمد امین را پیشتر از خود برای اطلاع روانه نمود خواص خان
پیش از رسیدن خواجه محمد امین در روز شنبه نهم رجب سنه هزار و هشتاد و شش [illegible]

نشان خواص خان نمودند که حکیم شما و میربا قرابت و خویشی با جعفرخان بسیار دارند اگر این منصوبه
وقوف یابند البته با فغانان خبر خواهد شد کار برهم خواهد گردید آن معزول العقل سقیم التدبیر این امر را
تحقیق نرسانیده فریب آن خورد میربا قر را نیز همچو حکیم شما معزول العمل ساخت یاسی شام را
را در میان آورد برای تعیین و تقرر ملاقات و تدبیر تنبیه و استیصال افغانان نزد نواب بهادر خان
فرستاد نواب سر انقلاب و تلون مزاج خواص خان واقف شده از حکیم شما با شام را او تفاوت
بسیار و فرق آسمان و زمین یافته لوی شام را ملتفت نشد و گوش بگفته او نکرد *

بیان دغا دادن سیوا نواب بهادر خان را **

قضارا در همان ایام سیواجی لشکر آراسته به تسخیر پنج محل فرستاده خود نیز بعد از چند روز بهمان
طرف رفته معامله پیوند و را محاصره نمود و بخاطر رسانید که بهادر بهادر فرصت یافته از اطراف
در ولایت خود حرکتی کند قباحت ها خواهد شد پس بر سر حیله سازی و روباه بازی آمده با بهادر خان
سازش شروع کرد و گفتگوی صلح در میان آورد که اگر فرمان عفو تقصیر و مرحمت شکست
قلمرو دکن و منصب پسر خود بدستور سابق از بادشاه می طلبد قلاع بادشاهی که تازه متصرف
شده ام مع قلعه هاے که در زمان میرزا راجه در صلح داده بودم تفویض بندگان درگاه
نموده و پسر خود را بملازمت فرستاده قلاده اطاعت و بندگی در گردن بندگان خویش خواهم
انداخته بهادر خان چون دید که آرزوی خواسته دست بسته لی تردد پیش آمد قبول نموده موافق
درخواست سیوا از حضور عرضداشت نموده فرمان بادشاه طلبید و درین نوبت در جلدوی
این خدمت کم همچو سیوا فتان و مکار روزگار در دام آورده از خود ساخته بادشاه بر بهادر خان
بیش از پیش مهربان شده خوشنود گشته بزیادتی منصب و اضافه خطاب ظفر جنگ کوکلتاش
سرفراز فرمودند و بهادر خان و سعید خان را که غلام و معتمد علیه خود بود با فرمان و خلعت نزد
او فرستاده سیواجی درین مدت که آوازهٔ صلح و سازش شهرت یافت از اندیشه ملک
خویش طمانیت حاصل نموده بفراغ خاطر در تسخیر آن حصار کوشید تا در یازده هم صفر سنه هزار و

ہاسے والا تبار رعقد مواصلت بخشید و برہم تنبیه دا تید مصال سیواجی شقی خود خواص خان بنفس نفیس متوجه شود بادشاه عالمگیر پیشکش ہرساله معاف فرموده خطاب شاہی بسلطان سکندر ارزانی دارد و برای تنقیح این مطالب جانبین چند بار خواجه محمد امین آمد و رفت نمود چون از ہر دو جانب ایجاب و قبول بسوگند و پیمان منعقد شد نواب بہادر خان عرایض بدرگاه عالمگیر فرستاده در حصول این مطالب و استقرار این مقاصد مساعی جمیله مبذول داشت چنانچه مطلب مرقومه صدر ہمه عز اجابت و قبول عالمگیر یافتند گر معافی پیشکش ہرساله مشروط با تید مصال سیوا شقی گردید خواص خان را خطاب نوازش خانی با خلعتهای خاصه مرحمت گردید صورت درستگی روز بروز رو نمایشد و امیدہای آناً فاناً وثوق میگرویدکه ناگاه برطبق قول اذا غفلت الله امیر کار برہم شد وار شقاوت مفسدان خلل انداز منصوبه درست نمود حکیم شمسا ازہم پاشید*

بیان برہم زدن مفسدان خلل انداز منصوبه حکیم شمسا را

چون بوساطت حکیم شمسا سعی جمیل او صورت پذیری مہمات رو بکار شد نایره حسد در سینه ہای مفسدان حسد پیشه شعله برآورد و با خود اندیشیدند که چون این کارہا بمعرفت حکیم شمسا صورت پذیرد رونق دوکان خود ہا برافتد و بازار عزت و حشمت خویش کسادی پذیرد و پس در تدبیر برہم زدن این منصوبه در آمده میرباقر برادر حکیم بود و بر غلانیدند و حکیم او را نزد نواب از جانب خویش شخصی داشته بود بوساطت او رسل و رسایل میداشت و جواب سوال می نمود و در آن ایام برای بعضی مقدمات شہر آمده بود برغلانیدند و او را فریب داد و بزبانی او شکایت ہای حکیم شمسا خاطر نشان خواص خان گردند خواص خان کوتاه نظرت فریب مفسدان خورده بی تحقیق برده و دروغ یافته آنہا را اصلاح دولت انگاشته از حکیم تو شا کشیده خاطر شد میرباقر را درمیان آورده جواب و سوال مہمات تسہیل او بی توسط حکیم قرار گرفت بعد از ین چون خواص خان از مخالفت ناموقعت افغانان و تقاضای تخت آنہا برای طلب تنخواه بتنگ آمده بود تکامل رسانیدکه بوسیله نواب بہادر خان افغانان را از تندخوئی و سرکشی باز دارد یا آنہا را استیصال گرداند مفسدان خلل انگن بار فتنه دیگر برپا کرده و فریب تازه برآورده خاطرنشان

بزور دانایی سرپنجه اش برتافته و بقوت مردی و مردانگی پشت دیگر شکسته خایب و خاسر بازمی
گردانیدند الحال که صغیر لا یعقل که دوست از دشمن نمی شناخت و نفع را از ضرر تمیز نمی داد بر تخت
نشین شد و کسی از دانایان پخته کار تجربه دیده روزگار که کار برونق وارد و قیام سلطنت بجد
نیز نماند فالطلبانرا روز بازار شد داعیه های افسرده شان در اهتزاز آمده از سر نو تازه شد و در تحصیل
ما هو المرام در آمدند و فی الحقیقة مشیت ایزدی چنین بود و اراده فعال لما یرید در انصرام
این دولت و انقطاع این سلسله جاری گشته بموجب فحوای کریمه و کان امر الله مفعولا
هر تدبیر که از کارپردازان در صلاح بوقوع می انجامید خیر افساد بظهور نمی پیوست و بهادران
با شرف سیادت فضیلت فراست و کیاست را جمع داشت و از عمدگان و روشناسان درگاه
عالمگیری بود و عالمگیر بادشاه در وقتیکه میرزا راجه را از دکن بحضور طلبیدند او را بخطاب جهان
سربلند نموده بر صوبه داری دکن تعین کرده روانه فرموده بود هذا الحال بر همین سلطنت خانه
عادلشاهیه باین درجه رسیده تازه احکام عالمگیری درباب تسخیر بلده بیجاپور بنام وی متواتر رسید
گرفت تا او حسب الامر از دولت آباد آمده بهادرگر مشهور به پیرگانون طرح اقامت انداخته و
در تردد و تلاش اهتمام می نمودن گرفت و همچنین ملک برخوردار که مرد وزد و فنون و فریبنده بود
بحکم عالمگیر حاجب مقیمی در نورس پور اقامت انداخته در فریقین مردم بیجاپور شمار و جهد
و جد می نمود خواص خان مهم مغل را بحکیم شمس الدین که مرد دیرین و کاردان و پخته بود رجوع
کرد تا باستعمال رای صواب اندیش صلاح و سازش ما بین مغل و عادلشاه قرار دهد تا ملک و
سلطنت از نشیب شان محفوظ و مامون ماند حکیم مشار الیه بدانائی و سنجیدگی قدم در وادی
تدبیر نهاده خواجه محمد امین کشمیری را که خان سامان و معتمد علیه نواب بهادرخان از خود ساخته با
نواب رابطه دوستی و اخلاص درست و بتدریج میان نواب بهادرخان و خواص خان ارتباط و
اخلاص بر وجه رونق و اکمل بظهور آورد و باستصواب نواب و خواص خان بمبالغی صلح بر این امور قرار گرفت
که درة التاج سلطنت و شهریاری شهربانو بیگم عرف بادشاه بی بی دختر علی عادلشاه را با ایلچی از شهزاده

ونفیرها عالم گشته تمامی صحرا اقلیم زار و اسطی شده بود مردم کثیر از طرف مخالف مقتول و مجروح شدند و ازین
طرف نیز چندی بهشت آباد شتافتند شاه محمد شاکر و ملا عثمان ولد ملا منصور که از اعیان بودند بکار آمدند باوجود
قلت جمعیت خود و کثرت دولتخواهی مخالف از جا شتافته تا شبانگاه پا در معرکه استوار نموده تیغ
بازیها و شمشیر اندازیها گردید شبانگاه لشکر سیوا متفرق شد عبدالکریم چون دید که دشمن از مقابله رو
برتافت و سپاه خویش اکثر مقتول و بیشتری مجروح شد از کار باز مانده بودند از آنجا به تیکوته معاودت
نمود چون از شهر مدد تازه بدو رسید و لشکر خاصه او را هم نوعی قوت حاصل آمد باز از تیکوته کوچ نموده
بیرون تخییم رفت سیواجی از شنیدن واقعه جنگ و فتح یابی بهلول خان خون جگر خورد و انگشت
حسرت گزیده به سرداران خویش ملامت‌ها نمود و سرزنش‌ها کرد که چرا از چهار طرف قبل
نکردید و بعد از آنکه لشکر او مقتول و مجروح شده با اندک مردم راه تیکوته گرفت چرا شما با
چنین کثرت که بودید تعاقب او کرده باز بجنگ نپیوستید و درمیان گرفته اسیرش نکردید بلکه
ازین جوش و عتاب و غصه چند کس مجروح و زخمی از لشکر او نیم جان بازگشته بودند در خانه
ویران افکنده زنده آتش زد که فتح خود باخته منهزم گشتند ملک الشعرا میان نصرتی در تاریخ سکندری
که بزبان هندی منظوم نموده چنین گفته است که جنگ امرا مشهور گشته است داد تهور و شجاعت عبدالکریم
بهلول خان و سخنوری و فصاحت و بلاغت خویش را چنان داده است که سخن دانان انصاف کیش
و هنرشناسان معانی اندیش گوهرهای تحسین لآلی آفرین بدان نثار می کنند

بیان بنای صلح نهادن خواص خان با مغل بوساطت حکیم شمسا

آل تیمور را اکبر شاه تا عالمگیر در آرزوی تسخیر دکن‌ها همیشه و یک هوس می‌پختند و کرورها و مراتب لشکر
کشی‌ها نمودن هجوم‌ها می‌آوردند و درین باب رنجهای وافر برده جانکنی‌ها می‌کشیدند تا اینکه
چند شهزاده با چندین سرداران و سپهسالاران بکار شدند لیکن بدست مطلوب نمی‌یافتند از آنجا
آنکه درینجا سلاطین بلند اختر دادگر عدل گستر بودند که با استظهار معتقد و وزرای جهان
رای و امرای شجاعت انتما کامرانی و جهانبانی نموده و هرگاه غنیمی قوی متوجه ایشان میشد

وزمام اختیار بدست نوآموزان ناتجربه کار افتاد و **بیت** چو خواهد که برهم کند سلطنت ◆ دهد اختیاری بنا تجربت ◆ القصه از راه کذر خورد سالی بادشاه و صاحب اختیاری کم حوصله گان دارکان سلطنت تخلخل و تزلزل افتاد و شیرازهٔ انتظام و سلسلهٔ رستگی مهام از هم باشید قابو جویان اطراف و جوانب را که دندان طمع راهموار به سنگ فسانه حرص تیز کرده و کمین فرصت نشسته بودند هنگام برآمد مقصود رسید از هرجانب شور فتن سربرآورد اول از همه عبدی و اغلی سیواجی بهوسله که در اواخر ایام علی عادل شاه قوتی و شوکتی بهم رسانید و بر بعضی مکانها و قلعجات بادشاهی نیز بر بعضی ولایت مغل قابض و متصرف گشته استقلالی بید انموده بود اکنون چون معلوم نمود که ارکان سلطنت و اعیان مملکت که قیام بنیان بادشاهست وابستهٔ حسن تدبیر و رای صائبهٔ ایشان بود و اعدای قوی پنجه را به قوت راسے ازین وزور سمشیر آهنین شکسته پشت گردانیده از سرحد ولایت بدر می نمود هیچ یک اکنون نه ماند از کمین گاه برجسته شرارت انگیزی و فتنه خیزی آغاز نهاد نخست قلعه پناله را به مکر و حیله و ساخت احشام بدست آورده در بیست و ششم ذیقعده سال جلوس سکندر شاه لشکر شرارت پیکر به تسخیر ولایت عادل شاه به هرجانب روانه کرد و بعد از چند روز خود نیز به قصد ملک گیری برآمد

بیان فرستادن خواص خان بهلول خان را بر سیواو واقع شدن جنگ امران

خواص خان در صد اطفای نایرهٔ شورش او درآمده عبدالکریم بهلول خان را بر دفع او نامزد کرد که تا نزدیک پناله قدیم مضرب خیام ظفر التیام فرمود راه تردد بر مردم سیوا تنگ ساز و عبدالکریم چون قریب امران رسید لشکر سیواجی ده پانزده هزار سوار جرار بیشتر گذار با سر و سامان بسیار بر عبدالکریم تاخته از چهار طرف قیل بنوند و به کار زار و در لشکر را احاطه کردند از تیر و تفنگ و بان و توب جنگ آغاز کنند عبدالکریم مرکز وار ثابت قدم بوده و در ان معرکه پا برجا مانده انچنان دادِ جلادت و شجاعت داد و تیغ و شمشیر را بکار آورد که گرداگرد لشکر خویش تیر پرتاب وار تمامی سرها و لاشها فرش شده بود

بستان

بستان هشتم در بیان سلطان سکندر ابن سلطان علی عادل شاه ختم طبقهٔ عادل شاهیه

خواص خان بموجب قرارداد عبدالمحمد شاهزاده سکندر را که از مدارج عمرش سال پنجم آغاز شده بود
روز دوشنبه بادشاه در طاس ششم سیزدهم شعبان سنه یکهزار و هشتاد و سه بر تخت سلطنت بیجاپور
نشانده چتر شاهی بر سر افراشت **قطعه** زهی شاه سکندر به فضل خدا * خداوند دیهیم و افسر شده
همای همایون بروز سعید * فرید جهان سایه گستر شده * بر اورنگ شاهی چو بنشست شاه * صدای کرم
از افلاک بر شده * چنین گفت سال جلوسش اویس * جهانگیر سلطان سکندر شده * خواص خان
زمام کار و بار سلطنت بدست اختیار خود در آورده کامروای مستقل شد روز دوم عبدالمحمد بموجب عهد
قراری که سابق شده بود به خواص خان پیغام فرستاد که به وفای عمل نمایند چون مدار کار و بار دنیا
همه روزه به مکر و خلاف العهد والوعد است خواص خان از آن همه قول و قرار سوگند و پیمان برگردیده جواب داد
که پادشاه طفل است دادن قلاع پادشاهی از چنین چگونه خواهد شد باری یک دو سال صبر را کار فرمایند
عبدالمحمد آزرده خاطر گشت دیگر روز خواص خان بخانه عبدالمحمد آمده دلاسا و استمالت فراوان نمود
آثار رنجیدگی خاطر عبدالمحمد از دلاسای ظاهری خواص خان مندفع نشد چندی مدت در خانه سکونت ورزیده جا
ماند و اگر چه هم در تدبیر صلاح کار خویش کوشید ثمری بر آن ترتیب نگشت ازین معنی بار گران بر خاطر
نازکش افتاده از کارپردازان سلطنت خانه نو عهد و ناتجربه کار بودند حرکات و عمل‌ها که بوقوع
می‌پیوستند در نظر تجربه آموده‌اش وقعی نمی‌داشت و پسند خاطرش نمی‌آمد این علاوه بار خاطرش
شده و غم سلطنت خانه ولی‌نعمت می‌خورد و شب و روز درین فکر جانگداز می‌بود آخر تاب نیاورده رخت
اقامت از خانه بدر کشیده بیرون رفت **مصرع** تا دیده شود آنچه پسندیده نبود * آری ارادهٔ الهی
و خواست خدا به برهم زدگی و برهم خوردگی سلطنت خانه متعلق شده بود بر طبق قول مشهور اذا اراد الله
شیئاً هیّأ اسبابه اول سبب تباهی این دولت خانه همین شد که همچو وزیر کاردان که ستون دولت
و رکن السلطنت خانه هم پادشاه را و هم دیگران را متیقن بود استعفا ازین کار جسته خود را بر کنار کشید

دین علی کردولمن برجبان تاریخات علی عادلشاه دراولین سال جلوس خود
بنای حسینی محل نمود ودر سنه هزار و شصت مسجد بنا نمود ودر سنه هزار و شصت و نه
علی محل بنا فرمود ودرهمین سال چنجاور بسعی ملا احمد فتح شد ودر سنه هزار و هفتاد
و یک قلعه پناله از قبضه سیوا بدر آورد ودرهمین سال قلعه پرنده در تصرف مغل
رفت و نیز درهمین سال بڑی صاحبه والده بادشاه بعزم حج روانه حجاز گردید ودر
سنه هزار و هفتاد و دو قلعه رایچور وادونی و محمد نور کندنول وغیره با ولایت
تابعه خود از شکست و فوت سیدی جواهر صلابت خان در تصرف خاص بادشاهی در آمد
و هم درین سال عرش محل را بنا فرموده ودر سنه هزار و هفتاد و سه سکه پیت را
بنا نهاد و هم درین سال شاهزادی بادشاه بی بی یافت و نیز دراین سال بادشاه
برای تنبیه و تادیب راجه ملنار برآمدند ودر سنه هزار و هفتاد و چهار خود بدولت از مهم
ملنار بدار السلطنت بلده بیجاپور معاودت فرمود ودر سنه هزار و هفتاد و پنج شاهزاده
حسین ولادت یافت ودرهمین سال عبدالرحیم بهول خان وفوت شد ودر سنه
هزار و هفتاد و نه بیست و پنجم ربیع الثانی شاهزاده سکندر متولد شد ودر
سنه هزار و هشتاد اخلاص خان وفات یافت ودر سنه هزار و
هشتاد و یک ابراهیم خان فوت شد

تمام شد بستان هفتم
شروع شد
بستان هشتم

دریا و وا گذاشته شب در میان خود را بحضور رسانیده نزد بادشاه ملازم و مقیم ماند و خواص خان را بطریق معتاد با مردم خود اندرون منع می کرد که مردم همراهی بیرون گذاشته تنها بیاید میان خواص خان و آوازروگی پیدا شد که مظفر خان ملک منور را نزد عبدالمحمد فرستاد شکایت ناسازی و مخالفت خواص خان اظهار نمود عبدالمحمد به مظفر خان پیغام فرستاد که خواص خان وزیر حکومت است و پدرش درین خدمت جان خود نثار کرده است الحال هرچه خواص خان خواهد کرد ما و شما زیرا نیم تابع امر و حکم او بوده باشیم و هرچه او فرماید بدان عمل باید کرد آخر مظفر خان را و لشکرش را از یا و وار برآوردند و میرزا یوسف خان از ابتدای مرض بادشاه تا نفس آخرین یک نفس از خدمت جدا نشد و بهر طریق موافقت خواص خان ورزیده خیراهی او می اندیشید و پانزده روز قبل از وفات بادشاه را بی هوشی طاری گشته بود درین مدت میرزا یوسف خان معاملات را باهستگی و مدانانی بخواص خان رجوع می نمود و بحکم رضای او کار میکرد چون وقت رحلت بادشاه رسید خواص خان بصلاح و تدبیر میرزا یوسف خان ضبط و ربط محلات بادشاهی و بند و بست دربار و حصار درونی نموده و در طاس پنجم روز یکشنبه تاریخ سیزدهم[۱۳] شعبان سنه یکهزار و هشتاد و سه سلطان علی عادل شاه تخته تابوت را بر تخت خلافت و سلطنت برگزیده قاضی نورالله و شاه ابراهیم و علی محب خان و میر نعمت الله و ملک مسعود و ملک اکبر دبیر و میر علی رضا و غیره و فضلا به تجهیز و تکفین بادشاه پرداخته در شاه پیٹ در گنبدی که خود ش بنا گذاشته بود و نیم کاله مانده دفن نمودند مدت عمرش سی و پنج سال و ایام سلطنت رانی شانزده سال و هفت ماه قطعه تاریخ وفاتش گفته اند قطعه بادشاه دین پناه خسرو عادل علی ✻ تخت نشین خان گشت ز تخت جهان ✻ جان و دل مومنان ز آتش هجرش بسوخت ✻ در دهن مرد و زن شعله صفت شد زبان ✻ سال وفاتش گفت ز الهام غیب بادشاه سنه

بهتر آنست که شما بحضور من شهزاده را بر سریر خلافت اجلاس فرموده زمام عمل و عقد مهمات را بدست آورده خویش و راه آورده محافظت بادشاهی بکنید ما بعد از کسی را مجال منازعت و مخالفت با شما نخواهد ماند عبدالمحمد بتواضع و عذرخواهی ورگذرانیده قبول نکرد و یئت را و نیکخواهان دیگر عبدالمحمد را بوجوهات خاطرنشان نمودند که بادشاه می خواهند شاهزاده را بشما سپرده بحضور خود شما را مستقل گردانند و غدعه را بخاطر راه ندهند و خود را ازین کار آید وگرنه معامله برهم خواهد خورد و کسی را مجال نخواهد گذاشت عبدالمحمد اصلاً جرات نکرد و راضی بان نشد این معنی بر خاطر اشرف بسیار گران آمد لاکن چون بحال خود درمانده بودند علاجی نتوانستند کرد کارها عبدالمحمد چون اقبالش پشت داده بود و ستاره بخشش او بهبوط آورده کارها بر خلاف مصلحت می نمود خود بخود قرار داد که خواص خان شاهزاده را بر تخت اجلاس داده در دارالخلافت بکار روائی پردازد و خود را قلعه شاه درک دگلبرگه و سکر داده بروی مثل بازدارد و عبدالکریم بهلول خان را که مرجع در تصرف او بود و قلعه پناله نیز باو سپرده برای سیواجی برگمارد و مظفرخان را بطرف بدنور نگهدارد و خود را در حکم خواص خان بوده هرچه فرماید عمل نماید خواص خان ایمعنی را عطیه غیبی دانسته قبول نمود و از هر دو جانب اقسام غلاظ و شداد بمیان آمد و قرار نمودند که بعد از بادشاه بدوم روز وفا این وعده بظهور آرند رفته رفته مرض بادشاه به امتداد کشید و قوای اعضای جسمی از عمل حرکت باز ماند هر کدام از تدبیر خود عاجز آمد و دیانت راو چون دانست که عبدالمحمد ثبات نمی کند مایوس شده برای پناه دامن خویش ساخت و سازش با خواص خان نمود و سیواجی با مظفرخان درآمیخت و در استحکام کار و سعی می نمود اما عبدالمحمد و دیانت راو تلاش های او را برهم زده نمی گذاشتند که مظفرخان گیرد خاطرنشان بادشاه نموده به بهانه تحصیل زر قبولات بدنور کار مظفرخان را از حضور برآورده روانه بدنور ساختند و درین اثنا مرض بادشاه اندکی عود نمود و سیواجی نیز دلت بیادشاه یاددهی کرده مظفرخان را از یادوار و اپس طلبید و او تنکرا

و معالجات پرداختند حکیم شمس الدین خان و دیگر اطبا بحکمت و طبابت مشغول شده
جدی و جهدی بکار بردند بادشاه بعد از سه چهار روز بهوش اصلی باز آمد اگرچه صحت
نداشت و مرض روز بروز زیادتی داشت حکم رانی می نمود و عبدالمجید و خواص خان
آمد و شد میداشتند و دیگر حضوریان و مردم خدمت بحکم طلب باریاب می شدند
و بر طریق سابق دیانت راو میان عبدالمجید و بادشاه آمد و رفت میداشت کار و بار
بطریق معمول قدیم و دوام جاری بود چون عبدالمجید مستقل بود مجال چون و چرا
کسی را میسر نبود تا دم حیات بادشاه خللی در ارکان سلطنت راه نیافت و دیانت راو که
بظاهر و باطن با عبدالمجید مربوط بود و میرزا ان یوسف خان جانب خواص خان
میداشت و وهی باجی نپدت که با عبدالمجید و دیانت راو مخالفت داشت برای
سلامت و نجات خود سعی بلیغ در کار مظفر خان میکرد و چون بادشاه دانسته بودند
که خواص خان و مظفر خان حوصله کامرانی و سلطنت رانی ندارند و عبدالمجید دوازده
سال کار و بار سلطنت نموده واقف امور کلیه و جزئیه شده بود و سیواجی به سلسله
و عبدالکریم بهلولخان و امرا و ارکان دیگر تابع و رام و منقاد عبدالمجید بودند این
همه امور منظور نظر داشته می خواستند که شاهزاده ولانیاز را بدو سپرده معاملات
بادشاهی باختیار او گذارند تا که خود در قید حیات اند او را مستقل گردانند
لاکن عبدالمجید بخاطر رسانیده بود که در سلطنت خانه عادلشاهیه هر که ابتدا بادشاه
به سلطنت برمیدارد و بر این کار اقدام می نماید به اندک زمان کشته شود و مادرش
نیز مانع آمده قسم ها داده بودند که اگر این کار را اختیار کنی شیر بحل نخواهم کرد در گذر
این دو معنی عبدالمجید خاطر بر این نمی آورد روزی بادشاه با عبدالمجید فرمود که میدانم
که مرا ازین مرض صحت امید نیست مغل نزدیک آمده و سیوا دشمنی قابو طلب در
کمین است خدا داند که بعد از من چه صورت رو نما خواهد شد و چه منصوبه پیش خواهد آمد

دروازه ابراهیم پور که فتح دروازه نام دارد و بر اند بر طبق فرمان بادشاهی مردم شهر جوق جوق با علم ها و تعزیه ها از آن دروازه نگذشتند بلکه از همه ما تعزیه ها جنازه میرزا را از عقب تازیه ها برآوردند و شاگردانش پیش پیش جنازه مرثیه گویان میرفتند جلوه واژدهام که با جنازه میرزا بود از حد و شمار افزون و در پاسے روضه منوره حضرت شاه مرتضی قادری قدس سره دفنش نمودند و غیر اینها بسیار هندی گویان دیگر بودند که اشعار آبدار آنها دران زمان مشهور و مقبول گشته و آنها در فارسی گوئی دران وقت مشهور بوده اند و قصاید غرا در اشعار فصاحت و بلاغت انتهای شان مشهور و مقبول گشته شاه ابوالمعانی و ملا عبدالرزاق رفعت ادیش و عبدالقادر و عبدالطیف و عبدالغنی و سوای اینها شعرای چند از اهل ایران و عجم نیز بوده اند۔

در بیان سبب وفات سلطان علی عادلشاه ثانی

بنیر مزاج علی عادلشاه بعیاشی و مباشرت میل تمام داشت و دران باب به افراط رسانیده بود روزی دواسے چار امساک خورده شب را جماع بافراط نموده از حرارت دوا آب ای سرد با تکلف دمبدم آشامیده بود اول صبح که تاریخ چهارم ربیع الاول بود به استقبال مظفر خان که از مهم بدنور فراغ یافته معاودت نموده بود تا خدیجه پور سواری رفته در راه از هوازدگی گرانی بدن بهم رسانیده بسرعت مراجعت نمود چون به دولت خانه رسید در طاس ششم آن روز مفتوح شد و آن روز و یکشب مطلق بی بیهوش باید روز دوم اندکی بهوش و حرکت آمد نیمه بدن بی حس شده بود عبدالمحمد و خواص خان از خانها دوان آمده بادشاه را دیدند و ملال آگین گشته به خانها رفتند و مظفر خان و میرزا علی و محب خان و دهراجی پنڈت دبیر هندی که تقرب تمام یافته رئیس خلوت سرای خاص شده بود ملازم خدمت بادشاه ماندند راه ها و دروازها سے زیاتی را بر چیده دریچه ها برای آمد و رفت گذاشتند و بیداوی

دشهدای کربلا نموده هرگز گاهی زبان خویش در مدح اهل دنیا از شاه و گدایان بود
و مرثیه های او دران زبان مقبول خاص و عام و مشهور بلاد دکهن بود بذروز سے
علی عادل شاه میرزا را بحضور طلبیده و مدارات و عنایات بد و نمود و تکلیف نمود که زبان
را بمدح بادشاه آشنا سازد میرزا گفت زبانی که در حمد و نعت و منقبت وقف گردیده
در حکم من نمانده بادشاه مکرر تکلیف نمود ناچار یک دو مرثیه بزبان سلطان گفته بجای
اسم خویش تخلص علی عادلشاه که شاهی بود بتقریبی داخل نموده که ذو معنی واقع شده و بما فوق
میرزا اغلب چنان بود که در ایام ماتم همان وقت مرثیه انشا می نمود و طرح و لحن معاً
همراه آن کرده می گفت شبی در مجلس مرثیه خوانی که از خاص و عام بود مرثیه بهمین
طرز می گفت اهل مجلس را از مرثیه خواندنش دریای غم جوشش برجوش می آورد
درانثنای آنحال این مصرع - از سینه اش برآمد مصرع - دلان پهاکان
اناران کرر کهو سینه طبق میانی - دبسته شد مصرع دوم هرگز از خاطرش نمی رسید میرزا
را ازین معنی کوفت عظیم حاصل گشت و درهمین گرفت و کوفت بر ولغاسی خفیف طاری
شد دران یوم می بیند که جناب حضرت رسالت مآب صلی الله و علیه وسلم تشریف
فرما شده می فرمایند که بگو مصرع نبی آو ینگے محشر کون یو تحفه کر لیجا تا ہے میرزا
به افاقه درآمده مصرع تلقینی خوانده مرثیه تمام کرد از علامات مقبولیت میرزا یکی آنست
که موتش در شب شهادت بشهادت حاصل شد - نقل است که در ایام عاشوره
لیلة العاشره که شب روز شهادت امام همام است میرزا تمام شب در مرثیه
خوانی گذرانیده سحرگاهان برای طهارت درآمده بمتوضا رفت عدوی ظالم سنگدل که بناحق
به عداوتش برخواسته فرصت محاجت قابو یافته درآن حال به خنجر جانگیر او را شهید
ساخت و امداد آن که بر رسم وسعنا داهل دکن علمها و تعزیه ها از مکانها بیرون برآورده
بر چشمه آب میرسانند علی عادلشاه در تمامی شهر حکم داد که همگی تازیه ها و علمهای تمامی شهر از

افروز بود و در حوض فوارهٔ آب می جوشید مثل درخت مروارید برپا ایستاده گهر نثاری می نمود دران حال بر زبان بادشاه این سجع برآمد مصرع - اُڑتا سو یو فوا پانی ہے کیا بخیل ہے - ملا نصرتی فی الحال در جواب گفت ع - تجہ شاہ پر اوڑا سے کا موتی چل ہے - و نیز در وصف اسپ برق رفتارش گفته رباعی نرہے رخش کا نقش سنگ مین بحال - اگر منین چابک کا گذری خیال + وصل کا کی ہے سون ہوے لک الف + کرے طے زمین تام جانے مین جہال - و در وصف تیغ وا ہم گفته فرد سورج کی جان لک جہلک ہے + وان جہلک رہا ہے فرنگ تیرا + و نیز از جمله ہندی گویان آنزمان یکی میان ہاشمی است که به فیض لعاب دہن مبارک حضرت شاه ہاشم قدس سره زبان شیرین بیان کشاده از سخنوران گوی سبقت ربوده قصهٔ یوسف و زلیخا را به محاورهٔ آن زمان بزبان دکہنی نظم نموده و دیوان غزل مشتمل مضامین سنجیده و تلازمات شعریه هم دارد که مقبول طبایع افتاده و در شعر طرازی نادر روشی عجیب ورزیده که کسی بر و سبقت نکرده با وجودیکه بصیر بادرزاد بود اما بصیرت چشم دانش بینا سیدی مسعود خان با ہاشمی رابطه اخلاص و اعتقاد عظیم داشت روزی که در محل سراپا حرم نشسته بود ہاشمی را اندرون محل طلبید بر اعتماد آنکه بصارت ندارد پروا نکرده بجای خود با قرار گرفته بودند چون ہاشمی اندر درآمد ہمینکه در محل قدم گذاشت شعری آغاز نمود که در آن غزل شکل و شمایل و لباس که حرم دران وقت پوشیده بودند و اقسام زیوری که نیز بر تن داشتند من و عن شرح داد گویا دیده می گوید چون اہل حرم دیدند که حسب حال ہر یک ا شکل و شمایل و رنگ لباس بیان میکند این اعمی نخواهد بود بیکبارگی از جا جسته برسید و در پرده شدند یکی از شعرای آن زمان میرزان مرثیه خوان است که زبان خود وقف حمد رب العالمین و نعت حضرت سید المرسلین و منقبت ایمه طاہرین و مرثیه سید الشہدا

لعن رکاکت زبان و ونارت نعت پر او ثابت کرده نامقبول گردانیده اند و او خود
بیشتر ازین حال بی انصافی و ہنرپوشی این قوم خبر داده و جواب تخلیهٔ ایشان باز
گفته است در جای که گفته است ـ ہندی ـ خریدار کون خوب سودی سون
کام ✤ نه دوکان کا دیکھنا سقف و بام ـ و نیز گفته است نظم
مضامین سون جا بجا بات بول ✤ دیکھا با سکت فیض کا حق سکے کھول ✤ ہر یک
فن مین کی سحر کی چھند ✤ خلیشان کے جیبان کون کیتا ہون بند ✤ کہتا ہون
سخن مختصر بی گمان ✤ که یو شاه نامه دکھن کا جان ✤ حقیقت مین جو ہو وین
که ته نظر ✤ زبان پر رکھین عیب باسٹ سب ہنر ✤ که ہر یک زبان حضرت غیب
دان ✤ سکایا سب آدمکون سمجھے سو بھان ✤ ہوسے لشپه جو نسل آدم کی
اصل ✤ کلامان اُنکی ہوی فصل فصل ✤ انوں مین تی جو شعر کی اوستاد ✤ رہیا
اس زبان رہی شعر یاد ✤ سخن بن نزاکت کی نا دیکھہ بھول ✤ که خوش باش
سون قدر پاتا ہے پہول ✤ نکھتا ہون مین بے وقوفون کی بات ✤ نه پر کم ہون
شالین تو حاسد نے ناٹ ✤ ولی جو سخندان ہین صاحب تیز ✤ که یو ج اس ہنر
کون رکھین نٹ عزیز ✤ و او راسوای این دو کتاب قصاید غرا و دیوان غزلیات
و دیگر طبع زاد یش که مملو از تازه مضامین و سخن بر خیالات رنگین اند مشہور اند در
توحید گفته فرد ـ نظارے مین عارف نظر باز کون ✤ دسین ہر طرف
تیری قدرت کا مون ـ ایضاً ـ سکت تجه ہی دریا کون ماٹی مین داب ✤ یون
ده پر بنایا کلکن کا حباب ✤ سپون کا سمجھه تہک رہا ہے بہان ✤ که یک
بُر بڑے مین لسایا جہان ✤ در معراج گفته ـ و له ـ دیکھت نکھه یو حضرت کے
آت آب و تاب ✤ لکھیا او سخنے چشمهٔ آفتاب ✤ مسیحا کے گھر کا چراغ اس
بچھان ✤ پھر اسکا اسی پر رکھا بادبان ✤ رو رذی بادشاه در محل نام رنش

باسلطنت هند برغم عریض برای هنگامه آراگشت آخر بروز طالع وقوت بخت بادشاه
کامگار از پیش نبرد خایب وخاطر بپریشان حالی وتباهی آواره دشت نامرادی گردید
وشجاعت وسخاوت وعدالت که از مکارم اخلاق نفس انسانیه اند ذوات این بادشاه
سعادت مند مجتمع بودند رنگین مزاج وطبع موزون داشت چون خاطر همایون را به
طبع آزمائی فرد و آوری اشعار رنگین شگون رمضامین شیرین از دریای طبعش جوشش
برآوردی نکته گویان لطیفه پرور را در بزم رنگینش قدری ووقری تمام بود در عهدش
سخنوران پارسی گو چند فرد نادر روزگار بودند اما چون طبع همایون بادشاه اکثر میل
بجانب نعت خاص خویش یعنی زبان دکهنی داشت برطبق الناس علی دین ملو
کهم شعرای هندی گو بسیار از خاک بیجاپوری برخاسته اند خانه بخانه هنگامه شعر
تازه گوئی گرم داشته اند از ان طبقه یکی میان نصرتی است که بر نصرت طبع وقادر ومساعد
ذهن ثاقب تیغ زبان برکشیده فتح اقلیم سخنوری کرده بلکه ا شعرای مسلم شد اشعار تازه
مضامین وخیالات مطبوع ورنگین او مقبول بر دیده رضا گذاشته بر صدق این مطلب
دو نتیجه طبع وقادش یکی گلشن عشق که در عشق بازی منهر کنور و مدمالتی باز بسته احسنته
دوم علی نامه که در فتوحات ممدوح عهد خود علی عادل شاه پرداخته است دو شاهد
عدل اند اگرچه زبان آنوقت ومحاوره آن عصر نزدیک سمنظر نفان این زمان
بخلاف فصاحت مطعون وبرکاکت ورناعت موسوم اما آن قدردان دران
داد سخنوری داده وحق مضمون تراشی ادا نموده که منصفان جوهرشناس که نظر
از لباس وصورت درگذرانیده پی بر عالم معنی برده اند ان را تلقی بقبول کرده
در مدح ووصفش مبالغه کرده اند وپایه شعراو را در هندی عدیل پایه شعر خاقانی در
پارسی داشته اند رحمه الله من الضعف چه شد که لبعضی انصاف دشمنان
حد خود بر فراموشان عیب جوئی این عصر که در ضیق زندان قشر وصورت محبوس اند

مسخر شد او را مستوجب الرعایت که مستحق نوازش و انسته سرفراز فرمایند و بعد ازان سیوا
را با پسرش سنبها روانه حضور نمود سیوا چون بدهلی رسید و بدولت عتبه بوسی
مشرف عالمگیر او را مشمول نوازش بیکران و اعطاف فراوان نموده بهر یک از
پسر و پدر منصب پنجهزاری عطا فرموده دلجوئی فراوان نمود لاکن در اولین ملاقات
چون برابر سایر امرا در پایگاه برپا ایستاده لاکن حکم به نشستن اش مرحمت نشد سیوا
را که دماغ فرعونی و خیال نمرودی در سر داشت این معنی ثقیل آمد تمارض ظاهر کرده
دگر باره در دربار حاضر نشد عالمگیر صاحب فراست بود آهنگی از خبثیت باطنش تفرس
نموده او را با پسرش در نظربندی گذاشت سیوا شکایت ایمعنی براجه جی سنگه نگارش
نمود راجه دگرباره شفاعت او نموده درباب او رعایت درخواست عالمگیر نظربندی
اطلاق یافت قابو می جست تا بوقت فرصت خود با پسر از دهلی بگریخت دران اثنا
جی سنگه از بهادران عادلشاهی هزیمت یافته بازپس شده بود عالمگیر ضلع داری
و فوجداری دکن بر بهادرخان کوکلتاش که یکی از امرای نامور بود مقرر داشته میرزا
راجه در حضور طلبید میرزا راجه در راه بود که سیوا از دهلی گریزان آمده ملاقی شد بهادرخان
در مهمات ضلع داری مشغول گشته سیوا بملک خویش آمده باز شرارت برپا کرد
و به مکر و تزویر تمامی قلعه جات که بتصرف مغل رفته بود مستخلص نموده به تصرف خویش
در آورده بلکه چند قلعه قدیم مغل را نیز قبض نموده قوتی و شوکتی تازه بهم رسانید و نیز
رشته نسق مغل بازبینه گردانید۔

بیان شیمه مرضیه سلطان علی عادل شاه وخصال آن

سلطان علی عادلشاه بادشاهی بود دادگر عدل گستر رعیت نواز و سپاه پرور قدر
شناس اهل فضل و هنر قوی طالع و بلند اختر عون الهی و تایید نامتناهی همواره
شامل حال او بود بر اعدا و بدخواهان همیشه منصور و مظفر ماند خصم قوی همچو راجه جی سنگه

که پیشگاه پادشاه هندوستان تعهد تسخیر دکن بر ذمه خود گرفته با افواج بحر امواج آمده بود
قرین مذلت و خواری و هدوش تباهی و نگونساری گردانیده از ولایت خویش بدر
کردند و باین معامله رستمانه و مدافعه دلاورانه تاب مهابت تیغ دکهنیان و هیبت
شمشیر عادل شاهیان بر سایر ممالک هندوستان انداختند به خلع گران بها و نقود
و جواهر بی منتها و انعامات و اضافات بی حد و عنایات بنواخت طول مدت جنگ
و مجادله راجه جی سنگه و پیچ حملهای او با دلیران عادلشاهی تا یکسال و کسری کشید
در سنه هزار و هفتاد و پنج از هند به دکن آمد و در سنه هزار و هفتاد و هفت جانب
وطن سر روی نکبت آثر خود گردانید

بیان قبل ازین جی سنگه سیواجی بهوسله را روانه درگاه عالمگیر نموده بود بنوازشات پادشاهی و پرسش سنباجی به منصب پنج هزاری سرفراز شده باز گریخته و باز بر ولایت خویش متصرف شد

معدن فساد و شرارت مصدر گستاخی و بغاوت سیواجی بهوسله چون از پادشاه
علی عادل شاه نمک حرامی و خیرگی ورزیده با راجه جی سنگه ساخت و باخت نموده
چندین قلاع متین باو سپرده بترغیب و اغوا به تسخیر ممالک عادلشاه برانگیخت و آتش
جنگ و جدال در میان دو سلطنت برافروخت چنانچه سابقاً مذکور و مشروع گشت
و در چند جنگ و مقابلات با او هم شریک بوده لطمه و طپانچه امثل او خورده برکنار شده
بود و قبل ازان میرزا راجه با او عهد و پیمان نموده بود که فدویت و جان نثاری او بحضور
عالمگیر پادشاه معروض داشته دولت عظمی و منصب پنج شش هزاری عطا خواهم کنانید
ایفاء للعهد سپارش او به حضور پادشاه نموده عرضه گذرانید که سیواجی نفر کار آمدنی است
کلید دکن او را توان گفت وقتیکه او در فدویان درگاه داخل گردد گویا تمام دکن

حال لشکریان دهلی درمیان به آنچنان خونریزی و نگونساری پیوست که نصیب دشمنان مباد اخیر سپاه مغل را نوبت بآنجا رسید هر جا گریزگاهی می افتد میگریختند و هر جا متفقی میدیدند میخزیدند پس ازین خواص خان مقرو مکان میرزا راجه به تشخیص آورده بر سمت او رخ آورده همچو سیل هستند جوشان و خروشان بدان جانب روان شده بآن اثنا هر که از سوار و پیاده انسان و حیوان در پیش می آمد بضربت تیغ بیدریغ بهادران کم مهر و بسیار گشته هیچ جزاو پیکر می شد و هر که بقصد مدافعت مزاحمت و دو چار میگردید لیسان پروین ریزه ریزه خورد و پاره می گشت چون میرزا راجه خبر یافت که آن سیل دمان با این جوش و خروش بقصد وی می آید هوش سر و دستار گم کرده از نبرد گاه عنان مرکب را برگشته وا با چند خواص رو بدیگر جانب نهاده پرای لشکر گذاشته از میان لشکر بدر رفت لشکرش چون سرکرده خویش را گریزان و حیران دیدند هر یک نیز بر طبق قول الناس علی دین ملوکهم رو بگریز و فرار آوردند چنانچه در عرصه رزمگاه و میدان جولانگاه غیر از کشتگان و مقتولان و با سلاح و تیر و کمان هیچ دیده دریافته نمیشد امرای پادشاهی و سپاه و سرداران پادشاهی و تایید الهی و عنایات نامتناهی بر فتح و نصرت مخصوص و مختص گشته عنان مراجعت معطوف گردانیدند پادشاه دین پناه از حصول این فتح عظمی و عطیه کبری تزئین سرور لااحصا و نشاط و انبساط بی منتها گردیده سجدات شکر و سپاس بدرگاه وهاب بی منت مو اگردانیده بترتیب جشن سرور و بهجت و تمهید بساط عیش و عشرت پرداخته قفل از گنجینه ها برداشت مفوواز ابیض و احمر بر اهل استحقاق مانند ابر نیسان بارید مفلس و محتاج را از تنگی و بی مایگی باز رهانید خصوص طبقه امرای شجاعت آثار و سرداران صلابت اطوار و سپاه تهورپناه و دلاوران جلادت انتباه که دران کارزار و معرکه قیامت آثار داد مردانگی داده حق جان فشانی آدا کرده همچه غنیم قوی و دشمن چیره را

چون طی مسافت نموده مقابل هم رسیدند بهلول خان پیش قدمی نموده نزدیک تر رسید غنیم باشکوه تمام ودبدبهٔ عظیم توپ خانه را پیش رو داشته بر فوج بهلول خان افتاد هم توپ خانه را یکبارگی بکار آورده وهم از بسیار وبین سوار وپیاده را برانگیخت در یک ساعت آشوب قیامت برپا کرد میدان رزمگاه نموار عرصهٔ محشر گردید مغل از زیک قزلباش ومرہٹا وراجپوت که از تعبیر وتحریص میرزا راجه سرآمدهٔ عزمی وقوتی بهم رسانیده بودند در آن معرکه قیامت آشوب جد وجهد بلیغ بظهور آوردند ودر شیوهٔ خصم افگنی وجنگ آوری سر موکوتاهی نه نمودند اما مبارزمیدان دلیری که دلاوری بهلول خان عادل شاهی پای ثبات افشرده تیغ بازی وشمشیراندازی راجپان بدرجهٔ قصوی ورتبهٔ علیا رسانیده که کثیری از مغل وراجپوت را از زیر تیغ بیدریغ درگذرانید هر بار که گروه انبوه لشکر دهلی بروی یورش می نمودند طمانچهٔ تیغ ولطمهٔ شمشیر روی شان باز گردانید در این اثنا سرآمد دلیران وسردفتر بهادران خواص خان با جمعیت خود متوجه بسمتی شده در فکر منصوبه بود که جنگ با غنیم بهرچه اسلوب طرح اندازد که ناگاه خبرش رسید که مغل با جمعیت عظیم وتوپخانهٔ جهان آشوب بر بهلول خان ریخته قیامتی برپا نموده است خان قوی دل با خود گفت که منصوبه درست همین است که چنانچه بهلول خان از طرف سرش در پیوسته است من از جانب دگرش درآمده ازین اژدر شیرپیکر را در میان گرفته فرد کوبیم این گفته با فوج جمعیت خود سر تیغ تراز باد وبرق خود را پس پشتش رسانید واز آن طرف یورش تیغ زنان کدکوبان لشکر مغل را زیر وزبر گردانید در طرفة العینی بزور تیغ بازی وتیراندازی دود از لشکر دهلی برآورد هزارها سوار وپیاده بر خاک خون لغلطانید راجه بدمست هوش گم کرده مبهوت گردید ویقین کرد که اکنون اما از جان برخاست وامید نجات نماند پس در حملهای این دو سپهدار دکن از هر دو جانب

پر و بال شکسته کنج نشین و خانه گزین نموده باشند و کمی علف و تنگی آذوقه بآن قدر
دارد و مجال گشته که نه در سوار تاب و نه در مرکب توان مانده باشد کجا بارا ثبات و تاب
مبارزت و مقابلت بأین زبردست مشتاقان قوی پشت خواهد بود بهمان رعایت آنها
بجا بس که منت امان جان بر ما گذاشته نام ما نگرفته پس کار خویش نشسته اند و اگر
رحمی و فراق را کار فرموده و چپی ما شوند جان گذارند و نه مال مبادا که ازین سودای
خام و خیال محال شمه آگهی یابند در طرفة العینی احوال اقوال جهان آشوب گرد و پیش
ما بر آمده در میان گیرند و ابواب رسیدن آب و دانه مسدود ساخته ما را هم در حبس
به تشنگی و گرسنگی جان دادن نصیب گردد و یا اگر دزدان چابک و چنداران قزاق را بر ما
نام زد کنند نه دستار بر سر گذارند در دست قبچی و نه بر سوار لباس گذارند و نه اسپ
و نیچی آنگاه روی هندوستان بخواب هم نخواهیم دید همان بهتر که ازین خیال خام
درگذشته و فتنه خفته را بیدار نساخته راه الک خود گردیم بهر طور ازین مهلکه جان را
فرسا خود را بسلامت بدر برده بوطن گاه خویش رسانیم اگر در نصیب به اهل و عیال
پیوستن خواهد بود سوگند بطلاق خوریم که دیگر روی عزیمت سوی دکن نکنیم و دیده
و دانسته خود را به چاه هلاکت نیندازیم راجه بدمست را سودای خام نه آنچنان راه
هوش و خرد زده بود که سخن ناصحان تجربه کار بسمع قبول او در آید پس پی کار
خویش مصر ماند و در تهیه جنگ در آمده برعایت و مدارات سپاه و عطای خلعت
و انعامات بسرداران لشکر دلجوئی نموده خواه نخواه بر جنگ و نبرد قایم نمود چون
ازین خبر بسامع امرای عادلشاهی رسید مملکت مدار عبدالمحمد به سرعت هر چه
تمامتر در تهیه اسباب جنگ و قتال در آمده لشکر را آماده پیکار و مستعد کارزار
گردانید و تمامی لشکر عادلشاهی بدو نیمه ساخته نیمی تابع بهلول خان و نیمی تابع خواص
خان نموده رایات برافراخت و نیکنام نیز با جمعیت خویش بقصد دشمن روان شد

میرزا راجه از بسکه شکست های مکرر و هزیمت متعدد از دلیران عادلشاهی یافته شکست
که گردید در قصد فرار بود اما از باعث توبیخات و تشنیعات اورنگزیبی اندیشه تمام
حاصلش کرده چنانکه قدم یاری نمیکرد که بدان همت حرکت کند بناچار بر سرحد اقامت
ورزیده در حیرانی و پریشانی اوقات سپری می نمود درین اثنا بر مقتضای تقدیر قدیر
واقعه شرزه خان واقع شد او را جان تازه به تن آمد و از خوشحالی بالیده در مستی او
بجوش آمد بر ظن آنکه حریفی که دست و پنجه اش بر می نامید و دست بر مقصود یافتنش
نمیداد او همچون بود چون آواز میان رفت تصور نمود که اکنون بر مراد دست توان یافت
و کار از صعوبت بر سهولت انجامید و دکن تسخیر توان کرد این ابله قدر ندانست که اگر
یک شیر از میان رفت چه شد چندین شیران دیگر که مثل او شکار توانند نمود درین بیشه
موجود اند الغرض خیال فاسد در دماغش پیچید سودای باطل انچنین آغازید سران
و سرداران لشکر را جمع نموده فریقین شروع کرد و به فسانه و فسون در آویختن بنیاد
نمود و ترغیب و تحریص بر مقابله عادل شاهیان کرد و گفت بادشاه ما را از سایه مان
سایر امرا و سپاه چیده و انتخاب کرده بر سر این مهم روانه نموده است اگر کار ناکرده
رویم دیگر ما راجه سرخ روی است و بادشاه را چه رو نمائیم و در میان هم چشمان
چگونه معاش و زندگانی کنیم چندین بار اگر درینجا شکست یافته ایم باری الحال کمر همت
چست بسته یک مقابله شایسته نمائیم تا گوهر مقصود بدست آریم غضنفری که درین
بیشه بود و شیران جهان از وی در بیم و هراس بودند در پنجه اجل افتاده اکنون
همت شما جوان مردان باید نسیم تائید ایزدی خواهد وزید تا بمراد فایز شویم و اگر
ما و شما را با عیال و اطفال رسیدن و بملاقات اعزه و احبا پیوستن دشوار
محال خواهد بود بعضی امرا و سرداران او که از دانائی و هوش مندی حظ وافر میداشتند
او را گفتند و سپاه بادشاه کن و تقی که ما را به لطمه های متواتر و طپانچه های متوالی

واویلا و شور بهر حال این سه مبهم بر هیچ کس انکشاف نیافت و رمز خالص درین صورت عجیب و غریب بر عوام هویدا نشد مگر بر منقطنان ذوی الافهام و آن اینکه در کار خدمت ولی نعمت جان سپاری که منتهای درجات است و برات از ذلت بدست اعدا که باعث فخر و افتخار شان می گشت حاصل آمد و بالجمله از وفات شرزه خان در خاندان شجاعت و صلابت ماتم و مصیبت افتاد و در دودمان بسالت و جلادت شوکت و شیون واقع شد دلیری و دلاوری از یکسی نالیدند و مردی و مردانگی بیوه گردیدند تیغ و تیر در گوشه افتاده به حزن اندوه در آمدند و زره و جوشن بر زمین ذلت خود را انداخته ناله و فغان بر داشتند عالمی بی تصنع و تکلف باین کلمه گویا شدند که تا در روزگار همچو شرزهٔ شیر زهره فرزندی نادر بوجود آورده باشد خواص خان مجرد و صول خبر وحشت اثر ناله و فغان کنان دوان آمد و شیون و ماتم بر داشت و باز خود را بضبط آورد و تجهیز و تکفین آن مقتول سیف الله پرداخت و هر دو شیر بچگانش را بانواع دلدهی و اقسام تسلی بخشی دلداری نمود چون این خبر غم افزا به پادشاه یتیمان پرور رسید بر فوت آن یار وفادار و فدوی جان نثار تاسف ها و تحسر ها نموده عیش و تعیش فراموش کرد و هر دو شیر بچگانش را که سید مخدوم و سید حبیب نام داشتند در کنف لطف و عاطفت آورده ترتیب و پرورش بهتر از پدر می نمود و بهمان خطاب شرزه خانی و منصب و دولت او اسرافراز و سربلند گردانید۔

در بیان جنگ امرای عادل شاهی باجی سنگه دست بردی بهلول خان و خواص خان و هزیمت راجه جی سنگه و این آخرین هزیمتهائے اوست که بعد ازین دیگر قصد مقابله نکرد و راه ملک خویش پیش گرفت

گوسپندان از پیش رمانیده و فرزند را از دایره بلا رانیده ہمرگرفته و بطرف لشکر روان روان و به دل شاد و خرم که مبارک روزی بود که معه فرزند از ورطه بلا بسلامت برآمدیم وازنیرنگ بارسپهری مهرغافلی که دراین ساعت این مروت کرد و در ساعت دیگر چه عداوت بظهور خواهد آورد۔

دربیان قصه وفات شرزه خان تبقدیر ایزد منان

چون قضارا در پس پردهٔ غیب اعجوبه کاری ہا است که رہوار خرد در میدان ادراکش لنگ و ہوش داالارش و ذوی الفهوم در اسرار سناسیش دنگ است دریک نفس شادی به غمی جفت ساختن ورا آنجا را آسان و لطرفتہ العینی نشاط و انبساط را باندہ وانقباض عقد بستن نہایت سہل شرح این مرام و تبئین این ابہام قصه پرغصه فوات قافله سالار شجاعان و سرآمد ناموران و نامداران سید الیاس شرزه خان است کیفیتش این چنین است که فرزند دلبند را از اعدا ہجوم به سلامت بدرآورده راہ لشکر گرفت دلش در ہمین خوشی و خرمی و خاطرش در نہایت دل شادی و خوشحالی که ہر دو خود ہا باصحت و سلامت و امان امنیت از ورطهٔ بلا و گرداب آفت برآمدیم لختی زمین و شطری از راہ ہمین سرور و نشاط طی بنودند که ناگاہ به تقدیر اله بی ظہور سبب ظاہر شرزه خان از اسپ میل کرده برزمین آمد چون تفحص کردند جان بحق تسلیم شده بود عالمی دراین امر حیران و از ہرکس این ندا برآمد **فرد** نه زخم ظاہر و نه قاتلش ہویدا شد + اجل چگونه رسید از کجاش پیدا شد + عقلای خبیر و دانایان بصیر در جواب شان گفتند۔ **فرد**۔ درکار و بارخانه تقدیر بی ہال این از اعجوبه کاری ہاے تقدیر جبار عالمیان است که نفاذ حکم لایزالی او را نه زخم درکار است و نه قاتل ضرور مثال حکمش چون دررسد و چنانچه عموم و ہموم را در طرفتہ العینی مبدل گرداند به نشاط و سرور ہم چنین مجلس شور و سرور را گرد برآرد از

نشستند انتظار آمدن خصم بمیدان می گشتند و از جا جنبش نمی کرد تا اینکه در همین انتظار
بیگاه شد آخر باهم گفتند که چون غنیم از جا نمی جنبد و بمیدان خود را نمی کشد باری بازی
نازیم و بروز بمیدان کشیم تا امروز بی نبرد به منزل معاودت نشود پس سواران مراکب
را گرم خیز نموده نزدیک تر شدند برین هم غنیم از جا برنخاست و حرکت نکرد لاچار آمده گفتند
که غنیم زمین گیر شده است اصلاً بجنگ میل ندارد و بر زمین گیران شمشیر کشیدن نزدیک
مبارزان رزم خواه از مقوله بازن حایض فراهم آمدن است پس این کار شان بلند
باشیرهمتان را نمی سزد ناچار جنگ نه نموده و شمشیر ناکشوده به معسکر بازگشتند در هنگام مراجعت
در میدان صاف و هموار هر دو سوار برابر میرفتند و یک دیگر را می دیدند چون نشیب و
فراز و درخت زار پیش آمد از هم جدا می گشتند و از نظر یکدیگر غایب می شدند اتفاق گذر
گاهی تنگ در پیش آمد خواص خان لشکر خود را بیک جانب کشید و شرزه خان سمت دیگر
گرفته راه میرفت ناگاه جوقی قلیل که نه قابل نبرد و ستیز بودند از لشکر غنیم جدا شده بجای
میرفت پس کوچک شرزه خان که نام او سید حبیب بود و دران روز بر هوس تماشا
همراهی پدر نموده بود ناگاه یک نظرش بر آن جوق افتاد چون شیربچه بود اگرچه خورد سال
بود هوس تیغ بازی از دلش خود زد و خواست جریده و تنها بران جماعت تاخته
هوس دلیرانه سرانجام رساند و شمشیر تشنه را از تشنگی باز رهاند بی اطلاع کسی اسپ
را انگیخت و بران غول اعدا انداخت تا چندی از یمین و یسار از پیاده و سوار ته تیغ
بدار رگذرانیده بود که آن انبوه کثیر گرداگرد حلقه زده چون هاله آن ماه را در میان
رفتند چون شیربچه حال برین منوال یافت یک نعره شیری برآورد که آوازش
بگوش پدر رسید شرزه خان چون صوت جگرپاره گوش کرد در اضطراب آمد
دانست که البته لخت جگر در پنجه اعدا اسیر شد بی تابانه اسپ بر سمت آواز برجهاند و
رنگ بلک زدن بر آن جماعت اعدا تاخته زیر و زبر نموده حلقه از هم بگشاد همچو رمه

غنیم مانند اژدر شوریده بر سرحد افتاده جمعیت خاطر ما را تشویش ناگ ساخته است تا بجنگ اقدام می نماید و نه راه ملک خویش پیش گیرد تا کی انتظار کشیم اکنون همم غیبی از پرده غیب درون با این ندا در میدهد گر نباید بتو یاری تو بروی کن گذر - هیچ میندیش و ببین کار لطف حق یابی ظفر - ملکت مدار رای همگنان را مستوجب و مستحسن گردانیده در تهیه استعداد و مواد در آمده سرداران لشکر را از اضافات و انعامات بنواخت و اسباب ما یحتاج جنگ آوری بر سپاه تقسیم نمود در روزی که معین نموده سپاه و سرداران لشکر پادشاه عادلشاهی و قطبشاهی آماده کارزار شده و رایات ظفر افراخته برخ غنیم روان شدند شرزه خان و خواص خان که باهم عقد اخوت بسته بودند با فوج خود از سرداران دیگر ممتاز شده بیک جانب راه گرفتند و بهلول خان با باقی نامداران از یک جانب روان شد و نیکنام هم با جمعیت خود ثالث ثلاثه شده قصد دشمن افگنی همت برگماشت اولاً بهلول خان که در اوسط افواج بود متقابل مینی خصم آمده دلیرانه جنگ انداخت آتش حرب بیفروخت غنیم به مدافعه و مقابله او برخاسته که همت چست بست حربی شدید بوقوع پیوست هر کدام از دکهنیان و هندیان برای حفظ ناموس خداوند نعمت خود ما بذل مجهود به ظهور آوردند که گردن گردان بر سر این شیران و گردان طبق ما الحسین و آفرین نثار کرد و آخر الامر بهلول خان بهادر بی بهادر با قلت جمعیت بر اعدای با کثرت که بیش از مور و ملخ بودند حملهای بهادرانه و یورشهای رستمانه برده نیم جان الیسمل نمود هر بار که بهجوم عظیم نمود نظر قلت جمعیت مقابل زور می آوردند بقوت شیری و حمله شیر بری از پیش رو بر داشته بستر و دتر می انداخت بعد از تکرار این طپانچها و تورد این ضربتها سست و متلاشی گشته از مقابله باز ایستاده دیگر بجنگ برنخاستند بهلول خان مظفر و مؤید باز گشت شرزه خان و خواص خان بسمتی که متوجه شده بودند نظر بر فوج خاص علیحده کرده بمقابله آمده جبران مبارزت

وصرف سعد و ظهور آورده شرط تهور و شجاعت آوردند اما چون تائید آلهی و اقبال
بادشاهی در کار خویش سرگرم بوده شیردلان عادلشاهی و نمک پروردگان بادشاهی
دران معرکه هوش ربا هنگامه وحشت افزا خیان دست بردی بوقوع آوردند که بر خصم
خیره چیره گشتند کیشری از سرداران راجپوت و جی از نامداران مرهته را بزیر تیغ
بی دریغ گذرانیده از هودج ها و خانه زین ها بر خاک میدان غلطانیدند همبرین منوال
سپه سالاران لشکر نامدار نامور جادوراو و دیگر کیسر سنگ نیز از تیغ بهادران اسلام
شربت ممات چشیده بمقراضی شتافتند آنچه متمنای این هرده فدویان دولت
خواه و نمک حلالان اخلاص انتباه خواص خان و شرزه خان بود از عون و عنایت
ذو المنن بر منصه ظهور جلوه گر شد به فتح عظیم مخصوص گشته شادان و فرحان بمنازل
و خیام سعادت نمودند از ظهور این سعی میرزا راجه و تمامی لشکرش بار گران هیبت و
اندوه افتاد که شرحش از قید و ضبط افزون و بیرون است هرگاه که بر دوام اخبار
لشکر آناً فاناً به توسل بریدن صبا رفتار بحضور بادشاه کامگار میگذشت چون این مژده
فتح عظیم بگوش خیر نیوش عادلشاه رسید سجدات شکر بدرگاه من یوتی الملک
لمن یشاء و ینزع الملک ممن یشاء و یعز من یشاء و یذل من یشاء
نمود و اگره و اینده فتح بی سرور لا احصا و بهدوش دل شاهی سببی منتها گردید -

در بیان جنگ بهلول خان و دیگر امرا با لشکر راجه جی سنگه

در همین ایام که میرزا راجه ولایت عادلشاهی بی نیل مقصود باز گشته بر سرحد خویش
لنگر اقامت انداخته هرچند در قابو می بود دست بر مطلوب نمی تافت بناکامی
ایام بسر می نمود تا اینکه روزی دلیران بادشاهی و شیر دلان عادلشاهی با هم
مجلس گنگاش منعقد ساخته با مملکت غدار صورت مدعای خویش وا نمودند که

غلطیدند و مشتری بآب شمشیرها دران نیاورده آواز معرکه تافتند شرزه جریده و کار مغل باتمام
رسانیده بود که خواص خان خبر یافته یلغار نموده بمدد شرزه رسید و در دور باقی شریک یار
گردید چون ازین مهم بالکلیه فارغ شده قدم پیشتر گذاشتند فوج دیگر که بیتر از دبر
اثر اول می آمد نمودار گردید که همه مرهتها و راجپوت بودند که و دلیری یکتا و در جلادت
بی همتا که هر یک از ایشان خویش را عدیل ارجن و سهیم بهیمن میدانستند و سرداران
آن جماعت اکثر پنجهزاری شش هزاری منصب میداشتند و راس و رئیس آن
قوم دو سردار نامور جادو راو نام و کیسری سنگ که از سرداران نامی و گرامی فوج میرزا
راجه بودند چون شرزه دلاوران و خواص خان رستان رو بآنها نهادند آنها نیز توپ
بآن سرداران آغاز کردند و آلات و ادوات باروت و آتشبازی که بکثرت و فراوانی
همراه داشته بودند همه یکبارگی بکار آمده سر دادند در رفته العینی آشوب قیامت برپا نمودند
دود و دودخان و گرد و غبار از زمین تا آسمان آنچنان بر آوردند که میدان نبردگاه
همچو عرصه ظلمات تاریک و مظلم گردید که برادر روی برادر نمی دید و رفیق رفیق
را نمی شناخت شیر دلان بیدای شجاعت نهنگان دریاے جلادت شرزه خان
و خواص خان با رفقای شیر زهره خویش در عین آشوب قیامت اسلوب عنان اسپها
برق شرار تاب داده آنچنان برانگیختند که در طرفة العینی بر توپخانه غنیم برافتاده
متصرف گشتند و توپخانه را پس پشت داده با تیغهای ابدار و شمشیرهای برق شرار
مقابل و برابر خصم شدند دلیران طرفین و دلاوران جانبین پا در میدان جلادت
افشرده داد تهور و مردانگی دادند و بایکدیگر دست و هم پنجه شده قتال و جدال بیرون
از حد بیان گذرانیدند تیغ و خنجر هیچیک از دلیران طرفین نماند که بخون آغشته شد سوار
و مرکب هر دو بخون تیغ رنگین شدند مرهته گان نیز بازو راجپوتان برق انداز که در خصم
افگنی و دشمن اندازی علم دعوی برمی افراشتند و سعی خویش سر مو کوتاهی نکرده بذل مجهود

بیشمار برای کمک روانه نموده است در راه گذار آنها هم ازین وقت قریب است شرزه
خان بمجرد شنیدن این مژده برخود ببالید و رگ و پی در حدش از خوشحالی پر برآمده
زره و جوشن تنگ گردید با شیر دلان همراهی ندا درداد که ای شیر شکاران شکاری که
در تجسس و تفحص آن برآمده ایم و چندین مسافت در تو دیدیم اینکه بر سر راه با بیش آمده
است امروز آن روز است که بصید انگنی جهدی بجا آریم و نخچیری کلان به دام اندازیم
که در تمامی خطهٔ هند آوازهٔ شیر افگنی و صید اندازی ما زلزله انداز دازگفتن شرزه این
دلیران شرزه جگر بجوش آمدند تهورشان دو چندان شد اسپان را گرم تاب نموده
بر پویه و جیز انگیختند و مشتاق دار در تقطیع بوادی افتادند چون از تنگنای درخت
زارها برآمده را میدان گرفتند ناگاه نشانهای فوج پیشین نمودار شدند که آنها تمامی
مغل ازبک و قزلباش و افغانان بودند که طمطراق و یراق تمام و اسباب سامان
مالاکلام مستعد و آماده بودند شرزه شیر شکار دلیران را ترتیب و قانون انتظام مثل
قرار داده قدم بمیدان نهاد و رخ بمقابلهٔ آنها آورده چو در انداز گوله و بان در آمد
از انطرف بان و گوله آغاز شد آتش حرب و قتال شعله زن گردید و چون قدری فراتر
آمد تیر و تفنگ بسان قطرات باران باریدن گرفتند چون آنرا هم طی کرده قریب تر رسید
بهادران نامور و دلیران خارجگر از هر دو جانب با یکدیگر با تیغ و تیر و همسر و برگشته داد
تیغ بازی دادن آغاز یدند در طرفة العینی در عرصهٔ بزد نمونهٔ عرصهٔ محشر پدیدار نمودند از
از خون کشتگان صحرا مثل موسم بهار لاله زار شد سم هاے اسپان و قدم هاے پیادگان
در جشن انبوه حنابندی یافتند و از لاشهاے مردگان تله با دشتها بر آمدند شیر
دلان دکن دران معرکه در سوال و جواب تیغ و تیر مبادرت را کاربند شده در هر ضرب
آنها بدو ضرب و سه ضرب جواب می دادند و هر ضرب که حواله می نمودند سوار و مرکب
بر زمین می آوردند چون شطری از ان در تہ تیغ دلاوران در آمده در خاک و خون

که زخم شمشیر و کهنیان چشیده سیر گشته بودند و علاوه آن کمی علف و قلت آذوقه و بال جان اے شان شده همت و تاب از دست باخته بودند اکنون خبر یافتند که لشکر خلف شاهی برفاقت عادلشاهی کمر بسته رخ بمقابله و مصاف آورده است اندیشه و خطر شان از یکی صید گشت همت شان هست گردید سر قتال و جدال نماند باوجودیکه افواج دکن قریب تر رسیده بودند میرزا راجه سکوت ورزیده فارغ نشسته بودو در هیچ یک فردی از عرفی و میلی بجولان نادر دریافته نمی شد ـ

در بیان جنگ شرزه خان و خواص خان یا ازبک قزلباش و راجپوت از سرداران میرزا راجه

شیران دشت دست جلاوت و شجاعت شرزه خان و خواص خان باهم گفتند که غنیم شیر آمده خاموش نشسته است رو بمیدان نمی آرد ما را لابد چاره باید برداشت پیش قدمی نموده بر سر او باید رفت و در امیدان باید کشند بهر صورت ما را آنچه مطلوب است خرگوش که بخواب رفته در کمین لحاف گوش بر دوش گرفته باشد او را بمیدان باید برخیزانید و صید باید نمود پس براین قرار داد هر دو رستم دل مستعد گشته سوار شدند و در تلاش صید بر آمدند چون میلی دو سه روز مسافت طی نمودند راه تنگی پیش آمد بسبب نشیب و فراز کوه دوره و درخت زار پرخار بفراغ گذشتن میسر نمی شد شرزه خان بیک جانب راه گرفته و خواص خان بطرف دیگر روان شدند ناگاه شرزه خان را در اثنای راه جاسوسان خبر آوردند که بر همین عهده برگماشته بود خبر رسانیدند که راجه جی سنگه بسبب آنکه در لشکرش کمی علف و قلت غلات بمرتبه اتم شده و لشکرش ازان جهت به تنگ آمده دوازده هزار سوار چیده که جان لشکر توان گفت که نیمی ازان همه ازبک و قزلباش و افغان اند که در فن تیغبازی و تیراندازی هم نبرد سام نیریمان توان گفت و نیمی همه راجپوت و مرهته اکه همه برچی دار و نیزه بازی انبار اند با ساز و سامان بسیار و توپ و گوله بان

مملکت مدار عبدالمحمد از سر نو به استعداد خصم افگنی و تهیه مواد اعداشکنی پرداخته با نیکنام خان
بر قصد استیصال خصم رایات برافراخت نیکنام خان با سرداران همراهی فوج خویش از
یکطرف ره نورد شد و عبدالمحمد با خواص خان و شرزه و بهلول خان و یکوجی راجه وغیره
امرای و تمامی لشکر نصرت انتما براه دیگر ره سپر گردید گویا این دو دریای زخار بودند
که برای غرق آب نمودن کشتی خصم طوفان امواج برآوردند میرزا راجه جی سنگه چون
با آن شکوه و شوکت و کثرت و عدت که گویند هشتاد هزار و یک لکهه حشم همراه خود داشت
بر مقصد تسخیر بلده بیجاپور قدم جرات فراتر نهاده اما طپانچه شیردلان عادلشاهی وصول
به شهر گشش میسر نشد بی نیل مقصد بازگشت در سرحد خویش درآمده در لجه حیرانی افتاد
نه روی مراجعت به وطن گاه و نه همت مقابله شیردلان عادلشاهی و از طرف
آقای مرزکوارش اورنگ زیب پی هم و متواتر تشنیعات و توبیخات بوی میرسید
که به این حشمت و همت که رفتی چه کردی همان که ناموس شاهنشاهی را بر باد دادی
و مارا در ننگ و عار ضرب العلام اهانت المولی درانداختی و بکدام سرخروئی بحضور
رسیده مورد نوازشها خواهی گشت پس این تردد و تحیر او را وبال جان گردید
مصرع - نه پای آرمیدنها نه یارای رمیدنها - مصداق حال خسران مآل
او شد مملکت مدار با افواج جهان آشوب چون نزدیک سرحد مغل رسید لشکر عادلشاهی
را بر سه فشون تقسیم کرد فوجی با شرزه و خواص خان متعین شد و فوجی با بهلول خان و
دیگر امرا اختصاص یافت تا بهر ناحیه که با لشکر غنیم دوچار شوند جنگ انداخته دست
برد نمایند و باقی لشکر تابع خود را تفریق نمود هر کدام در تلاش و تردد دشمن کشی
کمر جد و اجتهاد استوار بستند میرزا راجه چون در مقابلات سابقه نزدیک شهر رسیده
از طرف طپانچه تیغ دکهنیان خورده تا شهر نه رسیده بازگشته بود هنوز لمعان شمشیر
دکهنیان درخشانش می تابید و هراسش اندرون دل میرسید و هم چنین سپاه

وعبور منازل قریب دارالخلافت رسید علی عادل شاه به مقرب درگاه محرم حریم بارگاه ملکت مدار عبدالمحمد حکم نمود که با سرداران چیده و سپاه گزیده با رایش فوج تمام وزیبایش مالاکلام به استقبال نیکنام خان بر دود و به توقیر و احترام او را بیارد عبدالمحمد حسب الحکم والا با سرداران تمامی وآرایش فوج تمامی که هم اسپ و هم سوار یا یراق وطمطراق تمام آراسته بودند پیشوای نیکنام خان رفت چون تلاقی افواج عادل شاهیه وقطب شاهیه باهم شد خیام وشامیانه تا پذیرفتند سرداران هردو طرف در انجا ملاقات نموده یک لحظه به کلمات مصادقت آمود مشغول شدند بعدازین ملکت مدار عبدالمحمد بخلعت های فاخره وجواهر ونفایس لایقه نیکنام خان را ودیگر سرداران همراهی او را محلّٰی ومزین ساخته ازانجا سوار شده بشهر رُد چون نزدیک بیجاپور رسیدند علی عادل شاه ببرج گردون شکوه علی برج راجهت نشست خاص ونظاره هردو فوج مخصوص ساخته بآرایش مالاکلام مزین گردانیده به قدوم برکت ملزوم خود رشک افزای قصر قیصر وخورنق پرویز گردانید هردو فوج قطب شاهی وعادلشاهی در مد نظر بادشاه ذی جاه درآمده مجرا و خدمت بادشاهی مشرف گشتند علی عادلشاه نظاره افواج بحر امواج نموده مجرا و خدمت گرفته محظوظ ومسرور گشت وبه عبدالمحمد احکام فرستاد که نیکنام را در بارگاه سلطانی حاضر آورده به عتبه بوسی مستعد گردانید پس ملکت مدار نیکنام خان وسرداران گزیده را بحضور آورده بشرف عتبه بوسی مشرف وبهره مند گردانید باز نیک نام خان وسایر سرداران قطب شاهی را به نوازش هاے سلطانی وخلعت هاے خسروانی سرافراز وسربلند فرموده رخصت فرموده تا برفاقت ملکت مدار ودیگر امرای دولت خواه و تنبیه غنیم سرگرم باشد ـ

در بیان تعین نمودن علی عادل شاه هردو لشکر را بر دفع مرزا راجه

ذخایر با آنست که لشکر نصرت پیکر از سواران و احشام که در جان نثاری و سرسپاری
دی کیفیت ربوده اند با یکی از فدویان کاروان درگاه روانه کرده شود تا به تبعیت و
رفاقت امرای دولت خواه آن سلطنت پناه در دفع غنیم سعی مشکور و جهد موفور
مصروف داشته آن مخذول مطرود را از سرحد دکن بدر سازد استرضا درین باب ضرور
افتاد لهذا بترقیم این کلمات مبادرت نموده شد مخلص را منتظر جواب دانسته از مرضی
شریف آگاه گردانند. علی عادل شاه بعد از دریافت مضمون اخلاص نامه جواب
بدین مضمون برنگاشت که الحق این دو سلطنت خانه اگرچه صورت اثنینیت و مغایرت
معدود اند اما معناً به وحدت و یگانگت موصوف از زمان قدیم و عهد دیرین مراسم
اتحاد و لوازم یکجهتی فیمابین مرعی و معمول است الحال که این مقهور سر به شوخی بر آورده
پا از گلیم بدر آورده فساد داشته است یقین است که مورچه را پر آمده است و این
علامت واضحه تباهی و خرابی او است لشکر ظفر پیکر که همه فدویان رزم خواه و نمک
بحلالان نصرت پناه اند برسر کوشش معین گشته اند انشاء الله تعالی عنقریب دمار
از روزگارش بر خواهند آورد و او را با جنودش آورده دست خواری و نگون
ساری خواهند ساخت حاجت بزیادت امداد و اعانت دیگری نیست لاکن چون
پیش نهاد خاطر همایون آن مدار سلطنت و جهانبانی آنست که احیای رسم اسلاف
کرام نموده بر چهره مصادقت قدیمی غازه تازه بخشند و نسبت اتحاد و یکجهتی و بر عهدی
بر خواص و عوام عرض دهند بسم الله مبارک باشد مصرع در کار خیر حاجت
استخاره نیست - سلطان عبدالله بمجرد دریافت مضمون جواب در تهیه سامان لشکر
کشی آمده فوجی چیده و گزیده سواری دوازده هزار سوار و چهل هزار احشام با همگی سامان
و سرانجام سپه سالاری فدوی نیکنام خان که در شجاعت و بسالت و کفایت دوراز
ممتاز اقران و سرآمد اعیان بود روانه به بلده بیجاپور کرد نیکنام خان چون بطی مسافت

رفقایش تیز اسپان رها کرده در آنجا که خصم سینه را سپر ساخته تیر و کمان در گرفت
و تیر افگنان قدم پیشتر میگذاشت و هر تیری که از طرف خصم میرسید قطع کرده تیر میزد و میرفت
تا نزدیکش رسید چون صلابت خان دید که کار از تیر و کمان درگذشت کمان بینداخت
دست به شمشیر در آورد چندین دلیران جانبین تیغ بازی به شرط واقع شد و از تیغ و شمشیر
هم کار درگذشت نوبت به خنجر و کتار رسید آخر الامر معامله بمشت زنی پنجه کشی انجامید
بشجاعت و دلیری هر دو همتن برزمین و زمان به دلایل و برهان روشن و مبرهن
گردید و حقوق مردی و مردانگی از هر دو جانب بشرط خود ادا یافت و در نهایت الامر
شرزه دوران شرزه خان به شرزه زمان صلابتخان دست بروی نمود و غالب آمد
و خصم را به سفر ناگزیر روانه کرده به اسباب و اثاث فراوان و رسد و غلات و آذوقه
بی پایانش متصرف گردید و آوازه شیر شکاریش در لشکر دهلی زلزله انداخت و نقش
شرزه کیش بر دل دهلویان مثبت گردید۔

در بیان لشکر فرستادن سلطان عبدالله قطب شاه بمدد عادل شاه به سرکردگی نیکنام خان

مشار این حال اخلاص نامه سورخات شمامه از طرف خطبه یک سلطنت مرکز
دایره ایالت و ایالت سلطان عبدالله قطب شاه به علی عادلشاه بوساطت مملکت
مدار مدار المهام عبدالمحمد رسید بدین مضمون که در سمع همایون رسید که راجه مدروایح
اوباش نراج بحر امواج و رقلم روان سلطنت واهبت پناه قدم جرات گذاشته
مصدر شوخی ها گشته و پای دلیری از دامن ادب دانی دراز کرده شرارت ها بروز داد
چون این هر دو دودمان از قدیم العهد به طینت اتحاد و یکجهتی سرشته شده و نسبت تودد
و مواخات فیمابین به آنقدر منوط و مربوط گشته که صورت متغایر و معناً کنفس واحده گردیده
لاجرم امداد و اعانت یکدیگر از عهد بزرگان معمول و مرسوم است لهذا پیش نهاد خاطر

ذخایر ما آنست که لشکر نصرت پیکر از سواران و احشام که در جان نثاری و سرسپاری
کوی کیفیت ربوده اند با یکی از فدویان کاروان درگاه روانه کرده شود تا به تبعیت و
فاقت امرای دولت خواه آن سلطنت پناه در دفع غنیم سعی مشکور و جهد موفور
مصروف داشته آن مخذول مطرود را از سرحد دکن بدر سازد استرضا درین باب ضرور
فتاد لهذا بتر قیم این کلمات مبادرت نموده شد مخلص را منتظر جواب دانسته از مرضی
شریف آگاه گردانند. علی عادل شاه بعد از دریافت مضمون اخلاص نامه جواب
برین مضمون برنگاشت که الحق این دو سلطنت خانه اگرچه صورت اثنینیت و مغایرت
سعد بوده اند اما معناً به وحدت و یگانت موصوف از زمان قدیم و عهد دیرین مراسم
تحاد و لوازم یکجهتی فیمابین مرعی و معمول است الحال که این مقهور سر به شوخی بر آورده
پا از گلیم بدر آورده فساد داشته است یقین است که مورچه را پر آمده است و این
علامت واضحه تباهی و خرابی او است لشکر ظفر پیکر که همه فدویان رزم خواه و نمک
بحلالان نصرت پناه اند برسر کوبش معین گشته اند انشاء الله تعالی عنقریب دمار
از روزگارش بر خواهند آورد و او را با جنودش آورده دست خواری و نگون
ساری خواهند ساخت حاجت بزیادت امداد و اعانت دیگری نیست لاکن چون
پیش نهاد خاطر همایون آن مدار سلطنت و جهانبانی آنست که احیای رسم اسلاف
کرام نموده بر چهره مصادقت قدیمی غازه تازه بخشند و نسبت اتحاد و یکجهتی و بر عهدی
بر خواص و عوام عرض دهند بسم الله مبارک باشد. مصرع در کار خیر حاجت
استخاره نیست. سلطان عبدالله بمجرد دریافت مضمون جواب در تهیه سلمان لشکر
کشی آمده فوجی چیده و گزیده موازی دوازده هزار سوار و چهل هزار احشام با همگی سلمان
و سرانجام سپه سالاری فدوی نیکنام خان که در شجاعت و بسالت و کفایت و درایت
ممتاز اقران و سر آمد عیان بود روانه به بلده بیجاپور کرد نیکنام خان چون بطی مسافات

رفقایش تیز اسپان رها کرده درآن جایگاه خصم سینه را سپر ساخته تیر و کمان در گرفت
و تیرافگنان قدم پیش میگذاشت و هر تیری که از طرف خصم میرسید قطع کرده تیر میزد و میرفت
تا نزدیکش رسید چون صلابت خان دید که کار از تیر و کمان درگذشت کمان بینداخت
دست به شمشیر درآورد چندین دلیران جانبین تیغ بازی به شرط واقع شد و از تیغ و شمشیر
هم کار درگذشت نوبت به خنجر و کتار رسید آخر الامر معامله مشت زنی پنجه کشی انجامید
بشجاعت و دلیری هر دو تهمتن بر زمین و زمان به دلایل و برهان روشن و مبرهن
گردید و حقوق مردی و مردانگی از هر دو جانب بشرط خود ادا یافت و در نهایت الامر
شرزه دوران شرزه خان به شرزه زمان صلابتخان دست بر وی نمود و غالب آمد
و خصم را به سفر ناگزیر روانه کرده بر اسباب و اثاث فراوان و رسد و غلات و آذوقه
بی پایانش متصرف گردید و آوازه شیر شکاریش در لشکر دهلی زلزله انداخت و نقش
شرزه کیش بر دل دهلویان مثبت گردید۔

در بیان لشکر فرستادن سلطان عبد الله قطب شاه بمدد عادل شاه به سرکردگی نیکنام خان

مقارن این حال اخلاص نامه مورخات شهمامه از طرف خطبه یک سلطنت مرکز
دایره ابایت و ایالت سلطان عبد الله قطب شاه به علی عادلشاه بوساطت مملکت
مدار مدار المهام عبد المحمد رسید بدین مضمون که در مسمع همایون رسید که راجه مدر رواج
اوباش مزاج بحر امواج در قلمرو آن سلطنت و ابهت پناه قدم جرات گذاشته
مصدر شوخی ها گشته و پای دلیری از دامن ادب دانی دراز کرده شرارت ها بر نمو[د]
چون این هر دو دودمان از قدیم العهد بطینت اتحاد و یکجهتی سرشته شده و نسبت تود[د]
و مواخات فیمابین به آنقدر منوط و مربوط گشته که صورت متغایر و معناً گنفس واحده گردید[ه]
لاجرم امداد و اعانت یکدیگر از عهد بزرگان معمول و مرسوم است لهذا پیش نهاد خاط[ر]

و علف کثیر و اسباب باروت و گوله و دیگر مایحتاج به لشکر راجه جی سنگه می آرد و از اینجا تا او پنج منزل راه در میان است مدبران کار آگاه عادلشاهی باهم سگالش نمودند که اگر گرد میدان دلاوری با اینچنین ساز و سامان جنگ آوری به راجه ملحق گردد راجه فتان قوت و توان اضعاف مضاعفه یافته فتنه ها برپا خواهد نمود که دست سعی ما از فرد نشاندنش کوتاه خواهد شد بهتر همان است که او را پیش از ملحق شدن به لشکر هم در راه باید برداشت برین قرار داد که تاز میدان دلاوری و معارک صفدری و جنگ آوری سید الیاس شرزه خان که از تاب صمصام خون آشامش شیران را زهره آب می شد و دلیران را جگر خون میگشت متکفل این مهم شده جریده برآمد و صلابتخان صید دو مین خویش تصور نموده عنان تاب آن سمت گشت مسافت پنج روز راه را به دو روز طی نمود بر صلابت خان رسید و بر مقابله او آمده مصاف درداد آن دلاور نامدار دهلی اسباب و سامان را به یکجاے محروس و مضبوط گذاشته شوکت بهادرانه و صلابت رستمانه در برابر خصم پای ثبات بفشرد و جماعت خویش را که اکثر ترکش بند و تیرانداز بودند که تیر بی خطای ایشان از زره و جوشن گذشتی سوار را بر مرکب بهی و وخت استقامت کوه الوند کشیده هنگامه آراے مبارزت گردید مابین دلیران دکن و دلاوران دهلی هنگامه تیغ بازی گرم شده دریاے جدال و قتال را جوش آمده آوازه چکاچاک در زمین و زمان پیچید اجل پیاله مرگ در کف گرفته ساقی بزم رزم گردید سپهر برین با هزاران چشم به نظاره تماشای این رزم حیران ماند چون جماعت ازین طرف و آن طرف سر به بالین مرکب نهاده بخواب استراحت بیا سودند صلابت خان از اسپ فرود آمده ترکش بر زمین ریخت و دست بکمان آمیخت و به تیراندازی درآمد رفقایش که هر یک تیرثانی صلابت خان بودند اسپان گذاشته بموافقت او به تیراندازی مشغول گشتند شرزه شیر همت چون حال برین منوال دید با

یکش بلند گردید چندین دلاوران پیل پیکر و شیر صولت از هر دو طرف شجاعت و
مردانگی خود را بر روی میدان جلوه داده شربت ممات چشیدند در مین کارزار
و گرم هنگامی پیکار حکومت مآب شجاعت دستگاه محمد اخلاص خان با پنج هزار سوار
آتش بار خاصهٔ خود و جاعتداران خاص خیل از میان صفوف بر آمده برق کردار
آتش افشان خود را بر انبوهی غنیم زد و تیغ بران و شمشیر سر افشان بر آنجاعت شرارت
آباد در نهاد آتش پیکار و نیران کارزار را آنچنان جوشش و طغیان اشتعال داد
که امن و امنیت از قلوب المدا بالمره رخت بکیسو کشیده جز قتل و کشش شیوه دیگر
بوقوع نمی پیوست اگرچه راجپوتان ارجن صورت و ازبک و قزلباش بهمن همت
آنطرف بجدی پا در میدان جلادت افشرده تیغ و سنان را بکار آوردند و تیر و کمان
را استعمال نمودند که طوفان مرکب برانگیختند و دریای بلا بجوش آوردند لاکن سپهدار
عادل شاهی و شیر شکاران همراهی او آنچنان ثبات قدمی را کار بستند و شیوه طعن
و ضرب را بظهور آوردند که بر لشکر دهلی زلزله افتاد و چون هر یک از شاطران دکن
شیوه شمشیر زنی و نیزه بازی استادی بود ماهر و عیاری بود کامل بیوجه هاے
آنطرف خالی کردند و کثیری از سروران راجپوت و ازبک و قزلباش را از دست
ساقی اجل شربت ممات چشانیدند و در باقی انبوهی غنیم تفرقه و زلزله افتاد روبهزیمت
دادند راجه و جم العاقبت خایب و خاسر باز گشت آنروز فتحنامه بنام اخلاص خان مزین شد

تاختن آوردن سید الیاس مخاطب شرزه خان بر صلابت خان دهلوی

در همین اثنا جاسوسان اخبار رسان سرداران عادل شاهی را آگاه نمودند که
صلابت خان نام از شجاعان مشهور هندوستان که آوازه شجاعتش در لشکر
دهلی گوشزد صغیر و کبیر است با پنج هزار سوار چیده و گزیده رسید و خطیر آذوقه

سراندازی و تیغ افشانی را کار بستند که خصم راهمت پایداری و قوت ثابت قدمی بجا توانست ماند نقد همت را از دست باخته پس پا شدند و از هیب بهران رزم تاب نیاورده خود را به یکجانب کشیدند سپه سالار عادلشاهی عبدالمحمد با سرداران خود گفت امروز همین قدر ظفریابی که شگون اولین است پسند نموده به آسایش گاه خود ها فراموش کنیم و دندان تیز خصم را به ترشی تیغ و شمشیر کند ساخته ایم اگر باز رخ بمقابله آورد انشاالله تعالی دندانش از بیخ خواهیم پرکند. این گفته به خیمه ها مراجعت نمودند و چندی به شادکامی آسایش و استراحت گرفتند۔

بیان مصارف دیگر و هزیمت یافتن جی سنگه از مردی اخلاص خان۔

چون بتقدیر قادر ذوالجلال والافضال شمشیر حشمت و اجلال آن راجه وخامت مآل نکوهیده فعال بر سنگ خسران و دبال شکستی و باده غرور و استکبار از سر پندارش بر خاک مذلت و خواری ریختی باز سودای خام در دماغش پیچیده و خیال فاسد پختن آغاز کرد هر چند که دانایان پخته کار مانع آمدن و ناصحان مشفق مزاحم شدند پند و نصیحت هیچ یک از هوا خواهان تجربه کار بگوش نیاورده خود رائی را کار بند شد و در تهیه جنگ و مقابله درآمد از استماع این خبر سرداران عادل شاهی نیز به استعداد و مواد خصم افگنی پرداخته آماده پیکار و مستعد کارزار شدند همینکه فوج راجه به شکوه تمام استعداد و سواد اتم نمایان شد امرای عادل شاهی نیز به استعداد و مواد خصم افگنی پرداخته آماده پیکار زار شدند همینکه فوج راجه شکوه تمام و استعداد سواد اتم نمایان شد امراے عادل شاهی نیز سرگرم رزم و جنگ شده بمقابله غنیم صف ها بیاراستند میمنه و میسره و مقدمه و ساقه را استحکام تمام بخشیدند چون مبارزان جانبین از طرفین در جولان گاه درآمده تیغ بازی و دشمن اندازی آغاز کردند هنگامه گیر و دار گرم شد و آوازه نگیرد

درآمده بودند غلیظان خاک وخون گشتند وبقیة السیف رو از معرکه برتافته قرار بر
قرار گزیدند سرافراز خان با پسر و داماد بر باد فنا رفت شرزه خان آن قلعه بادشاهی
به ضبط درآورد باهتمام آن پرداخت ورهین اثنا مکتوب عبدالمحمد و محمد اخلاص خان
که غنیم قرار داده است که درهین دو سه روز جنگ دراندازد شمارا لازم که زود در معسکر
فیروزی ملحق شدند شرزه خان بمجرد وصول این کتابت ازاز سنگبیطره المینار نمود شباشب
طی منازل کرده بلشکر پیوست درهنگامیکه امرای عادل شاهی در مقابله غنیم صفوف
ارآسته آماده کارزار شده بودند۔

بیان مصارف وادن عادلشاهیان باجی سنگه پس شدن او بار اول

راجه راجی سنگه بافروشکوهی که ازان پندار وغرور بود صفوف ارآسته فوج را استحکام
قلب ستین و میمنه ومیسره وساقه وجناح را به آیین شایسته ترتیب داده آماده کارزار
گردید او لاًدلیران پرباد وغرورش پیش قدمی نموده درعرصهٔ مصاف حمله آور شدند
وخود را در وادی دلیری بی مهیم و شریک پنداشته جولانگاه را از تیغ و سپر و
جوشن ومغفر پر آوردند سپاه دکن که از دیر باز مشتاق این روز بودند بچو عاشق
شوریده سر که بدیدن رخساره معشوقه عنان تمالک از دست دهد با بچو شیری گرسنه
برگوزنی سمین از بن غازی بر سمند بادپایان برق رفتار را برانبوهی اعدا انگیخته بشمشیر
وسنان وتیر وکمان آویخته درطرفة العینی آنچنان آتشی از رزمگاه برافروختند
که دخوش وطیور را صحرا به آن همه وسعت تنگ گردید واماان رانیت رخت
بیکسوکشیده از هرسوندای الحذر برخاست هرچند بهادران لشکر راجه جلادت
وشجاعت را کار بند شده در تیغ زنی وخصم افگنی بقصور میکردند وداد مردی ومردانگی
بروجه بالیسته بدادند اما دلاوران دکن ودلیران شیرافگن عادل شاهی نه انقدر

الآت حرب و وضع توپ و فریب زن بر هر جاے بامناسب و باروت و گوله و سایر یحتاج برگماشت تا به قلیل فرصت باهتمام آن کارپردازان قوی دست در استحکام و متانت آنجا شد که با قلعهٔ فلک دم مساوات و همسری می زد۔

در بیان فرستادن علی عادل شاه لشکر بر جینکه و تاخت آوردن شرزه خان بر سر فرازخان و کشتن اورا

بعد ازین وزرای نام دار و امراے کارگذار مملکت مدار عبدالمحمد و نواب عبدالکریم و بهلول خان و محمد اخلاص خان و شرزه خان و رستم زمان و سیدی مسعود و سیدی عبدالعزیز و یکوجی راجه پسر شاه جی و دیگر امراے نصرت پیرا و زمینداران و منواران شجاعت انتما را با لشکر بیشمار بر روح غنیم سیه روزگار روانه فرمود و جی سنگه بر اعتماد آنکه دشمن بغلی با وسے درآمیخته دمساز شده بود نشاء شراب شوخی و دلیری را دوبالا رسانیده بی گانه قدم در قلمرو عادل شاه گذاشته دست تصرف دراز کرده بود و بعضی از محلات که بقبض درآمده یکی منگلبیڑه بود که سرافرازخان نام سرداری با پنج هزار سوار تیغ گذار در آنجا متعین گردانیده که آن قلعه را استوار نموده پای ثبات قایم کند و اسباب فراوان و اموال کثیر نیز در آنجا محفوظ گذاشت در اثنای خبرش بشرزه خان رسید آن شرزه شیر بیکاران را شکار اولین خویش تصور کرده با جوق خود از لشکر جدا شده بر سر افرازخان ایلغار نموده چون به نزدیک رسید پیشتر از خود پیغام بدو فرستاد که مکان بادشاهی را خانه خاله تصور نموده بمجرد وصول خبر با جمعیت خود مستعد گردیده در مقابله شرزه خان درآمد و بجنگ درپیوست میان دکهنیان و دهلویان جنگی صعب بوقوع آمد که زمین و زبان را و تماشایش دیده باز شد و آوازه تحسین برخاست مصرع

ملک گفت احسن ملک گفت زه۔ انجام کار از دست بروی شرزه خان شیر بیکار و صدمهٔ دلیران پیل شکار از سلسلهٔ حمیت سرافرازخان از هم گسیخت آنچه بزیر تیغ دلیران

دشمن سوز دیگر چه خواهد بود هرگاه سیکه آن کافر تباکار دماغ فرعونی را باین قدر بر باد نموده باشد که نه آن مروات و احسانات آنحضرت به نظر در آورده و نه تاکیدات و تلقیات آقای خود بخاطر داشته محض بر بدذاتی کمر بسته است سزای آنکس همین است که به بدرقه عون و تایید الهی لشکر ظفر پیکر بر سرش نام زد فرمایند انشاء الله تعالی بیک حمله سپاه نصرت پناه دمار از نهادش بر آورده شود بیک طپانچه تیغ بیدریغ بهادران دلاور نشاء جز مستی از سرش ریخته گردد۔

بیان قرار دادن علی عادل شاه رزم نوابا جینکه و تهیه جنگ کردن و استحکام نمودن قلعه را

پس علی عادل شاه قرار بر جنگ جینکه داده در تهیه آن در آمد و فرامین طلب امرای درگاه و سرداران دولت خواه که در حوالی و اطراف و رجاگیرات و اقطاعات بودند فرستاد و نیز زمینداران و مینواران و پاره گیران ملنار و کرناتک که قرار ان بر حکم و اطاعت بودند احکام صادر فرمود تا همه ها با افواج و جمعیت خود ها بدرگاه جمع آیند و نیز بادشاه عادلشاه حزم و احتیاط را که پیشه کاردانان هشیار مغز است کار فرمود که مبادا غنیم که بکثرت و مدت سوار و پیاده آماده کارزار شده است تا قلعه رسیده اگر جنگ در ماند از باغات و پورجات بیرون حصار البته جای پناه و آرمگاه غنیم خواهد شد حیاض و انهار گرد شهر که یاد از کشمیر میدهد باعث قوت و قرار و آسایش وی گردد لهذا میرزا یوسف را حکم فرمود که حوض های آب و بندهاے تالاب شکسته از آب خالی خشک گذارد و باغات و پورجات ویران نموده برای آن بوم قدمان چند سیر یکشاخ سبز و یک سایهٔ دیوار هم نگذارد و بیرها و چاه ها را به اقسام سموم مخلوط گرانند تا آن کشمیر جنت نظیر مقر و مقام آن دو رخیان نگردد و هم چنین خواص خان بحکم واجب القبول بادشاهی در تعمیر قلعه و درستگی برج و باره در آمده شاه حضرت را که اباعن جد در دولتخواهی عادل شاه به نیکنامی بسر برده بر تعمیر شکست و ریخت و مهیا داشتن

بازدارند آن هر دو ناصح مشفق آن مست بادهٔ غرور و بدمستی را به نصایح مشفقانه و مواعظ
مخلصانه هر چند ارشاد هدایت و تلقین طریق استقامت نمودند و به ایفای عهود و
مواثیق و قراری و مداری که آقایش با عادل شاه بمیان آورده بود رهنمونی کردند
کردند لاکن آن سرشار نشان بدمستی و سیه مست بادهٔ خودپرستی که بسبب عدت
و کثرت لشکر که هشتاد و هزار سوار و نیز احشام بسیار داشت از غرور پر برآمده بود
خود را سر مو بر سر راه راستی نکشید و پند مشفقانه و نصیحت مربیانه آن دو ناصح شفیق
بسمع قبول نشنید و بر سرکشی و تمردی خویش ثبات قدم ورزیده بر قلع و رد عادلشاه
قصد لشکرکشی مصمم نمود چون آن هر دو محرمان درگاه و فدویان دولت‌خواه
آیت یاس از لوح جبین حال آن نکوهیده مآل برخواندند بخدمت عادل شاه عرضی
گذرانیدند که این بدعهد و سست پیمان سرمست صهبای عدوان و کفران بآنچنان
غرق لجهٔ تمرد و طغیان است که او را بدست یاری پند مواعظیت بر ساحل نجات توان
آورد یا از راه رفق و ملایمت اسیر پنجهٔ اخلاص توان نمود اکنون علاجش جز آن
متصور نیست که حسام خون‌آشام بهادران شیرافگن تنش از بار سرش سبکدوش
سازند و به سم عدو مال پایان خاراشکن کالبدش را ریزه و خورد ساخته خواری
مار و مور گردانند عادل شاه بعد دریافت این مضمون قرین تفکر و اندیشه گشته
در پیچ و تاب درآمد و دریای غضبش متلاطم گردید ملکت مدار ارسطوی روزگار
میان عبدالمجید را به خلوت طلبیده از مضمون عرضی ان هر دو دولت‌خواه آشنا
نموده صلاح کاردان باب از وی جست وزیر صایب تدبیر رهنمونی دانشش عقده
کشاد و خرد و صواب نما صلاح و صواب در همان دید که آن دو فدویان دولت
خواه دیده بودند و گفت چون به نرمی و مدارا کار بر نیاید نصایح و مواعظ سود
نبخشد علاج سرکشان بدمست و تدبیر مغروران نخوت پرست جز قهر آتش افروز غضب

نیست لاجرم آن کافر سخن این کافر بادر و معتبر ندانسته برطبق الجنس مع الجنس اصل ها او نزو موافقت باخت باهر دو کافر شرارت کیش فساد اندیش باتفاق عقد موافقت بسته باخود قرار دادند که در قلمرو عادل شاه قدم شوخی و دلیری گذاشته دست تاخت و تاراجی دراز کنند و هر چه بدست آید متصرف شوند این نمکحرام خانه زاد چون خود از طینت بدذاتی و سرشت بیوائی سرشته بود بر این فساد عظیم پر وا نکرد اقدام نمود چه هیچ فسادی از برانداختن خانه خداوند نعمت بالاتر نیست و آن بدعهد ناحق شناس دیگر نه وصیت و نصیحت آقای خویش کار بست و نه پاس مروت و احسانی که عادل شاه با آقای او بظهور آورد نگاه داشت -

در بیان خبر یافتن علی عادل شاه بر اتفاق نمودن سیوا با جیسنکه و قصد نمودن آن هر دو بر تاراجی ولایت -

چون منهیان اخبار رسان خبر اتفاق کردن سیوا با جیسنکه و قصد دست درازی بر ولایت عادل شاهی بمسامع علیه بادشاه علی عادل شاه رسانیدند بادشاه در تفکر افتاد و از یکدل شدن دشمن بغلی یعنی سیوا با دشمن بیرونی یعنی جیسنکه اندیشه عظیم بهم رسانید چه از دزد محرم فسادی بوقوع آید که از دزد نامحرم عشر عشیرش بظهور نیاید چون بمقتضای خرد دوربین و دانش عاقبت اندیش عادل شاه را منظور آن بود که باوفاے او و رابطهٔ دوستی و وداد و نسبت یکجهتی و اتحاد که درین ایام حسن ارتباط و انتظام پذیرفته است و رهم نمی شود و تا چقدر در تندی و تعجیل نکوشیدن و در اصلاح حال سعی و جد نمودن پیشهٔ اهل وقار و تمکین است اولاً ملاخرم را بعنایت نامه نصیحت شمامه پیش جیسنکه روانه فرمود و متعاقب ملا احمد را نیز روانه نمود تا این هر دو دانایان مصلحت بین و رهنمایان طریق گزین آن آوارهٔ دشت ضلالت و گمراهی را بسر راه صلاح و هدایت باز رسانند و از شرارت و بطالت

قلعه اقدام تواند نمود لاچار درماند و با خود اندیشید که در پیشگاه خداوند نعمت یعنی علی عادلشاه
خود نه آنقدر تفاوت پیشگی و خلاف فرمانی بوقوع آورده ام که دیگر روئی و راهی به قبول
و عذرخواهی بوده باشد پس ازین درگاه یاس کلی بدست آمد و با غنیم قوی دست یعنی
مغل نیز در مخالفت باخته ام و او بر خانه رسیده است و خانه البته بتصرف آورفتنی
است با وجود این حال بر اینقدر اکتفا نخواهد کرد و البته قصد جان هم خواهند نمود چه
من نه آنقدر ایذا و رنجش بایشان رسانیده ام که مرا زنده خواهند گذاشت پس گوئی
الفت و بلا هم بر خانه هم بر جان رسید اکنون تدبیری باید اندیشید و مصلحتی بر روی
کار باید آورد که اگر خانه رود گو رفته باد و باری جان بسلامت ماند جان چون باقی
ماند خانه را باز بدست توان آورد مثل مشهور است در میان مردم که چون سر سلامت
باشد دستار کم نیست پس دام فریب بگسترد و بساط تزویر بیاراست با جیسنگه
به ساز و سازش آغاز نهاد و سلسلهٔ صلح و موافقت بجنبانید و فسون و فسانه کرد
تزویر برود مید و پیغام داد که سلاطین دهلی در تسخیر دکن تا این مدت مورد متاعب
شدید و مصایب پدیده گشته افواج و عساکر متواتر بر دکن تعین نموده زیر دیار
صرف لکوک ها و کروڑ ها آمده اند اما فایز مقصد شده و به نیل مرام رسیده اند
بر سردار و سپهدار که با فوج و لشکر از هند بدکن آمده است آخر ناکرده کار خایب
و خاسر معاودت نموده است اگر آن مهاراج این فدوی را از زمرهٔ مخلصان شمرده
در ظل حمایت در آورده دست عنایت بر سر گذارند به اسهل ترین وجوه تمامی ملک
دکن را در قبض بندگان حضرت اورنگ زیب در آرم و چند قلاع متین که گزیده
ترین قلاع دکن توان گفت و در قبضهٔ من است بالفعل میسپارم پس کلیدها نزد
او فرستاد چون هم چنین هشت در کف با و باز نمود و در اطاع بر روی او گشود
و او دید انست که این درد خانگی ما هر این ملک است دار وی این صورت مستبعد

از جا حرکت نمود و بر صفوف اعدا حمله آور گشت چون سپاه اسلام مشاهده نمودند که سردار قدم جرأت گذاشته سینه بر تیغ و سنان راست نمود یکبارگی همه لشکر از سر گذشته و یکدل گشته یورش بر لشکر خصم بردند و نعرهٔ بگیر و بکش تا گنبد گردون رسانیدند و داد تهور و جلادت کما ینبغی دادند از خون اعادی زمین صحرا گلنار و لاله زار ساختند و از کشتگان تلها و انبارها برداشتند کفار را قدم بلغزید شکست خورده معرکه را گذاشتند و رو بهزیمت آوردند سیوای بدحال چون حال لشکر بدین منوال دید خاک مذمت بر سر ریخته رو بفرار نهاد و فتح و نصرت نصیب خواص خان گردید۔

بیان رسیدن راجه جی سنگه بعد از انکه خواص خان غالب آمده بود بر سیوا۔

چون میرزا راجه جی سنگه بفرمان فرمانروای هند بر تنبیه سیوا مامور شده با فوج گران و ساز سامان فراوان متوجه دکن گردید هنوز او در اثنای راه بود که خواص خان بحکم علی عادل شاه بامداد مغل متوجه سرکوبی سیوا شده و تا امدن لشکر دهلی انتظار نکشیده بر سر آن باغی مفسد تاخته مهره کرمش شکست و بر دبالیش تاخت چون جی سنگه در تعلقهٔ سیوا داخل شد بر قلعه پونه دهر که بکمال متانت و استحکام ممتاز از سایر قلعه جات کوهستان بود و در سابق ایام بتصرف یکی از سواس سرکشان بود سیوا آن را بصد محن و متاعب و هزاران فسون فتون بدست آورده ملاذ و ملجای خویش ساخته متوجه شد و همت بر تسخیرش گماشت چون معلوم داشت که مدد و کومک به قلعه از هیچ جا رسیدنی نیست بی وسواس بخاطر جمعی بآن قلعه در آویخت و محاصرهٔ سخت قایم نمود و به برداشتن صلابت کوچهای الوند ارتفاع و سر دادن ضرب زن و توپ و تفنگ مردم درونی را عاجز و به تنگ ساخت اگرچه سیوا ابر فرا مانده بود لیکن چون خواص خان پشت بازویش آنچنان شکسته بود که برامداد و کومک

داد مردی بدهیم و سر خصم بشکنیم نه من شایسته خانم که فریب روباهی او خورم کسی
تا اکنون او را همچو حریفی اتفاق نیفتاده لاجرم هر یک را بازی داده است الحال
انتقام هر کدام من ازو میگیرم و غرورش از سر بنشانم و شما به همت خود قایم
بوده مستعد و آماده باشید و تماشا کنید که چه طور مهرهٔ بازی از دستش میاریم
خان با سپاه درهمین گفتگو بود که یکبارگی از لشکر غنیم آواز ها شلاق ضرب ها بر آمده
گوله هاے توپ در لشکر خان افتادن گرفتند خان گفت برخیزید همت را کار بندید
که روز زور مردان است منصوبه جنگ را مراعات نموده سپاه را از سوار و پیاده
بر جهت قاعده قایم نمود تقویت هر یک را بدیگر داده و بر مدد و پشتی همه خود پشت
قوی گردانیده بایستاد و جنگ درداد دلیران لشکرشکن همچو شیران صید افگن
از کمین بدر جستند مغفر شگاف و شمشیر هاے خاراگداز در جولانگاه در آمده داد
مردی و تهور دادن گرفتند آن عفریتان دیو سیرت و مرهٹه هاے عفریت سیرت
که هر ایک خویش را برابر صد و صد می انگاشت با تیر هاے سینه شگاف بر مادیانان
پری پرواز در عرصهٔ مصاف در آمده جلادی و سفاکی را هنگامه گرم نمودند با خر
مقابل شرط دست بازی و سپردوزی بجا ورده چو بهاے خون روان ساختند
آتش قتال آنچنان گرم شد که هوا کورهٔ آتش شد و مرغ از طیران باز ماند و عرصهٔ
زمین از خون دلیران چو گشت زار بقم گردید از دست بردی آن جنان پری
سوار چندی از شجاعان نامدار و شهیدان تهور شعار اسلام شربت شهادت
چشیدند از انجمله سید درگه حبش زادهٔ نامور و سردار سپاه پدر حضرت شیخ میران
و چندی دیگر دلیران که بمنتهاے درجه نمکخوارگی فایز گشتند که در دنیا از ان نیکنامی
یافتند و در عقبی بثواب بالی خواهند پیوست نزدیک بود که غنیم غلبه یابد و لشکر خصم
بر اهل اسلام غالب آید که یکبارگی خان تهور نشان خواص خان با تیغ خون افشان

حسرت مالیده وانگشت ندامت خائیده باز بخیال آورد تا رسیدن افواج هند هنوز فرصتی است و راز محمدننگه نخست کار مقابله با کمی پیش آمد این قلیلی اند بیک حمله ایشان را خواهم برداشت چون از ایشان فارغ شوم آن بسیاری که خواهند آمد آنها را آسان شکست این گفته در تدبیر آن شد که با تمامی لشکر دیوان پیکر و ساز و سامان جنگی که برای مقابله و جنگ افواج دهلی بهم رسانید. بود بر لشکر خواص خان شبخون زده کار از پیش برد خواص خان از اراده اش غافل بلکه از تعین مکان سیوا آگاهی نداشت و در تجسس آن بود که غنیم کجاست و در چه تدبیر است بیکبارگی سیوا با تمامی فوج یلغار نموده بر لشکر خواص رسید و گرداگرد لشکر در آمد و نقطه وار در میان گرفت در هنگامیکه خان با لشکر در جاے تنگ کوهستانی فرود آمده بود که گنجایش نداشت که چهار دستا نقل و حرکت کنند تا صف آراستن و قتال نمودن را چه رسد از این صورت سپاه خان هراسیده شدند دل بر هلاک نهادند و گفتند و بالعرض بار ستم و اسفندیار باشیم چه چاره کنیم جاے که حرکت را گنجایش نمانده مردی و مردانگی چه ظاهر سازیم و چگونه با حریف هم نبرد خویش بسر آئیم ۔

در بیان همت دادن خواص خان سپاه خود را و ظفر یافتن بر سیوا ۔

خواص خان چون پاس و سست دلی از احوال سپاه خویش دریافت مهتران لشکر را پیش خویش طلبید و گفت دل قوی دارید و همت استوار بر قلعت خود و کثرت خصم نظر مکنید بلکه نسبت خویش با ایشان نسبت گرگ با گوسفندان و گربه با موشان تصور کنید هر چند که غنیم امروز بدشواری عظیم پیش آمده در میان جنگلستان و غارها و کوهستان گرد و پیش ما در گرفته و حرکت و جنبش را نگذاشته به افضال الٰهی و اقبال بادشاهی امیدوار بوده همین خیمه ها را فرمود آورده پای ثبات بفشریم

وشمار بود تابع او نموده روانه فرمود —

بیان فرستادن علی عادل شاه خواص خان را برای اعانت مغل بر سیوا

علی عادل شاه چون تقبل کومک و اعانت نموده ایلچیان را رخصت فرموده در تهیه سرانجام لشکرکشی و استعداد مواد خصم افگنی در آمده امرای نامدار و سرداران کامگار پایه تخت را جمع آورده می خواهیم که بتائید مغل بر تادیب حربی واجب القتل کسی از شما [illegible] و تنخواه آن نامدار را می خواهم فرستاد کیست از شما که دل خویش براین کار قوی می یابد و سرانجام این مهم روچه شایسته بدهد تا مجرایش نزد ما می شود و شهره مردی و مردانگیش تا دهلی رود و شهامت و بسالت نشان خواص خان از صف امرای عالی برخاست و بیره بان یعنی پاندان و گفت خدمت امروز حصه خاص این جان نثار است بدل تمنائی آنها است مستعد و آماده سفر گشته عرض نمود که در بجا آوردن فرمان بادشاهی و سرانجام این مهم مرا انتظار رسیدن لشکر دهلی مناسب حال نیست چه کسی که بر عون و اعانت دیگران کاری بکند در مجمع مردان و دلیران کی ستوده گردد و هرگاه که من از اوان صبا تا این زمان به نیک بادشاه دوران پرورش یافته نشو دباشم قوت آن سرپنجگی بهم رسانیده ام خورشید یکه تاز بر انبوه اعادی شمشیر زنم و شکوه جمعیتش را برهم شکنم و این گفته رخصت از عادل شاه خواست عادل شاه به ترحم و تلطف بسیار او را مخصوص ساخته شمشیر خاص خود مرحمت فرموده و در پناه عون ایزدی سپرده مرخص نمود چون روان شد بکوچهای متواتر طی مسافات کرده قریب سرحد سیوا رسید چون خبر از توجه خواص خان یافت در نگه بستن گهاٹ افتاد و آن عبور گاهی بود تنگ و دشوار که جز آن گذرگاهی بانجانب کوهستان دیگر نبود در این اثنا خواص خان تعجیل را کار بسته بر گهاٹ بر آمد و با لشکر خویش بسلامت بگذاشت چون سیوا از فرود آمدن خواص خان آگاه شد دست

پس وکلای کارداران نزد عادلشاه فرستاده پیغام داد که این کافر حربی واجب القتل سر بشورش برآورده مصدر فسادات هرگونه شده است و در اذیت مسلمانان و زر بخشش خلق الله دست دراز نموده دقیقهٔ فروگذاشت نمی کند اغماض درینباب زیاده ازین قدر موجب تخلل مهام ریاست و سلطنت است و اهمال و مداهنت در تادیب و سزایش تقصیر در رعایت سیاست پس واجب بر ذمه کافه اهل اسلام عموماً و بر همت سلاطین عالی مقام خصوصاً آنست که درین باب سر مو مداهنت و محابات جایز نداشته در تادیبش کوشند بل در استیصال بیخ فساد بارش اهتمام را کار فرمایند رعایا برایا را از پنجهٔ اذیتش خلاص داده قرین امن و امنیت و آسوده حالی گردانند لهذا مرکوز خاطر والای ما آنست چنانچه که مبارزان خون و بهادران نصرت انجام ازینطرف بر آن شقی متعین می شوند سپاه ظفر پناه آن شوکت و سلطنت و دستگاه نیز نامزد شوند تا از هر دو جانب آن مار مردگزار در میان گرفته بسنگ قهر سلطانی سرش کوبند و پاداش بدکردار رتبه اطوارش درکنار او نهند چون این خار فساد از میان راه کنده شود فیمابین خبر صفا و صفوت چیزی دیگر از غبار و کدورت نخواهد ماند علی عادلشاه بعد از اصغاے این پیام پنجهٔ مسئولاتش را به حنای قبول و پذیرائی رنگین ساخته ایلچیان را شاد و خرم بازگردانید فرمان روای دهلی چون از طرف عادلشاه جواب باصواب و قبولیت امداد و اعانت شنید مبتهج و مسرور گشت و برای تعین نمودن بر سر این مهم از زمره سرداران نامدار و امرای بلند مقدار سزاوار و شایسته این کار عمدة الاقران راجه جیسنگه را یافت که هم بشوکت واهبت و هم بدریت و کفایت هم شجاعت و دلیری و هم بکیاست و دانائی ممتاز الامثال منتخب الاقران بود لشکر گران و سپاه فراوان از مغل و افغان و راجپوت و مسلمانان و هم چنین مواد جنگی و استعداد قلعه کشائی که بیش از حد

داود سرداری بود نامدار از سپه سالار که حسب حکم اورنگ زیب به قلعداری دکن مامور بوده با
لشکر خود قریب به سرحد سیوا غافل از مکر و ربوش فرود آمده بود سیوا با جماعت اشرار
لشکر عفریت کردار از راه دور بر سر او دویده شب را بر لشکرش افتاد تمامی لشکر را بغارت
برده اسباب و اجناس و نقود خاصه و شایسته خان نیز تمام بدست آورد و شایسته
مجروح گشته به تباه حالی گرفتار شد چون این خبر وحشت اثر بفرمان روای دهلی رسید
از غم و غصه پیچ و تاب خورده برای انتقام و تادیب سیوا جسونت سنگه نام سرداری
را با لشکر گران نامزد نمود جسونت سنگه چون با لشکر خویش در آمد در سرحد سیوا قدم
جرات نهاده یکی از قلاع او چپیده محاصره اندر کار بود و در میان گرفت سیوای
شیطنت اما فوجی از قزاقان را بر روی او گذاشته خود با باقی لشکر عفریت پیکر
بر بندر سورت که بکمال آبادی معموری ضرب المثل عالم بود ایلغار نمود تا غافل شده
بر آن بندر معموره ریخته آن مخزن زر و سیم را بغارت برده پاک بر وقت باز همه
قدم ایلغار نموده بر قرارگاه رسید ازین رفتن و تاختن و آمدنش کسی آگاه نشد
مگر بعد از مراجعت او عالمی ازین شیطنت او متعجب متحیر شده انگشت تعجب بدندان
گرفتند و سیوا بعد از مراجعت باز بر سر مدافعت جسونت قایم گشته باین شرارت
و شیطنت او را عاجز نمود چون این حادثه تازه و واقعه جانکاه بسمع اورنگ زیب
رسید از پیچ و تاب و غصه بهر دل مبارکش آنچنان بشورید که عیشش منغص شده
در صدد انتقام آمده تدابیر اندیشه آخر الامر در دریای فکر غوطه زده این در شاهوار
تدبیر بدست آورد که حل این مشکل و کشاد این عقده خبر تایید و اعانت عادل شاه
منصور بنیت استعانت از وی درین باب ناگزیر است۔

بیان استعانت نمودن مغل از عادل شاه در تنبیه نمودن سیوا

یافتہ بود اسیر طرفین مزین گشت بر ہمین عہد و پیمان مدتی برآمد فیما بین علی عادلشاہ و فرمان
روای دہلی نزاع و پرخاش نبود در عہد علی عادل شاہ ثانی بازصورت نزاع و پرخاش
رو نماگشت تا بغض و عداوت پدیدار گردید اکثر اسباب این تباغض و معاودت شرارت
و مفسدی سیواجی بہوسلہ بود پدرش شاہ جی اگرچہ او ہم مفتن زمان بود اما شخصیت تمام
داشت پاس نمک داشتہ نگہ حقوق خداوندی می شناخت و ببلاست روی عمر
بسپری نمود و پسر کلانش سنتاجی نیز شیوۂ خودشناسی خداوندشناسی را کاربستہ
مصدر آنچنان فسادات نشد کہ سیوا بر در خودش بوقوع آورد وہمو بود کہ میان عادلشاہ
و فرمان روای دہلی آتش فروخت و در میان ہر دو جنگ انداخت چون مسکن و قرار
گاہش کوہستانی بود پر اشجار و خارزار و اکثر مکانہاے قلب و قلاع منیع در تصرفش
بود بر ہمین اعتماد شوخی او شرارتہاے بیرون از حد و شمار بوقوع می آورد و ایذا و اذیت
بہر دو طرف میرسانید قزاقی بود کہ ہمتایش در جہان ناپیدا گاہی با لشکر عفاریت
پیکر تا دہلی تاختہ پایمال آن ولایت می نمود و گاہی بولایت عادلشاہ چال کردہ قریات
و بیشہاے سرحدی تاراج نمودہ تا چنجی و کنجی می تاخت از شرارتش ہم عالمگیر و ہم
عادل شاہ عاجز ماندند و در اصلاحش سعی ہا نمودند فایدہ ندیدند تا آخر کار از شامت
آن شوم بخت و بوم قدم رفتہ رفتہ تمامی دکن در قبضۂ مغل رفت -

بیان شروع فتنہ انگیزی سیوا کہ موجب لشکر کشیدن مغل شد بر ولایت عادل شاہ -

در ہنگامیکہ علی عادل شاہ چندی در قلعہ بیجاپور طرح اقامت انداختہ در غزا و جہاد کفار
بند و بست کرناٹک و ملنار وجہ ہمت مصروف میداشت و افواج عادل شاہی تمام
مشغول آن بود سوای شرارت پیشہ بای فرصت غنیمت انگاشتہ از کوہستان برآمد بہر
چار سو نظر دوانیدہ لقمۂ اولین کہ شایستہ غذای خود باشد شایستہ خان را یافت

پاس خاطرش نزد ما عزیز است لاجرم همگی زلات و تقصیرات ماضیه را عفو فرمودیم و از سر قهر و غضب درگذشتیم و از سر نو به عطای ملک موروثی بنواختیم و بر جای و مکان آباء و اسلاف بحال خود قایم داشتیم مشروط بانیکه گاهی پیرامون خیال فاسد و طور و طرز شنیع نگردی و مدام جز طریق اطاعت و انقیاد سبیلی دیگر نه پیمایی و زود برطبق وعده و قرار و ارسال پیشکش موعود مبادرت نمائی و نیز و ارسال جزیه و خراج هر سال بلا توقف و اهمال مجرای خود شناسی چون فرمان رحمت عنوان با آن راجه نیک سرانجام رسید خوش و خورم گشته لوازم آداب و خدمت گذاری بدرگاه بادشاه مودا ساخته نقود فراوان و جواهر شایان و اجناس نفیسه نفایس شریفه بدرگاه بادشاه گردون پایگاه فرستاد بعد ازین عادل شاه قرین نشاط و بهجت و بمدوش فتح و نصرت مراجعت فرموده سالماً غانماً بتاریخ غره جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و چهار داخل مقر الخلافت شد۔

بیان اسباب زوال دولت اہل دکن و مستقل شدن سلطنت ایشان بمغل۔

آل تیمور را هوس تسخیر دکن بیش از اندازه و قیاس بود و اهتمام دران باب بیشتر داشتند خصوص اکبر بادشاه و اولادش که همگی همت اینها در همین ماده مصروف بود تا به سعیهای بسیار و جهدهای بیشمار بتدریج مرور بر شطری از دکن قابض گشتند خاندیس و براز متصرف آوردند و در عهد شاه جهانی برای ولایت نظام شاهی نزاع و پرخاش درمیان بود تا آنکه میان سلطان محمد عادل شاه و شاه جهانی بادشاه بر تقسیم آن ولایت صلح قرار یافت که هر کدام نصفی از ملک نظام شاهی قابض و متصرف گشته نزاع از میان بردارند و بایکدیگر رابطه اخلاص و اتحاد را انضباط داده انه تعلقه یکدیگر کار ندارند چنانچه این صلحنامه بعهود و مواثیق شدیده بر لوح طلا ترقیم

از شنیدن این خبر هول آور و دهشت اثر تزلزل تمام در ارکان همت بهدر نایک افتاد و پندار غرورش کلی یکسر از سرش بدر شد جز عاجزی و درماندگی مایه در دستش نماند ز اوج استغنا و استکبار بر خاک عجز و بیچارگی افتاده بوسیله نواب عبدالرحیم بهلول خان عریضه نیاز آمود متضمن ضراعت بسیار و معذرت افزون از حد و شمار و اقرار تقصیر فراوان و اعتراف شوخی و گستاخی بی پایان و قول انقیاد و اطاعت بادشاه و تعهد ارسال پیشکش به بارگاه آسمان جاه و تقبل باج و خراج هر ساله بی عذر و حرکت و حیله و حواله نمودن جان و مال و گذاشتن ملک و ولایت قایم و بحال بدرگاه گردون پایگاه عادل شاه فرستاده نواب بهلول خان عریضه اش بنظر انوار گذرانیده زبان بعذر خواهی او بگشاد و در شفاعت او قبول عذر بعد عفو تقصیر او جد و اهتمام بیشتر بجا آورد تا بادشاه از سر سزا و انتقامش درگذشت و قهر و غضب را به لطف و مرحمت مبدل فرمود و بر طریق سنت نبوی و شرع مصطفوی بر باج و خراج و تفصیل جزیه اکتفا نموده از جان و مال و ناموس و ملکش دست برداشت و فرمان مرحمت نشان عنایت عنوان بآن زمیندار پیش بین و دوراندیش بنگاشت بدین مضمون که اگرچه گستاخی او بی اعتدالی هاسے آن خرد دشمن کوتاه اندیش نه مشابه بوقوع پیوسته که جز سزا و جزاسے و غیر از استقبال استحقاقی داشته باشد لیکن چون بیاوری بخت بیدار و موافقت طالع مددگار زود از خواب غفلت بیدار شدی و از کجروی و کجبازی براه صواب باز آمدی قلادهٔ انقیاد در رقبهٔ جان آویخته طوق اطاعت بگردن انداختی بازیچو نواب حمیده القاب حشمت و شوکت انتساب محرم حریم خاص جلیس محفل اختصاص بهلولخان که گاهی دست رد بر سینهٔ ماموراتش نرسیده و وقتی چهرهٔ مسئولاتش به ناخن ناقبولی مخدوش نشده به شفاعت تو برخاسته در گذشتن از سر قهر و اندازه انتقام و عفو نمودن آن همه جرایم و آثام جهد بلیغ و سعی جمیل فرمود چه

زیده به آب و هوای خوش آنجا دل را خوش نمودند و سپاه و لشکر را نیز بآرامش و آسایش دادند بعد از ان به مملکت مدار عبدالمجید و ملا احمد و شرزه خان و سیدی نعمان زمان و غیره حکم واجب الاذعان صادر کردند که تایید سماوی و عون الهی را در همه احوال شامل حال خود با به یقین دانسته هم چنین تلاشهای رستانه و یورشهای مردانه بظهور آورده دارالحکومت بدنور را که راجه مخذول بهدرنایک در آنجا با شکوه و حشم خویش نواب استقلال و افتخار می نوازد به کلید عون و مدد آسمانی مفتوح سازند

بیان فتح نمودن لشکر اسلام بدنور را از مشرک

مبارزان شیر شکار و بهادران فیل پیکار بر حکم بادشاهی به قصد بدنور شتافتند بهدرنایک در خود تاب و توان مقاومت سپاه اسلام و مقابله غازیان ظفر انجام نیافته از بدنور برآمده راه قلعه کویل درگ که قلعه ایست بس متین و حصنی است بغایت حصین گرفته و در آن جا متحصن شد چون لشکر اسلام نصرت انجام بر بدنور رسیده بزور بازوی خصم افگنی و قوت شمشیر اعدا شکنی فتح نمودند بادشاه سایه همایانه خویش نیز در ان انداخته سکنه آن دیار را سر عزت و افتخار بر اوج برین رسانید چون آب و هوایش مطبوع آمده در آنجا نیز چندی رحل اقامت انداخته حظ اندوز نشاط و انفراح گردید پس از ان حکم عالی به سرداران فرمان پذیر و بهادران کشورگیر نفاذ یافت که هم چنین پیشتر که عنان عزیمت را تاب داده بر قلعه کویلدرگ که آن سرکش پر غرور در آنجا را ملاذ و مامن تصور نموده بخاطر جمعی نشسته است یورش رستانه برده فتح نمایند و آن متکبر نخوت شعار غفلت آثار دستگیر پنجه اعدا گیر سازند بمجرد اشاره سلطانی و بشارت خاقانی بهادران شیر صولت و شیران پیل صدمت لبان نمودند که قصد حجله عروس به شوق تمام از جا برخیزد و یا مانند شیر گرسنه که بر گوزن کوهساری بغضب از مکان بر می جهد بر قلعه کویلدرگ دویدند و بر تسخیر آن متوجه شدند

شیر بیشه دغا شرزه صحرای هیجا یعنی شرزه خان که بلشکر از بادشاه دران نواح
درآمده بود او لاً در نزدیک قلعه جره باشکر کفار تبه کار که باساز و سامان بسیار
و استعداد بی شمار در آنجا جمع آمده مستعد پیکار و آماده کارزار شده بودند مصادم
شد کفار بیکبارگی بر لشکر اسلام خود را زده شرط جلادت و شجاعت بجا آوردند کشش
و کوشش برون از حد و شمار با اہل اسلام در آویختند و شمشیرزنی و تیغ بازی را کما
ینبغی بوقوع رسانیدند شرزهٔ شیر شکار و فیل پیکار با مبارزان جنگجو و بهادران رستم
خو پا در میدان شجاعت و جلادت فشرده و سپر عون و تایید الٰهی از پشت گرفته
دراحراز فضیلت غزا و مثوبات جهاد که از احدی الحسنیین خالی نباشد یا ثواب غزا و جهاد
نامیده شدن به غازی در صورت غلبه یا رسیدن بدرجه شهادت و ملقب گشتن
به غازی در صورت عکس شیوه تیغ بازی و پیشه شمشیرزنی را بجدی بجا آوردند و اعدای
وخیم العاقبت را در زیر سم بادپایان غایتی پامال لگدکوب ساختند۔ مصرع
ملک گفت احسن ملک گفت زه آیه نصر من الله و فتح قریب بر طغرای منشور اسلامیان
توقیع یافته بود به نصرت و ظفر مخصوص شدند ملهای رستانه و نوازش ها بهادرانه
برآن طایفه مخذوله و جماعه مطروده برده بسیاری را در زیر تیغ بیدریغ گذرانیده در خاک
و خون غلطانیدند و بقیة السیف از پیش معرکه مبارزان رو برتافته را فرار گزیدند و آن
قلعه متصرف اہل اسلام در آمد۔ **بیان فتح شدن سونده۔** شرزه خان
از انجا قدم پیشتر گذاشته یک قلعه و مکان را بزور و ضرب و قتل و کشش از قبضه
کفار اشرار انتزاع نموده داخل قلمرو اسلام می نمود و هم چنین تا سونده که ولایتی است
بس نزهت افزا نضارت پیرا کثیر الحاصل وافر الداخل رسید و در تسخیر آن جهد بلیغ
سعی بظهور رسانید تا آن را بعون ایزد متعال هم مفتوح گردانید چون مرکب شاهی بولایت
سونده فایز شد عادل شاه چندی دران جای با فضا فرح افزا نضارت پیرا آسایش

سرشار بادهٔ غرور و سرمست صهبای بدمستی از خواب غفلت بیدار نشد و آن سخنان مشفقانه
و اندرزهاے مخلصانه با صفای قبول بگوش نیاورد و بر کجروی قدیم خویش قایم و
راسخ ماند چون ملا صرف یاس از جبین حال خسران مال او برخواند از انجا مراجعت نموده
بحضور عادل شاه حقیقت گاهی عرض نمود بادشاه چون حجت بر آن غافل ناعاقبت
اندیش قایم نمود کمر همت بر کفارکشی و جهاد استوار بسته استعداد خصم افگنی و مواد
کشورکشائی بهم رسانیده بیشتر از خود تهور و شجاعت شعار جلادت و شهامت آثار
سید الناس المخاطب به شرزه خان را که از شجاعان نامدار پای تخت بود با چند
سرداران دیگر گسیل نمود که تا معجون تادیب و گوشمالی علاج جنون آن گرفتار بدروزی
و بدحالی بر وجه شایسته نماید و خود هم بعد از چند روز با بدرقه عون و اعانت ذوالجلال
والافضال رایات نصرت آیات برافراشته به غره شعبان سنه یکهزار و هفتاد و شش
از دار الخلافت با شان و شوکت بادشاهی برآمد و با فوج ظفر موج روان شد
بعد از طی منازل و مسافات قلعه بنکاپور را بشرف قدوم برکات لزوم خویش
مورد انوار و برکات گردانید و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر طلب به نواب عبدالرحیم
بهلول خان که براے تنبیه و تادیب سرکشان متعین کرناتک بود اصدار فرمود
بهلول خان بمجرد وصول فرمان عنایت آنطرف بذمه نایبان خود واگذاشته
با شهامت آثار شاهجی بهوسله وغیره بر جناح استعجال روانه شد بعد از طی
مسافات بر کنار تنب بهدرا به عتبه بوسی بادشاه کشور پناه مستعد شد بادشاه
با نواب وغیره امرا بطرف بدنور متوجه شدند و مملکت مدار عبدالحمد و ملا احمد و سید خان
زمان و مظفر خان وغیره را از راه دیگر غیر مشهور با آن سمت روانه کردند۔

بیان شرزه خان بیشتر رسیده قلاع و امکنه گمتار را تسخیر نموده تا سونده رسیدن

وصاحب زاده شد بدرجه امارت عظمی رسید وسیدی مسعود راکه وی نیز از غلامان ملک عبدالوهاب بود بدامادے گرفته تربیت میکرد و در وقتیکه سیدی جوهر صلابت خان یافته حسب الحکم اشرف قلعه پناله رامحاصره نموده بود وباسیواجی جدال وقتال داشت سیدی مسعود ترددو نمایان چند بظهور آورده خطاب ثانی یافته بود

بیان لشکرکشیدن علی عادلشاه بر ملنار تاسونده وبدنور رسیده متنبه وتادیب کفار نمودن

علی عادل شاه بیشتر ازین ایام عزیمت سفر ملنار بسبب تمرد طغیان زمیندار آنجا راجه بهدرپ نایک نام که بکمال شوکت واہبت از سایر رایان ممتاز بود واز کثرت لشکر وحشم وافزونی ملک وخزینه سرغرور وتجبر بکرهٔ اثیر رسانیده ودار الحکومت بدنورکه ولایتی است وسیع وزرخیز کوس استقبال می نواخت راسخ ومصمم نموده بود که ناگاه مهم صلابت خان در پیش آمد چنانچه سابق اشاره بآن گذاشته چون از مهم جوهر انفراغ دست داد با فتح ونصرت وهدوش نشاط ومسرت از رایچور بدار السلطنت بیجاپور مراجعت فرمود چندی بعیش وعشرت گذرانیده داد کامرانی وحظ شادمانی بر گرفت باز اخبار سرکشی وبے اعتدالی بهدرپ نایک رسید که باوجودکه رسم خراج وباج را در تعطیل گذاشت دست تصرف دراز کرده چند قلاع ومواضع اسلامیه که تعلق به علی عادل شاه داشت وقرب جوار او بود بتصرف خود درآورد چون اعلای دین واشاعت احکام شرع متین وتقویت اسلام وکسر شوکت کفار بدسرانجام بر ذمهٔ همت والانهمت سلاطین عالی مقام واجب ولازم است اولاً برای الزام حجت بطریق سنت فضیلت پناه مولدیت دستگاه ملاخرم را براے بیدار نمودن آن خفته خواب غفلت بطرف بدنور روانه نمود فضیلت پناه هرچند بمواعظ دلپذیر ونصایح جاگیر اورا بطریق هدایت وصراط استقامت دلالت نمود آن

قرین فرحت وشادمانی داشته زبان الهام ترجمان را به شکرگذاری مواهب وهاب فیاض المنن
کشاده بودند فرصت عرض وگذارش یافته معروض پایه سریر گردانیدند که آن نادولت
خواه خرد و دشمن به بدآموزی نفس تبه کار و رهنمونی شیطان بدکردار طریق ناصواب
ضلالت وبغاوت پیموده کیفر و مکافات آن برطبق جزاء سیئة سیئة دست بدست
یافت عیال واطفالش که ناصیهٔ حال ایشان از داغ جرم وتقصیرات ساده ومعرا است
امیدوار مرحمت وعنایت شهنشاهی هستند بادشاهان عظیم الشان را نیز همین رسم ومعمول
است که اگر ظالمی ستمگاری را بسزای کردارش رسانند برطبق قول فرد گنه
بود مرد ستمگار را۔ چه تاوان زن وطفل بیچاره را عیال واطفالش را شمول مراحم
وعواطفت مسازند اگر این بی وسیله‌گان پرسان احوال نیز از قهر سلطانی نجات
بجرعهٔ حیاض مرحمت ونوازش خسروانی سیراب وشاداب کنند البته به شان عظیم الشانی
انسب والیق خواهد بود چون معروضه این هردو مقربان درگاه ومقبولان بارگاه
جز قبول وپذیرائی منصبی دیگر نمی داشت بادشاه آن را بعز قبول رسانیده از سر
قهر وغضب درگذشتند وحکم باریابی حضور داده فرمان استمالت عنوان مشتمل بر
عهد وامان مرحمت داشتند تا دیگر روز عبدالعزیز وسیدی مسعود خود را بحضور
رسانیده بوساطت مملکت مدار ونواب کامگار به شرف ادراک عتبه بوسی
مشرف گشتند بادشاه غریب پرور عاجز نواز بر آن هردو نظر نوازش ومرحمت فرموده
خلعت‌ها عنایت نموده بر منصب وملک پدرش قایم گذاشت بعد از آن خود به
فرخی وخورمی معاودت نموده داخل مقر الخلافت گردید **کیفیت سیدی**
جوهر چنین است که او در اصل غلام عبدالوهاب بن ملک ریحان عادل شاهی
بود چون ملک عبدالوهاب وفات یافت سیدی جوهر ملک ریحان ثانی را که فرزند
وجانشین ملک عبدالوهاب بود محبوس نموده در محمد نور کرنول خود قایم مقام صاحب

داما دشنید مرضش دو چند شد و رو به از دیاد آورد و خود بیمانهٔ عمرش لبریز گشته بود تا در قلیلی از ایام جان به قابض ارواح سپرد سپرش عبدالعزیز و داما دش سیدی مسعود بعد از این واقعه چشم انتباه شان از خواب غفلت بیدار شده از جزای که بر کردار ناهموار آقای شان مرتب گردید تیقن شان گشت که شیوهٔ نمک حرامی را مآل خیر نکال و خسران نیست لاجرم از اوج غرور و پندار بر خاک عجز و شکست افتاده در خدمت ملکت مدار عبدالمجید و نواب بهلول خان عرایض فرستادند که آقای ما به راه نمونی نفس خبیث و ضلالت شیطان لعین مصدر افعال ناشایسته هموار گشته مورد نقمت آله و هدف طعن و تشنیع خلق الله گردید و عادل حقیقی و منتقم تحقیقی مصداق ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره پاداش کردارش در کنار روزگارش نهاد اکنون تا برخاک افتادگان را جز آن درگاه عالمیان پناه پناهی نیست و بدون این آستان دولت نشان ملاذی و ماوای نی سوی قبله توئی روبکار آریم ما ‡ روی دل خود بتو آریم ما - ما را یقین است که این بارگاه ظل آلهی هچو درگاه والاسے آلهی عطابار و خطاپوش و عذر جرم بخش و عذر نیوش است منادیان آن درگاه صبح و شام بلکه هر آن و هر زمان ندای مصرع چو باز آمدی ماجرا در نوشت - بگوش امیدواران نیازمند میرسانند اگر به وفق خلق الله آلهی به عفو جرایم و قبول عذر خواهی کار فرموده امید بشارت دهند دامان نامه که متعهد حفظ جان و پاس ناموس باشد عنایت فرمایند از سر قدم ساخته به عتبه بوسی مشرف شویم -

بیان شفاعت عبدالمجید و بهلول خان عفو تقصیرات نموده سرفراز کردن علی عادل شاه عبدالعزیز و سیدی مسعود را که پسر و داماد جوهر صلابت خان بودند -

ملکت مدار عبدالمجید و نواب بهلول خان در هنگامی که بادشاه بر مسند عزت تکیه زده خاطر مبارک را

بعضی از سرداران مبارزت پیشه را مثل موسی خان و جهجار او وغیره حکم فرمودند که از تنب بهدرا عبور نموده بآن جانب نزول کنند اگر کسی از زمرهٔ شقاوت پیشگان شوریده بخت بقصد مقابله و مقاتله اقدام نماید خرگوش به مطبخ رسیده انگاشته او را طعمهٔ تیغ بران و لقمهٔ شمشیر سرافشان گردانند و اگر به یاوری اختر سعادت گستر و مساعدت طالع بهی آور از طریق اطاعت و انقیاد در آید و تحفهٔ عذر جسارت و گستاخی در طبق ارادت و نیازمندی نهاده پیش آرد او را در عهد و امان بادشاهی در آورده دست از خون و مالش باز دارند و از رنجش و ایذا او را معاف و مامون گردانند سرداران مذکور طرهٔ فرمان بادشاهی را بر سر ارادت و اطاعت جا داده از جوی تنب بهدرا عبور نموده بآن جانب نزول نمودند۔

شبخون آوردن سیدی مسعود بر موسی خان و جهجار او و هزیمت یافتن او و مردن جوهر صلابت خان متعاقب این واقعه۔

سیدی مسعود که داماد ان نامسعود و تعلیم یافتهٔ آن ناعاقبت محمود بود به غرور اینکه این جماعت قلیل که باین طرف آب فرود آمده اند باندک تردد ایشان را لوا بر داشت بقصد شبخون با سه هزار قوی پیکار شمشیر گذار شبانگاه بر ایشان تاخت آورد موسی خان و جهجار او که ازین معامله اش شمهٔ آگهی یافته بودند بر جاے خود هشیار بوده انتظار می بردند همه که سیدی مسعود بی باکانه خود را بر ایشان زد به تیغ بازی و تیر افشانی دست یکشاده در لمحة البصر دمار از روزگار شان بر آوردند اکثر ازان جماعت شایستهٔ خوراک گرگ و شغال گشته با خاک برابر شدند و سیدی مسعود با برخی از تقیة السیف فرار بر قرار گزیده جان بسلامت برد جوهر صلابت خان از اولین شکست که خود یافته بود در غم جان فرسا افتاده مرض پیدا کرده فراش شده بود و الحال چون خبر شکست

چون تایید سبحانی و معونت یزدانی شامل حال روزگار بادشاه کامگار سعادت یار بود به فتح و نصرت مخصوص گشت و بدخواه او به شکست و بر همت متمردان گردید عادل شاه قرین نشاط و ابتهاج لا احصا کشته گردیده شکر واهب العطایا موداگردانید و جبههٔ نیاز بر زمین عجز و انکسار رسانید جوهر مذکور برین مرتبت یافته چون رو بگریز نهاد تا قلعهٔ رایچور آرام نگرفت و در انجا توقف ورزیده از کوفت و کوبی که دران معرکهٔ مهلکه بدور رسیده بود تن را با سایش داد و لیکن از تب و تاب جان خراشی نام اوا مرض صعب بهم رسانیده با وجود این احوال و دهشت تعاقب سپاه نصرت پناه در انجا بجمعی و قامت نتوانست کرد پس از دو سه روز از انجا نیز بگریخته به محمد نورکرنول به شتافت و در انجا مستحصن گشته بمعالجه و مداوای درد قلبی و جسمی در آمد۔

بیان رسیدن بادشاه بر قلعهٔ رایچور و فتح نمودن آن را و اقا خسرو را به قلعه داری نصب نمودن۔

بادشاه اقبال مند قرین فتح و نصرت و سمه وش نشاط و مسرت چون به رایچور رسید تو الدار انجا که از منسوبان سیدی جوهر بود قصد مدافعت لشکر بادشاهی و مقابلت سپاه ظل الهی استعداد جنگ ترتیب داد و بر سر نبرد قایم شد سرداران جماعت احتشام که جاشنی گیر خوان فدویت و نمک حلالی بودند این شیوهٔ نمک حرامی را از وی ناپسندیده یکبارگی از دایرهٔ اطاعت و فرمان بردارش بیرون آمدند و در هنگام فرصت او را گرفت نموده محبوس کردند و با مفاتیح قلعه بخدمت بادشاه شتافته مورد مراحم و نوازش گشتند بادشاه این قلعه را نیز از برکات قدوم برکات ملزوم خویش زیب و زینت بخشیدند و آقا خسرو خورد سالهٔ را که یکی از فدویان راسخ الاعتقاد درگاه بود به قلعداری انجا سرفراز کردند و از انجا باراده قلع و قمع آن خاربن شرارت و فساد رایات برافراشته پیشتر روانه شدند و بر لب تنب بهدرا خیام دولت آرام قایم نموده نزول اجلال فرمودند

بود که عزم بر میان همت چست بسته متوجه استیصال این باغی خسران مآل گردید و
ترتیب صفوف بر وجه شایسته نمود مقدمه به شجاعت و شهامت پناه مملکت مدار
عبد الصمد نواب بهلول خان بیاراست و طلیعه ملا احمد و شنزه خان قایم کرد و میسره
به محمد اخلاص خان و خواصخان استوار نمود و قلب به شان و شکوه پادشاهی افتخار
یافت و ساقه به عزیز خان و دیگران حواله شد خصم نیز در مقابل لشکر خود آراسته داد
بی وفائی و بغاوت دادن گرفت و نمک حرامی را بدرجه قصوی رسانیده در مقابله
خداوند نعمت پا پیش نهاد و در میان صفوف آتش حیرت شعله زن گردید و آسیاے
قتال در گردش در آمد مهرها از سینه ها پرید و کینه ها در دل ها آشیانه گزید قعقعه
را هنگامه گرم شد هر مرکب به تندی وزیدن گرفت مبارزان طرفین در جولانگاه
عرصه مصاف خود پا در آورده داد جلادت و شجاعت دادن آغازیدند و تیغ تشنه
و شمشیر گرسنه را از دم و لحم اعادی سیر و سیراب نمودن گرفتند رزمگاه تمام از خون ها
کشتگان همچو گلزار رنگین گردید و زمین هموار از لاشهاے اموات تله ها بهم رسانید
و در حین این گیرودار و زد و کشت جوقی از سرداران لشکر عبد الصمد بهلول خان
عنان سمندان برق کردار را تاب داده بر مقدمه فوج غنیم تاخت برده از پیش برداشتند
و همچنین ملا احمد و شنزه خان بر میسره او که سیدی علی و دیگر چند سرداران متعین
بودند حمله برده درهم و برهم نمودند یکبارگی در استقامت لشکر خصم تزلزل در افتاد
چون تمامی فوج شاهی از جا جنبش در آمد لشکر خصم بجز فرار بهبودی ندید چندانی که طعمه
تیغ و لقمه شمشیر گشته بودند جاگیر عرصه مصاف شدند و بقیة السیف که مجروح و نیم بسمل
مانده فرار بر قرار گزیدند و در آن صدمات دلیران و لگدکوب فیلان و اسپان جوهر
صلابت خان از اسپ جدا شده بر زمین افتاد و بر اسپ یکی از سپاهیان باز
سوار گشته با معدودی از نزدیکان رو بگریز نهاد و جان از ورطه هلاکت بسلامت برد

معقول نیست همان وقت حکم فرمود که محاصره از قلعه برداشته رایات عالیات بر افرازند و متوجه سرکوبی آن مار مردم آزار شد چون خبر توجه مرکب بادشاهی بآن منبع اتبار اخرابی و تباهی رسید سراسیمه وار از حوالی هرپن هلی برخاسته کوچ نمود و به قلعه دار مدگل که بر سر راه لشکر بادشاهی بود مکتوبی تلبیس اسلوبی فرستاده که خبردار دل قوی وار همت از دست مگذار آنچنانکه حبشی تورگل همت ما کار فرموده پای ثبات درزیده بجای خویش قایم ماند تو نیز آنچنان کن لشکر بادشاهی پیرامون قلعه رسیدن مده من بر پشت تو بهمه وجوه بر امداد و اعانت سرگرم ام و اینکه میرسم و اگر بر خلاف امر من کاربندی شوی مستحق مکروهات خواهی شد و از پیش من اذیت خواهد رسید قلعه دار مدگل که سرشت از وفا و حلال نمکی داشت و از فدویان و فاکیش بادشاه بود آن اغوای شیطانی را بدل راه نداد و آن مزخرفات تلبیسی را گوز شتر انگاشته بر فدویت و نمک بحلالی خود قایم چون مرکب بادشاهی نزدیک رسید از سر قدم ساخته با مفاتیح قلعه استقبال نمود و شرف عتبه بوسی مشرف شد و کلید قلعه را از نظر استادگان پای سریر گذرانید مورد عنایات سلطانی و مطرح نوازشات خسروانی گردید بادشاه قلعه را به قدوم میمنت لزوم خود رشک افزای بهار ارم گردانید بعد از دو سه روز احمال و اثقال و اسباب زواید را در انجا گذاشته برای دشمن و خصم افگنی سبکبار شد و از آیت فتح رایت را برافراشته از انجا بهضت نصرت علامت نمود چون یک دو منزل هموطی نموده نزدیک قلعه بهنور رسید خبر یافت که همدران نزدیکی آن حبشی باغی بعزم مقابله فرود آمده اراده مصاف واشته است۔

در بیان اتفاق جنگ واقع شدن میان عادل شاه و جوهر صلابت خان نزدیک قلعه بهنور و شکست یافتن جوهر

علی عادل شاه نصر من الله فتح قریب حالش و تائید من عند الله قرین روزگارش

وسرفرازی خداوند نعمت فراموش نموده بر همه شیوه عنقیه کرنک حرامی مقرر است در
ضلع هر پن هلی اقامت داشته با قلعه بان تورگل ساخت و سازش میدارد و در تایید
و اعانت او کوشیده اسباب ضروریه از باروت و گوله و دیگر مایحتاج پنهان باندرون
قلعه میرساند ازین خبر کلفت اثر خاطر مبارک نازک بادشاه از سر بشورید بار دیگر برهم گردید
تا آنکه مکرر فرمان عتاب عنوان مشتمل بر توبیخات شنیعه و تهدیدات بلیغه بوی فرستاد آن
سرمست باده غرور و استکبار آن را نیز بازیچه تصور نموده اصلا عبرت پذیر نشد و سر
بر راه اخلاص خود را نیاورده بر سر همان شرارت و بدعهدی خویش قایم ماند بادشاه
ازین غصه پیچ و تاب خورده خاطر را قرین کدر و تفکر ساخت و از مملکت مدار و انای
روزگار میان عبدالمجید صلاح کار پرسید آن ارسطو تدبیر سمند زبان زبان خود را در
جولانگاه بیان چنان تازید که بادشاه هر چند که از راه ذره پروری و بنده نوازی میخواهند
که از دانه و دام لطف و رحمت آن مرغ وحشی را به دام آرند و یا از طریق پند و موعظت
آن دیو وحشی را رهوار و رام سازند چگونه میسر شود که او اصلا قابلیت آن ندارد
و جوهر او هرگز شایسته این رنگ پذیری نیست هر قدر که در اصلاح حالش سعی و جهد
بکار رود جز فساد بر نخواهد داد و هر چند که در تصحیح اوضاعش اهتمام بوقوع پیوندد بدون
تضیع عمل سود نخواهد بخشید علاج این شوربخت جز آن نیست که از بیخش برکنند
و ریشه فساد و بارش مستاصل گردانند **نظم** درختی که تلخ است او را سرشت
گرش ور نشانی به باغ بهشت * ور از جوی خلدش بهنگام آب * به بیخ انگبین
ریزی و شهد ناب * سرانجام گوهر بکار آورد * همان میوه تلخ بار آورد *

در بیان عزم نمودن علی عادل شاه ثانی بر استیصال جوهر صلابت خان و نهضت نمودن طرف کرنول-

بادشاه از سخنان وزیر صاحب تدبیر متاثر گشته فرمود که الحق خبر این تدبیر کاری

بازگردانید بمجرد رسیدن این خبر دریای غضب بادشاهی در آمد حکم واجب النفاذ امداریافت
که بهادران شیر صولت و مبارزان شرزه صدمت یکبارگی بر قلعه یورش نمایند و بازمین
هموار و برابر سازند و تمامی قلعه گیان وخیم العاقبت را به برش تیغ آتش بار و شمشیر
خاراگذار طعمهٔ زاغ و زغن سازند از حضوریان بعضی که منصب عرض پردازی و منزلت
گذارش سازی میداشتند عذر جسارت و گستاخی در ساخته معروض پیشگاه سلطانی نمودند
که از اقبال بادشاهی و قوت بخت ظل آلهی سپاه گردون پناه را توان و طاقت آن
هست که موجب حکم والا بیک یورش قلعه را در لمحة البصر نام و نشان نگذارند و به
سم سمندان خاراشکن بازمین برابر ساخته مثل قاع صفصف گردانند اما از وقوع
این معنی اعتبار سایر قلاع و ناموس متانت حصون بادشاهی نخواهد ماند و نیز در این نوع
قهر سلطانی چندین بی تقصیران که رقبهٔ شان از ذمهٔ بغاوت و تمرد بری است پامال
هلاکت گردند صواب آن دیده می شود که محاصره بر قلعه قایم نموده در مورچال اهتمام
تمام بکار برند چندین ایام بجنگ زرگری پیشه گذرانیده باهستگی فتح قلعه کنند تا اعتبار
حصون و قلاع بجای خواهد ماند و متانت ناموس جایگاه بادشاهی را شکست نخواهد رسید
بادشاه رای مقربان درگاه را بدرجهٔ پذیرائی رسانیده حکم به محاصره و نشاندن مورچال
صادر فرمود چون بر طبق حکم والا محاصره قایم شد آن حبشی طاغی پای جسارت از دامن
ادب بیرون آورده بمدافعت برخاست و از بالای قلعه بسر دادن توپ و تفنگ
در استاد و اکثر جمعی از متمردان حق ناشناس دلیری را کار بسته بیرون قلعه آمده
بر مورچال می تاختند به سزای گستاخی رسیده خوراک تیغ و تیر بهادران می گشتند

در بیان تایید کردن جوهر باغی یاقوت باغی را و اسباب جنگ از باروت و گوله پنهان به قلعه تورگل فرستادن-

درین اثنا منهیان اخبار آگاه بعرض بادشاه رسانیدند که جوهر بی وفا آن نوازش

حضور بسلامت بردن غنیمت میدانست بر این ارشادات بادشاهی از سر زبان نه بدل سلیم
لب به بلی و نعم کشاده رخصت انصراف گرفت و روان شد بعد از آن بادشاه به سیر و شکار و
تفرج آب کشنا چند روز حظ اندوز گشته عبور از دریا نمودند و در این اثنا بعضی از طلازمان حضور
که منزلت عرض و گذارش داشت که قلعه تورگل که یکی از قلاع نامور بادشاهی است و استحکام آن
مشهور از اینجا بدو منزل مسافت داشته اگر عبور سواری مبارک از آن سو اتفاق کند بصواب
نزدیک تر است که هم به تماشای متانت قلعه حظ اندوزی خواهد شد و هم تنبیه قلعه بان
آنجا که در این ایام نوعی از کجروی و بدطرزی اش مسموع می شود بحصول پیوندد۔

در بیان نهضت نمودن علی عادل شاه ثانی بجانب تورگل و باغی شدن سیدی یاقوت قلعه دار تورگل۔

بادشاه آن معروضه اش را بذروه استحسان فایز گردانیده حکم فرمود که پیش خانه بادشاهی
رو بسمت قلعه تورگل آورد چون این خبر بسمع حوالداران قلعه که سیدی یاقوت نام داشت
و یکی از غلامان درگاه بود و در ظل عاطفت سلطانی پرورش یافته نام و ناموسی بهم رسانیده
بود رسید چون آوازه چندی ارتکاب اموری چند که نه شایسته رضای خاطر بادشاه باشد
نموده بود هول و هیبت بهم رسانید که مبادا چون سواری خاص در اینجا نزول فرماید البته
پرده از روی اعمال ناشایسته خود برافتد و همگی معلوم حضور گردد و لاجرم در پایه عتاب سلطانی
خواهد آمد و نیز کسی از نزدیکان خرد دشمنش گوش او باین خبر به حشو این خبر لا اصل له برانباشت
که درین ایام نواب بهلول خان را هوس این قلعه در خاطر افتاده است الحال بادشاه
همین اراده سواری اینطرف فرموده است که قلعه را از تو انتزاع نموده به نواب بخشند
آن یاقوت بی قیمت این سخن واهی را نیز بسر منزل تحقیق رسانیده خیال خام بخت
و بغاوت و شرارت که تا حال در پرده می نمود آشکارا کرد و درخواست که عبور فوج از اینطرف
[illegible]

رسیده عنایت شود تا بدان طمانیت کلی بدست آورده بالراس والعین احترام خدمت سرا سر برکت وسعادت بسته بعتبه بوسی مشرف شود عادل شاه را چون دران هنگام خبر تالیف قلوب ورام نمودن وحشیان امری دیگر منظور نبود و آن ملتمس را غنیمت قبول نموده فرمان عهده تازه متضمن امان جان وآبروی بی وسواس رسیدن او بحضور بر نگاشته بیدی مسعود را روانه فرمودند سیدی مسعود آن فرمان عنایت عنوان را بوی رسانیده دل از جا رفته اورا برجا آورده طمانیت کلی بخشید ✦ ✦

در بیان آمدن جوهر صلابت خان بخدمت عادلشاه برمقام چملگه

تا صلابت خان دیگر روز با حشم ولشکر خود روانه شده بحضور رسیده مستسعد دولت پابوسی وعتبه لیسی گردید بادشاه بکمال دلجوئی تلطف فرموده بمرحمت فراوانش بنواختند وبه عطای خلعت خاصه ومرحمت جیغه وسرپا وبحالی منصب وملکش سرفراز ساختند بعد از انکه دل تشویش زده اش قرار واطمنان یافت که در خاطر همایون بارغبت تمام در اعلای دین مبین وترویج احکام شرع شریف حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلام وعلی سایر النبیین بهم رسیده است وعزم غزا وجهاد با کفار با کفره و فجره ونگونساری اعلام کفر وخلال آن فلئه طاغیه که هم متضمن توسیع ملک وتوفیر خزاین وتکثیر مواد عظمت واجلال است تصمیم یافته بنار علیه ذلک فوج فیروزی را با امرای عظام سپه سالار لشکری خان شهامت نشان عمده خواصان فدویت عنوان نواب عبدالرحیم بهلول خان بسمت دارالحرب کرناٹک نامزد فرموده ای آن فدویت کیش رسوخ اندیش نیز در رفاقت خان مشار الیه مستعد احراز مثوبات جهاد باشند که در ضمن این معنی هم اکتساب سعادت آخرویه دهم استحصال دولت نیکنامی واطاعت فرمان خداوندی که از جلایل نعم دنیا وبه است حاصل خواهد شد وباهم متعاقب به مدد لشکر اسلام رسیده محرز مثوبات امر شریف غزا می شویم جوهر صلابت خان سرشتش از بد باطنی ونفاق مخمر بود وبهر حیله جان وآبروی از

وجلالت خود محض برای تسلیهٔ خاطر و تالیف دل تو از مقر الخلافت قدم رنجه فرموده سواد جلگی را که بر لب کشنا واقع است رونق افروز می شوند و مقصود ازین حرکت جز تسکین دل و رفع داهیهٔ خاطر تو دیگر نیست اما بشرطیکه تا رونق افروزی آنحضرت بر موضع جلگی تو ازینجا قدم پیشتر ننهی چون آهو وحشی رم نکنی بهر حال برین قرار داد او را خواه مخواه رضامند نموده مراجعت نمودند و تمامی حقیقت پیش بادشاه عرض نمودند که آفتاب را از ذره پروری عار نیست و بحر از قطره نوازی ننگ ندارد اراده سفر خود از اول تفهیم یافته است الحال صواب دید فدویان درگاه آنست که کوکبه گردون دبدبه متوجه انطرف کرده آن وحشی زمان را بحکمت عملی به دام آورده بیشتر بمقصد متوجه باید شد بادشاه را اصلاح آن دانایان کار آگاه را بدرجه قبول و پذیرائی فایز گردانیده رایات عالیات برافراشتند و از دار السلطنت برآمده روانه شدند۔

دربیان آمدن شرزه خان و سیدی مسعود از نزد جوهر صلابت خان برای طلب امان۔

درین اثنا سیدی مسعود و ادجوهر صلابت خان و شجاعت و شهامت پناه شرزه خان بحضور رسیده بدولت عتبه بوسی مستعد شدند و معروض داشتند که جوهر صلابت خان که یکی از خاک برداشتگان این درگاه و از لطف و مرحمت تربیت یافتگان این بارگاه است جز تخم فدویت و جان نثاری در مزرعه دل نمی کارد و بدون دولت خواهی و وفاکیشی مرادی دیگر نمی دارد و بحضور رسیدن و از خاک آستان توتیای چشم ساختن غایت متمنای اوست هرچند که او را یقین کلی حاصل است که در وعده بادشاهی و قول و قرار ظل الٰهی که در سابق الانعام شرف صدور یافته خلاف را راه نیست اما بعضی ناکسان خرد دشمن واهمهٔ دور از کار و خطرهٔ ناساز وار انداخته سنگ راه او گشته اند بنابر علیه التماس آنست که یکی عهدنامه متضمن امان جان و آبرو و بآن هراس دیده و خوف

درین باب نیافته بودند وجود او را مثل سراب می بودند و کالعدم انگاشته ایلغار حضور را به حضور فایز گردانیده مورد عنایات بادشاهی و مطرح اشعات انوار لطف خلیل آلهی گشتند عادلشاه این حرکت بیجا و خیال فاسد را از روی ناپسندیده خواستند که یکبارگی آتش قهر و غضب در خرمن زندگی کانیش زنند لاکن از وسعت کرم و فرط تحمل که از جلایل موهوبات ایزد متعال است تندی را کار نفرموده هم به نیک خواهی او کار بستند و خواستند که از راه موعظت و نصایح پیش آمده او را براه باز آرند و همچو شتر گسسته مهار که از جادهٔ استقامت امید راه داشت او بار پیش گرفته است به پند سودمند و اندرز ارجمند بر صراط مستقیم هدایت و اطاعت بار رسانند

در بیان فرستادن علی عادل شاه ابراهیم خان و ملا احمد و شاه ابوالحسن را پیش جوهر صلابت خان برای هموار نمودن و براه آوردن

مکتوبی مرحمت اسلوب مشتمل بر مواعظ دلپذیر و نصایح جاگیر به تقریبات بایسته و تمهیدات شایسته و ترغیب بر انقیاد و اطاعت و تهدید بر جسارت و بغاوت برنگاشته مصحوب ابراهیم و ملا احمد و شاه ابوالحسن را روانه فرمود این هر سه اعیان درگاه فرمان مرحمت عنوان باو رسانیده از زبان بادشاه ابواب نصیحت و خیر خواهی و طومار موعظت و نیکوراهی بروی کشودند و از مشیر کار و ترغیب نوازشهای خسروانی و تنذیر و ترهیب قهر و غضب امید و بیم رسانیدند چون گوش آواز حشو غفلت آگنده بود یکی از سخنان در دلش جاگیر نشد و اصلاً از بی راهی براه نمی آمد کارآگاهان چون دیدند که آن وحشی خورام نمی شده و مرغ وحشت زده به دام نمی افتد بهر طوریکه دست دهد و بهر طرزی که ممکن شود او را هموار ساختن ناگزیر است پس باو گفتند که جای تو در دل خداوند نعمت بحدی است که بشرح او انتوان نمود هر چند که این حرکات و زلالت که از تو بوجود آمده اصلا بر آن نظر نفرموده جز نوازش و مرحمت او را با تو دیگر منظور نیست تا غایتی که از فراوانی توجه و عنایات گویا انشت با آن همه غلمت

رفته و پناه جسته باشد بدست آورده بیخ فسادش را از بن برآرد لاکن ضرب المثل مشهور است کوه کندن و موش زدن قدری ندارد این امر را موقوف بر وقت دیگر گذاشته از مرتضی آباد مراجعت فرمود و بعد وصول فرخی و فیروزی به مستقر الخلافت رسید و ساکنه دیار را به قدوم میمنت لزوم خود قرین نشاط بی حد و ابتهاج بی غایت گردانید

در بیان ظهور یافتن آثار بغا از جوهر صلابتخان

از انجا که سلاطین بلند همت و پادشاهان ذی مکنت و شوکت را جهان ستانی و ملک گیری شیوهٔ قدیم و رسم و براین است و همت عالی همت برسان مدام مصروف در تنبیه سرکشان خودپسند و سرکوبی متمردان نخوت مند است علی عادل شاه را به رهگذر آنکه متواتر بد او ضاعی زمیندار ملنار و شرارت او گوش زد می شد و پیشکش مقرری که سالیانه بدرگاه واصل می نمود در توقف گذاشت اراده نهضت بآن حدود و از خاطر سر بر زد و تنبیه و گوشمالیش واجب گردید بنابر آن در تهیه مواد و اسباب لشکرکشی و جمع آوردن عساکر نصرت مآثر متوجه شد درین اثنا آثار بغی و طغیان و علامات بدعهدی و کفران از جوهر صلابت خان به ظهور رسیدن گرفت چو از عنایات بی غایات سلطانی و نوازشات بی نهایات خسروانی اختر بخشش به ذروه ترقی رسیده و نیز کمنتش باوج کمال فایز گشته پیاله تنگ حوصلگی او بر آمد و باغرور غرور دماغش پیچیدن گرفت ناچار صراط مستقیم شکر و اطاعت خداوند نعمت باز مانده بر طریق کفران و طغیان و سوء ادبی قطره زن گردید چنانچه در هنگامی که فضایل مرتبت ابراهیم خان و مولدیت دستگاه ملا احمد و شجاعت پناه بشوق تمام کوچهای متواتر نموده می آمدند آن جوهر کم بها از بدعهدی و بی وفائی مختمر بود خواست که با پنج هزار سوار جرار نیز کدار بر ایشان تاخت آورد ایشان اگر چه یارا و توان آن میداشتند که او را با لشکرش پامال سم بادپایان خاره شکن نموده گرد از نهاد او برآوردند لاکن چون مرضی خداوند نعمت

کیفیت واقعی کماہی اظہار نمودند عادل شاہ ازین واقعہ قرین ملال ورنجہ خاطر گردیدہ
در قہر و غضب درآمد بران ہر دو بغاوت پیشہ شرارت اندیشہ عتاب بی حساب بہم رسانیدہ
خود را بر سر انتقام آورد و فرمود کہ بی حرکت و جنبش خود انطفای نایرۂ فساد و طغیان آن
نمردان صورت پذیر نیست ۔

در بیان علی عادل شاہ خود بنفس نفیس قصد تسخیر پنالہ از بلدہ بیجاپور تا مرج آن و فتح شدن پنالہ معاودت نمودن از مرج

علی عادل شاہ توکل بر فضل و لطف داور بیہمال و اعتماد بر دولت و بخت بی زوال
خویش نمودہ علی الفور خود بنفس نفیس با امرا و لشکر کہ موجود بودند از دار السلطنت
بران مد و بران سمت روان شد بعد طی منازل چون معاملہ مرتضی آباد عرف مرج
معسکر لشکر ظفر پیکر گردید بمجرد سماع این خبر تزلزل در ارکان شوکت و ہمت آن
ہر دو بغاوت کیش افتاد و تدبیرات و استحکامات کہ آن زمان ساختہ و پرداختہ
بودند بیکبارگی مضمحل و متلاشی گردید ہول عظیم و دہشت عظیم بر دلہای شان افتاد
چون مقدمۂ فوج نصرت موج از مرج پیش قدمی تا بہی از راہ طی نکردہ باشند
کہ سیوای مخذول کہ تا آنگاہ با اعتماد قلعہ فرسا پشت گرمی امداد و اعانت آن دیگر شرارت
بیجا بخاطر جمعی قرار گرفتہ بود چون بجز از حیلہ گری و روباہ بازی نصیبی از تہور و مردانگی نداشت
ازین خبر دہشت عظیم و ہیبت بزرگ بر خود مستولی کردہ تاب اقامت نیاورد و از
قلعہ دست بر داشتہ با اعوان و انصار راہ خیال و براری گرفت قلعہ بی مزاحمت در
تصرف بندگان بادشاہی در آمد میان نصرتی تاریخ قلعہ فتح بزبان و کلک بطرازی خوب
ادا نمودہ مصرع علی نے لمیں پنالہ لیا صلابت سون ۔ علی عادل شاہ بحصول این
فتح قرین شادمانی و فرخندگی فراوان گشتہ بہ ادای شکر واہب ذو المنن پرداخت
و خواست کہ لشکر نصرت پیکر را بر تعاقب آن نامردم گذار گماشتہ در ہر کوہی و غاری

کشیده به صاف دلی وکشاده درونی اجازت دهند تا راوت کیش با دو کس بخدمت والا
دربار سانیده حال دلی و درد قلبی خود پیش آن مرهم بخش جراحت مندان درونی
ظاهر نماید و از آن طبیب دل دردمندان دوری مرض قلبی خویش اصغا نموده تسلیه
آن مضطر و تشفی دل بیمار خود سازد غایت بنده نوازی ومخلص پروری صلابتخان
در اصل طینت کم ظرفی و دون فطرتی مضمر است و از ضلال نمکی و وفای عهد
بی نصیب از ین پیام و سازش و آمدن مکتوب از جانب سیوا بدل خوشنود و مسرور
گشته عهد و وصایاے خداوند و مواعظ و تاکیدات بادشاه همه محو و نسی گردانید
بموجب الجنس مع الجنس یمیل بدل مایل وی شد و جواب نوشت که رسیدن اینجانب
درین ضلع اگرچه بحسب ظاهر بر طبق حکم بادشاه برای قمع و قلع آن شهامت دستگاه
بعهود و مواثیق لوازم یکجهتی و یک سوی بجا آورده راه اخلاص و اتحاد را سالک شوند
یقین است و عهد نموده آید که در هر مقدمه و معامله چه در رعایت و چه در حضور در همه
امور مرجوعه بذل مجهود فرموده در اصلاح کار و برامد مقصد حتی المقدور ساعی و جاهد
بوده نگذارم که مکروهی عاید حال آن دوستدار گردد بهر حال دل سراپا اشتیاق
آرزومند ملاقات و هم کلامی انگاشته رونق افزای این منزل شوند سیوا
بعد از دریافت این مضمون قرین ابتهاج الابصار گشته دانست که افسون خود
در و تاثیر تمام نمود و صید عظیم به دام افتاد روز دیگر بعد انقضاے از همی شب
با دو سه از خواص از قلعه فرود آمده با صلابت خان ملاقات گرفت صلابت خان
در اعزاز و احترام او کشیده به خوشحالی و صاف دل مجلس آراست و صحبت باهم
اتحاد و یکتائی انجامید و درمیان یکدیگر عهود و مواثیق در اتفاق باهم و جانب
داری یکدیگر شرط و تاکید پذیرفت سیوا در همان شب مراجعت نموده بر بالای
قلعه رفت متنهیان که از ین اخبار و اموار شمه آگاهی داشتند جناب بادشاه علی نما

دمحاصره احدی رامیسر گشته۔ **محاصره نمودن صلابت خان قلعه پرناله را و باز سیوا به فریب و فسون کشیدن بجانب خود صلابت خان را۔** صلابت خان چون دید که آن منبع شرارت و فساد کمی ثبات ورزیده در مقابله صفوف مبارزان صف شکن بجنگ پایداری نمی کند تا بزور بازوی عدو شکن و تیغ دشمن افگن بردی دست توان یافت بلکه بوزنه سار وحشی نژاد که ازین درخت بان درخت جست می کند ازین سو بان سو می گذرد و از یک قلعه به دیگر قلعه پناه می برد در تلاش آن بود که آن را در جای تنگ و مضیق درگرفته راه گریز بروی تنگ گرداند که ناگاه او به ساخت و سازش نایکواڑیان بر قلعه پرناله گریخته تحصن گرفت صلابت خان آن غنیمت دانسته بمبادرت و شتابانی به پرناله رسیده محاصره نمود و پرکار روار ان را گرفته راه آمد و رفت تنگ گردانید و در امر مورچال اهتمام تمام بکار برد سیوا چون دید که امری امری صعب درپیش آمد و خداع دیگر خودیشه موروثی قدیمی او بود شطرنج فریب و تزویر نیز باخت سلسله جنبان سلوک و سازش کرده مکتوبی به نهایت چاپلوسی و تملق به صلابتخان ابلاغ نمود خلاصه مضمونش آنکه مخلص را از الطاف کریمانه و مراحم بیانه امید واثق بیشتر ازان است که در تحریر و تقریر نمی گنجد بنده خواست که بمجرد استماع خبر قدوم میمنت لزوم که از خوش نصیبی این نواح درین ایام بشارت انجام زینت ظهور یافت خود باستقبال شتافته بدیدار ولقاے گرامی بهره مند گردیده از باغستان الطاف گل مراد چیند لیکن زنجیر خوف و دهشت بر پای ارادت چنان مستحکم نشست که امکان حرکت نمانده لاجرم ازین آرزوی و محرومی دست داد الحال نیز شوق کمال و آرزوی آنست که اگر از راه مراحم بزرگانه و الطاف بر قلم عفو بر خطا جرأت و جسارت این ارادتمند که غیر ازان جناب ملازمی و پناهی نه

و دستورش خود را بحضور رسان و عنایات و نوازشات بادشاهی و توجهات و تلطف
ظل الهی در بارهٔ خویش مشاهده نما. رباعی - باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ ** که کافر و
گبر و بت پرستی باز آ * این درگه ما درگه نومیدی نیست * صد بار اگر توبه شکستی
باز آ * جوهر بر مضمون عنایت نامه مشحون بشارت مقرون چون آگهی یافت
مسرور و شادمان از کرنول برآمده احرام بیجاپور بست و بحضور رسیده به نوازشات
بادشاهانه سرفراز گشت بعد از ان بادشاه فرمود که سیواے شقی علم نمرودی و بغاوت
برپا کرده طریق شرارت پیش گرفته است می خواهیم که برای تنبیه و تادیبش
کسی سرکوب را بر و روانه نمایم تا دمار از روزگارش برآورده براه صواب رهنمونش
گردد و هر یک از بندگان درگاه را همین آرزو است که این خدمت از
خویش بظهور رسد اما می خواهیم که بتو حواله شود درین خدمت از تو سرانجام پذیرد
تا به ظهور این سعی داغ بغاوت و نمکحرامی که بر تو نشسته است و در عالم اشتهار
یافته زایل و برطرف گردد پس بعنایات خلعت و خطاب صلابتخان سرفراز نموده رخصت
فرمود جوهر صلابت خان به موجب حکم والا با لشکر و استعداد و مراد خصم افگنی و قلعه
کشائی رو براه آورد تا بچند روز از آنجا رسید به سم باد پایان صبار فتار و تیغ بهادران
شیر پیکار دمار از روزگارش برآورده سپاه و لشکر سیوا تاب مقاومت لشکر صلابتخان
نیاورده از هم رمیدند و همه متفرق و منتشر گشتند و در جبال و صحاری درخزیدند
سیواے مخذول چون حال بدین منوال دید یارای اقامت و همت مقاومت
در خویش نیافت با نانگواڑایان قلعه پرناله در ساخته و بامید عطا آنها را از خود ساخته
درون آن حصار درآمد متحصن گردید چون ملجا و ماوای قوی یافت بی وسواس
بخاطر جمعی به گوله و تفنگ جنگ انداخت و پرناله در شامی نامی که با کوه البرز دعوے
همسری دارد و کمند امید هیچکسی بر کنگرهٔ فلک فرسایش نرسیده و تسخیرش به مردی عالی

بغی و سرکشی ورزیده بود رسید متضمن بر اینکه این پروده قدیم اگرچه تا این مدت
باغوای بعضی نااهلان ناهموار فساد اندیش را خود کاشتنی بیهوده و در اطاعت
و فرمانبرداری خداوند نعمت چنانکه می شایست نکوشیده و در ادای لوازم فدویت
و دولت خواهی قصور تمام بعمل آورده اما اکنون که رمد دیده حق شناسی بر طرف
گشته و توفیق طریق صواب بینی نصیب گردید می خواهد که به تدارک مافات
بر خلاف ایام ماضیه لباس فدویت و نمک حلالی بر خود راست نموده از آب
ارادت و اخلاص داغ نمک حرامی از جبین حال خود شسته داخل زمرهٔ چاکران
هواخواه و فدویان صادق الارادت کردد امید واثق و آرزوی کمال است
که بعد از قبول عرض این ذرهٔ بی مقدار و عفو جرائم و تقصیرات حکم رسیدن
بحضور پرنور شرف اصدار یابد تا فدوی پا از سر ساخته بحضور خود را رسانیده بنوازشات
بادشاهی و نوازشات شاهنشاهی همچو سایر فدویان درگاه سرفراز و سربلند
گشته بقلبیة العمر در ادای لوازم فدویت و جان سپاری و بجا آوردن مراسم
دولت خواهی و جان نثاری بجان کوشیده باشد و نیز تمنا چنان است که
بر کار بزرگ و مهمی سترگ مامور شود تا در ان باب شرایط فدویت و جان
سپاری چنان بحضور رساند که در جرگهٔ بندگان درگاه و فدویان بارگاه ایزدی
تازه و سرخروی بی اندازه حاصل نماید بادشاه چون براین مضمون اطلاع
یافت درجوابش نوشت که دل رحیم و طبع کریم ما که ظل الهی پر تو باب صفتهٔ خلق
الهٔ مثال است که تایب و معترف قصور و تقصیر را به مواخذه نمی کرد مصرع
جو بانداهی ما جدا در نوشت - التایب من الذنب کمن لا ذنب
له - توقیع فرمان کرم بی منتهای اوست اگر توفیق و هدایت چراغ
راه تو شده است و راست بینی و صواب اندیشی نصیب تو گردیده بلا اندیشه

و سازش مفتوح کرد و مکتوب در نهایت فروتنی و عاجزی آن امیر سادہ لوح و صاف
سینہ برنگاشتہ التماس صلح نمود و عذر جسارت و شوخی ہای ماضیہ خود خواستہ
عرض عفو جرایم نمودہ و اطاعت و انقیاد بادشاہ قبول کرد افضل خان کہ سپاہی
صاف دل بود غافل از حیلہ گیری و روباہ بازی آن غدار مکار بسخنان شیرینش فریب
خوردہ بصلح گرائید چون صلح مقرر شد او بذیرہ خان آمدہ بغایت نیازآگینی ملاقات
گرفت و بر خباثت باطن و کمینہ ولی خود قایم ماندہ سامان عذر را سرانجام داد و خان
بتقریب ضیافت بر قلعہ پرتاب گرکہ بہ قلعہ جاولی مشہوراست و در ہنگام انجا قرار گرفتہ
بود طلبید افضل خان کہ مسلمان پاک دل و صاف سینہ بود او را ہمچو خویش بے کینہ
دانستہ بی مہابا ہمہ لشکر را بیرون گذاشتہ با دوازدہ تن بر قلعہ رفت آن غدار کینہ
گذار بند و بست خصم افگنی نہانی ساختہ و پرداختہ بود ہمین کہ خان را بی مواد و استعداد
یافت کاس شربت شہادت چشانیدہ رسم ضیافت خصمانہ ادا نمود و لشکر تمام کہ بیرون
فرود قلعہ ماندہ بود خویش را بے سردار دیدہ راہ فرار بر قرار گزید و این قصہ غریبہ
در سنہ یکہزار و ہفتاد صورت شد

بیان باز روانہ نمودن عادل شاہ برای تنبیہ سیوا سیدی جوہر را بعد از سرفراز نمودن او را بخطاب صلابت خان

عادلشاہ بعد از شنیدن این قصہ پر غصہ بر خود پیچید و از وفات آن فدوی
دولت خواہ باقصی الغایت متاسف و متالم گشتہ بران طاغی باغی بحد افراط
غضبناک و خشم آگین گردید و در صدد تلافی آن آمدہ می خواست کہ یکی ایستادہای
پایہ سریر خلافت مصیر را کہ ہم بشجاعت و مردانگی و ہم بہ کیاست و فرزانگی
موصوف بود کہ دیگر فریب روباہ بازی او نخورد برای مہم نامزد کند درین اثنا
عرض داشت سیدی جوہر کہ در محمد نگر کرنول پلہ ثبات قایم نمودہ از چندی

وتزویر قلعه جنیر را متصرف شد آنگاه دست استیلا بابقی قلاع وحصول از وجود حارسان
و ذخیره و سامان خالی بودند دراز نمود درین اثنا سلطان محمد را پیمانه عمر لبریز گردید و سفر
آخرت گزید سیوا این خبر ملامت اثر را که در حق آن باغی ومفسد مژده بشاشت آور بود
شنید قدم جسارت وجرأت پیشتر و تمامی قلاع وحصون ولایت کوکن را متصرف شد
وبجمیع خاطر سامان واسباب بغی و تمرد رسانده احداث حصون تازه کرد کردن تا آنکه
عادل شاه پیچید واز سابق ولاحق چهل قلعه مشحون ومملو از سامان قلعه داری که از آن جمله
قلعه راهیری است در قبض وتصرف خود در آورد

بیان فرستادن علی عادل شاه افضل خان را بتنبیه سیوا وکشتن سیوا افضل خان را به دغا

چون تمرد وسرکشی سیواجی بهوسله بحد افراط پیوست وروز بروز در بازو پا دنهاد علی
عادلشاه معلوم نمود که درین ماده اغماض نمودن وبه تغافل درگذرانیدن منافی قاعدهٔ
شوکت سلطانی وبرهم زن انتظام سلطنت وجهان بانی است اطفای نایره طغیان
وتمردش واجب است وجوش خروش غرور واز استیلایش از سر نشاندن لازم ومتحتم
پس شجاعت وصلابت مآب وجلادت وبسالت انتساب اشجع الامرا افضل خان که بمزید
سپاهیگری وشیردلی از سایر شجاعان دکن ممتاز بود وسیواجی از وی بیم وهراس
از حد افزون داشت با ده هزار سوار شیپری کار بتنبیه آن طاغی باغی روانه نمود
افضل خان بآنجا رسیده بمقابلات مردانه ومعارکات شیرانه لشکر وسپاه آن مقهور را
مخذول هزیمت وشکست داده ملک مقبوض ویرا از قبضه تصرفش متخلص ساختن
گرفت سیوا چون دید که دست اقتدارش کوتاه شد وطاقت مقاومت ومدافعت
بآن شیر صولت شرزهٔ مهابت در خویش نیافت طریق سپاهیگری ومردانگی را گذاشته
راه گریزی وحیله گوی پیش گرفت وشیوهٔ عجز ونیازمندی را ساز داده باب صلح

در بیان ذکر شروع و آغاز تمرد و شرارت سیواجی ولد شاه جی بهوسله بزمان علی عادل شاه ثانی -

پوشیده نماند که کوکن ولایتی است وسیع و زرخیز واقع بر ساحل دریای شور مشتمل بر قلاع حصینه و حصارهای مستحکمه و بندرهای زرخیز که ازان جمله است بندر چیول و بندر دابول و هنکوله و شامستی وغیر آن و پاره ازان بوم کوهستان و دره‌ها و سنگ لاخها است و بعضی بیشه و جنگل و شمار جنس معمول آن ولایت نارجیل و فلفل که صحرا صحرا درخت رازها است از سابق الایام انچه بملک بیجاپور اتصال داشت به عادل شاه تعلق داشته و اکثری ازان به نظام شاه چون سلطنت شاهیان منصرم شد و ملک نظام شاهی میان عادل شاه و شاه جهان تقسیم یافت کوکن نظام شاهی بتمامه هم به عادل شاه تعلق گرفت سلطان محمد عادل شاه اکثر آن ولایت را به اقطاع شهامت پناه ملا احمد نایته مقرر فرموده گرد و محل ازان یکی پونه دیگر سنوبه بجاگیر شاهجی بهوسله مقرر نمود و شاه جی و را انجا برسم زینداران توطن گزیده بود در اطاعت عادل شاه و بیعت و فرمانش بسر می برد چون سلطان محمد بعد ازانکه خطره غزو جهاد از خاطر اشرفش سر بر زد و شرط ازان مبارزت پیشه را با فوج سنگین به تسخیر کرناتک نام زد فرمود شاهجی هم متعین آنصوب شد پسرش سیواجی به نیابت پدر متصرف آن دو محل می بود چون سلطان محمد را عارضه که دران وفات یافت طاری شد ایام کوفتش بامتد کشید خیلی اختلالی در ملک بیجاپور بهم رسید ملا احمد را که در کوکن اقامت و حراست میداشت نزد خویش به بیجاپور طلبید و آن ولایت از وجود محافظ و محارس خالی ماند سیواجی که جلادت و بیباکی را با مکر و تزویر جمع میداشت انتهاز فرصت را غنیمت دانسته دران ولایت غبار طغیان و تمرد برانگیخت و سرکشی آغاز نهاد و جمعی از مفسدان شرارت پیشه را که اکثر قوم و قبیله او بودند گرد آورده تحت قبیله

داده و دو حربه بهٔ مشهور و معمول اہل دکن که آن را بیٹھ می نامند دو دو راست نموده بدربار درآمده پادشاه را خبر کردند که افضل خان باین طرز موحشانه بے باکانه بحضور می آید بادشاه گفت گو بیاید با هر طرزی که خواهد بود چون پیش تخت رسیدن هر دو حربه را بر زمین زد و گفت که غلام شما کارخانه شما را تباه نمود بادشاه بعد از استماع ماجرا و اطلاع کیفیت کار ناخوش شد و از خان اعراضی بیش از بیش بهم رسانیده و احکام برای طلب خان و لشکر فرستاد خان که هم اولین روز از راه بیش بینی انجام کار خود معلوم نمود بر مرگ خویش متیقن شد از انجا مراجعت نموده درسطے منازل بطول الله و درنگی می ورزید اگر ایک کوچ می کرد دو مقام سه مقام می نمود غرض بچندروز خایز دار الخلافت گردید و روزیکه داخل شهر می شود اندرون که دروازه دو مغل با هر یک حربهٔ ابدار خونخوار بهر دو جانب استاده بودند همینکه پالکی خان برابر رسیدن هر دو از هر دو طرف بحربه جان ستان کارش تمام کردند تاریخ قتلش **شداه خان محمد شهید** و نیز از لفظ **دغا دادند** ظاهر میگردد که سال هزار و شصت و هشتم است **منقول است** چون لاش مجروحش برای دفن نمودند همان یکی از متعلقانش بخواب دید که خان بوی میگوید که انگشت خورد پایم نه گمشته است نزدیک پاے دروازه افتاده مدفون سازند ضایع شدن ندهند چون آنکس از خواب بیدار شد مردم به تفحص رفتند و نزدیک پاے دروازه بیک جانب افتاده یافتند از برداشته نزدیک قبرش بعضی گویند در قبرش دفن نمودند و گویند که پیشکش هر ساله که از بیجاپور به بادشاه هندوستان میرسید در ان سال که خان وفات یافت عالم احکام روانه نمود که پیشکش مقرری امسال به سرکار ارسال نکنند هم در انجا باتمام و رتعمیر عمارت مقبره خان محمد صرف نمایند پس جای عمارت مقبره خان محمد از همان وجه بوقوع پیوست۔

نموده بسلامت بگذرند و قاصد را رخصت فرمود عالمگیر بر طبق اشاره خان در آخر شب تیار
و مستعد شده بر سر فوج خان ریخت سپاه فوج خان پهلو تهی کرده راه دادند تا عالمگیر
با تمامی لشکر خویش بسلامت درگذشت و راه نجات پیش گرفت همچو مرغی که قفس بشکنند
روان شد و سرداران و با مراے لشکر همین که واقف شدند که مغل بر سر لشکر خان
شبخون زده راه میدان گرفت و دوان و خیزان نزد خان رسیدند و گفتند که هنوز کار
از دست نرفته است تعاقب نموده باز او را بدست آریم همچو قابو دیگر بدست نخواهد آمد
خان ایشان را جواب داد اکنون که از پنجه بدر رفت رفته یا و بگذارید تا بر سر مغل بار منت
گذاشته باشند سالهای دراز این حکایت منت گذاری شما بر آنها باقی خواهد ماند درین موقع
اگرچه سایر امرا و سرداران سکوت ورزیدند اما افضل خان که در صلابت و جلادت از
همه پیش قدمی نموده گفت که این چنین روز دیگر نخواهند یافت و همچو قابو بدست نخواهد
آمد و از آل تیمور کسیکه بار از و اندیشه باشد همین شاهزاده است وقتی که این را بدست
آریم دیگر هیچکس از هند قصد دکن نخواهد نمود و نام نخواهد گرفت خان گفت آری هم چنین است
که صلاح شما می بینید مگر شاهزاده بادشاه مملکت هندوستان است اگر او را ضایع سازیم
دریاے بلا به شورش خواهد آمد و بر سر دکن طوفان امواج افواج خواهد شد کوی فلک
گردون بر سر خواهد افتاد خیر در گذرید الخیر فی ما وقع بملاحظه آرید افضل خان بر سر
شوخی و دلیری آمده گفت خان میپندارید که چنین باشد من آن افضل خان ام اگر
گردون بر سر افتد یکبارگی به کف دست خود خواهم ایستاند و جد در باب تعاقب مغل
می کرد خان محمد بدفع آن می پرداخت و به لطایف الحیل میگذرانید بعد ازین افضل خان
از حقیقت کار آگاه شده بے باکانه دو سه کلمات خشونت آمیز درشت بر زبان
رسانیده برخاست و همان وقت نقاره کوچ کرده و بسوی دار الخلافت روان شد
ایلغار میرفت و روزی که داخل بیجاپور می شود در نهایت غصه و غضب خود را تا

بیان قتل خان خانان خان بهادر

دریکی ازهمین یورش ها ولشکرکشی ها که مغل برتعلقات عادل شاهیه می نمود وتاخت وتاراجی بوقوع میرسانید برای حفظ وحراست ممالک محروسه ومدافعت غنیم عادل شاه خان خانان خان محمد را با دیگرامرا وشکر نگین بر روی غنیم نامزد فرمود خان بالشکر وامرا برسرحد رسیده درحراست محلات وحفظ سرحد اهتمام میداشت وقابو وفرصت راهم منتظر می بود تا اینکه روزی منهیان خبر رسانیدن مسافت دوسه منزل فوج دهلی درکوهستانی فرود آمده ازجای تنگ اراده عبور میدارد خان فی الحال لشکر را مستعد نموده ازجای خود حرکت نمود ازشب درمیان طی مسافت نموده برسر آنها رسید وسدراه فوج غنیم شد چون ازدیگر جوانب کوهستان ورزستان وشیب وفرازها درگرفته بود وراه بیرون شور لشکر دهلی بسته شده وآذوقه نیز بآخر رسیده وامید رسیدن رسد منقطع چون هیچ حالت صعب وارد حال شان شد عالمگیر در ورطه حیرت فرو مانده شقه بخان خانان نوشت والحاح نمود بدین مضمون که اگر درین وقت نظر بناموس خاندان علیه عالیه طریق مصالحه را مسلوک دارند ورعایت را کار فرمایند وراه منفذ بگذارند عهد موکد نموده می آید تا مدتی که وزارت ومدار المهامی سلطنت خانه عادل شاهیه بآن صداقت ومودت کیش وابنا واولاد نیز تعلق داشته باشد بوفای این عهد رابطه اتحاد ویکجهتی را مربوط ومرعی داشته سلوک مولات ومولفات بظهور رسانیده آید وبعد ازین هیچکس بنظر تیز هم ازجانب هند بجانب بلده بیجاپور نخواهد دید گویند وقتی که خان تا زعفر گذارده برسر مصلا نشسته بود رسانیده این شقه را بخان رسانید بعد ملاحظه شقه این کلمه برزبان خان جاری شد که این شقه اجل من است یعنی شقه ایست که پیام مرگ آورده پس بعد از تامل کثیر واندیشه بسیار برپشت آن شقه نوشت که فردا علی الصباح بالشکر خود مستعد وآماده شده برسمتی که فوج من فرود افتاده است ایلغار

در اولین سال جلوس از استیلای مغل قلعه بیدر و کلیان از تصرف عادل شاه بدر رفتن

ز سوانح سابقه ظاهر شد که آل تیمور را در باب تسخیر دکن اهتمام تمام بود خصوص از اکبر شاه بعد از
از اولاد او حمله ها و یورشها متواتر کرده بعد اخری بوقوع می انجامید تا به تدریج بر پاره
ز ولایت دکن متصرف شدند اول خاندیس بعد از آن برار به قبض آوردند و آخر بر ولایت
نظام شاهیه نیز جال کرده بدفعات حمله ها می آوردند تا آنکه شاه جهان با سلطان محمد عادل شاه
بر تقسیم تنصیفی آن ملک مصالحه کرد و عهدنامه فیمابین نگاشته شد و بر همان قرار و عهد نیمی
از ملک نظام شاهی در قبض مغل رفت و نیمی در تصرف عادل شاه ماند بعد از انتقال سلطان محمد
با وجود آن عهود و مواثیق که فیمابین شاه جهان در قید حیات بود و لاکن منزوی گشته و از تصرف
محروم شده پسرش اورنگ زیب بر آن پیمان و قرار ثبات نورزیده بر تعلقات عادل شاهیه
لشکر کشیده بر بیدر محاصره قایم نمود علی عادل شاه با وجود که اولین سال جلوس بود و چون
انتظام سلطنت به وجه خاطرخواه هنوز مزاج نگرفته افضل خان و ملک ریحان را با دیگر امرا
و لشکر بر کومک و امداد بیدر روانه فرمود ملک مرجان که از طرف عادل شاهیه به قلعه
بانی انجام تعین بود با مغل بمدافعت پرداخته تا مدت شش سال بقتال و جدال هنگامه
گرم داشت آخر در بست و پنجم جمادی الثانی روز سه شنبه سنه یکهزار و شصت و هفت
شهر بیدر در تصرف عالمگیر رفت اگرچه درین اثنا میان فوج عادل شاهی و لشکر مغل
بدفعات مقابلات و مقاتلات بوقوع رسیدند و اکثر مردم طرفین در قتل و غارت
آمدند گاهی غلبه از طرف عادل شاهیان بود و گاهی از جانب دهلویان بعد از آن
عالمگیر بتاریخ بست و هفتم رجب قلعه کلیان را محاصره نمود و بعد از سه ماه در تاریخ بست و
هفتم سال آن را نیز متصرف شد و در همان نزدیکی سیواجی بهوسله بر شهر جلنیر تاخت
آورده غارت و تاراج نمود۔

مهارت کیش بود سنه یکهزار و شصت و هفت شاهزاده جوان بخت علی را
در سن نوزده سالگی بر تخت مملکت و سریر سلطنت اجلاس میمنت اساس
بوقوع پیوست شاعری تازه گوی بلند خیال تاریخ جلوس آن پادشاه جوان بخت
و جوان سال را از مصرعه مولانا بلالی بطریق اقتباس و تغییر بنظم آورده بعرض رساند
قطعه بهر سال جلوس شاه دکن * گفت هاتف سحر بصورت جلی * نیست آخر
درین سخن حرفی * جانشین محمد است علی * و نیز عبد النبی و نیز در تاریخ این جلوس
این مصرع گفته است مصرع نوبت شاهی زده بعد محمد علی * و نیز ملا محمد قلی این
قطعه بروی کار آورده قطعه منت ایزد را که بر تخت خلافت جلوه کرد * آفتابی
کز طلوعش گشت عالم منجلی در میان شهر یاران افتخار او را سزد * زانکه شد
همچو علی ملک محمد را ولی * سال تاریخ جلوسش خواستم از عقل کل * گفت امیر المؤمنین
بعد از محمد شد علی * هر یک ازین شاعران تازه خیال صلات و جایزات افزون
از حد قیاس ارزانی یافت در اوایل جلوس علی عادل شاه مهام سلطنت و امور
مملکت باستصواب مملکت مدار خان محمد که به خانخانان مخاطب بود جاری و سرانجام
میگشت چون بقتل رسید رتق و فتق مهام جهانداری و نسق و انتظام امور مالی
و ملکی به مملکت مدار فضایل و کمالات مرتبت ابراهیم خان رجوع یافت چون او
به اراده حج بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدسه حضرت خیر الانام علیه الصلوة و علی
السلام همراه کابلی والده پادشاه شرف صاحبه عازم حجاز گردید منصب وزارت و مدار المهامی
به سرشته فضیلت و کمالات دستگاه شهامت و شجاعت انتباه ارسطو فطرت فلاطون
حکمت میان عبد المحمد قرار گرفت که تا آخر عهد علی عادل شاه باستصواب رای
رزین و تدبیر متین انتظام سلطنت شاه عادل شاه را سرانجام می بخشد
و کار به بهادر رونق تمام میداشت

کیسه امید خواجگی آقا در صله این قطعه از آرزو و مراد پر و مملو گردید۔

بیان جشن شادی بسم الله خوانی شاهزاده علی عادلشاه ثانی

چون عمر گرامی آن والا گهر به چهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید بر طریق متابعت سنت نبوی بادشاه نمازی جشن عظیم و شادمانی بزرگ ترتیب داده بستم ماه شعبان روز جمعه سنه یکهزار و پنجاه و دو باهزاران فرخی و فیروزی رسم همیونی و طریقه نمایان و مکتب نشاندن و بسم الله خواندن باشد بجلوه ظهور آوردند و ادیبان صاحب کمال و معلمان خجسته مال تعین فرموده به تعلیم شبانروزه ترتیب صباح و مسا در قلایل ایام در خواندن و نوشتن و آداب سلطانی و ورزش پهلوانی و اسپ تازی و شمشیر بازی و نیزه باختن و تیر انداختن و جمیع فنون و حیثیت ها که لازمه حال کرده باشکوه سلاطین و جهانداران است آراسته و پیراسته گردانیدند۔

در بیان جشن شادی سنت ختنه علی عادلشاه ثانی

و چون مرحله عمرش بهفت سالگی رسید بتبعیت سنت خلیلی طریق اختتان شاهزاده بجا آورده جشن بزرگ و شادی سترگ ترتیب داده شب جمعه ماه رجب سنه یکهزار و پنجاه و چهار سواری شهر گشت باهزاران سود و سرور بظهور رسانیدند۔

در بیان جلوس بادشاه علی عادل شاه ثانی بر تخت سلطنت بلده بیجاپور

چون بادشاه جنت آرام گاه سلطان محمد عادل شاه از سراسیمه کدورت دنیا به فضای سراسر سرور راحت عقبی خرامیدند با هتمام علیا جناب حاجیه بڑی صاحبه و وزیر مملکت مدار خان محمد و سائر اعیان و ارکان درگاه بتاریخ بست و ششم ماه محرم الحرام روز سه شنبه ساعت هفتم که برگزیده انجم شناسان

شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و چهل و هشت طلوع آن نیر اقبال از مطلع شهید الله فرخنده فال خجسته مال بظهور آمد کاشانه دولت و اقبال و شبستان حشمت و اجلال بنور عالم تابش منور گردید عالم و عالمیان را راحت تازه و جهان و جهانیان را فرحت بی اندازه حاصل شد پادشاه غازی از حصول این موهبت کبری و مکرمت عظمی بهزاران هزار محظوظ و مسرور گشته شکر بدرگاه وهاب متعال سوداگردانید و به شکرانه این عطیه آلهی دست دریا نوال کشاده بند از خزاین و قفل از گنجینها برداشته بر رباشی فراوان و عطا بخششی بی پایان راهن ارزوی صغیر و کبیر امید هر برنا و پیر روا الامال نموده هر محتاج و مستمند را غنی و مستغنی گردانید

بیان متعهد شدن حاجی بڑے صاحبه حضانت و تربیت شاه زاده را

عصمت مآب عفت قباب گوهر درج شهریاری اختر برج کامکاری شهزاده علیا جناب حاجیه بڑے صاحبه صبیه رضیه پادشاه غفران پناه سلطان محمد محمد قطب شاه که اهل خاص حرم با اختصاص پادشاه رضوان سلطان محمد عادلشاه اند التماس از پادشاه غازی نموده حضانت آن مولود و حراست آن گوهر مسعود و تعهد پرورش آن در سراسر سود بخود گرفته در مشکوی خویش که ابند محل بود آوردند و روزبروز لوازم پرورش و ترتیب دقیقه فرو گذاشت ننموده بجان و دل کوشیدند و عزیزتر از جان میداشتند و راحت و فرحت روح و روان می انگاشتند خواجگی آقایی از شعرای پایه تخت بود قطعه تاریخ تولد آن شهزاده پرداخت بعرض رسانید قطعه شاه عدالت پناه خسرو شاهنشهان آنکه بی بندگیش قامت گردون خمید * تو کل بستان عدل نخل شهنشاه را کرد عطا از کرم خالق عرش مجید هاتفی از نهم فلک از سر ذوق نشاط * مولود شهزاده گفت کوکب شوکت رسید

بستان هفتم

در بیان پادشاه علی عادلشاه ثانی بن سلطان محمد عادل شاه غازی انار الله برهانه

بدانکه پادشاه با عدل و داد زبده شاهان سلطان محمد عادل شاه را بتائیدات الهی و
عنایات نامتناهی آرزوهای دلی و مرادات قلبی همه حاصل بود و آنچه شمایل
مرضیه و خصائل سینه که افراد انسانی بدرجه کمال همی رسانند خصوص زمره بر
گزیده سلاطین را که اساطین دولت و کرامت اند از سخاوت و شجاعت و نصفت
و عدالت و دوربینی و کاآگاهی و رعیت پروری و غربانوازی و حق شناسی و خداترسی و
و پرهیزگاری و صفای اعتقاد و نصرت دین و تقویت اسلام و سایر شیم حمیده و خصائل
پسندیده ذات کرامتش همه موصوف بوده گوی سبقت از اقران ربوده بود دیگر آرزوی
که در پرده اختفا مانده و مرادی که در گلزار آرزو نرسیده همین طلوع کوکب
برج بختیاری و حصول گوهر درج کامگاری است که عبارات از خلف رشیدی
و فرزند سعید است بود که تا شایسته تاج دیهیم و سزاوار حق تخت نگین بوده بعد ازوی
ولی عهد و جانشین باشد بنابرآن درین آرزو روزها بشب آوردی و شبها بالعجز و
الحاج و تضرع و التجا بدرگاه وهاب المنت سحر کردی تا آنکه لطف و کرم یزدانی
و عنایات بی غایت سبحانی این آرزو را که بهزاران خیر و خوبی متضمن بود نیز در
کنارش نهاد یعنی فرزندی که از دیده را نور و دل را سرور حاصل توان نمود ارزانی فرمود

بیان تولد شدن سلطان علی عادلشاه ثانی انار الله برهانه

در ساعتی که نظرات کواکب و سیاره دلیل بر مبارک طالعی و فرخ مندی
و بلند بختی و ارجمندی و قوت اقبال و مزید جاه و جلال بود بتاریخ شانزدهم

از مغل و ترکی و هندی و خواجه سرایان جمع نموده هر جا یک یک معلم صبیان و طالب فارسی خوان و
فارسی نویسان و تیر اندازان و برق اندازان و نیزه باز و چینی و سیلدار جمع الی نموده و جمیع اسباب مایحتاج آنها را
از سرکار مهیا ساخته که احکام و ارکان دین اسلام قرآن شریف خواندن و در هنر مستعد و ماهر نمایند و بعضی
در کارخانه جات سپرده تا هنرمندی بیاموزند هر چند که غلامان ترتیب یافته شوند و هنر بیاموزند حسن خواهد بود.
تا که خورد سال اند خوان و جامه و جمیع مایحتاج از سرکار بدهند موافق جمعگی سر مقرر نمایند و چون بحد کمال
رسند و بشد رسند دهند گر بخویشی و پیوند و صلت بخشیده مشاهره و تنخواه مقرر گردانند و ایشان را بر سواری
اکثر خدمات حضور و غیبت و کارخانجات و قلعه جات و حصار و محلات لایق دیده هر کس را بهر خدمت لایق
باشد به آن خدمت منسوب سازند و تسخیر و تفحص نمایند تا بدزدی و حرام خواری عادت نکند و هر که سر بدزدی
یا حرام خواری یا بغاوت و خصلتی شنیعه بر آرد مردود العمل نموده موافق شرع سزا دهند و درگذر نکنند که
اهمال درین باب سر فتنه و فساد خواهد کشید و در سر سواری آنها که خدمت اندرون خدمات سرگرم بوده
همراه حوالداران خود صف بسته با سلاح و یراق عقب اسپ سلطان بیایند و با سر اسلحه گرد و زره پوش و شمشیر بسته
باقند رابطه نمایند و پایگاه راست و چپ قرار داده و میراخور ضابطه دلسوز بران گمارند و بهر اسپ یک
خاصدار و دو اسپ دو خاصدار قرار داده جمیع اسباب و سامان کارخانه موجود و مهیا ساخته جمیع اسپان
پایگاه را داغ سرکار رسانند و ترتیب هر کدام مقرر نموده هر اسپ که زبون و ناجان بنظر در آید میر آخور
و گماشتگان را تاکید کنند که بدر آرند و بسیار خبردار باشند که در پایگاه نگذارند و چابک سواران فیلخانه
و شترخانه و زردی اکثر بسیاری میشود و جنس یابو و اسپ پیر و آنهایی که از کار رفته باشند هرگز در پایگاه
نگذارند و چابک سواران و طبیبان حاذق بسیار در پایگاه نگهدارند و میراخور از جنس مغل و افغان
باشد بهتر است و بارگیر سواران که خواهند شد و در سواری تیر انداز و برق انداز و نیزه باز زمانه و هنرمند غلامان
تمام و اهل بارگیران باشند و این مردم در دربار شب و روز نوبت داری بکنند و جمیع بارگیران سواران یک
حوالدار تعیین کنند و اسپ شامی و حرون و بدسم و معیوب مطلق باشد در سرکار بدارند و هر سپاهی که از زنان
از سبب ضعف و پیری نوکری از خود گذاشته خانه نشین شده اند اگر اولاد و یا رشید بجای اند نوکر شده الا سرکار تا دم آخر

تعظیم پر آب همیشه مقرر داشته باشند و آنچه لوازم مسجد و مصلیان است یک یک مهیا سازند
لنگری در کمال پاکیزگی نهند و ابسبیل برای مسلمانان و هنود و غیره موجود دارند و جماعت
خانه ها مدرسان ماهر علوم مقرر سازند و مدلول در بازار هر سه جماعت خانها برای خوبیان و کشک
دران دربار سیر و بهای و رونق تمام و کمال ترتیب داده از طرف فضای دربار دکاکین وسیع
و عریض در کمال لطافت و صفائی با بالاخانهای مطبوع و مقبول از سنگ و گچ برآورند
و هر جا که صاحب صنعت و هنر باشند و سوداگران ثروت و غنا درین دوکانها جا دهند و از
طباخ و شیرینی گر و باغبان و میوه فروشان هر که ماهر باشند و صاحب وقوف باشند درین بازار
جای دهند و در آبادی بازار و فزونی متاع آنچنان سعی نمایند که دوکان با بالاخانه خالی
نباشد و هر چیز و هر متاع هر جا که باشد دران بازار بهم رسد و میدان مقابله دربار میان دوکانین
از هر چهار طرف گرد دیوار کار بیهوده در میان حوضخانه بزرگ که مناسب رسیده انجا باشد مرتب ساخته
مدام از آب لبریز دارند تا از هر چهار طرف هر که خواهد آب بردارد و بیرون حوضخانه و مقابل دوکانها
درختان سایه دار مناسب که مسافت آنها مخل رونق بازار نباشد نصب سازند همواره کوتوال
و بازاریان متفحص بین دربار و بازار بوده رفت و روب کرده نگذارند که یک برگ کاه در میدان
بیفتد یا گرد و غبار در هیچ جا سر بزند و در مقابل دوکان تا زمین هموار کرده آب پاشیده بازار را
آنچنان با رونق بدارند که ضرب المثل اهل روزگار گردد و بالای صفهای جماعت خانه تا دربار از داخل
برونق و زینت برآورند شهنشین ها و منظرهای عالی با تکلف ساخته نشستن گاه سلاطین
آنچنان سازند که تمام بازار و فضای دربار مد نظر بادشاه باشد و بر سر دربار و بر در دوکانین و بالاخانها
و صفهای دربار رونق دهند و کتابه به عبارت فصیح و خط زیبنده مکتوب به طلائی احمر بر سر دروازه
بنویسانند تا تاریخ تعمیر شود و چوک و گذر برای همین جانب دربار مقرر نمایند و از قسم میوه هر که باشد سوای
شاهمیوه تعنبر از ین بازار هیچ جا دوکان ندارد و عقب دوکانها سوداگران را نیز به دوکانها مقرر سازند
و ازین بازار دست تعدی جمیع اناس معرب غیر معرب ظلم و قدم ظلم و ستم در جا تا کوتاه کشیده دارند ملا

بادشاه نیز یکروز سواری فرموده بعیش و عشرت سیر می نمود و در ولایت آن
هر جا که مردم طوایف خوب هنرمند باشند در هر موسم نوروز برای بجا آوردن
آداب و سلام حاضر میگردیدند تا نه روز شب و روز در دربار حاضر بوده هر کدام
مشغول هنر خویش و اظهار حرفه و کمال خود میشوند و بادشاه نیز بهر یک امرا و ارکان
دولت و اعیان حضرت را با نفرای حضوریان و شاگرد پیشگان حضور و حواله داران
محلات و کارخانجات تشریفات فراخور حال سرفرازی فرموده و در حرم نیز همین
دستور تشریفات سرفرازی می فرمود و تمام ماه ربیع الاول مولود شریف یازده روز
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و ده روز تشریف نیز در محل آثار مبارک مراسم
ضیافات و ولایم و مجالس طعام نفیس و حلقه ذکر و تهلیل در رونق خیر و خیرات بجا می آوردند
و مستحقان و طالب العلمان و علما و فضلا و فضلات و مشایخ و اعیان و ارکان را یک یک
روز بتدریج طلبیده بضیافت طعام محظوظ میگردانید و بروز پنجشنبه و روز دوازدهم
و پانزدهم مضاعف هر روز سفره ساخته بادشاه خود مهمان انجا میشد و از خوان نوال آنجا
بنعمت فایز میشدند لکن در آثار مبارک هیچ نامشروعات نکنند و در آرایش نوروز خود مختار اند
و هر شب ماه بار عام داده حضوریان و جمیع حکام و قضات و خطیب و علما و مردم کارخا
نجات و شاگرد پیشه وغیره هر که اسم ملازمی برد اطلاق باید شب ماه حاضر شده از
بلای خود مجرای و سلام نماید بادشاه تا نشسته طاس شب برآمده می ماند و تاریخ غره ماه
از اول صبح تا ششم طاس در دولت محل نشسته سلام امرا و وزرای حضور میگرفت و باید
که در دربار در کمال وسعت و کشادگی رو بشرق ممتاز نموده در بازوی دربار برابر دیوار
در بازوی مسجد در کمال وسعت و کشادگی صفا و نزاکت با شان و شوکت و زیبا کنند
و هر سه سوی مقابل مسجد جماعت خانه های با تکلف و بالاخانهای مستون مستعد ساخته
بر سه پهلوی مسجد و بالاخانه آن بنهایت نزاکت بکار برند و در فضای پیش مسجد خود

باشند و بچه علت غیر حاضر اند بخاطر آمدند و تاکید کنند و اگر کسی مدام غیر حاضر باشد ناغه نویسید روز دیگر در سرکار وضع کنند و حضوریان و هنرمندان را تنخواه مقطع علیحده نموده مرفوع القلم ساخته بدهند اما جمعبندی دیهات تنخواه را بمعرفت حکام هر دیار بخاطر آورده طلبیده باشند و بادشاه باید که در هیچ عمل افراط و تفریط روا ندارد و اوقات خود را قسمت نموده از صبح تا سه طاس روز با علما و فضلا و شعرا صحبت داشته بر اخبارات و سوانحات ملک و مال و جواب سوال مطلع شود و در طاس چهارم تا ششم طاس در بار عام نشسته مجرای امرا و اعیان و سپاه و غیران بگیرد و از طاس هفتم تا نهم بخلوت و گوشه گاه های که دانند سر انجام دهد و از طاس دهم تا یک پاس شب نیز در غسل خانه نشسته اجرای امور نماید و بعد از نماز عشا تمام شب خود مختار است هر روز باین نسق اوقات گذرانی نموده یکروز یک ساعت خلاف سرشته و قاعده کاری بعمل نیارد و در عیدین و شب برات دوکانها و بازارها و دربار آراسته سازند و در نوروز تا نه روز به تکلفات و تزاکت ها آرایش نمایند و در ایام سالگره نیز بجا رسانید و روز عیدین و سالگره جمیع امرا و اعیان و ارکان و کلان تران بازارهای شهر و غیر آن هر کدام به گذرانیدن نذر و مجرا مستعد و بهره مند شوند هر کدام که بجا کرده و صیغه خوار بادشاه باشد بموافق حال نذر پیش بگذارند و در نوروز نوروزه باغی که سیرگاه محلات بادشاهی را در خور باشد چون روضه رضوان بیارایند و دوکانها و نشیمن ها و غرفه ها به نشستن خوب رویان تعیین میکردند به تخصیص دربار حضور و باغات اندرون و بیرون شهر نیز مستعد و خرمن سازند بعد از تمام مدت نوروز در به نما ... کرد

بدان مقدار که جزیه ادا توانند کرد باید که بدست خود آورده بدهند و بدست نایب خود نفرستند و
اخذ نشسته باشد و او استاده بدهد و آنچه زر جزیه که به وصول آید بخزانه بیت المال رساند بمصارف
آن بر حکم شرع شریف صرف کنند و اگر بامرا و وزرا و غیره ارباب استحقاق چون خواهند که جاگیر
بدهند باید که دست عمل سه ساله بخاطر آورده در سالی که دست حاصل بسیار شده موافق ان حساب
کرده بحساب درصدی یازده هزاری جاگیر دهند وقت دفترت کم و کاست وزیر دیده بگیرند
وزیراک و خورد را به یک ویتره جاگیر بدهند و در ابتدا ارجاگیر با و داده بعده اسپان و طلب سازند
و بعلامات داغ سرکار هر روز بر اسپان او را جدا دهد و بعد از ان پیشش و شمار سپاه امرا بگیرند
و اگر وزیر بحضور باشد بدربار طلبید موجودات بگیرند و ضابطه شمار به سکه همایون وزیر نام بنام
جمله عدداران و سلحداران و عدد و پایگاه بگیرند و با شمار سابق مقابله دهند دران هرچه تفاوت
بینند استفسار نمایند و سبب در نمودن مردم قدیم و وفاکار و کارکرده بدانند اگر تغافل کردنی است
تغافل کنند اگر تهدید کردنی است تهدید نمایند و هر قدر لشکر وزیر که در ولایت خواهد بود از انجاها
کنانیده طلبانند و بازپرس احوال نسازند در اسپان وزر او داغ سرکاری بادشاهی حاجت نیست
اگر اسپی داغ زده شده ثابت دیگر بچاکری رجوع شود صاحب داغ داغ خود بر آن داغ تازه کنند
و اسپ داغ سرکاری بسرکاری دیگر رود صاحب سرکار رداغ سرکار خود کند و صاحبان سپاه را
باید که سپاه و اسپ را در ابتدای نوشتن آنچنان خاطر آورده بنویسد و داغ کند که حاجت در وا نمودن
نشود چه سپاهی هرچند قدیم باشد بهتر است و تقرر قدیم معتمد حکم اکسیر دارد و در سرکار بادشاهی
از هر قسم و هر فن چهار چهار استاد کامل بهم رسانیده موافق حال آنها تنخواه و تعینات مقرر نموده
نگاه دارند و قدر که مردم قابل و فاضل در سرکار بادشاهی اجتماع یابند موجب شدت گیرند باعث
وقار و زینت بادشاهی است و اینها را در حضور بآن جمع سازند و به نوبت مقرره خدمت میگرفته باشند
و بعضی مردم عمده را نوبت معاف نموده شود و بعضی از اینها را بوقت خاص و عام هم معاف و در وقت
خاص و عام شب نویسان که ملازم باشند باید که حاضری و غیر حاضری برا حدی از آحاد می نوشته

صاحبان حاکم و منصف رفته وقتی که بفریاد خود نخواهد رسید از انجا آمده معروض سازد و همچنین بیمار را
ملوق حاضر شده رشن را جنبانیده بفریاد خود میرسیدند یکی وقت مقرر بود نه از صبح تا شام و
رعیت بسبب صدور جریمه و تقصیر به از مواخذه نمودن و غارت کردن تا دو تنخواهی و کفران
نعمت است و بالجمله تا توانند در اصلاح رعایا و برایا کوشند - فرد بران باش تا هر چه نیت کنی +
نظر در صلاح رعیت کنی + و پیوسته شاه راه و کوچها و بازارها را بتاکید پاک و صاف نگهداشته در مد نظر
و سر آنها را هیچ جا خس و خاشاک افتادن ندهند و از دو رسته بازارها هیچ دوکانی ناآباد و خراب
نگذارند که باعث مجرایی خدمت عهده داران باموجب زجر و عتاب اینان خواهد بود و چون
برحکم قرانی و امر واجب الامتثال صبحانی وضع جزیه بر کافه و نسیان و طایفه اهل شرک خذلان فرا جب
شده است بر عمال و حکام تمامی ممالک اسلام احکام اصدار سازند که از هندوان ممالک محروسه
بر طبق حکم شریعت غرای نبی که در دار السلطنت محمد پور حیث عن الخطر والفتور از کفار بگیرند
از جزیه بدین تفصیل اخذ می نموده باشند از کافر مالداری که بی کسب و قات گذاری یک سال یا اکثر
سال می تواند کرد در هر ماه یک توله نقره و چهار گنج و چهار خمس گنج و از کافری که فی الجمله مال دارد اما
بی کسب نمی تواند گذرانید نصف آن که نیم توله و دو گنج و دو خمس گنج و از کافری که هیچ مال ندارد و به
کسب و قات می گذارد و از قوت او و عیال او چیزی ماند که ادای جزیه تواند کرد ربع توله و یک گنج
و یک خمس گنج بگیرند و متعرض زنان و طفلان و نابالغان که به سن پانزده سالگی نرسیده باشند
از برده و راهبیان که اختلاط بخلق نمی کنند و از نابینایان و بیماران که ایک سال و یا نصف سال
مریض باشند و از جای مانده و از کافری که متوفی شده پیش از ادای جزیه که بر ذمه او لازم شده باشد و از
مفلوج و شیخ کبیر و از فقیران که قادر بر عمل نیستند و مالک مال نیز نباشند و از کافری که اسلام آرد پیش از ادای
جزیه که بر ذمه او لازم شده باشد و از مرتدان اصلاً و قطعاً نگیرند و از کافری که نصف سال توانگر باشد و نصف
سال فقیر جزیه میانه حال بگیرند و از بهتیان و جنگلمان که اختلاط بخلق می کنند و مستحق جزیه هستند
باید که جزیه از انها اخذ نمایند و همچنین از کفار که کسب نمی کنند اما قادر هستند بر تحصیل زر و جهی که با شند

وتنبیه که انسب نماید بعمل درود در آبادانی و قرار زرانی غله و معموری باغات شهر فوق الحد کوشش نماید هر چند که
معموری باغات اندرون و بیرون شهر بسیار شود باعث زینت است و از دربار بادشاهی راستهای
بازارها را هر دو دروازه از دو جانب باتمام کمال برسانند و معمور دارند چه بازارها از دو طرف معمور باشد
همه جانب سوداخریدی نزدیک خواهد شد و در میان راسته بازارها نگذارند که خیمه و چهپره دوکانها زند
بجز دو راسته در میان هیچ دوکان حاجت نیست و در آن کوشد که بقال و زیات و بزار و خیاط
و زین و خیمه دوز و طباق و هر قومی پهلوی همدیگر یک راسته بانند و دوکان داشته باشد و تا که
راسته و بازارها باتمام معموری شوند محلها و کوچها منظور بدارند و غله بازارها همچنان رواج
دهد که غله فروشان اطراف و جوانب غلها ذخیره در شهر کرده و سکونت گرفته همه وقت موجود دارند
چه فراوانی غله باعث آبادانی مملکت و رفاهیت سپاه است و کوتوال باید که هر شب و روز در محلات
شهر و بازارها بوده از دزدان و جیبکه او عیان و کیسه بران با خبر باشد و اگر جای دزدی خورد
یا بزرگ واقع شود فی الحال بقوت خبرداری وقوف بهم رسانیده موافق حکم که مطابق شرع
شریف باشد فیصل سازد و کسیکه مقید شود بقدر خوردنش کفاف روزمره اجرا دارند و وظیفه
شاهزادگان والاتبار و امرای و وزرای عالی مقدار آنکه که شاگرد پیشگان و غلامان و خدمتگاران
خاص خود را تاکید بلیغ نموده باشند تا هیچ یکی بر احدی از رعایا تعدی نکرده باشد بر تقدیر وقوع
اگر چه خود را امکان دارد که بانصاف و عدل آن مقدمه فیصله سازند لاکن اولا حکام آگاه ساخته
رفع شر سرکشان و شریران نمایند میگویند هرکه بفریاد خود نمی رسید و حکامان بدادش
را رکوشش نمی گرفتند بادشاه بر سقف دار محل قریب جای نشستن خود برای سیر تیار بود متصل آن
یکی گهانتی که فیلان را می بندند از آن بسیار کلان که آوازش در محل هفت کهن میرسد آویخته بود
حاصل کلام نیت بادشاه این بود که اگر من در آنجا و یا در محل هفت کهن باشم بفریاد مستغیثان
برسم و یکی رسن در زیرش بیرون بر راه آویخته آینده شود و اذن عام داده بود اگر
کسی بفریاد خود نرسد این رسن بجنباند و مردمان را تقید که کسی مزاحم ایشان نشود مگر بشرط اول نزدیک

خطیب مسجد جامع و دو به و و عیدگاه و ایک آیین و یک کوتوال مقرر دارند و مواجب ایشان
بقدر حال مشخص گذرا و قات ساخته و بهات متعاصا داخل ما یحتاج محل و تباله نمایند و هر سال در ماه
ربیع الاول در آثار شریف روز اول هزار هون و دویم روز دو هزار هون سویم روز سه هزار هون
روز چهارم چهار هزار هون هم برین منوال هر روز یک هزار هون مضاعف نموده بروز دوازدهم
دوازده هزار هون بذل و خرج می نمود که جمله هفتاد و هشت هزار هون می شوند برین نمط
در ایام محرم الحرام روز اول یکهزار هون روز دویم دو هزار هون مضاعف ان هر روز بعید و تاریخ
بصرف می آید عددش پنجاه و پنج هزار هون میرسد و سوای این صرف مبلغ کثیر چهار قریه در
انعام و وظایف و جاگیر خادمان و عهده داران مقرر بود چنانچه فرمان سکندر پادشاه متضمن این مصارف
بر کاغذ طلا اندو بکمال تکلیف نگارش یافته است و این فرمان سکندری نزدیک متولی موجود است
و حاکم قلعه بیجا دولت پانصد سوار بهمرهند تا دروازه و ولایت و هر جا که در کار شود بلشکر خاصه خود اهتمام
نماید و از عهده خدمت بوجهی تواند بر آید و پنج هزار حشم برقنداز جنگی فقط که دو حصه برق انداز و یک حصه
خشت انداز باشند بی کم و زیاده موجود دارد و سوای این نفران دیگر که ضروری اند بدستور سابق باو مقرر
دارند و کلیه آن است که توپ اندازان بانداز و غیره نفران بی عدیل و بی مثل بهم رسانیده جمع نماید
و از سواران و احشام خون آشام و غیره هر جا کار با یحتاج باشد در شهر سکونت کند و در دروازه ها واقعه
نویسان راست و اخبار گویان صدق گفتار و چند سوار و احشام در بالا و زیر و بیرون و درون جا بجا
انچنان مقرر دارد که موافق نوبت وقت حاضر بوده نگهدارد که احدی من الناس بی اجازت و اشارت
سرکار اختیار نواب از بیرون باندرون و از اندرون به بیرون قدم نتواند نهاد و آدم جدید را تا دریافت
که کیست و از کجا آمده و بکدام سوی روانه خواهد شد و چند مقام خواهد نمود و پیش تحقیق نشود بدرون راه ندهند و خرابی خانه را
حاکم و عامل گذاشته ضرب طلا و نقره و مس روان دارد و از طلا هون و نیم هون و ربع هون و از نقره روپیه و نیم روپیه و ربع
روپیه و از مس شش چیتل و سه چیتل و دو چیتل و یک چیتل مستعد نمایند و حکم کنند که هر جنس را برابر و هموار انچنان نمایند که
گویا به پرکار برابر کشیده بعد بضرب رسانند و در خالص هر شی نهایت احتیاط بجا آورده بوساطت خاصی معتبر بسیاست

ومشاهیر حافظ و سامع مقرر نموده مواجب آنها از سرکار رسانیده نماز تراویح ادا کنانند و ترویج
شریعت غرا و اعلای اعلام سنت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بحکم قضات و مفتیان و شیخ المشایخ
و سلاطین و حکام کاربندد و کارفرما بوده منهیات و مسکرات و غیر آن برطرف ساخته اینچنان خوار و زار
دارند که هیچکس هوس آن نکند و خلق را به دانستن و اظهار نمودن احکام و ارکان نماز و روزه
و لابدی شریعت تاکید بلیغ فرموده در هر امور به افراط و تفریط نکوشند و ثواب را به عذاب نینجامند
و اعراس بزرگان بدستوری که علما و فقها و مشایخ از قدیم الایام بلکه از آن زیاده جاری دارند و در
رونق اعراس کوشند و درویشان صاحب تکیه را نیز انعام وا دارند و نمایند و سبیل داران را نیز امداد
کلی نمایند و در مساجد و رمضه های هرجا که مناسب باشد و ضرور بود آب سبیل و طهارت خانها تیار کنند
برپا سازند لنگر و آب سبیل و مکتب ها را رواج تمام دهند و در لنگر مسجد جامع مسلمانان را نان پخته
دهند و آن محتاج و صاحب استحقاق را آرد گندم و برنج یکوقته مقرر و روان دارند و هندوی راه
گذری را یکورا دال هر سر آدم یک سیر و ربع آرد گندم و برنج نیم آثار و ربع سیر دال لقادخواه نخود
چهار نانک بعضی گویند ربع سیر روغن زرد و سه چنیل برای مصالح و هیمه سوختنی و مصالح دیگر
بالتقطع بدهند و دیگر محافظت حدود راه ها و اهتمام حال مسافران و تفحص دزدان و اثبات حق تا حق
قاعده جیدی اند خود وضع نمایند که از آن قاعده بلا اختلاط آن مطلوب حصول یابد و از مال غنیمت هرچه
بدست آید و از انبارهای آگنده خزانه و زکاة و خمس برآورده و از قبیل مال و جنان هرچه یافته شوند
در مسجد جامع یا محل آثار مبارک علیحده علیحده نگهداشته موافق حکم شرع شریف از آن مصروف سازند
و این را نیز یک کارخانه علیحده قرار دهند بهر حال فقرا و مساکین و اهل استحقاق را ضایع نگذاشته
بروفق حکم کتاب الله البته قوت از سرکار رسانیده باشند اهل الله را خواه بجاگیر خواه به انعام و ادرار
خواه بخیر و خیرات و ریاضت به قوت بوسیله امداد نمایند و آن چنان هم نکنند که خلاف کتاب الله باشد
و باید که حاکم معتبر ضابطه بسیار دان پیش اندیش درست عقیده را بلا تغیر و تبدیل تعین نموده و مجموعه
دار عمده کاردان را نصیب ساخته و دو قاضی و دو مفتی و دو شیخ المشایخ و دو صدر الصدور و دیگر

مستحضر حال بوده انچنان تاکید سازند که طعام و آش لنگر به اهل استحقاق و مساکین رسیده باشد و از تنا
ولایتی دست و دهان هر سگ و گربه محفوظ ماند و مسکینان و محتاجان صاحب حقوق به اقداح
عدل تقسیم می نموده باشند و نگذارند که یکدانه بیجا صرف شود و در اثنا شریف دو مدرس
تعیین نموده درس حدیث و فقه و علم ایمان برپا دارند شاگردان را از صدقه آنها و آش و نان بوقت
صبح بریانی و مزعفر و بوقت شام نان گندم و کهچری فی اسم ایک بعوض یک دون این کتاب های
عربی و فارسی امد و نامید و هر سال امتحان میشد و از انعام هون سرفراز می فرمودند و در مسجد
جامع دو ملا مکتب وادار اطفال و دو مکتب تحصیل علوم عربی و یک مکتب علم فارسی مقرر داشته
هر انکس که از شاگردان متوکل و محتاج باشد از نان و آش تغییر بوقت صبح فی اسم دو نان گندم و کهچری
و بوقت شام بریانی و مزعفر و شیربرنج میخوراندند و فی اسم یک هون ماهوار کتابت با سرفرازی فرمودند
و هم بوقت امتحان بتاریخ سلخ ذیحجه میشد انعام از قسم هون میدادند و کسیکه در آن هوشیار از علم میشد
بعهده و عهده بهتر نوکر و ملازم میشد هستند و در اجرای مکتب ها و کار لنگر بعد بر گشته نگهدارند که بعمل و تا
واماندگان کاجبارت و تربیت و مسجد دار السلطنت را بموجب اسناد قدیم بلا ایزادی زیاده انعامات
و روزمره و سالیانه نموده در اهتمام و استعداد تاکید کنند و هر مسجد که وظیفه روغن مقرر نداشته باشد ربع
آثار روغن و چهار چهکانی بلا قصور بدهند و ماهوار اهل خدمات مسجد هم اجرا دارند و هر مسجدی
داروغه مقرر داشته اهتمام آب و صف بوریه و جانماز شطرنجی و جاروب و در رمضان شریف
قرآن شریف نمایند و رواج دهند و در شهرها تاکید نمایند که بی اطلاع و امداد شاه هر جا بجا تکبر
مسجد بنا نکنند چه برای ثواب بنامی نهند و از بی اهتمامی عصیان زیاده تر از ثواب عاید می گردد
واگر نظر بر ثواب است مهمان خانه ها و رباط و پل و چاه و حوض هر که خواهد بی دغدغه بنا کند و در هر جا که
ضرور باشد بر محل هر جا مسجد تعمیر نموده از سرکار سلطانی وظیفه و ادرار حاصل کنند حکام شهر
در این به استحضار بوده در محافظت مرمت مساجد خود را معاف ندارند و در ماه رمضان بجمیع
مساجد صفای بوریه و سبو های آب و اهتمام صفای روزمره سرانجام مسجد داده در مساجد

کاروش تمام ولایت بمعرفت جاری دارد و قاضی و خطیب و جمیع حکام موافق شهر مقرر ساخته در اشاعت
شرع شریف و اعلای اعلام ملت منیف و احیای مراسم عدل و انصاف و احیاط قوانین ظلم و اعتساف و داد رسی
متظلمان و فریاد رسی مظلومان و ملهوفان کوشیده اجرای احکام موافق شرع شریف نمایند و هر جائی
و مکانی که تحت ملک وسیع خواهد بود آنرا صوبه علیحده قرار دهند و پرگنات و مواضع که تحت آن بود خالصه
خیل و غیره را جاگیر بدهند باید که قصبه و جاهای بزرگ نامی را با ولایت باحتیاج حصار مذکور علیحده
نموده باقی را بجاگیرداران و اقطاعداران بدهند در وزری که سوای با احتیاج و جاگیرداران موجود شود
عوض خزانه است تا که حضور بطلبند در محل بها باشد و درین قسم جا با خراب خانه زرخورده البته مقرر
دارند و تاکید نمایند که زرخورده در روز سرگی موافق زرخورده دار السلطنت باشد تفاوت یکجه
دران نباشد و نیز وزن بقالی و کیانی و جمیع اوزان موافق وزن وکیل دار السلطنت باشد اگر کیل
و صاع ان ملک بر رواج آن ملک اگر باشد گو باشد بحال گذارند اما احداث کیل و وزن یک معامله
بنوعی و کیل و وزن معامله دیگر بنوعی دیگر در هیچ جا روا ندارند و چنان تاکید نمایند که هر روز جمعه قاضی و
خطیب و وزرا و امرا و جمیع مسلمانان بلا ناغه بمسجد جامع حاضر شده ادای نماز جمعه و خطبه نمایند اگر جای
بعضی را میسر نخواهد شد هر کدام مسجد رفته ادای نماز نمایند بهر طور مسجد جامع از مردمان پر و مملو شود
و هر که حاضر نشود بحکم خطیب و تاکید او کوشند و اسلام را و مراسم قوانین آن احتیاج بوعظ و
مقصد طی گردانند که هیچ کافر قوی پایه را با مسلمانی ضعیف مایه قوت مقاومت و برابری نباشد که
احیانا اگر مسلمانی بواسطه اهانت کفار بنا دالی رای خارج آهنگ کند آن نمی شاید باید که بتاکید یا لی
نصیحت و رفع لوقت نمایند اما بواسطه رعایت کافر مسلمانی را ایذا نرسانند و از هولی و دیوالی و
دسهرا و دیگر رسومات کفر که علانیه میکنند در مقام منع و احتراز بوده در باطن بر رسومات کفر
با ایشان متعرض نشوند چنانکه گفته اند مصرع محتسب را درون خانه چکار * و در مسجد
جامع و آثار مبارک رسول خدا و روضه های اولیای کرام و مساجد که از قدیم رسم لنگر جاری باشد او
وانعامات اوزارات تحت اهمال داده باشند بر قرار داشته و بحال نمایند و دران باب انعام دارند و

شایسته نموده به یک قلم آنها را قلع و قمع نموده به استیصال زد اگر کسی رجوع کند داند که پیشتر چه حال
خواهد ماند بطریق زمینداران مطیع نگهدارد و چون بداند که بوشت طاغیان ممالک محروسه لیکن الا
و پاک گردیده به غنیم گرد و نواحی هر که قریب‌تر و یاغی‌تر باشد هم شروع نماید متمردان را گوشمالی رسانده
ملک‌گیری بکند و پیشه پادشاهان ملک‌گیری است و هر ملک و ولایت را که مسخر سازد سرداران و سپاه
آن ملک را به فهمیدگی تمام از خود ساخته بطریقی که هر کدام را باید داشت نگاهدارد تنخواه و جاگیر و انعام و نوشته
هر چه که داده‌اند اجرا دارند جای دیگر داده نگذارد که احدی از اماجید و اعیان آن ملک پراگنده شود
و بیکار و بی روزگار ماند که رفع فساد و فتنه ملک بدین است و رعیت را با سودگی تمام نگهداشته تلطف
و شفقت مالاکلام پرورد و در کارخانجات و تمامی قلمرو حکام اهل اسلام و کارکنان هندو مقرر داشته
حکومت به مسلمان و هندوان نه پسندد که خبر آن دین و دنیا است و تا آن ملک هیچکس را در آن ملک نگذارد
و جای دیگر او چه احسن تنخواه داده و رعایت‌ها کرده و آنچنان حال پردازی نماید که یاد حال قدیم و ملک
قدیم بطریق ما سبق اصلا نه جا از ایشان نگذرد و غلامان بسیار از حبشی و ترکی و هندی بهم رسانیده و در ضعیف
و استعداد و قابلیت آنها کوششها کرده هر کدام را به موافق قوت و حوصله در خدمت حضور و کارهای
نامناسب نگذارد و در جمیع احوال از دروغگو و شرانگیز و طاغی طبیعت و ناراستی پسند و کج مزاج و گردنکش
و دزد و فتنه انگیز محترز بوده شریران و منافقان را اصلا در درگاه راه ندهند و هر که افترائی نزد بهم رسانیدن
را متعهد شود او را به رسوائی از درگاه براند تا رفع فساد گردیده باعث صیت عدالت و رعیت پروری
شود و نگفته که جعل و مفتری گر نا که به ثبوت نرسد از جا نرود و اگر به ثبوت رسد موافق شرع شریف عمل نموده
و بال م متال و حشیم طمع نکرده و در میان مدعی و مدعا علیه تنقیح بواجبی رساند اگر مدعی اگر دروغ شود مدعا علیه
را دلاسائی بی نهایت نماید و مدعی را در دربار تنبیه نموده به رسوائی بد رساند تا دیگری مرتکب این امر
شنیع نشود و باید که در قلاع و حصارها معتمدان قدیم قدیم الخدمت با دیانت با غلامان شایسته تربیت
یافته را به حکومت منسوب داشته هر کدام را بیشتر از سه سال نگاهدارد و بعد از اتمام ایام او را به جای دیگر بدل کرده به جای
او مقرر سازد و هر قلعه و حصار را که ملک وسیع و کشش باشد و معامله باشد نائب غیبت در آنجا گذاشته

وشش هزار وهفتصد وپنجاه روپیه زمیندار مانک پالا پانزده هزار زمیندار چاکب بالا یک لک ونود وهزار وپانصد
زمیندار کارلی گیر ا هفتاد وپنجهزار زمیندار منوری پنجهزار وششصد وچهل روپیه زمیندار باکل واری سی وهفت
هزار وپانصد روپیه زمیندار ویکرا دو سه هزار زمیندار سرین بلی ده لک وبست وهشت هزار وشصت روپیه
زمیندار ای کونه یک لک وهفتاد وشش هزار وپانصد وپنجاه زمیندار کیکوری دو لک وبست وپنج هزار
زمیندار کنک گیری نه لک ونود ویکهزار وشصت ویکصد وشصت وپنجهزار زمیندار بلاری
هشتاد وشش هزار ودوصد وپنجاه روپیه زمیندار کوری کوهه یک لک وهشتاد وهفت هزار
وپانصد روپیه زمیندار سکرکهی وهفت هزار پانصد روپیه

آیین دستور العمل ضوابط چند که قرار داده عهد آن سلاطین عدالت آیین است مناسب نمود که در ذیل این پادشاه عدالت بنیاد ثبت نماید

سلطان را می باید که نخست معدلت را شعار ودثار خود ساخته همگی همت مصروف آن دارد که گفته اند
شاه را به بود از طاعت صد ساله وزهد * قدر یک ساعت عمری که در وداد کند * وبنفس نفیس
متوجه معموری ملک وآبادی رعیت گردیده دقیقه از آن فرو گذاشت نکند زاده که آبادی ملک موجب دوام و
نظام سلطنت وآبادی خزینه است **بیت** رعیت چون بیخ اند وسلطان درخت * درخت
ای پسر باشد از بیخ سخت * وتا تواند در پی جمع ساختن لشکر کوشد وسپاهی جنگ آور نصرت کیش
نامی بهم رساند ووزرای صاحب رای * هر شایسته نمک حلال فدوی ودیانت اندیش بهم رسانیده در اصلاح
حال وتفحص احوال وخبرگیری سپاه واستعداد واسباب ولوازم ضروریات ایشان بیش از پیش کوشد و
همان به که لشکر بی نان پروری * که سلطان بلشکر کند سروری * ومدار جمعیت لشکر بسر ودو قسم مقرر دارد
یکی فرزا دام او ودیگر خیل خاصه که خاص متعلق باشند چه دام سپاه کمتر جمع نمی توان نمود ودر خاصه خیل
هر کدام را گنجایش است چون از بندوبست سلطنتی نه وضبط وربط قلعجات وولایت وآمادگی لشکر
فارغ شود نظر همت بر دفع غنیم گمارد نخست از زمینداران وطاغیان که سر از جاده فرمان برداری
پیچیده بمناسبت جاری وقوت حسام وتمرد از انحراف داشته سر بر فرمان برداری بدارند بعد

بلد در دکن بر ولایتی مشرف بوده دم راجگی میزدند و سوا العنا یام و درین ملک خبر مهون و مهر و بیناب
و هرن و مروج نبود از عهد عالمگیر رواج روپیه شیوع یافته بعد او سلسلهٔ عادلشاهیه یوسف بیک ساوی قلعه ارک
بنیاد تخت گاه خویش ساخت بعد از ان ابن ابراهیم عادلشاه بن اسمعیل شاه عادل آن را از سر بنیاد نموده
و حصاری مشتمل بر دیگر بکمال استحکام بر آورد و بعد از ان پسرش علی عادل شاه حصار شهر
پناه بنا فرموده تعلقات بیجاپور مشتمل بر سیزده سرکار و دو صد و هشتاد و یک محال که آن را
پرگنات میگویند و جمع کامل صوبه بیجاپور از روی دفتر آصفجاهی هفت کرور و هشتاد و چهار لک
شصت و یکهزار و هشتصد و هفده روپیه و یک نیم آنه و این ضابطه کامل عهد عالمگیری است

سوای این سرکارات و محالات ملک لیسیا و بنادر کثیره ملحق

تعلقه بیجاپور است از انجمله بندر دابول بسوی که هفت هزار و کسری محاصل داشت و بندر کهل سنی
هفت هزار و بندر چیول پانزده هزار و بندر سنگر ده هزار و بندر گووه سی و هفت هزار و
پانصد بعد از چندی بتصرف نصارا رفت اسلام بندر عرف راجاپور بیست و چهار هزار و
بندر سانهتی ده هزار و بندر رکهاری پتن پنجهزار و بندر بهرچری پنجهزار و بندر سالتولی سه هزار و
پانصد و بندر محمداباد عرف شده هوت پنج هزار و بندر کبیرا پنج هزار محاصل داشت —

تفصیل پیشکشات تعلقه کرناتک بیجاپور

این جمع سوای جمع مذکور است جا پنج کرور و بست و پنج لک و شصت و یک هزار و ششصد
و چهل و نه روپیه باین تفصیل زمینداران سرنگپتن سه کرور و هشت لک و پنجاه و یکهزار و
سیصد و شصت و یک روپیه دوازده آنه دیگر زمیندار تعلقه مذکور یک کرور دو لک و شصت و
سه هزار ششصد و سی و نه روپیه و ۱۵ آنه زمیندار سوندا هفت لک و بست هزار و هشتصد و
هفتاد و یک روپیه زمیندار چیتردرگ پانزده لک و بست و پنجهزار زمیندار جری ملاد نود و سه هزار و
ششصد و پنجاه روپیه زمیندار کنیرا یک لک و هفتاد و دو هزار و پانصد روپیه زمیندار رتن گیری
دو لک و سه هزار و ششصد و پنجاه و هفت روپیه زمیندار سرهتی هفتاد و پنجهزار زمیندار پادگر یک

بلطایف الحیل نواب را اخذ نموده در باگانون در حبس کرد و در همین سال خواص خان کشته شد و نواب انه بند
با علی یافت و شاهجهان از اگره بدولت آباد آمد و میان شاهجهان و عادل شاه بصلح قرار شد و در سنه
هزار و چهل و هفت شهزاده علی عادل شاه تولد یافت و در سنه هزار و چهل و هشت بنکلور و سرا هر دو مفتوح شدند
و در سنه هزار و چهل و نه با اهتمام رندوله خان بسوا این فتح تاریخش گفته اند مصرع کند رندوله فتح
از لطف یزدان و در سنه هزار و پنجاه و شش نگین محل با آتش بسوخت و در همین سال سلطان محمد عادل شاه
قصر عالی موسوم به داد محل با طلاکاری و رنگ آمیزی بنا فرمود و امر فرمود در آنجا حضرت آثار قدسیا
انوار سید الابرار مودع و محفوظ است و زیارت میشود و در سنه هزار و پنجاه و هشت در محرم شهنواز خان
فوت شد و در رجب این سال راجه را قید نمودند و در ذی قعده این سال نواب مصطفی خان فوت شد
و در ذی حجه این سال جنجی مفتوح شد و در سنه هزار و شصت و یک فرمان خطاب محمد عادل شاه از نزد شاهجهان
بادشاه رسید و در سنه هزار و شصت و سه با اهتمام خان محمد بلکنده مفتوح گردید و در سنه هزار و شصت
و چهار آب افضل پور با اهتمام افضل خان از بیگم تالاب اندرون قلعه در آمد و در همین سال لرزه عظیم واقع
و در همین سال الور فتح شد **بیان تعداد لشکر** سواران هشتاد هزار اجسام دو لک و فیل الف
دیگر روایت از سید علی محمد چنین است که سواران سه و نیم لک و پیادگان
بیشمار و فیل یک و نیم هزار و سوای جمعیت متعینه تعلقات **بیان شمه از کیفیت بیجاپور**
زمان قدیمی این ملک کنتری ست و این ملک بکنتره نامیده میشود و آدمی این سرزمین بکمال
دنیا منبری خیز چنانچه در اطراف و اکناف دنیا عمتش مشهور است و ولایتی است فراخ و وسیع واقع
جنوبی ملک بیجاپور ولایت بدنور و شرقی آن بکنگلستان حیدر آباد و به دریای شور پیوسته و شمالی
نهایت طول دارد و به دریای شور پیوسته و غربش نیز به دریای شور پیوسته گویند در تمامی اقا
سبعه اقلیم هند به زرخیزی و کثرت اموال ممتاز از سایر اقالیم است و در جمیع جوانب هندوستا
خطه دکن بکثرت اموال و زرخیزی مشهور و در آنکه دکن ملک کرناتک به زرخیزی و دیگر اموال ممتا
[illegible] چنانچه مشهور است که محصول ولایت بی تکرار است که دو کرور هون بود و سیوای آن نیز چند

بیان کنند که پادشاه محمد عادل شاه غازی رحمة الله علیه

دان قبه ایست فلک ارتفاع گردون شکوه که از آینه عجیبه و عمارات غریبه است در خطهٔ دکن بلکه در
حال شکلش در اقلیم هند هم نشان نمی دهند بلکه سیاحان جهان پیما و سیاران گیتی نورد از اطراف
اقالیم سبعه می آیند چون نظاره اش نمایند و بمشاهده اش پردازند و از ارتفاع و بلندیش و نیز در حجره
طرزی خوش اسلوبیش محظوظ و متحیر گشته بر روی زمین بی نظیر میگویند با وجود این ارتفاع و بلندی که
صناع فن کامل تقطیعش چنان زیبا ساخته که نظاره کننده و بیننده را حیرت می افزاید و چون اندر
زاید گردد و چه هر طفل باید یا پیر چون آواز بر آرد جواب همان اسلوب از آنجا بشنود و هر کلام که از متکلم
صادر گردد بمقابلاش صدای منکشف همان حرف و صورت پیدا گردد و خیال قبه وار بار عمیقه هم
صدا باز خورد و اما آنچه درین قبه بحرف و صوت مشابه کلام ایشان باز می خورد و غرائبی دارد که شنونده
حیرتی طاری میگردد و نیز بر سر آن قبه سنگی در زنجیر آهنین آویزان است که سنگ برقش می نامند و
مشهور است که تاثیر آن سنگ آنست که عمارات از صدمات صواعق بالخاصیت است و مقصود از آویختن
او برین بنای رفیع همین است **تاریخ وفات** سنین عمر سلطان محمد عادل شاه چهل و هفت سال و
مدت سلطنتش سی و یک سال و تاریخ وفاتش عاقبت محمد محمود شد و ابراهیم خان اسد خانی گفته
فرد محمد شاه را الحمد الله چو نعیم جاودانی داد الله **تاریخ نجات** دران عهد آن پادشاه کامگار
دو خان که ثانی الحال بخواص خان مخاطب شد در سنه یکهزار و سی و شش بنیاد دولت بود که به رسول پور
مشهور است نهاده و در سنه یکهزار و سی و هفت قلعه چند از افاضل رضوان و فیض عادل شاه در آمد
در همان سال توپ ملک میدان را مراری پندت بر حکم سلطان محمد از قلعه پرینده به بیجاپور آورد و در سنه
یکهزار و چهل و دو به اهتمام مراری پندت در گمبهی چو گنبد طی شد یافت و در سنه یکهزار و چهل و پنج میان
نواب مصطفی خان و دولت خواص خان نفاق و شقاق پیدا شده باهم جنگ واقع شد و درهمین جنگ
تیری بر پهلوی حضرت شاه مرتضی فرزند حضرت شاه هاشم حسینی العلوی و پدر شاه برهان الدین قد
ارواحهم که مرباز وی نواب نشسته بودند رسید و مجروح ساخت و سبب وفاتش گشت و درهمین سال خواص خان

وتغیر آن دو کار نموده عدالت گاه دیوان و جنگ گاه فیلان از بیرون قلعه موقوف نموده هم اندرون قلعه
قرار داده و عهد خطاب خانخانان باین توجه مقبول الخدمت آنغرض آن بادشاه دادگستر رعیت پرور
شورش جنگ و پیکار و آشوب خون ریزی کارزار را تجویز نفرموده به حلم عظیم کاربند شد و سپاه و
رعیت را در عهد امن و فراغت و فراخی و بساطت آسوده داشت تا مدت سی سال که عهد مبارک آن
بادشاه جنت آرام گاه است همین اسلوب امن و رفاه بر جهان و جهانیان منبسط بود بر ضمایر
اولوالبصایر روشن خواهد بود که از مبداء ظهور تباشیر صبح دولت یوسف تا منتهای
غروب نیر بخت سکندر که کما بیش دو صد سال به شمار آمده بمنطوق خیر الامور اوسطها عهد
میمون ابراهیم و زمان سلطان محمد که مجموع مدت هشتاد سال است بکمال خیر و خوبی و لغایت
حلاوت و خوش اسلوبی مقرون بود و ملک و رعیت بتمام جمعیت و آسوده حالی اقتران داشتند گویا
آفتاب سلطنت عادل شاهی از مطلع یوسف بر آمده بوقایع ترقی و تعرج بوده تا در زمان این دو عهد
همایون بذروه کمال فائز گشته وسط السماء رسید بعد از این میل نموده بهبوط گرائید تا آنکه در آخر
عهد سکندر زایل شد اگرچه در زمان چهار وسطه مقدمه شوکت سلطنت روز بروز متزاید بود اما
از کدورت متاعب و مشاعت جدال و قتال مصفا نبود و از هنگامه آرای رزم و پیکار خالی
نه چه تا عهد علی عادل شاه تیغ و سنان سکون و آرام نداشت و اسپان و دلاوران را فرصت نفس
چاق نمودن نبود و هم چنین در دو عهد اخرین هرج و مرج و هنگامه و فساد گوناگون توالی و تواتر
داشت انچنانکه حلاوت را برانداخته انچه حلاوت و جمعیت و خوبی سلطنت با لت دامن و عیش
و فراغت بود در همین هشتاد سال بود که زمان عهد این دو بادشاه علیم و سمی حبیب بوده است و بس

بیان وفات سلطان محمد عادل شاه غازی ٭٭٭

سلطان محمد در طاس نهم روز شنبه تاریخ بست و هشتم محرم سنه یکهزار و شصت و هفت از شغل سلطنت
و جهانبانی استفراغ جسته بسرای جاودانی و حریم قرب یزدانی خرامید و در قبه عظیمه که خود در زمان حیات
بنا فرموده بود بیاسود رحمة الله علیه رحمة واسعة

طریق انقیاد و اطاعت پیموده همیشه دم از عجز و ضراعت می زده باشند و اگر نه افواج قاهره عساکر
منصوره غالیه قهر افشان آتش ریزان بر سر رسیده داغ سلطان بعد ورود ایلچی او دریافت
مضمون نامه عتاب علامه از امرا و وزرای پایه تخت درین باب استشاره فرموده صورت
نگارش جواب ازینها بازجست سرداران و کمن که بر همت و قوت بازوی زور و شجاعت خود و یکدلی
سپاه و اتفاق و فراغت رعیت و نیک بختی پادشاه و نصرت و تایید اله وثوق کلی و اعتماد تمام
میداشتند جمله متفق اللفظ و المعنی زبان ترجمان گشاده گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم ما هم مشتاق
و آرزومند همین روز بودیم که عروس پیکار و کارزار را تنگ در آغوش کشیم و شمشیر زهرآب هندی را
به تیغ فولاد هندی به سائیم و آرزوی تمام داریم که خود باستقلال شتافته بر لب نربدا مقابل
و ملاقی شویم سلطان محمد عادل شاه چون عزم همت سپاه و تجویز و صلاح اعیان و ارکان
دولت خواه بر مقابله و مقاتله درست یافت جواب تمسخر انگیز نگارش آورده ایلچی را روانه
فرمود اتفاقاً همدران شب پادشاه سیر چاندنی بر سقف قصر عالی بر آمده بود چنانچه پیشتر
ازین نوشته شد چون افضل خان گفت انچه گفت پادشاه فرمود انچه گفتید درست و بجاست
اکنون صلاح چیست افضل خان عرض نمود که اگرچه بندهای درگاه از عنایت الهی و اقبال ابد مدت
پادشاهی تاب و توان و قوت و همت آن دارند که افواج هند را از نربدا عبور [illegible]
نمودن ندهند لاکن بعد از تعب بسیار و خون ریزی بیشمار که هزارها مردم چیده و برگزیده
به تلف خواهند رفت و هزارها عورات بیوه خواهند شد و کودکی چند یتیم و یا شکسته خواهند شد و خانها
بخانه ماتم و لغو خواهند نشست اگر بر اقتضای وقت اطاعت و انقیاد را کار فرموده سپاه و رعیت موجود
از خون ریزی و اتلاف جانی و مالی محافظت و حراست فرمایند دور از عقل و صواب و اندیشه نخواهد
شد در شجاعت بندگان درگاه نقصانی نه در شهامت محتشمان بارگاه قصوری و خللی راه خواهد
یافت بلکه نزدیک خردمندان دانش پژوه این کار ستوده و پسندیده خواهد شد پس عادل شاه
قاصد رفته را از سه منزل راه بازگردانیده جواب صلح انگیز و اطاعت آمیز بر نگاشته و

بیان سبب رنجیدن پادشاه او را و جواب دادن افضل خان آن بود

پیشتر از آن یک هفته ایلچی پادشاه هند با فرمان عتاب آمیز رسیده بود و موجب عتاب آن بود که در
زمان سلاطین ماضیه عدالت گاه اندرون قلعه ارک مقرر بود سلطان محمود در ابتدای عروج شوکت و
سلطنت خویش بیرون قلعه بنای دادمحل نهاد و عدالت گاه مقرر گردانید قصری است عالی و رفیع که در
صفتش گفته اند فرد ایوانش بکیوان سر کشیده + جهانی در پناهش آرمیده + و اکنون در آن محل آثار قدسی انوار
حضرت سید الابرار علیه الصلوة و سلام الملک الجبار است برکاتها مودع و محفوظ است که زیارتگاه
خلایق و مهبط فیوض و برکات خالق است و نیز در عهد سابق سلاطین پیشین برای تفرج و تنشیط
خاطر اگر گاهی به تماشای جنگ پیلان حظوظ اندوز میگشتند هم در اندرون قلعه پیلان جنگ انداخته
نظاره می نمودند پادشاه سلطان محمود در عهد خویش بیرون قلعه برای جنگ پیلان میدانی فراخ
که مقابل شرف برج است مقرر ساخت و آن میدان الحال به اکث مشهور است و نیز سلطان محمود
وزیر خود را بخطاب خان خانان سرفراز فرمودند سلاطین هندی که سر عظمت و رفعت بگردون
رسانیده دم از ما دلا غیری میزدند و همسر و همتای خود هیچکس را در جهان نمی پنداشتند سلاطین
دکن را مطیع و باج گذار خویش تصور نموده بخان می نامیدند و در مخاطبات و مراسلات هیچ یک از
فرمان روایان خطه دکن را بلقب شاهی بنام مزین و ممتاز نمی ساختند مگر صاحبقران ثانی شاه
بعد از مدتی در سنه هزار و پنجاه و نه سلطان محمد عادل شاه را که چون شوکت و سلطنتش باوج
کمال رسید و دبدبه عظمت و رفعتش بذروه علیا پیوست بر حسن سیرت و سریرت او که جامع
و اخلاق و اوصاف فرمان روایان عالی مقدار بود مقر و معترف آمده خطاب شاهی عطا
در فرامین و مراسلات سلطان محمد می نگاشتند الغرض بران برسه امور بر سلطان محمد که برخلاف
قوانین اسلاف و بظهور آمده اعتراض نموده فرمان عتاب آمیز اصدار فرمود که ازین سه امر
از خصایص شاهان پادشاهان هست باز آمده بر طریق آبا و اسلاف خویش با اندازه بیرون نکشید

و بجمعیت قلیل با افواج عظیم مقابله نموده شکست فاحش داده گریزانید بمجرد دریافت اشاره شهنشاهی کلید
قلعه سولاپور تسلیم خدام درگاه معلی نموده خود را بلباس عبودیت آراسته در سلک امرای عادلشاهی
انتظام بخشید و بستان امیدش از رشحات سحاب عنایت بادشاه غازی طراوت و نضارت بکمال رسانید
منقول مشهور است که شبی از لیالی معموره سلطان محمد بر سقف قصر عالی که مسمی به عدالت محل
بود بآرایش تمام لباس و فرش طرز سفید برای سیر چاندنی آراسته نشاط اندوز و فرحت افروز بوده و وزرا
و امرا هر یک نیز بهمان لباس خود را آراسته حظوظ تفریح و سرور می اندوختند در عین آن شب که امواج
سرور و نشاط از دریای دل بادشاه هر یک از استادهای پایه سریر دیده شوخ خیلی بادشاه متوجه محال
معموره بیجاپور شده گوش فرا داشت و غوغای صدا که از شهر برخاسته می فرمودند نای سرور و صدای سرود
و آواز چنگ و رباب و طنطنه عیش و شادی دیگر بگوشش نمی خورد درین محل بادشاه لختی باندیشه فرو رفته
بسرور و خوشحالی گرایید بجناب بادشاه حقیقی جل شانه و عم نواله شکرانه این نعمت که در عهد خیرنشان
این همه امن و امنیت و راحت و فراغت بر خلق فیض گردیده که بدون آوازه عیش و سرور ناله درد و غم
از هیچ جا بر نمی خیزد سجده بجا آورد و معتمد خاص و فدوی با اخلاص افضل خان که در پایه سریر ایستاده
بود خطاب نموده فرموده که افضل خان جی شهر چه میگوید افضل خان آداب بجا آورده عرض
نمود که شهر ثنای بادشاه میکند و دعای ظل الله میگوید برای بقای عمر و دولت و ازدیاد جاه
و جلال و عظمت که این همه طنطنه شادی و شور و غلغله فرحت و سرور از آثار معدلت و نیکنیتی
و نتایج شفقت و رعیت پروری آن عالم پناه است که محیط جهانی گردیده غم و الم بالمره از نهاد
خلایق برطرف گشته است بادشاه درین حال باقصی الغایت قرین نشاط و ابتهاج گردید اما بعد
از خیلی در تفکر فرو رفته پس از تامل دراز به افضل خان خطاب فرمود که اگر با ما پادشاه هند
صورت مقابله رو نماید انجام کار چگونه خواهد افضل خان عرض نمود که بجای این صدای شور و سرور
و نالهای در او بلاد و انبوه خواهد برخواست و آواز شکست چوڑیان و غوغای ماتم و تعزیه خواهند
شنید کل فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام

بستان ششم

بیان استقلال سلطنت عادلشاهیه در عهد سلطان محمد

استقلال سلطنت خانهٔ عادلشاهیه در عهد سلطان محمد عادل از زمان سلاطین ماضیه با ضعاف
مضاعفه رسیده چنانچه اکثر امرای ذوی القدر ولاقتدار که در زمان سلاطین پیشین بعز و جاه
و مال و پشت گرمی خیل و حشم رخش نخوت بر فراز گنبد عفرا می تاختند و توسم را بهانه ساخته بعد از چندین
وا پیش احکام طلب درود و فرحی از شهر رسیده هلال وار از دو سر انگشت تسلیم فرود آورده رایت مرا
بولایت خود بر می افراشتند در زمان این بادشاه با شمارهٔ حلقه بگوشان درگاه معلی سجده کنان
بشهر در می آمدند و سعادت بساط بوس دریافته بشرف خدمت حضور مشرف میگشتند صاحب
قران ثانی شاه جهان بادشاه از فرط تعظیم او را بادشاه می نوشت و هیچ یک از سلاطین دکن را پیش
ازین از سلاطین هند خطاب شاهی ارزانی نشده بود و هم چنین شرفای که معظمه و والیان کشور
عرب شاه صفی و شاه عباس ثانی بار بار رسولان کاردان با تحف و هدایای شاهانه بدرگاهش
فرستاده اظهار اخلاص و یکجهتی کردندی و قطب شاه و سایر سران دکن و روسای فرنگ و راجهای
ملیبار و حلعانه و کرناتک و سایر سرکشان چار سوی مملکت رابطهٔ اطاعت و انقیاد در استحکام
داده بار سال هدایا و پیشکش و ایصال باج و خراج هر ساله دم از محبت و اتحاد و فرمان برداری
و انقیاد میزدند چون بادشاه غازی تاج جهان تاج جهان بیگم را که صبیهٔ عبدالرحمن که برادر بادشاه سلطان
میشود در سلک ازدواج کشیده بر اوج نخشن انتعاش و ابتهاج کشتند در شب بشهر گشت و کلامی صاحب
قران ثانی و شاه عباس ثانی کاخ جهان داران دیگر حیثیت تعظیم میداشتند از فرق ادب قدم قدم
ساخته در جلو بادشاه غازی لوازم خدمت بتقدیم میرسانیدند و هر دیاری که صرف از دم تیغ جهانستانش
برمی آمد تمامی آن شهر و ولایت بتصرف اولیای دولت قاهره در آمدی قلعهٔ قوی بنیاد سولاپور
که در استحکام برج و بیتش طعنه بر سد سکندر می زد و سنگینی پایه اش گویان گاو زمین را همچو کوه بفریاد
می آورد چون بادشاه ارادهٔ تسخیرش نمودند قلعه بان آنجا سدی ریحان سولاپوری که در
مذکور بکثرت ذخیره و استعداد محاربه و سنجیدگی لشکر غلغل کوس استغنا بگوش ساکنان عرصهٔ آفاق میرسانید

می آییم آن پاک‌شرا بخفت و حقارت دیده باشد باز آنجا قدم نخواهم گذاشت این خبر بسمع
همایون پادشاه رسید فی الفور میر معماران را حکم صادر شد که بشتابی هرچه تمامتر با اعوان و
بیلداران خود را رسانیده دیوار فصیل حصار که الحال پادشاه پور دروازهٔ آنجاست شکسته
دروازهٔ جدید تیار نموده رعایای شهر را ازین دروازه باندرون شهر درآورند میر معمار حسب
الارشاد پادشاهی فی الفور با هزار با اعوان و کارگر آنجا رسیده دیوار حصار شکسته دروازه
تازه بنا نهاد و نزدیک نصف کار با تمام رسید باعزاز و اکرام رعایا را که شب بیرون مانده بودند
از دروازهٔ پادشاه پور باندرون شهر آورد و بنای پادشاه پور دروازه با این است و گرنه حصار را
از قدیم شش دروازه بود و بدند رعیت پروری و شفقت و رزی آن پادشاه با این نهج بود نقل
مشهور است که روزی آن پادشاه رعیت پرور سخاگستر بر بام قصر بلند برآمده
تماشا میکرد و نظارهٔ آبادی معموره می نمود دید که از هر جانب معموره دخان بر هوا رفته
است مگر یکطرف از قطع دیا نهشت پور بطرف برهمن پلی آن هم آبادان و از مضافات این
معموره بود اثر دخان یافته نمی شود در شگفت ماند و از ایستادگان حاشیهٔ بساط
استفسار نمود که از هر طرف دود مطبخ ها سر برکشیده است جهت که ازین طرف دود مطبخها رفته
عرض نمودند که سکنهٔ آن برهمنان اند آنها یکوقت طعام می خورند و یکوقت طعام نمی
پزند بر خاطر پادشاه ساده دل رحیم القلب بگذشت آنها یکوقت طعام می خورند مگر
سببش ناداری و کم مایگی خواهد بود دورو رفت بهم رسانده بمقتضای علو همت حکم صادر
فرمود که وجه کفاف آنها از سرکار تعیین سازند تا توسیع معاش آنها را دست داده دو وقت
طعام را وفا کنند و آن قدر ندانست که قوم برهمن چه صاحب تقسیر وجه غیر خود معتاد یکوقت
طعام سیدارند و حاشیه نشینان آن پادشاه سخا پرور عطا گستر نیز نافع الخیر بوده اند که
ظاهر کنند که این قوم را خود عادت مدامی همین است که یکبار در شبانروزی خورند سکوت را
کار فرمودند پس بحکم پادشاه همدران روز انعام و صفقات برای برهمنان مقرر یافت *

تمام سال از همان سرمایه گذران خود با اهل و عیال میکرد باز در ماه شعبان سال دیگر بعد از شب برات
احرام بیجاپور می بست مدام طریق مستمره حفاظ کوکن همین بود که یکماه در بیجاپور و یازده ماه در وطن
بسر می بردند و بدون این حفاظ در بیجاپور بسیار بودند بهمین طور گذران می نمودند با چنین ختم
خوانی چند جا حافظ چهار پنج جا ختم خوانی می نمودند—

در بیان رعیت پروری پادشاه سلطان محمد عادلشاه

رعیت پروری آن پادشاه غریب نواز بان مرتبه بود که منقول است روزی مهاجن با چند نفر از
بقال و رعیت برای کاری که در پیش بود از دروازه الله پور بیرون رفته است در وقت
عبور از دروازه مهاجن بر چهار نایکان که نشسته بود سلام کرد او سلام مهاجن نشسته گرفت
و جواب سلام نشسته داد و توقیر این جماعت اصلا نیز داشت مهاجن شکسته خاطر برون رفت
ان نایکواری امروز ما را بچشم حقارت دید و توقیر لغاوت معهود بجا نیاورد حالانکه ما رعیت
بادشاهی هستیم پادشاه خاطرداری با منظور داشته در پاس خاطر میکوشید اکنون که در چشم نایکواری
سبک آمدیم رفته رفته در نظر همگنان حقیر و بی عزت گشته در نظر پادشاه هم سبک خواهیم شد پس الحال ما را درین بلده قرار و سکونت گرفتن نمی شاید بجای دیگر نقل کنیم زندگانی
چهار روزه دنیا همان بهتر که بعزت نموده شود و گرنه مرگ از زندگی بی عزت بمراتب افضل
بقول شیخ سعدی که مردن بعلت به از زندگانی بذلت عرض مهاجن و توابع او عزم جلای در
اوطان مصمم نموده آن شب هم پاس آن شب گذشته بسر نشستند تا صباح روز دیگر به سمتی دیگر روانه شدند
بجا نهانکرده خبرداران شب را این واقعه بسمع پادشاه رسانیدند گرانی عظیم بر خاطر پادشاه
گذشت سزاوار آن قهرناک بر نایکواری نامزد فرموده او را زیر عتاب در آورده چند خواص
درگاه بجهت استمالت رعایا فرستاد خاطرداری نموده برای معاودت بجانبها ایشان را تکلیف
کرد رعایا بر الطاف و مراحم پادشاه خوشدل گشته فسخ عزیمت جلا نمودند و رضامند باقامت
نیز گشتند لاکن گفتند که ما همین جا اقامت کنیم در دوران شهر آمدن از خفت تمهید بد وقتیکه

جنوباً و شمالاً انگلیس و یک لخت آبادی داشت و در آسوده حالی و فراغت بالی کافه برایا و غنا و
استغنای هر کدام باین مرتبه که هر شب برسم معمول و معتادی جلدی از هون و اشرفی بر بالین
خوابگاه بادشاه گذاشته علی الصباح برآورده بر محتاجین و مساکین خواهند که تفریق کنند
هیچکس قبول نمیکرد و میگفت صدقه خوران را بدهید ما صدقه خوار نیستیم پس ناچار خدمتگاران
بدوش بر داشته بر تکیه داران مداریه که در گرد ارکات تکیه ها بسیار داشتند و این یکهزار چهارده تکیه بودند
در آن فقیران چهارده تکیه میگرفتند باقی را بالمنوده روی گردانیدند تفریق و تقسیم و میکردند و تنها هم
برای اخذ صدقه بادشاهی بر در سرای بادشاهی آمدند و مردم شهر آن قلندران کدامان صدقه خوار
می خواندند و اگر کسی در آن زمان برای عمارت پاره زمین میخواست یک گز از زمین بیک هون
بدشواری میسر میشد و نیز از برکات نیات آن بادشاه خجسته صفات زنگ رفاه و فراغت بر تمامی
خلق آن قدر رسیده که با وجود آن خوش عیشی و فرح زندگانی بخیرات و مبرات معروفه و نوافل بیدا فوق
گردیده حقوق کل با بجیب وجه الیق و النسب مودا میگردانیدند و آنچه بظهور فضولیات در آمده
کل زر همچو خاک بیدریغ پاشیده و اندازه آثار مانده آنها مساجد و رباطات و تکیه ها و روضهات و
قصور و عمارات که بر طبق مصرع «آثار پدید است صنادید عجم را» هنوز باقی است ظاهر و هویدا است
قیاس باید کرد گویا در آن زمان برکت نیسان یا زر مثل مطر از آسمان می بارید یا مانند زرع از زمین
بر می رویید منقول مشهور است که هر سال چون ماه رمضان مبارک میرسید قافله
حفاظ کلام مجید از ولایت کوکن آمده بیرون شهر پناه در سرا نزول میکردند و اهل مساجد آنها را
که حفاظ میسر بود و مساجد خودها بآنها معمور میداشتند آنها حفاظ نمی داشتند بمجرد استماع خبر ورود قافله
بمبادرت بکار برده بسرعت رفته بلا تفتیش دست یکان یکان گرفته بمساجد خودها می آوردند کسی که
در رفتن خیلی درنگ و تاخیر می نمودند حافظ او را میسر نمیشد خایب باز میگردیدند آنها که حافظ کوکنی
به مسجد خود می آوردند تمام بخورش طعام نفیس و لذیذ تعهد میکردند به تراویح و ختم نماز لیالی تمام ماه معمور
داشته بروز ختم آن قدر از نقد و جنس خدمت حافظی می نمود که او را تا یک سال خانه کفایت می نمود

روکش آفتاب * فلک سر بسر جمله فکر اوست * شفق نظاره معنی بکر اوست * چو گردد ز جام سخن
تر دماغ * ز هر نقطه روشن کند صد چراغ *

در بیان ذکر محامد پادشاه عدالت پناه سلطان محمد عادل شاه

سلطان محمد عادل شاه پادشاهی نیکو منظر خجسته سیر خوش خلق سلیم النفس بلند اقبال قوی
طالع بهر طرف که جنود ظفر ورودش روی توجه آوردی و همت بر تسخیر گماشتی فتح و نصرت دو دو
استقبالش کردندی و بعزم جهاد بلاد بسیار از کفار تیره روزگار کرناتک و منار و ملیوار
فتح نموده دار الاسلام ساخت و مساجد و مدارس بنا فرموده و قضات و خطبه و محتسبان تعیین
و سائر عهده داران دین را نصب فرموده رواج دین اسلام و ترویج دین محمدی آشکار نمود
حدود مملکتش از ولایت اوسه که سرحد مغل است تا سمت بندر دابهول و عرضش از حد قطب
شاه که شهر محمد آباد بیدر پیوسته تا بندر مصطفی آباد داهل که بر کنار دریای شور است رسیده
معموری ملک و کثرت جمعیت سکنه بلاد در عهد همایونش بمرتبه انجامیده که بوم و چغد را جای آشیانه
نمانده هیچ معموره و شهری نبود که شب و روز ساز و نوا و چنگ و سرود در آن درگاه نبود عالمی
به شادکامی و کامرانی آنچنان بهره یاب بودند که غیر از این شغل خیال دیگر گرد کدورت و [illegible] پیرامون
خاطرشان نمی گشت برومندی معدلتش آهوان را در سایه چنگال شیر ژیان پرورده و عطا و
سخاوتش رسم سؤال و احتیاج از جهان برداشته که دیگر مردم نام سخای حاتم از دل پاک نموده
و عدل نوشیروان را بر طاق نسیان گذاشتند گویا آن عهد عهد مهدی موعود بوده که امن و
امنیت و غنا و فراغت آنچنان خوش اسلوبی تمام عالم را احاطه نموده که دستی به پیش کسی دراز
نمی دیدند و فقیر و افلاس جلا وطن ساختن از عالم رسیده که چشمی پیش روی نگران نمی یا فتند
هیچ زبانی از ستمی نه نشیدی و هیچ موری از ماری اذیت نکشیدی گویند از برکات
نیت حسن معدلتش معموری بلده بیجاپور بآن غایت رسیده که از اقصای نورس پور دولو
تا منتهای رسول پور طولاً و شرقاً و غرباً از ابراهیم پور تا بهمن هلی که دریانت پور هم است عرضاً

عملی از حقیقت این سخن کماحقه آگاهی داده بود و به ذوق طبیعت خویش پاس خاطر همگنان داشته
همواره در فن انشا فقرات دل نشین بر صفحات روزگار می نگارد و فکر متین نقش در عبارت آرائی
ورق تنگ مایه را غیرت سد سکندری گردانید تا یاجوج منشان به کاوش ناخن تصرف
رخنه بیجا در آن نینداختند و بهار می جوی بار تفکر دامن دامن گل انتعاشش زگریبان شکفته
طبعان بر دمانیده تا به مرده خاطران با ظهار شگفتگی پردازند **نظم** چو گیرد بکف کلک
گوهر نگار * شود صفحه دلکش چو رخسار یار * نعلم البحنان و بانستان چنین * بود معدن
فضل دانش همین * **سوم حکیم الشتی** که از آتش زبانی زبان لال می نگارد و فکر
بلندش رتبه سنج طارم اعلااست و حکمتش محض قدرة الله تعالی تا ز تصرف بر قانون
شفا بقانونی نه بسته که بوعلی از ذوق این نوازش در زیر پرده خاک برقص نیاید بت تحریک
هجران را از استخوان مهجوران بیک نگاه کرم برآوردن کاری بس آسان می پندارد **نظم**
رو شعر و حکمت نگار * که سر دو عالم کند آشکار **چهارم میرزا عظیم** که با استقامت طبع مستقیم
در اقسام شعر رو شناس هفت اقلیم است و در معنی طرازی و نقطه پردازی بی عدیل و سهیم
رتبه سخن سنجیش از آن بالاتر است که باندازه توصیف توان دست بران یافت از نم
چشمه زار دوات آب حیات در کام تفسیده لبان به چشمه حیوان می چکاند و شکسته نویسی زلف آلوده
خوبان را ریخته قلم خود می داند خورشید جهان تاب از خط شعاعی بجدول کشی دیوانش فروغ آفزود
و سپهر دوار گنجینه جواهر انجم را به کلک گوهر نگار او سپرده **پنجم میرزا دولتشاه** که
اورنگ نشین کشور سخن است از روان بخشی طبع والای خویش صبح و شام بجان پروری عیسی
نفسان عالم معنی می پردازد و از طراوت سخنان رنگینش دامن دوران پر سبز و سیراب می سازد
و با ورزش فن شاعری صلاح و تقوایش در آن مرتبه که سجاده صبح را تا از آب کوثر نشستم
نمازی نمی سازد و طارم شب زنده دارش سر به سجود نمی نهد تو عروس معنی را تنگ در آغوش
نغز کشیدن مخصوص شوخیهای طبیعت اوست * چو طبعش ز معنی شود بهره یاب * کشد در بر

نموده بدست من داده ودر گنجینهٔ گفتگو بکلید دلجوئی چنین کشاده نظم گرامی شاعر شاه عالی تبار * جهانی دگر کن زسر آشکار * که باشد دران عالم ولکشائی * زمین اهتزاز آسمان کامی * برافروزان کونه بزم خیال * که روشن شود بزم ارباب حال * سخن سرکن از سروران وکن * که باشد درخشان جهان سخن * بکش نجبان خوان انشای نغز * که جون پسته گردد شود پر ز مغز * زجامی معانی بجوش نجبان * که گرد وفلک مست وسلطان از ان تمام احوالات بادشاهان راکه در تاریخ منظور بوده واحوال سعادت مال وفتوحات برکات ایات بادشاه جمجاه سلطان خاقان ابن خاقان سلطان محمد دام الله ظلاله علی مفارق البریات آنچه خود مشاهده نموده وانچه از ثقات صادق القول مسموع داشته بر صفحهٔ ایام خجسته فرجام نگاشتم اول کسیکه از مجلسیان حضور اعلی بتحقیق این مقدمه پرداخت **ابراهیم خان** صبحی است که مجموعهٔ علم عقلی فراهم اورده نقل مقالات اوست ومقدمات جمیع علوم در شاره معلوم نمودن یکنفس کوشش برانتاد او بودن است در دقیقه یابی ونکته دانی سوجی است که از تلازم تفکرش بر خاسته وازنازکی بیانش سوسن سیراب بآراستگی زبان خود آرسته در بزمگاه سخن سنجیش شعر فهمان سخن رس را تا مصرع لفس موزون از سینه سر بر زند دوم زدن خیال محال است اندازهٔ بلندیش کمندی است که بر کنگرهٔ گردون پیچیده وفکر فلک پیوندش صید بند پست که سر گرم شکار ملک گردیده وقصیده وغزل معنی پیچیده ومضامین رنگین بر جسته چندان بر بسته که از باد تحسین آن زبان حرف گیران جون رنگ روی شان درهم شکسته منسیان درنگیش از بهر مخزن اسرار هزاران در برردی کار اورده وبیک فرخنده پی خیالش به نهانخانهٔ معرفت پروردگاری برده **نظم** رهی نکته پرواز عالی مکان * که هر روز که فکرش از قدر وشان * درایت صحف گشته هر صبح وشام * مضامین نایاب بهر سلام * بمیدان معنی جو تاز وسمند * سر اهل دعوی کند در کمند * جو دریای طبعش شود موج زن * زند جوش گوهر زمین وزمن **دوم سید نور الله** حقایق آگاه که با وجود تحقیقا

سبحان الله زهی اخلاق محمدیه و شمائلات احمدیه که از ذریه طاهره بظهور می رسند به بخشید و بستدم

جمله عطا + که هرگز نگردد اصل گوهر خطا + **و مشهور در عوام الناس است**

چون بادشاه بسیوم باز خواب دید که حضرت صلی الله علیه وسلم چنین می فرمایند که ای
ابراهیم تا حال نشه غفلت از گوش برون نمی آری و از خواب غفلت هوشیار نمی شوی
اگر زود سید هاشم را خلاص گردانی بهتر ورنه بسزای عمل خود خواهی رسی بادشاه از این رویا
بسیار حیران و پریشان بیدار گشته از دانایان و ملایان و تعبیر خواب گویان را حاضر نموده
بدریافت آورد همه بعد تامل بسیار دست بسته عرض نمودند که این خواب صحیح است چونکه
بسیار مردمان هنوز مقید اند بادشاه همان وقت یکی نامه نویسانیده روانه نمود که برای رهائی
سید هاشم نامه مکرر ابلاغ گشته که مگر تا حال عمل آوری نه نمودند باز سه کرّ نامه روانه نموده
شد باید که بمجرد رسیدن نامه هرچه که اراده باشد جواب آن نگارش نمایند **بیت** اگر صلح جوئی
نخواهم جنگ وگر جنگ جوئی ندارم درنگ لاکن بهتری در رهائی خویشند بزرگوار حاصل الکلام بمجرد رسیدن
نامه کپتان گود همه زندانیان را از قید خلاص نمودند و جواب از بسیار عجز و نیاز نوشته ابلاغ
کردند این روایت بسیار صحیح است

بیان امر فرمودن سلطان محمد عادل شاه و ظهوری این ظهوری را در تالیف کتاب تاریخ وقایع زمان و بیان بعضی شاعر که در آن زمان بودند

ملا ظهوری شاعر مشهوری می نویسد که در شهور سنه یکهزار و پنجاه و یک بادشاه غازی به نواب
بابا که شهر بند عقل و تدبیر تعمیر پذیرفته معمار اندیشه او است فرمودند که نگارنده صورت حالات
زبان باد و قابل این خدمت خانه زادگی اعتقاد ظهوری این ظهوری است ادرا این کار یا
باید داشت حسب الامر عالی نواب مملکت مآب من حقایق گزین را دولت خانه خویش جا
و بحال توجه تاریخ احوالات سلاطین دکن که رفیع الدین ابراهیم شیرازی برقم طرازی نما

سکوت فرموده بدیگران فرمودند که هر کدام خود را به اسم سید هاشم نمایند بدر روند چندی برآمدند
بعد از آن حاکم گووه به پادشاه جواب نوشته قاصد را رخصت نمود پادشاه خاطر جمع شد پس از روزی
دو باز پادشاه واقعه مکرر دید که جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم باز تشریف ارزانی فرموده بوی خطاب
میکنند که هنوز بجا نیاوردی فرزندم را خلاص نداری سلطان سراسیمه بیدار شده باز مکرر بضابط گووه
نوشت که آن سید که خلاص یافتن وی مقصود ما بوده هنوز خلاص نیافته البته از بند خلاص کن
و بر ما منت بگذار فرنگی باز بیست وسه شخص که بهمین اسم موسوم شده برآمدند رها کرده به پادشاه عرضی
نوشت که بر حکم والا بجای یک کس چندین مردم را رها کردم اما عجب تر اینکه هر کس از آنها همین یک
اسم موسوم بدر آمدند باز ابراهیم پادشاه به سیوم کرت رویا دید که جناب حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه وسلم بکمال عتاب می فرمایند که ای غافل هنوز از سر غفلت بر نمی آئی و امر من بجا نمی آری اگر
این مرتبه فرزندم را خلاص نگردانی بسزای عمل خود خواهی رسید هشیار باش پادشاه بهراس
تشویش تمام از خواب برجسته مبهوت و متحیر گردید از دانایان درگاه باز پرسید که تدبیر چیست چه
علاج کنم دو بار چندین سادات را برامر شریف از بند رهانیدم هنوز عتاب از آن جناب بحال خود است
آن سید که حکم عالی به استخلاص او صادر گشته هنوز از بند نیامده و رهائی نیافته و دانایان بعد از تعمیق نظر و
تامل بسیار گفتند که معلوم چنین میشود که آن سید اصلا از بند رهائی نیافتن تا یک فرد هم از آنها
در بند خواهد بود آن سید که امر جناب رسالت مآب برای او شده است از قید اصلا بدر نخواهد
آمد پس پادشاه ابراهیم عادل شاه شخصی معتبر را با نامه الحاح آمیز نزد کپتان گووه فرستاد و پیغام داد
که هر چه مطلوب آن طرف خواهد بود از این رو شده و انند و هر مقصدی که در پیش داشته باشند تحریر
آرند نادر الحاح آن توجه نمایند و لیکن ابتدا باید که جمله اسیران را که در بند تمام آمده اند قاطبة
رها کنند و یک فرد از ایشان هم در قید نگذارند و بمعنی ممنونی خاطر ما همین است و انند چون تاکید
باین مبالغه به کپتان گووه رسید و همان لحظه در زندان بگشاد و اذن در داد که هر که در زندانها
بیرون آید زندانیان همگی یک یک بیرون شدند در آخر همه حضرت شاه هاشم و آل مناقب بیرون آمدند

دیدن ابراهیم عادل شاه جناب حضرت رسول الله محمد مصطفی را صلی الله علیه و سلم **

حضرت شاه هاشم چون اراده حج بیت الله الحرام و زیارت جد امجد علیه الصلوٰة والسلام فراغ یافته مراجعت فرمودند و به قصد دکن بر کشتی سوار شدند قضارا دران هنگام میان بنادر سواحل بحر سببی از اسباب باهم نزاع و جدال واقع شده بود چنانچه طرق آمد و رفت سفینه ها مسدود شده بود مردم کشتی که حضرت دران سوار بودند از معامله پرخاش با بنی البنادر آگاه نبودند بی وسواس و بلا تحاشا کشتی راندند چون قریب بندر گووه رسیده حاکم گووه کشتی به قبض آورد و اجناس و اموال مردم کشتی ضبط نمود و مردم کشتی را قاطبةً در قید کرد درهمین نزدیکی ابراهیم عادل شاه پادشاه بیجاپور در عالم رؤیا دید که جناب والای حضرت شفیع المذنبین سید المرسلین خیر الورا سلطان الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم تشریف فرما شده اند و بزبان گوهربار می فرمایند که ای سلطان ابراهیم فرزندم سید هاشم به قید فرنگ گرفتار آمده است و او را رهان سلطان از خواب بیدار گشته اعیان درگاه را احضار فرموده صورت واقعه در میان نهاد و از کیفیت امری که از زبان جناب صادر گشته بازپرسید بعضی از اعیان که از معامله گووه و اسیر گرفتن فرنگی مردم کشتی را واقف بودند بعرض پرداختند که اغلب یکی از سادات صحیح النسب شریف النسب در جمع آن اسیران بقید آمده باشد که حضرت رسالت پناه برای استخلاص آن جگرگوشه خویش به پادشاه فرموده اند تدبیرش همان است که به ضابط بندر گووه خط استمالت آمود بتاکید در باب رها کردن سید هاشم باید نوشت پادشاه همان زمان قاصد بطرف گووه روانه نمود و به ضابطه آنجا بتاکید تمام در باب مذکور نگاشت ضابط گووه بمجرد رسیدن خط و قاصد عادل شاه به زندانبان حکم فرستاد که سید هاشم نام که در بند آمده است واگذارد او بر طبق حکم حاکم بزندانبان ندا درداد که سید هاشم کیست برون آید آنحضرت خود

بهی و شفا و نمو باد شاه جم جاه دیگر روز کر بعجز و الحاح پیغام معروضه فرستاد اگرچه دران عصر اولیای کرام و اکابر عالی مقام که هر یک صاحب کشف و کرامات بودند بسیار و متعدد درین بلده معموره اقامت میداشتند لاکن بادشاه چون ارادت صادق و عقیدت راسخ بجناب آنحضرت میداشت بکمال نیازمندی بخدمت آنحضرت ملتجی شد که اکنون بجز ذات مبارک درمان خویش نمی بینم و بدون توجه همت والا اخلاص خویش ازین مهلکه نمی دانم برای خدا توجه فرمایند چنانچه سابق بر پدر بزرگوار لطف و مرحمت مبذول می داشتند حالا برین ارادتمند خاص نیز بدل نوازش فرمایند تا ازین بلیه نجات پدید آید حضرت شاه والا جاه بعد از استماع این مقال فرمودند که الحق پدر ایشان ابراهیم عادل شاه بر سر فقیر احسانی عظیم نموده در وقتیکه فقیر از سفر حج باز گشتم در اثنای راه با یاران خود در قید فرنگ گرفتار آمده بودم در آن هنگام از پدر ایشان خدمتگاری تمام و مهربانی مالا کلام بوقوع پیوسته که ازان بند سختم خلاص گردانید امروز مکافات و تدارک آن لازم آمد لاکن این بی بذل جان ممکن نیست زیرا که پیمانه حیات این بادشاه برآمده و اجل سمایش رسیده بدون بذل عوض جان بخشی بادشاه متصور نیست بقیه حیات خویش که ده سال مانده است به بادشاه بخشیدم و مرض مماتش بر خود پذیرفتم همینکه این مقال از زبان دربار آنحضرت سرزد مرض سقم که بادشاه بآن مبتلا بود بر جرم مبارک ان پدید گشت و همان ساعت همان بیماری که خود مبتلا بان بود بران حضرت طاری گشته که حرکات از جا نمی توانستند کرد به معذرت بسیار پرسش احوال نمود آنحضرت فرمودند کل نفس ذائقة الموت حق است و نیز فرمودند اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون و موت خود تمنای صادقان است که واز الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب بسوم روز ان واقعه آنحضرت بملاقات رفیق رفیق الاعلی شتافتند قدس الله سره و اسرار اولیائه

ذکر در بند فرنگ افتادن حضرت شاه هاشم حسینی العلوی و خوا

ثمینه و اشیاء نفیسه اسلحه و امتعه و ازمی چهار کرور هون در خزانه بادشاهی آمد
و آنچه بهنگام غارت و تاراج بدست لشکریان تاراجیان افتاده بود خود خارج از شمار و حساب
است بعد از حصول این فتح ظهور گشته اسلام و غلبه فئه مسلمین و اعلای اعلام دین و ترویج
قوانین ملت متین بجدی رسید که رفته رفته بتدریج تمامی کرناتک و قلعجات آن نواحی
بگاهی سایه سلطان بران سرزمین نیفتاده و هیچ وقتی سم اسپ ایشان غباری از آن
خاک برنینگیخته بقبض تصرف بادشاه غازی درآمده و دران بلاد پر فساد که مملو از بتخانه ها
و اصنام کده ها بودند مساجد بنا یافتند و خطبا و مؤذنان مقرر گشته باقامت اذان و
صلوات و ترویج شرایع ملت نبوی و احکام دین محمدی آشکارا گردید—

در بیان در ذکر عطا کردن حضرت هاشم علوی حیات ده سال را به سلطان محمد عادل شاه غازی

حضرت شاه نعیم الله مرشد سکندر عادل شاه در گنج الاسرار نوشته اند روزی حضرت سید
السادات مجمع السعادات قطب الاقطاب فرد الاحباب مرشد الطالبین وارث سید
المرسلین شاه هاشم الحسینی العلوی قدس سره با جماعتی از اصحاب در مسجد جامع بادشاه
پور رونق افروز بوده از لآلی شاهوار معارف گوش و کردن مستعدان و حضار مجلس را رشک
بحر و معدن میفرمودند درین اثنا یکی از ملازمان بادشاه آمده التماس نمود که سلطان
السلاطین کهف الغربا و المساکین سلطان محمد بادشاه را بیماری سخت عارض گشته که
طبیبان حذاق از تشخیص و معالجه اش عاجز آمده اند مرا در خدمت والا فرستاده معروض
نموده اند که آنحضرت بتوجه تام همتی در کار این ارادتمند فرمایند تا از صعوبت این بلیه
رهایی یابم حضرت شاه والا دستگاه بخادم فرمودند که رومال بیار خادم رومال حاضر کرد
آنحضرت ادعیه خوانده بر رومال دم زده بآن کس داده فرمودند که بجای درد و عیب این
رومال ببندید بادشاه بموجب فرموده عمل نمود و منتظر حصول صحت ماند اصلا صحت

شما درین نزدیکی محل اموراتِ نامی شود محصوران را پناه و پشت گرمی از شما است بهتر
همان است که خود دورتر رفته در ولایت فرار گیرید اختیار بندهای درگاهی بدست من نیست
اگر احیاناً صورت بی اسلوبی رو نماید سخن بر ما نیست چه شد اگر نواب وفات نموده اینجا
زنده ام تا جان بتن همی دارم در فرمان ولی نعمت بجان کوشم یک سر مو قصوری روا ندارم
چون شدت وحدت ملک ریحان افزون الحد دید غیر از سکوت چاره ندید از انجا برخاسته
و در ترکت فته در وسوائی که ایلو پیست کاو فاصله داشت رحل اقامت انداخت همدرین اثنا
خان محمد با جمعیت خویش ملحق به لشکر شد باهتمام خان مذکور کار محاصره از اول سخت تر شد
و امور حال روز بروز پیشتر می رفت و ساعت بساعت کار بر قلعه گیان تنگ تر میگشت-

مفتوح شدن قلعه چنجی بر دست غازیان و بدست آمدن تمامی ملک کرناتک بادشاه غازی را-

راجه روپ نایک حاکم چنجی که بکمال شوکت و ابهت بود و از مدت هفتصد سال آبا و اجداد اوش
راجه بر تخت راجگی و فرمان روائی انجا کام روا بودند و ان ملک را درین مدت هیچ صدمه
و آشوب نرسیده بود و بکمال معموری و آبادی مشهور بود روپ نایک بر خلاف رویه
اسلاف بغرور جوانی و نشاهٔ سرمستی شبانروز به عیش و عشرت اشتغال داشته بضبط امور
دولت نمی پرداخت و مهام ریاست و سیاست را همه معطل و مهمل میگذاشت اکثر زمینداران
ملک و اطراف داران نواحی چنانچه راجه تنجاور و غیر آن از اطاعت او سرپیچیده درین هنگام
محاصره هیچ امداد و اعانت او نه نمودند آخر الامر از اطالت محاصره با خبر نرسیدن آذوقه
و نارسیدن مدد و کومک از خارج عاجز آمده چنجی را بتاریخ بست و دوم ذیحجه روز چهارشنبه
سال هم سنه یکهزار و پنجاه و هشت تفویض غازیان اسلام نمود چراغ دین محمدی در ان
دار الحرب که از هزاران قرن جز کفر و رسوم بت پرستی معمول و مروج دیگر چیزی نداشت بحسن نیت
بادشاه دین پناه روشن شد از ابتدای محاصره چنجی تا غایت فتح از نقود و آلات مرصع جواهر

شاهجی و خیرتخان بتوفی از حضور روانه فرمودند اینها هنوز در راه بودند که نواب بتاریخ سویم
ذیقعده روز پنجشنبه جلوس پنجم سنه یکهزار و پنجاه و هشت متقاضی اجل را لبیک اجابت گفته
نواب وقت آخرین ملک ریحان را طلبیده بحضور ملک اعتبار خان خواجه سرا آنچه نقد و جنس
سرکار بادشاهی و آنچه که خاص سرکار او بود ضابطه نموده حواله نمود و بملک گفت تا وقتیکه خان محمد
بیاید در حفظ و حراست شاهجی و محاصرهٔ جنجی اهتمام تمام می نموده باشند و سر موتغافل
نورزند بعد وفاتش ملک ریحان الیس و غت را و اسد خان را دلاسا و دلدهی نموده مردم متعلقه
نواب بوی سپرد و برای روانگی نعش دو هزار و پنجصد هون دهانیده به ساختگی تمام روانه بیجاپور
نمود ملک اعتبار خان بعد از ضبط اسباب شاهجی و متروکات خیرتخان هرجا بدارخانه و جمیع کار
خانجات نواب بمهر بادشاهی نموده خان محمد بحضور وصول فرمان والاشان از نیاپهان با جمعیت
خویش بسمت جنجی نهضت فرمود ملک ریحان بعد از وفات مصطفی خان دلاسا و دلجوئی مراد
تقویت و دلدهی لشکریان سردار بوجه احسن نموده مبلغ بیست و پنج هزار هون که زر تنخواه سپاه
داونی بود از خزانهٔ بادشاهی داد و محاصره از اول زیاده تر و سخت تر نمود و چون باره ملک
الطاف بسبب تقصیر ازین زمان در تصرف قطب شاهیان آمده بود میر جمله از طرف قطب شاه بحراست
آن تعیین بوده و سواحی کهنه کات مضافات ایلور و بیسج کاه که در آنجا واقع بود اقامت میداشت
و قبل ازین ایام نواب مصطفی خان رابطهٔ اتحاد و دوستی بهم رسانیده عهد و پیمان بمیان هر دو
خان قرار یافته که نواب بعد از فتح جنجی اقامت انداز و در کنجیکوته استقرار نماید و هر دو
باهم در امورات تدبیر و کنگاش شریک هم بوده در اعانت و امداد یکدیگر میکوشیده باشند
چون نواب به قضای آسمانی وفات نموده میرجمله بخاطر گذرانید که نواب رئیس لشکر فوت شد لشکر
تباه گردید و خیرتخان هم درگذشته شاهجی مدام بلا مبتلا گردید ملک ریحان با جان خود کجا
هرچه خواهد نمود لابد به تنگ آمده از محاصره دست بر داشته راه خود پیش خواهد گرفت
و قلعه جنجی را متصرف گشته مستقل خواهم شد ازین مرکوز نفس شمه پیغام بدو داد که بوی

چنانکه روزی ملک مستعد گشته به شبینه سیرت نواب پیغام فرستاد که کاری ضروریست بملاقات
نموده بروند ملک لشکر را گذاشته با معدودی پیش نواب آمد که ناگاه الیسونت را با سه خانی مستعد
و تیار شده در عقبش سید تار لشکر ملک که در تجسس و خبرداری بود بمجرد دریافت این حال جوق
جوق بسرعت تمام نزد ملک خود را رسانیدند نواب سراسیمه گشت و بعد از خواهانی پیش آمده
زود سفره کشیده و طعام خورانیده رخصت نمود لیکن بعد از دو روز خود تنها بخیمهٔ ملک تشریف آورده
دلاساهای بلیغ نمود بادشاه غازی ازین قراین معلوم نموده بودند که مرکوز نواب در طرح آفت
انداختن در کرناتک غالب است بعد ازین که ظهور اسباب کدورت میان نواب و ملک شنیدند در فکر
شده مکرر به نواب نوشتند که ملک وزیر سنگین است و صاحب جمعیت و سپاه و فدوی سرکار
دولتخواه میباشد از کدورت خاطرش معاملات سلطنت برهم شوند باید که بتوجه الطاف دلاسا و دلجوئی
او نمایند او را از خویش خوشنود و رضامند گردانند و بملک نیز نوشتند که اگر با مصطفی خان وثوق ندارند
بر جای خود هشیار و خبردار باشید من از شما خاطر جمع دارم -

در بیان وفات یافتن نواب مصطفی خان در هنگام محاصرهٔ چنجی

همدرین ایام که محاصره هنوز بر چنجی قایم بود و از ابتدای محاصره تا غایت مدت یکسال کامل گذشته
قضارا نواب مصطفی خان مرض الموت بهم رسانیده اشتداد بیماری بظهور انجامید مداوی معالجات
اطبا سودمند نمی گردید بربستر ناتوانی افتاد روز بروز اشتداد مرض رو بازدیاد نهاد ملک بخدمت
بادشاه غازی عرضداشت کرد که نواب ازین عارضهٔ مهلکه رستگی و نجات یافتنی معلوم نمی گردد سردار
خان محمد را فرمان شود که درینجا خود را رساند بادشاه غازی بمجرد وصول این عرضی به خان محمد که با
سوار بطرف مند بیهال متعین بود فرمان واجب الاطاعت اصدار فرمودند که سرگردگی لشکر منصوره
بجای مصطفی خان برادر معتمد الدوله مسلم داشته ایم می باید که بشتاب خود را بلشکر نصرت پیکر ملحق
گردانید چنانچه می باید جد و جهد بظهور رسانند و افضلخان را براوردن شاهجی و خواجه سرا ملک
اعتبار خان که مقرب و معتمد درگاه بود فی الحال مکنتی داشت برای ضبط نمودن اموال و اسباب

بیان گرفتن نواب شاهجی بهوسله را و مقید نمودن او را و ازین معامله اندیشه و خطر افزون شدن ملک را از نواب

همدرین ایام اسبابی چند که موجب نفاق و شقاق باشد میان نواب و شاهجی راجه نیز بوقوع
آمد شاهجی از اطاعت نواب سر پیچیده مخالفت ورزید تا آنکه نواب قصد گرفتن او نموده باتفاق
روهی باباجی راکهوز پره و اسونت راو و اسد خان را مستعد کرده علی الصباح بر دایره او هجوم برد
شاهجی آن شب به جشن و سرور گذرانیده سحرگاهان بر بستر خواب آرام گرفته بود همینکه از رسیدن فوج
باباجی راو و اسونت راو و قصد ایشان خبردار شد به سراسیمگی تمام از دایره برآمده بر اسپ سوار
شده خویشتن را جریده بطرفی رسانید باباجی به جلدی تعاقب نموده او را گرفت و پیش
نواب آورد و در حبس نگاهداشت سه هزار سوار همراهی او متفرق گشتند غارت بسیار در لشکر
واقع شد همدرین نزدیکی حیرت خان متقاضی اجل را لبیک اجابت گفت از آن بار که میان
نواب و ملک صورت رنجش و ناخوشی رو نما گشته بود ملک را وثوق از نواب برخاسته بود هرگاه که
بملاقات نواب میرفت بخبرداری و هوشیاری تمام می‌بود اکنون که شاهجی را به قید آورد ملک را
اندیشه و وسواس زیاده از سابق پیدا شد طریق حزم را پیش گرفت برای احتیاط دو هزار سوار
جدید تازه ملازم نگرفت نواب بوی گفته فرستاد که لشکر زیادتی به چه کار نگاه میدارید جواب
فرستاد که شما درین جنگستان دور از خویش و خانمان رحل اقامت انداخته آمده‌ایم جنجی را
که جای مستحکم و حاکم نشین و دار السلطنت کرناتک است محاصره کرده ایم چون شاهجی فتنه دوران را
قبض نموده مقید کرده آمد و غنیم بیحد و بیشمار از هر طرف در کمین فرصت نشسته اگر معاذ الله
امری نوعی دیگر پیش آید بادشاه از من خواهند پرسید چه جواب گویم برای نگهداشت ناموس بادشاهی
و برای نگاه بانی شما این لشکر زیادتی نگاهداشته ام و نیز ملک جمیع امرا و اعیان لشکر را به سلوک
و مدارا و بخشش و عطایا و بعضی را به دادن قرض دوام ممنون منت و مرهون احسان ساخته
از خود گرویده بود و درین ایام نواب هرچند حیله چند برانگیخت که با برو دست یابد نا میسر شد

بادشاهی است در سرکار داخل گردانند ملک ازین پیغام نهایت ناخوش گردید جواب فرستاد
که احوال اسد خان و تلاش من بر همه مردم اظهر من الشمس است معلوم شد که این سخن بر گفته
شب نویس بر زبان آورده آید مضایقه ندارد فیلان را شما هرگز نخواهم داد بحضور بادشاه
برده پیشکش خواهم نمود من بعد بصحبت شما راضی نیستم و موافقت با شما نخواهم نمود شما خود
فیل خود را باخته بودید ناموس بادشاهی را بباد داده درین جنگل حیران و سرگردان مانده
بودید من فتح نموده ام ناموس همه بندگان بادشاهی نگاهداشته ام نواب بعد ازین جواب
منفعل گشته بجای خود خاموش ماند و بتلافی مافات آمده معذرت بیشمار نمود و دلاسا و
دلجوی او باقصی الغایت پیش آورد لاکن چون مشهور است که زخم تیغ و شمشیر را مرهم پیدا است
اما جراحت سنان را چو عنقا حجاب کدورت و غبار منافرت میان یکدیگر حایل گردید بادشاه
غازی بعد از دریافت قصه به نواب نوشتند که حرف جنگ و فتح پوشیده نیست کاری که
ملک ریحان نموده است ظاهر است بوسیله فیلان خاطرش ازردن مصلحت نیست وقتیکه
بحضور رسید خود فیلان را بحضور خواهد رسانید بهر حال در تدارک مافات بکوشید و هر
غوغی که ممکن باشد در رفع رنجش دلی او کوشیده او را خوشنود و از خود خوش گردانند و کار بموافقت
و موافقت باز آرند و از حضور خلعت های فاخره و شمشیر معتاد بهر یک از امرای لشکر فرستادند
و بهتر و افزون تر از همه بملک ریحان ارزانی داشتند و مجرای کمال و دلاسای فراوان نوشتند
این معنی بر خاطر نواب گرانی بهم رسانید بعد از حصول این فتح ارجمند امرا از هم متفرق گشته
هر کدام بمقصدی متوجه گردیدند نواب بقصد تسخیر چنجی رخ بالطرف نهاد و ملک ریحان
بقلعه چیترکل آمد و بعد از فتح چیترکل بجانب سرا نهضت نمود و در آنجا کار خیر سر دو صبیه خویش
که یکی را با نکاح ریحان و دیگر با سیدی عبدالرحمن نام نزد کرده بود سرانجام داد بعد از فراغ
از شادی دختران بجانب مصطفی خان نهضت نمود نزدیک چنجی باو ملحق گردید بعد از آن
به محاصره چنجی پرداختند

را ولین حملهٔ صفدری ملک درهم خورد و هزیمت یافت ملک دران وقت به تلاش های
رستمانه و حملهای اسفندیارانه والوار را در زیر تیر و تفنگ درگرفت که تزلزل در انبوهی
جمعیت او افگند و لشکر کفار را زیر و زبر گردانیده کفار وخیم العاقبت رو بگریز نهادند و فتح
و ظفر نصیب لشکر اسلام گردید و نواب از بالای تالاب به همه تلاشهای رستمانه و حملهای
بهادرانه که دران کارزار از ملک ریحان بظهور می پیوست بچشم خود مشاهده نمود و سپاه ملک
لشکر سائر امرا در تعاقب گریختگان افتاده چندان مقهوران را بتیغ در آوردند که میدان
معرکه از کشتگان پر گردید و خیل و فیل خاصه سواری والوار که یکی به رنجیت موسوم بود و دوم
به اناوار با سپهان و اسلحه بیشمار و غنایم فراوان بدست غازیان اسلام در آمد چون خبر
افواهی کشته شدن اسد خان و مضطر الحال نواب بملک رسید و بود با چهار سوار از لشکر جدا شده
نزدیک نواب آمد نواب از غایت تعظیم و تلطف پیش آمده دست و بازوی ملک را بوسه داد
شمشیر که در کمر داشت بکمر او بست و اسپی که خود سوار بود پیشکش کشیده گفت که امروز محافظت
ناموس پادشاهی از شما واقع شد تحسین و آفرین فراوان نموده فتح نامه بنام او نوشت

به سعایت مفتنان خلل انداز صورت ناسازی میان اتابا مصطفی خان و ملک ریحان نمودار شدن

چون پیداست که دستار و ابنای الغرض را برای گرم بازاری خود همه چار خنه اندازی نمودن شیوه
قدیم است و اسور سانان پذیرفته را دهی و هم ساختن پیشه دیرینه ساده دلان ساده نکونامان را
طرفة العینی غبار انگیز می کنند و بسیاری علاقهای الفت و محبت را در یک لمحه گسسته
به مخالفت و معادات بدل می سازند تشریح این اجمال و تبیین این اشاره آنکه حسودان
فتنه انگیز دران شب از راه حسد سخنان غیر واقع را چنان تمهید و تزئین پیش نواب
شرح دادند که مزاج نواب از جاده راستی منحرف گردید بر بود و هم برگفته شب نویس خود قرار داد
که فتح دران روز از اسد خان است و ملک گفته فرستاد که فیلان را که شمار به مور گرفته آید بالیها

زدن گرفت مجاهدان طرفین در معرکه داد مردی دادن گرفتند از محابا و هراس پشت
نموده جنگ دلیرانه بظهور می آوردند گاهی غولان کفار بر سر شیطنت آمده خود را
بر سر لشکر اسلام زده چون مهره‌های نرد بر عرصه متفرق می ساختند و گاهی دلیران اسلام
جوشان و خروشان آمیخته تیغ و شمشیر بر جمعیت کفار تاخته سلک جمعیت شان را از هم
می گسیختند درین دار و گیر پر آشوب فلک گردان حیران تماشا بود و از زمین و زمان
نعرهٔ الامان برپا در عین این کشمکش وا ملوار که بکثرت تهور و دلاوری و وفور مردی
و مردانگی مشهور بلاد کفرستان بود در عرصه جرات قدم از همه پیشتر گذاشته بر فوج متقابل
تاخته خاصه خیل و لشکر خاصه نواب را از پیش برداشته بر فوج شاه جی و اسد خان افتاده و اینها را
نیز درهم پیچیده متفرق ساخت اسد خان دران حال زخم برداشته از اسپ افتاده بابا علی
لاری و خواجه حسین یحیی مجروح اسپ سوار نزدیک اسد خان استاده بودند بابا علی خواست
که اسد خان را بر اسپ خویش کند اسد خان قبول نکرد چون اسپ جنیبتش رسید بران سوار شد و
املوار دران هنگام آشوب سرانجام چون فیل تند زیر و زبر کنان مانند سیل دمان بجانب نواب
رخ نهاد و ملک ریحان چون شوخی و طغیانی املوار مشاهده کرد از عقب وی دوید تا رسیدن
ملک و املوار بقریب نواب رسیده بود و نواب بر بالای بلندی تالاب استاده تماشای جنگ
می نموده درین وقت برگردیده قصد فرود آمدن نمود که ناگاه علم های ملک ریحان از
عقب و املوار نمودار شدند تمباجی حاجب ملک حاضر بود به نواب عرض کرد برگردید نما
دست برد ملک بکنید چون املوار بکمال شوخی رخ به نواب نهاده بی اندیشه فرا تر می آمد نواب
از سخن حاجب تغافل نموده به فرود آمدن عازم شد باز حاجب مذکور معارض شده به تندی
او از سر دست که از برگردیدن حضرت همه کارها ابتر می گردد و ناموس بادشاهی برهم می خورد
برای خدا حرکت از جا نکنند در همین گفت و گو بود و املوار از بالای فیل پیش نگاه کرد دید
که ملک به سیل تند از عقب می آید عنان بر تافت و از راه برگردیده مقابل ملک شده هم

فرمودند و به جان محمد نوشتند که قلعه کنجیکوته بالفعل مفتوح نمودند و شتاب شتاب خود را به
حضور رسانند و ملک ریحان و علی خداوندخان و خیریت خان و دیگر امرا که او بودند فرمایش صادر
نمودند که زود و شتاب از پای قلعه برخاسته به دولتخانه برسند ملک عرض داشت
نمود که بسبب اطاعت مهم همه لشکر و اسپان بی‌جان گردیده اینکار نخسته اند و نیز خود از مدت دراز
قدم بوس پادشاه ندیده ام الحال یکبار بحضور آمده بشرف دیدار قدم مبارک مشرف شوم بعد از آن هر مهم که
حکم صادر گردد بالرأس العین روان شوم و در همین نزدیکی اخبار تازه رسید که رایل خود با افواج
بیش از مور و ملخ بالای یکماهه مسافتی برآمد پادشاه غازی از این خبر اندیشه‌مند گردیده اجابت
التماس ملک بر آمدن او بحضور صلاح وقت ندیده فرمان تازه بالتصویر خویش نزد ملک فرستادند
نوشتند که وقت تنگ است و مهم صعب پیش رسیدن شما اینجا درین وقت اصلا صلاح ندارد می‌باید که
شبیه مشاهده نموده به تصور حضور و لقاء و همکلامی محظوظ و بهره‌اند و گشته هم از آنجا بلشکر
به جمیع تمام بر روانه شوند و دو منزل را یک کرده بشتاب خود را الملحق به نواب گردانند و به نوعی بشتابند
تا آنکه ملک پیش ما ملحق نشود کار بجنگ نینجامد ملک ریحان بمجرد رسیدن فرمان والا و حسب الامر
با خیریت خان و علی خداوندخان وغیره سرداران کوچ بکوچ طی منازل و قطع مسافات کرده
در همین نزدیکی روز ... بالنواب الملحق شد نواب از قریب مهمانی امرا اسباب و سامان شایان ترتیب داده
باستقبال ملک خیلی پیشتر آمده بغایت لطف و تودد ملاقات گرفته مدارات فراوان و دلجویی‌ها نموده
خلعت‌های فاخره و اسپان با یراق والا مرصع بقدر شأن هر یک عنایت فرموده بعد
از آن باستعداد تمام با قصد جنگ رایل روان شدند و یک المور مقابل افواج رسیده و ترتیب
جنگ ملک میمنه را بوجود خویش زیب و استحکام داده فوجی از خاصه خویش همراه عبدالقادر
و باکتوری برکمک و تائید اسدخان که میسره بادورشاه جی متعین بود تعیین نمود و قول
لشکر خاصه نواب و خاص خیل زیب پذیرفت همچنین لشکر کفار با آئین و قانونی که می‌بایست
صفوف آراست چون آسیای حرب بگردش درآمد و نیران نبرد و شعله‌ها ورآمد و زبانه

پس ازان به چند روز چون اخبار شورش و طغیان راجه رایل و حشمت و تمکن او از سائر رایان کرناتک بود و به کثرت لشکر و فراوانی خزاین سر نخوت و استکبار برفلک دوار رسانید هیچ یک از هندو و مسلمان را بخاطر نمی آورد و واذیت تمام مسلمانان آن طرف رسانیدن گرفت بمسامع علیای عادلشاه رسید غیرت سلطانیه با حمیت اسلامیه بجوش آمده اراده تنبیه و گوشمالی آن سرکش متمرد مصمم نموده باحضار امرا و فراهم آمدن افواج حکم فرمود چون لشکر جمع آمد و اسباب و مواد قلعه کشائی آماده گردید نواب مصطفی خان را سر لشکر و سپاه سردار ساخته و سائر امرا و سرداران را به تبعیت و اطاعت او تعین نموده بران سمت رخصت فرمود نواب پیشتر از خود شاهجی بهوسله و اسد خان را با فوجی روانه نمود بعد ازان خود با باقی لشکر و فیلان کوه پیکر و سامان و مواد فراوان در شهور سنه یک هزار و پنجاه و هفت به سمت مقصد روان شد شاهجی و اسد خان که پیشتر روانه شده بودند چون قریب سرحد رائل رسیدند والیوار و کستا لفحی که از شجاعان مشهور آن طرف و از سرداران نامور راجه رایل بودند بمقابله ایشان درآمده جنگ درانداختند میان فیتین چندین حرب های شدید و جنگهای ثقیل بوقوع پیوست آخرالامر لشکر کفار بر فوج اسلام زور آورده غلبه نمود لشکر اسد خان و شاهجی متفرق گشت فیل سوار شاهجی و اسباب فراوان بدست کفار بغارت رفت نواب مصطفی خان که دران هنگام به فاصله هفت هشت منزل ازین طرف بود بمجرد وصول خبر شکست شاهجی بنه و اسباب سنگین را به بنکلور فرستاده برای جنگ سبکبار شده بهضت بآن طرف نمود و نیز سجده بادشاه غازی کیفیت غلبه کفار بعرضداشت نموده طلب کمک و امداد نمود بادشاه غازی قاصدان را با فرامین به طرف خان محمد و ملک ریحان روانه فرمودند

رفاقت رندوله خان درمهم سرگرم بود چون به سیدی عنبرخان با دو هزار سوار
در نواح سندهور مانده همراهی و رفاقت رندوله خان شجاعت دستگاه افضل خان
را با پنج هزار سوار بر سر سیدی عنبر نامزد کرد تا او را دستگیری نموده به قید درآورد
چون افضل خان نزدیک سندهور رسید عنبر طریق نجات جز در بیچارگی و ضراعت
ندیده خود زنجیر در پا نموده با سه کس سوار باستقبال افضل خان شتافت و گفت حکم
پادشاه بر سر است و فرمانیکه بنامش اصدار یافته بود بر سر گرفته همراه افضل خان
روان شد چون پیشتر ازین در زمان ملک عنبر وقتیکه خیریت خان و عنبر خان
اسیر گشته در کالاکوت و دولت آباد محبوس گشته بود و ملک ریحان دران هنگام
حکومت کالاکوت داشت با ایشان رعایتها نموده بود ازین سبب در میان
ایشان سابقه معرفتی و اخلاص تمام حاصل بود درین وقت ملک ریحان و
خیریت خان به شفاعت او برخاسته از رندوله خان عفو جرایم او نمودند و زنجیر
از پا کشیده بروی و دولت و مکنتش بحال و مقرر داشتند بعد ازین رندوله خان
با جمعیت عظیم همراهی خود که چهل هزار سوار بود در ولایت کفار درآمده ملک گیری
و کشورکشائی آغاز نمود و بالجمله مدتی درین سفر بسر برده بتدریج بسیاری قلاع و
بقاع کفار تیره روزگار تسخیر نموده داخل ممالک محروسه ساخت و ترویج دین
متین محمدی و شعار اسلام احمدی آشکارا گردانید چون بسبب طوالت سفر و ناسازگاری
آب و هوا مردم و دواب ملال و کلال عارض حال لشکریان گردید حکم پادشاه
بمعاودت او نفاذ یافت بعد ازین بچند مدت خان محمد و ملک ریحان را با
جمعیت ایشان بر تسخیر گنجی کوته روانه فرمود ایشان رفته بران قلعه گردون پایه
محاصره قایم نمودند ❀ ❀ ❀ بعد از چندی مدت نواب مصطفی خان را

بصوب کرناتک فرستادن

مراجعت بدار الخلافت نمود و زر آورده را بخزانهٔ عامره داخل ساخته در شهر
زیرپور نزول نمود و ملک ریحان به طرف سولاپور رخصت گرفت متعاقب این
مقدمه خاطر بادشاه غازی بصوب قلعهٔ شولاپور رسرزد و بوساطت رندوله خان
بملک ریحان چنان اشاره رفت که قلعهٔ شولاپور را بمنسوبان بارگاه واگذارد
تا درعوض منصب بزرگ و دولت دلخواه از سرکار والا باو ارزانی یابد ملک
ریحان بمجرد دریافت مرضی شریف قبول امر واجب الاطاعت نموده از سر قدم
ساخته با مقالید قلعه خود را بحضور پر نور فائز گردانید و بوساطت رندوله خان
کلید قلعه را پیش بادشاه غازی) گذاشت بادشاه غازی او را بعنایات فراوان
و نوازشات بی پایان ممتاز و سرفراز گردانیده ملک پنج لکهون بوی ارزانی
فرمود ملک ریحان هم درین فرحت و مسرت لا احصی گشته مریض شده و بدار بقا
رفت و قلعه خالی کرد و حسن رومی خان به قلعه داری آنجا از حضور بادشاه غازی متعین شد
رندوله خان بعد از فراغ مقدمهٔ سولاپور رخصت گرفته به محالات جاگیر خویش بمهمت
هوکیری و رای باگ روانه شد و بعد از مقدمهٔ صلح ایکیری بدو سال چون از ایربهدر
خلاف وعده و قرار در رسانیدن اقساط بوقوع پیوست باز لشکر منصوره بانظر
متعین شد درین نوبت غازیان اسلام ایکیری را از دست ایربهدر انتزاع
نمودند که تا آن سال که سنه یکهزار و چهل و هفت بود ایکیری با ولایت تابعه خود
در حوزهٔ تصرف بادشاه غازی درآمد پس ازین بچند روز بادشاه غازی
عساکر منصوره را بساز و سامان آماده ساخته به سرلشکری سپه سالار رندوله خان
بر کرناتک نامزد فرمود و سائر امرا و سرداران را برفاقت و تبعیت رندوله خان
تعین نمود و مثال داد که هرکس که در رفاقت و تابعداری رندوله خان بر ملک و
دولت و نیز بر مراد او ها نسته او مختار رهست ملک ریحان نیز درین نوبت در رفاقت

التیام از گوشهٔ دل همایونش سر برمیزد و میخواست که بعد انتظام امور سلطنت و
جهانبانی و بند و بست دلخواه مهام ملک گیری و کشورستانی رایات ظفر آیات
و عساکر نصرت مآثر بر سمت دار الحرب کرناٹک نام زد فرمود احراز مثوبات
جهاد و غزا نماید و در اشاعت اسلام و اعلای اعلام دین پیغمبر علیه السلام جهد بلیغ
و کوشش تمام بجا آورده اسم مجاهد و لقب غازی بر خود صادق و مسلم گرداند
نیز در توفیر خزاین و توسیع مملکت خویش که شیمهٔ خاص بادشاهان عالی مقدار پیشه
کشورکشان ذوی الاقتدار است بکوشید بنا برین تقریب الحال چون از مهم
ربیا و بجاپور فراغ دست داد و طمانیت خاطر از جانب مغل و غیر آن من کل
وجوه حاصل آمد خواست که آن متمنای قلبی و آرزوی دیرین که در دل مضمر
داشت بدرجهٔ حصول فائز گرداند نخست سپه سالار رندوله خان را سر لشکر
صاحب اختیار ساخته با امرای عظام و عساکر ظفر التیام بر اکیری گسیل نمود
ملک ریحان را نیز حکم صادر فرمود که برفاقت رندوله خان سرگرم این مهم
شد ملک ریحان به مجرد رسیدن حکم عادلشاه سیدی عنبر کاله را به نیابت خویش
در سولاپور نگهداشته با چهار هزار سوار شمشیر گذار برفاقت رندوله خان روان شد
این لشکر نصرت پیکر قریب آکیری رسید هول و هیبت بر قلوب کفره فجره زاید الوصف
متوالی شد چنانچه راجه ایرهبدر که حاکم آنجا بود دست و پا گم کرده سودای جنگ و
پیکار از سودا خاطر بدر نموده خود را بدر صلح و اطاعت زد و بمغرب ملک ریحان
پیغام رساند و سازش بمیان آورد کار بر صلح قرار کشید و تعیین پیشکش خطیر نمود
تعیین آن رد و کد شده مبلغ سی لک هون مقرر شد بشرط اینکه شانزده لک
را ایصال کند و تتمه چهارده لک باقساط در مدت سه سال ادا نماید چون صلح
بنا بر قرار منعقد شد از معلوم همدست شدن رندوله خان شادکام مقضی المرام

قاصد را رخصت نمود شاه جهان از اقامت دولت آباد و بنگاه آمده بودند تا رسیدن قاصد خیمه و خرگاه و بهیر و بنه پیشتر روانه فرموده منتظر او مانده بودند همینکه قاصد بروز پنجم در تاسع هفتم یا هشتم مراجعت نمود همون وقت از دولت آباد بطرف مقر عز و شرف خویش دهلی روانه شدند و تاریخ عهدنامه شهر ذیحجه سنه یک هزار و چهل و پنج بوده پس مصطفی خان بموجب شروط و قرار ملک نظام شاهی را که به این طرف کشا بود در قبض و تصرف عادلشاه در آورد و امرای شاهجهانی نیز ملک آنطرف کشا در حوزهٔ تصرف خویش در آوردن گرفتند چون پیشتر ازین خانزمان از طرف شاهجهان بر شاه جی متعین شده بود و خان زمان بسهولت و آسانی بروی دستیاب نمیشد لهذا رندوله خان از طرف عادلشاه بمدد خان زمان مامور شد و نیز هزار و دویست سوار ملک ریحان همراه سیدی مرجان برفاقت رندوله خان متعین گردید چون خانزمان و رندوله خان بر قلعه ماهولی رسیده بمحاصره پرداختند شاه جی هرچند بمدافعه برخاست و مقابلات شایسته بجا آورد آخرالامر عاجز آمده خود را بر در صلح زد بوساطت رندوله جواب سوال مصالح بمیان آورده مرتضی نظام شاهی را به خان زمان سپرده قلعه ماهولی را به عادل شاه داده خود را در سلک چاکران و نوکران سلطان عادل شاه غازی انتظام داد بعد ازین خانزمان با نظام شاه بسمت دولت آباد روانه شد و رندوله خان و شاه جی عازم خدمت عادلشاه شدند ❊ ❊

قصد غزا و جهاد نمودن سلطان محمد عادلشاه ولشکر سر لشکر رندوله خان بر بلاد الحرب فرستادن

چون همت والا همت سلطان محمد عادل شاه غازی از بدو شعور و آغاز جلوس بر تخت بیجاپور مصروف مرضیات الهی و مبذول امتثال اوامر و اجتناب از نواهی بود همیشه دغدغه جهاد با کفار بدانجام و خطره غزا با شرار و خاست اللئام

در ظاهر افواج فرستاده طرح جنگ انداختند اما از باطن طریق صلح و سازش را
نیز مسلوک میداشتند مصطفی خان رکن السلطنت عادل شاهی که از قدیم به سازش
و صلح مغل مشغوف بود اکنون هنگام حصول مدعا و آرزوی دیرین دانسته سرگرم تقدیم
مقدمه صلح گردیده شاه داود و ولد وفا خان و شاه ابوالحسن کمونه و قاضی سعید را برای
مقدمات صلح پیش شاه جهان بدولت آباد روانه نمود و قاضی سعید چون معلوم داشت
که رندوله خان اصلا بصلح راضی نیست و همگی قصد او بر جنگ و مقابله است لهذا کسی را
فرستاده به رندوله خان پیغام نمود که شما را بجز خوشی خویش چندین اصرار و استبداد نمودن
برخلاف مرضی دیگر ارکان سلطنت مغل نمودن فائده ندارد و برای خدا ازین خیال
درگذشته با کارپردازان همداستان باشند البته خود را بحضور رسانیده باتفاق مصطفی خان
و بادشاه صلح قرار دهند رندوله خان التماس دولتخواه خود را خوب بخاطر آورده
عاقبت اندیشی را کار فرموده خود را یلغار بحضور رسانید مصطفی خان رندوله خان
را در خانه خویش در پانزده روز مهمان داشته تمهیدات شایسته و تقریرات برجسته
نرم و هموار نموده حسب المدعای خویش راضی گردانید پس مقدمات صلح میان شاهجهان
بادشاه و بادشاه غازی باین صورت تقرر یافت که آنچه ولایت نظام شاه از اطراف
کشنا است تعلق بشاهجهان داشته باشد و آنچه باین طرف است در تصرف عادلشاه باشد
چون تصالح فیمابین باین صورت بعهد و پیمان موکد شد شاهجهان فرمودند که عهدنامه
بر لوح طلا بنویسند چون در لشکر به سبب طول اقامت و عدم وصول رسد قحط و گرانی
به مرتبه اتم واقع شده لشکریهم عاجز آمده شاهجهان برای عجلت مراجعت و اتمام
مقدمه صلح تعجیل بیشتر نمود و طهماسپ بنده نام احدی را که به تیزدوی مشهور بود فرمود
بوعده و تاکید که در پنج روز واپس آید از دولت آباد به بیجاپور روانه فرمود
چون طهماسپ در دو نیم روز به بیجاپور رسید مصطفی خان صلح قبول نموده همونا و

بستان ششم

درانجا بود روز چهارم خبر کشته شدن خواص خان بدو رسید ظاهر نکرده وقت شب
با یک اسپ گریخته بحصار پیهال رفت عامل آن حصار او را قید کرده بحضور پر نور
روانه نمود چون بحضور رسید زبان درازیها نمود و دشنامها داد حسب الحکم زبان
او را از حلق بریده بر ارابه نشانده در شهر گردانیدند و بند از بند جدا نمودند این
واقعه بعد از قتل خواصخان به یکماه واقع شد ؛ **در بیان آمدن شاهجهان
از اکبرآباد بدولت آباد و قرار یافتن صلح میان بادشاه غازی
و شاهجهان بر تقسیم ملک نظام شاه علی التنصیف** ؛ شیخ محی الدین
دبیر که برسالت خواص خان به آگره روانه شده بود به ملازمت شاهجهان
بادشاه مشرف گشته همگی مراتب رسالت به تشریح و تفصیل گزارش نموده
ترغیب بر سفر دکن نموده شاهجهان که از مدت دراز خواهان همین منصوبه بود
و از خدا می خواست شادمند و فرحناک گشته در تهیه سفر در آمده در اقل الایام
لشکر بیکران بهم رسانیده رایات عزیمت برافراختند بعد از طی منازل و کوههای
متواتر بدولت آباد رسیده رخت اقامت انداختند چون دران مدت خواصخان
که باعث بر این سفر و قدوم بدکن او بود درگذشته شاهجهان در کار خویش حیران مانده
در تفکر افتادند بعد ازین هم از عادل شاه طلب و تقاضای ملک نظام شاه
پیش آورده سرداران لشکر خود را بر ولایت نظام شاه بهر طرف تعیین فرمودند
سیدخان جهان را با افواج آراسته بطرف پرینده بر رندوله خان روانه نمودند
و خان دوران را با امرای دیگر و لشکر شایسته بطرف بیدر و چچلی بر بهلول خان
علم زد نمودند و یاقوت خان و خان زمان را به طرف ککهر بر عنبر خان و شاه جی
تعیین نمودند هرکدام بهر طرف متعینه رسیده جنگ انداختند امرای عادل شاه
در مدافعه امرای دهلی همت برگماشته مقابلات رستمانه می نمودند شاهجهان اگرچه در ظاهر

خان آثاری اشتر نمود و شهزاده بمقتضای هم سنی با ریحان الفت و اختلاط
کمال بهم رسید ریحان شریک لابه و لاغ گردید در خلا و ملا باشند سپاه و ملازم شهزاده
می بود و بناز و نعمت پرورش یافته مقرب و مخصوص گشت گویند روزی شهزاده با آن
بازی میکرد و بادشاه از دور نظر میکرد شاهزاده کلاه از سر ریحان برداشته در چمن
انداخت ریحان با شهزاده متقاضی گشت و پیش بادشاه فریادی شد بادشاه کلاه
طلبیده بدو داد بعد از مشاهدهٔ این حال بالهام خداداد فرمودند که سلطان محمد شاه
خواهد شد و این حبشی مدار المهام و معتمد علیه او خواهد بود فی الواقع همچنان شد که بادشاه
گفته بود و او را رقعه رسان از ان می گویند که در خلوت رقعهای التماسات ارباب
حاجات به بادشاه میرسانید ✤ طلب داشتن بادشاه غازی مصطفی خان را
از قلعه نیکاپور ✤ بعد ازان که بادشاه غازی بر مسند استقلال متمکن گشت و مهمات
سلطنت باختیار خود منتسق می نمود و برای طلب نواب مصطفی خان که در قلعه نیکاپور از
دست ستم خواص خان محبوس بود شاه حسن فرخ آبادی را که از اعاظم سادات
عالی درجات بود روانه نمود شاه حسن در عرصه نه روز نواب را از بلگانون باعزاز
و اکرام بشهر آورد و بادشاه غازی به عواطف شاهانه نواب را نوازش فرموده منصب
ملکی مرحمت فرموده به نسبت سابق صد چند درجه در جاه و حشمتش افزود ✤✤✤

ذکر انجام کار مراری

مراری که شکست فاحش خورده باعتماد نانکواڑیان قصد هاڑواڑ نموده بود با
جمعیت پنج هزار سوار بد هاڑواڑ رسید مردم آنجا او را درون حصار ره نداده
بجنگ برخاستند بعد از رد و بدل بسیار قول و قرار بیشمار ولیت راؤ و سوریا راو
و همه نانکواڑیان بیرون آمده با مراری ملاقات گرفتند مراری آنها را قید نموده چند
کس از احشام وغیره را بجرم آنکه بجنگ اقدام نموده بودند سیاستها نمود چهار روز

بحکم جهان مطاع در دو دیوار شکسته درون خانه در آمد و سرش از تن جدا ساخت
و حسین خان که از رفقای خاص خواص خان بود با هم جهنسان خویش بر فیل سوار شده
تا خندق رسیده بود که او را لحاک بابرساختند و داؤد خان برادر حسین خان چون
همیشه دم از اخلاص اعلی حضرت میزد دران فتنه و آشوب بسلامت ماند اندوله خان
باسائر امراحسب الامر اشرف درمیان آمده بر حوض شاه پور فرود آمدند سر خواصخان
و مبارک خان و رسید گذاشته پیش اندوله خان فرستادند از اتفاقات آنکه کشش
بارش دران ایام بحدی شده بود که انسان و حیوان چشم بآسمان کشاده انتظار
می بردند دران شب به مجرد کشته شدن خواصخان بهنهایت اشتداد باریدن گرفت
کشت امید عالمیان را سر سبز و شاداب گردانید و مردم از هر دو بلا یعنی قحط و
غلا و ستم و جفا نجات یافتند روز دوم بادشاه غازی بر مسند استقلال بجاه و جلال
آرام گرفتند و تمامی وزرا و امرا بحضور آمده بشرف بساط بوسی مفتخر گردیدند و
خلعت و عطاء درخورشان هرکدام عنایت شد و نیز خلعت عطاء به ملک ریحان
بمندروپ فرستادند آن روز سیدی ریحان رقعه رسان به خطاب اخلاص خان
و منصب وزارت حکومت سرفرازی یافت و روشناس چهار رکن نشستن جهت
گردید و منصب کارگلی بنواب خان بابا تفویض یافت و منصب سرنوبتی بامحمد خان
فرزند خداوندخان مقرر شد و مهمات سلطنت بوجه احسن سرانجام پذیرفت اخلاصخان
مدت هشت سال پیشوائی و مدار المهامی کرد و فقره ریحان سرش بریده تاریخ
قتل خواص خان است ذکر ابتدای کار سیدی ریحان ❊
او در اصل حبشی آکو بود سوداگری او را در سن هفت سالگی با مادرش در شهر
نورس پور برای فروخت آورده بود ابراهیم عادل شاه به سبب نهد و سالیس
بلطف و شفقت ور اخریده در خدمت شاهزاده سلطان محمد پسر و مادرش را علیحده

رقعه رسان را در استیصال خواص خان ***** درین اثنا

بادشاه غازی وقت فرصت دریافته سیدی ریحان رقعه رسان را که محل
اعتماد و محرم اسرار بود به خلوت طلبیده به تقریب اشارت فرمود که آن قدر فرصت
که دست داده مغتنم دانسته کار باید کرد و ازین اشاره مقصود دریافت و از فرط
خوشحالی برخود ببالید و در جامه نگنجید در برانداختن آن نادولت خواه کمر سعی
بر میان جان ببست و در تدبیر آن در آمد اول با کریم محلدار که بخطاب کریم
شرزه مشهور شده بود حسین خان پسر میان حجی سرسالک این راز درمیان
نهاد و از اشارت بادشاه غازی آنها را آگاه گردانید شرائط عهد و پیمان
بتقدیم رسانیده در کشتن خواص خان مشاورت نمود کریم شرزه و پسر میان حجی
سرسالک همت بر قتل او بر گماشته منتظر قابو می بودند تا بروز چهارشنبه سنه
هزار چهل و پنج مستعد و مهیای قتل او گردیده بدربار آمدند و در کمین فرصت نشستند
وقتیکه خواص خان از حضور بادشاه بیرون آمده خواست که بمنزل خویش رود
یکبارگی کریم شرزه خود را به خواص خان رسانید خنجری که بدست داشت بر
سینهٔ پرکینهٔ او زد تا او خبردار شود خود را بکنار کشید حسین خان چون دید که
خواص خان زخم برداشته روان شد چالاکی بکار برده دیگر زخم کاری نیز
باو رسانید خواص خان با وجود این حالت استقامت را کار فرموده شتابان
روان شد و خود را برون انداخت سیدی ریحان چون حال بدین منوال
دید اندیشه نمود که اگر خواص خان یک ساعت دیگر زنده ماند هزاران فتنه برپا
خواهد نمود مردانگی بکار برده از راه پرکوته بیرون شتافت و خاص خیل را همراه
گرفته تعاقب نمود تا سیدی ریحان خود بوی رساند او در حویلی خود داخل شده
در ها بسته بود درین اثنا از طرف بادشاه غازی بحکم مجدد نیز رسید سیدی ریحان

باصفهای بانمکین حرب ترتیب داده جنگ انداز د بجنگ در پیوست و در ابتدای
حمله سید عثمان شکر کوهی که مراری وثیقه کمال بر سپاه گری او داشت کشته شد و شکست
فاحش بر لشکرش افتاد جمعی کثیر کشته شدند و فتح و نصرت نصیب راکهو بندت شد
مراری بگریخت لشکرش همچو بنات النعش متفرق و پراگنده شد مراری با پانزده سوار
بسا هنور رسید مصطفی خان نظام شاهی در انجا باو ملحق گردید او را با خود گرفته
بارکندی رفت و آنکس را مقدم آنجا گردن زده بدود وارکی نهضت نمود و از انجا
به موضع که جاگیر اندوله خان بود رسید و آن موضع را بغارت برد از انجا به چیلکه
آمد و شش روز در انجا بر کنار کشنا اقامت ورزید هر چند اعیان و خیرخواهان او را
گفتند که خواص خان زنده در شهر نشسته است نزدیک او برو بهمه وجوه امان حاصل است
او اجل رسیده قبول نکرد و بر اعتماد اخلاص نایکواڑیان حصار دهاڑواڑ از نهر کشنا
گذشته راه دهاڑواڑ پیش گرفت اندوله خان بعد از شکست مراری با همه امرای
عظام از بهونره عبور نموده بالمله رسید خواص خان خبر توجه امرا و فراری مراری
شنیده دروازهای حصار محکم بسته آتش مخالفت برافروخت اندوله خان
هر چند در اطفای آن نائره کوشیده از روی پند و نصیحت باو اعلام کرد که زیاده
ازین خود رائی را کار فرمودن و بر خلاف مصلحت اندیشی عمل نمودن مناسب و
جائز نیست ثمره بهی بار نخواهد داد انسب و صواب آنست بر طریق دیگر اعیان
مملکت بیرون حصار درونی خانه بسته بجای خویش بنشینید و در اصلاح امور کوشید
دیگران را از خود متنفر و وحشت زده نکنید که صلاح دولت همین است درین صورت
فتنه سر بالا کشیده فرو خواهد نشست خواص خان اصلا گوش نکرد بلکه در حرام خواری
و نادولتخواهی جد بیشتر نمودن گرفت و روز بروز آتش افروزی و فتنه انگیزی
میکوشید ❊❊❊ **اشاره فرمودن پادشاه غازی سیدی ریحان**

کرده با اندوله خان متفق گشتند و در گلبرگه مجتمع آمدند اتفاقاً امام خان حوالهٔ تیکبر
درین وقت از اطاعت خواص خان بیجاپور طریق نافرمانی پیش گرفته بود خواص خان
به بهانهٔ تنبیه امام خان مراری را با لشکر خاصهٔ خود و خاصهٔ او و خواص خیل و آنکس خان
و چاند خان نظام شاهی و درویش محمد و مصطفی خان نظام شاهی و امرای دیگر
قریب ده هزار سوار بطرف تیکبر مقابل امرای مذکور روانه کرد

اتفاق نمودن امرا برانداختن خواص خان ❀ اندوله خان

چون از اجتماع امرا و لشکر فارغ شد به قصد تنبیه خواص خان از گلبرگه برآمده با همه
امرا متوجه بیجاپور شد ملک ریحان نیز از شولاپور با لشکر سنگین برآمده قریب کملاپور
با امرای مذکور ملحق شد اندوله خان اورا با راکهو پندت مقدم لشکر ساخته حکم فرمود
که بهوره پر میرود پیشتر رفته از آب بگذرند و مایان هم متعاقب میرسیم راکهو پندت
به بهاکواری و ملک ریحان بتانگلی رسیده در فکر عبور شدند خواص خان مخفی به ملک ریحان
پیغام داد که اندوله خان بعداوت مراری فتنه انگیزی نموده خلل در کار بادشاهی
برپا کرده است سزای کردار خویش عنقریب خواهد یافت شما دولت خواه بادشاه
و محب مخلص ما هستید بگفته او عمل نکنید ملک ریحان از تانگلی رخ بمندروپ آورده
برکنار ندی در سرحد شولاپور اقامت ورزید راکهو پندت مقدم دیونکاون را از
خود ساخته از بهوره گذشته با پنج شش هزار سوار بفاصله یک کروه از دیونکاون اقامت
نمود مراری بر حکم خواص خان با جمعیت و رفاقت مراری متعینه بر تیکبر رفته تا یک ماه
بقلعه بغانده کرد از شنیدن خبر راکهو پندت بدیونکاون بخاطر رسانید که تا او تنها است
و لشکر اندوله خان با او ملحق نشده است اورا دریافته از میان باید برداشت از تیکبر
با همه لشکر برخاسته شب درمیان سی و دو کروه مسافت را ایلغار طی کرده با
پنج شش هزار سوار بدیونکاون رسید ولی آنکه انتظار جمع شدن لشکر پس مانده بکشند

رابقید آورد غرور و جرئت خواص خان باقصی الغایت رسید شور نمک حرامی
درسرش افتاد آن بادشاه دوربین پیش اندیش ابراهیم عادل شاه که درزمان
وصیت درباب تخت نشانی سلطان محمد به مصطفی خان گفته بود که این دولت خان
بی وفاست با تو وفا نخواهد کرد اکنون بعد از سالهای دراز بظهور پیوست وکان
کماقال واسد درفراست پس برای استحکام کار خویش روز بروز میکوشید اکثر
معتمدان درگاه را از خدمت حضور دور کرده متابعان خود را بجای آنها نگهداشت
ورایت تجبر و سرکشی برافراخته عملهای شنیع ورزیدن میگرفت بادشاه غازی که
از اول از تسلط او ناراض بودند اکنون از گرفتن مصطفی خان و مقید کردن
او بالکل متنفر و ناخوش گردیده خفیه در استیصال او با اندوله خان بواسطه معتمدی
مشاورت کردند اکثر امرا که از بدسلوکی مراری خونها خورده و از تسلط و تجبر خواص خان
دل تنگ گردیده بودند باهم اتفاق نموده باخواص خان شیوه ناسازی پیش گرفتند
ونوشتند که مراری زبان درست ندارد وهیچکس از وی راضی نیست او را از کار و
بار بادشاهی برآورده بکاسی رخصت دهند وخود در فدویت و دولتخواهی
سرگرم باشید هیچکس با شما مخالفت نخواهد کرد خواص خان درجواب امرا نوشت که
این چه حرف است امروز از مراری ناراض شدید فردا از من ناراض خواهید شد
بعد ازین اندیشمند گردیده برای اصلاح خود شیخ محی الدین دبیر را پیش شاهجهان
فرستاد که امرای اینجا فتنه ها آغاز کرده اند لشکر بادشاهی زود به مدد ارسال فرمایند
تا فتنه انگیزان مخالف را بسزا رسانیده بدیا پور را در تصرف صاحبقرانی درآرند
این معنی عداوت امرا و سائر اعیان باخواصان متزاید شد علی فرهاد خان و
جهرت خان و علی خداوند خان و محمد یاقوت و راکهو پندت یاقوت خانی و کهیلوجی
بهونسله و شرزه راو کهاتکه وغیره امرا لهیار که درسرحد بودند همه باهم اتفاق کرده

فرمود بعد از چند روز هم در انجا بزخم گولی بندوق وفات یافت بعد از مراجعت
مرارئی شاه جی دختر سنبواس راو حاکم جنیر را برای پسر بزرگ خود سنبها خواستگاری
نمود از راه دوستی سنبواس راو او را بدغا قید کرد و قلعه جنیر و جمع دهن و صونداو
پهوکته و پرس گده و ماهول و کهوج به معرفت او به قبض آورد و مرتضی را از پیهم گده
برداشته در جنیر آورده رحل اقامت انداخت و از سنبواس راو و دیگر اعیان
و متمولان آنجا مال و متاع فراوان بدست آورده استقلال بکمال بهم رسانید و
از لشکر متفرق شده نظام شاه دوازده هزار سوار بر سرش جمع شدند مهابت خان
چون از هنگامه آرائی شاه جی و پیدا شدن نظام شاه مجدد آگاه شد در پیچ و تاب
اضطراب افتاد شاهزاده دارا شکوه را بامر شاه جهان از برهان پور بیرون آورده
بر قلعه پرنده رسید و قلعه را محاصره نمود به نقب زدن پرداخت لشکری که در پرنده
بود هر روز مستعد و آماده جنگ گردیده بر سر مغلان می تاختند و امرای عادلشاهیه
اندوله خان و پیش جنگ خان و فرهاد خان و انکس خان و امرای دیگر که در مقابل
قلعه فرود آمده بودند صبح و شام دمار از لشکر مغل بر می آوردند تا چهار ماه قتال و جدال
از هر دو جانب قایم بود چون معلوم کردند که به نقب زدن در ی برج کاری از پیش
نمی رود و مهابت خان از امتداد ایام محاصره و اشتداد جنگ بغایت منقبض گردید
بی اختیار به بهانه طلب بادشاه محاصره گذاشته متوجه برهانپور شد ❁ ❁ ❁

قید کردن خواص خان مصطفی خان را در قلعه بلگاون و شیوه بغاوت و رذیلت او آنجا ❁ ❁

همدرین نزدیکی خواص خان که در
استقلال و کامرانی بجای رسیده بود که دم انا و لاغیری میزد بسبب ناسازی
و مخالفت که از مصطفی خان بوقوع می پیوست بحیله و تزویر او را اسیر نموده به
بلگاون فرستاده محبوس کرد چون کار باین نهایت رسانید که همچو مصطفی خان وزیر اعظم

در نظر بند بود پسری ده یازده ساله مرتضی نام را برآورده باتفاق مراری در قلعه پیم گڈ بر تخت نشاند و چتر شاهی بر سرش افراشت و روز بروز در تربیت مرتضی شده در فراهم آوردن لشکر و سپاه و تسخیر قلاع و بقاع کوشید و هنگامه تازه برپا کرد و بطرف سیدی سا باسیف خان که ملک تل کوکن را متصرف شده در کلیان نشسته بود نوشتهای خود مراجی فرستاد بدین مضمون که زود خود را باین صوب رسانده با تخت نشین جدید ملاقات حاصل نموده با خود رفاقت نمایند سیف خان راضی برفاقت شاهجی نشده اطاعت وحضور باشی بادشاه غازی اختیار نمود بموجب قول وقرار تمامی ملک تل کوکن را بشاهجی واگذاشته با جمعیت دو هزار سوار پیش مراری روانه گشت و ملک تل کوکن را از جهار تا سرحد جوار سوای قلعجات بنامه متصرف شاهجی درآمد مراری شاهجی را فاعل مختار بادشاهی مرتضی ساخته عنبر خان را با پنج شش هزار سوار بمدد او نگهداشته خود به بیجاپور مراجعت نمود چون به بابل که کنار سنگم بهوره و ایدرامنی است بقصد ادای رسوم کفر هندوستان که اشنان و دان است در انجا اقامت نمود خود را با فلزات سبعه جدا جدا وزن نموده تصدق نمود درین اثنا سیف خان که از کوکن می آمد شاهجی که بسبب عدم قبول رفاقت خود از وی کشیده بهم رسانده بود الحال به بهانه تقاضای فیلان که در کهوج گرفته بود لشکر به نهب و غارت او تعیین کرد نزدیک کهیر که گردش از بابل شش کروه است لشکر شاهجی باو رسید جنگ سخت بوقوع پیوست و از طرفین مردم بسیار کشته و مجروح گردیدند سیدی عنبر آتش خانی که سپهدار سیف خان بود مجروح بدست شاهجی اسیر شد سیف خان تا دو روز در کهیر محصور گردید مراری از بابل لشکر خود به کمک سیف خان فرستاده نزد خود طلبیده و مصحوب خود به بیجاپور آورد بادشاه غازی ملک دو لک هون با و مرحمت فرموده بر واز نایک زمیدار هرپن هلی که سر بغاوت برآورده بود نامزد فرمود

یلهو ارادت خان که در دولت آباد بود بوساطت مالوجی بهوسله با شاه جی زا[بطلب]
اخلاص گرم کرده اورا امیدوار عواطف شاهجهان بادشاه ساخت و برای خا[عبدم]
داخل فرزندان هشت و دو هزار تجویز کرده از حضور بادشاه فرمان پذیرائی
و خلعت خاص طلبیده با رسولان کاردان اصدار داشت و هرچند که شاه جی
پیش آوردی بلا عذر قبول نموده بسرگرمی تمام در انجاح آن میکوشید و مدام
دلاسا و دلجوئی می نمود و در همین تلاش بود که اورا چاکر بادشاهی ساخته اعتقاد
خود بهم رساند و دفع خصوم کند و بر ملک نظام شاه متصرف شود شاه جی که در امور
کنکاش و دور اندیشی و خبرداری از سائر سربلندان معاصر خویش گوی سبقت
ربوده در سودای سربزرگی و کامرانی در دماغ داشت بوسیلهٔ جمیلهٔ مراری خفیه
با خواصان سوال و جواب درمیان آورده رد و بدل می نمود که از هشتاد و چهار قلعه
مملکت نظام شاهی یک دولت آباد اگر رفت رفته باشد هنوز چندین تختگاهی در دست
است اگر دستگیری این مخلص نموده اعانت و معاونت بظهور آرند کمر سعی بمیان
جان بسته علم سلطنت نظام شاه از سر افرازم این تدبیر شاه جی بخود اصل مدعای
خواص خان و سائر عمده های درگاه بود اما مصطفی خان قبول نمیکرد و ازین امر
امتناع یلهو و خواص خان که از رفتن دولت آباد آزرده خاطر و شکسته دل تدبیر شاه جی
آفرینها کرده بدرجهٔ حسن و قبول رسانید و در صدد تقویت و اعانت رو درآمده
اورا برین داشت که یکی از اولاد نظام شاه را بهم رسانده و بپادشاهی بردار[د]
و مراری را با سپاه آراسته از حضور خلعت خاصه فرستاده برتا نیدو اعانت شاه جی
روانه فرمود ⁂ بر پادشاه برداشتن شاه جی حسن نام شهزاده
را که از اولاد نظام شاهیان بود ⁂ شاه جی از قلعه جلو که
در هشت کروهی از جنیر جانب تل کوکن واقع است از اولاد نظام شاه که دران قلعه

خوب بظهور آورده منصور و مظفر گشته بود مهابت و شجاعت او شهرت یافته و از سپاه و سرداران نظام شاهی چهار پنج هزار سوار پیشش جمع آمده بودند او را قدرت عظیم و وقار بزرگ پیدا شده خواص خان که همواره با او حسن وسلوک و رابطهٔ اخلاص میداشت درین وقت حافظ نصر الله را که از جملهٔ معتمدان معتبر بود با فرمان استمالت عنوان و خلعت مبارکبادی حصول فتح پیش او فرستاد و نوشت که چون بهاری تعالی چنانچه باید و شاید پیش آمده فتح گردید و در فراهم آوردن سپاه و حراست ملک سرحد و تنبیه غنیم تقصیر نکردند ازین معنی بادشاه غازی از شما بغایت خوشنود و رضامند گشته اند و میخواهند که بعنایات خسروانه و نوازشات بادشاهانه ممتاز و سرفراز ساخته بدرجهٔ اعلیٰ فائز گردانند باید که امیدوار توجهات روزافزون بادشاهی گردیده کسی معتمد و معتبر را بپایهٔ سریر خلافت مصیر روانه کنید سیدی شرایط استقبال و لوازم تعظیم بجا آورده باخذ فرمان و لبس خلعت سربلند و خوشوقت گردید و اکرام حافظ نصر الله باحسن الوجه بتقدیم رسانید و سیدی فولاد و دولت خان و نعمت خان با عرایض اخلاص آمود برابر حافظ نصر الله بحضور پرنور فرستاد بادشاه غازی و خواص خان آنچه لازمهٔ دلجوئی بود بکار برده بوجه الطف دلاسا نمودند و بر جاگیری که در تصرف او بود پرگنهٔ کرروکولاپور و خاناپور رتهگری ملک یک لک هون بران مزید ساخته مرحمت کردند و بسرگرمی اخلاص بسیار او را از خود ساخته در محافظت سرحد و تنبیه غنیم ترغیب و تحریص کردند و فولاد خان و نعمت خان را در حضور نگهداشته

متصرف گشتن شاهجی بهوسله بر اکثر ولایت نظام شاه

چون شاهجی بهوسله به بیم گذشت در ولایت نظام شاه دست تصرف دراز کرده از پونه و چاکنه تا بالاگهات و حوالی جنیر و سنگمنیر و ترنبک و ناسک تمام ولایت آن طرف در احاطهٔ تصرف در آورده بجمعیت هشت هزار سوار بهم رسانده لوای استقلال بر افراشت و هر طرف تاخت نمود

بتغافلی خواب خرگوش نکنند که عقاب در تجسس است بنابرین زبدة الامرای وفاکیش خلاصهٔ نوابان دراک اندیش همجلیس مجلس خاص مکرمت خان را فرستاده شد آنچه بهبود خود دانند دران کوشند ❊ نقل جواب پادشاه غازی

منت ایزد راست که در جهان تکبر و منی هیچ کس را نگذاشت بلکه کننده نخوت را بخاک برابر ساخت ❊ مرا و را رسد کبریا و منی ❊ که ملکش قدیم است و ذاتش غنی ❊ مراسله که از دبیران خام طبع نگاشته ترسیل بودند ظاهر و باهر گردید واظهر من الشمس است که بهر ما تاج شاهی و افسر پادشاهی از روز ازل داده اند چه شد که بهر سلیمان علیه السلام چند روز بازرا سرفراز نموده بودند بازرا چه یارا که چنگل زند و اساس قدیم را منهدم ساخته بدعت نو نهد خرگوش هرچند بخواب رود بوقت کار چنان دود که عقب گرفته را هلاک میسازد و عقاب هرچند در تجسس است فاما از شوم طبعی لطع گوشت خرگوش در مطرح قیدی افتد این سخن را از بطون را نظهور ند هند بلکه درخیال هم نگذارند آنچه پیشکش داده ام خواهم داد الصحیح خیر و واقع است ❊ توهم گردن از حکم داور مپیچ ❊ که گردن نپیچد ز حکم تو هیچ ❊ تم النقل ❊

ذکر ماجرائیکه بعد از فترات و انقلاب سلطنت نظام شاه و لشاه و رنمود

چون مملکت نظام شاه بی بادشاه شد و شیرازه انتظام ازهم گسیخت قلعه داران و قلعداران و امرای نظام شاهی همه هر مکانی و قلعه را و تعلقه که در تحت او بود ذخیره نموده بهم زاستقلالی سپرد و سرکشی فرو نمی آورد و در جای خویش استقامت ورزید سیدی ریحان در شولاپور شاه جی در بهیم گڑه سنواس را و در جنیر سیدی سابا سیف خان در تلکون سیدی عنبر در جزیره راجپوری و دیگر قلعه بانان و زمینداران هرکدام در جایهای خویش سر خود نیز برداشته در جمع سپاه و لشکر بالک میکوشیدند ❊ سیدی ریحان از جنگی که بالشکر قلیل با مهابت خان نموده و بدلاست تردد و مبارکی

می جست بهزار صعوبت خود را بسرور رسانید پس مراری و اندوله خان و شاه جی از جنگ
بازگشته بناسک رسیدند شاه جی به بیم گڑه روانه شد مراری و اندوله خان از
شریک به بیجاپور آمدند خواص خان مراری را بسبب آنکه به بدسلوکی او فتح خان
به تنگ آمده دولت آباد را به مهابت خان داد ملامت بسیار و سرزنش و توبیخ
افزون از شمار کرد و گفت که همه کار بادشاهی تباه کردی و چندین تدابیر و مساعی
مبلغ های خطیر که درین مهم صرف شد همه برباد دادی مراری از بار ندامت و انفعال
سر در پیش انداخته شرمنده و شرمسار ماند *

پیدا آمدن ناسازی میان بادشاه غازی و شاهجهان و پیشکش توقف نمودن بادشاه غازی

از صدور بعضی اسباب که موجب منافرت و مناکرت بود میان بادشاه غازی و شاهجهان
بادشاه کدورتها و ناسازیها بهم رسید و صورت مخالفت و معادات رو نمود و ارسال
پیشکش سالانه در تعویق افتاد و بنابران از طرف شاهجهان مکتوبات خشونت آمیز
کدورت انگیز اصدار می یافت و از طرف بادشاه غازی نیز مجاوبات مردانه و مخاطبات
همسرانه در ابلاغ می آمد چنانچه نقل یکی از مکاتب شاهجهانی با جواب آن که از بادشاه
غازی اصدار یافته بمناسبت درین محل ثبت افتاد *

نقل کتابت شاهجهانی

سپاس و ستایش مر داوری را که به قدرت کامله خود از یک قطرهٔ آب در رحم نقش
بسته از نابود به بود آورده ما را بادشاه جهان گردانید پس ضرور افتاد که در اطراف
و اکناف گیتی خصوصاً در ملک بیجاپور و گلکنده و بهاک نگر بلکه لنکها و پر لنکها خطبه و
سکه و درعه شاهجهانی اجرا نمایم شاهان که دران دیار مانند هر یک بادشاه میگویانند
انسب و اولی آنست که حبل الاطاعت در رقبه جان خود انداخته دران شهرها
خطبه و سکه و درعه شاهجهانی نمایند و اگرنه از چنگل باز منقار قهر گوشت از پوست
کشیده بر غلیواژان جهان یغما خواهم نمود این سخن را از گوش هوش بشنوند بتغافلی

بستان ششم

را دشنام فاحش دادن و تلف کردن گرفت تا همچنین حال پیش شاه جهان برد
مهابت خان به مجرای این خدمت که همچو قلعه متین دولت آباد که نظیرش بر روی زمین
شاید کم پیداست بی تلاش مقابله و مقاتله بحسن تدبیر فتح نمود منظور نظر عواطف شاهجهانی
گشت و مورد مراحم بیکران بادشاهی شد ازان زمان سلسله نظام شاهیان منقرض
گردید از احمد نظام شاه بحری تا حسین شاه یازده نفر مدت یک صد و سی سال بادشاهی
و حکمرانی نمود و بعد ازین اگرچه شاه جی بهوسله باتفاق دولت خواص خان و مراری از
اولاد مرتضی نظام شاه ثانی برآورده در قلعه پیم گڈه که شاه گڈه نام داشت بادشاهی برداشته
دو سه سال بنامش امور سلطنت را سرانجام داده در فراهم آوردن مردم اعیان
و سپاه و لشکر و تسخیر قلاع و غیر مساعی مبذول میداشت که ناگاه خواص خان و
مراری کشته شدند و پای مصطفی خان بمیان آمد و مقدماتیکه شاه جی تمهید داده بود
برهم خورد و مصطفی خان در استیصال بنیاد نظام شاهیان با شاهجهان اتفاق کرده
مرتضی را از شاه جی گرفته به شاهجهان سپرد ازان تاریخ نام و نشان نظام شاهی
از صفحه زمین برخاست مصطفی خان بعداوت قتل ملا بابا اثری از نظام شاهیان
نگذاشت در هنگامیکه مهابتخان از دولت آباد به برهان پور میرفت مردم لشکرش
از قحط غله که در وقت محاصره دولت آباد افتاده بود اکثر مردم شتران و اسپان
خود باکشته خورده جان بسلامت برده بودند پیاده میرفتند بسبب بی قوتی و ناتوانی
که از بی قوتی و گرسنگی عارض شان گشته بود هر روز زیاده از دو سه کروه راه نمیتوانستند رفت
مراری و سائر امرای عادلشاهی با لشکر خود تعاقب لشکر مغل نموده از فیل و شتر و اسپ
هرچه می یافتند می ربودند و در قتل و کشتن نیز هیچ تقصیر نمی کردند مهابت خان علاج آنرا
بچاپلوسی و تملق و دلجوئی امرای عادل شاهی میکرد و زر نقود بهریک اعیان لشکر برای
نجات خود میفرستاد و از هریک بر وقت مدارا بکار داشته نجات خویش و لشکر خویش

حسین شاه و وکالت و وزارت شما بر نهج سابق بحال و مقرر گردانم و در هر
باب مرجوعه مدد معاون شما باشم و در صلاح و بهبود شمایان تا مقدور خویش
سعی بقصوری نکنم و نیز چهل هزار مهر بمجرد تسلیم قلعه تسلیم نمایم و عهد نامه را با ذخیره
فراوان مصحوب ارادتخان پسر خود نزد فتح خان فرستاد چون مراسم عهد و
پیمان بر وفق مدعای فتح خان انضباط پذیرفت و از همه وجوه دلجمعی حاصل آمد
زر موعود اخذ نموده قلعه دولت آباد به مهابت خان واگذاشت و خود با حسین شاه
و جمیع قبائل و علائق بادشاهی و خود از قلعه بر آمده با یک هزار سوار نزد مهابت خان
رسید فرود آمد مهابت خان پسر خود ارادت خان را با خیل و حشم در دولت آباد
نگهداشته حسین و فتح خان را همراه گرفته کوس مراجعت کوفت بطرف برهانپور
نهضت نمود فتح خان در فراهم آوردن مردم سپاه در آمده چهار پنج هزار
سوار تازه بهم رسانید در اثنای راه طرزی غریب رو نمودن گرفت یعنی چون
مهابت خان کوچ مینمود خان زمان به ڈیره فتح خان آمده تا بیدار شدن و
مستعد گشتن فتح خان در نوکری فتح خان می نشست چون فتح خان طیار شده
سوار میشد خان زمان همراه تا منزل می آمد بهمین اسلوب بطور نظر بندی او نگاهبانی
تا به جعفر آباد مالیگاون که از دولت آباد که هفت و هشت کاو است رسیدند
روزی مهابت خان بر سر راه سراپرده ها ایستاد و سراچها بسته راجپوتان
در عقب سراپرده ایستانده فتح خان را طلبید چون فتح خان از میان سراپرده ها
روان شد و نیمی راه طی نمود یکبارگی طنابها کشیده سراچها بروی انداختند و او را
گرفته در قید کردند و چتر و آفتاب گیر و دیگر اسباب و علامات بادشاهی همه گرفته
شاه حسین سا موکلان کردند فتح خان چون رنگ حسین دید دست از جان برداشت
و بطبق قول هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید مهابت خان را

ملازمند مراری در ایصال ذخیره استادگی تمام نمود هر بار که فتح خان طلب ذخیره ازوی میکرد جواب همین گفت که ذخیره چرا می طلبی برخیز و بیا و کلید قلعه بپیش من گذار من دانم و قلعه چون قلعه بمن سپاری ترا بدولت عظمی میرسانم و اگر نه دست و پایت بسته از بالای برج به قعر خندق بیندازم چون او در اصل فطرت کم حوصله و خودکاشت واقع شده و بهرهٔ از دانائی و فراخ حوصلگی نداشت وصایای بادشاه و تاکیدات خواص خان را همه بر طاق نسیان گذاشته خود کامی را کار فرمود و زنهار ذخیره به فتح خان نرسانید ٭ قلعه دولت آباد از

دست نظام شاهیان در قبض مغل رفتن ٭ ٭ ٭

فتح خان چو دید که مراری بچنین سلوک پیش آمد و اصلا سخن بخاطر نمی آرد نه بر وفق امر و تاکید خداوندان خویش کار میکند و نه بر حال عجز و بیچارگی من نظر رحم فرماید آخر الامر مایوس شد و او را با مغل در ساختن و نوازش نمودن ضرورت افتاد ناچار ملک قطب محمد گجراتی و کشناجی بهاسکر که از معتمدان او بودند برای صلح و سازش نزد مهابت خان فرستاده پیغام کرد که قلعه دولت آباد را به شاه جهان بادشاهی سپارم بشرطیکه شما با من عهد و پیمان کنید و در بجا آوردن اموری چند که عرض دارم سوگند غلاظ و شداد بمیان آرید که از آن وعدها سر تخلف نورزید چون وکیلان او نزد مهابت خان رسیده تمهیدات شایسته مطالب فتح را به عرض آوردند مهابت خان به مجرای این پیغام دید دولت غیر مترقبه از در در آمد و آرزوی مدعا های سحری خواسته چهره کشا گردید بر خود ببالید و از نشاط فرح در جامه نگنجید فی الفور عهدنامه به عهود و مواثیق و ایمان غلاظ بر طبق خواهش و خواست فتح خان بنگارش آورد که بعد تسلیم قلعه شما را و حسین نظام شاه را با عزت و حرمت بحضور شاهجهان بادشاه برده مورد عواطف و مراحم شهنشاهی گردانیده بادشاهی

درین وقت بر سر امداد و اعانت آمده به فرستادن لشکر مسعود و ارسال نمودن ذخیره موفور دستگیری فرمایند سر پنجه خصم را تواند پیچید و لشکر مغل را ازین ضلع خواهم گریزانید و قلعه دولت آباد به ملازمان آن درگاه خواهم گذرانید ٭ ذخیره

فرستادن عادلشاه مصحوب مراری بدولت آباد و استادگی نمودن مراری در رسانیدن ذخیره باندرون قلعه ٭

بادشاه غازی ملتمس فتح خان را بدرجهٔ قبول رسانید و درضمن آن صلاح ملک دولت دیده برامداد و اعانت او متوجه شد پیشتر ازین فوجی بسرکردگی اخلاص خان روانه نموده بود حالا نیز به فرستادن فوجی تازه و ارسال نمودن ذخیره فراوان بر خواص خان امر فرمود خواص خان در قلیلی ایام ذخیره بسیار از جنس غله و سائر مایحتاج قلعه بسعی و تردد فراهم آورده و بر سپاه لشکر که در اقطاع و تعلقات بود با آنچه در حضور بود ختم کرده مصحوب مراری بدولت آباد روانه نمود و بوے تاکید بلیغ نمود که بمجرد وصول ذخیره بالتمام به فتح خان برساند و با جمعیت حالی و فوج سابق در تائید فتح خان و حفاظت قلعه و دفع غنیم تا وسع و مقدور کوشند و درین باب سر مو از خود تقصیر ره ندهند بهر طوری که ممکن باشد غنیم را از پیرامون قلعه برخیزانند و قلعه بدست غنیم رفتن نگذارند و مراری چون با لشکر و ذخیره بدولت آباد رسید امرای عادلشاهی که پیشتر از و رسیده بودند از آمدن مراری دل تنگ شدند چه از امارت و ریاست او کسی رضامند نبود و بجای خود قرار دادند که تا مراری در اینجاست جنگ نباید نمود چه اگر فتح شود فتحنامه بنام من نبشته شود بنابران دست از جنگ باز کشیدند و فتح خان هرچند بمراری پیغام کرد که زود ذخیره ارسال دارد در قلعه نام ذخیره و غله نمانده است مردم معدود که با من مانده اند از گرسنگی عاجز آمده تاب نفس کشیدن هم ندارند

را این حفظ و حراست خویشتن پنداشت امرای پای تخت را با افواج آراسته و لشکر شایسته
بسرکردگی اندوله خان بسمت دولت آباد روانه نمود تا رسیدن فوج عادلشاهی و نظام‌شاهی
بر جناح استعجال خود رسانیده اندرون قصبه دولت آباد فرود آمد و در تسخیر قلعه تلاش
می نمود لشکر عادلشاهی و همچنین فوج نظام شاهی در بیرون قلعه مانده بر لشکر مغل
می بردند و تلاش ها می نمودند و در برخیزانیدن آوازهای حصار سکوشیدند فتح خان
نیز از درون قلعه بیش از قوت و طاقت تلاشها می نمود و بر مورچهار یخته بر می داشت
یاقوت خان که پیشتر ازین از احمدنگر رفته به مغل پیوسته نوکر شده بود درین وقت با فتح خان
و لشکر بروی میفرستاد مهابت خان شمه ازین سازش پنهانی یاقوت خان با خبر شد
بروی تغیت شده تهدید بلیغ نمود تا اینکه یاقوت خان رفاقت مهابت خان گذاشته
با سه چهار هزار سوار از وی جدا گشته به لشکر دکنیان ملحق شد و با ایشان در دفع مهابت خان
شریک گشته تلاشها می نمود از آمدن یاقوت خان که سردار قدیم این دولتخانه بود دکنیان را
تقویت زیاده حاصل آمد امرای عادلشاهی و نظام شاهی طرق و راهها همه مسدود ساختند
رسیدن رسد و آذوقه به لشکر مهابت خان مانع گردیدند تا اینکه قحط و گرانی رو نمود که
در لشکر یک پاولی بیک هون می ارزید چون کار سخت تر شد مهابت خان به تنگ آمده
برخاست و دو منزل رفت دکهنیان تعاقب نموده جنگها نمودند آخر در یکی از آن جنگها
یاقوت خان بست دو زخم خورده فوت شد از مردن یاقوت خان مهابت خان
خوشوقت گردید و از راه بازگردیده باز بهمانجا فرود آمد و جنگ از سر تازه کرد و محاصره
از اول سخت تر قایم کرد فتح خان چون دید که ذخیره تمام شد و خصم قوت از سر یافته
بر جنگ استاده ناچار در مقام چاره سازی آمده بخدمت پادشاه غازی عرضه داشت
نمود که مهابت خان با سپاه بیحد و حصر بر قلعه دولت آباد آمده اندرون قصبه اقامت
نموده است و در تدبیر فتح قلعه تلاشها مینماید و در قلعه از جنس ذخیره هیچ نشانی هم نمانده اگر

بنام مهابت خان صوبه دار لاهور اصدار فرمود چون مهابت خان بحضور آمد او را صوبه دار
کرده بر ضبط و نسق دکن و تسخیر ملک نظام شاه تعین نمود مهابت خان با لشکر فراوان و ساز
و سامان شایان بسمت دکن شد و به برهانپور رسیده طرح اقامت انداخت پیشتر ازین
سانحه برهان نظام کاس شربت حیات از دست فتح خان چشیده بود با خود با جل موعود
جهان فانی را پدرود نموده بهر تقدیر فتح خان پسر برهان شاه هفت ساله حسین نام را
برآورده بر تخت سلطنت نظام شاهی اجلاس نمود و چتر سلطانی بر سرش افراشت
و زمام سلطنت و حکمرانی بکف اختیار خویش درآورده در استحکام و استقلال خود کوشیدن
گرفت و در بر انداختن سهیمان و هم چشمان که از ایشان اندیشه داشت در افتاد سابا آنکه
که معتبر و معتمد ملک عنبر و سیواجی پنڈت متصدی و سکورام مقاصا نویس که همه ارکان عمده
بودند بیدل گشته فرار نموده بخدمت شاه جهان پیوستند همچنین چندی دیگر از اعیان و
امرا از قدیم و جدید بتوهم و هراس جلا ورزیده جان و ناموس بسلامت بردند و در تمام
سلطنت بیش از بیست هزار سوار و قلیلی از اعیان و امرا که جان در مشت بوده بماند
و نیز درین حالت قحطی و گرانی علاوه اسباب دیگر هرج و مرج گردیده یک صاع غله
بشش تنکه کشید و آخر الامر باشتداد انجامید که آدمی گوشت آدمی خوردن گرفت اما
در دولت آباد ذخیره و غله فراوان بود فتح خان بهر سر اسپ روزینه یک صاع مقرر
نموده بود همچنین سوار و پیاده و بر رسانیدن غله صعوبت و امداد مردم شهر نیز می نمود باوجود
این افراط و تبذیر فتح خان در صرف غله تا مدت یک سال وفا کرد چون مهابت خان
بر واقعه برهان شاه و پراگندگی لشکر و بیدلی اعیان و ارکان و خرابی ملک و مملکت
اطلاع یافت با چهل هزار سوار از برهانپور متوجه دولت آباد شد بعد از دریافت این سوانح
هنگام حدوث فترات و زمان ظهور بشتاب انگاشته و وقت اشتغال آتشین فتن
رالتهاب بران حوادث دریافته حزم و احتیاط را کار بست امداد و اعانت همسایه
را

محمد عادلشاه بیشتر ازین بچند مدت آقا رضوان که از جانب برهان نظام شاه بقلعه داری پرنده متعین بود در هنگام فترات مملکت و انقلاب سلطنت نظام شاهی با پادشاه غازی در ساخته و قلاده اطاعت در رقبه جان انداخته قلعه را بتفویض ملازمان درگاه نموده بود و درین وقت که فرار او که از تعاقب آصف خان برگشته بر پرنده رسید حکم بادشاه غازی برابر او صادر شد که توپ ملک میدان را که بر قلعه پرنده بود ازانجا به بیجاپور رسانند برابر حسب الحکم توپ مذکور را از پرنده به بیجاپور آورده بتاریخ پانزدهم صفر سنه هزار و چهل و دو بر فراز برج غربی که مابین مکه دروازه و شاهپور دروازه واقع است قرار بخشیدند آن مسمی است عظیم و کلان که از هشت دهات و روئین ریخته وزن جرش گویند شصت کهندی اما در عمل انگریز بهادر یکی از اهل صناعت این قوم بمقیاس حساب وزنش برگرفت سه هزار دو صد رطل بر آمد و آن در وصول در احمدنگر بحکم حسین نظام شاه یکی از کارگران آن را ساخته و در نهم سفر را مراج همراه رکاب حسین شاه بود و آن جائیکه کالبدش دران ریخته اند هنوز در احمدنگر بفاصله یک کروه از شهر موجود آثارش باقی است درازی آن توپ نه دست از دست مرد و راز قطر دورش نیز همان مقدار نه دست و جوفش که قرارگاه گلوله باشد بوسعتی است که آدمی جسیم دران می نشیند بلکه گویند که نشسته دستار تواند بست غرض نظاره گاهی است که از عجوبات و نوادرات روزگار است و در اطراف و اکناف مشهور هر کس که نووارد بیجاپور میشود بخواهش نظاره آن مینماید و مردم که از بلاد دور دست می آیند دیده به بی نظیریش قائل میشوند ❊

به سلطنت برداشتن فتح خان پسر برهان شاه و رسیدن مهابت خان بر دولت آباد بقصد تسخیر و مدد فرستادن سلطان محمد عادل شاه برای حراست دولت آباد ❊ ❊ ❊

چون خبر شکست آصف خان و به هزیمت برگشتن لشکر دهلی بمسامع علیای شاه جهان رسید گرانی خاطر بیش بهم رسانیده در صدد تدارک و تلافی در آمد فرمان طلب بنام

سرحد قدم اندرون گذاشت تاخت و غارت کنان تا احسن آباد رسید و از انجا هم بعزه
وشوکت وکثرت عدت دلیرانه پیش قدمی نموده و دست اتلاف، و خرابی کشاده غارت
کنان نزدیک بیجاپور رسید اندیشه و وسواس را هیچ بخاطر راه نداده بر حوض رنگین ان
فرود آمد و هر روز از راه شوخی نهب و غارت وقتل و کشش ساز داده فوج عادلشاهی
هم بمدافعه ایشان پا قایم کرده هر روز بمقابله بر می آمدند و محاربه می نمودند تا یک روز
فی مابین جنگ عظیم رو داد و نبرد خوب بوقوع پیوست در عین جدال وقتال سکندر ملتخان
که یکی از ناموران امرای لشکر دهلی بود کشته شد بعد از ان به پنج شش روز لشکر مغل با
اسباب و سامان شایان دور حصار گرفته برگرد شهر گردیدن گرفت و شوخی و دلیری
نمودن آغازید امرای عادلشاهی بران شوخی و بی باکیهای مغل که از حد متجاوز گردیده بود
تاب وتحمل نیاورده و رگ غیرت شان بجوش آمد با سپاه دکن به یکبارگی بهیئت مجموعی
یورش بر هندیان بردند و حمله صفدرانه بظهور آوردند آنچنانکه بند استقلال از هم گسیخت
وتزلزل در ارکان ثبات و همت شان در افتاد مرکز را که حوالی حوض رنگریزان بود
گذاشته خود را دورتر کشیدند دکهنیان با سرگرمی که داشتند نشار همت را دوبالا ساخته
و دیگ عزم را جوش آورده خود را بر آنها ریختند درین نوبت دهلویان تاب پایداری
نماند عنان را انعطاف داده آنجا را هم گذاشتند و پشت دادند چون دکنیان معلوم
کردند که پای ثبات شان بلغزید حمله بر حمله بر ایشان برده تفرقه در جمعیت شان انداختند
چون آنها راه گریز پیش گرفتند دکنیان دست از تعاقب شان بر نداشته دنبال
گرفتند و به نهب و غارت وقتل و ضرب را کار فرموده هیچ تقصیری از خود روا نداشتند
مراری هم از حضور بر تعاقب هندیان مامور شد مراری تا سرحد لشکر دهلی را تعاقب
نموده از سرحد خود بدر کرده مراجعت نمود بر قلعه پرنده طرح اقامت انداخت

آوردن مراری توپ ملک میدان را از پرنده به بیجاپور بامر سلاطین

سلطان محمد عادل شاهی شیخ معین الدین شاهجهانی را به عنایات خلع فرموده سر بلند و سر فراز ساخته رخصت فرمود لکن از انعقاد این مصلحت و تقرر یافتن سازش با مغل در برانداختن نظام شاه اکثر عمدهای قدیمی و اعیان درگاه بسبب عداوت نظام شاه و رفاقت مغل با مصطفی خان بد شدند و بدل ازو تکدر و تنفر بهم رسانیدند آخر الامر رفته رفته میان خواص خان و مصطفی خان هم صحبت بناچاقی و نااتفاقی کشید چنانچه مذکور خواهد شد بعد از روانه شدن ایلچی در قریب الایام خبر رسید که اسباب عهد شکنی از جانب مغل بوقوع پیوست فوجی از ایشان بر سر حد مقرر خویش قرار نگرفته رخ بان طرف آورده تا قلعه کیس وار در رسیده مخالفت بر دا شتعر اند عادل شاه علی الفور خطوط و قاصد بجانب ملک مرجان فرستاد و شیخ معین را قید فرموده

رسیدن آصف خان بالشکر عظیم بر حکم شاهجهان بر ولایت عادلشاه

پیشتر از ین مقدمات شاه جهان خواجه ابو الحسن دیوان و بخشی را بر برهان پور بجهت نظم و نسق دکن و تسخیر ملک نظام شاهی نامزد کرده بود خواجه ابو الحسن از برهان پور ارادت خان را بتسخیر نامزد کرد و نصرت خان را بر قندهار نصرت خان قندهار را پرکار وار احاطه نموده محاصره قایم کرد و ارادت خان بر پرنده رسیده دید که تسخیر قلعه بسهولت میسر نخواهد شد از ان گذشته بر قلعه دهارور آمده به محاصره پرداخت و در مورچال اهتمام تمام بکار برده در چند روز فتح نمود بعد از ان نصرت خان نیز جد و جهد کمال مصروف داشته قلعه قندهار را فتح نمود درین اثنا اخبار ناسازی و بقید در آمدن شیخ معین بشاه جهان رسید آصف خان را که برادر نور جهان بیگم و از عمده اعیان درگاه بود با امرای دیگر عبد الله خان و خانه زاد خان و بهادر خان و عقیدت خان و راجه بکهه سنگه و راجه رام وغیره باین طرف نامزد فرمود آصف خان با امرا بر برهان پور رسیده قدم پیشتر گذاشت و ابو الحسن و ارادت خان را نیز رفیق خود ساخته با دبدبه و شوکت تمام بر ولایت عادل شاه متوجه شد از سر حد

مرار راو سائر عمدہای درگاه باین معنی راضی نبودند بلکه همگنان را منظور آن بود که خانه
نظام شاه خراب نشود چنانکه روزی در دربار وقتیکه این مصلحت میشد و مشورت درین کار
منعقد میگشت قاضی سعید که وکیل و معتمد علیه امیرالامرا رندوله بود بعرض بادشاه غازی
رسانید که بطبع زبانی اک. و برانداختن خانه نظام شاهیان کوشیدن و با مغل درین
مهم متفق و همداستان شدن نزد عقل صواب اندیش صلاح و صواب
نمی نماید بلکه بحکم عقل و صواب آنست که در استقرار و استحکام آن
خانه باید کوشید و درین باب تا مقدور و وسع جد و جهد باید بجا آورد
چه اگر نظام شاه درمیان نباشد ما را به مغل همسایگی و قرب وجوار
حاصل خواهد شد و اتصال سرحدین خواهد داد درین صورت اگر
احیاناً مخالفتی رود بس دشوار خواهد گردید و تدارکش اصلاً و مطلقاً
از دست ما بر نخواهد بود برین سخن مصطفی خان بر قاضی سعید بسیار نفت شد
و خواص خان بنا بر عهد و مواثیق که با مصطفی خان نموده بود بر خلاف رای
او عمل نمودن دشوار میدانست در هر باب طریق اطاعت و
تابعداری او می پیمود چار و ناچار به صلاح مصطفی خان
با مغل همداستان شد امرای قدیمی را مثل عنبر خان و نکس خان
و شرزه کهامکه وغیره که بودند باضافه جاگیرات مراعات
کرده و فرهاد خان و صرست خان را نیز رفیق ساخته بسرکردگی
رندوله خان لشکر بتائید مغل فرستادن مقرر کرد و چون مقدمات
تصالح فی مابین عادل شاه و مغل تمهید یافت و تقسیم ملک
نظام شاهی علے التنصیف میان هردو مقرر گشت بعد
از اخذ ورعهود و ایمان بر مطالب طرفین سلطان محمد

مهلت و فرصت نمی دادند مصداق این مثال آنست وزیر الهند خانخانان بارها بجنت
اکبرشاه و جهانگیر میگفت که ابراهیم عادلشاه آن چنان آسیا ست که چون بر مدد و معونت ضعیفی
متوجه میشود آنکس ولو بالفرض پرکاهی بود کوه گشتی و باین پشت گرمی خصم خویش اگر کوه باشد
کاه گردد بالجمله ابراهیم عادلشاه را دوام و بقای سلطنت نظامشاهیان اهم مقاصد بود همین
باعث است که عنبر آنقدر تائیدات و اعانت مبذول داشت که فوق الحد متصور گشت و عنبر بآن
شوکت و ابهت که فائز شد و استقلال کلی بهم رسانید همه بتوجه و تقویت عادل شاه بود و از یمن
تربیتش بآن درجه علیا فائز گردید لاکن چون او در اصالت جوهر دانی بود داشت و در فطرتش
قصور و نقصانی بود چنانکه قولیست مصطفی بر الاخیر فی العبدی ✤ بر طبق کل شیء
یرجع الی اصله خاصیت ذاتی بظهور آورد خاطر آن مخدوم مربی محسن را در اواخر ایام رنجش
رسانید که دلش را بجهد آزرده ساخت در جنگ بهتوری آن بیباکی و در تاخت بیجاپور و
درسس آن شوخی و گستاخی که پاس ادب مخدوم مربی هیچ نگاه نداشته ازین رهگذر خاطر آن شاه
رعیت پناه از وی بل از نظام شاهیان نیز برگردید و تنفر گزید آنچنانکه با وجود حلم و تحمل
بموجب اعوذ بالله من غضب الحلیم عفو و صفح یکسو گذاشته بر سر انتقام آمده اراده نمود که خانه نظام
شاهیان بر اندازد و اثری ازان باقی نگذارد همین جهت بود که نواب مصطفی خان الحال
در عهد سلطان محمد غازی همچنانست که آنچه مرکوز دل ابراهیم عادل شاه بود و بظهور نه پیوسته
بظهور رساند و خود او نیز سوخته جگر بود بسبب آنکه عنبر سر ملا بابا که خسر مصطفی خان میشود بریده بود
بهمین دو باعث مصداق ثانی همچنانست که با مغل سازش و ساخت نموده نظام شاهیان را
از میان بردارد و درهمین تدبیر بود که اتفاقاً در سنه هزار و سی و هشت ایلچی شاه جهان شیخ معین الدین
امام تهنیت نامه جلوس والا رسید و بنوازشات بادشاهی سربلند گشت مصطفی خان درین
وقت فرصت یافته بخواصخان باعث شد و بر اتفاق نمودن با مغل در بر انداختن نظام شاهیان
نقسیم علی التصدیق کرده بقبض آوردن ملکش ترغیب و تحریص نمود اگرچه خواص خان

همچنین نثار افشان تصدق کنان تا در بار رسانیدند چون بحضور آمد برهانشاه بتعظیم و توقیر
ملاقات گرفته تلطفها فرمود و نوازشها نمود و خلعتها عطا کرده و از وی عهد و پیمان تاکید
ایمان موافق مذکور گرفته فرمود که بطریق پدر بزرگوار خود شرط نمک بجا آری حراست
نفس من و محافظت سلطنتم نمائی تا عند الله ماجور و عند الناس مشکور
گردی و رخصت نمود و بجهت سکونتش خانه صلابت خان تقرر یافت پس کار و بار سلطنت
باو رجوع کرد و معاملات بوساطت او تمشی میگردید در قلیلی از ایام انتظام سلطنت رو
بر شکستگی آورد و عالمیان را امیدی و بهبودی حاصل گشت پس از چند روز برهانشاه
را نوعی جنون عارض شد فتح خان در معالجه اش در آمده وی را از محل سرای بادشاهی
بجای خود که حویلی صلابت خان است فرود آورد و خود بجای دیگر نقل کرد و مداوی معالجه
مینمود عارضه برهانشاه تا مدت دو ماه امتداد کشید آخر ایام حیات فانی سپری نمود میگویند
سبب زهرش خود فتح خان شد والله اعلم بها **از اعظم اسباب زوال مملکت
نظام شاهی** آزردن خاطر دوستان و محسنان است تشریح این مقام و تبیین
این مرام آنکه سلطان غفران پناه ابراهیم عادل شاه در عهد همایون خویش در تائید
و تقویت نظام شاهیان اهتمام تمام می فرمود و در انتظام دولت خانه ایشان جهدها
کمال مرعی میداشت باوجودیکه ازیشان بارها سلوک بیمروتی و شیوه ناراستی نسبت بعادلشاه
بوقوع می انجامید و از منطوق حق الجار مقدم علی الخصوص کلها غافل مانده و مراعات حقوق
محسنی و همسایگی معطل گذاشته همیشه بر ولایت عادلشاه لشکرکشی می نموده اذیت میرسانیدند
اما آن کوه حلم و تحمل تبغافل درگذرانیده غبار کدورت ازین ادا های ناشایان بیرون
دامان خاطر راه نداده عفو و صفح می نمود و در هنگام هر دشواری که بایشان روی نمود
بدستگیری و عقده کشائی مدد و معونت می فرمود خصوص در صدمات مغول و حملهای دلهویان
که اگر نه تقویت و پشتیبانی از طرف او بودی رسیدی که نظام شاهیان را مغل چندین مهلت

تزلزل پذیرفته همچو باد ورا و نفر قدیم را که رکن سلطنت و مشیر تدبیر مملکت بود ضایع نمودن
کدام مصلحت دیدند و درین چه فایده تصور فرمودند همانا که کار خویش برهم ساختند الحال
در هر کار کیست که بهام سلطنت را سرانجام دهد و انتظام دولت را استحکام بخشد و با هجوم
غنیم قوی به مدافعه و مقاومت برخیزد الحال البته از شخص لابد است که در چنین امور
کافی تواند بود صلاح در نظر این دولتخواهان چنان می آید که فتح خان را که صاحب
شمشیر است و نیز صاحب تدبیر و بدیرش در ایام فترات گوناگون و هرج و مرج بوقلمون
هم تدابیر و کیاست را و هم جرئت و شجاعت را بظهور آورده استقلال سلطنت بخشیده و نظم
و نسق دولتخانه از اول صورت پذیر گردانید از قید برآورده باستمالت و دلاسای
تمام دلجوئی کرده مصلحت ملک و دولت از وی گیرند و مدافعت غنیم بوی نمایند برهان شاه
اعیان را طلبیده در رهانیدن فتح خان صلاح پرسید اعیان عرض نمودند که فتح خان
مرد خیر نیست بس خودرای و شر انگیز است علی الخصوص که رنجش رسیده و مشهور است
که تا رنج رسیده را سرداران محمود نیست مبادا بوقت اقتدار در صدد تدارک و تلافی
درآمده مصدر فسادات و شرور گردد برهان شاه گفت من از وی بسوگندهای غلیظ
عهد گیرم از اول از وی در صلاح خوبی شما همه قدم و پیمان موثوق گیرم بعده در
بهبود خویش و انتظام دولت شما یم آنها گفتند با همه راستی پادشاه منظور و مطلوب
است و بقای دولت مقصود و کاری از ما نیست پس برهان شاه اخلاص خان فرادتان
و صفدر خان را برای آوردن فتح خان از قید فرستاد چون اینها در قلعه رفته او را در پالکی
برقع پوش نشانده از خانه بیرون قلعه آوردند فتح خان اینها را گفت برقع چه حاجت است ا
براندازد اخلاص خان و غیره بخاطر رسانیدند اگر منع کنیم و سخنش نشنویم دشمن تر گردد
تغافل نمودند و برقع از پالکی برانداختند و روان شدند پس از مردم جانب [illegible] هر که
پیش می آید و تا گویان و ثنا خوانان جلو او آداب بجا می آورد و میگفت که چرا [illegible]

بیجاپور آمد شاه جی که در پناسنواس راو آمده در حیز اقامت گزیده بود چون جای
متین و حصین برای مسکن و ماوای خود نداشت بهیم گڑه را که از مدتی خراب و شکسته و
ویران افتاده بود از سر تعمیر کرده قلعه محکم طیار نمود شاه گڑه نام گذاشت و در انجا با
قایم کرده و به تدریج جمعیت مسلح شش هزار سوار فراهم آورده در تسخیر بلاد نواحی
و قلعجات اطراف در آمد و ولایت بالاگهاث از جنیر و سنگمنیر تا احمدنگر و تا دولت آباد
همه بقبض در آورد و استقلال بهم رسانید و باجی دلوای وغیره که مراری از جاول
بر تسخیر تل کوکن فرستاده بود آنها از راه دابول در آمده مهار و کوریگاؤن و
نظام پور و بعضی تهانهای سرحاصل آن طرف را در قبض آوردند سیدی مرجان
عنایت الله خانی صوبه دار تل کوکن که از جانب نظام شاه متعین آنطرف بود از جنجل
بر آمده به مدافعهٔ ایشان شتافت بعد از تلاقی فئتین جنگ و قتال رو داد سیدی مرجان
دران مقاتلات کشته شد و شکست جمعیت نظام شاهیان رسید عادلشاهیان به نصرت
اختصاص یافته تمامی آن ولایت را تا بندر چول قابض و متصرف گشتند برهان نظام شاه
بعد از شنیدن خبر این شکست سیدی سابا عنبر خانی را با جمعیت اخلاص خان بر مدافعه
عادلشاهیان فرستاد سیدی سابا از گهاث پونه و جنیر فرود آمده بر رخ عادلشاهیان
روان شد عادل شاهیان که در چیول اقامت ورزیده بودند باستقبال سیدی سابا
شتافتند در نزدیکی کولار تلاقی لشکرین دست داد و فیما بین جنگ عظیم واقع شد باجی دلوکر
کشته شد باقیان رو برتافتند درین نوبت نظام شاهیان بظفر مخصوص گردیدند سیدی
سابا چیول و حشم وغیر آن که در تصرف عادلشاهیان در آمده بود انتزاع نموده
بقبض خود در آورد و فیلان نظام شاهی که در کهوج بودند گرفته در کلیان دلرج
اقامت انداخت همدرین ایام یاقوت خان و ودابی رام بخدمت بادشاه عرش آشیانی
فرستادند که درین هنگام فتنه نیز که هیچ مغل غنیم منتظر فرصت نشسته و ارکان سلطنت تزلزل

فساد است برانگیزد که تدارکش در حیز امتناع افتد صلاح درین چه بیند اخلاص خان و
سید خان عرض نمودند صلاح دولت همین است که او را قید نمائیم و پسرش ایلچوجی را سرفراز
کرده بتعلقه نامزد کرده بآن طرف روانه سازیم چون این تجویز و مصلحت تقرر یافت
برهان شاه به فرهاد خان و صفدر خان امر فرمود که باتفاق موتی خان کهتاله جادوراو
را بدست آورده قید نمایند تا روز جادوراو به ملازمت بدربار آمد برهان شاه بعد
یک لحظه از سر دربار برخاسته متوجه خلوتگاه شد فرهاد خان و صفدر خان و موتی خان یکبارگی
بر سر جادوراو و پسرش رسیده شمشیرها از دست آن هر دو ربودند جادوراو و پسرش
رنگ صحبت بناچاقی و ناسازی دیده کتارها از کمر کشیده مقابل آنها شدند و بضرب و
ضرب درآمدند آخر جادوراو از دست صفدر خان کشته شد و پسرش نیز با چندر رفقا
همراهان معرکه از پا درآمد بهوجی برادر جادوراو که بر حوض قتلغ فرود آمده بود بمجرد وقوع
این حادثه فرار بر قرار گزیده در پناه مغل خود را کشید و ساهجی همسله که داماد جادوراو بود
در حوالی پرندا اقامت داشت بشنیدن این خبر بسمت سنگم نیر شتافت و از انجا تاخت
و تاراج کنان به پونه آمد و شورش عظیم برپا کرد و فتنها برانگیزانید و ولایت نظام شاه
که گرد و پیش بود و همچنین بعضی از ولایت عادل شاه که در قرب و جوار بود بزور و قزاقی
بقبض آورده متصرف شد خواص خان از شنیدن این طغیان و تمردی او مراری را
با لشکر شایسته برای تنبیه و استقبال او از بیجاپور روانه نمود شاهجی چون آتش بلا از هر سو
متوجه خویش دید با سواس راو که سر نایک و صاحب اختیار جنیر بود ساخت و سازش نموده
پناه باو برد مراری پونه و اندا پور و غیره محالات وا کنه شاهجی را همه سوخته و غارت کرده
خراب مطلق ساخت و کوه بهلیسر را که شانزده کروهی پونه است قلعه بنا نهاد و دایاراو
با جمعیت دو هزار سوار در انجا نگهداشته و راجه چندر راو و دلوی و غیره سرداران
همراهی را با جمعیت آنها بتسخیر تل کوکن نامزد کرده بسمت دابول روانه کرد و خود به

محاربات بسیار کدام را در بدست میر علی رضا اسیر گردید و بسزای شرارت خویش بقتل آمد
میر علی رضا بعد از بند و بست مهمات و نظم و نسق امورات آنجا بدار السلطنت معاودت نمود

ذکر حدوث فتن و وقوع هرج و مرج در مملکت نظام شاهیان و ظهور اسباب زوال آن سلطنت که بر وفق اذا اراد الله شیئاً هیّأ اسبابه بظهور پیوست

— باید دانست که مشیت الهی و عادت خداوندی بران جاری گشته که تا هر دولتی و سلطنتی تا که رو بتفرج و ترقی داشته باشد هر مصلحتی و تدبیری که آنجا بظهور میرسد نتایج بهی و بهروزی برروی کار می آرد و انتظام امورات روز بروز بدرستگی و شایستگی بوقوع میرسد و اگر اراده ازلیه بزوال و انقراضش تعلق یافته باشد هر چند مدبران کار آگاه بمقتضای دانش کامل و خرد صواب اندیش تدابیر شایسته بظهور رسانند و اصلاح می نمایند افساد زیادی یابند خرابی ترقی بینند و بموجب اذا حلت القضا و بطلت التدبیر هر مقدمه معکوس و واژون می گشتند مبین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه حمید خان که معتمد درگاه و وکیل السلطنت برهان نظام شاه بود از جانب فتح خان پسر ملک عنبر نفاق و عناد بهم رسانده بتسویلات و ترغیبات خاطر نظام شاه ازوی برگردانده چنان متنفر ساخت که فتح خان را بلطائف الحیل اسیر کرده در قید انداخت از ظهور این حرکت سائر ارکان دولت و اعیان حضرت از روی توهم و هراس پیدا کرده در فکر حراست جان و ناموس خود ها افتادند و هر کدام در تحصیل امن و حفظ خویش تدابیری می اندیشیدند ازانجمله جادو را و که از عمده ارکان مشاهیر کارکنان آن درگاه بود نیز متوهم گشته در فکر خویش افتاد و اراده گریختن و در پناه مغل خود را کشیدن مصمم نمود ناگاه شمه برین خبر بر پیشگاه خاطر نظام شاه تاخت برهان شاه وسوسه مند بغایت گشته با اخلاص خان و حمید خان درین باب کنکایش نمود که جادو را و نیز منحرف گشته و از کلیات و جزئیات این سلطنت آگاهی خبر و اطلاع داشته مبادا اگر در حمایت مغل رود فتنها برپا خواهد کرد و فسادات

بحوالی خصم رسید تغافل طرفین و تلاقی فئتین دست داد و آتش حرب اشتعال آمد تا یک روز
جنگ صعب روی نمود و از صبح تا شام امتداد کشید انجام کار نسایم فتح و نصرت بر اعلام بادشاه
غازی وزید نظام شاهیان از عرصه مصاف روی برتافتند عادلشاهیان مظفر و منصور گشتند
در خیمهای خود آرام گرفتند بعد از چندی نظام شاهیان تغافل انداخته جمعیت خویش فراهم آورده
باز بر لشکر عادلشاه تاختند تا خبردار شدن ایشان سعادت خان و اعتبار خان را گرفته بردند
نظام شاه از ایذا و اهانت ایشان دست باز کشیده بحضور طلبید و اسپ و خلعت داده رخصت
نمود لشکر عادلشاهی از انجا برخاسته بر لب کشنا فرود آمده آسایش گزیدند

آمدن لشکر نظام شاه دوم بار بر بیجاپور و باز شکست یافته برگردیدن

پس از مدتی باز نظام شاه بتحریک و اغوای حمید خان که از عمده ارکان او بود با لشکر آراسته
متوجه ولایت عادلشاه گردید و جرأت تمام را کار فرموده از سرحد گذشته قدم پیشتر گذاشت
تا بحوالی شهر رسیده شروع در چیره دستی نمود در اطراف و جوانب تاختن و تاراج کردن آغاز
کرد عادلشاه نواب خان بابا و اخلاص خان و امرای دیگر با خاص خیل و اعتماد خان سر
همراه بتاب رفع او برگماشت در حوالی کدری که نیز مقابل هر دو لشکر بوقوع پیوست جنگ عظیم
روی نمود حرب شدید بوجود آمد حمید خان که سر لشکر بود تاب اقامت نیاورده روی از معرکه برتافت
امرای دیگر اگرچه همت را بکار فرموده چندی ثبات قدم ورزیدند اما آخر کار از جمله اعتماد خان
و چند نفر دیگر در ارکان ثبات آنها نیز تزلزل واقع گشت جملگی هزیمت یافته بولایت
خویش شتافتند امرای عادلشاهی شاد کام فتحیاب بدار السلطنت مراجعت کردند همدرین
نزدیکی خبر رسید که کدم راو حاکم بنکاپور بغاوت پیشگی ورزیده سر بشورش و فساد برداشته
عادلشاه بر تنبیه و استیصال او میر علی رضا را روانه نمودند چون علی رضا نزدیک بنکاپور
رسید کدام راو شوخی و تمردی را کار بسته پا دست بر مقابله هنگامه آرا شد و فیما بین جنگهای
متواتر متعدد بوقوع پیوست و امتداد ایام محاربت و شرارتش تا یک سال کشید آخر بعد از

پرسید صاحب چه میفرمایند جواب داد که از بڑی صاحبه درین باب صلاح پرسند من بعد از
بادشاه کار و بار نخواهم کرد و از معاملات و دخل در امور سلطنت دست خواهم برداشت
درویش بادشاه و سلطان محمد هر دو صاحب زاده من اند بهر که صاحب بڑی صاحبه
راضی شوند بر تخت بنشانند دولت خان از انجا بدربار بڑی صاحبه آمده عرض نمود
بڑی صاحبه جواب فرستاد هر کرا بادشاه خود تجویز فرموده اند بایدنشاند

ذکر جلوس بادشاه غازی

پس مرزا محمد امین و دولت خان بتاریخ یازدهم محرم الحرام سنه یکهزار و سی و هفت بعد
از دو ساعت و نیم شهزادهٔ بلند اقبال سلطان محمد را در سن پانزده سالگی بر تخت نشاندند
رونق بخش ملک و ملت گشتند و اخلاص خان را بخانهٔ خودش مرخص کردند و دیانت الملک
و آقا رضا و بهمان را در محلی مقید داشته نعش بادشاه را به تجهیز و تکفین پرداخته بهمراهی
اعیان و ارکان حضرت و علما و اکابر شهر به تجمل تمام بروضهٔ پر نور زهره پور فرستاده
صندوق جواهر را بخاک سپردند درویش بادشاه میل در چشم کشیده سلیمان را انگشت
خاتم بریدند و خورد دیگر را هم ناقص نمودند بعد ازین بند و بست دیانت الملک و آقا رضا
و بهمان را از حبس رها کرد دوم روز وزرا و امرا و ارکان سر اطاعت پیش بادشاه
جوان بخت جوان سال سلطان محمد از ین گذاشته تهنیت های جلوس سمت ناموس بجا
آوردند و لفظ کشورستان تاریخ جلوس آن بادشاه کشورستا نست آقا رضا کار ملکی و
دیانت الملک را سرخیلی عنایت شد میرزا محمد امین بخطاب مصطفی خان و دولتخواه بخطاب
خواصخانی سرفرازی یافتند ٭ لشکر کشیدن نظام شاه بر ولایت عادلشاه
و هزیمت یافته بازگشتن ٭ درسال اول از جلوس بادشاه غازی نظام شاه
بقصد استخلاص ملک قدیمی خود با فوج آراسته بر آمده متوجه تسخیر قلعه کبین وار شد بادشاه غازی
نیز بعد اطلاع این معنی لشکر خویش با امرا بان طرف روانه کرد لشکر عادلشاه چون بحوالی

سلطنت چهل و نه سال تا تاریخ آن عمارتیکه در عهد او بنا یافته محل صفت کهن در سنه نهصد
و نود و یک بنا یافته و دلگشا محل نیز در همین سال بنا پذیرفته و برج حیدری که در افواه
عوام ابری برج مشهور است در سنه نهصد و نود زینت احکام پذیرفته و بنای مسجد ملکه جهان
در سنه نهصد و نود و شش صورت یافت و آنند محل در سنه نهصد و نود و هشت بنا پذیرفت
و ابتدای شهر نورس در سنه هزار و هشت بود در مدت پنج شش ماه بکمال آبادی رسید و
محل نورس در سنه یکهزار و نه سال بتعمیر گشت و جنگ هتورگی که از اعاظم وقایع است
در هزار و سی و چهار واقع گردید و نورسپور همدرین سال چشم زخم رسیده بود و ویران
آورد تعداد لشکر سواران پنجاه و دو هزار احشام مضاعف آن فیلان نهصد و پنجاه و پنج
و مطربان و مغنیان و سازندگان و خوانندگان که استادان تازه روزگار بودند یکهزار
و چهارصد و چهل و پنج بودند و با مجموع تن و مند و شاگردان ایشان از سه هزار تا چهار
هزار بودند که همه آنها را شاگردان می نامند

بستان ششم در ذکر سلطان محمد عادل شاه انار الله برهانه

چون ابراهیم عادلشاه رخت هستی از سراچه فانی بعالم جاودانی کشید میرزا محمد امین
و دولت خان وفات بادشاه را مخفی داشته دروازها بستند و در پیچها برای تردد
قرار دادند اخلاص خان و دیانت الملک و آقا رضا و همچنان متصدی مهام سلطنت
را طلبیده بایک یک نفر در دیوانخانه آوردند و از زبان بادشاه بوساطت خواجه سرایان
باخلاص خان پیغام فرستادند که بادشاه میفرمایند که بعد از من سلطان محمد را بر تخت
سلطنت بنشانند که زیبنده تخت و افسر اوست دیانت الملک سر بر آورده گفت محال
است که با وجود کلان خورد را پیش کنند مثل سائر اهل دکن است که سر را گذاشته سهره بزانو
نمی بندند دولت خان که در جلادت و تندمزاجی مجبول بود بر دیانت الملک بر آشفته گفت
شما را نمی پرسیم بجای خود باشید دیانت الملک خاموش نشست پس دولت خان از اخلاص خان

قبول نموده بآداب شکر این مواهب عظمی قیام نمود و قلادهٔ تعهد این امر بر گردن جان انداخته سرگرم کار شد بعرض رسانید که نفری لائق زیر دست من بدهند بادشاه فرمود هرکرا پسندی خواهیم داد عرض نمود که دولت خان درضبط و ربط امور بهار نی تمام دارد شایسته این کار است بادشاه فرمود الحق او چنان است اما سخن من بیاد دار کرا و بیوفا [بیوفایی]کند بانو وفا نخواهد کرد این سخن من بیشتر ترا خواهد آمد **ذکر فراست بادشاه درباب دولت خان** سبب فرمودن بادشاه این سخن را آنست که دولت یار و مبارک [ان] باد دو غلام چاندخان سغنی که یکی از شاگردان بادشاه بود و معدود از جماعت حضور با [بادشاه] و دولتیار چون از قوم مرتبه تنبا کر خدمتگار بطرار بود بادشاه او را بنظر لطف میدید چاندخان هر دو را پیشکش بادشاه شود روزی بطریق امتحان دولتیار را حکم کرد که بر روی چاندخان تف کن دولتیار بی تامل و بی ملاحظه بر روی او تفید بادشاه این ادا را از وی نپسندید و حمل بر بیوفای او نمود وقتیکه بادشاه از شهر نورسپور بدار السلطنت بیجاپور نزول فرمود و آن بتاریخ نهم محرم الحرام سنه یکهزار و سی و چهار وقوع یافت دولتیار بخطاب دولتخان سرفراز کرده حوالداری بیجاپور تفویض نمود بعد از چندگاه روزی بادشاه بسیر و شکار رفت بوقت شب مراجعت فرمود چون فوج بینی بدروازه رسید دولتخان در کشاد دروازه عذر آورد که تا علم دولت بادشاه بنظر خود نهبینم دروازه نکشایم چون بادشاه نزدیک رسید دولتخان بنظر دیده دروازه بکشاد بادشاه را این ادا از وی ناخوش آمد از حوالداری معزول کرده حبس نموده بود بعد ازین هنگام که میرزا محمد امین برای او عرض نمود از حبس برآورده بحضور طلبید و بدست میرزا محمد امین داد و فرمود میرزا را بجای من دانسته از فرموده او انحراف نورزی و باز او را بحوالداری قایم گردانید بعد از آن بچند روز بتاریخ یازدهم محرم سنه یکهزار و سی و هفت جهان فانی را بدرود نمود در نورس پور در مقبره که خود برای کریمه خویش زهره سلطان بنا فرموده بود بیاسود مدت سلطنت

بستان پنجم

ملکه جهان نوجوان بوده و سلطان سلیمان والده اش کمال خاتون نام داشت - و
سلطان محمد از تاج سلطان بوجود آمده و یکی ختر دار همه که ما در بش سند محل نام داشت
هر چهار رشید و قابل بودند اخلاص خان حبشی که به میرسخان اشتهار داشت و از قدیم
الخیر یافت و معتمد و معتبر و صاحب سپاه بود و از بدو منصب وزارت بوی تعلق داشت
دور خدویت بمشابه راسخ بود که در هر امر جز رضای خداوند چیزی دیگر منظور نمیداشت
در دیانت الملک شیرازی خویش شهنواز خان سابق بخطاب شهنواز خانی سرفراز شده بود
در منصب کارملکی و دولت در دستگاه عظیم یافته نواب امین الملک آقا رضا شیرازی که بادشاه
او را نواب خان بهائی میخواند و مهمات مالی و ملکی دستمر خیلی تعلق بدو داشت و دیگر جمیع ارکان
و اعیان و پهلوانان که بودند جانب داری در ویش بادشاه میداشتند بادشاه بنابر قصه
والده او را از نظر انداخته بود چون در مرض موت از حیات مایوس شد میرزا محمد امین لاری
که دانا و ملا بابا و سر مجلس و مقرب بادشاه بود و در هنگامیکه میان ملک عنبر و ملا بابا صحبت بدرشتی
انجامید بادشاه از میرزا محمد امین پرسیده بود که پایان این مجلس تا چه طور می نماید عرض نموده بود
که ازین مجلس بوی خون می آید بعد از کشته شدن ملا بابا بادشاه بنابر دوربینی و اصابت
رای او را محرم اسرار کرده بود در خلوت طلبیده فرمود که اخلاص خان هر چه میفرمایم بتقدیر
کار کرده اما این پیدا شد حوصله که بعد از من موافق فرموده من کاری تواند کرد و ندارد دو دیانت
الملک و غیره در ویش بادشاه میکنند اگر بادشاهی بدو مسلم شود در سلطنت من هیچ خانه
قطب شاه رواج غریبان اجنبی در روافض خواهد شد من از درویش راضی نیستم بارها شمار
آگاه کرده ام که در سائر فرزندان ارجمند من زیبنده و بهم در سریر و سزاوار چتر و افسر
سلطان محمد است باید که بخدمت و فدویت بر میان جان بسته بعد از من او را بر تخت
بنشانی و از لوازم دولت خواهی و جان نثاری دقیقه فروگذاشت نکنی تا جان در تن داری
سر از فرمان او بر نداری که ترا مختار این کار می کنم میرزا محمد امین امر بادشاه را بجان و دل

وپیشوای جهان شد و این لفظ را کثرت استعمال مردم در تعبیر آن بادشاه گوبا علم خاص
آن بادشاه شد که بی بنامه جگت گرو ابراهیم ثانی ممیز می شود **ذکر وفات بادشاه**
ابراهیم بادشاه را در سال یکهزار و سی و هفت در حوالی مقعد قرحی که بهندی بهگندر میگویند
پدید آمد هر چند اطبا در معالجه آن بیشتر سعیها بجا آوردند اثر کمتر یافتند چون حکم لم یزلی
رسیده بود حکمت حکما و تداوی اطبا سود مند نیفتاد روز بروز اشتداد مرض رو بازیاد
نهاد **نظم** هر آنکس را که عمر آید بپایان خورد از نوش دارو نیش بر جان شود
هردم فزون گر در دش ز پرهیز تبا شیر آتش تب را کند تیز دماغش از گلاب آتش
فروزد اگر صندل به تن مالد بسوزد چو خواهد جان وداع تن نماید ز حکمت
هیچ کاری بر نیاید — فرالوب نام فرنگی طبیب حاذق بود و بقراط زمان گفته شید
واز مقربان درگاه بود در معالجه بادشاه در آمد چون چار پنج روز از تداوی او
بگذشت مرض نسبت به اول صد چند زیاده شد بادشاه فرالوب را فرمود چه دوا
کردی که مرض باین زیادتی انجامید عرض نمود که هیچ مرض را تداوی نکرده بودم
بی تجربه در تداوی در آمدم خطا کردم بادشاه که بر اخلاق ابراهیمی بود از صفة
الشفقت علی خلق الله بهره وافی داشته فرمود ای فرالوب کار مرا تمام کردی
پس از من ترا کسی زنده نخواهد گذاشت زود راه گیر و هنوز که جان بر تن داشته ام
تا پای داری بگریز و آبرو بسلامت ببر فرنگی چون سزا رسیدنی بود بر امر بادشاه
عمل نکرد در شهر ماند بعد از وفات بادشاه خواصخان بینی و لب زیرینش بریده
سیاست نمود فرالوب بخانه آمده لب و بینی غلام بریده بر خود چسپانید و بهر شد
و تا مدتے در شهر بیجاپور به حکمت و معالجت گذرانید حکیم بی بدل بود ‌‌

وصیت نمودن عادلشاه به ولی عهدی سلطان محمد

ابراهیم عادلشاه را چهار شهزاده والا تبار بودند اول درویش بادشاه فرزند ملکه جهان

زیارت آثار قدسی انوار که حضرت شاه صبغة الله نائب رسول الله نموده

حضرت شاه از انجا بر آمده به قصد زیارت در محل آثار تشریف آوردند خدمهٔ محل مبارک بموجب حکم بادشاه صندوق مبارک کشاده نی نقره که مسدود و مجوف درو چند تار موی مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بوده بر آورده پیش حضرت شاه در طبق نهادند حضرت شاه بخادمان آثار فرمودند که نی را بگشایند تا دیده زیارت کنیم عرض نمودند که نی مسدود را کشادن معهود نیست درین معنی قصور با بندگان اصلا تصور نباید فرمود آن زمان حضرت شاه نی مبارک را بدست شریف گرفته ساعتی صلواة بر خواجهٔ کائنات فرستادند شمعها روشن بودند قریب پنجاه کس گرداگرد حاضر بودند حضرت مولانا حبیب الله سیفر بایند که من نیز دران مجمع حاضر بودم حضرت شاه دران وقت مرا نزدیک طلبیده فرمودند که بر آثار شریف خوب نظر کنید ناگاه دیدم که نی مبارک را سوراخها پیدا شدند تارهای موی مطهر مقدس که نه بسیار گنده نه بسیار باریک نه بسیار سیاه نه بسیار سفید مقدار انگشت دراز بود از سوراخها بخود از نی بر آمده استادند بنحویکه نی بافند درخت عود بتی نمود و سوراخها نیز در نظر می آمد بعد از ساعتی آن تارهای موی مطهر اندک اندک بجای خود درون نی نزول کردند بعد ازان دیدم که سوراخها ناپدید شدند کیفیت زیارت باین مشاهده اتفاد

ذکر معروف شدن بادشاه بجگت گرو

وآنچه بادشاه در افواه خلق به جگت گرو مشهور است وجهش اینکه این لفظ بر وضع دکن واقع شد چون خلائق بر صورت و سیرت آن خجسته خصال پسندیده شیم بجان و دل رضامند و خوشنود بودند این لقب را با نامش قرین ساخته اند زیراکه مرادف شاهجهان است چه جگت به لغت دکن عالم و جهان است و گرو اوستاد و پیشوا پس معنیش استاد عالمیان

انحضرت هیچکس نباشد نماز میگزارند چون آن حضرت را وقت رفتن و آمدن نامشروعات
و دکانهای خمر بنظر میرسید ترک نماز جمعه کرده فرمودند که نماز جمعه درین شهر فرض نیست
روزی انحضرت در مجلس فرمودند حاکم ملک اگر امر معروف و نهی و منکر را عمل نموده سه چیز
بجا آرد الله تعالی در عوض آن سه سلطنت عطا خواهد کرد باید آزمود اول آنکه خمر تمامی
ملک منع کند در عوض آن سلطنت ملک گجرات میدهانم نمیگویم که جنگ و قتال کرده
بگیر بلکه فقیر همراه رکاب او بوده بر تخت بنشانم اگر نشود بجای دو کانی ده دوکان خمر
زیاده کند کذالک تمام زنان فاحشه و کلاونت را حکم عقد و نکاح فرماید و مردم رفضیه را
هیچ جا حاکم نسازد و در عوض این دو امر نیز دو سلطنت ملک دیگر میدهانم این همه باید آزمود
هیچ مشکل نیست بعضی از حضار عرض نمودند که تصرف باید نمود که تا این امور صورت پذیر گردد
آن حضرت فرمودند مرا با تصرف چه کار اگر او طالب دنیا است ملک خواهش میدارد
امر معروف نهی منکر بجا آرد اتفاقاً این قصه بسمع بادشاه رسید با نواب کار ملک که وزیر
معتمد علیه او رافضی بود درین امر مشاورت نمود او گفت آنچه ایشان میفرمایند حق است
و راست است هرگز خطا نخواهد شد اما رونق بادشاهی و زینت انتظام ملک نخواهد
دیگر آنکه رنجش خاطر شریف ایشان نیز موجب خلل دولت و سلطنت است صلاح همانست
که تدبیر روانگی و رخصت باید نمود آخر الامر بادشاه بشامت رافضی بدخواه بی اقبال
شده روزی وقت عصر در مجلس خود گفت که اگر حضرت شاه بمدینه منوره روانه می شوند
رخصت میکنم عبد القادر چاشنی گیر مرید صادق انحضرت دران مجلس حاضر بود فی الحال
بخدمت آمده ظاهر نمود و آن حضرت به مجرد استماع آن خبر همان وقت بعد از نماز منزل
همان بجهت وداع نزد بادشاه رفته مرخص شدند بادشاه چهار هزار هون خرچ
راه بخدمت گذرانیده رخصت نمود و عرض کرد که زیارت آثار قدسی انوار معجزه شعار
حضرت سید الابرار صلی الله علیه وسلم نموده تشریف فرما شوند ذکر کیفیت زیارات

خطره بدل راه بده انشاء الله المستعان خوش آوازی و نغمه سرائی تو بحال خواهد ماند بل افزایش خواهد یافت پادشاه فی الفور دل را از ان خطره پاک نمود استقامت بخشید و توبه نصوح نمود الحق به کرم و لطف خداوند متعال از ان پس خوش آوازیش نسبت به سابق مضاعف گردید مصداق همین معنی هست که بر روضهٔ ابراهیم عادلشاه این آیه کریمه ثبت یافته ما کان ابراهیم یهودیاً ولا نصرانیاً ولکن کان حنیفاً مسلما گویا از جانب پادشاه جواب است مرآنان را که در بارهٔ او اعتقاد چنین و چنان کرده بودند میگویند که مقصود از اشارهٔ جناب رسالت مآب بحضرت شاه برفتن دکن همین بود که پادشاه مسلمانان را که در راه دین خیلی لغزش رو نموده برطرف گردد و راه قویم و صراط مستقیم پیش گیرد اگرچه در تشریف آوری آنحضرت باین نواح فوائد بسیار و نتائج بے شمار به ظهور آمدند و بسا طالبان حق از فیض ارشاد ایشان بدرجهٔ کمال و تکمیل فائز گشتند و یکی از فیض یافتگان آنجناب حضرت اسوة العلماء قدوة الاولیا مولانا حبیب الله صبغة الله الهی اند قدس سرهما

ذکر مراجعت حضرت شاه صبغة الله بمدینه منوره

در ملفوظ حضرت مولانا حبیب الله مرقوم است که حضرت شاه صبغة الله در سنه الف هجری از مدینه منوره تشریف آوردند پادشاه آن عهد ابراهیم عادل شاه بود بکمال ارادتمندی و رسوخ ملاقات آنحضرت دریافته قدوم آن حضرت را برکات این ملک و باعث ترقی دوام دولت خویش میدانست و آرزوی آن داشت که آنحضرت مدام اقامت اینجا اختیار فرموده ارادهٔ مراجعت نفرمایند تا برکات بروجه دوام خواهد ماند همین سبب بود که بدروازه بانان خفیه تاکید فرستاد که اگر حضرت معز الله قصد بیرون رفتن کنند مزاحم شوند و بیرون رفتن ندهند این خبر بگوش حضرت ایشان رسید تبسم نموده فرمودند که اگر ما برویم در ها مانع شوند و نیز حضرت مولانا فرمودند که حضرت شاه در ابتدای ورود چند روز برای نماز جمعه مسجد جامع تشریف برده در صف اول جانب راست که بالای دست

لطافت نواسازی است چون بادشاه شیفته و فریفتهٔ آن معنی بود خیلی میل خاطر
بآن جانب بهم رسانیده تا آنکه درافواه عوام افتاد که ابراهیم بیجاپور اکبر انحراف ازراه
مستقیم دین اسلام نمود حال آنکه او موحد پاک اعتقاد و مبرا ازان طرق خلل و فساد
بود لکن بنابر استیلای شوق خوش آوازی گاهی میل خاطر باینسو نموده بود ؛ ؛

ذکر تشریف آوردن حضرت شاه صبغة الله قدس سره از مدینه منوره به بیجاپور

اما چون عنایت ازلی و توفیق لم یزلی درباره او درازل بکار رفته بود لطف لطیف
مطلق نگذاشت که این خار در راه اخلاص او مانده پای دینداریش را خراش رساند
ازجناب هادی الاولین والاخرین سید المرسلین شفیع المذنبین صلی الله علیه وسلم بحضرت
مرشد الطالبین خاتم المحققین شاه صبغة الله الحسینی البهروی و نجی که شاگرد و مرید
خلیفه حضرت مرشد الانام شیخ الاسلام شاه وجیه الدین علوی الحسینی الاحمدابادی
اند و از مدتی ملازم حرم حریم عرش تعظیم نبوی بوجه در مدینه منوره بارشاد افادهٔ
الطالبان حق مشغول بودند اشاره رفت که بشتاب بطرف دکن روان شوید
حضرت شاه ذی جاه به مجرد حکم نبوی از مدینه مطهره رخت اقامت برچیده عا
دکن شدند در سال هزار هجری وارد بلدهٔ بیجاپور گشتند بعد از چندی معلوم حضرت
ایشان گشت که بادشاه شهر لیب شیفتگی خوش آوازی میلی باعتقاد هنود ضلا
پیشه بهم رسانیده امر معروف دامنگیر حال حضرت ایشان شد به بادشاه فرمو
که طریق توبه و انابت پیش گیر و از اعتقاد باطل دل را پاک کن مومن موحد با
بادشاه عرض نمود که مقصودم غیر ازین که خوش آوازی من بحال ماند تغیر دران
راه نیابد و گرنه معاذالله که اعتقاد دلی و تصدیق قلبی جز اعتقاد مومنان موحد دیگر
حاشا و کلا حضرت شاه فرمودند خیر اندیشه مدار ترک این کار کن دیگر ازین نوع

گلزار ابراهیم دیباچه نورس ظاهر و هویدا است و چندین شعرای بلند خیال تازه گو دیگر اند که تفصیل آنرا مقام بر نمی تابد در پای تخت آن جوهر شناس هنر پسند جمع آمده بودند و همچنین چندین خوش نویسان سحر نگار شیرین قلم و دیگر اُستادان هر فن و کاملان هر هنر دران عهد جمع آمده صیت کمال هر هنر سر از مشرق تا غرب رسانیده بودند محمد قاسم استرابادی که تصنیفش تاریخ فرشته که مشهور بین الانام است و میر رفیع الدین شیرازی که جامع تذکرت الملوک ست هم از ذله چینان خوانچه انعام و احسان وی اند و آن بادشاه کامگار با وجود جامعیت خصال حمیده و اوصاف مرضیه که فرقه سلاطین و ملوک را از ان نماید ست مثل عدل و سخاوت و شجاعت و اصابت رای و رحم دلی و رعیت پروری جامع فنون عزیزه و فضائل شریفه چند دیگر نیز بود از فراولت علم و تجارت فنون ادبیه و خطاطی و نقاشی و مصوری مهارت تمام در موسیقی و غیر آن اگرچه دران زمان خوشنویسان اقالیم جمع آمده بودند لکن بادشاه بادشاه قلمها بود ثلث و نسخ و نستعلیق و غیره را بآن درجه حسن و متانت رسانیده بود که بر خطوط خوش قلمان عصر قلم نسخ کشیده همچنین در فن موسیقی و نغمه پردازی بآن درجه رسیده بود که جهره آن فن و کاملان آن علم هزارها از اطراف اقالیم بپای تخت آمده بودند همه از وی دران فن تلمذ و تعلیم گرفته از نسبت شاگردیش افتخار خود میدانستند ٭

بیان شهرت یافتن انحراف عادل شاه از دین قویم ٭٭

واز ثقه معتبر مسموع است که ابراهیم عادل شاه از علم بهرهٔ وافی میداشت و در تدین و طریقه اسلام قدمش راسخ و بر اعتقاد موحدان اہل سنت و جماعت ثابت بود لکن چون به موسیقی شوق تمام بهم رسانیده و شیفته خوشنوائی و نغمه پردازی بود در تحقیق هندیان و مقالقت مطربان اہل هند که قرار داد ایشان آنست که توسل و تقید سارستی که نام یکی از معبودان موهوم آنها است موجب افزایش خوش صوتی و افزونی

ومساعدت برخاست واز فلک سفله پرور تائید متواتر ومتوالی گشت در سنه هزار وسی وسه با ابراهیم عادلشاه شیوه ناسازی پیش گرفت وبنای مخالفت ومنازعت بنیاد نهاد تا آنکه در جنگ بهتوری که در دیگر تواریخ تشریح مبین است بمقابله سخت پیش آمده تباهی تمام به وقوع رسانید که در تاریخ آن واقعه یافته اند باز در سنه هزار وسی وچهار با جمعیت پنجاه شصت هزار سوار واسباب وسامانی بیشمار بر نورس پور تاخت آورده خرابی کمال بظهور رسانید ومحاصرهٔ بیجاپور پرداخت ودرهمین سانحه ملا محمد لاری که به ملا بابا شهرت دارد بقتل رسید اکثر ملک وقلاع عادلشاهی ونیز اکثر ملک مغل در تصرف عنبر رفت ودر سنه هزار وسی وپنج کاس ممات از دست ملک الموت چشید **ذکر شمهٔ اوصاف حمیده ابراهیم عادلشاه**
ابراهیم عادل شاه بادشاهی بود موصوف بجمال صورت وبه آراستگی سیرت جامع نکوئیها مستجمع خوبیها عادل دادگر بلند همت رعیت پرور قدردان علماء وفضلاء رتبه شناس مشایخ وفقراء سنی مشرب صافی اعتقاد اکثر اولیای کبار وعلمای بلاغت آثار وشیوخ کاملین وصلحای معتبرین وشعرای نامدار وبلغای فصاحت دثار وسپاه نامور بل جمهور اهل هنر در عهد میمنت مهد واز اطراف واکناف رو بدرگاه عالم پناه آورده در دار السلطنت بیجاپور رحل اقامت افگنده مقر ومسکن ساختند واکابر اولیا که روضات ومزارات شان مشهور ومعروف است سوای هفت هشت تن از قدما همه در عهد همایون او بلدهٔ بیجاپور را بشرف قدوم وحضور خویش معدن برکات ومخزن فیوضات ساخته اند از جمله سخنوران نامدار آن زمان ملا ظهوری قاینی است که شعر عنبر شانش در دقت ولطافت وفصاحت وبلاغت مشهور تمامی بلاد هندوستان بلکه ممالک ایران وتوران است انچه در مدح طرازی وثنا گستری ایش اشهب لسان را در میدان فصاحت جولان داده است از خوان خلیل وگلزار

فرستاد امیر برید که ختم طبقه بریدیه است بمدافعه و مقابله قیام نمود و بذل مجهود در دفع
خصم تا مقدور بجا آورد لیکن بر طبق آیه کریمه تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء چون تقدیر ازلی بر زوال مملکت بریدیان جاری شده بود امیر برید با پسران
اسیر پنجه عادلشاهیان گردید تا او را با پسرانش بدار السلطنت بیجاپور آوردند از آن
تاریخ قلعه بیدر با ملک توابع خود در تصرف عادلشاه در آمد و در همین سال ملک عنبر
به قوت و استعدادیکه درین مدت بهم رسانیده بود آن همه ملک نظام شاهی را که در
صلح بمغل داده بود انتزاع نموده در قبض خویش آورد چون این خبر بجهانگیر بادشاه رسید
در قلق و اضطراب آمده باز شاهجهان را بر دکن روانه فرمود و سلطان خسرو پسر کلان
جهانگیر بسبب عتاب و اعتراضی پدر از چند مدت در نظربندی مانده بود درین کرت همراه
شاهجهان بدکن آمده بود بقضای ربانی در سنه هزار و سی هم در برهانپور وفات یافت
در سنه هزار و سی و یک ابراهیم عادلشاه که تنبیه سرکشان و متمردان بر نواح ادونی
متعین شده بود قلعه کرنول فتح نمود ابراهیم بت شکن تاریخ این فتح یافته اند بنیاد نمود ملک
عنبر ناسازی و مخالفت را با عادلشاه و تاخت آوردن بر جهانگیر
و نورس براخبار دانا و سوانح عالم کون و فساد پوشیده نیست که انتساق احوال معموره دنیا
چارسوی و بنای سراپا روز بر یک منوال نیست و عهد و پیمان معامله داران این بازار
سراسر فریب را بر منهاج وفا و ایفا ثبات و قراری هم ازین شواهد است قصه
ملک عنبر حبشی که دران ایام که زور و سرپنجگیش توان بمیداشت و شوکت و حشمت
استقلال کلی یافته از ابراهیم عادلشاه آن قدر ارادت و رسوخ اخلاص و
سلوک مرعی میداشت که با نظام شاه که مخدوم اوست بجا می آورد و در هر حادثه و
واقعه که برو وارد میشد استظهار و استمداد از عادلشاه نموده کار پیش می برد و بدرها
و بلیه پناه گاه خویش هموار میدانست چون درین سنوات سپهر دون نواز

ان فتح نگر نام بخشید و کهرک در عرف دکن سنگلاخ را میگویند چون آن موضع همه سنگستان بود باین اسم مشهور گشته و همان موضع را سلطان اورنگ زیب عالمگیر در عهد همایون خویش بنای شهر آراسته نهاده بنام خجسته بنیاد اورنگاباد موسوم ساخت

پس از مدتی جهانگیر بادشاه سلطان خرم را بر دکن روانه نمودن و فتح نمودن خرم ملک نظام شاه را

چون شاهزاده پرویز با راجه مانسنگهه مدتی دراز در دکن اقامت کرده سعیها بجا آورده از عهدهٔ نسق ضبط دکن بیرون نیامد و ملک نظام شاهی تسخیر نه نمود جهانگیر بادشاه پرویز را بحضور طلب فرموده در سنه هزار و بیست و چهار شهزاده صغیر سلطان خرم را که ثانی الحال بلقب شاه جهان ملقب میشود با استعداد کثیر و اسباب و مواد فراوان و لشکر عظیم بجهت تسخیر ملک نظام شاه بر دکن روانه نمود و ملک عنبر بمقاومت و منازعت قیام نمود و مدافعه بشرط بجا آورد لکن آخر بمقتضای وقت بنابر مصلحت تمام ملک نظام شاهی سوای قلعه دولتاباد در صلح بمغل داد همین یک دولتاباد در قبضهٔ عنبر ماند شاهزاده خرم باین فتح عظیمه غیر مترقبه مسرور و نشاط غیر محصور خرم و شادان چون بحضور رفت جهانگیر بادشاه نهایت مسرور مند و فرحناک گشته شهزاده خرم را با لطاف فراوان و نوازشات بی پایان ممتاز و سرفراز فرموده و در مجرای همین فتح دکن او را خطاب شاه جهانی ارزانی داشت و باضافه منصب بهره مند گردانید و الماس که شاه عباس بادشاه خراسان به جهانگیر هدیه فرستاده بود و بهایش تا لکهه روپیه رسیده نیز انعام فرمود و فرستادن عادلشاه لشکر را بر بیدر و در تسخیر آوردن بیدر را و انتزاع نمود ملک عنبر را از دست تغلب کرلول در قبضه عادل شاه

در سال هزار و بیست و نهم ابراهیم عادلشاه امرا را با لشکر بجهت تنبیه برید بر بیدر فرستاد

در بغل منتظر نشسته باشند با موافقت باهم چه مناسبت دارد شما هر دو بر سر یک طباق
نشسته اید عناد و نفاق دور کرده طعام باید خورد و اگر نزاع و تخالف با ین و تیره نماید
محتمل که دیگری از میان طباق را بر باید انگاه جز حسرت و ندامت هیچ بدست نخواهد بود
و چون ملک بدست غیر افتد و نام نظام شاهی از جریدهٔ روزگار شسته گردد حرف
تباهی بر شما هر دو شاه و وزیر تا دیر دراز خواهد ماند کار خرد مند انست که بسبب جلب وحشت
آزردگی در امور خزینه در کلیات خلل واقع نمودن که نتیجه آن جز حسرت و ندامت
و تشنیع خلائق امر دیگر نباشد مقصود ازین ابرام انکه بهر طور ملایمت و موافقت باهم
نمایند و منافرت و مخالفت از میان بردارند و مدار کار و بار بر اتحاد و یکجهتی بازگزارند
از تشنیع و توبیخ عادلشاه و نصیحت و انداز مشفقانه او حجاب نفاق و عناد از میان عنبر
و نظام شاه مرتفع شد و صورت اتفاق و یکدلی پدید آمد جهانگیر به تدارک
شکست پرویز خان اعظم را بدکن فرستادن بعد از بدلی عبد الله
خان حاکم گجرات را نیز بالشکر فرستادن و شکست یافتن عبد الله خان
از ملک عنبر بعد از شکست شاهزاده سلطان پرویز بادشاه جهانگیر در مقام تدارک
آمده خان اعظم را با جمعیت فراوان بر دکن نامزد کرده در سنه هزار و بست عبد الله
خان را که متعین گجرات بود احکام اصدار فرمود که با جمعیت گران و اسباب و سامان
بر ملک نظام شاه رفته در تسخیر آن جد تمام بظهور آرد و او حسب الحکم بر قلعه دولت آباد
آمده قصد محاصره نمود و ملک عنبر مرتضی نظام شاه را در قلعه گذاشته خود با لشکر بیرون
مانده در کهرکی که در صعوبت سنگستانی که بفاصله پنج کروه از دولت آباد معسکر ساخت میان
عبد الله خان و ملک عنبر جنگهای عظیم بوقوع آمد آخر الامر عنبر بر لشکر مغل غالب آمد و
بفتح و نصرت اختصاص یافت و عبد الله خان هزیمت فاحش یافته راه بگجرات
پیش گرفت ملک عنبر چون در مقام کهرکی فتح و ظفر یافته بود آنرا بشگون نیک فرا گرفته

بدهلی روانه کردند بار دیگر دل بادشاه جهانگیر را بروی غصه‌ناک و عتاب آگین نموداند
چون لشکر عادلشاهی و نظام شاهی از سرحد برهانپور بازگشت مرهتهای احمدنگری وقت
مراجعت هم از راه قلعهٔ احمدنگر رسیده محاصره نمودند و دران باب تشدید کردند چنانکه
مردم اندرونی عاجز و بتنگ آمدند قلعه دار آنجا که بامید امداد و اعانت شهزادهٔ همت
را کار فرموده تا حال در امور ضبط قلعه جد و سعی مینمود حالاکه شهزاده شکست یافت یاوس
شده همت باخت قلعه گذاشته راه برهانپور گرفت قلعه باز در قبضه دکهنیان آمد

صورت ناسازی میان نظام شاه و عنبر رونمودن و باصلاح عادلشاه تصفیه طرفین حاصل گشتن

در شهور سنه هزار و نود مرتضی نظام شاه از جنیر بدولتاباد آمده اقامت ورزید
آنرا تختگاه ساخت قضارا همدران ایام بسنوح اموری چند میان مرتضی نظام شاه
و ملک عنبر صورت ناسازی و بی اتفاقی نمودار شد و روز بروز آتش فساد افروخته شد
ابراهیم عادلشاه که جار غمخوار بود و دوام بقای مملکت نظام شاهی منظور و مقصود
داشت در هر وقت که فساد دران خانه او نمودی باصلاح آن رفع کردی و هرگاه که
آتش ناسازی و مخالفت در امرا شعله بر آوردی باب اصلاح ذات البین فتح و نشاند
چنانکه در ایام سوالف در سنه هزار و شانزده وقتیکه مرتضی در جنیر بود و نیز مخالفت
سخت بهم رسیده بود چنانکه عنبر خواست که مرتضی را منزوی کرده دیگری را بر تخت جنیر بنشاند
دران وقت عادلشاه چنان سعی بظهور آورد که کدورتهای ابین مرتفع گشته صفای
قلوب انقدر حاصل گردید که هریک را اعتماد و وثوق کلی بران دیگر حاصل
گردید الحال نیز چون عادلشاه خبر یافت که صفا بکدورت و موافقت بمخالفت
مبدل گشت هم بمرتضی نظام شاه و هم بملک عنبر مواعظ نامها بتمهیدات شیرین و
وتاکیدات و ترغیبات خاطرنشین فرستادند خلاصه آن اینکه دشمن قابو جو در بغل

هندوستانست مبادا بوی آسیبی عائد حال گردد او را با تجربه کاران فطرت برای ناصواب رهنمونی نموده درانجا آورده در معرض هلاکت انگنده اند اینقدر خفت و اذیت که لشکر هند رسیده کافی است بقای نام و ناموس دکهنیان دیگر جد درین ضرور نیست باید که بمجرد وصول اخلاص نامجات سر راه شهزاده و لشکر ش بگذارید و براین مخلص منت و احسان تمام دارید و نیکنامی این منت گذاری شما تا دیر باز خواهد ماند امرای عادلشاهی و نظام شاهی با هم گفتند که درین وقت هیچ دشمن به هیچ حالت عاجز درمانده بدست آمده باشد که ما را حاجت بقتل و ضرب نماند و او از خود در عرصه پنج شش روز در معرض هلاکت خواهد افتاد و یکنفس را از انجمله روی نجات دید مفت از دست رها کردن و راه بروی کشادن نزد عاقلان خود را منسوب به احمقی و نادانی نمودن و بیشتر دست مذلت بدندان تحسر و تاسف گزیدن است و عقل اصلا تجویز اینمعنی نمیکند اما چون پاس خاطر خانخانان اینها را عزیز تر بود و او بکرر درین باب بتضرعات و تاکیدات نبشته بود چار و ناچار از سود و بهبود خود درگذشته راه بر شهزاده پرویز و لشکرش گذاشتند او چون مرغی که از قفس رها کنند بتیابانه راه برهانپور درگرفت افواج دکن نیز دست از تعاقب نبرداشته منزل بمنزل از پس و پیش گرفته و گیر نمودند و از زمین و بسیار بردو غارت کنان تا سرحد برهانپور رسانیدند چون لشکر شاهزاده به برهانپور رسید روی ارزانی دید صورت نجات مشاهده افتاد انسان و حیوان آسوده شدند گویا جان از چشمه رفته باز آمده همگنان بمضمون این مصرع ع رسیده بود بلای ولی بخیر گذشت * گویا شده بشکر ایزد جان بخش جهان آفرین پرداختند اما چون نزدیک همه امرای دهلی متیقن بود آنکه این همه سختی و صعوبت و شکست و خفت که در سفر شاهزاده و لشکرش رسید همه از فتنه و فساد خانخانان رسید دفترهای شکایت او

اقامت داشت شهزاده بنشست که زنهار قصد پیشتر نکنند که درین موسم تابستان
درین ملک همه جا تنگی وگرانی خواهد بود و ارزانی هیچ جا نخواهد یافت صلاح وقت
همین است که به برهان پور خود را رسانند که در اینجا فی الجمله ارزانی است پس از چند روز
که لشکر آسوده شود بمقتضای آن وقت نموده آید سلطان پرویز راجه بر
صلاح خانخانان عمل نموده پیشتر آمدن و شکست یافتن
باز بشفاعت خانخان از بخیه هلاکت نجات یافتن و قلعهٔ احمد نگر
باز بدست نظام شاهیان آمدن امرای دهلی این صوابدید خانخانان
را بگوش قبول نیاوردند و صلاح خانخان را آلودهٔ غرض پنداشته حمل بر جانبداری
دکهنیان نمودند و گفتند که همه سختی و هلاکی که مبتلای آن گشتیم از شرارت خانخانان
است قصد احمد نگر نموده قدم پیشتر گذاشتند لشکر دکن نیز مخالفت و مزاحمت کنان
در پی ایشان افتاد و مرهٹها بر طور خویش پس و پیش یمین و یسار گشت بردی
مینمودند باهمچنین حال تا عادلاباد رسانیده آخر در جای نزول ایشان اتفاق کرد
و سنگستان ولاخستان وکوهستان بود راه گذار و منفذ فراخ پیشتر نداشت دکهنیان
ایشان را درچنان جا درمیان گرفته قتل نمودند و بچیره دستی ایشانرا عاجز کردند
و بسیاری مغل دران حبس گاه بقتل رسید و مار از نهاد شان بر آمد شهزادهٔ پرویز
امرای مغل دران مهلکه خود را درمعرض تلف و هلاک دیده بخانخانان رجوع آوردند
و به تضرع نامه نبشتند که از ناعمل کردن بصلاح شما مارا چنین روز پیش آمد که در
هلاکت تمامی لشکر هیچ مرتبه باقی نمانده انچه کردیم خطا کردیم اکنون بی عون و تدبیر
شما نجات ازین بلیه ممکن نیست بهر طوریکه صورت بندد اخلاص گردانید تا خود
را به برهانپور رسانیم خانخانان باستعجال کمال نامهای اخلاص آمود بامرای
دکن بهر یک جداگانه فرستاد که درین لشکر پسر سلیم بادشاه چهار دانگ هندوستان نشست

درخدمت ابراهیم عادل شاه معروض داشته درخواست مدد وکمک نمودند عادلشاه
چون فوج متفرق نموده بود بعضی بسمت کرناتک به تنبیه متمردان که سر بشورش وفساد
برآورده بودند روانه نموده بعضی بر نواح ادونی نامزد کرده وبعضی برید ونظام
رفته همین خاص خیل وجمعیت معدود حاضر خدمت بود ازان میان سه چهار هزار
سوار جرار تیغ گذار بتعجیل بمدد ایشان فرستاد ومرهتهای احمدنگری که در هنگام تباهی
احمدنگر آواره وپراگنده شده بودند درین وقت جمع آمده قریب ده هزار سوار
ملحق به لشکر شدند چون جماعتی معتد به بهم رسید بجنگ وحرب لشکر دهلی پای ثبات
ورزیده مقابلات شایسته می نمودند مرهتهای احمدنگر که شاطر وقزاقی بیشه ایشان است
جوانب لشکر دهلی درگرفته از پس وپیش یمین ویسار درگشت وبرد شروع کردند
دوازده کروه پیش ایشان زراعتها سوخته وکاه ودانه تلف کرده هنگامها
برپا نمودند بالنسکهه وبهادران هند پا قایم نموده شرط صلابت بجا آوردند بهادران
دکن نیز در مقابلهٔ ایشان براسخ قدم شجاعت پیشگی ورزیده نام دکن با وج رسانیدند
تا اینکه بسیاری مردم طرفین کشته شدند وخسرپوره راجه بالنسکهه وچند سرداران عمده
آن طرف بیفتادند آخر الامر صعوبت راه وجنگ هر روزه تاخت وتاراجی سپاه
دکن حالت صعب بر هندیان رونمود ودر لشکر ایشان قحطی افتاد از بی قوتی اکثر
مردم واسپان وشتران تلف شدند از تلف شدن مردگان وجیفهای حیوانات
هوا وصحرا استعفن گشت سپاه دکن ومرهتها تازه وتوانا بر جنگ ورزم مستعد کاره
شاطری وقزاقی بر حال خود ازور ود این حالت شهزادهٔ پرویز تشویشناک گردید
با امرا واعیان لشکر مشاورت نموده صلاح جست رای همگنان بران قرار یافت
که اینجا گذاشته اندرون ولایت درآئیم دراینجا ارزانی خواهد بود ودانه بهم خواهد رسید
لشکر آسوده خواهد شد چون این قصد ایشان معلوم خانخانان شد داو در برهانپور

کرده رخصت انصراف فرمود در همین نزدیکی خانخانان از دهلی به برهانپور رسیده
بخدمت عادل شاه قاصد و نامه فرستاد از رسیدن خویش مع الخیر به برهانپور اطلاع
بخشید و با ملک عنبر نیز سازش و لوازم اخلاص مندی مرعی داشت ملک عنبر هم رعایت
خاطر از دست نداد بملاقات او رفته شرائط اخلاص ظاهر بجا آورده مراجعت نمود

جهانگیر بادشاه بعد از انکه خانخانان را بر مهم دکن فرستاد باز شهزاده پرویز با راجه مانسنگ وغیره امرا بر مهم دکن فرستاد

بعد از آمدن خانخانان به هفت هشت ماه در سنه سبع عشر و الف جهانگیر بادشاه
پسر میانه خویش سلطان پرویز را با جمعیت بست هزار سوار برفاقت راجه مانسنگهه و
خانجهان لودی وغیره امرای رزم خواه بجهت بندوبست دکن روانه نمود چون
افواج به برهانپور رسیدند ملک عنبر برین حال مطلع گشته لشکر خاصهٔ خویش و فوج کمکی
عادل شاهی را بر سرحد فرستاد تا طرق و منافذ بسته غنیم را راه گذار اندرون ولایت
ندهند و از آسیب تاخت و غارات ایشان ملک را حفاظت نمایند چون لشکر دهلی قریب
سرحد رسید درپی فساد و شورش درآمد مبارزان دکن در مقابلهٔ آن نیز پای ثبات
قائم کرده به مقاومت و مقابلت پرداختند راجه مانسنگهه که بصفت تهور و جلادت
درمیان رایان هند ممتاز و مشهور بود مزاحمت و ممانعت دکهنیان را بخاطر نیاورده
از سر غرور و رعونت بر زبان می آورد که دکهنیان همین قزاقی پیشگی میدارند و در
جنگ کوئیری نامی و اشتهاری پیدا کرده اند اما حرب حریفانه را ندیده اند و تاب
آن نخواهند آورد من ایشانرا رزم رستمانه مینمایم تا معلوم شان شود که جنگ چیست
تا دیگر نام جنگ نخواهند گرفت در معرکه مقابل ما نخواهند ایستاد امرای عادلشاهی
و نظام شاهی ازین نوع ترهات و ژاژخائی راجه می شنوده اندیشمند گردیدند
کیفیت این حال و کثرت انبوهی لشکر خصم و لاف و گزاف ایشان همه در خدمت

مضبوط گذاشته خاطر جمع شد و نیز ده هزار سوار چیده از لشکر جدا نموده بر کمک و مدد عنبر
متعین نمود تا مدام که در انجا بوده مدد نموده باشند و ملک عنبر بجهت نعلبندی این لشکر ولایت
سه لکهه هون علیحده مقطع نموده داد و دختر یاقوت خان که از غلامان عمده و مخصوصان بارگاه
بود و او را با صبیه صالحه یکی از حرم های محل عقد مزاوجت بسته بود بعزیز الملک پسر کلان
ملک عنبر نامزد فرمود و ملک از پذیرائی مسئولات ثلاثه خصوص از اجابت ثالث فرحناک
و شاد آگین شده کلاه گوشه فخر و مباهات بگردون رسانید و در تهیه اسباب و سور و شادی
و سرانجام عیش و طرب محفل طوی پسر عزیز در آمد **وصلت دادن عادلشاه
دختر یاقوت خان را که یکی از غلامان خاص بود با عزیز الملک
پسر عنبر** چون اسباب و سور ساخته و پرداخته شد عادلشاه بجهت آوردن عزیز الملک
از جنیر که تختگاه نظام شاهیان شده بود حضرت مولانا سید حبیب الله قدس سره روانه
فرمود مولانا تشریف برده عزیز الملک را از جنیر بدار السلطنت بیجاپور آوردند بجهت سکونت
عزیز الملک حویلی کشور خان بزرگ متعین و مقرر گشت مراسم شادی و لوازم کتخدائی
بهزاران فرخی و فیروزی در چند مدت زینت ادا پذیرفت بعد از آن عروس و داماد
با اسباب و سامان و جهاز شایان و فراوان روانه جنیر گشتند و چند امرای معتبر در
رکاب عروس نامزد شدند چون عروس و داماد بالخیر و العافیت با فرخی و مبارکی
نزدیک جنیر رسیدند ملک عنبر بلوازم استقبال پرداخته به تعظیم و توقیر تمام عروس
امرای عادلشاهی را اندرون قلعه در آورد و جشنها و شادیانه های فراوان بجا آورد
نسبت با امرای عادلشاهی و مخصوصان بارگاهی بیش از پیش لوازم سلوک و مدارات
بتقدیم رسانید جداگانه در منزل هر یک آمده اخلاص مندی و مروت کیشی به ظهور
آورد و رسوخ و اخلاص و ارادات خویش که نسبت عادل شاه میداشت پیش هر کس
اظهار کرد پس از آن به خلعتهای فاخره و نقود و جواهر وافر بر قدر و شان هر کس عطا

که کمر جهد بر میان جان استوار بسته داد بندگی و وفاداری بدهم و در حراست ناموس
خداوند نعمت و محافظت نام نظام شاهی ما امکن بکوشم و تا مقدور در جهد و سعی بجا آورده
نتیجه غنیم ازین ولایت کوتاه کنم لکن حصول این مقصود بی امداد و اعانت آنحضرت امکان
ندارد و چون فی الحقیقت این هردو سلطنتخانه نظام شاهیه و عادلشاهیه کالواحد اند
غم یکی دیگری را لابد ضروری است پس بذل همت و صرف توجه آنحضرت درینباب از
واجبات است الحال مسموع میشود که خانخانان از هند باز متوجه دکن شده است
فدوی را فکر استعداد دفع غنیم ضرور لهذا معروض درجناب عالی نسبت که نظر بپاس ناموس
و حفظ ملک نظام شاه بمدد و کمک فدوی لشکری متعین فرمایند که مدام حاضر بوده بوقت
ضرورت کار آمده باشند و نیز چون قلعه احمدنگر بدست غنیم رفته است جای استوار
که اعتماد را شاید و ذخیره و خزینه که دران نگهداشته آید موجود نیست اگر قلعه قندهار
که بعد از ابراهیم نظامشاه در تصرف بندگان آنحضرت آمده است واگذارند نوازش
اتم خواهد بود تا خزینه و ذخیره را در انجا انباشته بخاطر جمعی بمقابله دشمن پردازد
و عرض سوم که اهم مقاصد است اینست که چون فدوی آنحضرت را جدا از
مخدومان خود نمیداند و بهیچ وجه مغایرت و جدائی درین هردو دولتخانه نمی
چنانچه نسبت معنوی باین قدر منوط است میخواهد که نسبت ظاهری هم بروجه اکمل
باشد تا نزدیک مردم ظاهربین و معنی بین هردو مسلم شود خلاصه این تمهید آنکه جهت
وثوق رسوخ فدوی و مزید اعتبارش دختر یکی از خانه زادهای درگاه بغلام زاده
نامزد شود تا باین پشت گرمی همت خصم افگنی ام دوبالا شود و قوت دفع دشمن
باضعاف مضاعف حاصل شود ابراهیم عادل شاه را چون بقای نام و حفاظت
ملک نظام شاهیان منظور و ملحوظ بود مسئولات ثلثه عنبر را بدرجه قبول فائز گردانید
قلعه قندهار باو بازگذاشت تا ذخیره و خزینه و اسباب و اثاث را در انجا مضبوط

شجاعت وکثرت خزینه وحشم که دارند دیگر را بنظر اعتبار نمی بینند و کفرهٔ بیجانگر و زمینداران کرناتک که هم بوفور ملک و مال دم استقلال میزنند هم درانجا موجود و بالجمله یکی از رؤسای دکن با خصمی یا مخالفان نزاع رود هر از دیگران امداد و استعانت طلبید همه با معاونت او کمر بسته دمار از نهاد خصمش بر آرند علی الخصوص ابراهیم عادل شاه که بشوکت و ابهت از همه نابرتر پایه و در وسعت ملک و کثرت حشم و فراوانی خزینه در همه دکن افزون مایه هر کس که او پناه جوید از همه آفات محروس ماند و هر کس که مدد عادلشاهی دست گیرد خصمش هر چند کوه باشد کاه وار از باد تند آواره و پراگنده گردد خالص معروضهٔ فدوی نخست که یکی ازان جماعت که طعن بر فدوی میکند امر عالی صادر شود تا او مهم دکن سرانجام دهد چون فدوی مدتها است که از دولت حضور و سعادت کفش برداری محروم مانده اکنون آرزوی دلی همین است که چندی در حضور باشم و بسعادت نعل برداری مشرف گشته حظ وافر بردارم جهانگیر بادشاه بیش از بیش در دلجوئی او کوشیده و اقصی الغایت بتسلیه و تسکین او نموده غبار آزردگی از خاطرش برزدود و خوشنود گردانید در برسر مهم دکن نامزد فرمود

التماس نمودن عنبر از عادلشاه کومک و مدد را وخواستن قلعه قندهار را و درخواستن دختری یکی از خانه زادان برای پسر خود و پذیرفتن عادلشاه

دران ایام خانخانان بدهلی رفته بود ملک عنبر مردم معتبر و معتمد مع عریضه عجز آمیز نیاز آمود بخدمت ابراهیم عادل شاه فرستاده التماس نمود که این فدوی نمک پرورده دولت نظام شاهی و از خاک برداشته دست لطف نوازش آن قبله گاهی است از مدد و فطرت تا این دم در فدویت و جان نثاری آن دودمان بسر برده و آینده اراده راسخ همین دارد که بقیه عمر نیز درین خدمت گزاری سپری کند تا در یوم النشور در زمرهٔ وفا کیشان حق گزار محشور گشته سرخروئی جاوید حاصل کند بنا علیه همگی همت محصور و مقصور بر آنست

چه باید اکنون ترا میسزد که سپاس باری جل و علا نموده شاد باشی و پای همت در
دامن قناعت کشی و دیگر گرد طمع نگردی و لو بالفرض اگر الابد است همان فدوی
مخلص خانخانان را بران مهم جانستان نامزد فرما که دولتخواه موروثی است از دو
پدر روسے از عهد پدر تا امارت تا حال جز لوازم فدویت و مراسم جان سپاری
امری دیگر بوقوع نه پیوسته و این هر دو پدر و پسر در فدویت و دولتخواهی این دودمان
کارها نموده اند که کارنامهٔ روزگار شده است نمی بینی که تسخیر همچو ملک سند که دست برد
یافتن نه کار آسان است و همچنان فتح گجرات و نیز بعضی از ملک دکن از فدویت
شعاری و کفایت و ثاری همان فدوی مخلص جان نثار بظهور آمده است اگر او را برسر
آن مهم روانه کنی از فضل حقتعالی بزور اقبال و تائید بخت بلندت امید است
که عروس مدعا را در کنار آرزو کشی جهانگیر از نصیحت و وصیت مادر مهربان فتح
عزیمت دکن نموده خانخانان را پیش خوانده دلاسائی تمام نمود و خاطر رنجش یافتهٔ آن
را بسخنهای شیرین و کلمات دلاویز تسلیه بخشید بوعده های الطاف و نوازش دل رمیده
را بدست باز آورده در باب مهم سازی دکن با او حرف راند خانخانان چون جگرسوخته
بود داغ عتابهای بادشاه و طعن و تشنیع بی محل هم چشمان گرانی کمال بهم رسانده بود
در اول حال خود را بر در استغنا و استعفا زده گفت که اینها در حق فدوی
سخنهای بافند و طعنهای تیز شنند و حرف قصور ثابت میکنند همانا منشاء آن
کورچشمی و نادانستگی است همچنانکه آتش از دور دیده اند حرقت لهب و طپانچهٔ زبانهٔ آن
نیافته اند کیفیت ملک دکن و حالات دکهنیان پوست کنده بمقربان حضور بادشاهان
نرسیده است اگر حقیقت دکن من و عن بدیشان کشف بودی فدوی درگاه
را معذور و رشید اشتندی امروز چهار فرمان روا در خطهٔ دکن کوس شاهی مینوازند
و بالاستقلال فرمانروائی سرانجام میدهند و از راه استکبار که بسبب وفور تهور و شجاعت

بستان پنجم

تصرف درآورده مرتضی نام شاه علی را که از سلاله آن خاندان بود به سلطنت برداشته علم مخالفت و مقاومت را با مغل برافراشت و با خانخانان جنگ و مصاف آغاز نهاد واکثری از محال که در تصرف مغل رفته انتزاع نموده متصرف گشت چون این سوانح گوش زد جهانگیر بادشاه شد پیچ و تاب خورده محل بر قصور خانخانان بسبب بددلی تا بسبب جانب داری دکهنیان نموده بروی عتاب آگین گشت و بعضی از مقربان حضور باشان که با خانخانان صاف دل نبودند نیز درین فرصت محل یافته فدویت و دولت خواهی خانخانان را در لباس نمکحرامی و نادولتخواهی جلوه داده باعث هیجان غضب سلطانی گشتند آخر فرمان طلب حضور بخانخانان صادر شد چنانچه خانخانان در بست و عشر و الف از برهانپور خود را بدهلی رسانیدند و مورد عتاب و توبیخ بادشاه گشت زبان مخالفان به طعن و تشنیع او نیز دراز گشت خانخانان درین امر ناچار ماند درین خبر رسید که ملک عنبر قلعه احمدنگر را که در قبضه خانخانان آمده نیز بقبض آورد جهانگیر بادشاه در تپ و تاب بحساب آمده خود عازم شد بنفس نفیس متوجه دکن شدن مصمم کرد فتح عزیمت دکن نمودن

جهانگیر بادشاه بگفتن والده روانه کردن خانخانان را بدکن

والده ماجده اش ازین امر آگاه شد مانع آمده متعرض قصد او گردید و بدرد و رقت چشم پرآب کرده نزدیک پسر نالید و گفت دوبرادر تو که نوباوه گلشن خلافت و جهانداری و شایسته فرمان دهی و فرمان روائی بودند در مهم دکن جان برنشدند در عالم حزم و احتیاط با خدا وندان تاج و نگین را قدم گذاشتن دران ملک سازگار نیامده و شگون نیک ندارد زنهار زنهار تو خیال آن طرف مکن و اگر خاک دکن تو همه زر بهار را است بنظر غبت هم نسوبینی آخر ترا چه ضرور هرگاهیکه حقتعالی ترا چنین مملکت عریض و وسیع که چهار دانگ هندوستان است عطا کرده باشد دیگر

لا رحبة فیه ولا فساد وزوجها هذا کفو لها ولیس هنوها سبب یودی الی نقض النکاح او فساده وهی امرانه لهذا النکاح الموصوف وهذا الصداق اماته وحرر ذلک فی تاریخ اربع عشر والف من الهجرة النبویة علی صاحبها افضل الصلوات واکملها

حدوث فتن و فترات نظام شاهیان و قیام نمودن ملک عنبر بقیام آن سلطنت خانه و مقاومت کردن و با مغل

چون از تقدیر جبار لایزال نوبت زوال و سلطنت نظام شاهیان روآورد و فترات و تشتتات گوناگون روز بروز متزاید گشته و اختلاف و نااتفاقی امرای پایه تخت و غلامان پادشاهی با هم بوقوع پیوست و از هر طرف فتنه و فساد و در مزید نهاده و جهاد و جان کنی مغل در پی این مملکت با آن قدر رسانیده قرنها بود که بذل جهدی نمودند با وجودیکه چند شهزاده و چند امرا در سر این کار شدند و چندین بار افواج و سپاه با مال هلاک و تلف آمدند هرگز دست ازین داعیه بر نمیداشتند تا آنکه خانخانان رکن السلطنت هند که داهی روزگار بود و در تدبیر و امور کنکاش بی نظیر عصر گفته میشد بر سر همین کار مامور و متعین بوده مدتها در خاندیس تو طن ورزید و فرصت میجست و در فریب دلجوئی دکنیان و جذب قلوب ایشان کارها می نمود آخر بصد نیرنگ و فسون قلعه احمدنگر و پاره از ملک توابع آن در قبض آورد و باقی ملک بسبب هیجان و تصرف امرای نظام شاهی مانده بود و ملک عنبر حبشی که یکی از غلامان آن دولت خانه بود و کیاست و درایت را با تهور و شجاعت جمع داشت با راجو منا که او هم ازین زمره بود و قلعه دولت آباد در قبض خویش داشت اتفاق کرده در حراست ملک و حفاظت نام نظام شاهی در آمده همه آن ملک را در ضبط تصرف

بنت سلطان الاعظم والخاقان المکرم مالک الرقاب الامم السلطان
ابن السلطان ابراہیم عادل شاہ خلد اللہ ملکہ واجری السعادۃ
فلکہ وکان دار السلطنۃ بلدۃ بیجاپور الشہیرۃ باپو فروجہا بدار المنادۃ الشہیر بسیز
محل الکائنۃ بدار السلطنۃ المذکور بایجاب وقبول وسماع الشہود
الایجاب والقبول معًا من الموجب والقابل فی مجلس العقد
بعد ما تراضیا علی مہر قدرہ اربع الاس فرس وخمسمائۃ من ذہب
واحد کنزی حریر والف راس جمل والف کنزی الارض فضیۃ واحد
الکہ دینار وواحد فیل ابیض وخمسمائۃ عبد حبشی وخمسمائۃ عبد ترکی وخمسمائۃ
عبد کہنی وخمسمائۃ جاریۃ بالذی زوجہا وکیل الیہا المقری الیہ وہو الفاضل
الکامل الورع الزاہد المسمی شاہ محمد بن السید نور الدین السید محمد
الشہیر بالملکی المجالس لقبول مخاطبًا بوکیل الزوج المذکور المسمی
بقاضی خلیل اللہ زوجت زینتہ ہو کلی فاطمہ سلطان المدعوۃ بادشاہ
صاحبہ بنت ابراہیم عادل شاہ بموکلک شاہ حبیب اللہ بن شاہ
ید اللہ وقبل القاضی خلیل اللہ وکیل الزوج المذکور وقبل تزویجہا
شاہ حبیب اللہ بن شاہ ید اللہ المشار الیہ وہو حاضر فی مجلس العقد
وسمع الایجاب والقبول حضار المجلس وہم اخلاص خان وشہنواز خان
وشجاعت خان ورومی خان وملا یوسف وکشفدار خان بحضارت
المخدرۃ المذکورۃ ونسخہ الکتاب المذکور بالمہر المسطور ولما الوسطی من العبید
والجواری والخیل والجمال والنشار فی ضمنہا علی ان لا یزوج علیہا ولا یتسری
علیہا فان وفی بذلک والا یوفی لہا مہر مثلہا بارک اللہ تعالی لہما و
جمع شملہما ورزق منہما کثیرًا طیبًا فتزوج نکاحا صحیحًا شرعیًا نافذًا

یافته اند

عاسف کشید ملایک ز فوت اکبرشاه ؛ بعدازان شاه سلیم بلقب
جهانگیر بادشاه بر تخت هند جلوس فرمود

ذکر وصلت صبیهٔ ابراهیم عادل شاه با شاه حبیب الله حسینی

در سنه یکهزار چهار دهم ترویج صبیه ابراهیم عادل شاه المسماة
فاطمه سلطان المعروفه به بادشاه صاحبه با شریف النجیب
النسب سیادت و نقابت مرتبت شرافت و کمالت منزلت
عمدا السادات مجمع السعادات شاه حبیب الله بن شاه یدالله
الحسینی من اولاد سید السادات مخزن البرکات والخیرات القطب
الشهید الغوث الکبیر عاشق شهباز السید محمدا الملقب
گیسو دراز و المعروف به بنده نواز الحسینی قدس الله سره
شرف انعقاد پذیرفت وجشن طوی همایون بهزاران فرخی و فیروزی
زینت سرانجام یافت وصورت خطبه النکاح که فاضل کامل المتورع
النقی شاه محمد بیگی که از عظامی واکابران عصر بود درین امر خطیر جلیل از طرف
بادشاه مسمی خلیل وکیل شده بود بید خود نوشته است اینست فقال
بعد التحمید والتمهید والخطبة وکان من رغبت فی هذا الامر الخطیر السید النسیب
الشاب العاقل البالغ المسمی شاه حبیب الله بن شاه یدالله من اولاد
السید محمد الشهیر بگیسو دراز و هو فی سن بسبع عشر فتزوج الحرة المخدرة البالغة
العاقلة زبدة اقرانها وبلقیس زمانها المسماة فاطمه سلطان المشهوره ببادشاه صاحبه

شهزاده از سرا پیشتر بقصد استقبال عروس برآمده باحمدنگر تشریف
ارزانی داشت اما انعقاد جشن طوی و ترتیب بزم شادی در مقام پیتن
که شهریست بر لب گنگ بنا صلح بست کرده و از احمدنگر قرار داده
محل عروس را همراه کابلی میر حسین انجو و میرزا ایرج پسر خانخانان به پیشواز
فرموده با امرا و ایلچیان عادل شاهی که همراه محل آمده بودند فرمان
داد که همراهی محل تا به پیتن خود را رسانیده بعد انفراغ جشن طوی
همایون در پیتن محل را تا بیجاپور رسانیده مراجعت بیجاپور نمایند
امرای عادل شاهی از امتثال امر ابا پیش آورده معروض داشتند
که بحکم خداوند ما همین قدر است که تا احمدنگر محل را رسانیده مراجعت
نمائیم چون حکم خداوند نعمت بجا آورده ایم دیگر مرافقت از ما صورت
نخواهد بست و از همانجا مراجعت کردند شهزاده چون با محل بدار
جمعیت خویش به پیتن رسید طرح جشن شادی انداخته بزم انبساط
ملوکانه و محفل عشرت پادشاهانه ترتیب داده بعد از فراغ
جشن طوی همایون بصوب بیجاپور نهضت فرموده قضا را در همان
سال در اوایل شهر ذی حجه شهزاده دانیال بسبب شرب مدام
و افراط استعمال شراب وفات یافت چون این حادثه عظیمه بوقوع
انجامید بدولت اکبر پادشاه داغ بر بالای داغ رسیده وزیر بار
این کوه غم جانکاه قدش طاق شد آخرالامر از غایت تشویش بهجوم غموم
و محنت جگر شکن تنفس تا بستر درد و مبتلا گشته گشت و مرض
موت بهم رسانید تا آنکه در سال دوم الف و بیستم شهر ربیع الآخر
والف داعی اجل را لبیک اجابت گفت و تاریخ وفاتش چنین

انصراف داده بعدازان درتهیه اسباب و مواد جهاز و بهم رسانی
سرانجام شادی درآمده مردم کاروان رابجهت آوردن نفایس
وامتعه واسباب واجناس شایقه جهاز شاهزادی باطراف بلاد
معموره وبنادر مشهوره روانه فرمود لاکن بسبب سنوح حوادث
وسوانح چند امر شادی بر مقتضای الامور مرهونه باوقاتها در
تعویق افتاد تاآن که پس از انقضای مدت پنج سال هنگام اقتران
سعدین والتقای نیرین رسید تا از هر دو طرف داعیه های
این شغل تازه گشتند و در هر دو جانب ساختگی سرانجام شادی
واسباب مواد سور و سرور مرتب گشت بعدازان که شهزاده
عهد و قرار این معنی که از برهان پور تشریف به احمدنگر ارزانی داشته
در احمدنگر انعقاد این امر شریف و تزئین جشن شادی بوقوع آورده
باز به برهان پور اگر مراجعت فرمایند مختار اند بشرط وثوق پیمان آمد
محمل عروس پرده نشین حجلهٔ عصمت و زیبنده مشکوی سلطنت
وخلافت شهزادی سلطان بیگم را با اسباب واثاث جهاز که حساب
وهم از عداحصای آن عاجز و مقوم عقل از تقویم وتسعیر آن نفایس
وظرائف قاصر بود باهمراهی میرحسین انجو وهمرکابی امرای بارگاه
وعمدگان دولت خواه ولشکر بسیار روانه فرمود تا در اوایل سنه
ثلث وعشر والف در احمدنگر داخل شدند شهزاده از آمدن
جمعیت بسیار همراه محمل عروس چون خبر یافت اندیشناک
ووسواسمند گشته در رسیدن با حمدنگر استادگی فرمود آخر
الامر باستمالت و دلدهی خانخانان و رفع نمودن ماده وسواس

پیشکش نموده در تکمله تهیه پیشکش وارسال آن و تبدیل مواد
کدورت باسباب صفا و محبت بود که ناگاه کار پرداز ان قضا و
قدر را از پیشگاه غیب سرانجام یک جهتی دو دا دنازه
در میان این دو پادشاه کامگار بمنصه ظهور آورد*

انعقاد تزویج سلطان بیگم صبیه عادل شاه با شهزاده دانیال پسر اکبر پادشاه و بقضای الهی وفات یافتن دانیال درهمانسال

اکبر پادشاه بعد روانه نمودن شریف سرمدی بقلیل ایام سیادت مرتبت
رفعت و عظمت منزلت میر جمال الدین حسین انجو را که از سادات مشهور
و از زمره مقربان بارگاه بود بخدمت عادل شاه فرستاده تمهید
بساط وداد و موافقت و تقریب اسباب مصادقت و مواصلت
نموده پیغام خواستگاری نیر برج سلطنت و شهریاری و گوهر
درج ابهت و بختیاری سلطان بیگم صبیه ابراهیم عادل شاه جهت
نور بستان خلافت و پادشاهی و نوباده گلزار سلطنت و ظل
الهی شهزاده دانیال در میان نهاد عادل شاه بصلاح و صواب
در تقبل این امر مسعود دیده بنجیه ملتمس میر حسین انجو را بحلی اجابت
رنگین گردانید چون امر همایون نسبت میمنت تقرر پذیرفت با عطای
خلع فاخره میر حسین را سربلند ساخته شاد کام و کامیاب رخصت

نمی بست و تسخیر تمامی ملک نظام شاه که مرکوز اصلی بود بظهور نمی پیوست
بلکه تمرد و شورش امرای نظام شاهی همچنان بحال خود بود چنانچه
بیر و مضافات را که تهانه مغل بود برداشته بقبض اوردند این
امور که فی خاطر اکبر بادشاه بیش از بیش حاکل گشته بتعاقب اینحال علاوه
عظیمه دیگر بوقوع انجامید یعنی در شهور سنه سبع و الف شهزاده
مراد باجل طبعی درگذشت این حادثه هوش ربا و واقعه جان
فرسا بر جان اکبر شاه تلخ تر از حرارت مرگ گردید و دریای
حزن و اندوه متلاطم آمد از غایت غم و غصه پیچ و تاب خورده
مجددًا بر تسخیر دکن کمر عزم چست بسته پیشتر از خویش شهزاده
دوم دانیال را با خانخانان مع لشکر فراوان بر سر مهم دکن
روانه فرموده خود هم بنفس نفیس در اواسط ثمان و الف با جمعیت
بسیار و اسباب و مواد بی شمار از دار الخلافت برآمده بر
سمت دکن روان شد اولاً بر قلعه آسیر رسیده بر هکذر آنکه
خضر خان پسر راجی علی خان سر اطاعت فرو نمی آورد و
برخلاف طور و طرز پدر طریق تمرد کردن تا یکی بیهوده بمحاصره
قلعه پرداخت و شهزاده با خانخانان پیشتر رسیده
قلعه احمد نگر را محاصره نموده بودند درهمین آوان اکبر شاه [illegible]
شریف سرمدی را به بیجاپور نزد ابراهیم عادل شاه فرستاده
مطالب بلند و مقاصد گران پیغام داد که از شنیدنش گوش
گرانی پیدا نموده بهرحال ابراهیم شاه بفتوای رای زرین و
تجویز خود دوربین تحمل و تمکین را کاربسته بصلح گرائید متقبل

میکردند تا آن که درباریان از انگویندگی و خوانندگی بسیار دخل خویش
وزندگی را در دوند بجماعتی که در شهر نورس نمی باشند میرسانند
تعلیم می کردند هر روز شهریان را استفاده و تلمذ را
درباریان می بود که از آنها تعلیم و تلمذ می کردند همچنین درباریان
روز و شب با حضوریان طریق شاگردی سلوک داشته تعلیم و تلقین
می یافتند در کسب و کمال رجد و جهد بکار می بروند و حضوریان
خود لیل و نهار به تلمذ و تعلیم در خدمت بادشاه مشغول می بودند
و تمام آن جماعت را علوفه و ادرارات و انعامات از سرکار فیض آثار
مقرر و جاری می بود بعضی را از خزانه عامره ماه بماه نقد میرسید بعضی را
بر حاصل بیشتر شهپور و بعضی را بر حاصل شهر بیجاپور و بعضی را
بر حاصل شهر نورسپور و بعضی را بر گرد ای دیهات و قریات
بزرگ که در تحت آن بندر روان است انعام کرده داده بودند
تا این همه فرقی روزگار بفراغت گزرانیده معاش به
بی تکلف و تجمل و تنعم بسر داشتند

فرستادن اکبر بادشاه ایلچی را بطرف

ابراهیم عادل شاه به تقاضای پیشکش

چون اکبر بادشاه شهزاده مراد را با خانخانان و لشکر فراوان
پیشتر ازین زمان بجهت بندوبست دکن تعیین نموده بود و بر خرید
خانخانان بتدابیر صائبه میکوشید که بصلح و سازش عادل شاه
و ساو کمداری دکهنیان می پرداخت بندوبست خاطر خواه صورت

ومشهور عالم بودند از چهار رکن عالم باشتیاق آن که شاید از نفس مسیحا
فطرت بادشاه نغمه یا سرودی بگوش وهوش ایشان رسد وموجب حیات
ابدی ایشان گردد از راه دور و دراز احرام خدمت بسته از سر قدم
ساخته خود را بپا بوسی میرسانیدند مقصود دینی ودنیوی حاصل میکردند
وبفیضهای گوناگون ممتاز وسرفراز می گشتند تا غایتی که قریب سه چهار
هزار مرد ازین قوم که همه شاگردان موسوم ومشهور بودند در پای تخت
آن بادشاه عالم پناه جمع آمدند که کمینه ایشان در مهارت این علم خویش را
ثانی فیثاغورث که بانی مبانی این علم است می دانست۔

ذکر طبقات ثلاثه قوالان که شاگردان ملقب بودند

واین طبقه بر سه قسم منقسم بودند حضوریان ودرباریان وشهریان
آن کسانیکه در کمال فهم وادراک متصف بوده بدقایق این فن کماینبغی وارسیده
حاوی فضایل کمالیه بوده اند روز وشب در حضور ملازم بوده استیفای فیض
حضور بهره مند می گشتند وبحضوریان ملقب می گشتند وآنها که فروتر ازین
بودند بیرون سراپرده هم در بارگاه روز وشب نشست میداشتند به
درباریان موسوم گشتند وآن کسانیکه در شهر نورس از خوان انعام
ذله چین بوده در اکتساب کمال این فن کوشش می نمودند بشهریان می
نامیدند هرگاهیکه بادشاه از خاطر فیاض نقشی غریب ترتیب داده بروی کاغذ
می آوردند وبر حضوریان می خواندند گویا روح تازه در اجساد ایشان در
می آمد فرح وسرور لایحصی با ایشان دست میداد از شوق ونشاط متوجه
بمذاکره آن می گشتند بعد ازان که در ضبط خویش در آوردند هم بجهت
تذکار وتعلیم وهم بجهت اشتهار خط خویش با جماعت درباریان تذکار وتکرار

اشراف و اکابر و لشکر نورس که نادره گویان عصر بودند با دیگر طوایف انام
در محل نورس جمع می امدند گویندگی و سازندگی و نوازندگی بر وجه استیعاب و
استیفا دران روز بعمل می آمد تمامی خلایق حظوظ اندوز و سرور آمود می شدند
مشک و گلاب و زعفران و عبیر و گلاب و سایر انواع خوشبوی بی حساب در
مجلس صرف می شد و خرمن خرمن فواکه از هر جنس دران مجلس به یکدیگر می
ریختند هر کس آنقدر که میتوانست میخورد و می برداشت و طعام های
از هر نفیس گوناگون و الوان نعمت از حد افزون دران مجلس کشیده
می شد چون سایر اعیان و اشراف و اکابر فراغ از طعام می یافتند
لشکر نورس بهره مند ازان میگشتند بعد ازان اذن عام فرموده از
شاگرد پیشگان و خدمتکاران و فقرا و مساکین و عوام خلق بر سفره
از موائد نعمت بهره مند میگشتند و هر کس انقدر که می توانستند می
برداشتند و اخر روز بخلعتهای شایان و تشریفات فراوان هر کدام ممتاز
و سرفراز میگردانیدند و دران روز بخشش و عطیات فراوان از نقد و
جنس اقمشه و مرصع آلات بهر کس فراخور قدر و حال مرحمت می شد
چون عمال را بر سر عمل در ولایت می فرستادند هم دران روز عید نورس
بحضور طلبیده خلعت عمل مرحمت کرده رخصت میفرمودند چون بادشاه
در صغر سن میل تمام بعلم موسقی هم رسانده بود و تتبع بسیار دران نمود
چون ذهن ثاقب و ادراک عالی داشت در اندک مایه مدتی آنقدر مهارت
و تمارست بدست آورد که نادره روزگار شد و استاد استادان گشت
چون مهارت تمام آن علم را با خوش صوتی و خوش آوازی جمع داشت
مقبول عالم و مشهور خلایق گردید بحدیکه آن فن که دران علم سرآمد روزگار

میکند هم بنورس مشهور است و فلوس که از ان عهد تا زمان حال مشهور و مروج
است هم بفلس نورس معروف است و دراهی نورس در تمامی قلمرو جاری
کردند و محل نورس که قصری است عالی بکمال زینت و زیب بنا یافته
و عید نورس که چون ماه نهم روز جمعه واقع گردد و نورس که طوایفه
قوالان و سازندگان و نوازندگان نادره حق اند تا آنکه بسبب مقبول و
مطبوع آمدن این لفظ بر خاطر نازک پسند بادشاه نازک پسند ان عصر
نیز بموجب الناس علی دین ملوکهم این لفظ پسند کرده به استعمال خود ها آورده
اند چنانچه ظهوری نام دیباچه که در مدح آن ممدوح زمان گفته دیباچه نورس
نام گذاشت و محمد قاسم فرشته کتاب مولف خود که در فن تاریخ پرداخته
نورسنامه فرشته موسوم گردانیده عبد القادر نورسی که شاعر فصیح
بود تخلص خویش نورسی قرار داده۔

ذکر عید نورس که مخترع ابراهیم عادلشاه بود

در هر ماهی که تاریخ نهم روز جمعه اتفاق میشد ازو ز را عید نورس
که عبارت از گویندگان داود صدا و نوازندگان ناهید ندا است جمع
می شدند و در اصلاح آن عهد خواص اینجماعت بهم رسیده بود خارج از
بیان است اکثری از شرفازادگان و مردم خاندانی در سلک این
جماعت خویش را کشیده باعث شرف روزگاری انگاشتند و بخواهش
و آرزو داخل درین زمره میگشتند بواسطه آنکه چون اندک وقوفی
و مهارتی درین فن بهم رسانیده از ساز و نغمه و آهنگ باخبر میگشتند
به ترتیب در محفلها و مجلسها می نشسته شریک حظوظات و تنعمات که شان
و ایثار این قوم می شد میگشتند چون در روز عید نورس بار عام میدادند

وجه تسمیه آنکه این شهر نو بنیاد را نورس نامید

در روزیکه این شهر نو اساس را بنیاد می نهادند شخصی از ساکنان قریه
نوره که هم دران حدود واقع است شیشه می خوشگوار پیشکش ابراهیم عادلشاه
کرد اتفاقا چون آنرا بکار بردند حالتی عجیب و غریب که ندیده بودند و نشنیده
ازان یافتند چه باده که مبرا بوده از عیوب و نقایص که در می های متعارف
یافته می شود از خمار و سرگرانی و غیره کیفیت نشاط و فرح و تر دماغی مضاعف
ازان یافتند که در شرابهای متداوله حاصل نمی شود پس تفحص فرمودند
که ازین انجا است و در کدام جا ساخته و پرداخته شده است آرنده گفت
که در همین قریه ترتیب یافته بادشاه مسرور شدند و فرخ فال گشته فرمودند ما روز
گار اکنون نورس رسیده چون دران وقت پرنشاط زبان الهام ترجمان این لفظ
صدور یافت آنرا به تفاول گرفته این شهر نو اساس را بهمان لفظ نامیده
شهر نورسپور نام گذاشتند و لفظ نورس را شهرت دادند چون عمل نورس
مقرر شد مدار جهات ملکی و مالی بران قرار دادند و دیوان داشتند و معاملات
را وستند و محاسبه و دفاتر بحساب نورس مقرر فرمودند طبع رنگین بادشاه
که نورس چمن مکنت و سلطنت و نوباوه گلشن جهانداری و خلافت بوده لفظ
نورس را چنان خوش کرده بود که در هر جا و هر چیز استعمال آن لفظ بکار
بردند سکه نورس نام مهر خاص که بر عقیق یمنی بجای نام مبارکش این لفظ رقم
یافته امروز برکت خاص بادشاهی دیده می شود و علم نورس و نشان نورس
که هر یک زیب دوش نشان عادل شاهیان است و محل خاص که از سایر مردم
محلی که بنیاد آن منظوری و مقبولی اختصاص یافته هم بنورس موسوم گردیده
و کتابی که بزبان هندیه در فن موسیقی تالیف یافته و آنرا به بادشاه مخصوص

عمارات وحویلی های عالیشان امرا و ارکان وتاجران ومتمولان بنا فرموده اند
و فراخور حالت و استعداد دیوانخانها باغ با ساخته و پرداخته اند وحوض های
طویل وعریض ساخته و پرداخته اند که همیشه از آب زلال خوشگوار لبریز بوده
و باغ وبستان و انسان وحیوان را مدام سیراب میدارند و بیرهای عریض
وعمیق حفر نموده اند چون زمینش سنگ است آب شیرین به نهایت لطافت و باولی
وکوارندگی از انها بر می جوشد و نواب شهنواز خان برای خاصه خود دران شهر خانه
پرداخته که از توصیف وتعریف بیرون است طرحی غریب وصنعی عجیب نهاده
که بینندگان را حیرت در حیرت می افزاید و در وسعت و ارتفاعش بمبالغه بکار
برده مشتمل بر ایوانهای باشان ونشیمنهای خوش عنوان وحجره های پاکیزه و
معقفا وطنبی های طولانی بنزهت افزا ساخته باَرایش بیحد وبی شمار بطلاکاری
ولاجوردسائی ونقشهای گوناگون وطرحداری بوقلمون رسانده محاذی آن
هر چهار طرف چمنهای سیراب وگلشنهای شاداب ترتیب داده بی تکلف اگر توان
گفت که قطع ربع مسکون یکتا است وسزاست بجاست هرچند مسافران ایران و
توران وسیاحان روم وعربستان وره نوردان تمامی مملکت هندوستان
دران وقت رسیده اند بعد از مشاهده ونظاره اش گفته اند ومقر شده اند
که مثل ومانند این عمارت در هیچ اقلیم ندیده ایم ونشنیده ایم اگرچه امرای
عظام بطرف لکوک خانهای دلپذیر وعمارات دلکشا درین شهر وهم در
بیجاپور بنا فرموده اند نواب شهنواز خان نیز در بیجاپور خانه وعمارات با
زینت پرداخته است که خورنق پرویز وکوشک
شیرین را نظیر ومانند توان گفت اما آنهمه
درمقابل این بنای غریب وقصر عجیب هیچ میماند

و اهالی و امرای در اهتمام این شغل درآمده برعغم یک دیگر در وسعت عمارات و
بناها و عمارات و تکلفات گوناگون و طرحداری باغ و بستان بآنچه در وسع
ایشان بود کوشیدند نواب شهنواز خان در اهتمام کار این معموره و اهتمام
عمارت این بلدهٔ فاخره انچنان سعی مشکور و جهد موفور بکار برد که در اندک
مدت کار این معموره آراسته ساخته و پرداخته شد که رشک افزای ملاذ
مهند و بستان و ناخن زن کان و بدخشان گردید از جهت خاصهٔ بادشاه محلی برفیع
عظیم الشان در کمال وسعت و ارتفاع با تکلف های گوناگون و نزار لبهای بوقلمو
مشتمل بر غرفهای دلنشین و نشیمن های مزین در و دیوار با سقف و ستون در طلا
و لاجورد اندوده کلک نقاشان سحر نگار جادو آفرینی درون و برونش را
انچنان بنقش و طراز آراسته که آب از ارژنگ مانی برده و پیرامونش هر چهار
طرف چمن بندی و گلشن آرائی انقدر ترتیب یافته که نظاره اش دیده را نور و دل
را سرور می افزود گلهای هر قسم در انجا مهیا و فواکه هر جنس انجا میسر و پیش
بارگاه میدانی فراخ و مطبخ که هر چهار طرف و غرفها و ایوانها و نشیمن ها در
کمال صفا و پاکیزگی بنا پذیرفته که لشکریان و خدمتکاران و نوبتیان می نشسته
باشند و از جهت کارخانه داران و کارکنان نیز منازل علیحده ترتیب یافته
و از عقب محل خاص بادشاهی چند محل دیگر عظیم الشان با کمال تکلف و آراستگی
منقش بطلا و لاجورد جهت حرم محترم بادشاهی بنا یافته و از پیش دربار راسته
بازار هموار و مستوی تا بجوالی دار السلطنت بیجاپور که هر دو طرفه اش دکاکین
عالیشان که بر بالای آن هم بالاخانها و غرفها بنا پذیرفته و در وسط بازار چبوترهٔ
عریض موسوم به بانک چوک که بهر چهار سویش راسته بازار هموار تا منتهای عمارات
هر دو طرفه اش دوکانهای دلنشین و مزین طرح انداخته و از عقب بازار دو طرفه

یزدانی روز بروز در کار او ارزانی می یافت و خاطر از دغدغه همه سود و تشویش
همه جهات بیا سود و نشاط کلی بافراغ دلی بکل الوجوه رو نمود ارادهٔ توامانی
و خیال تازه بنای از خاطر اشرفش سر بزد خواست که معموره آبادان
کند که خلایق را مامنی و ماوای و عالمی را نشاط گاهی و پناه جای تواند بود
بنابران در شهور سال یکهزار و هشت هجری بفاصله یک فرسخ از بیجاپور
سمت قبله طرح امارت و آبادانی انداخت و سرکاری این شغل و اهتمام سازی
این کار به نواب شهنواز خان که مدت مدید منصب شریف کاردکی که در عرف
دکن بالاتر ازان منصبی نبود تعلق داشت اختصاص یافت نواب خجسته القاب
در اهتمام و سرکاری اینکار در آمده مهندسان خرد پیشه و طراحان اقلیدس
اندیشه و معماران هنرور و گلکاران خردپرور و سنگتراشان چابک تیشه و
درودگران نازک اندیشه که در فن خود بی مثل و بی مانند بودند از اطراف
و جوانب بهم رسانیده بر سر این کار سرگرم ساخت تا نقشه خوب و تقطیع مرغوب
از صفحه خیال برداشته به تشخیص و تعیین محلات و پورجات و راستهای
و بازارها و عمارات و دیوانها و دکاکین و سراها پرداختند و مردم دخیل این
کار از چاکر و مزدور و معاون وغیره جمله قریب هشت هزار نفر در کار شده
این قدر کارکن که عددش مرقوم شد در کارخانه بادشاهی که برکار بودند و انچه
در کار تعمیر عمارات و بناهای اعیان و ارکان و وزرا و امرا و سپاهیان و سوداگران
و متمولان و سایر اقوام بودند خود حد و حصر نبود از پیشگاه حضور بزمره امرا
و وزرا و ارکان دولت و سایر بندگان حکم اشرف صادر شد که چندی
از مخصوصان بارگاه را از مجلسیان و محلداران و خدمتگاران حضور از
خزانه عامره بجهت صرف عمارات مبلغی کلی زر ارزانی شد مردم از خواص و عوام

بکمال

موجب بهجت و سرور دوستان خواهد شد آنحضرت سیادت منقبت بر طبق
ادعونی فاستجیبوا اجابت ملتمس عالم پناه نمود و بمصحوب موی عنبر بوی قافله
سالار کاروان وجود قدم در قلعه ارک بیجاپور گذاشت و سلطان ابراهیم
صفت استقبال کرده سجدهٔ شکر الهی بجا آورده و به ارکان دولت مثال
داد که علی الدوام پیش او بوده شرایط خدمت گذاری بتقدیم رسانیده
باشند و خود نیز گاه و بیگاه میر محمد صالح را دیده به عطای نقود و جواهر می نواخت
بعد از ان که آن ماه بسر آمد بهلال صفر نمودار گشت سیادت پناه عزم سفر حجاز
مصمم نمود مکارم اخلاق خسروانه مقتضی آن گشت که مجدداً آن مهمان عزیز را
نوازش فرماید ازین سبب مبلغ دوازده هزار هون نقد و چندین بسته اقمشه
فاخره و تحفه هدایای نفیسه ارزانی داشته طواف بیت الله الحرام و زیارت
سید المرسلین و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب رخصت
فرمود آن خلاصهٔ دودمان مصطفی شرمندهٔ احسان بی پایان شهنشاه شده
هنگام وداع دو موی عنبر بوی حضرت ختمی پناه عنایت فرمود اکنون موها
در حقهٔ نقره گذاشته سرش محکم ساخته اند شبهای جمعه و ایام متبرکه لوازم
زیارت بظهور میرسانند و از میامن برکاتش فتوحات نامتناهی شامل روزگار
بادشاه معدلت شعار گردیده روز بروز اختر بختش در ترقی است آیتی

کلام الله

ذکر اساس نهادن ابراهیم عادلشاه شهر نورسپور را

بادشاه کامکار فلک مقدار سعادت یار ابراهیم عادل شاه را چون همه
امورات بر وفق دل خواه سامان پذیرفت و تائیدات آسمانی و توفیقات

که از محض لطف یزدانی و عنایات نامتناهی سبحانی سیادت مرتبت رفیع المنزلت
امیر محمد صالح همدانی باین دیار تشریف حضور ارزانی داشته که ساکنان صوامع
ملکوت و عاکفان بارگاه جبروت از رشک قدومش در پیچ و تاب اند نفوس
کواکب سماوی پیش انوار جمالش کالنسه کجکول هلال را بدریوزه تبرک دارند
و چند عدد موی مشکبوی سید کائنات خلاصهٔ موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله و سلم مصحوب او است عالی حضرت سلیمانی از استماع این مژده مسرور و
مبتهج شده حمد و سپاس بدیع الاساس خداوند جهان تبقدیم رسانیده در نهایت
تعظیم و تبجیل ملاقات آن بزرگوار دریافته بشرف زیارت موی مبارک آنحضرت مشرف
گشت و حسن و عقیدت و صفای طویت عیسی سیرت یوسف صورت بر خاص و عام
ظاهر گردید چه که بعضی از سلاطین که معاصر خان سکندر رایت بودند هر چند سعی
کردند که بزیارت آن جوهر لطیف مشرف گردند میسر نشد و از آن طرف سمط نقره
که درمی فطلت می نمود بر نیامد چون سلطان فریدون شوکت از سر صدق بسر قدم
ساخته لوازم استقبال بجا آورد مقربان درگاه عود عنبر بخور نمودند و تحفه
سلام و صلوات نثار روح پرفتوح و دجهین نوبت ساخته بمقتضای ما یفتح الله
للناس من رحمته فلا ممسک بیرون آمده مانند نور علم گشید و لعد از یکهزار
و پنج سال از هجرت خیر البشر رایات اعجاز طراز آن سلطان روز محشر مرتفع
گردید شاه و گدا بزیارت مغرز و مباهی گشتند و میر محمد صالح به انعام فراوان
مبتهج و مسرور گشت چون در عشر اول محرم الحرام سال مذکور سلطان نیک
اعتقاد بر نهج سنوات سابقه بلوازم تعزیت امام الثقلین اباعبدالله الحسین
اشتغال نمود با میر محمد صالح پیغام داد که چون ماتم جد شما گرفته ایم اکر دار الامات
را بنور حضرت منور سازند و چند روزیکه درین دیار خواهند بود بشرف قرب بنوازند

سلطانان نموده رخصت طلبیدم رخصت دادند اما برضا و رغبت فرمودند
که تا درینجا بودید سه چهار مرتبه آتش فتنه سر بالا کشید با سعی و کوشش فرو
نشاندید حالا کیست که با ایشان سختی تواند گفت که ایشان از سخنش تخلف
نکنند غرض بازدگی رخصت فرمودند دیگر روز از شهر برآمده بدو سه فرسنخی فرود آمده
بنا بر ضروریات چند دو سه مقام در انجا واقع شده امرای کوچک و بزرگ بطریق
مشایعت آمده مدعیات خود را در عرایض نوشته همراه دادند چون از انجا متوجه
بیجاپور شدم تخمیناً بست هزار مردم سوار و پیاده با زن و فرزند و اسباب
از اکابر و اعیان و علما و فضلا و رعایا بواسطه انقلاب سلطنت و پریشانی احوال
انجا قطع امید از مسکن و مواطن خود کرده همراه شدند زیرا که خطر راه پیش از
حد بود بمرافقت احقر بصحت و سلامت تا حوالی بدیاپور از دغدغه خوف و خطر
مامون گشته در ولایت متفرق شده هرکس خود را به پناهی و ملجای می رسانیدند
فقیر چون بعتبه بوسی بارگاه عالم پناه سرفراز شد همان خدمتهای سابق بجا
آورده داشته بزبان گوهرفشان القدر نوازش فرمودند که از قدر و منزلت احقر
صدمرتبه افزون و زیاده بود اگر بتفصیل پردازم

در رشک خواهد افتاد

ذکر ابتدائی ورود لازم السعود آثار قدسی الانوار یعنی موی مشکبوی سید الابرار علیه و علی آله الصلوات و سلام الله الجبار بدار السرور بیجاپور –

محمد قاسم فرشته می نویسد در غره محرم الحرام سنه خمسین و الف که
سنه سالار مشهور و صاحب لوای دهور است باتف غیبی از بس
شده لاریبی غلغله تهنیت و مبارکبادی بگوش اهل هوش رسانید ا

که از بالا آتش می بارید ناچار روبر تافت آهنگ خان حجرات را گذاشته
پیاده شده نزدیک دروازهٔ قلعه آمده بود که اندرون داخل شود در همین
اثنا گولهٔ توپ از بالای قلعه برو رسید چنانچه نزدیکانش را برداشته بجا
منشور گردانید آهنگ خان نیز جای استادن و راه رفتن نیافته بازگشت
و به لشکرگاه پیوست عنبر هم خود را به آهنگ خان رسانید احشام بعضی که
فرصت یافتند بیرون آمده جان بسلامت بردند و بعضی دیگر کشته در بند
و قید گرفتار گشتند مقصود ازین تحریر و تفصیل آنست که مدبر عالم چون خواهد
که سلطنت خانه آراسته را بزوال در آورد و انجا کار ها بهمین منهاج صورت
پذیر می شوند هر چند که در اصلاح میکوشند غیر از افساد نتیجه نمی بخشند
بخلاف آنکه چون ارادهٔ ازلی در تائید و توفیق جریان یافته باشد امری
و کاری کو بر منهاج عقل سرانجام یافته باشد بدرستی و شایستگی سر بر آورده
روز بروز خیر بعی و فرخی نمودار می شود رفیع الدین شیرازی میگوید که مدت
چهارده ماه اقامت بنده در احمدنگر برای همین اصلاح کارخانه نظام شاه اتفاق
افتاد درین مدت سه چهار نوبت بسعی و جهد احقر العباد مصالحه طرفین واقع شد
باز همان آتش در کامن بود و مخالفت و مباغضت در میان افتاد لاچار شد
درین اثنا خبر از سرحدها رسید که بعضی امرای سلطان مراد به سرحد رسیده
بنیاد خرابی نهاده اند تا بعضی قریات و پرگنات را متصرف گشتند و از عقب
ایشان فوج گران مدد ایشان میرسد تا احمدنگر فرو خواهد گرفت احقر العباد جمیع
قضایای گذشته با وقایع حال به تفصیل نوشته بخدمت عالم پناه عرضداشت
نمودم فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که زیاده ازین توقف شما
در آنجا صلاح نیست بمجرد رسیدن فرمان متوجه حضور شوید فرمان را بجان دل بجا

شنید

تصرف شوم حشم را خبر شد که چاند بی بی از قرار داد ایشان با خبر شد و در تدبیر دفع
و اخراج ایشان در آمده است آنها هراس آگین گشته با اهنگ خان کس
فرستادند و پیغام دادند که سر بر ملا افتاد و کار برسوائی کشید اکنون صلاح
چنان است که فردا پگاه خود را بقلعه رسانند و ما دروازه بگشائیم و در تعویق و
اهمال کار بجان ما خواهد رسید روز دیگر علی الصباح اهنگ خان با لشکر
مستعد شده بحوالی قلعه رسید انتظاری برد چون دروازه های قلعه را بسنگ
و کلوخ بر آورده و راه دریچها را سد مقرر کرده بودند حشم دریچه کشاده کس را دوانیدند
که بشتاب بیایند که دریچه وا نموده ایم درین اثنا چاند بی بی ازین کار آگاه
شده کسان فرستاده رؤسای احشام را پیش خود خواند تا استمالت خاطر
داشتی ایشان بکل الوجوه کرده ازین اراده باز آرد بعضی از انجماعت فرمان
بجا آورده بحضور رفتند و بعضی ابا آورده همانجا آماده حرب گشته ایستادند اهنگ خان
نزدیک قلعه رسید عنبر چلبه نام حبشی غلام را که یکی از چاکران اهنگ خان
بود پیش فرستاد تا از زبان باز چاند بی بی جمعی را فرستاده بود که تتمه احشام را
بیارند آنها در قبول فرمان استادگی کرده بجنگ پیش آمدند تیر و تفنگ
بر یکدیگر ریختند آخر احشام با مردم چاند سلطان تاب مقاومت نیاورده هزیمت
خوردند و از راه دریچه بدر رفتند عنبر که از راه دریچه اندرون آمده خود را
بدریچه دیگر رسانید چه بیند که حشم قلعه از مردم چاند سلطان شکست
یافته خود را بیرون بردند و مردم چاند سلطان تعاقب کرده می آیند در بالا
حصار ملک صندل بریدی که بخطاب مسند عالی سرفراز گشته بود با دو صد نفر
حشم خاصه خود حقهای پر باروت گاهی بر لشکر اهنگ خان می اندازد و گاهی
بر حشم قلعه میزند عنبر راه اندرون رفتن نیافته جای استادن هم ندید

وخلاف قدیم بوسیده کرده باشم این چنین معامله با من وقتیکه نموده باشند
دل من رخصت بصلح او چگونه خواهد داد حالا بکنیزی سلطان رضامند هستم اما
بصاحبی وخداوندی این غلام حبشی راضی نیستم وچاند سلطان این صورتها به
شهزاده شاه مراد نبشته بود واین واقعات را بتفصیل بخدمت پدر اکبرشاه عرضداشت
نموده اکبرشاه چون عرضداشت شهزاده بمطالعه آورد پیش سلطان سلیم که
بجهانگیر مشهوراست انداخت وگفت که این نتایج قوت تخت اکبراست که بظهور
می پیوندد لشکر بهر جایی که متوجه میشود آنچه لشکر را باید که کند خود بخود میشود
ومطلوب ومدعا دشت بسته پیش می آید القصه بعد از مساعی بسیار وجد و
جهد بی شمار چاند سلطان را بالصلح رضامندی ساختیم وتشریفات صلح بهریکی
امرا فرستادند چند روز فتنه وآشوب فرونشست صورت موافقت ومخالفت نیز
جلوه آرا کردید مراد وسپاه از قلعه بیرون آمده در لشکرگاه مقام
کردند بقصد آنکه باتفاق بر سر لشکر مغل رفته سلطان مراد را از ولایت
دکن بدر کنند

معاودت نمودن رفیع الدین به بیجاپور بعد از انکه مایوس شدن از اصلاح

درین اثنا روزی یکی از نزدیکان خواص بهادرشاه اتفاقا بر بالای بام خانه
برآمده بود دید که اکثر احشام قلعه در پناهی نشسته اند زر بسیاری پیش
ایشان ریخته با یکدیگر تقسیم میکنند ازین معامله چون سلطان چاندبی باخبر شد
در مقام تفحص وتحقیق درآمد ظاهر شد که آهنگ خان زری چند برای احشام
فرستاده ایشان را از خود ساخته قرار داده است که در وقت فرصت دروازه
های قلعه را بروی آهنگ خان ولشکرش بکشایند تا بقلعه درآیده

درستگی یافته بانی قدر را بر شد آن سعی جمیل همه بر باد رفت

در بیان مصالح نمودن و پیمان مصالح بخلاف انجامیدن

باز ازین حقیرترین خلایق خود را اسعاف نداشته بر سعی مکرر خود را آوردن انجا
لی حیار اکه مخدوم و مربی خویش را در محاصره گرفته آب و نان باز گرفته بودند
قصد جان داشتند به توبیخ و تشنیع پیش آمده و پند و نصیحت بلیغ نموده خاطر
نشان شان ساختیم که بیچو سلطان مراد با لشکر بی حساب بی داعیه در پهلوی شما در انتهای
فرصت باشد و این حرکات و ور از خرد و ادا بای خارج از آئین نمک حلالی
از شما بوقوع میرسد کرد یقین است که عنقریب بر ملک شما متصرف خواهد شد چرا
تیشه بر پای خود زنند و خانه صاحب خویش را برهم اندازند و بدنامی و داغ
نمک حرامی بر چهره حال خود میکشید که سالهای دراز از شما باز خواهد گفت
ازین مقوله سخنان جانگیر بایشان گفته باز هموار نمودم و بر سر صلح آوردم اما درین اثنا
سلطان چاندبی بی بصلح راضی نمی شد و تن باین نمیداد و میگفت که آهنگ خان
حبشی غلام زر خریده پدر من باشد و مکرر در زمان پدر و برادر بواسطه بدمزاقی
و حرام خواری در بند حبس افتاده بعد از فوت برادر کوچک من او را از حبس
برآورده باشم و باین رتبه رسانیده سرفراز کرده باشم در برابر آن احسانات
چنین مکافات از ظهور رسانیده قصد جان نموده است هیچ مدعا و غرض بدون
جانگیری نداشته که چنین جنگ و غوغا و لشکرکشی همه از بهر جان من است
مرا چه جای اعتماد او باشد و چگونه رضا بصلحش دهم درین ماه مبارک رمضان
قلعه را محاصره کرده راه آب و نان بر ما بسته درین ماه مطلق گوشت بچشم ندیده
باشیم چه جای چیزی دیگر و افطار بآب شور و تلخ که اندرون قلعه
است

بار دیگر فتنه انگیزان فتنه برانگیختن و صلح برانداختن

درین اثنا بعضی از فساد اندیش چون صلاح کار خود درین صلاح نیافتند
باز فتنه انگیزی را از سر آغاز یده علم مخالفت برافراشته سه چهار
از غلامان را گرفته محبوس ساختند بر سر این امر فتنه خفته بیدار گردید
رشته یافته بهیت پیوندی بازگشت همان مخالفت و تنازع پیشینه ظهور نمود و باز از
فساد هنگامه افروز شد اهل قلعه هم در مخالفت تقصیر نکردند اهل لشکر احشام قلعه را
به فریب و فسون از راه بردند و از خود ساخته قرار دادند که هرگاه که امرا با لشکر
مستعد شده بر قصد گرفتن قلعه بتائید ایشان دست خود نگاهداشته در انداختن
توپ و تفنگ تساهل بکار برده باشند برین قرار داد روزی امرا با لشکر
مستعد بیست هزار سوار متوجه قلعه شدند احشام بر وفق وعده در لوازم
جنگ و سر دادن توپ و تفنگ تساهل ورزیدند اما بعضی از امرا و سپاهیان
وفاکیش مردانگی را کمر بسته بمدافعه پرداختند پیش دروازه
قلعه آتش جنگ زبانه کشید بهادرشاه با وصف خوردسالی بالای برج
برآمده سپاه را بر جنگ ترغیب می نمود و همت میداد دران حالت اهل لشکر
سه چهار چوبه تیر بجانب بهادرشاه انداختند چنانچه تیری بر دسته چترش
در خورده به یک وجب در نشست و تیری بر حلقوم خواجه سرای که در عقب
بهادرشاه استاده بود رسید از عقابش بگذشت خواجه سرا همانجا بیفتاد و
مرد و دو کس دیگر زخمی شدند با وجود این حال بهادرشاه در ترغیب
و تحریص بر جنگ مبالغه می نمود و چند ضرب توپ و تفنگ از بالای قلعه
بجانب لشکر مخالف سر دادند چندین بقتل در آمده باقی رد گردان شده به
لشکرگاه باز رفتند چون از آتش افروزی مفسدان فساد اندیش کار

بجایی

بستان پنجم

بیان صورت موافقت رو نمودن میان امرا و بهادر شاه بسعی رفیع الدین شیرازی

پس خود را در اصلاح آورده سعیهای بلیغ بجا آوردم انجماعت امرا را از
طرف عالم پناه تنبیهات و تاکیدات سعه تهدیدات رسانیده هموار نمودم
و قرار بر صلح دادم بروز ملاقات بهادر شاه بر بالای برج تشریف آورده
و امرا باهتمام بپای حصار برج آمده سلام و آداب گذرانیدند چون شب
در آمده بود به همین قدر اکتفا نموده روز دیگر در میان لشکرگاه بارگاه نظام
شاه برافراشتند نیم تختی در انجا وضع نموده کمر و کلاه بهادر شاه بران نهادند
یک یک امرا و سرداران پیش کرسی سلام و آداب بجا آورده خلعت
و معتاد و تشریف یافتند از وقوع این معنی بر تمامی اهل لشکر و اهل قلعه
شادمانی بی حد گذشت طبل شادیانه نواختند و بنام عادل شاه فاتحه
سلامتی و دوام دولت خواندند و دعای خیر کردند که بسعی این فتنه آشوبها
فرو نشست و رفاهیت خلق و امنیت ملک حاصل گردید مردم قلعه بیرون
قلعه آمده به لشکرگاه رفته خویشان و قرابتیان را که مدتها بود ملاقی نشده
بودند ملاقات نموده شادمانیها نمودند و شکر باری عز اسمه بجا آوردند
و مردم لشکر هم اندرون قلعه تردد نموده مدعیات و مطالب خود نا -
بدر گاه بهادر شاه عرض نموده سرانجام میدادند عاملان جدید مقرر
گشتند تا ترتیب جهات سلطنت و لشکر پرداخته سرانجام میداده باشند
چندین نسق و نظام شان بدرستگی تمشیت یافته همه را امید بهی
و بهبودی چهره گشا گردید

سخنان مهرانگیز و شفقت آمیز گفته رفع دغدغه خاطرش کردم و اندیشه و خطری که در دل او جا گرفته رفع نمود
و نیز چند سخن بنابر مصلحت وقت خوش آینده و دلکش بزبان رسانیدم که پادشاه عالم پناه از شما
خوشنود و رضامند و شاکر هستند که هیبت و مهابت شما در دل مغلان چنان اثر نموده که تا شما
درین سرحد قیام داشته مغل مطلق بر سر جنگ و نزاع جرأت نمیکند و فی الواقع همچنین بود که
سهیل خان دران سرحد اقامت داشت مغل بسر نزاع نیامده بود و بعد از خرابی های بسیار
بوقوع آورده‌اند سهیل خان از کلام محبت انگیز من خوشدل گشته از فدویت و دولتخواهی خود اظهار کرد
ازانجا عرضداشت بقلم آورده محبت بادشاه عالم پناه ارسال نموده و بادشاه هم در جواب او
فرمان مشتمل بر الطاف بیغایات و نوازشهای بی نهایات متضمن تسلیه قلبی و اطمینان دلی با خلعت و تشریف
فرستادند چون از کار سهیل خان فارغ شدم که گذر خاطر که در دلش جا گرفته به صفا و طمانیت بدل گشته
قصد احمدنگر نمود چون در ولایت نظام شاه قدم نهادم ولایتی دیدم خراب و ویران و خلقی پریشان
و سرگردان نباتات و قریات را دیدم که غیر از چار دیوار چیزی دیگر بنظر نمی آمد امرا با کمال نفاق و عداوت از حسد
خویش و کردار آهنگ خان حبشی و دیگر امرای حبشی و دکهنی با جمعیت بست هزار سوار تمام یراق در بیرون قلعه نشسته
با چاند بی بی و بهادر شاه پسر ابراهیم شاه مقتول که پنج شش ساله در خیرآباد بوده چاند بی سلطان دران
فتن و فترات او را ازانجا برآورده و بسلطنت برداشته بر تخت نشانده بود عداوت و غرض
بهم رسانیده بمحاصره قلعه پرداخته راه آذوقه و سایر مایحتاج بر صاحب خود و دیگر خلایق بسته بود بعد
نزدیک رسیدم آهنگ خان مع امرا با لشکری آراسته باستقلال آمد تا مقصودش از تزئین
نمودن لشکر آراسته خود لشکر امرا بود و فی الواقع لشکرش تمام از آراستگی و استعداد بود آن را اما
تکلیف امداد با نواب ابرام ایشان در لشکرگاه اقامت واقع شد روز دیگر سید علی تاریخی که از متعینان
انجا بود با یکی از سرخوبتان از طرف چاند بی سلطان آمده مرا درون قلعه در آورده با بهادر شاه
ملاقات دادند جمعی کثیر از اکابران و اعیان درون قلعه بودند سرگردان و پریشان احوال از
زبان ایشان چند هزار شکایت آهنگ خان و امرا شنیدم

نظام سلطنت در ہم خوردہ از جانب ما نصایح ارجمند و مواعظ سودمند
شنوده تا باتفاق یکدل و یکجہت گشتہ در دفع غنیم کوشیدن و نیز اول برشاه
زرگ عبور نموده آن را از ولایش بدر کن و بعد از آن باب بمقتضائے وقت بروجہی
کہ ممکن باشد بحکمت عملی مدعا را صورت پذیر گرد آن رفیع الدین میگوید کہ دران
وقت خدمات بسیار التقصیر رجوع نموده بودند چنانچہ حکومت دار السلطنت بیجا
پور دیگر منشواسے امارت فرزندارشد ارجمند شاہزادہ کلان معہ سکہ آنحضرت
دیگر قریب بہ دولت سلسلہ فیل و ہفصد قطار شتر و یک ہزار ردیا الصند راس
اسپ نیز بعہد این ہمہ بہ بندہ حوالہ شده بود و برائے راتبہ اسپان یک لک
ہون از دہ ہائے بزرگ میرسید دیگر ہر قدر کواغذ و عرایض کہ کارکنان و
عاملان ولایت بحضور می فرستادند کواغذ ہائے جاسوسی کہ از اطراف و
جوانب می آوردند تمام نزد بندہ جمع شدند و بندہ بحضور میگذرانید این ہمہ
امور را عوطف حکم والاہی کی از بندہ زادہ با تفویض نموده متوجہ مصلحت شدم
چون بحوالی شاه درگ خود را رسانیدم سہیل خان قریب یک فرسخ راه
استقبال بنده نموده ہمدیگر را دریافتیم چون بجواب گاہش رسیدم بارگاہے
درکمال رفعت و وسعت برافراشتہ در اطراف و جوانب خرگاه سراپرده و
سائبان ہا برپا کرده فرشہائی ملوکانہ بکمال تکلف انداختہ اشراف و اکابر
احتشام و شاگرد پیشہ و خدمتگار بر قاعده بارگاه امرائے عظیم الشان نشستہ
و ایستاده کارخانہ اش بکمال شوکت و ابہت بنظر آمد اما ادب تعظیم و توقیر
یکسر موقوف و گذاشتہ نمود بعد از گرم جوشی و احوال پرسی بر سر مطلب آمده تمام
احوال خویش اظہار کرد و موجباتی کہ او را بہم و ہراس رسانیده بودند تمامی
باز گفت من او را از زبانے بادشاه عالم پناه بنوعیکہ از شاه فرموده بودند

سند سپرده بیرون آمد شاهزاده لشکر را بمحاصرهٔ قلعه فرمان داد چاند بی بی که در
صفت دلیری و شجاعت و در تدبیر و کیاست پیش آهنگ صف رجال بود
احشام قلعه را در زیر حکم گرفته بمدافعهٔ مغل پرداخت منجو خان بقصد امداد چاند بی بی
سلطان در صدد فراهم آوردن لشکر احمدنگر شده سعیها بجا آورد چون کار ابتر
شده بود و امرای از وی بالکل ناراض شده بودند بر سعیش اثری مترتب نگشت
لاچار معتمدان با عرایض استعانت آمود بدرگاه ابراهیم عادلشاه فرستاده
التماس امداد و اعانت نمود همچنین چاند بی بی سلطان مکاتبت مشتمل بر استعانت
و استمداد متواتر فرستاده عادلشاه حقوق خویشی و همسائگی را منظور داشته در
صدد آن شد که لشکری رزم آزما فرستاده و نیز امرای نظام شاهی را که با هم
و با صاحب خود عناد و نفاق بهم رسانیده کار را ابتر نموده بودند بسعی خویش همه را بر سر
صلح و اتفاق آورده کمک و امداد چاند بی بی سلطان و انتظام سلطنت نظام
شاه جد موفور بکار برد چون اعتقاد الدوله سهیل خان خواجه سرا که سرآمد شجاعان
روزگار و امرای کامگار بود و در رسوم دلاوری و رزم سازی ناسخ داستان
باستانیان شده بود و در اکثر معارک فتحیاب و ظفرمند گردیده از چند مدت
که بسبب حسد و نفاق مزاج بدل گشته زیرا که ابنا الغرض چندا ورا آزار رسانیده
بودند که چون شان در مرتبه تو از امرا گذشته پادشاه در تدبیر اخذ تو است او
باین سبب هراسی پیدا کرده کناره کشید در شاه درک اقامت ورزیده آمد
و شد حضور موقوف کرده بود درین وقت که مصلحت احمدنگر در پیش آمد عادلشاه
رفیع الدین شیرازی را ارشاد فرمود که بر خدمات و عهدهای خود یکی از فرزندان
خود را نصب نموده زود خود را به احمدنگر رسان و در میان امرا اتفاقی و تراضی
که واقع شده و ما حسد و شکوه ناسازی و نادلخواهی پیش گرفته اند و به آن جهت

در بیان ذکر مخالفت امرای نظام شاهی با چاند بی بی و بهادر شاه و محاصره نمودن قلعه و روانه کردن عادلشاه رفیع الدین شیرازی را برای اصلاح طرفین

چون امرائے نظام شاهی ابراهیم نظام شاه را بکشتن داده بشتاب و سحاب
روانهٔ احمدنگر شدند پیش از حصول مقصد از میان آن جماعت منجو خان که چندی
بمنصب وکالت ابراهیم شاه اشتغال داشت قلعه و خزانه را در تصرف خود
آورده منتسبان خویش را در اکثر امور سلطنت دخیل ساخته رایت استقلال
برافراشت امرائے دیگر در مقام منازعت و مخاصمت او در آمدند آخر الامر
امرائے حبشی و دکهنی کار بقتال و جدال انجامید غلبه از طرف حبشیان ظاهر شد
منجو خان مضطرب الحال گشته در قلعه متحصن شد و بنا بر اضطرار بسوی شاهزاده شاه
مراد فرزند اکبر بادشاه که از جانب پدر بتسخیر احمدنگر مامور بوده در احمدآباد
گجرات توقف نموده بود ملتجی شد عرایض نوشته بتعهد تفویض قلعه احمدنگر نموده استد
عای قدوم نموده شاهزاده که در انتهای فرصت بود وقت غنیمت دانسته
بلا توقف با سی هزار سوار باهتمام براق متوجه دکن شد چون بحوالی احمدنگر رسید از
منجو خان طلب تسلیم قلعه نمود چون منجو خان پیشتر از رسیدن شاهزاده با حبشیان و
دیگر مخالفان غالب آمده بود از طلب قدوم شاهزاده نادم شده در صدد
مقام ابا و امتناع آمد لاکن چون تاب و توان مقاومت لشکر نداشت حسب الامکان
قلعه را بغله و آذوقه و حبشیان و حشم فراوان مملو و مضبوط ساخته به معتمدان و ثقه

خوش طرزی و خوشی این بنا پر رفته بود و در دوران قصر عالی باغی سیراب و درختان شاداب نشو و نما یافته و اکنون آن را بهزاران زیب و زینت پیراسته بودند لقصه و میمنت لزوم خود رشک ارم گردانیده و جز آرایش شهر آئین بندی کوچه و بازار نهایت محظوظ و مسرور گشته نخستین بنا فرمود و دست سخا و عطا را کشاده ارکان دولت و اعیان حضرت و امرائے لشکر و سپاه نامور و جمیع کارپردازان و سایر اهل خدمات و مجلسیان را به خلع معتاد سرفراز کرده نوازشهائے بسیار و عطیات بیرون از قیاس بر آن مزید کرده خوشنود گردانید و زمرهٔ اهل استحقاق را از مشایخ و فقرا و علما و فضلا و شعرا به عطایائے فراوان محظوظ و بهره مند ساخت و مساکین و غربا خود از خوان نوازشش از تنگی و ضیق معاش بدر جستند پس ازین فراغبالی بر مسند جهانبانی تکیه فرموده بعیش و کامرانی مشغول گشت و بنفس نفیس متوجه مهمات سلطنت گشته سرانجام میداد و هر روز از ساعت دوم از دولتخانه برآمده در دربار بر تخت سلطانی تا ساعت ششم جلوه افروز و به شغل سلطنت و جهانداری می پرداخت خطوط و مکاتبت که از بادشاهان و امرائے نواحی بدرگاه میرسید و همچنین عرایض و احوال ملازمان حضور و عاکفان پایه سریر و عرضداشت هائے اهل حاجات که بنظر انور میگذشت خود بخاطر اشرف در آورده هر امر صلاح منظور داشته سرانجام میداد و در هر امر جزئی و کلی مالی و ملکی از تغیر و نظم مهام سلطنت خود بنفس نفیس رسیده بی مشارکت غیری براحتی که از ملهم غیب بر صفحه ضمیر منیرش پرتوے انداخت و آن خود یقین است که جز صورت نخواهد بود عمل می نمود چون امور سلطنت و جهانبانی چندین باین طور تمشی گشت در اندکی مدت بچنان ضبط و نسق فائز گردید که اصلاً خلل پذیر نشد

رومی و شامی در گرفته آنجنیان زیب و زینت بخشیدند که دیده لطف رنگینان
را نور بصارت می افزود و دماغ بیدگان را تازگی و قوت می بخشید و عندلیب
دل تماشاییان به اهتزاز آمده بی اختیار در صفیر سنجی و زبان به ستایش می گشود
خصوصاً در میدان پیش دروازه قلعه هنرمندان چالاک بزعم یک دیگر
گوشها و تختها مرکونه بسته به تکلفات گوناگون آرایش دادند و صفا بازار تنجیه جا
با آرایش کمال صفا و زینت بی شمار مزین گشت و در هر دوکانی دسته چهار
جوانان صاحب جمال عراقی و خراسانی هنرمندان رومی و شامی با کمال فر و زینت
جلوه افروز آراسته در معامله درآمدند و از دروازه الله پور تا یک فرسنگ راه
دو طرفه گوشها از چوب برپا نموده از مخمل پوش زربفت پوشش نموده در محاذی
هر ایک روضه باغ که مشتمل بر درختان دلکش و نهالان دل آویز بود دیوار گلهای
رنگین و فواکه گوناگون باشد ترتیب دادند در هر قصر و کوشک مطربان خوش نوا
و نوازندگان ناهید سرا در کار بودند که از نغمه سرای آب از جریان و مرغ از طیران
باز می آوردند همچنین لولیان مردم فریب و رقاصان با زینت و زیب در هر
گوشه در رقص آمده به هر غمزه خلقی صید میکردند و به هر عشوه ساده دلی را از راه می
ربودند بی تکلف تا این زمان کسی باشد هیچ شهری باین آئین بندی زینت نه پذیرفته
بود و انقضای ایام عاشوره بادشاه کامران از لب آب دریا رایات عالیات
برافراشته با دولت و اقبال دوست کام مقتضی المرام روان شده در چهارم
ماه محرم الحرام سنه یکهزار و چهار بر مرکبی کوه پیکر خوش عنان سوار شده
بتانی و آهستگی سواری فرموده بر اطراف و جوانب نظارگیان صنایع و بدایع
که در آن گذرگاه ترتیب یافته بود ملاحظه فرمایی داخل مقر عز و شرف گردیده
و آنند محل را که دولت خانه خاص و بنا یافته آن شاه کامگار است که بکمال

شده تاسف بسیار کرده سپاه را تعرض ولاتیش منع فرموده خود بدولت واقبال
بصد وشش فتح وظفر مراجعت فرمود

مراجعت فرمودن بادشاه ظل الله با صد قرین مسرور خوشحال بدار السلطنت و متوجه مهمات بنفس نفیس بی مشارکت احدی

چون بادشاه کامکار نصرت یار قرین فتح فیروزی و بصد وشش سرور و مسرت اندوزی از شاه درک مراجعت فرموده به سلخ ذیحجه بر لب دریا رسید رای جهان آرای خورشید ضیا افضای آن کرد که عشره محرم الحرام بر کنار نهر آنجا گذرانیده به تعزیت امام مظلوم پردازد بعد ازان متوجه مستقر عز و شرف گردد لهذا مقامی چند در آنجا ساخت با قضا اتفاق نمود فرمان قضا جریان بکار پردازان آنجا بوراصدار فرمود که ما بدولت واقبال بس انقضای ایام عاشوره داخل دولت خانه خواهیم شد می باید که شهر را بر وجهی که بایست و شایست این بنده کنند دار قلیل و کثیر خرج هیچ ملاحظه نکرده به تکلفاتی که مقدور کردد و زینتی که ممکن باشد آرایش بخشند فرمان بران حکم گذار بر طبق حکم والاجد و کوشش در آمده به زینت بی حد آرایش بی غایت بیاراستند از در دروازه قلعه تا دروازه الله پور که نیم فرسخ راه را راسته و بازار است در و دیوار و سنگ و گل را از مخمل و زربفت و دیگر قماشهای بیش بهای

پریشانه او خورده برگشت و معلوم نشد آن تیر خورده بکجا رفت غرض بعد از
نزول دشمنت که بر جمعیت خصم افتاد و فتح و ظفر نصیب لشکر عادلشاه گردید
لشکر مخالف بان تفرق و پریشانی رو بهزیمت آوردند سپاه عادلشاهی
با فتح و نصرت بدست غنایم بسیار و اثاث بی شمار معاودت کردند جاسوسان
در اول حمله که لشکر عادلشاهی با لشکر نظام شاهی درهم خورده مختلط گشته بود
و فرق در میان دوست و دشمن متصور نمی شد حاضر بوده و تماشا کرده بود
معاودت کرده بعادلشاه خبر رسانیدند که چشم زخمی عظیم به لشکر سرکار رسید
غلبه خصم ترکیب جمعیت ایشان را فرو ریخته از هم پاشید امرا همگی در پرده اختفا اند
معلوم نیست که جان بسلامت مانده اند یا نه بعد ازین اخبار متواتر مطابق خبر جا
سوسان آمدن گرفت تمام اعیان حضور در مقام شکستگی خاطر آمده قدرین
لالی سنے باپایان شدند بادشاه روشن دل صافی ضمیر دران هنگام بر کمال استقامت
و استقلال بوده هیچ تغیر بر بشره مبارک نرسانیده بود بکمال بشاشت و
بهجت فرمود که ضمیر الهام پذیرم بر عکس این خبر گواهی میدهد مرا از حق تعالی
امید قوی است که زود دوستان از مژده فتح و نصرت اولیای دولت
مسرور و مبتهج خواهند شد - درین سخن بودند که مبشران مژده رسان آمدند و مژده
فتح و نصرت اولیای دولت و شکست و ریخت غنیم وخیم العاقبت رسانیدند
بادشاه و حضار همگی بسرور و فور فایز گشته اهل مجلس و اعیان حضرت همگی
متفق اللفظ ثناخوان و دعاگوی بادشاه پاک سینه و صاف سفینه گشتند و در
نصف شب جاسوسان دیگر رسیدند خبر آوردند که لشکر مخالف شکست خورده
بصد خواری خود را بقلعه پرینده رسانید و ابراهیم نظام شاه تیر پریشانه
خورده تا بجوار الی قلعه رسیده از اسپ افتاد و جان بداد بادشاه رحم دل متاثر

بستان پنجم

لشکر آراسته متوجه سرحد عادلشاه شد بنیاد فساد و خرابی نهاده عادلشاه
بعد ازین گوشمال عنادانگیزان و پایمالی نخوت پرستان به همت علیا و آب
دیده بطلب امرا و اعتضاد لشکر فرستاد چون لشکر فراهم آمد پای دولت در
رکاب سعادت آورده متوجه سرحد گردید و بشتاب خود را رسانیده شاه
درگ را مضرب خیام ظفر التیام نمود و لشکر نصرت پیکر را برروی خصم تعیین
فرمود تا از هر دو طرف جنگ و پیکار آغاز شد و آسیای حرب در گردش
آمد هر روز خلقی کشته می شدند تا آنکه قتل بافراط رسید پادشاه کامکار
بهادران رزم خواه پیکار را حکم نمود که درین جنگ های هر روزه خلقی تلف میشود
که مقصود چهره کشائی گردد نمی باید که فرد الهیئت مجموعی یک دل و یک جهت
گردیده بر سر مخالفان خود را زنند و جنگ سلطانی بظهور رسانند تا عقده
کشائی بظهور آید و فتح و نصرت چهره آرا شود روز دیگر بهمان آمادگی و استعداد
دو طرف مقابل صف آرا گشت آتش حرب در میان متقابلین باشتعال آمد با
وران طرفین حمله آور شده در همدیگر آویختند خروش و نفیر بهادران بکره اثیر
رسید قتل و کشش از حد متجاوز گردید غالبیت و مغلوبیت هیچ کدام مشخص نشد
مقصود خان شحنه فیلان که از غلامان کرجی دولتخانه عادلشاهیه بود
دران فتنه و آشوب با شصت و هفتاد فیل جنگی تیز آهنگ شده فیلان را
بر فوج خصم راند و پایمال فیلان عفریت شکوه چندین از ترکیب انحلال و
اضمحلال یافته خورشش یوز و پلنگ گشتند و چندین خسته و مجروح گردیدند
تفرقه در مخالفان افتاد هیئت بر و تیغ را بصورت بنات النعش بدل کردند دران
هنگام نظر شحنه فیلان بر جوانی افتاد که اسپ سلاح خوبی داشت و ندانست
که کیست و از بالای فیل تیر پرتاب کردن جوان بازو فرستادن آن تیر به

معیل شاه شنیده خجل و شرمسار باز گشت و سپر عین الملک و انکس خان که راه
بیگانه گرفتن در پناه کنگره بسر می بردند بعد از چند مدت انکسخان بموجب قوم اشرف
عادلشاه خود را بحضور رسانید و التفات تازه یافته بر سر امارت قائم شد

لشکر کشیدن ابراهیم شاه ولد برهان شاه بعد از فوت پدر برولایت عادلشاه و لشکر کشیدن عادلشاه بمدافعه او و فتح یافتن عادلشاه و انجام کار ابراهیم شاه

برهان شاه در استعداد بیماری چون از حیات خود مایوس شد پسر بزرگ خویش
ابراهیم شاه را که تا غایت در قلعه لهاگر محبوس بود طلبید و ولی عهد خویش گردانید
بعد از فوت و ارکان دولت و اعیان حضرت ابراهیم شاه را بالسلطنت برداشتند
چون او شباب زده بود و غرور جوانی در سر داشت و از تجربه روزگار
خبر نداشت از فکر هزیمت یافتن پدر از عادلشاه کینه دلی بهم رسانیده در
مقام کینه کشی و تدارک می بود و همیشه دیگ خیالی خام می پخت و از اتفاقا در
عهد او دکهنیان و حبشیان را هنگامه بازار بود و آن کوتاه اندیشان مقدماتی
که موجب خرابی ملک و زوال دولت باشد پیش گرفتند و با ایلچیان عادلشاه
که دران عهد بودند بدسلوکی نموده سخنان پر حرفه بر زبانی چند راندند و ابرا
هیم شاه را بر تعقیب فتنه انگیز نموده کینه پنهانش را بجوش آوردند تا او با

تاختند شحنه فیل که پنجاه شصت فیل همراه داشت بر مهرهان بر خیزانید و در آن
اشوب فیلی بزرگ بر اسپ عین الملک در خورد اسپ سخت بر زانش رسید
مجروح گشته بر زمین افتاد باز بر اسپ سوار شدن طاقت نداشت بر فیلش
سوار کردند چون حال متغیر یافت و شکست پریشانی لشکر ملاحظه نمود غالب شاه
پسر خود را گفت چه استادی جای توقف نیست حرم و خزانه را گرفته زود دلفعی
بیرون شوید موجب وصیت پدر شتافته حرم و خزانه را با پنجاه سلسله فیل و اسپ
فراوان از معرکه خود را بیرون کشیده راه بلگانه گرفت و آنکس جان ورحرام
خواری و نمکحرامی شر یکش بود موافقت او نموده نیز بآنطرف رفت باقی لشکر بعضی
بقتل رسیدند و بعضی مجروح و سالم رو بگریز نهادند عین الملک و شهزاده دردست
بهادران عادلشاهی اسیر شدند علی الفور سر عین الملک از تنش جدا کرده
بحضور فرستادند تا چند روز سرش را بر سر نیزه مقابل دروازه قلعه بیجاپور برای عبرت
مردم باز داشته بودند و بحکم حضور میل در چشم اسمعیل شاه کشیدند او در همان نزدیکی
بهاران تشویش جان بقابض ارواح سپرد تاریخ این واقعه بر سم تعمیه یافته اند
بحمد الله از رای کیخسرو دهر × سر دشمنان شده تدبیر پامال × قضا بهر تاریخ ببرید
آورد × سر جور و غم را به شمشیر اقبال × باقبال ابراهیم عادلشاه چنین فتنه شهر آشوب
که تمامی ملک را فرو گرفته بود بتایید الهی بحسن اسهل وجهی فرو نشست جهانیان از تشویش
خلاص یافتند بادشاه کامگار سجدات شکر این عطیه کبری بجناب کبریائی بجا آورد اساخت
و دست دهش و عطا گشاده مساکین و فقرا را از رنج افلاس نجات بخشید و در آن روز
کسانیکه لوازم اخلاص و فدویت بجا آورده بودند به تشریفات گوناگون و نوازشات
بوقلمون شادخوار حال هر کس سرفراز گردانید برهان شاه که بعقبه تابید اسمعیل شاه
از احمدنگر برآمده یک منزل پیشتر رسیده بود خبر کشته شدن عین الملک و فوت شدن

را که امرای نامی بودند و از طرف ایشان توهمی بهم رسیده بود دیونایک و
آباجی شیدگت را که منصب کار ملکی داشت همه را بحکمت عملی بدست آورده محبوس
ساخته حمید خان بر طبق اشاره بادشاه چون نزدیک مخالفان رسید سازش
لباسی با ایشان پیش آورده بعین الملک پیغام داد که من با این ساز و سامان که
رسیده ام نه برای جنگ و مقابله آمده ام بظاهر حسب فرمان بادشاه کار بسته ام اما
نیت قلبی در مرافقت و موافقت آن رکن السلطنت درست کرده ام اطاعت
شاهزاده اسمعیل شاه بدل مرکوز داشته ام لکن صلاح آنست که درین کار تعجیل را کار
فرموده پیش از رسیدن نظام شاه بکمک وا داده و اسمعیل شاه را بر تخت مملکت
قرار بخشیم تا بی منت کس کامیاب مقصد گردیم و بهمین منت کس نشویم عین الملک
با اقبال بلند و طالع ارجمند بادشاه کامکار بااین افسون فریب خورده چون گل شگفته
حمید خان موافق و همداستان خویش دانسته جواب فرستاد که بهمین انتظار آن امارت
پناه است بشتاب خود را رسانند تا عروس مدعا را باتفاق کرسی نشین ظهور گردانیم
دران وقت عین الملک با این بیخبری و رای ناپاک مضرب خیام نموده در تهیه استعداد
فراهم آوری فوج سرگرم بود همینکه حمید خان نزدیک تر رسید عین الملک شادان
و فرحان غافل از کار حریف حدیقه نشان بجهت ملاقات بکمال آرایش گسترده و
مسند عالی افراشته با شاهزاده رونق افروز مجلس گشته بود و حمید خان با تمامی لشکر
مستعد کار شده توپ و ضرب زن غیره اسباب آلات آتشبازی که همراه داشته بود
مستعد و آماده ساخته روان شد همینکه قریب رسید بیکبارگی آلات آتشبازی بر
روی مخالفان سر داد و فوج مخالف که غافل و خاطر جمع مشغول کارها بودند برهم خورده
پریشان و متفرق گشتند عین الملک سراسیمه وار در قصد آن شد که با شهزاده سوار
شده زود خود را بطرفی رساند درین اثنا سپاه عادلشاه فرصت یافته بر آنها

ام سر گرم کار ام وہمہ را فرو گرفتہ انتظار مقدم شریفش می بردم زود خود را برسانند
کہ جمیع مہمات اینجا حسب المدعا ساختہ و پرداختہ گردید ہیچ بازماندگی نیست غرض این
فتنہ و آشوب اینجا بالا گرفتہ بود کہ ہمہ کس را امید منقطع گشتہ و نزد ہمہ مردم مقرر گشتہ
کہ در پنج شش روز اسمعیل شاہ شہر را متصرف خواہد شد چون کار باین غایت رسید ابراہیم
عادلشاہ معتصم بحبل المتین توکل و متمسک بعروۃ الوثقای لطف و کرم کارساز گردیدہ
بر ثبات و تمکین خود برقرار ماند و بالہام غیبی تدبیری بخاطر آوردہ حمید خان حبشی را
کہ در آن دولت خان حبس نمودہ بود و بادشاہ بلطف و نوازش از حبس برآوردہ بمرتبہ امارت
عالی رسانیدہ بود بحضور طلبیدہ سر لشکر ساختہ امرای باقی کہ با دشمنان ایل شدہ بود
معہ خاصہ خیل و غلامان ہمراہ دادہ بر سر شرارت پیشگان فتنہ انگیزان روانہ نمود و
چند تدبیرات با و تلقین کردہ تاکید فرمود کہ خود را بشتاب برق و باد رسانیدہ
ہمان لحظہ کہ با ایشان رسید بی ملاحظہ خود را بر قلب سپاہ آنہا زنند و ایشان را فرصت
ندہند اگر درین باب درنگ و تعلل دو روزہ واقع گردد ایشان را فرصت خواہد
شد یقین دانند کہ در آن فرصت ہمگی لشکر اینجانب خود خواہند کشید

متعین شدن حمید خان بر فتنہ انگیزان و غالب آمدن او بر آنہا و بقتل رسیدن عین الملک و فوت شدن اسمعیل شاہ بسبب میل کشیدن در چشم

بروز چہارشنبہ بست چہارم ربیع الثانی سنہ یکہزار و ستہ حمید خان با امرا روانہ مقصد
گشت و بست و ہشتم شہر مذکور در آنجا عادلشاہ رومی خان و الیاس خان و عزیز خان

ن عهد و قسم درین باب میگرفت و از ان طرف برهان شاه و قطب شاه نیز بر حد
فرستاده در مقام فساد و خرابی آمدند عادل شاه درین چار موجه بلا بر فضل و کرم
ایزدی بی همتا امید وار بوده سر موهراس و اضطراب را بخود راه نداده در تمام
مستکینی و تمکینی فرا داشته روز و شب بعیش و نشاط میگذرانید تا آنکه خبر رسید
عین الملک که غایت پنهانی تدبیرات سے کرد و حالا ظهور شده از پوست بر آمده
اسمعیل شاه را از قلعه بر آورده چتر بر سر گرفت و اساس سلطنت را که درین
ایام مخفی بهم رسانیده بود پیش کش او کرده بر مسند سلطنتش نشانید و بنوعیکه مردم
عادل شاه را سلام و مجرا بجا سے آوردند پنهان نوع از خلایق با اسمعیل شاه سلام
رسانید و انکسخان و غیره امرائے ریزه به استعداد خود ها بعین الملک ملحق گشته
قریب بست پنجهزار مردم نزد اسمعیل شاه جمع آمدند الیاس خان با لشکر که تا غایت
محاصره قلعه جد میداشت چون این قدر غلو و شورش عین الملک و غیره نمک
بحرامان دید از محاصره دست بر داشته خود را به پیش گاه حضور رسانید و حشم
قلعه مرتضی آباد که برج موسوم است بر مخالفت عادلشاه قایم شده و بر موافقت
اسمعیل شاه کمر بسته خطبه اسمعیل بر خواندند مقارن این حال منهیان خبر رسانیدند که
برهان شاه بقصد امداد اسمعیل شاه و پیشخانه بیرون فرستاده خود هم عنقریب باز
از مقر خویش بر می آید و بعد ازین روز ها کتابتے در راه گرفته آوردند که پسر دیو
نایک که بمرتبه امارت رسیده بود در جواب عین الملک نوشته بود مضمون آنکه کتابت
امارت رسید مرقوم بود که در چه کار اند و چه ساخته اند مخفی نماند که رومی خان اندرون
شهر نشسته سر گرم کار است از اکثر مردم شهر عهد و پیمان گرفته و از خدمتگاران
حضور بر عهد گرفته قرار داده همینکه اسمعیل شاه خود را بحوالی شهر رسانید اگر فرصت
یابند عادلشاه را دستگیر کنند و الا بخنجر بگذرانند و من نیز بیرون شهر قرار گرفت

مدت یکسال در تدبیر و نجگی این ماده گذرانید ساونت رائو نایکواڑی که در پیش احشام
با اسمعیل شاه عهد و لعبت نمود و جمیع احشام قلعه را ببعی فراوان در اتفاق و همداستانی
کشید و دختر خویش را بپیشکش اسماعیل نموده به نسبت قرابت ماده تقویت را بیش
از پیش قوام و استحکام بخشید حاکم قلعدار را بوقت فرصت بدست آورده در حبس
انداخته قلعه را بقبض آورد و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر عادل شاه تافت در تدبیر
بیر دفع بدخواهان آمده لشکر فراهم آورد و سپه لشکری الیاس خان بجهت تنبیه باغیان
و گوشمالی فتنه انگیزان تسییل نمود الیاس خان خود را در انجا رسانیده بمحاصره
پرداخت و دور قلعه را نقطه وار در گرفته راه آمد و شد بر اهل قلعه بست عادل شاه
برتائید و تقویت الیاس خان مکرر فرامین و احکام بنام عین الملک و انکس خان
اصدار فرمود که زود تر خود را بقلعه رسانیده باتفاق الیاس خان در تنبیه
باغیان و استخلاص قلعه بکوشند غافل ازین معنی که عین الملک و انکس خان
نهانی موافق و همداستان گشته اند انها بوصول فرامین و احکام خود ها را در لباس
اخلاص و دولتخواهی ظاهر ساخته لشکر آراسته بمدد الیاس خان روانه کرده
تا شریک الیاس خان گردیده در محاصره قلعه کوشیدند و بباطن با مخالفان همراز
و همزبان بوده تقویت و تائید انها بورزند و شبها غله و اسباب ضروریات ا
مورچهای خود اندرون قلعه میرسانیدند و معتمدان را با زر و اسباب به بیجا
فرستاده آنها را که با ایشان دمساز بودند و خدمتگاران حضور نیز تحریک و ترغیب
بر مخالفت ابراهیم عادل شاه و موافقت اسمعیل بر فلانیدند اکثری از خلایق از
دل شاه روگردان شدند تا اینکه قلعه بیجاپور خورشید خان نام غلام ترکی نیز در
معامله همداستان مخالف گشته متعلقان اسماعیل شاه را در خانه خویش پیام
در بر فلانیدن مردم شهر بسوی موافقت اسمعیل شاه سعی موفور بجا آورده و دیگا

اسمٰعیل برادر عادلشاه را بر خروج

برهان شاه بعد از یافتن این شکست عظیم از شوریدگی و خجالت پر برآمده ماده حسد و کینه را در باطن پرورش میداد تا پس از چندی رو زنیران آن عناد از کانون ضمیرش شعله زن گردید در مقام مخالفت و فتنه انگیزی آمده عهود و مواثیق که نموده بود پس پشت انداخته نامهائی پنهانی به اسمعیل شاه برادر ابراهیم عادل شاه که در قلعه مصطفی آباد معروف به هلکانون محفوظ و محبوس بود فرستاده ترغیب و تحریص بر خروج و طلب ملک موروثی نمود و زر خطیر برای استعداد و سامان لشکرکشی نیز فرستاده تقویت کلی رسانید و به احشام قلعه نیز نوید و مواعید بشرط تخت نشینی اسمعیل شاه داده بر کمک و امدادش برانگیخت و عین الملک و الکنجان که قریب بان جاگیرات میداشتند نیز را بامداد و اعانت او ترغیب داده نبشت که شما امرائی بزرگ دولت خانه عادلشاهی هستند فرصت غنیمت دانسته اسمعیل شاه را از حبس نجات بخشیده باستعداد و سامان از قلعه بیرون آید و جمیع امرا و نفران عادلشاهیه را بوعده ها و نویدها مایل بسوے او ساخته متوجه دار السلطنت شوید ازین طرف ما بدولت باتفاق قطب شاه لباز و استعداد خود در رسانیده و برابر سریر مملکت عادلشاهی متمکن گردانیم عین الملک خود اول این مذکور داشت و از خدای خواست که پایه خلافت خللی واقع گردد و در قلمرو عادلشاهیه دو فرمانروای صاحب افسر بهم رسند و ایضاً بجمیع امرائی پایه تخت که در بیجاپور بودند پنهانی پیغام رسانیده بوعده و نوید امیدوار ساخته بر اتفاق این امر راغب و مایل گردانید چون برهان شاه باین فتنه انگیزی عالمی را بشورانید تا

تاکید بلیغ نموده که من بعد شب و روز عزم و هوشیاری را زیاده از سابق کار فرموده شدت و جلادت را باقصے الغایت رسانند و بر و لشکر خصم بامتدی واماوگی تمام می گشته باشند نگذارند که از بیرون چیزی به لشکر ایشان رسد یا از لشکر ایشان کسی بیرون رود و اتفاق جنگ اگر افتد بهوشیاری و خبرداری تمام نموده باشند انشاء الله تعالے لطف مخفی زود باین تدبیر حاضر خواهد آمد چون سرسرداران عادلشاهی چند روز عمل بر حکم کردند کار برهان شاه و بر لشکرش تنگ گردید مردم لشکرش از سفر طویل و دور آزبجان آمده شبهامی گریختند چون برهان شاه تفرق لشکر دید بیدلی آنها دریافت عاجز آمده بر سر صلح خویش را آورد رسولان کاردان فرستاده پیام صلح درمیان آورد عادلشاه تا مدت یکماه باستغنا تغافل ورگذرانیده بر سر ابا قایم بود برهانشاه قطب شاه و راجه جلیخان درمیان واسطه آوردعادلشاه بعد از ابا و استغنائی تمام بسیار رضا بصلح داد مشروط بآنکه متحدث را که ساخته و پرداخته برهان شاه است چنانکه در نخستین روز بر زبان الهام ترجمان جارے شده بود سهم از خود از بنیاد براندازد و باز بین هموار کنند و قسم یاد کنند که دیگر بر سر مخالفت نیامده مادهٔ شورش و فساد نکرد و برهان شاه در قبول این شروط و عهود چند استادگی بسیار کرد لاکن چون بعجز درمانده بود آخر الامر قبول کرده قلعه را با زمین هموار کرده بپایهٔ سریر خلافت خود معاودت نمود

ذکر بد عهدی برهان نظام شاه و بیوفای او و بر عجلانیدن او

انکهی خود را بر قلب سپاه مخالف زنند و مارا از لشکر خصم برآرند اگر شما بتعلل
درین امر میان آرند و سستی و اهمال در جنگ و نبرد واقع کنند خیر شرط است
که دریایه عتاب خواهند افتاد و بسزا خواهند رسید خوب ملاحظه نمایند که در صف
مردان بهر دانشی و نام آوری کشته شدن بهتر یا از ننگ مثل دزدان و ناصبان
دست و گردن بسته از میان بازارشان گذشتن بمقتلگاه برده کشتن ایشان
سرلشکر حبشی امرا را جمع آورده مضمون فرمان را برایشان برخواند همگنان از
روی اخلاص متفق اللفظ والمعنی گفتند که بدل وجان تابع فرمان هستیم بهر گاه که سوار
شوند حاضر ایم روز دیگر صبحی روی خان طبل جنگ بکوفته با همه امرا آماده
جنگ شده سوار شد از لشکر نظام شاه نورخان و کهنی امیرالامراے برار که تربیت
یافته برهان شاه بود و بمقابله ایشان درآمد آسیای حرب در گردش درآمد بین
الفریقین دریاے آشوب متلاطم شد سفینه امن و امان گرفتار غرقاب مصیبت
گردید دلاوران جانبین داد مردی و تهورے داده سعی و کوشش بحد بجا آوردند
تا نزدیک بود که شیوه اندازی و خون افشانی را هنگامه گرم بود بهادران عادلشاهی
چون دیدند که روز باخر رسید و فرصت از دست میرود یکبارگی باتفاق نعره
غازیانه برآورده حمله مستانه بر لشکر مخالف بردند و جانبازی چنانچه باید بجا آو
ردند لشکر مخالف تاب نیاورده فرار بر قرار اختیار کرده رو از معرکه
برتافتند نورخان با دوسه امراے دیگر بقتل رسید بقیة السیف که خود را
بی سردار دیدند راه صحرا گرفتند سپاه عادلشاه تعاقب کرده قریب
یکصد و شصت فیل هزار اسپ و اسلحه بی شمار بدست نموده مظفر و منصور
مراجعت کردند روی خان فتحنامه معه فیلان و اسپان غنیمت بدرگاه والا
روانه نمود بادشاه خلاع فاخره و تشریف لایقه بنام سرداران نام بنام فرستاد

اکثر مردم حضور بدیدن اوقات گرفتند پادشاه نیز اطلاع بر بعضی شد
و در استخفا کرده و رنگ رنشاندند چون صورت خلاف معمول چهره نمود دانست
که آمدن خویش خوب نبود ندامت کشید سود نداشت در ساعت یکی را
که بچشم در دولت دلاورخان و صنعت چشم کندن مهارتی بهم رسانید
بود بحکم رسید که صنعت خویش بظهور رساند دلاورخان بنجر در آمد و
پیغام کرد که خلاف عهد مستحسن نیست شهریار عادل جواب داد که عهد
تا رسیدن ضرر جانی و مالی است و در چشم کندن ضرر جانی و مالی
نیست دیگر من عهد کرده ام که من بتو ضرر رسانم و حال آنکه این مرد
بچشم تو ضرر میرساند نه من پس آن شخص بکار خود مشغول گشت و در طرفة
العین چشم جهان بینش را از حلیه بینائی عاطل ساخت و بموجب حکم
در قلعه کهلنه با بعضی خدمت کاران محبوس شد قریب بده سال زندگانی
کرد و از وی فرزندان حاصل شدند در آخر باجل موعود از دنیا رفت

ظفر یافتن سپاه عادلشاه بر برهان و بعد پیغام صلح فرستاده قلعه محدث خود را از بنیاد برافکندن

برهان شاه باهتمام تمام چون قلعه را باتمام رسانید و اسباب استعداد
قلعه داری و غله بسیار و ذخیره بیشمار از ولایت و قلعهای دیگر آورده
دران قلعه جمع کرده استحکام تمام بخشید شاه عدالت پناه بمجرد رسیدن
این خبر فرمان قضا جریان بجانب سرداران لشکر خویش را صادر
نمود که بلا توقف بمجرد وصول این فرمان با جمعیت تمام و استعداد خصم

متنی می‌نکرد و باید که ماجرای گذشته را بخاطر نیاورد و مضمون العفو احسن را
کاربند و دو بر نهج سابق رتق و فتق مهمات سلطنت کرد

آمدن دلاور خان به بارگاه عدالت پناه و بسزا رسیدن و در قلعه لهنلنه محبوس گشتن

دلاور خان از این پیام چون گل شگفت یا زیکی از معتمدان را فرستاد
که اگر آن حضرت عهد نمایند که ضرر در جان و مالی من نرسانید از سر قدم
ساخته بخدمت مشرف می شوم بعد از عهد این معنی و نوشتن و فرستادن
عهد نامه با وجود یکه برهان شاه مکرر منع کرد و بر رخصت رضامند نبود
لکن چون او باریش بزور آورده بود ممتنع نشده بدان امید که باز
زمام سلطنت بکف آورده پادشاه را بی دخل سازد و بمبالغه و الحاج
از برهان شاه رخصت گرفته با فقان پسر خود محمد خان متوجه بیجاپور
شد روزیکه بخدمت پادشاه مشرف می گردید تمام خلق شهر تا دو
سه فرسخ باستقبال او شتافتند و نثارها پیش بردند و از جانب امرا
هر دم مبارکی و خیر مقدم نیز رفتند و این معنی در حقیقت در حق او سم
قاتل بود و چون خبر مردم شهر و میان خلق بوسے بعادلشاه رسید دانست
که اگر پنج روز اینکس در شهر بماند استیلا و استقلالش زیاده از اول
خواهد شد در وقتیکه پادشاه بروضهٔ حضرت دوازده امام علیه السلام
تشریف برده وقت عصر تنگ متوجه قلعه ارک شده بودند زمین
بوس فایز گشته در رکاب پادشاه تا قلعه رسید در دهلیزش نشاندند

بستان پنجم

بغلی که دلاورخان حبشی است در بغل او جا گرفته بران فتنه تازه برپا میکند
هیچ بخاطر اشرف راه نداده بطمانیت کلی و استغنائے تمام روز و شب
در بازی نرد و شطرنج حظ نفسانی حاصل میکرد و عالمے را درین معامله حیران
و متعجب که بچو خصم قوی با این سامان و استعداد و فکر کار خود بان سرگرمی
و بادشاه غافل از تدبیر دفع خصم و مشغول لهو و نشاط بوده باین استغنا
و بیفکری هرکس درین باب برحسب ظن و قیاس خویش سخنان مختلف
میگفتند دلاورخان بگمان آنکه درین دولت خانه کسیکه در تدبیر دفع
اعدا پرداز و نیست، درین ایام که من خود را کناره کشیده ام این سردی و
بی گرمی رونما شد آثار زوال دولت چهره کشا گردد آخر من هستند غافل
ازین که هرچه کرد و هرچه خواهد کرد همه اقبال بادشاهی بود نه سعی و تدبیر
این بعضران نظر بر همان ظن فاسد و خیال باطل یکے از معتمدان را نزد شاه
بیدار بخت فرستاده پیغام گزرانید **فرد** گرچه دورم از بساط قرب
همت دور نیست بنده شاه شمایم و ثنا خوان شما بنده درگاه هرچند
بحسب ظاهر دور از آستانه لکن از راه باطن باکفشداران سعادت مند
ام آشیانه خلاصه معروضات ان که خصم برکار خویش سرگرمی تمام
دارد خود و رسدے تدبیر نیامدن صلاح وقت نیست که از تساهل و
تغافل آنحضرت دشمنان دلیر شده سخنان طرفه بر زبان میرسانند
فکرے معقول کار باید بسبت فدوی جانثار بهر حکمی که شرف نفاذ باید بجان حاضر
بادشاه عدالت پناه درایت و فراست دستگاه جوابش هم بطریق
احمق لسنیری نوشته فرستاد که درین مدت قدر آن رکن السلطنت نمی
دانستم اکنون معلوم شد که بی وجود آن معتمد الدوله مهمات سلطنت هیچ

برلشکری روسمی خان بمدافعه نظام شاه روانه فرمود تا لشکر عا
دل شاه بر سرحد رسیده بمقابل نظام شاه فرود آمد هر روز از طرفین
جنگ و نبرد می شد و از جانبین مردم بقتل می رسیدند دلاورخان
که مشغول کوچه خیز بود هر لحظه نظام شاه را بفتنه تازه و فساد نو رهنمونی
میکرد تا اینکه فساد بزرگ بخاطر رسانیده ترغیب بنا نمودن
قلعه بر لب بهوره برای اثبات بادشاه لشکر نیز نمود و برهان شاه که او
را رکن رکین سلطنت خویش تصور نموده بصلاح دید او عمل میکرد در انجا
توقف نموده براثر قلعه که در آن نزدیکی در ازمنه سابق بود بنا گذاشت
و روز و شب در اهتمام و امداد ان بنا تاکیدات می نمود چون خبر این
بنا و سعی بیجای برهان شاه بمسامع شاه عدالت پناه رسید اصلاً و
مطلقاً اندیشه و اضطراب را بخاطر دریا مخاطر راه نداده کوه آسا برقرار
و تمکین خود قایم بوده بزبان الهام ترجمان رسانیدند که برهان شاه اگر
چه درین فصل برسات متحمل محنت و مشقت شده در اتمام قلعه سعی موفور
بکار می برد اما عاقبت کار مانند طفلان بازیچه گوش که در خاک بازی
خانه و عمارات بنا کنند آخر بشکنند او نیز بدست خود ساخته و پرداخته
خویش را منهدم خواهد کرد و درین جد و جهد جز تعب و محنت با و چیزی
دیگر حاصل نخواهد شد و خود در تختگاه خویش بفراغ بالی و خاطر جمعی به تدبیر
مهمات سلطنت و تدارک لشکر می کوشیده روز و شب بعیش و کامرانی می
گذرانیدند و هیچ اندیشه اینکه هیچ خصم قوی با استعداد بسیار بر سرحد نشسته
در صدد فتنه و فساد است و ملاذی منیع که عبارت از ان قلعه است
برای اثبات پا و استقامت لشکر بنا می کند و منشاء چنین فساد از دشمن

نمودند و سکهٔ اشرف نیز حوالهٔ او شد تا مهمات ضروری جزوی و کلی را بصواب
دید رای اشرف و اعلی سرانجام میداده باشند و الیاس خان را
امارتش افزوده سر نوبتی مرحمت کردند و کذالک جمیع غلامان خدمت
گاران قدیم خود را بقدر حوصلهٔ هر کدام مناصب و خدمات حواله
نمودند و بر ولایت و قلاع و امکنهٔ بزرگ عاملان و حاکمان کار
دان از حضور معتبر فرموده روانه ساختند قاعدهٔ سلطنت روز بروز
بدرستگی و خوش اسلوبی ثبت می پذیرفت درین اثناء بعضی از ارکان
که خود را بی دخل دیدند و بسان کارپردازان سابق زمام حکومت بقبضهٔ
اختیار خود نمی یافتند بر سر فتنه انگیزی آمده آهسته رابطهٔ رسل و
رسایل مخفی با فرمان روایان اطراف که در واقع بدخواهان این دولت
جاودانه بودند شروع کردند و در هر گونه فتنه انگیزی ترغیب ها می دادند
دلاور خان که خود جگر سوخته بود و روز و شب بر باد آن حکومت بیجاپور
و سر مختاری سابق آب در دهن میرسانید فتنه را تقویت داده برهان شاه
را زیاده از همه بر غلانید و لحظه بلحظه تحریک می نمود آن ساده دل نظر
بر اعتماد استقلال خود و آن حقوق احسانات شکارده را که درباره او بوقوع
پیوسته بود همه نسیاً منسیاً ساخت و کان لم یکن پنداشته لشکر فراهم آورده
متوجه ولایت عادلشاه گردید تا اینکه بر سر حد رسیده در صدد فساد و
خرابی درآمد

لشکر فرستادن عادلشاه بجهت مدافعهٔ نظام شاه

عادلشاه باحضار لشکر فرمان داد چون جمیع آمد امرا را با لشکر آراسته

سنت و صدیقی را منظنه انکه چون عم بزرگوار و پدر نامدارش که علی عادلشاه
پیش شاه طهماسپ اند شیعه بودند ایشان البته بر طریق عم و پدر خواهد بود
این روش نزدیک اکثر مردم موافق تر افتاد و جزم نمودند که بادشاه شیعه
مذهب اند اکثر اهل سنت دران وقت خود را به تقلید شیعه باز نمودند
چندان سعی کردند که موذنان دران روز بانگ نماز ظهر بطریق شیعه
و اشهد ان علیاً ولی الله داخل اذان کردند بادشاه خود سر و علانیه
سنی پاک اعتقاد بود از استماع آن در خشم شد حکم کرد بکسانیکه باعث
آن امر شده بودند ایذا و اهانت رسانیده محبوس گردانند اما بر حقیقت
حال مطلع شدند تبسم فرموده از سر جرم ایشان درگذشتند و مدتها
انها را شیعیان مصلحتی خوانده خوش طبعیها میفرمودند تا این زمان در بلده
بیجاپور خطبه اصحاب میخوانند و شعار سنن بحال خود قایم

بعد از مراجعت بدار السلطنت بیجاپور به نفس نفیس متوجه مهمات شدن

بعد از رسیدن بدار السلطنت بیجاپور خود بدولت و اقبال بنفس نفیس
متوجه بمهمات سلطنت گشتند هر روز در دربار برآمده بر تخت سلطنت
جلوس همایون فرموده بار عام میدادند ارکان دولت و اعیان
حضرت و سوار و احشام و خواص و عوام بحضور آمده سلام و آداب می کردند
هر کس هر مقصد که میداشت بعرض میرسانید بحقیقتش وا رسیده سرانجام
میفرمودند و مناصب تقسیم کردند رومی خان را بمنصب پیشوای سرفراز

واحسن ما رزا سنے داشته بواعید والطاف خوشدل کرده امید
وعلی الصباح با دولت وسعادت بیمن فتح نصرت برلیاز ده با کمال شوکت
وعظمت وشادان وفرحان بسراپرده جاه وجلال خویش مراجعت
فرموده وبر تخت کامرانے تکیه فرموده وسراپرده از پیش برداشته
بارعام دادند خلایق سر عجز ونیاز را بدرگاه خلایق پناهے مانند جل وجلاله
برخاک تذلل وتضرع سوده سجدات شکرادا نمودند وزبان بمبارکباد
وتهنیت بادشاه عدالت پناه کشادند ونثار پیش کشیدند بادشاه کسانی
راکه دران شب لوازم دولت خواهی بظهور آورده بودند بنوازشات سرشار
وعنایات بسیار سرفراز فرموده ودیگران راکه خیرخواهان دولت ودولت
خواهان سلطنت بودند هرکس را افراخورحال معمولی ومنصبی مختص وممتاز
نمودند ودران روزے که میامن اقبال این بادشاه سعادت مال برافتاد
حسد انخواران برافتادند خبر فتح برهان شاه وکشته شدن جمال حنان
رسید بادشاه عدالت پناه تهنیت نامه فتح به برهانشاه ارسال نمود
درساعت سعید متوجه دارالسلطنت بیجاپور گشته بتاریخ بست ودویم
سهشر مذکور نهصد ونود وهشت داخل معتر عزو شرف گشتند

طرفه واقعه که دران روز رونما شد

و دران روز که فتح عظیم رونمود چون عدالت پناه از بارگاه بمجلس
خاص تشریف برده بندا مرسلے که من الجمله عظمی وا گشته رونمود آن اینست
چون دلاورخان حنفی المذهب بود وسعتار مذهب شیعه برطرف ساخته خطبه
بنام اصحاب خواندن مستمر نمود جمعے را گمان آنکه بادشاه حنفی المذهب

از لشکریان خاصه خیل که ادب خان نام داشت بسرعت برق اسپ را جهانده
شمشیری بر وے انداخت اگرچه شمشیر بران کارگر نشد اما دلاور خان
را انداخت فیل بانی حبشی خیرخواهی کرده فیل را آورده درمیان او و
مردم بادشاهی حایل گردانید تا او را فرصت سوار شدن دست دهد و
داماد وے شاه احمد صفوی اسپ خود پیش کشید که برین سوار شود و زود از میان
بدر رود که جاے استادن نیست دلاور خان بر اسپ سوار گشته از معرکه
خود را بیرون انداخت و لشکر وے را از مشاهده این حال و سطوت و غضب
بادشاهی هراسان شده کالجراد المنتشر از هم پاشیده متفرق گشتند دلا
ور خان با دو پسر محمد خان و حیرت خان به بیدر شتافت و از انجا بخدمت
برهان شاه خود را رسانید برهان شاه وی را تعظیم و توقیر فراوان
کرده منصب امارت ارزانی داشت و مونس مجلس خاص گردانید و کمال خان
پسر سیوم وی که اندران روز گریخته بود دویم روز مقتضای اجل بازآورده وی
را باعتقاد تقرب سلطانی و لطف قدیم بادشاهی بحوالی لشکر خود را رسانید کار
پردازان سرکار چون خبر وی یافتند همان لحظه جماعه را فرستاده بقتلش
رسانیدند

معاودت فرمودن عادلشاه بسراپرده خاص بکامیابی و شادکامی تکیه فرمودن بر مسند حکومت باستقلال

بعد از انکه دست تقدیر خانه بعرض آن طاغی باغی را از دامن حشمت و
جاه بادشاه عدالت پناه بیرون کشیده امراے لشکر را استمالت نمائی

که خبر سوارے شاہ عادل منتشر گشت مردم خاصخیل و مجلسیان و سر
نوبتیان که در سراپردهٔ پادشاهی نشست داشته بودند و از جملهٔ آنجماعت
رفیع الدین شیرازی و محمد قاسم فرشته هم بودند مسلح و مستعد گشته بملازمت
شتافتند چنان که در آن شب بهمان لحظه سه هزار کس مجتمع گشتند و چند
سلسلهٔ فیلان بر سر راه باز داشتند که اگر دلاورخان بیاید فیل مالش سازند
گویند دلاورخان در آن شب با وصفیکه عمرش از هشتاد متجاوز بوده با یکی
از دختران وکهنی که غائبانه او از حسن و جمالش شنیده عاشق شده بود و
در آن شب بوصل او رسیده در خلوت داشت بعد ازان که پادشاه سوار
سمند سعادت شده از از دو بیرون شتافت نزدیکانش بسعی بسیار دلا
ورخان را که با مهمان تازه بر بستر غفلت مانند بخت خود خفته بود بیدار کرده
بر حقیقت حال مطلع کردند او و فرزندانش فی الفور تهیه سواری کرده با چهار
سوار و فیلان بسیار قریب بطلوع صبح صادق بطرف پادشاه روان شد
بر آن امید که خاص مردم خاصخیل و امراے مذکور را از صولت او هیبت خوده از چپ
داری پادشاه کناره جسته پادشاه را با و سپرند و خود بر بهمان طریق صاحب
اختیار خواهد بود چون دلاورخان با شکوه بزرگ و کوکبه عظیم نزدیک رسید
فوج را بفاصله یک تیر انداز واه نگهداشته خود با صد سوار و چهار فیل نزدیک
تر آمد فیلان را که بر سر راه و حایل بازداشته بودند فیل بانان پیش سطوتش
تاب قرار نیاورده یکسو شدند دلاورخان پیش پادشاه آمده از راه شوخی
بشدت تمام سواره بسخن در آمد گفت سر سخن که پیراسے چه درین وقت بشب برآمد
این کار مناسب حال نبود سراپرده معاودت نمایند پادشاه برآشفته هیچ
جوابش نداده با نزدیکان گفت کسی که این سنلے ادب را بسزا رساند بر فور یکی

مستعد ساخته منتظر باشند بادشاه همان وقت از دولت خانهٔ خاص
برآمده متوجه دایرهٔ امرا شوند

تحویل فرمودن عادل شاه بموجب قرارداد در شب معهود بدایرهٔ امرا و گریختن دلاورخان با پسر خود

عادل شاه بموجب قرارداد در شب معهود در وقت سحر از درون حرم سرا
بیرون خرامید و مکنون خاطر بکس نگفته بکفشدارخان که از غلامان
حضور بود فرمود که اسپ سواری حاضر سازد و کفشدارخان از جلودار
اسپ سواری طلب کرد جلودار از قبول حکم ابا آورده گفت که بی حکم
دلاورخان اسپ را حاضر نمودن محال است کفشدارخان سنبه تال
جست و چابکی بر رخساره اش چنان طپانچه زد که بیهوش افتاده
جلودار دیگر بر همین حال دید همه اسپان حاضر ساخت تا بادشاه غلامان
حضور سوار شده از سرا بیرون آمدند الیاس خان که دایه بادشاه
و دران شب نوبت پهرهٔ او بود بادشاه را شتافته پیش دویده
سواری استفسار نمود بادشاه فرمود حالا وقت سخن گفتن نیست با مردم
خویش سوار گشته همراه رکاب باشد الیاس خان با سواران خاصه
خود که عدد آنها بصد نمیرسید همراه شد چون از بازار برآمده بحوالی لشکرگاه عین
الملک و انکشخان و علی خان که فاصله نیم فرسخ راه از لشکر دور بود
رسیدند امرای مذکور که بنابر اشارهٔ سابق مستعد بودند فی الفور با فوجها
آراسته بخدمت پیوستند و بر یمین و یسار صفها کشیده استادند همان وقت

در خدمت ال حسندمات بوهیمانی نزد عین الملک کنعاینے کہ امیر الامرا بود والکسی ان وسلے خان کہ ہر ایک از ایشان نیز از ولا وجنان بدل کارہ متفر بود بدفسہ رستادہ پیغام رسانید کہ از تسلط وخود کارسے این ناحق شناس اکزان دل نفرت بسیار بہم رسانیدہ کہ بنابر عنرض خود دستے ما را در دشت وصحرا سر گردان میدارد و در خلاف مرضیداری سعی وجد بکار میسے برد و در بغایت کارہنگی اسباب واساس سلطنت از فیل واسپ و سپہ مردم بتاراج دادہ ہنوز در مقام عنہر در واستکبار ورسانیدن ایذا وآزار است شما نفران قدیم این دولت خانہ آید خدمت ابای عظام واجداد عالی مقام کردہ آید وہمیشہ در دولت خواہی وحلال خوار کوشیدہ واید حالا اسبم انچہ شرط نمک حلالے ونیک نامی باشد بظہور آورید اگر صلاح بینید خود را نزد شما وفاکیشان ہواخواہ برسانم تا باتفاق در دفع او کوششیم ہمت مردان مدد خدا سخن براست است اگر درین وقت دفع او نہ کنیم تغیری است وقتیکہ بیجا پور خواہد رفت قلعہ تقبضۂ خود درآوردہ مرا عاجز ساختہ خواہد کرد بحنہد امعلوم کہ باشما یان چہ خواہد کرد عین الملک زبان بمدح وثنای دوشا مہ گفت اگر خاطر مبارک از اوضاع ناملایم واطوار ناہموارش نفرت جستہ واز اعمال ناشایستہ وخلاف مرضی ہاسے او تنگ آمد است بحمد اللہ کہ ظرف این ہوا دیان اخلاص کیش قدم رنجہ فرمودہ غلامان درگاہ لعبند وافتخار سر باوج فلک رسانند وتماشا فرمایند کہ چہ طور پاداش کردار وکیفر ا وسنیم ایدا تعہد وکشد ولا قرار چنان یافت کہ در شب پانزدہم رجب المرجب کہ شب استفتاح ہنگام فتح وفلاح است نزدیک سحر کہ وقت اجابت دعا نزول رحمت وعطا از خدا وند اکبر است امرای ثلثہ لشکرہاسے خود

مستعد مساخته منتظر باشند بادشاه همان وقت از دولت خانهٔ خاص
برآمده متوجه دایرهٔ امرا شوند

تحویل فرمودن عادل شاه بموجب قرارداد در شب معهود بدایرهٔ امرا و کریختن دلاورخان با پسر خود

عادل شاه بموجب قرارداد در شب معهود در وقت سحر از درون حرم سرا
بیرون خرامید و مکنون خاطر بکس نگفته بکفشدارخان که از غلامان
حضور بود فرمود که اسپ سواری حاضر سازد و کفشدارخان از جلودار
اسپ سواری طلب کرد جلودار از قبول حکم ابا آورده گفت که بی حکم
دلاورخان اسپ را حاضر نمودن محال است کفشدارخان بی تامل
جست و چابک بر رخساره اش چنان طپانچه زد که بیهوش افتاده
جلودار دیگر برین منوال دید همه اسپان حاضر ساخت تا بادشاه غلامان
حضور سوار شده از سراپرده بیرون آمدند الیاس خان که دایهٔ بادشاه
و دران شب نوبت پهرهٔ او بود بادشاه را مشغول ساخته پیش دوید
سواری استفسار نمود بادشاه فرمود حالا وقت سخن گفتن نیست با مردم
خویش سوار گشته همراه رکاب باش الیاس خان با سواران خاصه
خود که عدد آنها بصد نمیرسید همراه شد چون از بازار برآمده بحوالی لشکرگاه عین
الملک و انکس خان و علی خان که انها فاصلهٔ نیم فرسنگ راه از لشکر دور بود
رسیدند امراے مذکور که بنابر اشارهٔ سابق مستعد بودند فی الفور با فوجهای
آراسته بخدمت پیوستند و برکاب نصرت قیاد صفها کشیده استادند و همانوقت

،، در خدمت ال حضرات بو بهفانی نز د عین الملک کنعانیے که امیر الامرا
بود و الکحیان و مسعلی خان که هر ایک از ایشان نیز از دلاوران بدل کارا
متفر بودند فرستاده پیغام رسانید که از تسلط و خودکارے این ناحق
شناس اکثر ان دل نفرت بسیار بهمرسانیده که بنا بر عرض خود دستی مارا
در دشت و صحرا سرگردان میدارد و در خلاف مرضیداری سعی وجد
بکار رسته بروو دربهنایت کارهگی اسباب و اساس سلطنت از فیل و اسپ
و ممیره همه بتاراج داده هنوز در مقام غدر در واستکبار و رسانیدن
ایذا و آزار است شما نفران قدیم این دولت خانه آید خدمت اباو
عظام و اجداد عالی مقام کرده آید و همیشه در دولت خواهی و حلال خوا
کوشیده اید لهذا اسبهم انچه شرط نمک حلالے و نیک نامی باشد بظهور آور
اگر صلاح بینید خود را نزد شما و فاکیشا هواخواه برسانم تا باتفاق در دفع ا
کوشیم همت مردان مدد خدا سخن راست است اگر درین وقت دفع او
کنیم تقصیر است دفتیکه به بیجا پور خواهد رفت قلعه بقبضهٔ خود در آورده مرا عاجز
خواهد کرد خدا معلوم که با شما تا چه خواهد کرد عین الملک زبان بمدح
و ثنای و دعا شاه کشاده گفت اگر خاطر مبارک از اوضاع نا ملایم و اطوار ناهموارش
نفرت جسته و از اعمال ناشایسته و خلاف مرضی هاے او تنگ آمده است بحمد الله
که ظرف این خانه و یاران اخلاص کیش قدم رنجه فرموده غلامان درگاه
بعزت و افتخار سر باوج فلک رسانند و تماشا فرمایند که چه طور پاداش کردار
ویکنارا و بهنیم ابد از عهد و شهر دط قرار چنان یافت که در شب پانزدهم
رجب المرجب که شب استفتاح و هنگام فتح و فلاح است نزدیک سحر که وقت
اجابت دعا نزول رحمت و عطا از خداوند اکبر است امرای ثلثه لشکر هاے خود

بستان پنجم

بر دفع دلاورخان

چون دلاورخان در ضبط و استحکام کار خود القدر کوشیده که فوق آن
نور نداشت گرد پیش ابراهیم عادل شاه همه مردم معتمد خود باز داشته
بله خواتین محل را حتی اصیلان و دایگان را از خود ساخته و تمامی اهلکار
کارکنان سرکار خود مطیع و منقاد او گشته بودند تا اینکه احدی را
یارای عرض حال به بادشاه نبود چه باران دفع او بحسب ظاهر از جمله محالات
می نمود بادشاه بر شدت الام ایام نا فرجام و طغیان شوخی و ترک ادب و
گستاخی آن غلام صبر و تسلیم را کار فرموده بامید عنایت الهی نقوش
هموم از لوح خاطر می سترد و بر بشارت و من یتوکل علی الله فهو حسبه
وثوق کلی بهمرسانیده امیدوار فتح الباب می بود تا اینکه درین سفر بی اعتدالی
از حد گذشته و خود کارهای خود ناشایسته را بدرجه قصوی رسانیده دل
بادشاه از اعمال و افعال ناشایسته سابق و لاحق او زیاده از وصف رنجیده
و آزرده گشته و عزم دفع او و خلاص دادن خود را از بند او درست کرده
و منتظر فرصت می بود تا این که درین شکست که خسران و ذلت عظیم بدو رسید
و دولت سلسله فیل و چهار اسپ و بسیاری اسباب امارت از سرکار
و فرزندان او بتلف و تاراج رفت در نظر خلایق چنان خوار و ذلیل
گشته وقتیکه از بازار میگذشت پیرزالان باواز بلند نکوهش میکردند
و دشنامش میدادند آری این همه اثر اغراض و سلی خداوند لعنت
بود که او را از نظر همه خلایق بینداخته بادشاه درین فرصت بالهام
غیبی و نغز هند و مجهولی را که کسی ایشان را نمی شناخت در سرکار دولت

از آن سو در رسیدند چهار طرف لشکر نظام شاه را فرو گرفتند جمال خان
با وا ناگویش خداوندخان در آن چهار موجه با او دست از جان شسته دیوانه
وار حمله آور گشتند و بهر طرف که می تاختند دلیران را می انداختند هر چه
سعی ها کردند که شاید مرسی بیابند تا خود را از معرکه بدر آرند ممکن نشد اخر الامر
کار برایشان بغایت تنگ شد سوار و مرکب مرد و از کار در ماندند در عین
کارزار بعد بر جا ز تیر جانگداز بر مقتل جمال خان رسید بر خاک مذلت افتاده
سر جمال خان و خداوندخان از تن جدا کرده پیش سم اسپ برهان شاه
در انداختند و بقیة السیف پراکنده شدند و جلو اسپ اسمعیل شاه کشیده او را
در پای برهان شاه انداختند پدر با سرگرمی و عطوفت پدری پسر را
در بغل گرفته بر سر و روی بیجگر بوسه شفقت دادند و بشاد کامی به
نشستند و راجه علیخان در آن جنگ و آشوب و دولت سلسله فیل و دو
سه هزار اسپ و دیگر اسباب فراوان بدست آورده قریب سه
فرسنگ راه بازگشته فرود آمد بتوهم انکه چون برهان شاه را مکنت
زیاده تر شد و لشکر سنگین بروی جمع آمده مبادا قصد او کند با فیلان
و اسپان اسباب که از معرکه بدست نموده است بازیافت نماید برهان
شاه از آن اغماض نموده تحفه چند لایق برای راجه علیخان فرستاده
وداع نموده خود با اسمعیل متوجه احمدنگر شد در ساعتی سعید داخل شهر شد
شاه برتخت سلطنت و کامرانی جلوس فرمود و زمام سلطنت را بی منازعی
در قبضه اختیار خویش در آورد و اسمعیل را بقلعه لهاگر که برادرش ابراهیم
هم در آنجا محفوظ بود فرستاد

دربیان عزم نمودن ابراهیم عادل شاه

برگشته به تعجیل برق و باد به احمدنگر شتافته استعداد لشکر و اسباب ضروری
از انجا بر داشته یلغار بر سر برهان شاه رود و پیش از آن که عادل شاه
مدد به برهان شاه رسد کار برهان شاه تمام ساخته او را از میان بردارد
برهمین قصد به تعجیل از انجا به احمدنگر رفته رخت و سلاح و استعداد لشکر انچه
لابد بود بر داشته به سمت برار روان شد پیشتر از آن برهان شاه باتفاق
راجه علیخان با امرای برار و سرداران که در آن سرحد بودند و جمال
خان ایل شده درساخته بمواعید بسیار ایشان را امیدوار گردانیده
از خود کرده بود و دلاور خان ده هزار سوار کاندار جنگ جو مطابق
کاید زار از شاه درک از عقب شاه روانه نمود و تاکید بلیغ کرد که بتعجیل
رفته به برهان شاه ملحق گشته در استیصال جمال خان ساعی موفور بکار
کار برده دران باب هیچ به خود در اسناف ندارند جمال خان از اطلاع تعاقب
لشکر عادلشاه بسرعت تمام قطع منازل نموده پیش از رسیدن فوج عادلشاه
به پنج شش روز بحوالی لشکر برهان شاه رسانید و درانجا خبر یافت
که امرای برار و تمامی سرداران سرحد حلقه بگوش برهان شاه
گشته در رکاب او بر مقابله و مقاتله سرگرم شده اند از اطلاع این معنی
یاس بر جمال خان مستولی شد قطع نظر از حیات خود کرده دل بر مرگ قرار
داد و فدائی وار خود را بر قلب سپاه برهان شاه زدن گرفت کارزاری
کرد رستمانه و نبردی نمود که ها در انداز که یا در بزم رستم داستان جنگ سام
نریمان از خاطر ها برد ع فلک گفت احسن ملک گفت زه - چنانچه قلب
لشکر برهان شاه را از هم درید و میمنه و میسره او را نیز در هم زد و نزدیک
بود که برهان شاه از هم بپا شد ناگاه لشکر عادلشاه از ین سو لشکر راجه علیخان

نصف النهار بشاه درک رسیدند اگرچه اسباب خاصه لشکر عادلشاه
بتاراج خصم نرفته بود اما در سطے نمودن راه دور و دراز بجال الشیب
و فراز در شب تاریک و تار باضطراب و استعجال پاره در اثناے
راه تلف رفته و پاره بواسطه سنگینی اعمال و اثقال جابجا افتاده لهذا
بسیاری مردمان بے سامان گشته بودند تا اینکه خواب گاه دلاور
خان و فرزندانش مطلق نیامده بود و چون نزدیکی شهر و پرگنات
بود بهر حال چند سائبان بهم رسانیده چند شبانه روز گذرانیدند
تا آنکه استعداد و تازه از برائے همه کس ازینجا بود بهم رسید و آنطرفه
شاه باندک لشکر در جنگ گاه با خوف و هراس بسیار تمام شب بیدار
مانده بے نان و آب بسر بردند و فرزندان ایشان را بجز جل اسپان
هیچ نبود

لشکر کشیدن جمال خان در رکاب اسمعیل شاه بر برهان نظام شاه و بقتل رسیدن جمال خان بر خداوند خان

چون جمال خان مهدوی پیشوائے اسمعیل نظام شاه اطلاع یافت
که عادلشاه با حشم زخمی گه از انقلاب زمان بدو رسید از جنگ
گاه برگشته بشاه درک پیوست صلاح خویش در آن دید که از آن

عادل شاه بفراغ خاطر نیز در پے غارت وغنیمت سر نهاده اند و با دلا
ورخان چند معدودے چند نمانده است از کمین گاه برآمده باهستگی روان
شد دران اثنا عین الملک وانکسخان که از حکومت سپه سرداری
دلاورخان باز داشته بودند و ناخوش و دل تنگ آمده بودند در عین جنگ
از معرکه بیرون کشیده خود ها را بجانبے باز داشته بودند درین وقت
که خبر فتح شنیدند براے مبارکبادی وتهنیت فتح قصد ملازمت
بادشاه نموده بودند در راه با فوج جمال خان در خوردند بحسب اتفاق
جنگ در میان ایشان بوقوع انجامید غلبه لشکر نظام شاه مخصوص گشت
عین الملک وانکسخان پنجاه وشصت فیل وچندین اسپ واسباب
امارت برجا گذاشته فرار برقرار گزیده متفرق شدند جمال خان
که اسپ وفیل واسباب سلطنت همگے باخته شکست فاحش خورده
بود پس دبیدل گشته بود از غیب فتحی تازه یافته قرین نشاط ومسرت
گردید چون این خبر بدلاورخان رسید و لشکر خود را متفرق
و پراگنده یافت و توجه جمال خان نیز بخیال رسانید توقف را در
آنجا صلاح ندیده از معرکه رو برتافت بخدمت بادشاه رسید
عرض نمود که لشکر پراگنده و متفرق گشته وامراے کبار شکست فاحش
خورده وخصم از سر قوت یافته قصد مقابله داشته اکنون صلاح در
توقف نیست در رکاب عادل شاه از انجا روان شد چون بجاے
لشکرگاه رسیدند دیدند که بهیر وبنه و بازار همه رفته است از انجا
متوجه بشاه درگ شدند همه شب در صحرا و کوهستان در پریشانی
وسرگردانی افتاده هژده فرسنگ راه قطع کرده ماندو کوفته در

زخمی رسیدن رنج یافتن عادل شاه

جمال خان حبشی داده که اسمعیل پسر برهان شاه را سلطنت برداشته
خود وکیل السلطنت و پیشوا گشته بود در رکاب اسمعیل نظام شاه بالشکر
فراوان بقصد مدافعه و مقابله هر دو بادشاه عادل شاه و برهان شاه
از احمدنگر آمده اول توجه چند روز میان مردم طرفین جنگ و نبرد
هر روز اتفاق می نمود و از طرفین جمعی کثیر تلف می گشتند تا آنکه
روزی جنگ صعب بوقوع پیوست از اول چاشت تا آخر نهار خورشید چون
شب در آمد هر دو بساط مقاتلات برچیده بلشکرگاه خویش باز گشتند دروز
باز آتش نبرد مشتعل شد و اشیای حرب در گردش آمد از هر دو طرف
مردان بهادر حملهای متواتر بظهور میرسانیدند و شجاعان دلاور در عرصه
کارزار داد مردی و تهوری می دادند و از خون دلیران سمهای مراکب
ارغوانی می ساختند عاقبت کار نسیم فتح و ظفر بر پرچم عادل شاه
وزید لشکر نظام شاه هزیمت خورده متفرق و پراگنده شد و امرای
مهدو که با جمعیت هفت هشت هزار سوار جری و مردانه پیش آهنگ لشکر
عادل شاه بو هر چپ راست پس و پیش لشکر خصم تاختن و غارت نمودن
متعین بودند از لشکر نظام شاه غنایم فراوان دست برد نموده بدر رفته
که از جمله و بیست فیل و دو هزار اسپ باشد و جمال خان در آن آشوب
خداوندخان و امادرش در رکاب اسماعیل نظام شاه خود را از معرکه
یکسو کشیده در گوشه پنهان کمین کرده بود چون خبر یافت که امرای مهدوی
بعد از فتح و بدست رسیدن غنیمت عظیم بدر رفتند و باقی لشکر

اینک عیب ضبط و نسق شهر کما ینبغی نمی‌شود و دزدان از روی بی‌حسابی زر می‌گیرند اگر
رضای خداوند باشد کسی را که از روی ضابطه تر باشد ضبط و نسق شهر و قلعه بوجهی
که باید بجا آرد نصب کنیم عادلشاه فرمود که رومی خان بنده قدیم و فدوی
دودمان زاده است او را در خور عزل نمی‌بینیم او را تاکید کنیم تا هوشیار بوده لوازم
سیاست شهر بشیر بجا آرد و چنان ضبط را کار بندد که دست حرامیان از ایذای
مردم کوتاه گردد و چون تدبیر دلاورخان که برای غرض برداشته بود از پیش
نرفت عاجز ماند و خیال کرد که این منع بادشاه از تغیر رومی خان هم از اشارهٔ
والدهٔ بادشاه است و در تدبیر مطلب ثانی در آمد و جمعی از اهل حرم خویش
را از شهر به لشکر طلبید چون از شاه درگ بیشتر رفتن بعضی رسید
بعرض حضرت علیا والدهٔ بادشاه رسانید که اکنون لشکر بمقابل خصم
متوجه می‌شود انجام کار معلوم نیست که چون شود من اهل حرم را در قلعه
شاه درگ می‌گذارم صلاح آنست که خود دولت و اقبال هم در قلعه
شاه درگ تا معاودت ما از جنگ خصم سکونت فرمایند علیا حضرت
این تدبیر شکسته فرمود از فرزند دلبند خویش اصلا جدا نخواهم شد
هر چه از تقدیر آسمانی بر سر او رفتنی باشد گو بر سر من هم رود و چون
این عجز خضش هم بر طبق مدعا نگشت ناچار مانده شکسته خاطر گشت و حرم
خود را در شاه درگ گذاشته در لشکر عادلشاه متوجه لشکر مخالف گردید

صف‌آرایی عادلشاه و نظامشاه با هم
و نصرت یافتن عادلشاه بار پنجم

بنام بنده ویکے دیگر بنام راجی علیخان فرمان روائے خاندیس وچند دیگر
بنام امرایان سرحد درباب امداد اعانت خود حاصل کرده بلا توقف متوجه ملک
موروثی خویش شود بنده عند ر در رکاب ابراهیم عادل شاه تا احمدنگر رسیده سعی
موفوره بجا آورده بر ملک موروثے مستقره متمکن گردانم چون جواب باین مضمون به برهان
شاه رسید بمجرد وصول این بشارت احکام اکبرشاه حاصل کرده با معدودے متوجه
دکن شد چون باسیر و برهانپور رسید راجی علیخان استقبال کرده بتعظیم تمام بشهر اندر
آورده اساس سلطنت وضروریات بادشاهی را بهم رسانیده برهان شاه را بر تخت
سلطنت بنشاند چتر سبز بر سرش گرفت وخلایق را بسلام و پیش آوردن نذر و نثارشان
امر نمود لشکر خود را فراهم آوردن و در سر انجام مهمات او کوشیدن گرفت دلاورخان
بعد از وصول خبر وصول برهان شاه بخاندیس و مساعی جمیله بجا آوردن راجی علیخان در امداد
و اعانتش خود بر سر آمدادش سرگرم گردیده در رکاب ابراهیم عادل شاه با لشکر فراوان
متوجه ولایت نظام شاه گردید چون موکب همایون بقلعه شاه درگ رسید بسبب خوشی
آمدن آب و هوایش خطره استیفاے عیش و عشرت در آن جائے نزهت افزا در دل
بادشاه عالم پناه خطور نمود بناء علیه چند روز در آنجا توقف رو نمود چون دلاورخان
را اصل و دین فهمم تقویت و استحکام اساس مکنت خویش بود خواست کسے از متعلقان و
منسوبان خویش را در حکومت بیجاپور وضبط قلعه نصب کند و نیز والده بادشاه که اکثر اوقات به
همین تدبیرات و مطالب بهمے شود از بادشاه او را در انداز دجماعتے را از دزدان و
حرامیان را اشاره نمود تا در شهر شهابرجاها دکاکین مردم ریخته پیشه غارتگری
را ساز دادند و اسباب و متاع اهل شهر بتاراج مے بردند چون این شیوه بحد افراط رسید
از اهل شهر ناله و فغان برخاست اهل لشکر بے دل و مشوش خاطر گشته هر روز بدرگاه عادلشاه
فریاد مے کردند دلاورخان راچون راه غرض کشاده گردید بعرض سلطان رسید از روے

برهان نظام شاه از برادر خویش مرتضی نظام شاه توهمی پیدا کرده در عهد علی عادل شاه
بیجاپور آمده بپناه جسته بود و عادل شاه از غایت الطاف و مراحم در صدد تربیت او آمده
می خواست که بسعی موفور بجا آورده او را بر تخت احمد نگر متمکن گرداند لاکن عمرش وفا نکرده
آن مامول در پرده اختفا ماند برهان شاه بعد از وفات شاه شهید در اوایل سلطنت
ابراهیم عادل شاه در مهم سازی خویش از امراے عادل شاهیه توسل جسته تردد
فراوان بعمل آورد چون شب بختش را هنوز دامان دراز بود و طباشیر صبح مقصودش را
سهلتی می بایست ناچار از بیجاپور مایوس برخاسته عزیمت هندوستان کرد و ببارگاه
اکبر شاه التجا آورد و چون برهان شاه را با بعضی از امرا و اعیان بیجاپور در آن مدت
معرفت و مصادقت بهم رسیده بود ابواب رسل و رسایل بر ایشان مفتوح داشته گاه گاه
احوال پریشان خود مے نگاشت درین هنگام که دلاورخان را وجه همت همگی مصروف استحکام
کار خویش بود بخیال رسانید که نظام شاهیان را از خود ساخته تقویت کلی و اعتقاد تمام
بخود بخشد معلوم نموده بود که کاربرداران نظام شاهی که عمده آن جمال خان مهدوی
بود پس از هرج و مرج بسیار که در آن سلطنت واقع گشته اسمعیل نام پسر برهان شاه
مذکور را که دوازده ساله و مقید محبوس بوده برآورده بسلطنت برداشته خود زمام سلطنت
بکف اختیار آورده بودند و پدرش برهان شاه در عالم غربت و سالهای فراوان
در هوس ملک موروثی اشک حسرت می ریخت و دمادم کاس زهر هلاهل تلخ کامی و نامرادی
می چشید و نیز معلوم نموده که با دست بعضی اعیان اینجا طریق رسل و رسایل سلوک میدارد
و آنکس را که کتاب برهان شاه بوی مے آمد در خلوت خوانده مضمون رساله را بدریافت
آورد و بدو گفت که در جواب این رسالت به برهان شاه بنگارند که احوال جنگلی میش
دلاورخان مدار المهام عادل شاه ظاهر نمودم او تقبل این معنی نموده قسم نموده
است که بنده بدل و جان در اعانت و امداد حاضر است مگر بیک فرمان اکبر پادشاه

بعنایت مخصوص گشته زبان بتحسین و احسنت کشاد و بتشریف معتاد برای او
و پسر زندان او از اسپان و فیلان و کمر شمشیر و کمر خنجر و عنبر جهای مرصع و
انگشتریهای یاقوت و الماس و زمرد و جناس بکراس اسپ قیمتی خوش رنگ
و خوش شکل با زین و لجام مرصع و تکبیر آن مروارید و هفت خلعت بربالای یک دیگر
از اقمشه متنوعه افزون و افزون بجا که مجمع آن همه مساوی دو لکهه هون بود در آن
روز بوی و بفرزندان وی مرحمت شد و همچنین در آن سال پنج مرتبه همین
قسم تشریفات معتاد و تقریبات متنوعه از سرکار والا یافت و در همان روز رقعه
مزین به نشان اشرف و اعلی حاصل کرد که عهده داران و کارکنان حضور معلوم
دارند حال آن اعلی نشان دلاور خان از راه دولتخواهی و نیکو بندگی لشکر چیده
و پسندیده و کار آمدنی است جمع نموده و ولایتی که بمقاصیل آن مقرر نموده ایم
بخرج آن لشکر وفا نمیکند بنابران از راه الطاف و مرحمت تعلقات دیگر که پنج
هزار سوار را کفایت کند تازه بوی مرحمت فرمودیم لازم که با و واگذارند پس
برین حکم یک صد قریه بزرگ سیر حاصل از مجلسیان و خدمتگاران و منصبداران
کشیده در قبضه او آوردند ازین عمل از لشکر پادشاهی پنج هزار سوار رو بکمی آورد و همان
قدر در لشکر دلاور خان افزوده شد الحاصل همگی همت دلاور خان مصروف بآن بود
خود در استحکام بنیاد خود و جانب پادشاه را سبکتر گرداند تا همیشه پادشاه مغلوب وی
مانده و دست بر دفع او اصلا نداشته باشد و بر همین قدر اکتفا ننموده بلکه قدم پیشتر
گذاشت در تدبیر آن شد که بر ولایت نظامشاهیان مستولی گردیده شخصی را
از جانب خود در آنجا نصب کند

و نیز برای استحکام کار خویش در تدبیر برهان نظامشاه در آمدن

عالمیان ظاهر کرد و بادشاه در حرم تشریف برده تبدیل لباس فرموده لباسے پوشیده بودند برائے دلاورخان بیرون فرستادند دلاورخان آن خلعت را پوشیده بکمالی فرحت و شادمانی بمنزل خود معاودت نمود و از دیگر روز بسرانجام مهام سلطنت مشغول شد و آن اماده فتنه که طیار و روبکار شده بود بالکلیه برطرف گردید عالمی از دغدغه فارغ گشت چون صدور این سانحه شد بهم بر دلاورخان و بهم عالمیان ظاهر و هویدا گردید که آن استیلایش که اگرچه بدرجه قصوی فائز گردید بود بے ثباتی نداشته باندک اشاره از بهم می باشید

از سلوح این سانحه خوف هراس بر دلاورخان مستولی شده در استحکام کار خویش کوشیدن

دلاورخان بعد از سنیکه این فتنه هوش ربا بغته رونما شده بارخبیر انجام پذیرفت بطالع بخش هنوز چندی دوام و قیام داشت هراس و بیم بهم رسانیده در استحکام کار خویش زیاده تر اولی درآمد در مقام جمع آوری سپاه و لشکر و در ابتداء سوائے لشکر قدیم پنج شش هزار سوار چیده دانجانسے تازه نوکر گرفته مبلغها بصرف آوردن ساز و یراق لشکر و اسپان و فیلان که همه زربفت و مخمل و دیگر قسماشهای گرانبها بود و همچنین اسلحه و آلات خوب از خوب بهم رسانیده فوجی بکمال آراستگی مستعد ساخت بعد از ین بخدمت عادلشاه عرض نمود که بنده در کار فوجی برائے جان اندا و سرنثاری فراهم آورده است بنظر مبارک درآرند بادشاه بر برج شهر [illegible] فرموده جلوه افروز گشتند دلاورخان تمامے فوج را از سوار و حشام و افیال که بکمیر سلاح و یراق بکمال خوبی و آراستگی مزین و نشین بود در نظر آورد بادشاه

توانیم کرد وگرنه فرد هیچ امری که بعرض رسانیده ام بوقوع خواهد رسید دلاور خان
آن روز تا سه چهار درجه لشکر غوطه خورده در مآل کار خویش اندیشه نمود لبعد ازان
کس را نزد رومی خان فرستاده پیغام داد انچه امروز گفته اند وصلاح دوستانه دیده ها
بعمل آرند - رومی خان از ظفری که حاصل بود خود در قلعه رفتن نتوانست میرزا معتمد سخن فهم
بلیز او راک در خدمت مهد علیا حضرت والده عادل شاه فرستاده بعرض گذرانید که مهمات
خلایق از چندین روز معطل مانده و عالمی در رفه وتشویش افتاده دیوان سرکار هم
دربار سرد و بی رونق گردیده براسے خداوندی تدبیری بروسے کار آید که نظام سلطنت بحال
خود و شماتت اعدا حاصل نشود رکن السلطنت دلاور خان که بکمال انفعال و شرمناکی
واندیشه آبرو و خاطر جانی دست از کار و بار شسته خانه نشین گردیده خلل عظیم بدولتخانه
را یافته است توجه فرموده نوعی بکنند که بادشاه عالیجاه صبحی بخانه دلاور خان
قدم رنجه فرموده خاطر داشتی او کرده او از زمین برداشته خود را عزت تمام داده بقلعه
بیاورند تا او آبروی دوباره یافته باطمینان قلب در سرانجام مهام سلطنت مشغول گردد
ولبعد ازین خود بدولت واو باتفاق در استحکام بنیان سلطنت همیشه ساعی وسر
گرم بوده باشند حضرت علیا ملتمس رومی خان را بعز اجابت رسانیده همان تدبیر
کاربست روز دیگر عادل شاه بر ترکی سوار شده تا دروازه حرم سرا دلاور خان تشریف
بردند دلاور خان از درون دوان آمده سر بر پای بادشاه گذاشت و رکاب گرفته
بشهر روان شد تا دروازه بیرون شهر رسیدند درین اثنا سنگهاسن بادشاه رسید
بادشاه از ترکی فرود آمده بر سنگهاسن سوار گشتند و دلاور خان را بترکی سوار کرده
باتفاق درون قلعه درآمدند بادشاه خلعت معتاد دلاور خان طلب داشتند دلاور خان
بعرض رسانیدند که خلعت معتاد موقوف داشته اگر بنده پروری فرموده منظور است
کسوتی که الحال بر بدن مبارک است مرحمت سازند تا غایت سرفرازی و بنده نوازی

بجا حاضر آمده مهمات را سر انجام دهیم بدربانان نیز تاکید فرمود که هیچکس را اندرون
نگذارید خود تا پنج روز بسبب خطر بلوای مردم از خانه قدم بیرون نیاورد و کسی را نزد هیچ
بار نداد با وصفیکه اندازه آن داشت که اندرون قلعه درآید چه حاکم قلعه رومی خان در
سابق الایام دبیر دلاورخان بود و مادرش شاه طهماسب والد پادشاه را شیر داده بهمین
سبب او را بپایه امارت رسانیده قلعه بدو سپرده بود و دخترش نیز برای پسر خود
عبدالقادر خواسته بود و او نیز ضبط قلعه بر طبق مدعای دلاورخان میکرد با وجود این همه
اعتماد درین پنج روز درون قلعه نرفت و رومی خان هم خود درین روزها از خطر
ناگاه در قلعه نیامد بلکه سائر اهل کار و متصدیان دربار خانه نشین شده بودند شیخ الدین گوید
خود هم با دو دیگر که خدمت کسوت خاص داشتم در محل نرفتم و لباس تازه بحضور رسانیدم
این همه بسبب دهشت و بیم آنکه چه سانحه درپیش آید و چه نشیب و فراز رو نماید در آن وقت
اگرچه تمامی اهل قلم بجای خود با سکوت ورزیده گوشه گیر گشته بودند اما اهل تیغ یکسر
بر سر جان بازی آمده مسلح و مستعد گشته منتظر فرمان بودند اگر ذره اشاره از جائی
می یافتند بر حویلی دلاورخان ریخته از دودمانش دمار برمی آوردند روز پنجم فرزندانش
با امیر حسین مستوفی الممالک که پسرخوانده دلاورخان بود و سید اسمعیل و هر که اعتماد تمام بر و داشت
و رومی خان که ذکرش پیش گذشت باتفاق همه بخدمت دلاورخان آمده سبب این شورش
و فتنه پرسیدند و در مقام خیرخواهی آمده پند و نصیحت بلیغ بجا آوردند در دل دلاورخان
مطلق اثر نه کرد دلگیر برخواستند محمد خان پسر بزرگ بود پیش آمده به پدر عرض نمود که این چه
حادثه است که رو نما شده و چه فتنه که برپا گشته رنگ دربار و مردان دیگر گشته سپاه
و لشکر تمام با تیغ و سپر آماده گشته همین منتظر اشاره نشسته که طرفة العین خانه ما با خاک
نیز برابر ساخته عیال و اطفال ما را یکسان و جرم و وزر آن بخشم کنند خدا را بر ما و بر خود

علیحدہ بهم رسانیده بودند اهل خدمات و ارباب قلم که بودند چار و ناچار بسکوت
آشنا گشته لب بچون و چرا نمی گشادند اما مردم سپاهی پیشه و نوکران بادشاهی
براین اعتدالی و ناشایستیش سکوت نفرموده بر فرش انگشت اعتراض گذاشته
هم یکبارگی از وی برمیدند و هم و هیبت او گوشه خاطر بدر نموده در مقام اعراض
و انتقام در آمدند هر ایک مسلح از خانه برآمده در کوچه و بازار در راسته و دکاکین
دو طرفه مستعد و آماده می نشستند و منتظر اشاره بودند عورتی که برای خبرداری
محلات از جانب دلاورخان متعین بودند کیفیت آن شب بدلاورخان عرض نمودند
همه شب بادشاه و حضرت والده پریشان خاطر بوده بتمام شب آسایش نفرمودند
و یک روز دلاورخان بدربار آمده بعد از سرانجام دادن مهمات ضروری بطریق
معتاد بسلام بادشاه آمده بعرض رسانید که بنده عرض داشتی ضروری دارد میخواهد
که در خلوت معروض گرداند بادشاه در نشیمن خاص خلوت نموده دلاورخان را
طلب نموده رفیع الدین میگوید در آن زمان بنده را از غیبت بحضور آورده بودند
خدمت جامدارخانه و کسوت خاص بر خدمات سابقه مزید فرموده بودند در آن وقت که
دلاورخان بنابر طلب حضور در خلوت بر رفت بنده هم همراه او تا عقب پرده خود رارسانیده
آن مقالات گوش نمودم دلاورخان چون بحضور رفت عرض نمود که شب بر خاطر مبارک
آنحضرت و حضرت علیا عیاری نشسته ملالی بهم رسانیده بود که مانع خور و خواب آمده موجب
چه داشت بادشاه سانحه که شنیده بی اختیار بحسرت دگفت که با وجود این همه
دولتخواهی و نیکو بندگی هنوز در حق من این قسم گمانها است مدهوشانه گریه کنان از انجا
برآمده راه خانهٔ خویش گرفت و در جائیکه درخانه او مجلسیان و کارکنان و سایر اهل
کار مجتمع گشته بودند باآواز بلند ایشان را گفت حکم و رخصت نیست هیچکس را که ازین
پس بمنزل من آید باید که همه در دولت قلعه هم در دار الامانت [illegible]

بستان پنجم

...بیده اما در مقابله هیبت سلطانی در پلک زدنی لاشی گردید

...تیلای دلاورخان درین سفر بر عالمیان حتی پادشاهان ظاهر که پادشاهان
...بب استیلایش امر وصلت را بلا تامل قبول نمودند وگرنه ایشان را در ایستادگی
...سباب بسیار بود و استیلایش بر عادلشاه و سلطنت خانه او بغایتی رسیده
...عادلشاه را بے اذن و حکم او ب خوردن هم میسر نبود تا بکار دیگر چه
...ند با وجود این تسلط و این مختاری عالم صاحبی و خداوندی عجب عالمی است که
...ن همه تسلط و جباریش باندک توهم اشاره در طرفة العینی مضمحل و متلاشی گشته
...هم پاشیده شرح این مطلب آنکه از مقدمات سابقه ظاهر گشته که ضبط و نسق دلا
...رخان در امور جزئی و کلی چه در دربار و چه در محلات و حرم سرا و چه در ممالک و
...اف ولایت بیجاپور اسلوبی نقش بسته که بیگانه را اصلا و مطلق راهی گنجایشی نمانده
...کن زهے جباریش که با وجود این همه کامرانی و کامیابی اراده فاسد هم بخاطرش
...دریافت خواست که ابراهیم عادلشاه را برکنار داشته برادرش اسمعیل
...اکه در قلعه مصطفی نگر در بند قرار داشت آورده تخت نشینش کردند قضارا
...ین مکنون بداندیشش بر ملا افتاد و در افواه خلایق درآمد حتی که تا یک ماه در خانها
...خود این حرف و حکایت می گفتند و در هر مقام شکوه و شکایات دلاورخان
...ی نمودند چون راز شهرت انجامیده بود بگوش پادشاه علیا حضرت والده اش
...هم باز خورد آن شب پادشاه با والده بنهایت غمگینی و دل آزردگی بوده دهان بلقمه
...آشنا نساخته بر بستر استراحت آسایش نفرمودند و اندوه ملال این معنی بر دل
تمامی اهل حرم رسید بلکه همه مردم قریب و بعید از استماع این قصه ناگوار تلخ

که طنطنهٔ نشاط و کامرانی را بملاحظهٔ واعلی رسانیدند و غلغلهٔ خوشی و خوشحالی را در
گنبد گردون انداختند تا مدت چهل روز در آراستگی بزمهای عشرت و سور
و آرایش محفلهای نشاط و سرور هر روز چنگ و تنبور بود و تشریفات لایقه
و انعامات فائقه از جانبین بارگاه دولت و اعیان حضرت و خادمان درگاه
و محرمان هواخواه بقدر حال هر کدام ارزانی می شد و بنهج شریعت غرا
و ملت بیضا در ساعت همایون عقد نکاح بسته قران سعدین و اقتران نیرین بظهور آوردند
بعد از اهتمام لوازم کدخدائی و مراسم کتخدائی عادلشاه متوجه ولایت نظام شاه شد
چون بسرحد رسید مردم عاقل و سنجیده را برسالت فرستاد از راه پند و نصیحت
پیش آمده سخن از مصالحه بمیان آورد نظام شاه نظر بر بی سامانی خود و پریشانی
لشکر که استعداد مقاومت و همت مقابلت نداشت نخوت و رعونت را یک طرف
نموده بر سر مصالحه آمد همشیر عادلشاه مخدره حجاب عصمت مقصوره قباب عصمت
گوهر درج سلطنت نیر برج الجهت بی بی چند بیجه که سلطان که تا غایت از راه عدم مبالات
بیجان گذاشته بود بتعظیم و تکریم در پس پرده عفت و عصمت نشانده موافق حکم
شریعت محمدی انعقاد بظهور آورد و قران سعدین و اقتران اخترین بوقوع انجامید
و جماعت که همراه پالکی رفته بودند همه را به تشریف و خلعت رضای مراجعت داد
و تحایف بسیار و هدایای بیرون از شمار برسم پیشکش مصحوب رسولان و ایلچیان
دان بارگاه عادل شاهی فرستاده استدعا نمود که لشکر بر سرحد نشسته موجب تفرقه
رعایا و تشویش سکنه قربات شده است امر فرمایند که مراجعت کنند تا امنیت بلاد حاصل
آید عادل شاه بعد از فراغ مهر دو مهم بحسب خاطر خواه با دولت و اقبال بمدوش
فتح و فیروزی متوجه عز و شرف گردید —

در بیان آنکه استیلای دلاور خان اگرچه بدرجه قصوی

و مواخات بهم رسانیده دختر ابراهیم قطب شاه را از برای ابراهیم عادل شاه
خواستگاری نموده همشیره ابراهیم عادل شاه را با پسر مرتضی نظام شاه
وصلت و پیوند بخشید لاکن منافقان فتنه انگیز و معاندان تباهی خیز فتنه انگیزی
نموده همه سعی او را ناچیز کردند باز درمیان پادشاهان صورت منافرت و اجنبیت
بمیان آوردند چنانکه نظام شاه و قطب شاه ازین وصلت و پیوند پشیمان شده
مهمات قرابت و دوستی را تعلل انداختند چنانچه نظام شاه مدتی مدید پالکی گوهر
مکنون درج عصمت نیر رخشان برج عفت خدیجه سلطان همشیره اعیانی ابراهیم عادلشاه
بیرون قلعه گذاشته اندرون دولت سرای حرم پادشاهی نبرده بود لشکری که همراه
پالکی او رفته بود اصاغرش بنوبت و بتدریج به بیجاپور باز گشتند و اکابرش در احمدنگر
سرگردان و پریشان احوال مانده بودند و قطب شاه نیز از کار وصلت تعلل می ورزید
و به لیت و لعل میگذرانید ضرور شد که عادل شاه خود بدولت و اقبال قدم
رنجه فرموده این مهمات عظیمه را سرانجام بخشد اول به سرحد ولایت قطب شاه رفته
مرد معتبری را بطلب حجله نشین تتق عصمت و عفت چاند بی سلطان که الحال
بلکه جهان اشتهار دارد و همشیره محمد قلی قطب شاه بود فرستاد قطب شاه عذرهای
بسیار در پیش آورده و هر ساعت بحیله و کار دیگر دست زد اما سود مندش نیامد
چون غلبه و استیلای عادلشاه ملاحظه نموده قدر و قوت خود را با سطوت و عظمتش
سنجیده ضرورتاً و حیله همه بگذاشته از راه اطاعت پیش آمد و بنوعی که شرط و قاعده
سلاطین دکهن بود برسم و آئین مقرری ترتیب جهاز سلطانی عماری پرده نشین حجله
سلطنت و جهانداری همشیره عزیزه خود را با محرمان درگاه و وفاداران دولت خواه
فرستاده عادل شاه جای نزهت افزا در همان نزدیکی سرحد پسند نموده شادی و
شادمانی انداخت مجلس عیش و سرور و محفل عشرت و طرب را چنان ساز داده

دریکی از قلاع محبوس بود بعضی مودتا همه را انجا محکوکش کردند و بعد از چند روز
بنا و سوسه که بر وی مستولی شد وی را مقتول ساخت و دست جاندبی بی سلطان
از امور مالی کوتاه گردانید و حکم نمود که کسی باو رجوع نکند و مذهب تشیع را از میان
برداشت و مذهب تسنن را رواج بخشید و در تائید و تقویت دین حنفی در آمد
بادشاه هم در تبعیت و مطاعت او دست انجنان داد که هیچ کس از قریب و بعید
نی نبرد که این اطاعت و تابعداری اکراهی است و سبه بزرگ دلاورخان جوانی
صاحب فهم و ذکا بود و مقامات علمیه را مستحضر داشت و بصحبت طلبه و شعرا شوق بود و اکثر
اوقات در ملازمت بادشاه بمذاکره علمی اشتغال داشتی و دلاورخان هم علمیتی
داشت با طلبه صحبت میداشتی بعضی از علمای گجرات و لاهور وغیره را در سلک مجلسیان
جمع نموده بود با ایشان صحبت میداشت و تحقیق مسایل فقهی میکرد و این جماعت
تمام روز در دولتخانه او بمطالعه و تذاکره تفسیر کبیر وغیره تفاسیر و حدیث
و فقه اشتغال میداشتند و با طوائف انام را اندازه قدر هر کدام بحرمت سلوک
میکرد و هشت سال باین روش بکامرانی بگذرانید ـ

در بیان سبب دلاورخان وصلت ابراهیم عادلشاه با همشیره محمد قلی قطب شاه و پیوند همشیره ابراهیم عادلشاه با پسر مرتضی نظام شاه بوقوع آمدن

دلاورخان در میان بادشاهان در مقام وصلت و قرابت در آمده موافقت

سلاطین و امرا گذرانیده تجربه های خوب آورار دنموده بود در ایام استقلال
مهمات سلطنت را بچنان استحکام فائز گردانیده ما فوق آن متصور نباشد با امرای
کبار قدیم نسبت قرابت و وصلت بهم رسانیده بعضی جا دختر خود داده و در بعضی
جا دختر گرفته همه را هواخواه خویش گردانیده و سپاهیانی که نامور و مشهور بودند با
وصلت نموده خویش و تبار بسیار بهم رسانیده و تمام پسران را حشمت داوند جاه
و صاحب شوکت عظمی ساخته ولد خود محمد خان نام را بامارت عمده رسانیده بتعلیم
مصحف اقدس و گلستان و بوستان با پادشاه مخصوص گردانید و پسر دیگر کمال
خان را بامارت و بخشی گری مخصوص ساخته در لعب و چوگان بازی با پادشاه شریک
گردانید سیومی حیدر خان نیز امرای عمده ساخته در باریابی پادشاه
مقرر نمود چهارمی عبد القادر را قلعه داری بیجاپور تخصیص بخشید نزد هر یک
ازین پسران دو هزار اسپ و نزد خویش شش هزار اسپ خوش رفتار
نگهداشت و ببلبل خان را که نیز تقرب عمده گرفته بود صاحب دستگاه ساخت قریب
صد نفر مغل ضعیف و زبون و شصت نفر حبشی که هیچ یک در میان صاحب
داعیه نبودند و سرکار پادشاهی بخدمات معزز داشته غریبانی که در عهد علی
عادل شاه از عراق و خراسان و روم و شام فراهم آمده بودند از مجلسیان
و کارکنان و امرا و مردم سپاهی و سوداگر که همه پنج شش هزار بودند همه متفرق
گشته رفتند مگر معدودی و مهمات و خدمات حضور همه بغلامان و دست پروردگان
خویش داد و خدمتگاران و غلامان خاص پادشاه و دایه گان و کنیزان خدمت پادشاه
و خدمت علیه حضرت والده پادشاه همه آورده خویش مقرر کرد و سر رشته
داران دروازه ها نیز از همین مردم مرکب گشت اینچنان ضبط و نسق در کار
نسبت که بیگانه را اطلاع جاسوسی دخل نماند و شاه ابوالحسن که بحکم اخلاص نهان

تمام سلطنت می نمود و حمید خان توقع منصب سر نوبتیی داشت تا مدام دخیل مهمات پادشاهی باشد و مردم را نیز گمان بل یقین بود و انتظار آن میداشتند بعد از چند روزی دلاور خان پسر خویش کمال خان را بحضور پادشاه آورده خلعت سر نوبتی پوشانید آنگاه همگنان یقین شد که دلاور خان در استقلال خویش است و حکمرانی سنی شرکت میخواهد و حمید خان نهایت آزرده خاطر گشت و غبار و کدورت در میان ایشان پیدا شد روز دیگر دلاور خان کسی را از جانب پادشاه نزد حمید خان فرستاده پیغام رسانید که بحکم و رضا حضور از خانه خود بیرون نیاید و اثاث و اسباب دولت از جنس اسپ و فیل و سلاح خانه بحضور فرستد حمید خان خواست که بزودی سوار شده با اسپ و فیل بیرون شهر رود خبر یافت که بر دروازه های شهر تاکید رسیده که حمید خان را بیرون نگذارند از ین واقعه باندوه و ملال هم آغوش گشته حیران و پریشان در خانه نشست و منتظر که چه سانحه بر روی ظهور رسد دو نیم روز اثاث و اسباب امارت باهتمام در سر کار رفت گویند آنقدر اسباب دولت و مواد شوکت از اسپان و فیلان و سلاح وغیره که حمید خان فراهم نموده بود که هیچ از امرا نصفی و ربعی از آن میسر نداشت و بعد از اندک روز حمید خان را بسیکی از قلاع فرستاده محبوس ساخت و علم انا و لا غیری برافراشت در کار و بار سلطنت مستقل شد همگی همت در استحکام خویش مصروف داشت

در بیان استقلال دلاور خان مدت هشت سال در وزارت بیجاپور

چون دلاور خان عاقل و دانا و کاردان بود قریب هشتاد سال در خدمت

بستان پنجم

در آمد حمید خان از ملاحظه دلاور خان پرداخت حال او نکرد همینقدر گفت که خاطر
جمع دارید تشویش نخواهد رسید شما را بمکه معظمه رخصت خواهند فرمود اخلاص خان
بقصه طمانینت یافته بجای خویش آمد دیگر روز دلاور خان بر دروازه شهر
حکام فرستاد که اخلاص خان را بیرون نگذارند و خود با حمید خان باشکوه و عظمت تمام سوار
شده از پیش خانه اخلاص خان گذشته بدربار در آمده و باستانه بوسی ابراهیم
مشرف گشت درین اثنا خبر رسید که اخلاص خان باز بخانه حمید خان آمده
بیرون نشسته دلاور خان از حضور بادشاه محلداری فرستاده باخلاص
پیغام رسانید که بخانه خویش رفته استعداد سفر مکه معظمه نماید که مابدولت از
راه مرحمت و الطاف رخصت بآن طرف میفرمائیم اخلاص خان بخانه آمده
بتهیه سفر و استعداد سفر در آمد چون مستعد شده رخصت یافته روانه شد
احمد خان خزانه دار با احشام بهمراهی اخلاص خان متعین شد چون به مرتضی آباد
رسید احمد خان گفت که حکم حضور چنین است که شما چندی در مرتضی آباد
اقامت کنید تا موسم سفر دریا برسد پس او را با زن و فرزند در قلعه مرتضی آباد نگهداشتند
بعد از چند گاه کسی را فرستاده چشم جهان بین او بیرون آوردند تا مدتی که دلاور خان اختیاری
داشت اخلاص خان با زن و فرزند در قلعه مرتضی آباد محبوس بود و بعد از رفتن
او ابراهیم عادل شاه او را با اهل و عیال بحضور طلب داشته تنخواهی برای او
مقرر فرمود تا ایام حیات خویش روزگار بفراغت گذرانید و در سنه هزار و شش
سی و دو درگذشت

در بیان معتمد نمودن حمید خان بعد از [illegible]

بعد از آن که اخلاص خان مکحول و محبوس شد دلاور خان با حمید خان که در آن
ایام باهم اتحاد و موافقت بود هر روز در بارگاه سلطانی در آمده با اتفاق سرانجام

در همین است معتران مشار الیهم بخانه اخلاص خان رفته این مضمون را
بعبارات شیرین و تقریرات دلنشین گذارش نموده از راه دولتخواهی بر
کدام نصایح دلپذیر را وا نمودند و لوازم نیک خواهی بجا آوردند لاکن در طبع
درشت اخلاص خان هیچ اثر نکرد و آن پلنگ خشم آلوده مطلقاً بر راه نیامد بلکه
در همان اعراض و تندی افزوده و در استعداد حرب بیشتر کوشید امرای که
دور دور بودند ضرور رسید که بحوالی شهر آمده این فتنه فرو نشانند چون بحوالی
شهر آمده احوال غلامان دریافت کردند اول از راه نصح و نیک خواهی
هر یک از اینها نصایح ارجمند و مواعظ سودمند بتقدیم رسانیدند - اما
بواسطهٔ تندخوئی و بدمزاجی اخلاص خان بر آن مساعی جمیلهٔ ایشان فائده
مرتب نشد همچنان شب و روز تا مدت دو ماه در جنگ و جدال بودند از
اطراف و جوانب توپ و تفنگ و ضرب زن بجانب قلعه سر می دادند خلقی تباه
و ناچیز مے شد آخر الامر چون دلاورخان مرد دانا و مدبر نیک نفس بود از ایذاے
خلق ملاحظه داشت و با خلایق سلوک بر وجه مروت می نمود به بواطن خلق بسوی
او مایل بودند لشکر اخلاص خان را بوعده و وعید از طرف بادشاه هم و امیدوار ساخت
و از اعطا و ایذاے خویش نیز ترغیب و ترهیب نمود بیکبارگی همه لشکر
از دروازهٔ شهر بیرون رفتند مگر بعضی معدودی که قدیمان بودند با وے ماندند
و عین الملک دانکسیان نیز گشته در عقب اخلاص خان فرود آمده بودند از آنجا
کوچ نموده در عقب دلاورخان و حمید خان آمده نزول نمودند دلاورخان با لشکر
آراسته خود بر خواسته در حوالی خانهٔ اخلاص خان آمده شب در آنجا
نزول کرد مردم معدودی که خدمت اخلاص خان مانده بودند همه فراری شدند
اخلاص تنها مانده در همان شب با پسران بجنیز بخوابگاه حمید خان

وحید خان از بر دروازه قلعه نشسته در استعداد حرب سرگرم گشته حیدر
خان از بالای قلعه توپ و ضرب زن و تفنگ بر دنجانه اخلاص خان
نوده داشته هر روز از طرف توپ و دیگر آلات حرب در کار بود مردم
شهر مسکین و رعیت در میان جنگ ایشان پامال حوادث میگشتند چنانکه
یک روز مولانا دوست محمد استرابادی در دوکان سوداگری نشسته بود
که گوله توپی از جانب اخلاص خان بر شش نفر از نفران مولانا مشار الیه
رسید یکی بر دیگری خورده از هم پاشیده هلاک گشتند - و نیز پنج نفر از
فوج فروشان در جای پهلوی همدیگر نشسته بودند که گوله توپی رسیده هر
پنج را بر داشته برد و هر عضو از اعضای آن ها در جائی انداخت هر روز
ازین قسم خرابی بوقوع پیوست اخر الامر دلاور خان و حمید خان از اراده
صلح پیش آمده خواستند که بروی حجتی ثابت کنند چهار کس از معتبران
را که صدر جهان و شیخ سالم و مولانا دوست محمد خان و رفیع الدین شیرازی
اند نزد اخلاص خان فرستاده پیام دادند که درین وقت دشمنان قاپو جو
هر ایک بر سر حد منتظر نشسته اند همینکه لغزشی باین دولت خانه رسد یکبارگی هجوم
نموده ولایت را قبضه کنند شما این فتنه بر داشته آید شایان دولت
خواهی نیست مبادا خلل در کار سلطنت واقع شود ملک از دست رود شماتت اعدا
حاصل گردد و این بدنامی بر سر ما تا دامان قیامت خواهد ماند باید که ما همه
برادران که نمک پروردگان دولت خانه هستیم باهم اتفاق کنیم و اندر
ملک که داشته ایم باهم برادرانه تقسیم کنیم و چون شما برادر بزرگ هستید
ما یاران بخوشی و رضامندی خود بالملک یک لک هون برائی خرج سفره خاصه
مقرر می کنیم واجب است که این فتنه سر کشیده را فرونشانند و بهبود نیکونامی ما همه

اخلاص خان بهم رسانیدند بسبب این طمع و زیاده طلبی که بر طبایع ایشان مستولی شد کینه و نفاق سر برآورده اخلاص واتحاد هر طرف گردیده طعن و تناقض در میان سر کشیده اندیشه از یک دیگر هر ایک را پیدا شد بهر وقتیکه در دربار پادشاهی میامدند هر ایک بجمعیت تمام و هوشیاری مالا کلام مے آمدند مفتنان و آتش افروزان برائے رشد و گرم بازاری خود ها آتش در میان افروختند لفتران یک دیگر باهم سخنان سخت و درشت سر میدادند بطول منجر شده آماده جنگ و جدال می شد چنانچه بهم آن بود که هم درون قلعه شمشیر بر یکدیگر بکرهیند و خونریزی عظیم بوقوع پیوندد اخلاص خان بر حمید خان تقاضای فیل میداشت و حمید خان بر اخلاص خان مطالبه زیاده تے ملک میکرد دلاور خان در میان ایشان آتش نزاع می افروخت وگاهی تقاضاے ملک بر وی می نمود تا آنکه کار بنا خوشی و درشتی انجامید

در میان اتفاق نمودن دلاور خان و حمید خان در برانداختن اخلاص خان بعد از نزاع و پرخاش و ماهیه ملحول و محبوس گردانیدن ورا

دلاور خان و حمید خان در بر انداختن اخلاص خان باهم اتفاق کردند و او را از آمدن درون قلعه تا آنکه ملک و ولایت علی السویه تقسیم نکنند مانع گشتند و در وزیره و از اسباب جنگ او در مزید نهادند اخلاص خان آلات حرب مثل توپ و طفنگ و ضرب زن و شترنگی از برج هاے حصار شهر برداشته آورده رو بقلعه جابجا نصب کرد و سرهای کوچه مسدود ساخت و دلاور خان

ما و شما کلفت بهم رسد و من هم در اینجا دور از حضور افتاده باشم و خود
... یافته حمید رضا خان را که نسبت بمن دارد و از قلعه ازی عزل نموده کسی دیگر
از هنوبان خویش حکومت قلعه داده خود سلطنت را متصرف شود درین باب
صلاح شما برادران چیست امرا صرفه خویش که تصرف و تملک فیلان و دیگر غنایم
... از رنج سفر و سرگردانی دشت و صحرا در تابعداری هم داستانی دلاور خان
... متفق اللفظ والمعنی گفتند ع صلاح ما همه آنست کان صلاح شما است
هرچه صلاح باشد عمل نمایید ما بعد از هم دلاور خان گفت راه ده روزه را به پنج
روز طی کنیم فی الفور سوار شده یلغار روان شد امرا با لشکر موافقت او کردند
... در هر منزل و مقام از شهر فرمانی در باب توقف میرسید دلاور خان
... بخاطر نیاورده در رفتن تعجیل می نمودند در سه فرسخی شهر یکی
از عمده خدمتکاران حضور دوچار او شد گفت که حکم پادشاه جهان
است که فردا داخل شهر شوند که امروز برای دخول و ملاقات ساعت ناسازگار است
دلاور خان گفت سازگاری و خوبی ما همه وقت است که گفتش خداوند
خود بینیم و این گفته اسپ را تند کرده در رفتن شتاب آورد این
خبر چون با خلاص خان رسید طوقا دکرها بادشاه باستقبال آمده
و ملاقات امرا و دلاور خان بعزت گرفته در شهر آمدند اخلاص خان
و حمید خان در نخستین ملاقات غباری که بسبب فیل ... نشسته بود زیاده
شد اخلاص خان در مدت غیبت دلاور خان و حمید خان بموجب
فرامین و احکام بادشاهی ملک و ولایت زیاده از ولایت شریکان خود بتصرف
در آورده بود و حشم و لشکر هم زیاده نگاه داشت شریکان نیز بملاحظه یکدیگر
در نگهداشت زیادتی حشم افتاده بخواهش و طلب زیادتی ملک بر قدر ملک

با خبر رسید دلاورخان بحسن تدبیر اطراف و جوانب لشکر خصم فرو گرفت
و کار بر ایشان تنگ گردانید چنان که آنها را مجال توقف در آنجا نماند
ناچار بشب کوچ کرده راه ملک خویش و پیش گرفتند دلاورخان با امرای
عادل شاهی تعاقب گرفته بر سر ایشان رسید خصم اگرچه آن سمت و روی
خود نداشت که بمقاومت پردازد و لاکن بر طبق قول شیخ **نظم**
وقت ضرورت چو نماند گریز ٭ دست بگیرد سر شمشیر تیز ٭ بمدافعه پرداختند و جنگ
کرری می نمودند خود را بجنگلستان انداخته جان بسلامت بردند یک صد و بیست
جمله فیل غنیمت بدست امرای عادلشاهی در آمد و اسب و دیگر اسباب را خود حساب
نبود میان مردم حمید خان و مردم اخلاص خان بر سر یک فیل نزاع واقع شد
آخر الامر آن نزاع بتوابع و متسوبان آنها سرایت کرد و دلاورخان دویم روز
عریضه مع فتحنامه بحضور بادشاه روانه کرد اخلاص خان چون خبر فتح شنید
دانست که الحال دلاورخان زودی مراجعت خواهد نمود مرکوزش این بود
که او بدو بحضور نیاید تا خود بلاشرکت احدی تمشیت امور سلطنت کرده باشد
و می خواست که قلعداری بالطایف الحیل از حیدرخان که از قدر بیان و
جانب داران دلاورخان بود انتزاع نموده بیکی از منسوبان خویش
سپرد بنابرین فرمان بنام دلاورخان فرستاد مشتمل برین مضمون که
دلاورخان با لشکر در همان منزل و مقام چندی توقف ورزد تا فرمان
مجدد بنابر طلب لشکر نرسد از انجا حرکت نکند و فیلان غنیمت که بدست
امرا آمده اند تمامی بحضور روانه کند دلاورخان بعد از وصول فرمان
جمع امرا زجمع نموده فرمان را بآنها خوانده گفت هیچ دریافتند که مقصود اخلاص
خان از این احکام چیست غرضش جز این نیست که من با شما مناقشه کنم و میان

میشد و از وسے در آن وقت بسا غربا و سپاہیان تقصیران از شر اخلاص خان
محفوظ ماندند اگر او سے نبود بسیار خانہا سے مردم از دست اخلاص خان خراب
میگشت غرض این جلوس ثلاثہ ولایت را بہ تثلیث قسمت در میان خودھا
تقسیم نمودہ قریب دو سال بدین منوال باتفاق بسر بردند

لشکر کشیدن میرزا نبیل سر لشکر قطب شاہ بر سرحد عادلشاہ و لشکر فرستادن عادلشاہ سر لشکری دلاور خان بہ دفع او

ودرین اثنا محمد قلی قطب شاہ لشکر مستعد را بسر لشکر میرزا نبیل استرآبادی کہ
لہ ثانی الحال او را مصطفی خان مخاطب میکرد بر سرحد عادل شاہی فرستاد در
مقام فساد انگیزی شد چون دفع شر اعدا از ضروریات عالم ملک داریست
جلوس ثلاثہ از طرف بادشاہ استمالت نامجات و قولنامجات بنام عین الملک
و انکس خان و دیگر امراسے کہ بیدل و پراگندہ شدہ بودند فرستادند و
ملک و تعلقات قدیمی ہر ایک برانها بحال گذاشتند چون باین نوع تقویت
و تسلیہ خاطر ہر کدام حاصل شد امرا با فوج بنا بر طلب حضور ہمہ در پائی تخت
جمع آمدند عادل شاہ بصلاح دید اخلاص خان امرا را با لشکر بسر لشکری
دلاور خان بجہت دفع قطب شاہ بر سرحد روانہ فرمودند و اخلاص خان خود
با معدودی چند در خدمت حضور ماند و دلاور خان چون بحوالی لشکر مخالف
رسید دید کہ لشکر مخالف در جاسے قلب و منیع میانہ دو کوہ ما واگزیدہ حصار
از چوب چنانکہ لشکر بیگانہ را از آن گذار بسہولیت دست ندهد در پیش کشیدہ
متحصن گشتہ و ایام بارندگی نیز بسر رسیدہ بود لهذا کار زوبار جنگ
بتعویق انجامید مدت شش ماہ در برابر ہم نشستہ بودند چون ایام برشکال

میکردند مدتی طویل بدین منوال منقضی شد منی الفین و ایتین گشت که قلعه درا استعداد
واستحکام مشابه البیت که کمند هوس بر شرفات رفیعش نتوان رسید
وکار زار پیش نتوان برد در غایت انفعال دست از شهر برداشته در ساحت
ولایت درآمده تاخت و تاراجی گشادند و نهب و غارت را ساز کردند
و حاجی کشور خان که از بیجاپور فرار نموده در احمدنگر نیز جاری قرار نیافته
رخ بسمت گلکنده نهاده بود درین وقت ملحق به لشکر قطب شاه گشته مصدر
فتنه انگیزی ها و بدآموزیها میگشت و اکثر خرابیهای نواح بیجاپور برهنمونی و بد
آموزی کشور خان در آن سال بظهور آمد بعد از چندی که موسم بارش
رسید افواج اعدا بولایت خود ها نهضت نمودند امرای ثلاثه چو سر چندی
باهم اتفاق و یکجا دلی بوده سرانجام سلطنت میکردند و در حضور بودن
غلامان ترک و امرای دیگر را از دکهنیان و غیره گران و ثقیل مینداشته هر
ایک را بحکومت قلعه و جای نامزد کرده منتشر گردانیدند مقصود خان که هم یکی
از ایشان بود و بر هر سه ایشان احسان کلی نموده از قید نجات داده بود
چندی با او همدارا و گرم جوشی بسر برده در آخر از وی توهمی بهمرسانید در دفع
او آمدند و بعد چندی ایام اصلاح شاه ابوالحسن عمل نمود و از وی نیز هراس
بخاطره دادند و الحق او در قابوی خویش بود و مرکوز داشت که ایشان را
زبون خویش داشته خود پیشوا علی وجه الاستقلال باشد چون جشمیاره
را ضمیر آگاهی فی الجمله شد عیش و مستی کرده او را گرفتند و بقلعه فرستادند
آنگاه خود ها بالاستقلال بی مشارکت غیری سرانجام مهام مینمودند دلاور خان
در میان ایشان عاقل و پخته و دیرینه و سنجیده بود و خط و سوادی داشت
حمید خان مرد ساده دل نیک نفس کریم طبع بود و شریک مصلحت امور سلطنه

امرای حبوش که اخلاص خان و حمید خان و دلاور خان اند چندی باتفاق شاه ابوالحسن سر انجام امور سلطنت داده در آخر ابوالحسن را گرفته قید نمودند

چون حبشیان از قید عین الملک بدستیاری مقصود خان نجات یافتند و عین الملک از اتفاق و یکتا دلی غلامان هراس پیدا کرده راه انقطاع پیش گرفت باز سر رشتهٔ حکومت و استقلال بلا نزاع بدست حبشیان در آمد منصب کار ملکی و اتابکی بر اخلاص خان مقرر شد و سر نوبتی بر دلاور خان مسلم گردید و حمید خان نیز در سلک امرائی عظام بوده در مهمات سلطنت دخل کلی داشت و شریک مصلحت بود هر سه امرا باتفاق یکدیگر تابع صلاح و صوابدید تاج سلطان بوده باستصواب شاه ابوالحسن مهمات سلطنت را سر انجام میدادند و دفع مخالفان می نمودند در ابتدای این حال مخالفین نظر بر همین سلطنت خانه عادلشاهی نموده دلیرانه نزدیک بیجاپور فرود آمده هر روز بحوالی دروازه آمده جنگ می انداختند سوای خاصه خیل که سه هزار مرد زره پوش که هر ایک بهادر دوران گفته میشد و اکثر چیله کان بادشاهی هر روز با قدر سپاه بر سر مخالفان میرفتند و کارزار رستمانه میکردند در حمله فریقی را از اعدا بزیر تیغ بیدریغ میگذرانید و از پایه حصار رانده پس تر می نشاندند از قضا زخمی بر دست اخلاص خان رسیده که دست از کار افتاد و شمشیر گرفتن نمیتوانست مجروح در خانه نشست و بمداوا مشغول گشت دیگران جوق جوق بیرون تاخته هر روز کارزار دلیرانه

نموده موکلان را اشاره نمودند تا او را از آنجا برآورده به بندی خانه او در دنده
چون رفیع الدین در زندان درآمد حال برادر خود افضل خان را دید طوق آهنی
در گردن و زنجیر گران در پا و دست محکم نشسته آن فر و شکوهی که بوده که فوق از آن
متصور نبود با این تباهی که بدتر از آن هم نخواهد بود تفاوت از عرش تا فرش یافته
در آن وقت قدرت ایزد متعال مشاهده افتاد بعد از آن رفیع الدین دید
که آهنگران نشسته اند همان زیور که بر بدن برادر راست کرده اند برای وی
نیز راست میکنند ناگاه شخصی از در درآمده افضل خان را طلبید خان مظلوم
برخاست و گفت رضا بالقضاء الله و بیرون رفت او را پاره پاره کردند و در
میان بازار انداختند هر کس که از راه میرسید و میدید تاسف میکشید و بچشم
عبرت میگریست یک روز نعش پاش افضل خان در میان بازار افتاده بود
خویشان و اقاربش بعضی در حبس بودند و بعضی مخفی دویم روز طلبه دشت گردان
شاه فتح الله شیرازی از بازار برداشته بردند و به تجهیز و تکفین پرداختند
تاریخ واقعه او بعمل بعضیه مظلوم شد دل یافته اند یعنی دل مظلوم که لام است بیا
بدل شود نهصد و هشتاد و هشت که تاریخ قتل اوست برآید بعد از ین حکم قتل
رفیع الدین هم حاصل کردند باری محافظت الهی شامل حال بود و بعضیه از
حیات مانده بسعی بعضی از اهالی از قتل نجات یافت و بر سر همان خدمات
و عهدها قایم بوده تا مدت سی سال دیگر در ملازمت سلطان ابراهیم ثانی مدت
عمر بعزت و حرمت گذرانید از شر و آفت حساد و بدخواهان محروس و محفوظ
ماند و بخدمتهای بزرگ سرفرازی یافت و در آخر ایام بر حکومت دار السلطنة
بیجاپور مدت پانزده و شانزده سال قایم ماند

بستان پنجم

مقتول شدن افضل خان و محبوس گشتن رفیع الدین شیرازی

چون این همه جماعت صاحب داعیه بودند از کمال درایت و دانائی افضل خان
همیشه در حساب بودند باهم قرار دادند که افضل خان مردی است که خورد و
بزرگ این دولت خانه باو مربوط است و بدل او را میخواهند همچو کامل خان که پیشوا
بود بصلاح او کار می بست و کشور حبشان بسته تار او بوده بر طبق حکم او عمل مینمود
اکنون حبشیان را نیز نظر بر او ست بیم از وی دارند و امید هم از وی الحال
که او را در حبس کرده اند از مقوله رنجش باقی رسانده اینست تا او را از میان برندارند
خاطر ما جمع نشود و حبشیان مایوس نمیشوند چون از دغدغه او فارغ شویم بفراغ
خاطر در مهمات سلطنت بکوشیم پس اتفاق همگنان بر قتل افضل خان و برادرش
قرار یافت و حکم حبس رفیع الدین حاصل کرده بطلب او کسی را فرستادند در آن وقت
نفران او از بیم فرار نموده بودند رفیع الدین تنها در محل مطبخ نشسته منتظر بود که از
پرده غیب چه بروی کار آید یکایک آن شخص آمده گفت بادشاه یاد می فرماید
رفیع الدین جان در مشت گرفته برخاست و مضطرب الحال روان شد بادشاه
در آن وقت بر بالای برج دروازه تشریف میداشتند و در آنجا از هوا خواهان
رفیع الدین کسی نبود او را دستها بگردن بسته چون بحضور بادشاه رسانیدند
و او تا آن حال خدمت حضور میداشت و خزانه و مطبخ هنوز حواله او بود و روز و شب
در حضور بسر میبرد و اکثر بهم زبانی مستفید میگشت همینکه بادشاه او را دست
بگردن بسته و با آن حال تباه دید بی اختیارانه از کرسی برخاست و تغیر در مزاج
بهم رسانید حاضران مجلس که همه مخالفین بودند اضطراب بادشاه مشاهده

همدران وقت پرفتن جماعتی که در هیچ حساب نبودند پیش آمدند وراه یاب سخن
گشتند بعرض بادشاه رسانیدند که افضل خان درین هنگامه که بیرون نشسته
معلوم نیست که در چه تدبیر و در چه خیال است صلاح وقت آنست که او را در
گوشه نشانند تا این فتنه فرو نشیند بادشاه از مزکورات این مردم بی خبر گفت
بهتر باشد امام الملک که از محلداران معتبر و پیش افضل خان آمده گفت بادشا
می طلبد خان برخواست در دالان شد همینکه قدمی چند رفته باشد بگوشه دیگر برد
نشاندند غرض هر طرف هنگامه سر برآورد که صورت صلاح از هیچ طرف نظر نمی آ

معزول کردن چاندبی بی سلطان حبشیان را از حکومت و وکالت بشاه ابو الحسن دادن

بادشاه در اثنای این شورش و فساد خود بدولت و اقبال در محل چاندبی بی
بعقد اصلاح و دفع فساد تشریف بردند و درین باب مشاوره و صلاح جوی
چاندبی بی سلطان که عاقله زنان بود بادا آنست که این همه شورش و فتنه
طرف سر برادر آمده و از سبب تسلط و حکومت غلامان است امراء و دکنیا
اصل بر حکومت حبشیان رضامند نیستند و بر قول و فعل ایشان اعتماد ندا
در دفع حضمان بکرد و یک دل نمی شوند کاردانی را کار فرموده امرای حبشی را در
خوانده حقیقت حال دلپذیر و فهمایش هاے دلچسپ بنوی بیان فرموده که
سرداران حبشی باوجود جهالت و خود رائی بالطبع و رغبت دست از مهمات سا
کشیده خویشتن را بی دخل ساختند و برضاے دلکشتند هرکس را اصلاح
تجویز نمایند تا بهم دولت خانه بهم رساند چاندبی بی سلطان شاه ابو الحسن
را پیش کشیده و ابو الحسن را بخلعت وکالت سربلند ساخته تمشیت مهام سلطنت

بهراد الملک سرلشکر نظام شاه لشکر متفرق شده خویش را فراهم آورده باتفاق
فوج محمد قلی قطب شاه که همدران نزدیکی بر سریر سلطنت تلنگ جلوس فرموده
بود و خبر الکسبر باهم تعاقب لشکر عادل شاهی نمودند چون نزدیک رسید امرا با لشکر
که بیرون حصار غنوده و آمده بودند اندرون حصار آمدند ضرورت شد اولا افضل
خان را اندرون فرستادند تا مکانی بجهت فرودگاه لشکر و امرا تعیین و تجویز کند
بعد ازان عین الملک و انکس خان نیز اندرون آمده تعیین جایها می نمودند
آن جایها را امرا که گرفته نموده بودهم و سنگاسنها نشانده همراه داشت درین اثنا
جماعت غلامان که بشوخی و شوخ گوئی مشتهر بودند دستور خان حاکم قلعه را بعلت آنکه
با عین الملک زبان وار درگرفته در حبس کردند و دروازه قلعه ارک بسته آماده جنگ شدند
یکی از غلامان بادشاهی که مقصود خان نام داشت سوار شده و چندی از غلامان
و دیگر نیز بعضی سوار فیلان و بعضی سوار اسپان از عقبش روان شدند چون بدروازه
الهپور رسیدند یکایک با سنگاسنها دوچار شد همینکه نظر مقصود خان بران سنگاسنها
افتاد بسرعت خود را رسانید حایل درمیان عین الملک و سنگاسنها شد و آنها
را از سنگاسنها فرود آورده و زنجیرها شکسته را اسپان سوار کرده راه قلعه
گرفت و بحضور رسانید عین الملک اینصورت که مشاهده کرد یقین دانست
که جمیع غلامان بادشاهی باهم اتفاق میدارند دیگر و دیگر اهستند مبادا صورت
نوع دیگر رو نماید توقف یک لحظه در آنجا مصلحت ندیده عنان بر تافت و راه
اقطاع گرفت و باقی امرا و اعیان از تبعیت و موافقت اخلاص خان
و غیره منع مے نمود و تغیر بسیار غرض شورش عظیم رو نما شد و درین سلطنت
خانه هرج و مرج بسیار بهم رسید

مقید گشتن افضل خان بسعایت نااهلان

دکهنیان وامرای دیگر به پیشوای عین الملک رضامند بودند و شاه ابوالحسن و مرتضی
انجو خود برای پیشوای مخنت ها کشیده بودند میان این اعیان در تقرر
پیشوائی اختلاف واقع بود و هر کس بخود میکشید تا چار مهام سلطنت خاطرخواه عجلته
انتظام نیافت و چون عین الملک در میان سایر امرا و اعیان در استعداد
لشکر و سامان سنجیده کی امتیاز کلی داشت بنابران هرکدام از اعیان و کارپردازان
هر روز بملازمت او میرسیدند یک روز عین الملک بوقت قابو چهار نفر را
از غلامان که اخلاص خان و حمید خان و دلاور خان حبشی و سهراب خان ترکی
باشند و با امارت بزرگ و شوکت عظیم رسیده بودند گرفته نموده در بند
گذاشت و زنجیر در پا نهاده و بر باقیان موکل تعیین کرد چه او را ازین قوم اندیشه
قوی بود اگرچه این جماعت و ترکی و هندی تمامی هزار نفر بودند اما همه جوانان
سپاهی دلیر با اسپ و یراق و استعداد بودند و باهم اتفاق و یک دلی پیدا داشتند
و اکثر بر کارخانه جات متعین گشته و با اهل کارخانها وصلت کرده شوکت و ابهت
قوی پیدا کرده بودند و بتقریب وصلت و قرابت جمعیت ایشان وقت کار سه چهار
هزار مرد جری و مردانه که بر یازده هزار تفوق پیدا داشتند فراهم می آمدند ازین
جهت ملاحظه عظیم ازین جماعت پیدا کرده میخواست که اکابر این جماعت را پراکنده
ساخته هر یک را بقلعه بحکومت فرستد تا در حضور نباشند و خود بفراغ خاطر
امر وکالت مستقل باشد

رهائی دادن مقصود خان امرای حبشی را از قید عین الملک و باز بر سر حکومت رفتن آنها

چون نظام شاهیان از متفرق شدن لشکر عادلشاه و انقلاب سلطنتگاه خبر یافتند

مصطفی خان را در پاسے یکی از قلاع هندوان دستگیر کرده در بنکاپور حبس نموده بحضور باز گشته بود خداوند خان نام حبشی که در آن فوج سر لشکر بود همینکه شنید که این چنان خون سید مظلوم کرده آمده است او را پاره پاره کرده غذائی زاغ و زغن گردانید اخلاص خان بعد از رسیدن اینخبر فرامین طلب بنام شاه ابوالحسن و رفیع الدین پسران شاه طاهر و سید مرتضی خان انجو برادر شاه قاسم به بنکاپور و بنپاله فرستاد تا آنها بزودی بصحت و سلامت بدار السلطنة بیجاپور آمدند—

لشکر هزیمت خورده نظام شاه باز فراهم آمده بر افضل خان تاختن و بازگشتن افضل خان به بیجاپور

قبل ازین کشور خان بجهت مدافعه لشکر قطب شاه و نظام شاه لشکری مستعد نموده بسر لشکری افضل خان روانه کرده بود افضل خان بتائید الله المستعان در عرصه نه ده روز دو بار بر مخالفان تاخته مظفر و منصور گشته بود ازین پس لشکری عادل شاهی متفرق گشته پاره بهمراهی کشور خان بشهر آمده و پاره بر مهم مصطفی خان بنواح بنکاپور نامزد گشته قلیل با افضل خان مانده بود درین وقت فرصت یافته لشکر متفرق گشته نظام شاهی فراهم آمده بر لشکر عادل شاهی تاخت آورد افضل خان تاب مقاومت در وسع خویش نیافته رجوع بدار السلطنت نمود

بقید آوردن عین الملک حبشیان را و طوق زنجیر کردن

چون هنوز پیشوائی بکسی مقرر نگشته غلامان میخواستند که پیشوا کسی از ایشان باشد

بزرگ را گرفته آورده اند اخلاص خان بکندن چشمانش حکم کرد و رفیع الدین از آن هم.
لبعد جد و کد از ان عقوبت خلاص بخشید در اثنای این حال کتابت عبد المومن
مغل زاده که کشور خان بخطاب امین خانش نوازش فرموده بر مهم مصطفی خان
سمت بنکاپور رسیل نموده بود در رسید که باقای خویش کشور خان نوشته بود وآن
مکتوب را چون وا نموده برخواندند نوشته بود که بنده از مهم بنکاپور فراغ جسته
اکنون بقلعه بلکانون روانه میشوم مهم آنجا باتمام رسانیده بقلعه بیناله عازم
خواهد شد کار آنجا نیز بزودی سرانجام داده عنقریب خود را بحضور خواهم رسانید
چون بر اهل مجلس این مضمون سربسته بپیرایه وضوح بکشود اخلاص خان گفت که
امین خان با حشام قلعجات چه کار داشته باشد کشور خان او را بجهة
مهمات مامور ساخته که او آن مهمات را سرانجام داده است و خواهد داد —
رفیع الدین شیرازی گفت که اگرچه از فرمایش و حکم کشور خان خبر ندارم
اما از اشارات این کتاب چنا مفهوم میگردد که امین در قتل مومنان این
اهالی مامور است پس مصطفی خان در بنکاپور بقتل رسیده اما به بلکانون که بلقب
مصطفی آباد مشهور است میر و جهت شاه ابوالحسن و برادر و ولده رفیع الدینا
حسین که در آنجا محبوس اند بقتل ایشان هم مامور گشته باشد باز قلعه
بیناله که نامبرده از ان جهت است که مرتضی خان انجو و برادرش شاه قاسم
در آنجا مقید اند شاید که بقتل ایشان هم مامور گشته باشد حضار مجلس
سخن رفیع الدین را تصدیق کردند غایتش آنکه اراده الهیه در قتل شاه
ابوالحسن و برادرش و مرتضی خان انجو و برادرش جاری شده بود که
منصوبه از فلک شده باز داشتن نشدست یعنی چون امین خان برحسب حکم
کشور خان مصطفی خان را بقتل آورده بازگشته و به لشکری آویخته که پیشتر ازین

آیند مزاحمت و ممانعت کنند من آنها را بآنها بخشش کنم چون این خبر بگوش
رفیع الدین رسید تمام شب در قتل گذرانیده علی الصباح پیش از آمدن
اخلاص خان در قلعه آمده بدیوان حاضر شد چون اخلاص خان در دیوان خانه
در آمده رفیع الدین را نشسته دید رو در هم کشید و آثار غضب بر چهره اش
پدید گردید و بمردم خویش گفت که عورات بیارید و کناسان و دیگران راهم حاضر
کنید تا عورات را برین اقوام قسمت نمایم میر رفیع الدین با ربعا وضعه پیش
آمده گفت حاشا و کلا این عمل بشما نمی پسندم و لایق شما نمیدانم و هرگز بدین معنی
رضا نمیدهم و شما را بخدا و رسول سوگند دهم که از سر این عمل بگذرید و این اراده را
از خاطر دور سازید اخلاص خان همچنان بر سر تندی و تیزی خود مقتصر بود یکی از
دوستان رفیع الدین از سر هواخواهی ورا گفت شما را چه ضرور شده است
که با این دیو خشمناک که نشاء غرورش بران آورده که هیچکس را بنظر نمی آرد چرا
معارض شوید بگذارید تا هرچه خواهد بکند او داند رفیع الدین جواب داد که درین وقت
در دربار دشاهی کسی نیست که دم از امر معروف و نهی منکر زند پس برین وجب
که محافظت شرم و ناموس بکنم غایتش هر قدر تندی که او بر نفس من راند
بمدارا بگذرانم لیکن این عمل قبیح را نخواهم گذاشت که او از پیش برد
غرض چون جد و اهتمام رفیع الدین مرتبه الیه بود حق سبحانه تعالی
اخلاص خان را از ان اراده فاسد باز آورد تا اینکه رفیع الدین هم بخصور
او مردم خانه کشور خان بزرگ را بخانه ایشان روانه کرد و زن کشور خان
کوچک با خدمتگاران قدیم ایشان به برادر وید رشان سپرد با تمامی
انچه لایق خدمت بودند در خدمت علیا حضرت والده بادشاه بڑی صاحبه
داد و ضعیفه چند دیگر که بودند آزاد نموده سر داد منجن خان پسر کوچک کشور خان

نمود نخست از همه غلام کشورخان یاقوت نام حبشی را که معتمد بود در خدمت بادشاه
گذاشته بود پاره پاره کرده و هر پاره بر هر دروازه شهر فرستاده در آویخت
و آن کسانیکه سرفراز کرده و تربیت یافته کشورخان بودند اکثرے او را
کشت و زن و فرزند و عیال و مادران و خادمان او را آزاده کرد که به کناسان و حجام
دوزان و اراذل بخش کند و آن جماعت را طلبیده بر سر مجلس گفت که عیال کشورخان
را از درون قلعه اند بیارند تا باین جماعت بخش کنم در بدل آنکه کشورخان کنیزان و
خادمان حرم بادشاهی را بر مردم بخش کرده بود و بر مردم خویش و بجا آوردن این
امر تاکید بر تاکید مینمود و ساعت بساعت بجدتر میشد و در آن وقت کسی چنان در دربار
نبود که سخن و اراده او را معارض شده مانع این کار شود مگر رفیع الدین بنت قریبه الیه
درست کرده بمعارضه او قیام نمود و مزاحم اراده او شده گفت کشورخان فقط
ثواب نموده کنیزان و عورات را بر دو ادمی واصل داده تا بر نهج شرع اطهر بعقد
آورند با وجود اینحال بدنام و انگشت نمائی خلایق شده و بجزای این عمل خراب
و مستاصل گردید حرم کشورخان بزرگ که دولتخواهی سر و جان نثار و ایثار نموده با
زنان کشورخان کوچک که همه اکابر زاده و خاندانی اند بخش دوزان و کناسان
که میدهید بخاطر آورید که قبح این و بدنامی در چه مرتبه خواهد بود و اخلاص چنان
ازین سخن بر رفیع الدین سخت اعراضی شده گفت که کشورخان حرام خوار و نا
دولتخواه بود و سزاوار بدتر ازین است رفیع الدین گفت کشورخان بجزا و سزائ
کردار خویش خواهد پیوست زن و فرزندانش را چه گناه از خدائے عزوجل
بترسید و محافظت شرم و ناموس بندگان خدا بکنید بعد از قیل و قال بسیار
از آن وقت تغافل کرد و شب به محلداران تاکید نمود که پیش از نماز صبح اقوام
اراذل را و هم عورات کشورخان را حاضر آرید تا پیش از آنکه مردم در دیوان

اص خان و دیگر امرائی حبشی و دکنی چون بر قید کشورخان اطلاع یافتند
لجمعی داخل بیجاپور گشته بملازمت سراسر سعادت سلطان ابراهیم عادل شاه
رف گشته هر کدام فراخور منزلت بخلع فاخره و مناصب لایقه سربلند شدند
لاص خان بمنصب وکالت اختصاص یافته زمام امور ملکی و مالی بدست آورد
عرض پادشاه رسانید که متعلقان و منسوبان کشورخان در قلعجات و تعلقات
ستند اگر رضا باشد از حضور عرض اینها مردم کاردان میفرستیم پادشاه فرمود
باتفاق میر رفیع الدین برادر افضل خان باقتضای وقت عمل نمایند در همان
وزی فرمان سعادت عنوان بنام چاند بی بی سلطان که قلعه ستاره فرستاد و
ان علیا حضرت چاند بی بی سلطان به بیجاپور تشریف آورد و اخلاص خان برنج مسا
حافظت و تربیت پادشاه را بوی رجوع نمود چون سکه اشرف همایون مصحوب
شورخان رفته بود در فکر بودند که چه باید کرد رفیع الدین عرض نمود که سکه عقیق یمنی
بر آن نقش اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب نوشته شده و همیشه در انگشت
پادشاه شهید می بود وگاهی در حضور فرامین را بان سکه مزین میکردند در
تحویل خزانه عامره موجود است حکم باحضار آن صادر شد رفیع الدین آن سکه
را حاضر آورد و بخون شاه شهید آلوده بود بملاحظه شریف در آورده امر فرمودند
که همین سکه روان دارند مدتی بران عمل جاری ماند وقتیکه کشورخان در گلکنده بدست
یکی از هواخواهان مصطفی خان کشته شد غلام کشورخان آن سکه اشرف را از گلکنده
به بیجاپور آورد و ازین پس برین سکه عمل جاری شد اخلاص خان هر روزه
بدولتخانه پادشاه می آمد سرانجام مهمات مالی و ملکی میکرد و غلامان را پیش
کرده بر سر حکومت قلعها و تعلقات تعیین کرد و روز بروز در تربیت اینها می بود چون
او در اصل مرد غیور و تند مزاج و بدخو و به نفس بود و شروع در آزار متعلقان کشورخان

درین ملک کسیکه ازوے شمارا توقع امداد واعانت بود غیر ازیشان نیست کشورخان
این راے را مستصوب دانسته رفیع الدین را نزدیک خود طلبیده صورت واقعه بتفصیل
بازگفته التماس کرد که ما درین دولتخانه کسے جز شما نداریم حالا بیکس و بے وسیله درمانده ایم
از شما توقع عهدے وسوگندی داریم که در خرابی ما یان با کسے موافقت نکنند و در اصلاح
کار ما خود را اصلا معاف ندارند رفیع الدین بر مقتضاے وقت شرطهاے چند گرفته
سوگند خورده و بر آن سوگند و عهد او برادرش افضل خان تا مقدور جز طریق ایفا
نه سپردند القصه اخلاص خان بالشکر فراوان بر قصد کشورخان چون نزدیک بیجاپور
رسید کشورخان اگرچه ظاهرا بجهت حفظ ناموس و وقار در نخست در تهیه مقابله در آمد
اما چون یقین دانست که بمقاومت بر نخواهد آمد فرار را قرار داده از اموال غارت
کرده مصطفی خان وکامل خان دو سه صندوق پر از جواهر نفیسه و مرصع آلات گران
بها و شصت تسبیح مروارید بابت کامل خان که اقلش بیک دو لکه هون می ارزید
گرفته از راه دیگر بطرف ولایت نظام شاه شتافت چون قبل از رسیدن او در
احمدنگر افعال ناشایسته او زبان اعلی و ادنی گردیده بود مردم آنجا با او عداوت
قلبی بهم رسانیده بود همیکه بر رسیدن او اطلاع یافتند زیاده از بیجاپور به فضیحت
او پرداختند تاب نیاورده از انجا بملک قطب شاه رفت نیز در انجا بشهرت تمام
بدنامی نزد بادشاه بار نیافت و بدست یکے از مردم اردستان که از هواخواهان
مصطفی خان بود بضرب خنجر از پا در آمد آرے که کرد که نیافت مدت پیشواے
کشورخان چهار ماه دوازده روز بود ـ

تسلط و استیلاے اخلاص خان و دیگر حبشیان بر مهام سلطنت بادشاهی

رسیده اودیم باین خواری و بی حرمتی اخراج کرده امروز مارا جز جان دادن یا
انتقام گرفتن چیزی دیگر منظور نیست امروز روز قتل ماست یا روز داد عدل ما است
همینکه سخن تا باینجا رسانیدند متوجه برادر و پسر کشورخان شدند که همدران لشکر
این هر دو از جمله امرایان عمده لشکر بودند برادرش مغل خان منصب سرخیلی داشت
و پسرش کمال خان سر سر نوبتی بود هر دو دران وقت با جمعیت خود با مستعد و آماده
ایستاده بودند غلامان هیجان غضبان و جوشان بر پسر و برادرش تاختند و هر دو
را اسیر و دستگیر نموده در قلعه شاه درک محبوس ساختند بعد ازین اخلاص خان
با دولت خان و دیگر چند امرای لشکر بقصد کشورخان متوجه بیجاپور شد چون این
خبر بکشورخان رسید مبهوت و مضطرب گشته در فکر اخلاص پسر و برادر افتاد
بعضی از نزدیکانش گفتند که غلامان و امرای لشکر این کار کرده اند پسر و برادر شمارا
گرفته و بقید آورده معلوم است که بی استصواب و استرضای افضلخان نخواهد بود برادرش
رفیعا اینجا است او را گرفته حبس باید کرد تا برادر و پسر شمارا نیز بگذارند کشورخان
رفیع الدین را طلب نمود تا مواخذه کند و بحبس اندازد و بعضی از مخصوصان مصلحت
بین دیگر با وی گفتند که درین وقت رفیعا برادر افضل خان را گرفتن و محبوس کردن
مناسب ندارد بلکه شمارا نهایت ضرر دارد بجهت آنکه افضل خان با لشکر بسیار در
سرحد نشسته همینکه خبر گرفتن برادر خود شنود بی ملاحظه بر شما خواهد رسید و شمارا
الحال استعداد آنقدر نیست که با وی مقاومت بر آیند و مردم شهر از شما نیز رنجیده
دل و آزرده خاطر اند با شما موافقت نخواهند کرد و کار مشکل خواهد افتاد فکری به ازین
باید کرد و آن اینست که برادر افضل خان را بحضور طلب داشته خاطر جوی بسیار
کنید و بمدارات فراوان و تملق پیش آیید از وی عهد و سوگند بگیرند که با مخالفان
شما موافقت و مصادقت نکند و حتی المقدور در استخلاص متعلقان شما سعی بجا آرند امروز

وجاہت سلطانی در وقار و تمکین است بادشاہان در مجلس بہ
زیادہ بود شان و شوکت ایشان ہم زیادہ خواہد بود ہر کدام را
بہ تخصیص ما کہ کم سالیم۔

فرار نمودن کشور خان از بیجاپور بصوب ملک قطب شاہ پناہ بردن و کشتہ

افضل خان متواتر دو بار لشکر خصم را ہزیمت دادہ بفتح و ظفر
ہم می خواست کہ بہ تعجیل بر سر کرنجتکان کہ پناہ بقلعہ دہارور
متوالعتہ متعاقبہ حاصل کند امرا ترغیب و تحریص بر این
آنہا غرور و نخوت کشور خان را دست آویز عذر کردہ در موا
ہم میگفتند کہ بعضے امرا کہ غلامان قدیم این دولتخانہ و نمک
درگاہ اند خبر است کہ امروز فردا میرسند۔ باتفاق آنہا با
رویم این بہتر خواہد بود در ہمین منصوبہ بودند کہ بعد از روز
خود رسیدند و ہم از راہ بملاقات افضل خان و دیگر
مصیبت زدگان با دل سوزان و جگر بریان و دیدہ گریان
و فغان کہ واے بے ناموسی و بے شرمی کہ ہنوز جا
ایم امروز مردن بہزار درجہ از زیستن بچنین خواری
اجہل بے حیا پیشہ نمک حرامی را تا بکجا رسانیدہ و خاک
سرا نباشتہ حرم محترم صاحب ما را کہ خواہر بزرگوار مرتبہ
قرار دادہ او ست و ما کہ سالہا نمک خوردہ اد ایم و با این

سلطان را از محل سرا بر آورده بیرون شهر بردی چنانچه هیچکس را خبر نبودی دیگر روز
از انجا بستاره فرستادی تا چندین رسوائے تشددی برین عمل نکرده مرتکب این
جرات وبے شرمی گشته مطعون خلایق و مغضوب و ماخوذ خالق شد شوخی و بیحیائی
او دیگر آنکه کنیزان و خدمتکاران حرم بادشاهی را بمتعلقان خود سپرد و هیچ پاس
دب خداوند نمک و نعمت نگاه نداشت و نیز یکے از شوخیهاے او آنکه روزے
در خدمت سلطان ابراهیم در خزانه عامره در آمد صندوقهاے آلات مرصع کشاده
پاره زیور و آلات مرصع جهت پیرایه علیا حضرت ثریا صاحبه والده سلطان ابراهیم
خادمان آنحضرت در طبق نهاده همراه سلطان در اندرون حرم سرا فرستاد
والده سلطان همینکه نظر بر آن طبق زیور گذرانیده محقر یافته بر کشورخان تغت شد
که این قدر چه لایق ما بود که فرستاده است می بایست که بهتر و لایق تر فرستادی
بر آرنده آن زیور سرزنش بسیار کرد چون غضب و گرمے والده فرو آمده از ان
حالت سکوتے بهم رسید سلطان بخدمت والده خویش بعرض پرداخت قبله گاها گر
سلطنت از ما است هر چه هست از ما هست و اگر غیر ازین خواهد بود این را هم بما
نخواهند گذاشت چرا خاطر شریف آزرده میدارید فی الواقع این سخن است که بآب
باید نوشت همدران هنگام خورد سالی از ان بادشاه خردمند این چنین سخنان
بوقوع آمده و پسندیده بسیار بوقوع میرسید چنانکه همدران ایام علیا حضرت
والده سلطان ابراهیم فرمودند شما در مجلس که می نشینند خاموش می باشند چرا با کس
حرف نمیزنید و بسخن در نمی آئید سلطان فرمود دران مجلس کیست که با وی صحبت
مکالمه و مخاطبه دارم خدمت کارے چه هستند که گاهے عرضداشتے میکنند جواب
میدهم مثل منی باید اگر میداشتم باوے صحبت میداشته باشم و بکلامے
هم زبانیش اختصاص بخشم دیگر آنکه شوکت و عظمت سلطنت در سنگینی است

بظهور آورد و بر طریق مادر خود خون زده همایون اہل حسین نظام شاہ کہ در اول سلطنت پیش مرتضی نظام شاہ مدت شش سال سلطنت را مقیدی شده سرانجام میداد خود ہم سلطنت ابراہیم شاہ را سرانجام میداده باشد چون کشور خان ازین تدبیر آگاہی یافت از بیم آنکه مبادا چاند بی بی فتنه برپا کند که تدارکش آینده در حیز امتناع افتد بر فحوای علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد در حبس نمودن چاند بی بی سلطان قصد مصمم نمود تکلیف منزل گذاشتن کرد چونکه چاند بی بی سلطان در برآمدن از حرم سرا مانع ورزید خواجه سرایان و بیرزالان بادشاهی را فرستاد تا بزور و عنف بدر آرند آنها پاس ادب را نگهداشته در وضع حرمتش نکوشیدند بعد ازین خواجه سرایان و بیرزالان خاص خویش را فرستاد تا به عنف و تشدید چنانکه هیچ مرتبه از اہانت و استحقاق باقی نمانده از محل سرا بیرون کشیده آوردند و در پالکی نشانده به سواری تمام از شهر بیرون برده بستاره فرستاد چنانکه کنیزان و خادمان ایشان در روز روشن از میان بازار برگاوان سوار سر و پا برهنه فریاد کنان میگذشتند عالمی از مشاہده اینحال بفریاد و فغان آمدند آن روز در شهر مصیبتی بود که از مصیبت روز علی عادل شاہ بدتر ازین عمل تمامی عالم از ادنی و اعلی از کشور خان برگشت حتی زنان و فرزندانش و عام خلق شهر در کوچه و بازارها و از بلند نفرینش میکرد و بر وقت سواری او علانیه میگفتند که این ہمان یزید متغلب است که باعث خون فرزند زاده مصطفے صلی الله علیه و آله وسلم یعنی مصطفے خان گشته و برادر الله بادشاه چاند بی بی تهمت بربسته مقید ساخت و تلف مال شورش بر آورده نزدیک بود که بر سر او هجوم عام آورده بی حکم بادشاه بسنگ و کلوخ سنگسارش کنند و به سزای کردارش رسانند با وجودیکه ادراسیری بود که در نهم نجی چاند بی بی

از معارف بیجاپور قصد جان تو کرده در همین قلعه که محل سکونت تست شربت هلاک خواهد چشانید او نیز پس از اندک فرصتی از بیجاپور گریخته بمملکت تیلنگانه خواهد رفت و در انجا بشمشیر یکے از ابناے روزگار کشته خواهد شد و در آخر چنان گفته بود مصطفی خان بگفته او فرموده کشور خان شهادت یافت و او نیز در گولکنده در همان زودی کشته شد۔

چاند بی بی را بزور و تشدید از محل سرا برآورده به ستاره فرستاده قید نمودن

کشور خان از اسیر گشتن و هیچ و زیر سنگین مصطفی خان که نظیرش درین دولتخانه نبود غرور و موفور پیدا کرده در فکر چاند بی بی در افتاد که وے نیز از داعیه داران بود بلکه داعیه اش از همه فزون تر بود چه مرکوز چاند بی بی سلطان آن بود که کشور خان همیشه سر اطاعت بر خط فرمان او نهاده سلطان ابراهیم را در منزل او آورده در کنف تربیت او سپارد و سرانجام مهام ملکی و مالی و بصوابدید وے سر دان دارد کشور خان ایند عار را سرانجام نمیداد و به تغافل میگذرانید درین اثنا خبر اسیر و حبس نمودن مصطفی خان رسید چاند بی بی سلطان از کشور خان سخت اعراضی شده کلمات درشت خفت آمیز و اہانت آمود او را گفت و بجد تمام در دفعش در آمده با بعضے غلامان بادشاهی که بمراتب امارت عالیه رسیده بودند مشاورة نمود و خاطرهاے شان از جانب کشور خان برگردانید و بجوڈلی ساخته و بر دفع او ایشان را برانگیخت و در تدبیر آن بود که بعد از دفع کشور خان سلطان ابراهیم را نزدیک خود آورده تربیت نماید و عطوفت و شفقت مادرانه

نفران دولت خواه قدیم را یک یک از سر اعمال دور کرده بجاے آنها معتمدان
خود نصب می نمود از شنیدن کنکاش امرا از مصطفی خان نیز اندیشه عظیم پیدا
کرده دست پیے او در آمد و پنج و شش امرا را بر سر مصطفی خان که در ضلع ملیبار
و حوالی بنکاپور تعیین فرمود تا چندے نبرد در میان مردم مصطفی خان و امراے
کشور خان بوقوع آمد در آخر مصطفی خان مغلوب گردیده رو گردان شد و همگی از
قلعها هنود پناه برد اهل قلعه بسبب نزدیک بودن لشکر کشور خان در قلعه را بر روے
مصطفی خان کشادن نتوانستند رسنی از بالاے حصار فرو گذاشتند تا بآن
رسن مصطفی خان را بالا کشند چون مصطفی خان دست بآن رسن استوار کرده
نیمه راه بالا بر آمده بود که بعضے از لشکریان کشور خان واقف این حال شده
بجلدی خود را رسانیده پاے مصطفی خان بگرفته کشیده و بزیر آورده و دستگیرش
کرده در قلعه بنکاپور محبوس ساختند و بعد از چندے شربت شهادتش چشا
نیدند گویند برهمنی بود منجم در ولایت بنکاپور که از او صناع و اطوار علوم علوی
و سفلی خبر داشت و احکام ایام مستقبله را مطابق نفس الامر بے کم و کاست
میگفت و در احکام او تخلف واقع نشدی چنانکه قبل از آنکه قلعه بنکاپور به تسخیر
اسلامیان در آید حکم کرده بود که پس از مدت بست سال این حصار یعنی مصطفی خان
نامی از تصرف راجهاے هنود بدر رود و قضا را بعد از انقضاے موعد مذکور
چنانکه او گفته بود بوقوع انجامید این سخن بسمع مصطفی رسید با حضار او فرمان
داد چون او حاضر شد تلطف بی غایت بر و نموده گفت که از آنچه طالع من بخاطر
آورده حال و مال باز نماے منجم زائچه طالع را بنظر امعان ملاحظه کرده سر پیش
افگند خان بدلجوئی بسیار منجم را گفت هر چه معلوم تو شده است بے اندیشه
بگوے و هیچ ذره پنهان نداری گفت چنین مستفاد میگردد که فلان سال یکے

بعد از آنکه لشکر را بدفع مخالفان روانه کرد در استحکام کار خود افتاده همه بهبود خویش منظور داشته است و بس متعلقان و منسوبان خود را به قلعه جات و لایت بر سر عمل فرستاده در استحکام اساس خود میکوشید الحال که خبر این دو فتح قریب قریب شنیده انقدر مغرور و خود پسند گردیده که ما فوق آن متصور نیست در مقام بر انداختن نفران قدیم در آمده همه متعلقان خود را پیش میکند الحال صلاح وقت آنست که ما چند روز در شاه درک مقام کنیم تا اسپ و فیل آسوده شوند و دیگر امرا که فرامین طلب ایشان رفته همدرین عرصه میرسند بعد از ان صلاح کرده ایم بر سر مخالفان تازیم درین اثنا فرامین طلب بنام امرا رسید که کشور خان بی استصوا چاند بی بی سلطان در طلب فیلان نظام شاهی که امرا به غنیمت بدست آورده بودند فرستاده بود ازین عمل از کشور خان علاوه غباری در دل هاے امرا گردیده بیش از بیش آزرده خاطر گشتند و باهم بمشاورت پرداختند که عریضه بخدمت چاند بی بی سلطان نوشته التماس نمائیم که مصطفی خان را از صوبه بنکاپور طلبیده مهمات بادشاهی باو رجوع فرمایند و بطریق عهد بادشاه شهید او را اجملة الملک و وکیل السلطنت گردانند که دیگر توقع اطاعت این سرمست باده غرور یعنی کشور خان از ما فدویان سر اسر تغور ندارند چون شمه ازین کنکاش بسمع کشور خان رسید که اول از غرور و استکبار بر سر آورده بود الحال از شنیدن این خبر بالکلیه پاک ملاحظه از بیش بر داشته در وادی ستمگاری قدم پیش گذاشت و در دفع سید بی گناه مظلوم مصطفی خان افتاد و در دفع دیگر هم چشمان داعیه دار نیز پرداخت ۔

فرستادن کشور خان لشکر را بر سر مصطفی خان اردستانی

چون استیلا و استقلال کشور خان در مهمات سلطنت بدرجه کمال حاصل گردید

افضل خان بالشکر آراسته بر قصد مدافعه اعدا روان شد اولا متوجه سرحد قطب شاه
گشته چند روز بابا یکدیگر نشستند و هر روز جنگ و نبرد اتفاقی می شد تا وقتیکه
امرای پایه تخت عادل شاهی مثل عین الملک و انکسخان و امرای حبشی اخلاص خان
و حمید خان و دلاور خان از هر طرف بالشکرها رسیدند مخالفانه سنجیدند که باتفاق
هر سه لشکر با افضل خان پی در پی ریخته دست بروی نمایند افضل خان به بی
باین منصوبه برده به هشیاری تمام پا در جای خود قایم کرده جنگ در انداخت
و آسیای حرب در گردش آمد بهادران جانبین داد مردی و مردانگی میداد
در معرکه کارزار حمله های رستمانه بردی کار آوردند که داستانهای بیژن و اسفندیار
از صفحه روزگار می شستند آخر الامر بعون الله السیم فتح و ظفر بر پرچم عادل شاه وزید
شکست بر لشکر قطب شاه افتاد اسباب و اثاث فراوان از فیل و شتر و اسپ و غیره
بدست عسکر منصور عادل شاه در آمد باز افضل خان با سایر امرا اصلاح وقت چنان
دیدند که به تعجیل خود را بر لشکر نظام شاه رسانیده ایشان را هم گوشمالی بدهند چون
بحوالی لشکر نظام شاه رسیدند اینان بی خبر خاطر جمع متفرق فرود آمده بودند
بهزاد الملک ترک سر نوبت نظام شاه که سر لشکر آن فوج بود مستعد جنگ شده
برابر عسکر منصوره آمده یک دو حمله مثل حرکت مذبوحی بتقدیم رسانیده عاجز آمد
تاب مقاومت در خود نیافته رو گردان شد باقی لشکر نظام شاه متفرق گشته بعضی
کشته بعضی خسته پراگنده شدند درین فتح هم فیل و اسپ بسیار دست برد لشکر
عادل شاه شد در عرصه ده روز و فتوحات چنین میسر گشتند بعضی از لشکریان نظام شاه
بعد از تفرقه لشکر بقلعه دهارور پناه برده بودند افضل خان خواست که کرم
بر سر سید مرتضی بک یزی که نیز بدهارور پناه برده بود خود را رساند درین امر امرا
موافقت نه کردند و گفتند که روز بروز بلکه ساعت بساعت خبر شهر میرسد که کشور خان

بمعالجه پردازم شاید که فضل الله شامل حال شود و صحتی رو دهد آنکار اصلاح و صواب
ید شما بیرون نیستم هر خدمتی که فرمائید بآن قیام نمایم ـ کشور خان گفت این نه
ن وقت است که چنین عذر با چنگل زنید و خود را بکنار کشید و مرا تنها بدست
بیدین دشمنان خونخوار بسپارید تا انجام کار در سلطنت خانه مخدوم با خللها واقع
شود و شماتت اعدا و دلشادی دشمنان حاصل آید هر چند با این اعذار دست
ز دامن شما بر ندارم چون افضل خان دید که مبالغه از حد رفت و دیگر عذرها را
جا نماند و توهم آن شد اگر زیاده ازین تعلل راه یابد کار بمناقشت کشد لاچار
ن برضا در داد و گفت از صلاح شما خارج نیستم کشور خان دیگر بار برخاسته
بغلگیر شد و دست بپالیش رسانید خاطرها از کدورت بالکلیه صاف و پاک گشته
در سر انجام مهمات مشغول شدند و آن جماعت مخالفان را نیز بانواع استمالت
و خاطرداری بر مناصب مناسبه مقرر داشتند و بعضی را بامارت قرار دادند
درین اثنا از سرحدها خبر رسید که نظام شاه و قطب شاه و کفره بیجانگر بسرحدها
لشکر فرستاده در مقام فساد اند ضرورت شد که لشکر بمدافعه آنها فرستادن
چون هنگام آغاز صلاح امور سلطنت بود و هنوز جهات عظمی دولت خانه خواه کرسی
نشین نشده بود کشور خان صلاح دران دید که دفع این شورش که از چهار موجه
بلا برخاسته جز برای صوابدید و تدبیری صائب افضل خان متصور نیست
ناچار بخان مشارالیه باعث گردید که با لشکر و جمعیت بسیار بسر مخالفان رسیده
دگوشمالی بواقعی داده از سرحدها باز گرداینده ساحت ملک را ازین خار و خاشاک
پاک سازند ـ

تعیین نمودن کشور خان لشکر را بسرکردگی افضل خان برای دافعه مخالفان

بغرض مدعایش میکرد و میگذاشت که مهمات سلطنت رونقی پذیرد خلاصه مقصود ات
این قوم آن بود که ابراهیم شاه را با والدهٔ محترمه شان بطرف مکهٔ معظمه روانه سازند
وشاه فتح الله را در قلعه محبوس کردانند و شمارا که افضل خان رید بقتل آرند با میل
کشند و رفیقان را که رفیع الدین شیرازی است مواخذه نموده از وحساب خزانه
عامره بگیرند و پسر میان علی که برادر زاده اسماعیل عادل خان است و مدتی بدید در
بندرکوده بود در انجا متولد شد الحال در بیجاپور است بسلطنت بردارند و مرتضی خان
انجو پیشوا باشد و کشور خان و شاه قاسم باتفاق مهمات سلطنت و لوازم وزیر حکومتی
سرانجام میداده باشد باقی مناصب مناسب حال هرکس دیده قرار بخشند هرگاه که
شهزاده عاقل کامل هیچو ابراهیم که بادشاه شهید او را در سلک فرزندان خود گرفته
درسایهٔ تربیت خود پرورده بمرتبه ولیعهدی او بشارت داده باشند با وکفران نعمت
ورزیده وی را با والدهٔ اخراج کنیم و دولتخواهان این آستان را که غایت در اخلاص
و فدویت بجان کوشیده خدمات شایسته بجا آورده اند و غیراز نمک حلالی
وجان نثاری شیوهٔ دیگیا شانها بوقوع نرسیده بپاس خاطر اینان خراب کنیم
وهلاک سازیم باقی امرا و اعیان و تمامی لشکر و ملک اینچنین امرای را از ملک
روا خواهند داشت یقین است که مرا نیز دنبال کامل خان خواهند فرستاد حالا د
آنست که شما توجه مهمات این دولت خانه شده رونقی تازه بخشند بنحویکه شماتت
اعدا نگردد و بادشاهان اطراف که همیشه در مقام مخالفت بوده اند الحال دندان
کرده بقصد تسخیر ملک از جا برخاسته بر سرحد بار سیده در صدد و خرابی افتاده
اند چنان تدبیر صائب بعمل آرند که آنها نادم گشته خائب و خاسر باز کردند افضل خان
در جوابش گفت از بیماری چندین روز با مرا اضمحلال چنان دریافته که دل و دماغ
کار و بار و مشاغل دنیا اصلا نمانده اکنون صلاح وقت آنست چندی در خانه صلاح

بخانه خود گوشه گرفته هرگز میان ایشان در نمی آید و نظاره میکرد که فلک شعبده از پرده
نیلگون چه بازی بروی کار می آرد شب پنجم چون هر ایک بخواب رفتند کشورخان
پنهان خود را بخوابگاه افضل خان رسانید و به کمال عجز و نیازمندی التماس کرد
که نسبت تلمیذ و استادی در میان است من که تربیت یافته و لطف پرورده
آنحضرت ام درینوقت پر شدت مرا دستگیر شوند و از خون و اعانت محروم
نسازند و تدبیرے شایسته درین بر روے ظهور ارند و الا وقت بر من بغایت
تنگ آمده است آنها که بمن مخصوص و مهربان بودند اکنون تشنه خون من گشته
بر قصد هلاک من برخاسته اند رحمی بر حال من بکنید و شما استاد ید من شاگرد
درین وقت تلمیذ خود را بفریاد رسید افضل خان خود را بکنار کشید. و از دخل دادن
خویش درین معامله ابا نمود کشورخان بمبالغه بسیار پیش آمده الحاح نمود که اگر درین
وقت توجه بمن نفرمائید و در اصلاح کار نیائید کار بخونریزی عالمی منجر خواهد شد و در
کار و بار سلطنت خللها واقع شود و خود را بکنار کشیدن درینوقت صلاح جائز
نیست افضل خان لاچار آمده قبول کرد با کشورخان همداستان شد دیگر خوان
مجلس گرم شد و باب تدبیر و مشاوره باز شد کشورخان در عین آن گرمی بغالب خان
سر سر نوبت بآواز بلند گفت چه ملاحظه میکنی برخیز زود باش بموجب قرارداد
عمل کن غالب خان فی الفور مرتضی خان و برادرش شاه قاسم را از مجلس
برخیزانید بمحل دیگر برده محبوس ساخت بعد از دو سه روز به قلعه فرستاد و معتبر جانان
را معه فرزندان از شهر اخراج نمود تا از نزد الکبشاره بهند روانه شد کشورخان
با نزدیکان خویش از مجلس برخاسته بخلوت خانه آمد افضل خان را بخلوت
طلبیده در بغل گرفت و معذرت خواست و شرح حالات و تدبیرات آن جماعت که
مقید و محبوس گشتند بیان نمود که درین چهار پنج روز که هنگامه فساد گرم بود هر کس

شد بردو فرسخی راه از شهر باوے رسیدند کامل خان جنگ در استاد و داد مردی و مردانگی درداد عاقبت کار چون چراغ بغاوت و نمک حرامی از فروغ نور فلاح بے نوراست لشکر کامل خان همه متفرق شد و او تنها ماند چون دید که از معرکه بیرون رفتن ممکن نیست شروع در جولان کرده بهر طرف می تاخت جمعی را برهم زد انقدر تردد کرد که اسپ وسوار هردو از کار باز ماندند شخصے از عقب آمده بطعن نیزه او را از اسپ بزیر انداخت شیر بچه نام دلیر مشهور پیش رفت که کامل خان ببرد کامل خان که شمشیرے که در دست داشت آنچنان بر سینه شیر بچه زد که زره و خفتانش دریده بر سینه او خورد و آخر الامرش برید بحضور آوردند واثاث و اسباب او تمام بخالصه در آمده اکثر اموال در تصرف کشور خان ا رفت. مدت حکومت کامل خان بالاستقلال دو ماه دوازده روز بود۔

ذکر تسلط کشور خان و مدت حکومت او

چون از بابت کامل خان فراغ خاطر دست داد اهل حل وعقد در تدبیر ضبط و نسق امور سلطنت در آمده اول در تعین منصب بزرگ وکالت باهم تنازع داشتند چار پنج کس بودند از اعیان درگاه که هر ایک را داعیه پیشوائے بود کشور خان و مرتضے خان آنجو و برادرش شاه قاسم و غالب خان سر سر نوبت و معتبر خان. که درین باب متنازع بودند و بایک دیگر نقار و تفاضرت میداشتند آن شب همه اکابر و اعیان در دولت خانه بادشاهی بسر بردند باهم مشاورت مینمودند تا قرار مناصب دهند هر کس بروفق مدعاے خود صلاح میداد و هیچ یک قرار نیافت سه چار روز به همین وتیره گذشتند آخر کار بجائے رسید که میان ایشان هم در دولت خانه کار بقتال و خونریزی انجامید افضل خان درین ایام

ود ساعت بساعت خبر میرسید که فلان و فلان باهم اتفاق کرده در فلان منزل
جمع گشته اند هیچ از آنها باور نداشت افضل خان نیز از روی شفقت و مهربانی
باد نصایح و مواعظ میگفت و در اصلاح کار او مساعی می نمود اینها را بازیچه
غرض آمیز تصور مینمود چون دیگ تدبیر پخته شد مخالفان بر قصد او روان
شدند دران آوان در محلات بادشاهی بکار امارت مشتغل بود چون هجوم خلق
دید از دروازه بالای حصار که بود بیرون رفت دروازه را از عقب بست
کس از عقب نه در آید خود را بر یک گوشه رسانید رسنی بر کنگرهٔ قلعه استوار کرده
خود را پائین انداخت دستها مجروح شد تا کمر در میان گل ولای خندق فرو رفت
از آنجا بصد تعب بیرون آمده تا دروازه حصار شهر رسید چون در بسته بودند
بر بالای حصار شهر در آمده خود را بجای حید در خندق انداخت غلامی حبشی
که باو موافقت کرده بود بتعجیل خود را بخانه رسانیده اسب باو آورد تا سوار شده
بخانه در آمد بدان بیشه تغیر لباس کرده پارهٔ از نقد و جواهر گرفته متوجه کلبه شد
که چند روز بسر باو را ساخته تا از آنجا بناه جنگلی دیگر برد چون از حیات کامل خان
نفسی چند مانده بود از آغاز بر آمدن آواز محل بادشاهی تا رسیدن او بلشکرگاه
و خانه خود هیچکس واقف حال او نشد در آن جا چون کشور خان با چهار پنج صد
نفر پوش بر قصد او در قلعه آمد بان بد اراده کامل خان که به جانفشانی پیش
می آمدند از شمشیر گذرانیده در جای که کامل خان بود در آمدند او را ندیدند
و به تفحص بسیار در محلات بادشاهی جست و جو کردند نیافتند عاجز آمدند و دروازه های
قلعه در تصرف کشور خان در آمده عالمی را صورت امیدواری و نجات از شر کامل خان
حاصل درین اثنا خبر رسید که کامل خان از حصار بیرون آمده به لشکرگاه و خانه
خود رفته از آنجا بیشتر روانه شد فی الفور لشکر یکه موجود بود بر سر کامل خان متعین

حرم بزرگ که بادشاهزادگان واکابرزادگان وخویشان وندان بودند وهرکدام محلی علیحده داشتند بجهته تعینات ایشان دیهات ویرگنات مقرر بود وکامل خان برکارکنان نیز حکم کرد که تنخواه نشینان وکتابداران مردم حضور امانت کنند تا یک یک راانجاطر آورده فراخورحال هرکس دیده بدهیم ونیز نسبت به چاندبی بی سلطان درمقام بےادبی شده کلمات ناملایم گفتن وحرکات ناشایسته بوقوع آوردن گرفت ازین قسم افعال تمام ارکان دولت واعیان حضرت وامراے درگاه واهل حرم محترم بادشاه باو بدشدند ودر دفع او تدبیر میکردند چاندبی بی لباس زنان ونیبه وچرخه پیش حاجی کشورخان سپهسالار کشورخان بزرگ که درسلک امرانتظم بود فرستاده پیغام داد که کامل خان لایق منصب جلیل القدر ووکالت نیست واین میراث پدرلست بتو رجوع نمودم برآن متصرف شو ورحفظ ناموس خداوند خویش بجان کوشیده ازسراین نمک حرام بےباک همه راانجات ده وبه زودے هرچه تمام تر دفعش کن وگرنه لباس زنان را برخود راست کرده چرخه ونیبه شغل داشته باش کشورخان بدین حکم ونوید مستظهرگشته جمعی از اعیان راباخود متفق ساخته دردفعش می سگالید باوجودیکه این اخبار بگوش کامل خان میخورد چون گوش هوش او از پنبه غفلت وادبار پراگنده بود اصلا بخاطر جان داده دریے اصلاح نیامد بلکه بازیچه خیال کرده با محرمان خویش میگفت ببینید که مردم چه سان وبنال من گرفته مرامی ترسانند وخیال میکنید که من ازین افسانهاترسان شوم ودست ازکاروبار بردارم این چه معنی دارد کناسان که ازازل اقدام انداز براے میراث سرو جان فدا میسازند ومن چگونه ازین کار درگذرم ومضایقه نکنم که وارث سلطنت منم واین سلطنت میراث من است ازین قسم مالیخولیات بسیار میگفت وخواب غفلت ونکبت او را فروگرفته

ذکر حکومت و تسلط کامل خان

اول کامل خان که از کبار اجزاے آن دولتخانه بود و چنانکه گذشت در سوابق خدمات
پسندیده کرده از محرمان امور مملکت گردیده بود و بر همه مهمات مالی و ملکی مستولی گشته
غیر خدمت حضور و محافظت بادشاه وجه بر سایر خدمات و مناصب متعلقان معتمد خود
را تعین نمود و قلعه را نیز بیکی از منسوبان خویش سپرد در اوایل حال سلوک
مستحسن پیش گرفت و پرورش و تربیت بادشاه بچاند بی بی سلطان زوجه
علی عادل شاه بازگذاشت و قراین استمالت بسایر اعیان مملکت ارسال داشته
در تسلی خاطرها کوشید رفته رفته در اندک روزے تکبر و غرور بسیار شروع در عرض
خزانه عامره کرد یک یک صندوق کشاده نفایس آن بیرون می آورد در صندوقهاے
دیگر می نهاد رفیع الدین که حوالدار خزانه بود آنرا بتفصیل قلمبند میکرد کامل خان
بروے اعتراض میشد و می گفت که تو حجتے بر من حاصل میکنی و نیز غائبانه اورا تهدید
بسیار می نمود و منع از نوشتن میفرمود و اسباب بسیار به بهانه تشریف خود از
خزانه عامره بیرون برد چند صندوق دیگر انتخاب کرده بود فرصتش نشد که بیرون
برد و نیز شروع در تصرف کنیزان حرم محترم کرد بعضے از مخصوصان حرم را هر سه ماه
از خزانه عامره تعیناتی مقرر بود که هر سه ماه بآنها میرسید کامل خان بخزانه دار گفت
که بموجب ضابطه تعیناتی هر یک علیحده در پارچه جامه بسته نام آنکس بران نوشته
بیار که من در حضور خود لایق و نالایق بخاطر آورده تقسیم نموده و هم خزانه دار موافق
گفته او زرها حاضر آورد کامل خان آن زر گرفته بدرون حرم برد یک یک حرم را
نام گرفته بحضور طلبیده بدست خود میداد تا تمام تعینات دران را بخاطر آورد قریب
بست نفر ازین جماعت انتخاب کرده در محل علیحده نشاند و خارج این جماعت محلات

بستان پنجم

در ذکر ابراهیم عادل شاه بن شاه طهماسب بن ابراهیم عادل شاه

در سوانح سابقه گذشت روزیکه علی عادل شاه بر تخت فرماندهی جلوس فرمود
برادرش طهماسب را بلقصان تخمیم جهان بینش رسانده در نظربندی گذاشت شاه
طهماسب را دو پسر بوجود آمدند یکی ابراهیم دویم اسمعیل پادشاه هر دو برادرزادگان
را بدل دوست داشته بکمال تعهد پرورش و تربیت می فرمود تا آنکه بر وفق تقدیر
بر فرمان ناگزیر رسید زخم کاری از دست خواجه سرا خورده نقد جان بمقتضای اجل
سپرد اعیان و ارکان دولت دوم روز مسند سلطنت و خلافت را بجلوس مبارک
شهزاده ابراهیم شاه منور و مزین گردانید دران هنگام مدارج عمرش از نه سالگی تجاوز
نکرده بود معهذا ان صغیرسن بکمال تمکین و سنجیدگی وحدت فهم اتصاف داشت
از ناصیه خردگی و آثار بزرگی هویدا بود روز اول از اول صبح تا وقت عصر بملاقات
گرفتن و تشریف دادن اعیان و ارکان اشتغال فرمود وقتیکه از مجلس برخاسته
خادمان حضور تا دروازه حرم محترم رسانیدند ازانجمله شخصی بعرض رسانید که
از نشست چنین دیر البته بذات عالی کوفت و ماندگی رسیده باشد اکنون باستراحت
میل فرمایند بزبان گوهرفشان فرمودند که جهی الحال بجا حواله شدن آسانی و
استراحت را گنجایش ندارد ولاکن بمقتضای سن بمهام مالی و ملکی نمی توانست پرداخت
و ابتدای جلوس چند نفر از امرای درگاه بر حسب نوبت یکی بر دیگری غلبه
زمام حل و عقد امور سلطنت ملک [illegible] اختیار خویشتن آوردند

کاریز آب باهتمام کشور خان در سنه نهصد و شصت و هفت آمده بنای شاه برج و ماه برج در سنه نهصد و شصت و هفت بنای پیا محل در سنه نهصد و شصت و هشت بنای گگن محل در سنه نهصد و شصت و نه فتح بیجانگر در سنه نهصد و هفتاد و دو فتح رایچور و مدکل در همین سال و بستن حصار بیجاپور در سنه نهصد و هفتاد و سه قلعه دهارواڑ از کشور خان در سنه نهصد و هفتاد و پنج و قلعه بنکاپور در سنه نهصد و هشتاد و یک بنای باغ فدکس در سنه نهصد و هفتاد و شش بنای باغ دوازده امام که باغی است و در سنه نهصد و هفتاد و چهار بنای مسجد جامع در سنه نهصد و هشتاد و پنج الی جلد شد فلا تدعو مع الله احدا بایه تاریخ او است عدد لشکر سوار هشتاد هزار اشام اصناف مضاف فیلان نهصد و سی و پنج

بستان چهارم تمام شد

وگاهی مدینه منوره میگرفتند دیگر گاهی میفرمودند که من اسمی می دانم که چون در شب چهاردهم ماه کسی در مهتاب باشند وچشم برهم نهد وآن اسم چندبار بخواند وچشم بازکند اگرحیاتش باقی است سایه جمیع اعضا سالم بنظر آید والا تن بی سر بنظر می آید در ینولا خود را بی سر دیدم مدت سلطنت علی عادلشاه هشت و بیست سال و مدت زندگانی چهل وهفت سال روز یکه بر تخت سلطنت جلوس فرموده چنانکه گذشت یک کروڑ پنجاه لکهه هون نقد و اثاث و اسباب از جواهر و آلات و اسلحه و اقمشه بیحد و بی شمار بود باز ملک بیجانگر از ملناد کرناٹک وملیبار که در از خیزی وکثرت ارتفاع ممتاز ومشهوراست در احاطه تصرف او آمده سخاوت بمرتبه افراط آنقدر رسیده بود که روزی بر نامه عمرش خط فنا می کشند عین الملک نام ایلچی اکبرشاه که از چند روز نشسته بود برای رخصت کردن او آنقدر خزانه موجود نبود که او را مرخص سازند هنوز ایلچی مذکور در بیجاپور بود که این واقعه غریبه رو داد ایلچی بی حصول جواب معاودت نمود تاریخات عبارت ظلم دید- از تاریخ شهادتش خبر میدهد و ملا محمد رضا مشهدی المتخلص برضای مرثیه و تاریخ برین نهج در سلک نظم آورده است مرثیه آه که دست اجل در چمن عدل و داد + نخل فتوت فکند شاخ مروت برید + بر فلک خسروی گشت از این ماجرا + مهر کرم مختفی ماه سخا ناپدید + خسرو عادل لقب شاه علی نام آنکه + ظلم بدوران او کس نشنید و ندید + وقت وداع جهان تا نرود تلخ کام + از کف ساقی دور شهد شهادت چشید + منشی دیوان غیب از پی تاریخ آن + بر سر دفتر نوشت شاه جهان شد شهید- وفات اسد خان بروایت ابراهیم اسدخانی در سال جلوس علی عادلشاه سنه نهصد و شصت و پنج بنای شاه درک باهتمام میر نعمت الله سنه نهصد و شصت و شش بنای شاه پور متصل بیجاپور در سنه نهصد و شصت و هفت بنای

بستان چهارم

فرمودند تو عجب ابلهی چیزها که سالها بود بآرزو می‌خواستیم چرا آزرده می‌شوی باز
درهمان چند روز یکی از خادمان حرم آمده درگوشش چیزی می‌گفت رو بجانب من
کرده فرمودند که از برای عورتان لباس می‌خواهند بدهید عرض کردم از چه قسم
لباس باید داد فرمودند لباس سفید بدهد که در دکن رسم است که زنان بیوه لباس
سفید می‌پوشند خادم باز بتقاضای لباس آمد گفتم که چنین لباس فرموده‌اند خادم
دستها بر سر زده گفت که صاحب ما را چه شد که چنین سخنان می‌گویند بعد از آن وقت
دیگر بعرض رسانیدم که عورات از لباس سفید شگون بد بر میدارند اگر حکم شود لباس
رنگین بدهیم فرمودند که ما گفتیم در گذشتیم تو هر چه صلاح بدانی بده روزی در برگوهه که
باغی است میان دو خندق و در آنجا مسجدی بنا فرموده‌اند که یک هزار سی و سه
چراغدان می‌دارد که عدد و اسم غالب است و آن مسجد را مسجد غالب نام نهاده‌اند
در حوالی آن مسجد استاده بودند مرا فرمودند شمشیری که یادگار جد ما اسمعیل عادلشاه
در خزانه است بیارید چون بیاوردیم از غلاف کشیده ملاحظه چند فرمودند گفتند
که ما امروز شمشیر از کمر میگشائیم دیگر نخواهد بست این شمشیر را در محراب مسجد غالب
بیاویزند رفیع الدین میگوید هنوز آن شمشیر در محراب مذکور آویخته است باز در همان
چند روز نشسته با افضل خان صحبت می‌داشتند [illegible]خان فرمودند که چهار هزار
هون حواله مولانا مصطفی خان سپاری بکنند که بشیراز برده در تعمیر روضهٔ امیر سید احمد
بن حضرت امام موسی کاظم و خادمان آن روضه صرف کنند بنده استاده بودم
و بخان خطاب کردند تعجب نمودم که چرا بخزانه دار نگفتند شاید دانستند که در خزانه چیزی
نمانده ضمیر معلوم کرده مرا فرمودند که غم مخور که در خزانه تا حیات ما وفا خواهد کرد
از این قسم سخنان درین سه چهار ماه بسیار میفرمودند و در اکثر اوقات می‌گفتند
که من می‌روم و زود میروم گاهی پرسیدم که بکجا برای تسلی خاطر گاهی [illegible]

میل تمام داشته بودند که از هر جنس کتاب بهم رسانیده بودند کتابخانه معمور رنگین
جمع آمده بود قریب شصت نفر کاتب و خوشنویس و مذهب و مجدول و مجلد
و نقاش در کتابخانه همیشه بر کار خود حاضر بودند چهار صندوق کتاب از کتابخانه
انتخاب نموده مدام در سفر و حضر نزدیک خود می‌داشتند اتفاقاً در سفری از سفرها
در آخر روز بمنزل رسیدند و باران عظیم باریدن گرفت لشکر متفرق شده وقتیکه
بمنزل تشریف آوردند صندوقهای کتاب را طلب فرمودند بعد از تفحص معلوم شد که همراه خزانه
عامره براه دیگر رفته در فلان قریه نزول کرده است بغایت اعراضی شده فرمودند
که بارها تاکید نموده‌ام که صندوقهای کتاب از من جدا نکنید فائده نکرد در حال
یکی از امرا فرستادند تا صندوقها بیاید و تا صندوقها نیامده بودند قرار نگرفتند
گاهی در آخر روز به تخم مرغ برشته میل می‌فرمودند من بیست تخم مرغ در رومال گره
در آب جوشان غوطه داده همچنان می‌آوردم آنها را شکسته زرده آنها در داشتقی
گرفته قدری می‌بردند گاهی یازده گاهی دوازده تناول می‌فرمودند در شب آخرین
ایشان تخم مرغ طلبیدند بطریق معتاد بیست عدد پخته آوردم زرده‌های آن تخمها تمام
شکسته بر آمد الا دو عدد که درست بر آمد همان دو یکی را بردند باز بیست دیگر پخته
آوردم اینها هم تمام ناقص بر آمد مگر یکی همان را تناول کرده فرمودند گویا نصیب
ما زیاده نمانده و همچنین شد در اواخر عمر از وفات خویش خبر می‌داشتند و گاه گاه
بتقریبات ظاهر می‌ساختند چنانکه روزی بر سفره نشسته بودند با نیازمند خان از هر
سخن می‌گفتند آخر سخن پادشاه باینجا رسید که گفتند الحال بیست و دو سال است که از
خالق جسم و جان می‌خواستم نمیدادند درینولا بشارت می‌رسد که ترا دادیم بن
را خوش آمد گستاخانه پرسیدیم آن چیست از روی بشاشت و شگفتگی فرمودند آن
شهادت است من از سوال نمودن خویش پشیمان گشتم بنهایت آزرده شدم مرا و بد

درویش اندکی نقره بیکدیگر بافته بر میان می بستند و کلاه مخملی قلندرانه بر سر و چادر ری
چهار ته همچو قلندران بر دوش میگرفتند و گوشه های آنرا بر سینه میگذاشتند و در
پا کفش چرمی استعمال میکردند همیشه لباس باین وضع می پوشیدند و چوب دستی در
دست میداشتند و خود را علی شیر می نامیدند و در فرش و نشیمن خود نیز در تکلف نمیداشتند
اگرچه عمارات عالیه پر تکلف ساخته بود لیکن قالیچه پشمی مستعمل سالها در بارگاه انداخته
بودند که بران می نشستند اما وقتیکه ایلچی و رسول بادشاهان میرسید و ملاقات میگرفتند
فرش و مسند بکمال تکلف از قالین ها مخمل زربفت و ابریشمی و زربفت و توشک
و پشتی و اساس مجلس در همه تکلف همه در بار می آراستند بخوبی که زیاده ازان متصور
نبودی و با طوایف انام صحبت ایشان بطریق ادب و تواضع بودی روزی بعد از
طعام خوردن بر کنار حکیم الملک تکیه زده بودند بنده ایستاده بود دامن بنده
گرفته کشیده فرمودند به نشین نشستم فرمودند که اهل عالم مرا چه می گویند
و چگونه شناخته اند بنده چون از الطاف و عنایات بینهایات بادشاه خود کرده
گستاخی شده بود دلیرانه جواب گفتم عالمیان هنوز آنحضرت را ندانسته اند چنانچه که هستند نشناخته اند
این جواب ایشانرا خوش آمد شگفته و خندان شده سر مرا بر سینه خود نهادند و
فرمودند که این معنی به تفصیل بیان کن بعرض رسانید ذات مبارک جامعیتی که دارند فهم
مردم بدان چگونه می برد وقتیکه با خدمتگاران خویش صحبت میدارند گاهی بطرز
اطفال افسانه چند سر میدهند و گاهی بطریق مجذوبان که الهام از عالم غیب
یافته خبر میدهند که فکر هر کس بکنه آن نمیرسد و گاهیکه با علما و فضلا صحبت میدارند نکات
علمی و کلمات دانشمندی بر زبان میرانند گویا عالمی است که بر مسند افادت تکیه زده اهل مجلس را محفوظ
میدارد و وقتیکه در مجلس با دانایان و مدبران با رسولان سلاطین بسخن در آیند گویا سکندر زمانی است که
با ارسطو نشسته در مکالمه کشاده است کسیکه جامع این صفات و فضایل بود چه شناسند کی او را می توانند شناخت

وبی مزگی و تلخی و ترشی بر زبان نمی آوردند گاهی اگر مقربان ونزدیکان
درباب بی مزگی یا شوری وبے نمکی سخن می گفتند خود می فرمودند که
رزاق علی الاطلاق طعامها طیار کرده پیش فرستد از راه رغبت باید خورد
وشکر نعمت بجا باید آورد تا مزید نعمت شود نه اعتراض باید کرد که بموجب کفران
نعمت گردد و شاهد این حال آنست که روزی خیار کهاے چند که در زراعت
می شود بحضور آورده بودند بنده آنها را پاک ساخته هر ایک را چهار پارچه کرده
پیش می داشتم از روے رغبت قریب پنج و شش تناول نمودند
در آخر یکی ازان خیار کها گرفته سه پارچه ها تناول فرموده یکپارچه بمن
دادند و فرمودند که شما هم بدین میل کنید چون در دهان آورده خائیدن
گرفتم تلخی آنچنان یافتم گویا زهری می بود هیچ تلخ مثل او نچشیده بودم حیرتم
خود گرفت که همچو تلخ را چگونه تناول نموده باشند که یک پارچه آنرا از جگر تا دماغ
تلخ گردانید و طرفه آنکه هیچ آن تلخی را بر زبان نیاوردند و نه در بشره مبارک
پیدا گردید و بیک پارچه آخرین که مرا عطا فرمودند خادم خود را تنبیه نمودند
بی آنکه کسی از اهل مجلس بر آن وقوف یابد روزے مرا فرمودند سفره بکشید
و خود بر سر پا استاده سیری نمودند چون سفره کشیده مستعد کردم خود
بجلی دیگر رفته بودند در آنجا رفتم تا خبر کنم دیدم که بعضی از خدمتگاران
خزانه و شربت خانه طعامی در پیش داشته اند و میخورند بادشاه نیز در میان ایشان
نشسته و با ایشان طعام تناول میفرمایند و آن طعام نان ذرات بود با سفیدها که اهل
دکن آنرا پخته با نان بکار برند چون مرا دیدند فرمودند که بے منت شما شکم خود را پر کردم
از طعام همچنین لباس زینت نمیکردند از جهت ملازمان که در خدمت حضور می باشند لباس قماش
سفید باریک که هیچ هون و شش هون خریده شده میدوختند و نیز کری از سیم و آهن و مس

ده بر سر داشت و پاره برد و تش پاره بر دامن رفت و بمشقت تمام روان شد
مره با افتادند بعضی دریده شدند و هوبها منتشر گشتند آنکس در جمع نمودن آن شد
دیگران نیز چندی بر سر وقت او رسیدند می بود اشتند و برای خویش می چیدند
سه چهار هزار از آن بدست دیگران افتاد همچنین قصها بسیار فراوان اند اگر جمع کنیم
دفتری می طلبد و هر روز از ارکان دولت و اعیان حضرت و خادمان حضور که بسلام
می آمدند هر کدام مهمات سه چهار کس از مستحقین عرض نموده سرانجام می دادند یا از خزانه
یا از ولایت یا زمینهای زراعت بسبیل انعام هر ساله القصه هر بار خزانه و زر و جواهر
و اقمشه و غیره آن قدر که جمع می شد باین عطا و بخشش در اندک روزها صرف می شد خلقش
بمرتبه بود که با خدمتگاران نزدیک صحبت می داشت و وقت می گذرانید آن چنان
سلوک با ایشان می داشت که کناس که مستراح ایشان پاک می کرد بجو اعتقاد آن
داشت آن قدر مهربانی که پادشاه برخود دارد با هیچکس نداشته باشد و گاه بودی
که سخن نقل می کردند و کسی در میان سخن معارض می گشت و می گفت که نه چنین است می فرمود
که شما اول عرض داشت ما بخاطر آورید اگر جای اعتراض بوده باشد میکرده باشید
در رحم و شفقت بحدی بود که بنده منصب خان سالاری می داشت مرا فرمودند
که در مطبخ حیوانات مطلق ذبح نکنند چه لازم است که برای یک نفس ما چندین حیوانات
ذبح کنند بطریقی که سایر الناس گوشت از بازار میخرند شما هم می خریده باشید و میفرمودند
که طعام خاصه یا در ظرف سفالین آورده باشید باقی بطریق رسم و قاعده اگر
باشد مضایقه نی و در باب طعام و لباس و فرش هرگز تکلف نمی کردند و مقید بزینت
نمی بودند اکثر اوقات بر زمین می نشستند و درویشی و بی قیدی و بی تکلفی یگانه
عصر بودند با خلایق با آداب و تواضع بودند و با خدای خود با نیاز و هرچه در وقت
اشتها نظر در می آمد تناول می فرمودند هرگز قصوری که در طعام می شد منع خوردنی

می گویند در شان عادل شاه صاحب جد نمیدارد لهذا کاتب در چند مقام روایات شیرازی را بر حکایات استرابادی ترجیح یافته اختیار نمود چنانکه این واقعه قتل و دفعه جنگ عادل شاه با رامراج و تحقیق نسب یوسف خان و دیگر چند مقام

ذکر شیم مرضیه و شمایل سنیه علی عادل شاه شهید و بعضی اشارات او بوفات خویش

رفیع الدین شیرازی که بخدمات خانسالاری و حوالداری خزانه و حوالداری محلات مخصص و منصوب بوده مدت بیست و یک سال در خدمت و ملازمت علی عادل شاه بهره نموده علی الدوام بشرف هم بزمی و همکلامی و حضور باشی مشرف بود خصایص و خصایل چند که از آن پادشاه سلیم الطبع صوفی مشرب بود بی قید و بی تکلف معاش داشتی در شفقت علی خلق الله ممتاز و در کرم و سخا بی نظیر چون آواز جود و عطایش در جهان منتشر گشت از چهار رکن عالم خلقی رو بدرگاه او آورده و از خوان انعام و احسانش ذله بر می چیدند و طبقات اهل فضل از علما و شعرا و صلحا و دیگر اهل استحقاق از فارس و عراق و آذربایجان و عربستان و سایر ممالک می آمدند قدر و ثروت یافته مقضی المرام باوطان مراجعت می نمودند بحدیکه بنده انچه میدانم از اهل شیراز که مولد و منشای بنده است ده هزار اهل استحقاق آمده با جمعیت و اسباب و تجمل باز گشتند اندر روزی درویشی مداح قلندر نام آمده مصحفی گذرانید او را همراه گرفته بخزانه عامره آوردند صندوقی بود پر از ظروف مسی که در بعضی از آن ظروف پنج هزار بودند و در بعضی ده هزار هون آن صندوق وا کرده به قلندر فرمود انچه می توانی ازین بردار و ظرف پنج هزاری برداشت و نیز شخصی از شاکردپیشه کان نیلجی نام آمده التماس مدد خرج کتخدائی کرد و دران وقت هشتاد هزار هون ارسال آورده بحضور داشته بودند او را امر نمودند ازین قدر که می خواهی بر کیسه آن شخص شانزده صره برداشت که در هر صره یک هزار هون بود چون از بس سنگین بود نمی توانست

ـر ازی میگوید مشهور چنین شد که قتل علی عادل شاه باشاره کامل خان بود و سبب آن
ـاین بود که چون کامل خان بر منصب کار ملکی قرار گرفت تجبر و تکبر بسیار بهم رسانید خود
ـانی را بیشتر کار می فرمود سیدی بود از ساکنان قلعه کلهر که بجاگیر کامل خان مقرر گشته
متعلقانش بنا بر عرض خود آن سید را مصادره کرده در پا زنجیر کشیده در حبس داشتند
شکایت این ظلم مکرر بسمع عادل شاه رسیده بود عادل شاه چهار نوبت به کامل خان
ـمود که ایذای سادات جایز نیست او را بگذارید بسمع قبول نیاورده و بر امر سلطانی عمل نکرده
ـعمل نگذرانید تا روزی عادل شاه بجایی همی رفت کامل خان نیز همراه بود ناگاه پدر پیر
ـن سید محبوس آنجا خود را رسانیده فریاد برآورد که عالم پناها کامل خان ستم عظیم بر ما
ـرده فرزندم را از مدت در حبس داشته عادل شاه بمجرد شنیدن ناله پیر ضعیف از جا
ـرفت غضب عظیم جوش آورد و یک لگد بزد و بر روی حواله کرد چنانکه کامل خان برفیع الدین
ـپس پشت او بود بیفتاد و باز پادشاه اگرچه تدارکات آن بنوازشات متنوعه نمود
منصب او بحال گذاشت اما وی آن کینه را در دل پرکین ذخیره داشت تا بوقت
ـفرصت باشاره قتل پادشاه نمود والله اعلم محمد قاسم فرشته استرابادی واقعه قتل
ـعلی عادل شاه بطرزی دیگر بازنمود لیکن چون این واقعه چند واقعات دیگر دید رفیع الدین
شیرازی و شنیدن محمد قاسم فرشته بود و معلوم است مصرع شنیده کی بود
ـمانند دیده ٭ زیراکه رفیع الدین شیرازی پیش از جنگ رامراج به پنج سال از ولایت
ـرسیده ملازم درگاه عادل شده و بخدمات عمده سرفراز گشته روز و شب بحضور
ـباشی مخصوص بود تا مدت بیست و یک سال در خدمت و ملازمت علی عادل شاه
بسر برده این واقعه همه برای العین مشاهده نمود و نیز تحریر او بی تکلفانه واقع شده
محمد قاسم که پس از سالهای دراز واقعه قتل این درگاه رسید و نیز سخن را بی تکلف ادا
چنانکه بر مطالعه کنندگان انصاف مند بر ظاهر است بانقدر که او در تعظیم نظام شاهیان

کنکایش و مشورت آمده بود و مواثیق با قسام موکد نموده میرمرتضی خان انجو را فرستادند
او نزد یک دروازه آمده صورت مجلس باز گفت که شاه کمال الدین فتح الله از
جانب شما وکیل شده باتفاق سایر اعیان قرار داد که شهزاده ابراهیم برادرزاده
پادشاه را که وارث حقیقی او است و پادشاه مکرر در حیات خود به ولیعهدی وی
بشارت داده اند و در حجره تربیت خود پرورش نموده اند بر تخت سلطنت قرار دهیم
وزیر حکومت و وکیل السلطنت بطریق سابق هم شما باشند و باقی مناصب بهر نحو یکه
مرضی شریف باشد و بهر که قرار و هند مختار اند افضل خان گفت که من بعد من متعهد
این مهم نخواهم شد بکسی دیگر قرار بخشند مرتضی خان گفت باری شما و اینها یک جا جمع شوید
باتفاق آنچه صلاح بینید قرار بخشید فضل خان گفت خلق انبوه جمع آمده اند اگر دروازه
قلعه بکشایم هجوم عام خواهد شد مبادا درین ضمن فتنه برخیزد انسب آنکه سه چهار کس
احضار کرده اندرون بیارید پس شاه کمال الدین فتح الله و کمال خان و مرتضی خان
و منجن خان پسر کوچک کشور خان که داماد کامل خان بود اندرون آمدند با هم زبانی
و مشاورت پرداخته بر دروازه حرم محترم رسیدند ابراهیم عادل شاه را از اندرون
بیرون آورده بر بالای برج بر مسند عزت و شوکت نشانده چتر سبز زرنگاری که لازمهٔ
عادل شاهیه بود بر سر افراشتند اعیان و ارکان درگاه اول زمین بوس شده سلام
و تهنیت پرداختند و نذور از نظر گذرانیدند بعد ازان تمام خلایق از بیرون سجدات
شکر بجا آورده باز گشتند پس ازین شاه کمال الدین فتح الله با سایر اعیان و ارکان و سایر
مجلسیان و علمای و فضلای شهر بغسل و تکفین پرداخته نعش پادشاه را بروضه والده
ایشان که درون شهر واقع است برده در روز شنبه بیست چهارم ماه صفر ۹۸۸ نهصد
هشتاد و هشت آن گنج جوهر را در زیر خاک پنهان کردند در شعله یک هزار پنجاه و
هشت دبیر سلطان محمد عادل شاه بر سر قبر علی عادل شاه چو گنبدی بنا فرمود رفیع الدین

بستان چهارم

خواجه سرا که همیشه در خدمت و ملازمت همشیره مسطور بسر برده بوده‌اند آورده بنظر
عادل شاه گذرانید عادل شاه شب را یکی از دو خواجه سرا که هشیارتر از دیگری بود بخلوت
طلبید تا از وی تفحص آن جواهر متروکات همشیره نماید خواجه سرای بدطینت همینکه در
تقابل پادشاه رسید با وجود آنکه دو سه خدمتکار نزدیک ایستاده بودند خنجری بر
سینهٔ پادشاه چنان رسانید که از پشت بیرون شد پادشاه از آن محل برخاسته مجروح
تا صحن سرا رسیده بیفتاد نزدیکان فریاد و فغان برداشتند رفیع الدین شیرازی که
بمنصب حوالداری محلات و خان سالاری و خزانه داری متعین بود میگوید که من در آن
وقت بیرون حاضر بودم و افضل خان نیز در آنجا با کارپردازان نشسته در همان لحظه برخاسته
متوجه منزلهای خویش شده بود تا بدروازهٔ قلعه رسیده باشد که شور و غوغا برخاست از اندرون
درآمده دیدم که پادشاه بخون آغشته افتاده اند افضل خان نیز از راه بازگشته دوان آمد
چون دید و دست بر نبض رسانید فریاد کرد که آه خاک بر سر ما انگاه پادشاه را برداشته
بر سر خوابانیدم و بیرون آمدیم خواجه سرای قاتل در همان خلوتخانه مانده بود شخصی خواست
که اندرون درآمده بسزای عمل رساند او در را بر روی خویش بسته بود روز دیگر قصاص
رسید و خواجه سرای دیگر در همان روز بقتل رسید خلایق شهر آگاه شدند هم در شب هجوم آورده
بر دروازهٔ قلعه جمع شده بودند اعیان و اکابر و امرای صغیر و کبیر نیز بر دروازه جمع آمده اند
لاکن بار اندرون نیافتند بعد از نماز صبح شخصی بر دروازه آمده آواز داد که امرا و اعیان همه
بر دروازه جمع آمده اند بوکیل السلطنت افضل خان سلام میرسانند و پیغام داده اند که ما
تمام شب اینجا بسان ماهی بی آب در قلق و اضطراب گذرانیدیم و آن مخدوم درچه فکر اند
و چه خیال دارند و بکدام کس صلاح کار دیده بر سلطنت قرار دادن تجویز نموده اند ما
همه کس تابع رضای آن صاحب هستیم خان گفت که من تابع رضای یاران ام آنچه صلاح
دانند و بهر که امر سلطنت قرار فرمایند مختاراند چون این خبر شنیدند با هم در

عصر نبوده باشد بالتمام بتاراج رفت ازان جمله آن الماس مشهور بخزانه عبدالله خان منتقل شد در اندک روز ها عبدالله خان وفات کرد و پسرش عبدالمومن خان بجای پدر متمکن گشت نحوست آن الماس آنرا هم نبرد و ی گشت بعد ازان آن الماس بدست شخصی افتاد و او آنرا بولایت روم برد سلطان محمد پادشاه روم در عین شباب وجوانی با وجود عدالت و کرم جوان مرگ رفت و ازان روز که آن سنگ پاره بولایت روم رفته خلل عظیم در کاربار سلطنت روم ره یافت یکی مخالفت میان امراء هم رسید دویم چهار مرتبه میان لشکر ایران جنگ ذبرو واقع شد هر مرتبه لشکر ایران بر لشکر روم غلبه کرد سیوم بعضی از امرای الماس پادشاه عباس بن سلطان محمد بن شاه الهاس که بتصرف روم رفته بود شاه عباس باز سپرد غرض آثار شامت الماس در روم تمام مانده بود الحافد

ذکر شهادت علی عادل شاه

همشیره علی عادل شاه مسماة تانی بی بی سلطان در عقد علی برید آمده بود و لاولد فوت شده متروکات او از جنس جواهر و نفایس و امتعه کثیره در خانه برید ماند چون بر نهج شرع شریف استرداد جهاز صورت جواز داشت و یک مرتبه رسولی بطلب آن متروکات فرستاده بودند علی برید بغیر از جنس جواهر باقی اشیا و اپس نمود و دعوی جواهر همشیره باقی بود تا در تاریخ نهصد هشتاد و هشت کامل خان ازین دعوی را تازه کرد و بعرض عادل شاه رسانید که درمیان من و برید رابطه قدیمی است اگر رضای صاحب باشد من از جانب خود کس را فرستاده باز یافت اشیا کنم عادل شاه گفت حق ما مبلغی بر ذمه او ست از روی فتوی شرع آن را باز می توان گرفت کامل خان ازین سخن اجازت دریافته علی آقا نام جلیل را الحضور پادشاه آورده تشریف لازمه رسالت باو داده به بیدر روانه فرمود علی آقا بعد از چهار ماه معاودت نموده پاره از ان جواهر نفیسه باد و غلام

بی درین معامله سرگردان مانده تفحص بسیار در آمد آخر سراغ او بمعامله مظفر آباد یافته در آنجا رفت و آنکس را پیدا کرده او را بفریفت و به بیجاپور بحضور پادشاه آورد علی عادل شاه بخریدی تسلیه و رضامندی آن صاحب الماس کرده از وی بدست آورد و چون مشهور شده بود که آن بد یمن است چند روز در مستراح ضبط فرموده عاقبت کار رای عادل شاه آن اقتضا کرد که آن جوهر گرانبهای شوم آثار را بیکی از آستانهای ایمه اثنا عشر هدیه فرستد تا از شومی و بدیمنی خود بر آید و صفت مبارکی و سازکاری پذیرد و ازین نکته غافل که جبلت ذاتی را تاثیر خارجی کار نمیکند سوختن جبلت آتش است اگر پیش مصحف مجید آید خواهد سوخت آخر آن الماس نذر روضه حضرت امام ثامن علی موسی رضا علیه السلام که نزد شاه طهماسب فرستاد تا آن بآستانه منوره رساند چون بخدمت پادشاه رسید در چند روز معدود طهماسپ شاه داعی اجل را لبیک اجابت گفت اسمعیل شاه پسرش بعد از وی بر تخت خراسان جلوس فرمود پس از یک سال و پنج ماه او هم رحلت نمود بعد از او سلطان محمد دیگر برادرش بر مملکت ایران قرار گرفت او چهار قبه مرصع بجهت صندوق مرقد منور حضرت امام همام امام ثامن تیار ساخته و آن الماس را بر یکی از آن قبه ها نصب کرده بروضه منوره فرستاد تا بر مرقد مبارک آن صندوق وضع نمودند هنوز سه سال تمام نشده بود که عبد الله خان ازبک از سمرقند خروج کرده با لشکر بی شمار بر خراسان رسید و تمام آن ولایت را بقید تصرف در آورد روزیکه شهر طوس را که بمشهد مقدس مشتهر است تصرف نمود قتل کثیر در آن بلده واقع شد تخصیص در اندرون روضه مبارک قریب بچهار هزار سادات و موالی که از فتنه و آشوب پناه بروضه برده بودند تمام بقتل در آمدند چنان که خون از آستانه روضه روان شد چندان اسباب و اثاثه سلطنت که در روضه مبارک جمع شده بود که در خزانه هیچ یکی از پادشاهان

وبدین می شناسند و از جمله شومیها و بدمنیها که از وی مشاهده افتاده در میان خلایق
مشهور است آنست که چون آن الماس در سرکار کشن راو راجه بیجانگر درآمد در
اندک روز هلاکشن راو درعین جوانی و شادمانی بی سببی از دنیای فانی رفت
وبچند مدت از خاندان او در سلطنت هم گریزان شد و چون در خزانه ابراهیم عادلشاه
رسید در قریب الایام بمرض بواسیر و دیگر امراض چند اسیر شد و به بستر ناتوانی
افتاد و اطبای تمام ملک سعیها کردند مفید نشد ایام عمر را در تعب و صعوبت بسر نمود
بعالم بقا شتافت چون علی عادلشاه باز آن جوهر به بیجانگر برده هدیه رامراج
نمود بعد از چهار پنج سال بر سرش گذشت آنچه گذشت و سلطنت از دودمانش
برافتاد چنانچه مشروحاً مبین گشته بعد از مدتی بعلی عادلشاه خبر رسانیدند که شخصی
در بندر گوده آن الماس را در وجه بیع میکند حکام گوده در مقام خریداری آن
آمده جوهریان طلبیده قیمت مشخص کردند شصت هزار هون بهایش تشخیص یافت
حکام گوده در اندیشه افتاده گفتند که بی رضا و رخصت پادشاه پرتگال که خداوند
ما است نمی توانیم خرید شصت هزار هون که مبلغ خطیر است داده پاره سنگی
گرفتن جرات ما قبول نمیکند بدارنده الماس گفتند که چندی در اینجا توقف بکن تا ما
از پادشاه رخصت حاصل کرده خرید کنیم علی عادلشاه خواهش آن بهم رسانیده
اصیله بی نام عورتی را که در مکر و تزویر عجوبه روزگار بود بگوده روانه فرمود
تا بهر فریب و تزویر صاحب الماس را به بیجاپور کشد اصیله بی بگوده رفته
با الماس دار در ساخت و پارهٔ زر بدو داده اورا بفریفت به بیجاپور
آوردن رضامند ساخت درین اثنا بعضی اقارب آنکس آگاه شده آن بیچاره
را نیم شبی بر بستر خواب بجان کشته الماس را بدست کرده از گوده بدر شد
و همچنین پنج نفر از آن قبیله بجهت الماس یکدیگر را تعاقب کشته اصیله

سال بسال وحسن بخزانه عامره شده باشد بسعی وکوشش مصطفی خان بسیاری از ولایت بیجانگر
در قلمرو عادل شاه درآمد و وسعت ملک بمرتبه اتم حاصل شد که هیچکس از سلاطین دکن آنقدر
دستگاه دست نداد لیکن خیلی تند مزاج وغیور ومتکبر بود که بگناه اندک عقوبت بسیار میفرمود
در بستن وکشتن ونقصانها کردن دلیر و بی ملاحظه بود چنانکه یکمرتبه حکیم شفاخانه او یک
مثقال مومیائی فراموش نموده بود بعد از چند روز ظاهر شد که فراشان ومطبخیان آنرا
یافته باهم تقسیم نموده بودند آنهارا تفحص کردند بیست ودو نفر بودند آنهارا آنقدر زدند
که روح از قالب شان بیرون رفت ودر ضبط کار وبار آن قدر بود که قریب شصت سال
در دکن بزرگی وکامرانی نمود در مطبخ او یک ظرف چینی هم نشکست یعنی اگر از دست
کسی اتفاقاً شکسته شدی هون وقت مبادله او حاضر می نمود عاقبت کارش بعد از فوت
عادل شاه بهفت ماه کشور خان کوچک پسر کشور خان که چهار ماه صاحب اختیار بود
آن سید کریم الصفات را در بنکاپور بقتل آورد وسامان واموال او بتاراج برد

ذکر الماس بزرگ

در زمانیکه بهوج ترمل راج بخدمت ابراهیم عادل شاه مبلغ شش لکهه هون فرستاده
استدعا نمود که تا بیجانگر قدم رنجه فرموده رام راج را از تسلط وتغلب برآورده
مرا که وارث ملکم بر تخت راجگی قایم ومستقل گردانند و براین معنی بقبول مبلغ خطیر نموده
چون عادل شاه بروفق التماس عازم آن طرف گشته قریب بیجانگر رسیده بهوج ترمل
فریب آن گرگ کهن خورده عادل شاه را عذر خواست ومبلغ هشتاد لکهه هون نقد و
یک الماس بزرگ پیش عادل شاه فرستاده از نیمه راه بازگردانید و علی عادل شاه
وقتیکه بملاقات رام راج رفت با دیگر تحایف وهدایا آن الماس را برام راج هدیه نمود
و آن الماس یازده مثقال بیست ویک درم شرعی می شود ومربع بود برابر کف دست
وخال سیاه بزرگ درمیانه داشت وخال سیاه در آن الماس شوم میدانند

است پناه گرفت منزلی خوب و لایق بوی مرحمت گردید وسبب دو هزار سوار
ارزانی شد مدتی بر پایه عمارت بود و بعد از قتل کشور خان و حبس شاه ابو الحسن
پیشوائی عادل شاه بوی مسلم شد مدار المهام و معتمد علیه این دولتخانه گشت علم استقلال
برافراشت و استیلا و اختیارش بجائی رسید که در حکمرانی مختار کل بود حتی که عادل شاه
مهر همایون را از خود جدا نمیکرد و همیشه در انگشت می داشت بوی سپرد و بهر مهمی
و مصلحتی که جائی می رفت همراه می برد و چون در حضور می بود هم در منزل او می ماند
و در مدت کار ملکی و پیشوائی عادل شاه نیز آن قدر جمعیت و سامان بهم رسانید که هیچ
یک از پادشاهان عصر آن قدر خزانه و اسباب نبود و از دریای گجرات تا دریای
بنگاله یک صد و هشتاد کشتی در عمل و مسخر بود و در اینه همه بهم رسانیده پادشاهان
عظیم الشان عصر مثل سلطان سلیمان روم و شاه طهماسب ایران و محمد اکبر شاه هند
رابطه رسل و رسایل داشته هر سال تحف و هدایای گران و نفایس دهند بانها ارسال
می نمود و از ان جانب نیز تحایف آنجا با خلعتهای فاخره برای او می آمد و از کاردانی
و کفایت شعاری و تدبیر صائب ملک ملناڑ و کرناتک تا لب دریای شور آن
چنان ضبط و نسق گسترد که تمامی امرای کفار و پاره گیران اطراف و راجهای آن
نواح سر بخط اطاعت نهاده مطیع و فرمان گشته بودند آنها که سر شوخی بر آورده
زیر اطاعت نمی آمدند لشکر نصرت پیکر بر سر آن طاغیان تجربه پیشه کشیده زیر تیغ
بی دریغ آورده متاصل می کرد و آن نواح را برنگ اسلام رنگین می نمود و
بتخانها و صنم خانها با زمین برابر هموار کرده در انجا بنای مسجد می نهاد و امام و خطیب
و موذن نصب فرموده بصلوة و اذان معمور میگردانید و آنها از راه اطاعت
پیش آمده ملقب بمطیع الاسلامی موسوم می گشتند با جزیه و پیشکش های لایقه بر
گردن آنها گذاشته ولایت آنها بر آنها مسلم می داشت بشرطیکه جزیه و پیشکش

بجهت رخصت و ماندن از قطبشاه و واسطه برانگیخت اوّلاً خود از قطب شاه التماس
نمود که حق تعالی بتفضل و کرم خویش حسب دلخواه همه روش مقصد یابی گردانید بفتح و نصر
مخصوص ساخت با وجود ذخیره مثوبات اخروی آرایش و افزایش دولت و سلطنت
بظهور آورد بنده امیدوار است که بموجب قرارداد وعده رخصت سفر مکه معظمه فرمایند
قطبشاه بجوابش فرمود که بخیر و عافیت داخل مقر عز و شرف گردیده رخصت خواهم فرمود
مصطفی خان می دانست که بعد از رسیدن مکان رخصت اصلا نخواهند داد بلکه نوبت
بر جان خواهد رسید ناچار درین باب بجد آمده واسطه کار آنرا باعث شد آنها درین باب
سعی و جد بکار بردند اگرچه قطبشاه تا هم عذرها برانگیخت اما کشور خان و مولانا عنایت الله
پر بجد گشتند استبداد نمودند و قطبشاه لاعلاج آمده چار و ناچار رضا داد و چون زن
و فرزند و اسباب و اموال مصطفی خان در گلکنده بود و اجازت آنها می بایست
کشور خان و عنایت الله دیگربار در اجازت طلبی عیال و اموال در آمدند هرچند
قطبشاه باعذار و حیل می گذرانید ایشان درین باب جد بلیغ بجا آوردند چنانکه قطبشاه
را توهم شد اگر اینکه تعلل راه یابد از طرف عادل شاه و نظام شاه خطرها روی خواهد نمود
چار و ناچار بهزار آزردگی رخصت داد مصطفی خان از بیجانگر در کلبرگه آمده توقف
نمود تا ناموس و عیال و اسباب و اموال که کثیره و خطیر بود از گلکنده بکلبرگه
که بسلامت رسید و مشهور چنین است که هفت هزار کاروبار و دوازده هزار سربار
از نقد و جنس و نفایس که از بیست لکه هون متجاوز بوده که در مدت پیشوائی قطبشاه
بهم رسانیده بود و قطبشاه از غصه و اغراضی که داشت خانه مصطفی خان را فرمود
که با زمین برابر و هموار ساختند و مطبخ خانه که مانده بود برابر مطبخ خانه پادشاهان
عصر بود بالغرض مصطفی خان با فرزندان و عیال و اسباب و اموال خود متوجه
دار السلطنت بیجاپور گشته در ظل علی عادل شاه که ملاذ و ماوای آفت رسیدگان کا

بهم رسانیده بود که موجب سرزوری دیگری گشت رفته رفته رشک و حسد از
جانب او در دلها پیدا شد مغنان فتنه چو آتش انگیز سر آورد و دازجا بنیان کلفت خاطر
بهم رسید قطبشاه از وی اندیشه پیدا کرده بر آن عزم کرد او را از عمل معزول کرده دیگری
را بجای او بنشاند و اسباب و اموال او که بیحد و مر بود متصرف شود مصطفی خان
که ازین منصوبه خبر یافت در تدبیر نجات خویش افتاد و بهر حیلتی مخلصی مجست صورت پذیر نگشت
قضاء الله جواب و سوال اتفاق نمودن با شادبان با هم بر حسب مزاج در پیش آمد
گویا این منصوبه بود که کارپردازان غیب برای نجات مصطفی خان بر روی کار آورده بود
مصطفی خان وقت را غنیمت دانسته به ترغیبات شایسته و تحریفات بایسته امر جهاد را
بر دل قطبشاه جلوه داده گرفت و در نمودن اتفاق با هم و بر جهاد کمر بستن و مثوبات
اخروی بدست آوردن ترغیب زاید از حد می نمود تا آنکه قطب شاه برین امر عزم
درست کرده برای درستگی اموری چند مصطفی خان را برسالت نزدیک نظام شاه
فرستادن مقرر کرد و چون خلعت لازمه رسالت بوی عنایت شد وقت رخصت زمین
ادب بوسیده عرض نمود که خداوند بر بنده بنوازش فرموده قولنامه مرحمت
کنند که بعد از بر آمدن مقصود و حصول فتح و ظفر و نگونساری اعلام کفر و شرک این
این غلام را رخصت حجاز دهند تا زیارت حرمین شریفین و ائمه طاهرین علیه السلام
بجا آورده بدعای ازدیاد عمر و بقای دولت ابد مدت مشغول شوم قطب شاه
التماس او را اجابت نموده قولنامه داده استمالت تمام نموده با حذر رخصت
فرمود تا آنکه مصطفی خان پیش نظام شاه رفته تمام مطلب درست نمود و بعد از آن ا
سلاطین اتفاق با هم نموده بر کافر جسمی رفته چنانکه سابق مذکور شد فتح و ظفر
یافته شادکامی و مقصد یابی هم دوش گشتند مصطفی خان وقت غنیمت دانسته
کشور خان پیشوائی عادل شاه و مولانا عنایت الله پیشوائی نظام شاه توسل جست

من و فوق کاروبار دنیا و دنیاداری حاصل کرده
لذت سلطنت یافتم

شمه از احوال مصطفی خان اردستانی

مصطفی خان اردستانی که اسم اصلیش سید کمال الدین حسین بود سید زاده
اردستان متصف بکمال سعیدکی و موصوف به فضایل و حیثیات انسانیه
بحسب اتفاق و تقاضای آب و خور از ولایت عازم هند گردید و در عهد
ابراهیم قطب شاه وارد گلکنده گشت و قطب شاه ویرا جامع فضایل و کمالات
دید در صدد تربیت او آمده روز بروز بنوازشات متنوعه ممتاز و سرفراز نمود
آخر الامر مدار المهام و مدار علیه سلطنت خانه خویش ساخت و بخطاب مصطفی خان
سرفراز گردانید مصطفی خان از راه کاردانی و بیدار دلی در اهتمام تعمیر ملک
و ترفیه سپاه و آسوده حالی رعایا و برایا آمده چنان کاربست که تمامی سپاه
و رعیت بکمال رفاهیت و تنعم فایز گشته مداح و ثناخوان او شدند در اندک روز
سررشته مهمات ملکی و مالی را از کلی و جزوی آن چنان بدست آورد که قطب شاه
با این همه کاردانی و دانائی بی دخل شده بود و هر عملیکه مصطفی خان بر می داشت
قطب شاه نظر بصلاح وقت و رعایت خاطر مصطفی خان در سرانجام آن سعی می نمود
چون قطب شاه اساس سلطنت خود آن چنان سنگین بر داشته بود که پادشاهان
دیگر که در چند ملک او داشته بودند بشان و ابهت او نمی رسیدند گاه گاهی خود متوجه
کارها می شد با سهل وجهی از پیش می برد این معنی بر مصطفی خان گران می آمد چون
مصطفی خان مدت مدید بر سر وکالت قطبشاه مانده بود سامان و جمعیت تمام



تابع و مطیع خویش چنان ساخت که جز هوا خواهی او دم نمی زدند و سه صد بهمن
هرکاره و هفت صد جاسوس خبر رسان بهم رسانید تا اخبار قلمرو و
کیفیات سلاطین اطراف روز و شب آناً فآناً میرسانیدند و تمامی خدمات
عمده و مناصب عظمی جز بمردم سنجیده و اهل فضل تفویض نفرمود و شاه ابوالحسن
بسبب تمرد و تکبر و فتنه انگیزی برادر خود در حبس شد مصطفی خان و کامل خان
که وزرای معتبر بودند بر مناصب امارت شان را چنان برقرار گذاشت
که بجاهای خود بجمعیت و آسوده حالی بعیش و عشرت می گذرانیدند و در کدورت
از جانب او بخاطر شان نمی گذشت و مراد خان را بحوالداری ولایت کوکن
که کناره دریا ملکیست وسیع و زرخیز مقرر کرد و معتبر خان را که مدتی پیشوائی کرده
بمنصب سرنوبتی قرار داد و شیخ سالم را بمنصب سرخیلی مرحمت شد و او
مرد فاضل محققی بود که مدتی در شیراز به تحصیل علم مشغول بود و بمهمات مالی و اهتمام
لشکر با و نسبت داشت و عمل استیفا به لطیف خان لشانی که از جمله فصحا بود و
وصلی تخلص داشت تفویض کرد و مهمات کار ملکی بعبدر خان که سیدزاده
لار بود حواله شد و سرحد پایی قلعها و ولایت به شیخ نورالدین محمد لاری رجوع یافت
که عرایض ولایت و قلعها پیش او می آمده باشد و او بعرض پادشاه میرسانیده
مهمات ایشان را سرانجام داده روان سازد و منصب خان سالاری
که باصطلاح اهل دکن چاشنی گیر گویند و خزانه داری و حوالداری محلات
بر رفیع الدین شیرازی که پسر عم افضل خان است تفویض یافت عرض
اکثر عمال و کارخانه داران نواب اهل فضل و کمال بوده اند در مجلس
بهشت آیین مثل شاه کمال الدین فتح الله شیرازی که او را عقل جادوی مشهر
غیوثان [illegible] بسر وکالت منقولات و معقولات یگانه عصر بود و سید

بدولت و اقبال بعد انقضای مدت سه سال بدار الخلافت بیجاپور مراجعت فرمود
ومنصب وکالت و امیر جملگی به غیاث الدین شیرازی مخاطب به فضل خان تفویض فرمود

نبذی از احوال افضل خان شیرازی

پدر فضل خان از جملهٔ عاملان ولایت فارس بود مردی سنجیده کاردان چنانکه تمامی حکام
و اکابران شیراز در امور معظمه بصلاح و صوابدید او عمل میکردند فضل خان هشت ساله بود
که پدرش درگذشت شوق طالب علمی بهمرسانیده در تحصیل علوم کوشش بلیغ بجا آوردند
و در خدمت علامهٔ عصر وحید زمان میر فتح الله شیرازی که سرآمد علمای زمان و یگانهٔ
دوران بود مدت دو سال باستفاده مشغول شد تا در اندک زمان سرآمد اقران گشته
گوی سبقت ربوده تا بدرجهٔ تکمیل رسید بسبب حوادث روزگار از وطن برآمده عازم
هندوستان گردید و در عهد علی عادل شاه به بیجاپور آمده موطن گزید هنگامهٔ تدریس
گرم ساخت با طلبهٔ چندکه همراهش از ولایت آمده بودند و با بعضی طالبان دکن
را بافاده و افاضه مشغولی ورزید تا آنکه بعضی از اکابر شمهٔ از اوضاع و اطوار و
قابلیت و حیثیت او بحضور پادشاه باظهار آوردند چنانچه پادشاه ارزومند او
شد و بملازمت پادشاه مشرف گشت و پسندیده درگاه آمد بتکلیف ارکان دولت
نوکری پادشاه قبول کرده در مجلسیان حضور داخل گردید و با ارکان دولت مخصوص گشت
و خصوصیت او بجای رسید که در جهات ملکی و مالی دخل کلی داشت و هیچ مقدمه
بی صلاح و صوابدید او فیصل نمیگردید از فراخی حوصله و وسعت استعداد روز بروز
مراتب جاه و عظمتش بترقی بود آخر الامر میر جمله و وکیل السلطنت گشت در نخستین
حال در جمع کردن علما و فضلا و فراهم آوردن اصحاب فهم و ادراک مدبران
کاردین درآمده و در اهتمام و معموری ولایت و رفاه رعیت و آسودگی سپاه و لشکر سعی
جمیل بجا آورد جمیع ارکان دولت و اعیان درگاه را بحسن خلق و لطف جذب

باخر رسید و امرای کلکی نیز تنگ آمده رخ بکاهای خود نهادند قلعه بانان عاجز و
مضطرب گشته در ساز و سازش آمدند و طلب قول امان نموده قلعه را تفویض نمود
و خود بدر رفت عادل شاه مصطفی خان شکر این عطیه الهی بجا آورده همان روز
داخل قلعه شدند و لا بتخانه بزرگ که از مدتها باز از رسوم بت پرستی دران جاری بود
و دران اطراف و نواحی اشتهار داشت حکم انهدام یافت و بجای آن مسجد عظیم برپا
شد اول خود پادشاه دیندار و وزیر نیکوکردار به نیت ثواب سنگی و بجای بنای مسجد
نهادند بعد از ان بنا برآوردند خطیب و موذن و امام معین یافت اقامت اذان و
صلوة و تمام رسوم اهل اسلام جاری شد از صدور این خدمت از دست و تدبیر
مصطفی خان از دستان نوازشات عادل شاهی و مکرمتهای پادشاهی بیش از بیش
درباره او بظهور پیوست در جاه و اعتبارش افزایش و ترقی بوقوع آمد حتی که مهر خاص که همیشه
در انگشت خاص می بود بوی حواله شد و حکم صادر شد که بر هر کاغذ ملکی و مالی که صلاح
بیند و رائش پسندد بتوقیع مهر رساند حاجت حکم مجدد نیست بعد ازین عادل شاه خود
در قلعه اقامت ورزیده بعیش و عشرت اشتغال نموده مصطفی خان را با لشکر گران بجهت
تسخیر قلاع و امکنه منیعه که امرای امج دران نواح جابجای قلب و متین افروخته
نموده قدم استقلال می زدند روانه فرمود تا مصطفی خان قدم دران کوهستان گذاشته
بتدریج یکیک قلعه را از امرای آن نواحی مستخلص ساخت و اعلام اسلام برافراشت و
کثیری از بتخانهای قدیم منهدم گردید و در مقام آن مساجد بنا یافتند و صلوة و اذان
در سوم دینداری ترویج پذیرفت گویند دو سه صد بتخانها با نهدام رسانیدند و چهار
پنج هزار زر بین و سنگین و سیمین و زرین شکستند و خود عادل شاه به نیت
ثواب چندین بتها بدست خاص خود شکست و لقب مجاهد و غازی بر خویشتن درست
کرد و بعد از ان تمامی آن ملک مفتوحه را در جاگیر مصطفی خان مقرر داشته خود

پیش گرفتند تا تمامی نوکران نمک حرام از خط اطاعت و فرمان بدر رفتند باوجود
اینحال هر یک از امرای اطراف نامها نوشته ام که یک بیک نو رسیده بجرات
قلعه نیز وا زند تا بجنگ ترکان زود امرای اطراف و یار دگیران نوعی بر طبق احکام
صاحب نگلنده با فوج بر لشکر اسلام هجوم آوردند راه باد طرق آمد و شد مردم و رسد
و آذوقه را بالکل مسدود نمودند باوجود اینحال بر چپ و راست لشکر بر وقت قابو
یافته قتل و اسیر میکردند و گوش و بینی می بریدند شبانگاه میان لشکر روانه
در آمده غارت هم میکردند هر چه بدست می افتادی ربودند تا اینکه تمامی لشکر
اسلام ازین اذیت و شرارت کفار و نارسیدن غله و آذوقه و افتادن قحط گران
جان بلب رسیده فتح عزیمت نموده قصد معاودت مصمم کردند مصطفی خان لشکر را
همت داده و دلدهی نموده تقویت نمود از راه کاردانی تدبیری معقول بخاطر آورده
شش هزار سوار از امرای هنود آنطرف که با فریق اول مخالفت میداشتند و
عینک بعطاهای فراوان مستمال را خوشحال ساخت نوکر گرفت و بر مقابله اینها برگماشت
تا هر وقتیکه آنها به قصد فساد در لشکر آیند بمدافعه پرداخته سر راه ایذای این بار را
باز دارند گرینری بهتر ازین کشاکش میداشتند و رسد را نیز بجرات و حفاظت آورده
بلشکر واصل ساخته باشند و نیز هشت هزار سپاه و جری به دلیری در لشکر و قلعه
برگماشت گویان دو حصاری مستحکم قائم نموده که شبا روز چشم بر هم نبسته احدی را
اندرون لشکر در آمدن نمیدهند و نیز رسد و مدد باندرون قلعه رفتن نگذارند بعد ازین
تدبیر ان تاخت و تاراج قزاقان و دزدی دزدان موقوف گردید و رسد و غله و ما
یحتاج لشکر جمع گردید آسوده بلاغدا رسیدن گرفت ارزانی بمرتبه کمال شد و دل اهل
لشکر جمع گردید آسوده و مرفه الحال گردیده در شان محاصره جد تمام بجا آوردند
کار بر قلعه گیان تنگ کردند و ذخیره قلعه نیز باخر رسید و امرای مکی

از بلاد و تقلاع الطرف در تصرف عادلشاه در آمد و توسیع ملک حاصل شد۔

فتح نمودن قلعه بنکاپور

چون از مقدمه دهارور فراغ دست داد و از تسخیر آن قلعه متین خاطر عادلشاه
بیاسود برهنمونی مصطفی خان اردستانی لشکر ظفر پیکر بعزم تسخیر قلعه بنکاپور کشید
و محاصره نمود قلعه بان آنجا که راجه نامور نمبتر تنولدا رامراج بود بعد از قتل رامراج
آن قلعه را مع ولایت تعلقش از ضبط خویش داشته دم از استقلال میزد و سر باطاعت
وارث ملک فرو نمی آورد الحال که لشکر اسلام بعزم تسخیر آن وارد گشت پسر را با یکهزار سوار
شمشیرگذار ده هزار سوار پیاده جرار بیرون گذاشته خود با اسباب بسیار و ذخیره
فراوان در قلعه که ذهبفت خوان دکهن را متحصن شد و پسرش در جنگل پر خار و کوهستان
پر اشجار که در آن نزدیکی واقع بود ماوا و ملاذ گرفته بر لشکر اسلام تاختن آغاز نهاد و نهب
و دست لشکر اسیر گرفتن قتل نمودن شروع نمود و از رسیدن رسد و غله به لشکر
مانع شد و نیز قلعه بان مذکور عریضه بخدمت صاحب تلنگنده که برادر رامراج بود
در بجای برادر سر براجگی برافراشته انجا را دار الملک کفرستان نموده بود فرستاد که
فدوی جاگیر قدیم و نمک پرورده دیرین ام اگرچه در نیمدت سر خود را سر برافراخته خود
کامی را کار بستم اکنون معترف و تقصیر خویش آمده عهد و اقرار تمام که من بعد جز طریق اطاعت
و انقیاد نپیموده در نوکری خداوند سرگرم باشم امید که تقصیرات بنده را بعفو و صفح
در گذرانیده درین وقت بنکبت از توجه و الطاف محروم نگردانند و امرا و زمینداران
اطراف را فرامین اصدار فرمایند تا بمدد و معاونت فدوی بدل کوشیده لشکر ترکان را
زین ضلع بردارند و گرنه این آتش سوزان رفته رفته بهر جانب متوجه خواهد شد صاحب
تلنگنده جواب عتاب و لطف آمیز نگاشت که تو اول شنیده نمک حرامی را سار
داده خود را خود کاشتی را کار بند شدی دیگران به تبعیت تو نیز شیوه بیوفائی و نمک حرامی را

وفدویت پیشه را تغییر داده راه تمردی بیهوده گرفت. از رسیدن رسد غله و آذوقه
بلشکر منصوره مانع و مزاحم گردیده در اعانت و امداد قلعه کسان سرگرم بوده اندرون
رسد و مددی رسانیدند چون با صفت تهور و شجاعت طریقه مکر و تزویر قزاقی را
نیز جمع نموده بودند و کل لشکر این قوم چه از زمینداران زیره موازی پانزده هزار
سوار نیزه باز تیغ گذار بوده عادل شاه درین وقت فتح قلعه را صلاح ندیده بر وقت
دیگر گذاشته از آنجا عنان عزیمت بصوب گلبرگه منعطف ساخته سیر کنان بدار الخلافت رسید

در بیان بار دیگر بر ملک کفره لشکر کشیدن و ابو الحسن را از وکالت معزول ساخته و مصطفی خان اردستانی را بر منصب وکالت نصب نمودن

بعد از چند روز استعداد تازه بهم رسانیده باز بتسخیر آن ولایت لشکر کشید اولاً
بر قلعه تورکل که ضابطش بغاوت ورزیده سر بسرکشی برآورده بود در اندک روزی
مفتوح ساخته باغی را بسزا رسانید و از آنجا به قلعه دهاروار رایت افراخته آن را
هم در چند ماه که بتسخیر آورد درین مدت بسبب قصوری چند شاه ابو الحسن را از خدمت
کار ملکی معزول ساخته مصطفی خان اردستانی را وکیل السلطنت گردانید و نامش سید
کمال الدین حسین بود اولاً از ولایت آمده در سلطنت قطب شاهیان اعتباری پیدا
نموده بمراتب عالیه رسید و بخطاب مصطفی خان سرفراز گشته وکیل السلطنت آن
دولت خانه شد مدتها در آنجا به نیکونامی بسر برده بعد از قتل رامراج از قطب شاه
رخصت گرفته به بلده بیجاپور آمده نزدیک عادل شاه اعزاز و امتیاز یافت رفته رفته بر
منصب کار ملکی فائز گشت از حسن تدبیرش رونق این دولتخانه روز بروز می افزود
تمامی متمردان و سرکشان کرناتک را بحکمت عملی مطیع و منقاد ساخته کثیری

بطرف گردانیدند و قرار مدار صلاح و سازش بر آن نهادند که عادل شاه ملک بیجانگر
چندانکه تواند در حوزه تصرف درآورد و نظام شاه بر ملک بیدر و برار تسلط و تصرف
کشاده در حیطه ضبط درآورده من بعد نزاع و پرخاش که بسبب قلت و تنگی ملک باهم داشته اند
مرفوع گردانند و تنافر و تباغض سالها که در میان حاصل گشته برطرف سازند و رابطه دوستی
و یک جهتی را ازین پس استحکام و استقرار بخشند تا آسودگی و رفاه خلق العباد و امنیت و طمانیت
بلاد و امصار بظهور پیوندد و چون این مطلب باستصفای جانبین بالعهود و مواثیق سمت تاکید
پذیرفت هر دو بادشاه بسرور و نشاط از یکدیگر وداع گرفته معاودت بمقر عز و شرف خود با
نمودند نظام شاه بر وفق این قرارداد استعداد و مواد بهم رسانیده لشکر بصوب برار کشید عنان
آنجا که از پسر تفاول خان بسبب بعضی طغیان او که خداوند خود را اسیر و محبوس داشته خود
مستقل گشته بود بیدل شکسته که خاطر بودند از موافقت و اطاعت او دست بر داشته با نظام
شاه موافق و همداستان گشتند تا نظام شاه موافق و همداستان گشتند تا نظام شاه تفاول خان
را بدست آورده بسزای کردارش رسانید و تمامی ملک برار بی تعب جنگ و قتال در قبض
تصرف درآورد و ازین سو عادل شاه نیز در صلاح کار خویش درآمده با لشکر آراسته تسخیر
ملک بیجانگر روان شد قلعه‌ها که بر سر راه بود یک یک را مسخر کرده به ملگنده رسید و بمحاصره آن
پرداخت امرای هنود که بلقب پاره گیران مشهور بودند بنام نایلواریان نیز می نامیدند
در شجاعت و سپاهی گری باع طویل ید داشتند حتی که این قوم از یک دکن می گفتند در اول
نوبت بعد از قتل رام راج با عادل شاه سر اطاعت فرو آورده در چاکران داخل شده بودند
و تابع امر و فرمان بوده در هر مهم پیش آهنگ لشکر عادل شاهی بودند و بر ولایت مخالفان
دست تطاول گشاده خرابی و پایمالی می نمودند و اسباب فراوان از اسپ و شتر و فیل بدست
آورده استعداد قوی بهم رسانیده بودند درین نوبت بسبب مزید استعداد و کثرت اموال
نشاء غرور و استکبار را دو بالا رسانیده شیوه بغاوت را ساز دادند و طریق اطاعت

وازعهد سیورای برراجه که برتخت بیجانگر جلوس نموده از ملاحظه بادشاهان
اسلام در پی استحکام او شده غایت اهتمام را بجا آورده استحکام در رو تمکین بخشیده
بود اما [illegible]ن را باهشت هزار سوار و پیاده بسیار و توپ خانه فراوان بدان طرف
روانه فرمود حاکم قلعه دران وقت یکی از امرای کبار رام راج بود و بعد از قتل
او بران قلعه و مملکت تابعه او مستقل گردیده اطاعت هیچکس نمی نمود
لشکر اسلام پرداخت چند جنگ مردانه با انگشتان نمود اما در هر حرب مغلوب
می آمد آخر غله وازوقعه فراوان در قلعه کشیده حصاری شد چون ایام محاصره
بطول انجامید ذخیره باخر رسید امان خواسته قلعه را واگذاشت عادلشاه
از فتح آن قلعه سرور لا[illegible]یت گشته در تسخیر قلاع و بقاع گردید پیش درآمده
چنانکه رفته رفته همه آن اصلاح را در قبض درآورده آن سواد کفر را بچراغ اسلام
منور گردانید و بتخانه هاے کفار منهدم ساخته به بنای مساجد و اقامت
صلواة واذان اعلام اسلام برافراشت

بیان بسعی ابوالحسن و چنگیزخان در سرحد ملاقات نمودن عادلشاه و نظام شاه و دست دادن عهد و پیمان سمت وثوق پذیرفتن

دربیان سابقه اگرچه از تدابیر دانایان اطلاع پسند مواجبات و مموالات و اسباب
موات میان این دو سلطنت خانه عادلشاهیه و نظام شاهیه بظهور آمد اما هیچ فائده
بران مرتب نشد بلکه نفاق و عناد متخلله روبازدیاد داشت و بسبب نزاع پرخاش این
دو بادشاه عالمی تباه می شد و ولایات و معمورات خراب و پایمال می گشت درین اثنا
شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر و خواجه میرک مخاطب بچنگیزخان پیشوای مدار المهام نظام شاه
هردو در اصلاح کار آمده و واسطه نفاق و سازش هردو بادشاه گشتند و بتقریبات شایسته
و تمهیدات بایسته هردو بادشاه را در سرحد ملاقات دهانیده کلفت و کدورت باهم

نمود چون برهمه نواز شات بادشاهی خلعتها یافتند کشور خان هم خلعتی عنایت شود نظام شاه فرمود پس با قوتها پوست کشور خان بخواهد پوست پوست دهند چون پوست در بدن کشیدند حکم بکرد شد که سر سن را به بدن وصل کرده جنازه اش به بلده بیجاپور رسانند تا در باغ که درون شهر بنا یافته او بود بدفن نمودند پس ازین نظام شاه از کار قلعه فراغ یافته بر سر امرای عادل شاهی که در پای تخت او دست تاراجی گشاده بودند یلغار نمود بر انها تاخت اورده در میان گرفت آنها هم دست و پا زده بمردی و مردانگی پیش آمدند و جنگ و نبرد خوب نمودند لکن آن خودرایان و خودمردان که از نفاق بها درانه خلل عظیم در حشمت خداوند خویش در آورده بودند سزای کار و کردار خود یافتند عین الملک به قتل رسید و نور خان باسیری گرفتار شد چون خبر این حادثه و بقتل رسیدن کشور خان و رفتن تمامی اثاث و اسباب سلطنت از قلعه فیلان و شتران و غیران بدست غنیم رالعادلشاه رسید تاسفها نمود پیچ و تاب خورد و گفت که کشور خان بر سخن افضل خان عمل نه نمود آخر کلام بعد کار خود کرد و خود در صدد تدارک در آمده خواست که بر مخالفان تاخت آورد چون شنید که مخالفان متفرق گشته بولایت خود با روانه شدند هم را بر وقت دیگر گذشت

بیان لشکر ظفر پیکر را بسرکردگی انکس خان به تسخیر قلعه ادهونی روانه نمودن و بقبض آوردن آن قلعه

پس ازین بصواب دید شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر که بعد از قتل کشور خان بمنصب جملة الملکی یافته بود و کیل السلطنت گشته عازم تسخیر قلعه ادونی گردید و آن قلعه بود در غایت متانت و حصانت که پیش از آن هیچ یک از سلاطین اسلام بران دست تصرف نیافته و بر قلعه کوهی رفیع و وسیع بنا یافته مشتمل بر عمارات رفیعه و چشمهای آب خوشگوار

تساہل نمودند سپاه نظام شاہ بے دغدغه و بلا وسواس ازان رخنه درون
قلعه در آمدند کشور خان که در عین جنگ داد مردی می داد و شرط تهور
شجاعت ادا می نمودند ناگاه خبر رسید که سپاه نظام شاه درون قلعه داخل
گشتند کمال حیرانی یافته مایوس شد و دل بر مرگ قرار داده با پیاده شد و در رزم
مردانه جنگ بهادرانه بیش از بیش می کوشید. در سر یورش جوقی از اعدا
گشته و مجروح گردانیده کارنامه یادگار بر صفحه روزگار بگذاشته امان
چون تائید آسمانی و اعانت سبحانی شامل حالش نبود بر کشش و کوشش بے شمار
فائده مرتب نشد قضا را در عین جنگ که شصت انداز ان طرفین چون قطرات امطار
تیرباران میکردند تیرے از جانب مخالف جهیده مقابل کشور خان بر زمین
سخت خورده جسته بر زیر ناف کشور خان رسید و یک بدست درون نشسته
کشور خان از پا در افتاد لشکرش متفرق شد مخالف زور آوردند و سرش
بریده نزدیک نظام شاه بردند حکم نمود که پوست از جسدش بر کشیده بکاه
پر نموده دو تشکر گردانند و میگویند که کشور خان در روز جنگ سلاح پوشیده
مستعد و آماده نبرد گشته چون سوار می شد در دست شخصے کتاب دیوان خواجه
حافظ قدس سره بود گرفته بکشاد سر صفحه این بیت برآمد - بیت کسیکه تاج زر
صباح در سر داشت - نماز شام در اخشت زیر سر دیدم - ازین مضمون سخت دل
شکسته شد چار ناچار سوار شد و بر جنگ رفت آخر انجام کارش انچنان شد که
مذکور شد بیچاره خشت هم زیر سر ندید نظام شاه شادمان بقلعه در آمد بیعه
خویش سپردند لشکر به این دلشادی جماعتی اسیران و مجروحان که گرفته پیشش
آوردند همه را جامه و خلعت داده سر داد از جمله اسیران یاقوت نام حبشی غلام
کشور خان بود نظام شاه فرمود که تن برهنه کشور خان بیاقوت دهند یاقوت عرض

شاه ابوالحسن که بدل دوستدار نظام شاه بود و رعایت جانب او در همه چیز مقدم میدانست
قال چنانچه عادل شاه را از توجه نمودن باعانت کشور خان مانع آمد امرا را نیز بتفریقت
ه در مدد و لهذا کشور خان شمار احصر نیست لابد درین گشت که او مظفر و منصور اند
مدا بهت او زیاده تر خواهد گردید و تا همه زیر دست وی خواهید شد بهتر آنست که ازینجا
برخاسته در ملک زنی شاه درآمده در پایه تخت او خلل در اندازیم دست غارت
تاراجی بکشائیم تا امرای نظام شاهی بیدل و تشویشناک شده در محافظت
ترح و ناموس خود با درآمده مقید بجنگ نخواهد شد نظام شاه قدرت بر جنگ نخواهد
مند ناچار از ینجا برخاسته راه احمد نگر گرفتند و در آنجا ولایت خویش خواهد
رفت امرا بر سخیان زور آمود ابوالحسن فریب خورده از قلعه برخاسته راه
احمد نگر گرفتند و در آنجا شورش برانگیخته نظام شاه از سر کار آگاه شد و بی اتفاقی امرای
او نشاهی او را بوضوح پیوست از تاراجی ولایت بی پروا گشته اول به قلعه در تخت
جنگ در انداخت کشور خان بمقاومت او بیغیشتر و نیز و شیران می نمود هر بار
که مخالفان زور آورده حمله می آوردند همچو شیر غران بر ایشان تاخته پس پائی
متفرق می ساخت بدست خویش چند جعبه تیر خالی نمود و یک تیر او خطا نکرد تا
روزی مخالفان قرار دادند که امروز جنگ سلطانی کرده نقطه دار قلعه را گرفته
بزور حمله نمائیم برهمین قرار داد جنگ عظیم درانداختند حمله بر حمله می آوردند
کشور خان پیش دروازه قلعه بمدافعه می پرداخت در هر مرتبه جمعی را زیر
تیغ درآورده و جمعی را مجروح ساخته متفرق میگردانند درین اثنا لشکر
مخالفت در قلعه گرفتند تا هر جائی که فرصت یابند اندرون آن رخنه بگیرند
تکنسخان و آهنگ خان که در وقت بنا از راه نفاق درآیند چون بهانه مرد در
آمد شد حیوانات رخنه گذاشته بودند درآمدند و مخالفان مکان بفرا از راه تعلق

هر برجی بیکی از امرا سپرده و هرکس در استحکامش غایت سعی و جهد مبذول داشتند
مگر انکس خان کینه و نفاق از همه بیش ورزیده بود در الکای خویش رخنه گذاشته غرض
در اندک ایام باتمام رسید الحال آن قلعه مدار و مشهور است بعد اتمام قلعه استعداد
و مواد قلعداری از توپ و تفنگ و منجنیق و ضرب زن و غیر آن از قلعها آورده
جابجا برحسب قاعده نصب فرموده ذخیره قلعه قریب بچهل هزار کهندی غله از ولایت نظام شاه
بطریق غارات بهم رسانیده در قلعه جمع نموده نظام شاه که مدام تخم عداوت
عادل شاهیان در دل کاشته آب می داد الحال ازین شوخی کشور خان بیش از
پیش کینه ورو عناد اگین گشته در استعداد مواد جنگ و فراهم آوری لشکری کوشید
بعد ازان با هر سه افواج باتفاق متوجه کشور خان شد کشور خان همت بر مقاومت
ایشان برگماشته برج و باره قلعه را با اسباب و آلات آتشبازی مستحکم گردانید
در مقابله و مقاتله دراستاد و مکرر عرایض بخدمت عادل شاه ارسال نمود بدین مضمون
که مخالفان سه گانه باتفاق بر ولایت محروسه لشکر کشیده در صدد هنگامه آرای
و فساد هنگامه آرای و فساد انگیزی هستند التماس آنکه جمیع امرای پای تخت
را حکم شود که با لشکر خود ها بشتاب برق رسانیده در مدد فدوی درگاه و حراست
قلعه بدل کوشند و خود بدولت و اقبال نیز از مقر عزو شرف برآمده چهار منزل
باین طرف قدم رنجش فرموده بر لب دریا سراپرده های فلک فرسا برافرازند
تا بیمن قدوم و اقبال طرد هم اعدا ظهور کردند بادشاه حکم فرمود تا امرا با افواج
خود ها از دیک قلعه رسانیدند اینها اگرچه بمدد کشور خان آمدند اما معامله ایشان
همه برخلاف بظهور پیوست زیرا که اعظم امرای عادل شاهی مثل عین الملک سپرد و
نور خان دشاه ابوالحسن و دیگر چندی از کشور خان بنه دلی نفاق داشته نمی خواستند
که شوکتش زیاده شود و اصلا سر باطاعت و انقیاد و اتحاد و فرمان نمی آورند شاه

عادل شاهی و عنایات پادشاهی از اقران سر بر آورده و در سایه بهجتشان بطالع بلندی ممتاز
و حسّاد شقاوت مواد از کین سر بر آرند و در زوال وی سعیها بجا آرند لاجرم تمامی
اعیان درگاه و اهالی بارگاه بفال حسدش در مزرع دل کاشته بعداوتش کمر بسته
هر دم اعتراضات غیر مکرر در پیش می آوردند و گاه بیگاه محاسن او را در لباس قبایح
در حضور می گذرانیدند کشور خان ازین معنی تنگ آمده صلاح کار خود دران جست که
از صحبت ایشان دوری ورزیده شر ایشان از خود باز دارد و غایبانه در فدویت
و نمک حلالی خدمت های شایان بجا آورده افزایش کار و نام خود کوشید بنا بران
بعرض عادل شاه گذرانیده که در ده فرسخ شاه درک قریب ولایت نظام شاه در قدیم الایام
قلعه بود موسوم به شاه درک اکنون ازان اثری هم باقی نمانده اگر رضای عالی باشد
بنای آن از سر نهاده در اندک روزی باستحکام تمام رسانم که در پناه آن اکثری از
ولایت نظام شاه تسخیر توان نمود اعیان درگاه درین باب سخنان مختلف نیز دادند
بعضی موافق و بعضی مخالف عادل شاه فرمود درین باب استخاره از کلام الله
باید نمود آنچه او فرماید بر طبق آن عمل باید کرد در آن مجمع افادت مآب کمالت
انتساب مولانا عنایت الله مقصود شیرازی که مخاطب بخطاب افضل خان بود حاضر
بود عادل شاه با او خطاب فرمود که در مدعای کشور خان مصحف مجید تفاول
کنید چون مشار الیه بدین نیت کلام الله بگشاد صفحه آیت قتال بر آمد افضل خان
گفت ازین کار باید گذشت که بغیر از قتال نتیجه نخواهد بخشید کشور خان چون از اراده
خویش گذشتن نمی خواست تاویلی کرد و گفت تو هم شرک ازان پیدا می شود بدشمن
تعلق دارد و منحصر بر دشمنست حاضران گفتند که کلام الله منع میفرماید و کشور خان به
سخن خود مصر است عادل شاه فرمود کشور خان داند و کلام الله بعد ازان کشور خان
با اکثر امرا مستعد قلعه سازی متوجه زمین شاه درک شد و بنای آن باحکام گذاشته

وعشرت مشغول شد و داد کامرانی و شادمانی می داد

دیگر بار اتفاق نموده لشکر کشیدن نظام شاه وغیره بر تعلقهٔ عادل شاهی

چون مخالفان جام ناکامی از دست ساقی قضا در کشیدند و مکرر مغلوب آمده شکستهای خوردند و هزیمتهای یافتند و ازان باز نمی ایستادند همچنان در مقام نفاق و عناد مانده در تدبیر دفع استیلای عادل شاه شدند عادل شاه کشور خان را با چندی امرای بزرگ جهت دفع شرایشان گسیل نمود کشور خان قلعه احسن آباد را پناه خود کرده در استعداد نبرد بود و هر روز میان فریقین جنگ نبرد واقع شد و از جانبین جمعی کثیر بقتل در می آمدند روزی اعدا با خود قرار دادند که امروز همت را بر گماشته جنگ یک روکرده قلعه را محاصره کنیم امرای عادل شاهی که با کشور خان کینه و نفاق داشتند خود را یکبار کشیدند مخالف را فرصتی شد در جنگ پا قایم کرده تا آخر روز نبرد در دادند کشور خان بذات خویش مقابله بشرط می نمود عاقبت باسه پادشاه مقاومت نتوانست کرد خود را بجوالی قلعه رسانید باقی لشکر در خندق پناه گرفتند هرچند اهل قلعه را تاکید مکرر فرستاد که از بالای قلعه توپ و تفنگ سر دهند آنها هم نفاق ورزیده تساهل ورزیدند چون شب در آمد هر یک بجایهای خود رفتند کشور خان حاکم قلعه را همان وقت بدست آورده بجان کشت چون این خبر بمسامع عادل شاه رسید بی ملاحظه خود بشتاب با دلیغار نموده رسید مخالفان را قوت و قدرت نمانده مراجعت نمودند عادل شاه سمد وش سرور و نشاط بدار الخلافت نهضت فرمود

بنا نمودن کشور خان قلعه ماه درک را که بدهار و مشهور است و بقتل رسیدن کشور خان

چون سپه سالار کشور خان در مردی و مردانگی سرآمد مردان و شجاعان روزگار بود هر روز کارهای شایان و فتوحات نمایان بر دست وی ظهور می یافت و لوازمات

اسیر شد کامل خان که از خادمان قدیم نظام شاه بود و درین وقت در دولتخانه
عادل شاه بمراتب عالیه رسیده سرلشکر شده بود نظر بآن نمک قدیم حسن مروت
را کار فرموده تمامی اسیران ایشان با چهار صد باری از میوه وغیره پیش نظام شاه
فرستاده پیغام داد که لشکر مخدوم را چشم زخم عظیم رسید بالفعل لشکر عادل شاه را از
رسیدن کشور خان شوکت وسطوت اضعاف مضاعفه بهم رسید من خادم تا غایت
حتی المقدور رعایت جانب آن مخدوم میکردم کشور خان بهیچ وجه رعایت
شما نخواهد کرد اولی و انسب آنست که هم امروز متوجه ولایت خویش شوند و بسلامت
ازین مهلکه بیرون روید مبادا نوعی از فلک شعبده باز بظهور رسد که بیرون شدن
ممکن نباشد نظام شاه صلاح دیدش را بصواب قرین ساخته یکروز مع رفقا
کوچ کرده متوجه ولایت خود شد کشور خان با سایر امرای عادل شاهی مشورت
نمود که این وقتی است که هیچ فرصت دیگر میسر نخواهد گشت که مخالفان شکسته تر
گشته اند لشکر یکی بیدل و سست همت گردیده و بسیاری مجروح و متفرق
شده اند اگر رضا باشد مساعدت کنند من همه را دستگیر کرده می آرم شاه ابوالحسن
ولد شاه طاهر و دیگر چند کس درین کار همداستان نشدند بل مانع آمدند بملاحظه
آنکه اگر شاه و آن جماعت برافتد سلطنت دکن بیکی شود کشور خان با وجود این
حال و بیهوا و تهی نمودن رفقای خود با جمعیت خاصه خویش تعاقب نموده از پیش
و از پس زده اسیر گرفته اسپ و شتر هرچه می یافت بدست آورده تا سرحد رسانید
چون لشکر مخالف در ولایت خود در آمد کشور خان و شاه ابوالحسن وغیره متوجه
شاه درگ شده بعتبه بوسی عادل شاه مشرف شدند بادشاه بنوازشات
فراوان و خلعتهای فاخره کشور خان را سربلند ساخته باتفاق متوجه دار السلطنت
بیجاپور گشت بفرخی و فیروزی و شادکامی داخل مقر عز و شرف گشته ابتهاجات

انداخت هر چه از مردم اسب و فیل می یافتند می گرفتند همچنین چند مسافت راه در آفتاب گرم قطع کردند از بی آبی و گرمی آفتاب تابی و توانی نه در انسان ماند نه در حیوان حالت بهلاکت رسید ناگاه از دور نظر شان بر حوض اسدپور افتاد سواران لشکر خصم خواستند که سر آب رسند کامل خان و نصیر الملک و پیر محمد قمخان که از حوالدار دروازه اسدپور بود جلدی کرده سر آب را برایشان گرفتند آخر از گرمی و بی آبی سوار و مرکب درماندند امرای عادل شاه این حالت را از آنها تفرس کرده اطراف و جوانب ایشان در گرفته دست تصرف برایشان دراز نمودند و نکبیره برن را ساز دادند تا آنکه بعضی از امرای لشکر خصم بقتل درآمدند و بعضی مجروح و بعضی اسیر گشتند قضارا درین اثنا از جانب شرق غبار عظیم پیدا شد از میان گرد فوجی طلوع نمود مخالف و موافق هردو را دغدغه حاصل شد که آیا این لشکر از کجا است چون نزدیک رسید کشور خان بود با بیست هزار سوار از نلدرک بازگشته بقصد مدافعه خصم درینوقت خود را رسانیده بود عادل شاهیان را از رسیدن کشور خان شوکت و قوت دو بالا حاصل آمد باتفاق کشور خان دلیرانه بر لشکر خصم تاختن و تاراج کردن گرفتند تا آنکه یکصد و پنجاه سلسله فیل و چهار پنج هزار اسب و غیره اسباب فراوان دست بدست کشور خان کرد دید شکستی فاحش بر لشکر خصم افتاد که هیچگه نیفتاده بود مولانا عنایت الله که عمده معتبران نظام شاه و مدار المهام آن دولتخانه بود در آن آشوب بدست شیرزاده نام سپاهی از لشکری عادل شاه اسیر شد چون رابطه قدیمی در میان بوده شیرزاده اقصی الغایت اعانت مولانا عنایت الله کرده اسب خویش که تازه زور بود بوی داده برهنمونی بر لشکر خود روانه نمود و نیز مولانا جمال الدین خسروانه دار نظام شاه با بعضی از مخادم مشهور گرفته

نزول اجلال فرمود آنها این خبر یافته بمقابله نپرداخته از راه دیگر بحوالی شهر
خود را رسانیده و بر حوض شاه پور فرود آمدند بقصد آنکه چون شهر معمور پر جمعیت آبادان
خالی از فوج و لشکر و نیز حصاری که بر دور شهر پناه گذاشته بودند هنوز باتمام
نرسیده بود سهل ترین وجه بدست توان آورد عادل شاه که بکمال تثبت و تمکین
اتصاف داشت از بیان هیچ وسواس بخاطر رسانیده خود در شاه درک
توقف نمود و لشکر را برای محافظت شهر روانه فرمود امرای عادل شاهیه
یک روز پیش از مخالفان داخل شهر شده در ضبط و استحکام برج و باره حصار
دروازه درآمدند هر شش دروازه را امرا بجهت محافظت و پاسداری میان
خویش قسمت نموده در آن امر قیام نمودند و خاص خیل شش هزار سوار نیزه گذار
در اندرون شهر نگهداشتند تا هر طرف که مخالفان زور آورند مدد کرده مدافعه
خصم پردازند مخالفین سیوم روز زور و فوج آراسته نزدیک شهر رسیده بکبر دیدن
دور شهر درآمدند بتوقع آنکه از هر جا که ممکن شود فرصت یابند در شهر درآیند چون باره
از اطراف قلعه شهر قطع نمودند لوتی از بالای قلعه سر دادند فیلی و دو اسب ضایع
گشتند باره خود را دورتر گرفته بگردش آمدند چون نزدیک دروازه ساره وار
رسیدند بعضی امرا که بمحافظت آن قیام می داشتند بر سر مخالفان تاخته پاره نبرد
نموده بجای خویش آمدند چون گردش کنان نزدیک دروازه منکلی رسیدند سپاهیان
که بمحافظت آن دروازه قیام داشتند مقابل خصم آمده نبرد خوب نمودند از انجمله
سرداری هندوی هندیا نام از لشکر عادل شاه که صاحب دو هزار مادیان
پری پرواز بود که کهترین مادیان ازان کم از سه صد هون نمی ارزید تمام لشکر
خویش را در کمین گذاشته خود با سه صد سوار مقابل لشکر خصم آمده جنگ گریزی
نمود و منکشایند تا آن فوج کمین زده بر سر شان تاخته از پس و از پیش جنگ در

معتمد الملک کشور خان بعرض والاحکام بنای دولت و سلطنت نماید مدار علیه رسانید که در ولایت کفره پادشاهی ذی شوکت چنان نیست که ضرور شود خود بدولت و اقبال متوجه آن سو شدن هرکدام یک را از استادکان پایه سریر خلافت مصیر که حکم کنند سرانجام این مهم خواهد داد پس عادل شاه این مطلب را بخاطر آورده سپه سالار کشور خان را سپه سالاری متعین کرده با بیست هزار سوار شمشیر گذار بآن طرف روانه فرمود چون این خبر گوشزد فرمانروایان اطراف شد قطبشاه رسول چرب زبان پیش نظام شاه فرستاده پیغام نمود که ملکی وسیع زرخیز که بجنوب رویه بیجاپور است صاحبی ذی قوت و شوکت نمیدارد حال شنیده می شود که عادل شاه که عادل شاه لشکری ترتیب داده بسرکرده گی کشور خان را روانه آن طرف نموده با وجود اینقدر ملکی که اکنون در دست او ست ما را مقاومت او دشواری دارد وقتیکه توسیع ملکش دست دهد در شوکت و عظمتش افزایش و نماید لابد ما را اطاعت او باید نمود درین غفلت خود را باید گماشت صلاح وقت چنان است که بر سر ولایتش لشکر کشیم اگر میسر گردد پاره از ولایتش بقبض آریم والا لشکری که برای تسخیر ملک رفته است کار ناساخته باز خواهد گشت شوکت و عظمتش از ترقی باز خواهد ماند نظام شاه صواب دید قطب شاه را مستصوب گردانیده حاکم برار را از خود ساخته باتفاق متوجه ولایت بیجاپور گردیدند

لشکر کشیدن سه پادشاه بر ولایت عادل شاه و معاودت نمودن کشور خان از کرناتک و هزیمت یافتن افواج سه گانه

نظام شاه و قطبشاه و پسر تفاول خان مدار المهام عماد شاه هر سه باتفاق بر ولایت عادل شاه لشکر کشیدند عادل شاه بمجرد رسیدن خبر توجه ایشان بی ملاحظه از مقر دولت بر آمده بقصد سر راه گرفتن ایشان استقبال نموده در قلعه شاه درگ

شهر از آن می برده سیراب می شوند و آب و هوای بیجاپور در کمال اعتدال و قویست ساکنانش همیشه صحیح المزاج و پر اشتها می باشند و بیرون شهر قصبه بزرگ پرجمعیت آباد آن گشته گویا در حقیقت بندریست معمور و موسوم بشاه پور و از اطراف و جوانب سوداگران هر اقلیم هر قسم متاع آورده در شاه پور فروخت نموده و از انجا متاع خریده باطراف و جوانب می برند و متاع بسیار هم دران قصبه موجود می شود در وقتیکه این قصبه بنا یافت یک فرسخ راه فاصله بود الحال بشهر متصل شده همین حصار و خندق فاصله است از کثرت خلق هنرمندان هر اقلیم جمع آمده اند اشیای گوناگون پیدا می شود و مسجد جامع نیز بسرکاری کشور خان بکمال وسعت و متانت و زینت بنا یافته

از کشور خان در مدت سه سال شهر پناه اتمام یافت

لشکر فرستادن عادل شاه به کرناتک و بجد بر خاستن نظام شاه و قطب شاه

بعد از خرابی بیجانگر و کشته شدن رامراج در تمامی مملکت تابعه بیجانگر که از لب کشنا طولا و عرضا بیست روزه سعی عظیم داشته هر یک برایه از امرا و فوجداران قلعه داران هر قلعه و ولایتی و مملکتی که در تصرف او بود بتغلب فرو گرفته رایت استقلال بر افراشت ملوک طوایف شده سر بدیگری فرو نمی آورد و تلمراج برادر رامراج بر شکستن مقر خویش ساخته پاره از ملک در تصرف آورده قناعت می نمود چون نام کار رسید علی عادل شاه از عون و لطف کردگار بر وفق آرزو و خواهش دل به خجسته سامانی صورت پذیر گشت باد راک شرف جهاد در مراتب شوکت و ابهت و مدارج قوت و مکنت او افزایش رو نمود پس از چند ایام باز داعیه غزا و ملک گیری از خاطرش سر بر زد خواست که خود بنفس نفیس متوجه ولایت ملکند و نزول کردید بالغزاء جهاد اعلای اعلام دین و ملت

بر هر قطعه از فصیل با هتمام که از امرای درگاه متعین شد تا کشورخان اهتمام تمام در بنا بکار برده در مدت دو نیم سال با تمام رسانید و دو حصار شش فرسخ نهادند عرض دیوار حصار هشت ده ذرع و ارتفاع آن هشت ذراع و صد و برج بکصد و بیست که هر برجی در استحکام و متانت همچو قلعه و شش هزار کنگره بر دور حصار بر آوردند و هفتاد دریچه بجهت ضرورتی وقتی گذاشتند باز بسنگ و گچ مستحکم کردند و شش دروازه گذاشتن دروازه که بر سمت قبله واقع است بنام مکه معظمه مشهور گشت و باقی دروازها بنام دیهای که نزدیک آن واقع است مشهور شدند و خندق عریض و عمیق در دور حصار حفر یافته که آبش گاهی کمی نمی یابد چون حصار در سنه ۹۷۳ نهصد و هفتاد و سه بسمت اتمام پذیرفت امراء و وزراء و متمولان و مالداران و سایر خلایق بخاطر جمعی تمام شروع در بنای عمارات آمدند و قصرهای فسیح و کوشکهای بلند و پرتکلف برداشتند و قلعه که دوشش ابراهیم عادل شاه ساخته بود مشتمل دو حصار و دو خندق پر آب در وسط شهر واقع است و در درون حصار شهر سه قطعه باغ بزرگ طرح انداخته در اندک روزی با تمام رسانید قطعه اول بباغ دوازده امام ملقب شد بواسطه آنکه دوازده باغ کوچک قدیم در هم کردند و قطعه دویم بباغ علوی اشتهار یافته و قطعه سیوم بباغ علی موسوم گردیده و امرا و ارکان دولت هر کدام متصل بجاهای خود بقصد سیر و آرایش باغهائی ساختند و در اطراف شهر بستانها و باغهای بسیار بهم رسیده که جمیع اقسام میوهای گوناگون گرم سیری و سرد سیری یافته می شود و کشورخان نیز بامر عادل شاه کاریز از دو فرسخی راه همه جا سنگ صلب شکسته و تراشیده در اندرون شهر آورده نزدیک بقلعه حوض بزرگ بنا فرموده اند که آنرا کاریز گویند و همیشه پر آب است که تمامی خلق شهر

...بنا کش نموده عادل شاه اینها را نیز از راه مرحمت خسروانه و مکرمت پادشاهانه
از تفنگ نات گوناگون و خلعتهای فاخره سرفراز گردانید و از جانب خویش علاقه‌دار
پدید همراه شان کرده بر سر قلاع فرستاد و در تعمیر قلعه تاکید نمود بعد از ین خود
دولت نیز بر سر قلعه سایه همایون گسترده بنظر در آورد در تعمیر شکست و ریخت
استعداد و استحکام امور قلعجات تاکیدات بلیغه فرموده رایات عالیات
ظفر آیات بصوب دار السلطنت بیجاپور برافراشت چون بهمه روش مسرور
فرحت بمقر عز و شرف رسید در شکرانه این مواهب عظمی و فتوحات کبری ابواب
خیر مفتوح ساخت و بغربا و مساکین و سایر اهل استحقاق از خوان احسان لیالی
خود محظوظ و بهره مند گردانید چنانکه جمیع طوایف انام صباح و مساء داد عیش و
طرب می دادند و روزگار بعشرت تمام می گذرانیدند

ذکر بنا فرمودن علی عادل شاه حصار شهر بیجاپور را بسرکاری و اهتمام کشور خان و بنا نمودن مسجد جامع و آوردن کاریز آب در اندرون شهر بسرکاری خان مذکور

چون بتائید اله علی عادل شاه را وسعت مملکت و کثرت لشکر بهم رسید خلایق بسیار
از جمیع اقطار عالم روی بدرگاه این پادشاه خلایق پناه آورده از صدمات زمان
و آفات دوران پناه جسته معاش در زندگانی بآسودگی و فراغ بالی می نمودند
اما همیشه از جانب مخالفان ضد غدغه می داشتند که مبادا مخالفان باهم اتفاق
کرده در مقام انتقام احمدنگر که در نوبت از سم مرکب عادل شاهی خراب و ویران
گشته بود در آیند بنا برین عادل شاه حصاری مستحکم بر دور شهر از گچ و سنگ بنا فرمود
و بر سرکاری این کشور خان مامور شد از تمامی ولایت گلکاران هنرپیشه و سنگتراشان
چابک تیشه طلبید جمعی کثیر از مردان کاردان هنرور ضابط بر گماشته

است و بیفزاید و قوت و مکنت او زیاده تر گردد ما را طاقت مقاومت با او نماند چون این سر بر ملا افتاد نظام شاه هراسان گشته شد که عادل شاه اگر در مقام مخالفت و معاندت در آید بسلامت بملک خویش رسیدن ما را مشکل خواهد شد حیله بر انگیخت کاغذی چند تیار کرده پیش عادل شاه فرستاده پیغام کرد که از احمدنگر خطوط رسیده اند که شاهزادگان در ولایت احمدنگر در آمده در صدد خرابی اند اگر صلاح بیند رضا دهند تا رفته دفع شر مفسدان کنیم عادل شاه چون همی نشست که بودن ایشان مخل مهام خویش است رضای مراجعت داد نظام شاه با قطب شاه و برید قصد معاودت نمودند مجلس ملاقات منتظم شد و داع یکدیگر نمودند بصحت و سلامت و سرور و فرحت از هم جدا شدند قطب شاه راه ملک خویش گرفت و نظام شاه نهضت با حمدنگر فرمود

بسهولت بدست آوردن عادل شاه هر چهار قلعه را و مراجعت بدار السلطنت بیجاپور نمودن

بعد از رفتن ایشان عادل شاه لشکر بر سر رایچور کشیده محاصره نمود و کار بر اهل قلعه تنگ کرد و اهل قلعه از قحط غله و کمی آب عاجز آمدند و از هیچ طرف امید امداد و رسیدن غله نماند و تمامی امرای اطراف و سرکشان حوالی قولها گرفته بعادل شاه رجوع آوردند و بعتبه بوسی سرفراز شدند عادل شاه همگنان را بنوازش شاهانه مستمال و خوشحال گردانید و بخلعتهای فاخره سرفراز ساخت و ولایت قدیمی ایشان هم بایشان تفویض نمود و آنها نیز در لوازم فدویت و اطاعت سرگرم آمده تابع فرمان گشتند اهالی هر چهار قلعه بعد مایوس شدن از رسیدن امداد و رسد چون این نوع بخت بلندی و طالع مندی پادشاه کامگار دیدند از راه اطاعت پیش آمده بعتبه بوسی مشرف گشتند و مفاتیح قلعجات

نصرت نمود در معموری آن اهتمام کرد تا چند روز آبادان شد رعایا و خلایق کثیر
در آن آمده معمور گردانید بعد ازین سه سال پسر را مراج که دران مهلکه قیامت
نشان جان بسلامت برده در غاری که بر سه فرسنگی ازان حصار واقع است
خزیده با اهل عیال بسر می برد شبی از میان حصار سر بر آورده آن حصار را
متصرف شد و گماشتگان عادل شاه را برون کرده رفیع الدین شیرازی
میگوید که تا حال که تاریخ یک هزار و هفده هجریست پسر را مراج با زن و فرزند
دران حصار اقامت داشته است و بحاصل آن قلعه و قصبه و مضافات
آن قناعت کرده روزگار میگذراند تاریخ این واقعه فتح دین مرگ لعین یافته اند
و غلام علی استرآبادی والد محمد قاسم فرشته بطریق تعمیه نهایت خوب واقع
گشته قتل را مراج گفته است چون نهایت قتل را مراج که جیم است بر اندازند اعداد
باقیه موافق تاریخ قتل اوست که نهصد و هفتاد و دو باشد بعد از قتل را مراج
سرش برای تهدید و ترهیب نزد عماد شاه فرستادند که درین اتفاق شریک
نبود بلکه بر شورش بوده در تعلقه نظام شاه دست تباهی گشاده بود

مراجعت کردن نظام شاه و قطب شاه از بیجانگر بملک خویش

چون قبل ازین با شاهان اسلام عهد و پیمان شده بود که بعد از بیجانگر چهار قلعه
نامور که دو ازان رایچور و مدکل بود بعادل شاه دهند چون مطالبه عادل شاه
در پیش آمدن ظاهر نظام شاه و قطبشاه رسولان نزد تمراج فرستاده گذاشتن
قلعها درخواستند و عذرها پیش آورده بهنگام بارش و طغیان انهار و جداول
نزدیک رسید عادل شاه درین کار در اندیشه افتاد عاقبت چنین ظاهر شد که
نظام شاه و قطبشاه بر دادن قلعه به عادل شاه رضامند نیستند بلکه تمراج را
مانع میکردند بگمان آنکه اگر عادل شاه بر چنین قلعه متصرف شود شوکت و

پیش گردیم ما از عقب ایشان روان شدیم چون پاره راه طی کردیم رخنهای بسیار بنظر آمد که هر یک بطرفی میرفت در اندیشه افتادیم که مبادا وقت معاودت راه غلط کنیم یا سرگردان درین غار مانیم یا بدست جمعی گرفتار شویم و بهلاکت رسیم هوشیاری را کار فرموده زگالی چند بر گرفتیم و پیه شمع نیز برداشتیم و روان شدیم هر جا بر سنگی از انگشت نشان می کشیدیم تا در هنگام بازگشتن با آن علامات بیرون آئیم و راه غلط نکنیم چون پیشتر رفتیم دیدیم که بعضی جاها بسیار تاریک می نمود و بعضی جاها بالای سر رخنها نمودار می گشت که آسمان می نمود و روشنائی پدید می آمد که بفراغت راه می توانست رفت قریب نیم فرسخ همچنین در آن غار پرخطر رفتیم تا آنکه بجائی رسیدیم که رخنه تنگی بود که مقدار سه چهار گز بصعوبت نشسته و خزیده و راه توانست رفت آن دو کس که ریسمان بر دست شان بسته بودیم از ان جای تنگ در گذشتند و خواستیم که عقب ایشان در رویم خروشی بهم رسید و از اندرون آواز مردم کثیر بگوش می آمد و صدای اسلحه نیز شنیده و ریسمانی که بر بازوهای دو نفر بسته بودیم کشوده شد و آنها درون شدند و آواز رفته رفته زیاده می شد معلوم کردیم که مردم بسیار در رخنه هستند هر سیدیم اگر اندک بیشتر رویم آنها بر ما در آویزند یا بکشند برای پاره مال جان عزیز سپرده باشیم ناچار مایوس خایف از آنجا بازگشتیم و بآن علامات سیاهی که بر سنگها کشیده بودیم راه درست کرده جان بسلامت بیرون آوردیم اکثر کوهها در ان ضلع باین قسم رخنها و غارها دارد و اتاگندی قصبه ایست بزرگ متصل شهر بیجانگر همین نهری بزرگ جاری درمیان فاصل است و حصاری مستحکم دارد و عادلشاه بعد از خرابی بیجانگر آن قصبه را عمارات کرده و قول داده و گماشته از طرف خویش در انجا

بیست فرسخ در بیست فرسخ شهر و قصبات و مضافات همه خراب و ویران
و سوخته با خاک برابر گشته تاراج برادر بزرگ که از آن مهلکه محشر اثر بهزار حیله
جان بسلامت بدر برده بود در قلعه بلخ شده پناه برده متحصن گشت پسر تاراج
با متعلقات خود نیز در غاری عمیق و فراخ که در سه گروهی باکندی واقع است و قابع بیرون
نیفت کوهستان بیجانگر و غارها و رخنها در آن کوهستان است
و اصل شهر بیجانگر و حوالی آن کوهها هستند مشتمل بر رخنها و غارهای عمیق که سه
فرسخ چهار فرسخ اندرون رخنها راه توان رفت و آن راهها بطرزی است
که بعضی جا تنگ و بعضی جا فراخ و نیز بعضی جا تاریک که جز بمشعل نتوان قدم
نهاد و بعضی جا روشنائی نمودار میگردد و چنانکه آسمان هم بعضی جا نمایان
میشود و اکثر خلق بیجانگر جلا و رزیده باطراف و اقطار متفرق و منتشر گشتند
و بعضی در چنین قسم رخنها پناه برده معاش می نمودند که آن جماعت در غارها
خزیده بسر می بردند شبها بیرون آمده آب و غله باقی باحتیاج معاش از
جایها که معلوم شان بود گرفته اندرون می بردند مسلمانان ازین حال که مطلع
شدند سر راه ایشان گرفته در کمین می بودند وقتیکه بیرون می آمدند آنها را
گرفته شکنجه میکردند تا که چیزی بشکر فتند رها نمیکردند چنانچه رفیع الدین شیرازی
که در آن واقعه حاضر است از واقعه خویش خبر میدهد که مرا هم ازین قسم معامله
اتفاق افتاده که روزی سه چهار نفر بدست ما گرفتار آمدند بعد از آن آزار
بسیار گفتند که در فلان کوهچه غاری است که زن و فرزند و مال و اسباب ما
در آنجا است که اگر ما را بجان امان دهند تا آنجا همراه بیایند مبلغی بشما
میدهیم چون شره و طمع در نفس انسان جبلی است با چند شخص آن اسیران را
گرفته بر سر آن غار رفتیم یک دو کس را از آن میان دست بر سر ستون بسته

وعمارات و دکاکین پدید ساختند اکثر مردم باین شیوه بر دفاین گران دستیاب
می شدند و می یافتند اتفاقاً روزی نظام شاه بعزم سیر شهر سواری فرموده
در کوچه از کوچهای بیجانگر می گذشت آنجا جماعتی از گدایان و بازاریان لشکر
عادلشاه از جای سبوئی مسی را از زیور و جواهر و مروارید برآورده در
خرابه آن شهر نشسته تقسیم می نمودند درین حال جمعی از لشکر نظام شاه بر سر وقت
ایشان رسیده خواستند که بعنف و زور و تمردی در آن تقسیم شریک شوند
بنابران میان ایشان کار بحرب و جنگ انجامید از جانبین چندی مجروح
منجمله دو سیدی ترمذی بودند هردو را معرکه کشته شدند و عاشق ابدال نام
قلندری صاحب تکیه و پرمعرفت و نامور بود و سی و چهل مرید همراه داشت
همدران خانه جنگی شمشیری از عقب بر قفای او رسید تا حلقوم بریده شد لیکن
شاه رگش سلامت مانده بود زخمش را دوخته مرهمداری کردند حیات باقی
بود بیست و دو سال حیات یافت قدرت الهی بعالمیان ظاهر شد چون
نظام شاه این وضع را مشاهده کرد بارکان دولت فرمود که درین خرابه
هر روز چنین صحبتها هم خواهد رسید و مفت خونریزی هر روز چنین خواهد شد
رفته رفته کدورت در میان مردم بزرگ سرایت خواهد کرد بلکه باعث کدورت
پادشاهان خواهد شد کاری باید کرد که دفع این هنگامه و آشوب کند همانجا
استاده شد لشکر را حکم کرد که خار و خاشاک و علف و هیزم بسیار فراهم
کرده در خانها و عمارات و دکانهای بازار پر کرده آتش دادند تا همه عمارات
و خانهای چوبینه سوخته فرو ریخت فرش و فضای خانها نهالهای بزرگ آمده
تودها افتادند باین سبب جستجوی دفاین اندک کم شد لاکن تا هم مردم
جستجو می نمودند و می یافتند قریب شش ماه اقامت لشکر اسلام در بیجانگر اتفاق بود

در سرکار سلاطین از غنایم فراهم آمد و جز این دیگر اسباب از نقد و جنس بر خلایق همه وقف بود که از قتلگاه تا آبی کندی که ده کروهی بیجانگر است فضا و صحرا همه از لاشها و جسد کفره ملوث بود محاسبان چابک قلم تا دو از ده روز در شمار مقتولان و مجروحان جهد بجا آوردند صد هزار مقتول و مجروح در عین حرکات و تعاقب لقلم آورده ند بعد از حصول این فتح عظیم سلاطین اسلام سر عجز و نیاز بر زمین خاکساری رسانیده طریق ادای شکر درگاه باری نمودند مدت بیست روز در رزمگاه مقام کرده از تعب و رنج جدال و قتال نفس آسوده کردند و به مرهمداری درمان سازی مجروحان جهد بجا آوردند متوجه شدن سلاطین اسلام بجانب بیجانگر و تاختن و تاراج نمودن از آنجا

بعد ازین متوجه بیجانگر شده بناهای عالی و عمارات رفیع و بتخانها و کاشانها با خاک برابر ساختند و آنچه آن کافر ملعون از لوازم اهانت با مساجد نمود صد چندان از خرابیها با کنایس و بتخانها رفت چون شهر بیجانگر بس بزرگ و معمور و پرجمعیت بود و قریب هزار سال بود که قدم لشکر بیگانه بآن سرزمین نرسیده سکان آنجا از افراد اغنیا و سپاه و رعیت و سایر اقوام اهل حرفه بوسعت رفاه و آبادان بودند درین فتنه جهان آشوب هر کس هر چه داشت از بیم غارتگری اهل اسلام در خانها و سردابها و چاهها و حوضها فرو برده پنهان ساخته بودند اکثر مردم ذی شوکت و صاحب دستگاهان با اهل و عیال و اثاث و اموال در شعاب کوهها و غارها که در حوالی آن شهر بود درآمده پنهان شدند لشکر اسلام چون در آنجا رسید دست بغارت دراز کرده آنچه در ظاهر بود تمام بغارت بردند چون آگاه شدند که اکثر اموال در زمین دفن کرده اند در تفحص آن درآمده در کندن خانها

ویرا بر دار مکافات رسان دلی را از اندیشه فارغ کردان و کرند عادل شاه که دم بفرز ندیش می زند و نسبت پدر فرزندی بهم ساند بصلابت تمام فوج را زیر و زبر کرده می آید و یرا از دست شما بازگیرد و در دست شما نخواهد گذاشت باز بخدا معلوم معامله چه طور نقش پذیر گردد و نظام شاه سخن حکیم را موجه دیده بفرمود تا سر را مراج از تن جدا کرده بر نیزه مقابل لشکرا و داشتند کفار چون سر سردار بر دار مکافات دیدند همه را یقین شد که راجه کشته گردید و فتح از لشکر اسلام است هزیمت خوردند و دست و پا گم کرده و روبفرار نهادند والا نه هنوز از جانبین آسیای حرب در گردش بود و لکها کفار بر همت قصد جنگ بود

تعاقب نمودن لشکر اسلام کفار هزیمت یافته را و غنیمت های بسیار بدست اهل اسلام در آمدن

چون تقیة السیف از آن مهلکه بمزار حیل جان بدر بردند سپاه نصرت پناه اسلام تعاقب نموده بقتل و نهب در آمدند هر طرف که تاختند قطار قطار کفار بر بالای هم انداختند و بهر سو که حمله آوردند از کشتها پشتها و پشتها می ساختند چندین کفار را بزیر تیغ بی دریغ در آوردند که از رزمگاه تا فرسنگها تمام زمین از خون کشتگان لاله زار گشت تا دوازده کروه از رزمگاه کشته و مجروح و نیم جان و اسب و فیل و شتر و زر و جواهر و اشیا و امتعه بیحساب فرش را گشته بودند عساکر نصرت مآثر از زر و جواهر و اسپ و خنجر و خود و جوشن و کنیز و غلام آنقدر بدست آوردند که مستغنی و بی نیاز گشتند سلاطین اسلام در لشکر منادی در دادند که سوای فیل و توپ و نشان و علم و نقاره غیر از مواد سلطنت چیزی دیگر در سرکار نخواهند هر کس هر چه یابد از نقود و زر و جواهر و زیور و قماش و متاع همه بر وا بگذارند و او را مسلم دارند قریب هزار سلسله فیل و هزار ضرب و دیگر اسباب سلطنت فراوان

داشته ضرب زنان با فوج همراهی بیشتر راند و هیچکس یارای پیش آمدن او نداشت چون بهمین آئین در عین فوج کفار خود را رسانید خلق انبوه را دید که یکجا مجتمع آمده هجوم نموده اند فیل را بلا تحاشا بر آن مجمع انبوه راند قضا را راماج در آن مجمع انبوه بود از وهشت ضرب زن و حمله فیل دمان خلق بر بالای یکدیگر افتاده از تیمار سردار خویش دست بازداشته هر یک در فرار و گریز خیال افتاده حالت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه مشاهده افتاد راماج در آن هنگامه رستاخیز در لگدکوبی خلایق مجروح وار در جای افتاده از نزدیکان و مخصوصانش کسی نمانده مگر برهمنی دلیت نام که از اخص مخصوصان و نزدیکترین مقربانش بود در آن وقت در غمخواری نمک حلالی را نگاه میداشت و بشرط رفاقت بجا می آورد و همین که رومی خان فیل را رانده بر سرش رسید آن برهمن بگمان آنکه فیل سوار مگر قصد راجه دارد و در صدد هلاک اوست از راه غمخواری بی اختیار خویشتن را بر راماج انداخت و فریاد کشید که هان زنهار هیچ مگو هیچ مرسانی که مهاراج است درینوقت اگر این سلوک کنی در جلدوی آن نوازش عظیم خواهی یافت و ترا یکی از امرای عظام خواهد کرد رومیخان همینکه نام مهاراج شنید فیل را اشاره نمود تا راماج را بخرطوم در آورده بر داشت و بر بالا رسانید چون رومیخان اکو بمقصود بدست آمد فیل را باز گردانید بسرعت باد و برق برآمده در فوج خویش درآمد راماج را زنده بحضور نظام شاه رسانید نظام شاه باین نعمت غیر مترقبه فرح مند الا غایت گشته راماج را پیش خود بنشاند و باو بتکلم در آمد و پرسید که چونی و چه حال داری راماج با هیچ جواب نگفته بدست اشاره به پیشانی نمود یعنی سرنوشت آنچه بود بیافتم درین اثنای این حال حکیم قاسم بیگ تبریزی که از مقربان نظام شاه و معتمدان آن درگاه بود باضطراب تمام پیش آمده عرض نمود که این چه وقت حرف زدن است زود

علی عادلشاه از طرف دست راست مقابل تلمراج برادر بزرگ را مراج
آتش قتال افروخته داد نبرد می داد بچیره دستی قتل کفار بافراط رسانیده بود
آخر در میان شوکت تلمراج تزلزل انداخت تلمراج تاب مقاومت نیاورده
جا گذاشت همینکه او از جا حرکت کرد عادلشاه براو برانگیخت و او
بسوی رامراج خود را کشید عادلشاه تعاقب او کرده کوبان و زنان تا آن بسو
رسیده تلمراج را بر رامراج انداخت و باز از عقب لشکر بهیر و بنه را گرفته
و کوفته زیر و پا کرده بر قصد رامراج بازگشت و بهیر و بنه را نیز بر رامراج
انداخت چون رامراج از شور و غلغله عقب خبر یافت که عادلشاه فوج را
زیر پا کرده می آید دانست که خود در قلبگاه گرفتار شد از پیش فوج نظام شاه
و قطبشاه و از پس عادلشاه و از یمین و یسار بهیر و بنه و ریزه لشکر
بر بالای هم افتاد چنان عرصه کاه تنگ نمودند که راه برون شو مسدود
ناچار دل بر حرب گماشت و خاطر برگ قرار داد و سرداران را بیشتر
از پیش تحریص و ترغیب بر نبرد میکرد و همت می داد در این هنگام بر آشوب نظام شاه
را از غلبه عادلشاه خبر نبود که بتعاقب تلمراج پس پشت رامراج خود را رسانیده
فوج آن طرف را زیر و زبر ساخته بصلابت تمام سرگرم جنگ است
مگر همینکه میمنه را خالی یافته در هول و اندیشه افتاد شکسته حال او در بن اثنا
رومیخان داروغه آتشبازی و توپخانه او حاضر شد از وی پرسید که توپخانه
کجاست رومیخان گفت حاضر است بالفعل دو توپ بزرگ اینک موجود
فرمود چه می بینی پول سیاه و در یک میدان بار کرده آتش ده چون او توپهای
بزرگ را پیش کشیده سر دادن گرفت کفار بتکارش اوراق اشجار ها از
باد سموم ریختن و پاشیدن گرفتند رومیخان که بر فیل سوار بود توپ را پیش رو

رسیده برگ افشان خزان جلوه می دادند کفار لعنهم و رابو هیچ کثرت
خود و نوید و عطا و بخشش سردار در حرب خیره کی و چیره دستی را بدرجه
کمال رسانیدند پنجاه هزار باندار یکدست باینها سر دادند و همچنین
ضربهای جهان آشوب را بی بیم آتش دادند و پیاده کان بیجانگری
دیوسرشت با شمشیر و بندوق کار بند جسارت و جهالت شده
بشوخی تمام بر سر لشکر اسلام ریخته خیره کی بظهور آوردند آخر بشورش
غلبهٔ کفار میسرهٔ لشکر اسلام را تفرقه در گرفته جا گذاشتند نظام شاه
بعد از اطلاع این معنی یکی از امرای معتبر بر سر راه قطبشاه و برید فرستاده
بجانب خود طلبید و باتفاق بر کفار حمله آور گشته جای خود قایم کرده
در حرب و نبرد مردی و مردانگی را داد می داد چون نظام شاه
دید که کفار در مقام خیره کی و چیره دستی اند نزدیک است که چشم زخم
به لشکر اسلام رسد دل بر شهادت نهاده و پای ثبات بفشرده و باستاده
بردن بارگاه و دهلیز حکم نمود و آن عملیست در عرف دکن که معتاد اهل رزم
جرات نهاد است که در نهایت کار آن را عمل کنند و آنرا زین نهاندن
نام نهند یعنی از ینجا پیش نخواهیم شد یا سد دشمن زیر پا آریم یا از سر
در گذریم و نظام شاه صد سواری اهل حرم همراه داشت درین هنگام بر هر
سواری یک خواجه سرا با شمشیری بگماشت یعنی اگر قضیهٔ نوع دیگر
رو دهد خواجه سرایان اهل حرم را قاطبةً از شمشیر بگذرانند چون
امرا این حال مشاهده کردند یقین دانستند که ترکان پا قایم کرده سپاه
را تحریص بر حرب از حد زیاده کردن گرفتند و بمواعید بی پایان
امیدوار ساخته آتش حرب را بفروختند در آن هنگام پرآشوب

خواهند کرد بخت لشکر اسلام بی محابا خود را بر لشکر کفار زد و آتش حرب مشتعل شد دلیران دو لشکر باهم در آمیختند و داد نبرد آزمائی می دادند گاه غازیان اسلام به تیر و سنان مرغ جان از قفس تا لب مشرکان می رسانیدند و گاه مشرکان عفریت نش جهالت و جسارت را کار فرموده شیوه خونریزی و خونخواری بظهور میرسانیدند راجه صلابت مسلمانان را برخلاف تخیل خویش مشاهده کرده بر سر حساب شده از سنگاسن فرود آمده بر کرسی زرین نشست و شامیانه زربفت و مخمل زردوزی که هر چهار طرف او عقدهای مروارید شاهوار آویزان و شمسهای طلائی بر سرش که از در درخشان و نمایان بود بر بالای سر مرتفع ساخت و حکم نمود که از هر دو جانبش خرمنها از لعل و ابیض و احمر بر انباشتند و طبقهای آلات مرصع و زیورهای گران بها مهیا داشتند تا بر سپاه و شجاعان لشکر قسمت کردن گرفت و نوید داد که هر کس که شجاعت و تهور را بظهور رساند مظفر و منصور نزد من آید او را طبقهای طلا و درهای مملو از اقسام جواهر عطا خواهم کرد و بر مناصب و مدارج او خواهم افزود باین نوید جرات افزای او مواعید همت کشا لشکریان راز پیاده و سوار مستمال و خوش حال گشته جان بازی را آماده گشتند و دلیرانه پای جرات در معرکه گذاشته شروع تهور بجا آوردن گرفتند برقندازان بنجیلائی بیجانگری که ذره مقابل شعاع آفتاب را بگلوله بندوقها می ربودند دران رستخیز چه سرها که مثل گوی بر زمین به غلطانیدند و باندازان محکم انداز که تار موی را خطا نمی کردند چه طوفان مرگ که دران معرکه بر نینگیختند بهادران شیر صولت اسلام که عروس شهادت را در آغوش کشیدن هوس می داشتند در جوقه جوقه لمن سبیل اجل بسران اجل رسیدگان تاختند از کشتها پشتها می ساختند و در هر یورش بجوان بادستندبران خزان رسیدگان

ج اسلام از انجا معاودت نمود و بتدریج با ساز و سامان از معبر مقرری عبور
نمودند چون کفار از عبور لشکر اسلام مطلع شدند نتیجه سعی و جهد خود را باد در مشت
دیده بر غلط کاری خود تأسف و ندم خورده انگشت حسرت گزیدند و از ملاحظه
شبخون لشکر اسلام هراس بیقیاس پیدا کرده تمام شب بتزلزل گذرانیدند و
از پشت زین جدا نشدند چون صبح دمید و تاجدار خاور بر تخت زرین مشرق
بر آمده دیوان گرم ساخت سلاطین سرگرم جنگ و جهاد گشته صفها بیاراستند
در هر فوجی از افواج چهارگانه دوازده کان علم بر پا کردند که بر هریکی آیت
نصر من الله و فتح قریب بخط جلی نوشته با نام نامی یکی از ائمه اثنا عشر علیه السلام
مزین گشته بود و میمنه از علی عادل شاه متانت و رصانت کوه الوند پذیرفت
و میسره از قطبشاه و علی برید استواری یافته و قلب بحسین نظام شاه زیب
و زینت گرفته و فیلان جنگی بدستور مقرری جابجا ایستاده داشته و ادا بهای آتشبار
زنجیر دار پیش رو داشته معتصم بحبل المتین التوکل علی الله گشته بجانب اعدا
روان شدند بر سنگیکه جبال شامخه را زهره از هم دریده صدمتی که بهرام خون
آشام از بیم در حجاب خامس خزیده از غرش و شورش کوس و طبل گنبد
گردون لبیان گنبد محمود در خروش آمد و از نعره های بهادران و هایهوی دلیران
وحشیان را صحرا و ماهیان را دریا تنگ تر از زندان و قفس گردید کفار چون
دیدند که لشکر اسلام باستعداد تمام با فوجهای آراسته می آیند رامراج از غایت
غرور و بدمستی است بی آنکه اهتمام در صفوف آرائی کند بهیر و بنه را جدا
سازد با یکدیگر مختلط و در هم آمیخته روخ به لشکر اسلام آورد در آن هنگام در کرسی
مرصع نشسته بود هر چند نزدیکان باعث شدند که وقت جنگ است بر اسب سوار
باید شد سر باز زد و گفت که این نه جنگ است بازیچه طفلان است همین دم

آن که خواهند کوشید درین فرصت کفار فوجی از سواران چیده گزیده که چاق
نفس و برشناوری توانا باشند از لشکر جدا کرده فلان فلان بطرف گذار معتاد
که کفار سهل تر انگاری کرده از آنجا برخاسته بجانب دیگر رفته اند بفرستند تا تنها
بلا مزاحمت از آن راه عبور نموده مکانیکه کفار هیچ حصن مستحکم درداده مانع گذر
مسلمانان شده بودند بدست آورده قایم نمایند بعد ازین تمامی فوج
بسهولت و جمع خاطر از آب بگذرند غیر ازین حیله دیگر تدبیری بهتر بتصور نمی آید
سلاطین اسلام این رای را پسندیده کار بند شدند آوازه عزم عبور از جای
دیگر درمیان خلق درداده با تمامی فوج بهیر و بنگاه از موضع اقامت کوچ
کرده برکنار آب چند مسافت طی نموده جائی فرود آمده در تهیه اسباب
عبور و استعداد شناوری شدند غلغله در لشکر بیجانگر افتاد که ترکان ازین گذر کا
دست برداشته کوچ کرده بجانب دیگر رفتند پس ضبط و حراست اینجا مارا چه
هر طرف که آنها گذار مقرر نمایند آنجا حراست و مزاحمت باید کرد پس از آنجا
برخاسته بمقابل لشکر اسلام خود را رسانیده در منع و مزاحمت بجد شدند چون
اراده الهی بر فحوای کریمه یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نور
ولو کره الکافرون فتح و نصرت اهل اسلام و شکست و زوال اهل کفر و
طغیان تعلق گرفته بود کفار قاعده حزم را از دست داده از حراست و ضبط
آن معبر معتاد غافل ماندند و هیچکس را بر حراست آن نگذاشتند سلاطین اسلام
بر طبق قرار داد فوجی چیده چیده که هم اسپ چاق و زورمند و هم سوار کار
و تنومند باشد از میان لشکر برآورده در دل شب بسوی معبر معتاد و گذر
مشهور ایلغار فرستادند آنها بلا مزاحمت و بلا خطر از آب عبور نموده جای
کفار آنرا استوار نموده بودند اول القبضه آورده پا قایم کردند بعد از آن تا

گویند جمله لک سوار و پنج لک برقنداز و تیرانداز با هر سه فوج موجود بوده و افواج پیشاپیش حسب الحکم معبر و راه گذرهای را به بستن برج و حصار و بهم چیدن توپهای جهان آشوب باستحکام سد سکندری چنان داده که و هم و گمان را هم مجال عبور ازان راه نماند تا سوار و پیاده را چه رسد چون افواج اسلام بر لب گنگ رسیدند رهگذرها مسدود یافتند و در تدبیر عبور در آمده جاسوسان ماهر بر گماشتند که بر چپ و راست و زیر و بالا سه چهار منزل رهگذر لشکر تشخیص نموده بیایند ماهران آب شناس سی چهل کروه از زیر سو و بالا سو رفته تحقیقات آب کرده آمدند چنان ظاهر کردند که درین مسافت اگرچه دو سه جا گذر آب پیدا است اما گذرگاه که چنین لشکر با بهیر و بنه و توپ ها و ضرب زن و فیل و شتر بی خطر گذر تواند کرد جز معبر معتاد که کفار آنرا در گرفته اند نیست سلاطین بیدار کار هکار در زیادتی اندیشه افتاده دانایان کار دیده را بخلوت طلبیده درین باب مشوره نمودند عقلای تجربه کار بعد از کنکاش بسیار بغواص فکر را در بحر چاره سازی بغور رسانیده چنان گوهر تدبیر بدست آوردند که گره گشائی این عقده منحصر در طریق حیله و فریب است و خود از قافله سالار مجاهدین سید الانبیا والمرسلین در صحاب اثر وارد است الحرب خدعه و آن اینست که شهرت گذشتن از محل غیر معتاد بزور شناوری اسپان دریانورد در خاص و عام داده رهگذر مسدود و معهود برخاسته دو سه منزل بالا رفته خیمه و خرگاه برای خود ایستاده کنند و بهیر و بنگه و بازار آنجا نصب و آورند و چندین هزار کده و سبد آلات شناوری موجود سازند البته کفار بتوهم آنکه مسلمانان دست از جان شسته از راه غیر معتاد گذشتن اراده داشته سر راه آنها باید گرفت بضرورت از انجا برخاسته مقابل لشکر اسلام آمده در بستن و بند نمودن

که با نظام شاه داشت همه بستان نشد و ازادراک شرف جهاد بی نصیب ماند
چون افواج سلاطین ثلاثه در تعلقه عادل شاه قدم گذاشته در حوالی تالیکوطه مضرب
خیام نمودند و از هر طرف عادل شاه لوازم ضیافات شاهانه و مدارات
خسروانه بفرا وانی اقسام ماکولات و انواع مشروبات و اجناس طعم لذیذ و
اقسام فواکه نفیسه و حلویات گوناگون و مطعومات بوقلمون و اشربه خوشگوار
دریا چنین عطر بار بر روی کار آمد آنقدر رنگهای الوان نعمت بر سفرهٔ اخلاص
چیده شد که ذآنها بر داشته شد و هیچ فرد از خاص و عام از خوانچه ضیافت
بی نصیب نماند بعد از ان ملاقات هر چهار ارکان اسلام بآئین بهین و
اسلوب خوش آئین همه را بجا بوقوع انجامید و از سر نو عهود و مواثیق درباب
جهاد و ثبات قدم در امر مشروع بتجدید بالمشافهه و المواجهه سمت تاکید
پذیرفت سلاطین اسلام هر یک بقلمرو خود ها احکام فرستادند که از هر طرف رسد
و غله مایحتاج لشکر بی هم بمنزاولی داهتمام منسوبان آن کار بار دوی هر یک
پادشاه رسیده باشد و از انجا رایات ظفر آیات برافراشته بسمت بیجانگر روان
شدند چون خبر اتفاق ارکان اربعه و نهضت نمودن با افواج جهان آشوب بقصد
جنگ برامراج رسید اصلا بفروتنی نیاورده و بیم و هراس بخاطر راه نداده
بر سر غرور و بدمستی خود مصر ماند و به تهیه اسباب جنگ و فراهم آوری سپاه درآمد
نخست برادر خود را بابیست هزار سوار جرار و یک لک پیاده برقنداز و پانصد
فیل کوه تمثال روانه کرد و از عقب او برادر دیگر را بمضاعف آن سرانجام همراه
داده گسیل نمود و حکم نمود که پیشتر از رسیدن افواج اهل اسلام بر لب کشنا رسیده
گذرهای آب مسدود سازند چنانکه افواج مسلمانان را امکان عبور نشود بعد از ان
خود با لشکر افزون از حد و ملخ بازمیداران نواحی ملک کرنانک روان شد

درج برتری و کامکاری بی بی هدیه سلطان به طلعت جهان افروز خویش ساخت احمدنگر را نورانی گردانید چون از کار شادی فراغ دست داد به طبق و عده و قرار تهیه مواد و اسباب جنگ و عدو افکنی در آمدند در قلیل الایام سامانیکه باید و سر انجامیکه شاید ساخته و پرداخته مستعد و آماده جهاد گشتند چون سخن در آغاز مقدمه منازعت و بسط بساط جنگ در افتاد قرار چنان یافت که اول با وی این امر و سلسله جنبان این کار شیر بیشه بیجا نگر صحرای وغا بهرام سمای صولت و شجاعت ضرغام بیدای جلادت و بسالت علی عادل شاه گردد آن شاه رستم صولت سهراب صدمت ایلچی چرب زبان حدید اللسان را بطرف رامراج گسیل کرد و پیغام داد که قلعه مدکل و رایچور که بتغلب در تصرف او رفته باز گذارد و از سر آن دو قلعه گذشته راه و رسم آشتی نگهدارند وگرنه آماده جنگ و قتال گردد همین که آن بد مست پیاله غرور این پیغام اتفاق آمیز شنید از جا رفته بزهرخندی تبسم نمود و در جواب آن مضمون این بیت ادا نمود بیت مجنبان مرا تا نه جنبد زمین ؛ همین گو میت باز گویم همین ـ و ایلچی را همان ساعت منت امان جان گذاشته بدر نمود و گلای مغتنمی پادشاهان اسلام که مدام در حضور رامیبودند نیز حکم اخراج نمود

ذکر لشکر کشیدن علی عادل شاه و حسین نظام شاه و ابراهیم قطبشاه و علی برید باتفاق بصوب بیجانگر و مصاف دادن با رامراج و ظفر یافتن بروی

بعد از مراجعت ایلچی و وکیلان از بیجانگر حسین نظام شاه و ابراهیم قطبشاه و علی برید با افواج گه آن و ساز و سامان فراوان از مقر خلافت خود برآمده بسمت بیجاپور روان شدند درین مهم برهان عماد الملک بسبب کدورتی

باتفاق یکدیگر بسازد. سامان شایان رایات عالیات بقصد غزا صوب دارالظفر بیجاپور برافراشته شود

بیان وصلت عادل شاه با چاند بی بی سلطان و مواصلت بی بی هدیه سلطان با شاهزاده مرتضی بن حسین نظام شاه.

پس هردو طرف در تهیه مواد و اسباب عیش و طرب در آمدند و بیک تاریخ آرایش بیجاپور و احمدنگر و آئین بندی هردو دارالسلطنت بوقوع آمد در و دیوار و کوچه بازار هردو شهر آرایش مینو یافت و هر صغیر و کبیر و برنا و پیر اینجا و آنجا بعیش و طرب گرائیده عرایس مدعیات در کنار آرزوها یافتند قفل از گنجها و بند از خزانها برداشته از زر و گوهر و خلعت و جوهر وقف عام گردانیدند و در هر کوچه و برزن طنطنه شادی و غلغله نشاط و خوش حالی تا گنبد افلاک رسانیدند رقاصان ناهید صدا در هر جا و هر مکان بجلوه در آمده بآواز دلربا زهره را از سقف سما بر بساط ارضی می آوردند و مطربان خوش آواز در هر نشیمن داد سحر سازی داده آب از جریان و مرغ از طیران باز می داشتند در بزمهای خاص و محفلهای عالی درریزی و جوهر بخشی که بی دریغ می شد و بر هر کدام از خواص و عوام که نثار ها میرفت بکدام بیان شرح توان داد که قلم از تحریر آرایش آن محفلها عاجز و زبان از تقریر آن زرپاشی و جوهر بخشی قاصر چون ایام عیش و نشاط متمادی شد مدت سه ماه در جشنهای شادی و مراسم طرب سازی انقضا یافت هر یک آن در مکنون درج عفت و عصمت را در حجله نازان دو لو شاه تخت بختیاری فرستادند درة التاج شاهی شهریاری اختر برج بختوری و بختیاری چاند بی بی سلطان دارالسرور بیجاپور را بقدوم میمنت لزوم خود منور ساخت و نیر اوج مهتری و بزرگواری گوهر

بواسطهٔ اموری چند دنیاوی در میان متخلل گشته همه بر طرف ساخته
یکتادلی و صفای قلبی گرایند و مصداق انما المؤمنون اخوة گردیده
بالاتفاق بر همه کافر حربی که دشمن دینی و دنیویست خروج کرده
جوش غرور و سر مستی را از دیگ دماغش فرونشانند و کافهٔ مسلمین را
از شر او ایمن گردانند البته در ضمن این معنی نکونامی در دار دنیا و آخرت
از مثوبات در عقبی حاصل خواهند کرد و آثار این حسنه و نتایج این فضیلة
تا دیر دور از بر صفحه روزگار پایدار خواهد ماند اگر العیاذ بالله بعد این صلاح
دینی و دنیوی را تلقی به قبول نفرموده بر نفاق و نزاع قدیمی خود ماند
ذلت و خواری و زیر دستی طرفة العین بر خویش گوارا دارند با وجود
نقصان دینی و خسران اخروی در اندک مدت یقین است که
آن کافر خباثت کیش دفعه دفعه هر یک از ما و شمارا از زیر پنجه تمرد
و تسلط خود آورده اعلام طغیان و کفران بر سپهر برین خواهد افراشت
و احدی را از اهل اسلام در خطه دکن با ساز و برگ نخواهد گذاشت
عادل شاه چون این مطلب دلخواه را گوشش کرده عروس مقصود
را در کنار آرزو یافت و بدرجه قبول و استحسان رسانیده بعهود و مواثیق
موکد گردانید و بجهت مزید تاکید این پیمان و استحکام بنیان مصادقت
نسبت وصلت و قرابت در میان آوردند تا اینکه برضامندی طرفین
و استحسان جانبین خواستگاری چاند بی بی سلطان بنت حسین نظام شاه
بجهت علی عادل شاه و خواستگاری بی بی هدیه سلطان خواهر عادل شاه
بجهت شاهزاده مرتضی بن حسین نظام شاه تقرر یافت و هم بر آن قرار
یافت که بعد از فراغ جشن شادی و ادای آرایش محفل طوی جانبین

کراوّل باهم اتفاق باید نمود آنگاه قصد مقابلهٔ او درست باید کرد عادلشاه
را این رای مستحسن افتاد و آنرا تلقی به قبول فرمود لاکن چون نظام شاه
از وی بدل رنجیده و کینهٔ عظیم راسخ داشت در صورت پذیری این مدعا
متردد بود و از اتفاقات حسنه آنکه قطبشاه بسبب قرب جوار از بیت
کفار بیجانگر بجان آمده همیشه خونین دل می‌بود و خون جگر میخورد و این
آرزو همیشه از خدا می‌خواست و نظام شاه نیز چون از نبردها مکرر
مغلوب آمده شکستهای فاحش خورده ملک و مال تباراج داده بود
و فیل و اسب و علم و نشان و سایر موادِ سلطنت را باخته همیشه غم و
غصه میخورد و دست بدندان حسرت می‌گزید و در تلافی و تدارک آن
و صلاح کار تدابیر می‌اندیشید چون دانست که غلبهٔ عادل شاه
به پشتبانی و تقویت رامراج است تا رامراج درمیان است عروس
مدعا را درکنار آرزو کشیدن از جمله محالات است اول در دفع
رامراج باید کوشید آنگاه چون پشت عادل شاه خالی ماند بهر حیله
که ممکن باشد با او انتقام باید کشید و این هم می‌دانست که دفع رامراج
بی اتفاق و معاضدت عادل شاه از جمله متعذرات است بناچار
به صلح عادل شاه گرائید و در دوستی و وصلت او رغبت تام بهم
رسانید و باتفاق قطبشاه ایلچیان کاردان نزد عادل شاه روانه فرمود
و بساط مصادقت و موالات گسترانید و کلید قلعه شولاپور که مادّهٔ
نزاع و پرخاش فیمابین بود فرستاده پیغام داد که اهل اسلام را بتوحید
و یگانگی خالق اکبر و نبوت و رسالت شفیع روز محشر و برگزیدگی ائمت
ائمهٔ اثنا عشر علیه السلام گردیده لازم است که کدورت و نزاع باهم که

وحمیت اسلامی بر خود می پیچید صلاح دینی و دنیوی جز در فعش نمی دید
با هواخواهان صلاح اندیش و وفاداران صداقت کیش درین باب
مشاورت نمود و صلاح کار جست و گفت خود اول جهاد و غزا با کفار
شقاوت پیما بر اهل اسلام عموماً بر ذمهٔ سلاطین دیندار خصوصاً فرض
و واجب است و نظر بامور دنیوی نیز باین کافر سرکش بد سیرت
و سیه مست بادهٔ غرور و نخوت متصور نه آنکه بمقابله پیش آمده نشاء غرور
از پیالهٔ دماغش فرو نریزد زیست اهل اسلام و انضباط امور سلطنت
اصلاً ممکن و متصور نیست پس همت عالی نهمت ما بر آن قصد آمده است
و عزم صادق نموده ام که کمر توکل علی الله بر میان عزم راسخ حیت
کرده با این حربی واجب القتل جهاد نمایم و شرف غزا دریابم اگر
بعون و لطف کریم کارساز بر ظفر یابم رونق افروز دین و اسلام
شده باشم و جمیع اهل اسلام را از جنگ شر و اذیت خبث نجات
بخشیده باشم و اگر معامله دیگرگون شود خود بدرجهٔ اعلای شهادت فایز
گشته از سنح رویان عرصه محشر شده باشم البته در هر دو شق احدی الحسنیین
حاصل خواهد بود پس صواب دید شما دولتخواهان درین چیست کشورخان
لاری و ابوتراب شیرازی که از معتمدان درگاه و فدویان دولتخواه
بودند بعرض رسانیدند که رامراج صاحب شوکت عظمی و ابهت کبری
است که لشکر عظیم و احشام بسیار و خزینه فراوان دارد مهابت او
در دلهای خلایق عظیم اثر کرده است بدون اتفاق بی نفاق جمیع
روسای اسلام قصد قتال او بنفاید ده است و بی این تدبیر پنجه بر پنجه
او زدن خود را در معرض هلاکت آوردن است صواب نه نست

و استعانت از وی در هنگام دفع اعدا ضرورت شد پس این همه
امور اسباب مواد بدمستی و غرور را مزاج شد هرگاه که بتقرب امداد
و اعانت لشکرکشی درین ملک می نمود با وجود عهد و قرار علی عادلشاه
و ممانعت او بی حرمتی بسیار با مساجد میکرد و با مصاحف شریفه
بی ادبیها می نمود در هنگام معاودت هزاران نفوس از هنود و مسلمان
ازین ملک اسیر می برد و تعلقات ایشان را بشوخی و جبر اخذ نموده
بمنسوبان خویش می سپرد و علی الخصوص در این سفر دوم که بامداد
علی عادل شاه با احمدنگر پی سپر کرده تا دولت آباد و جنیر خرابی و
پامال رسانیده بود غرور و طغیان او بدرجهٔ قصوی رسانید و از حیز
ازجادهٔ اعتدال بالکلیه منحرف گشته تغیر اوضاع قدیمه نمود و کلای
هر پنج پادشاه که مدام مقیم در حضورش می بودند در ایام پیشین با آنها
سلوکی که می نمود و لطف و مهربانیها که میداشت و در خلوت میطلبید
و به بشاشی و گشاده روئی تکلم می نمود همه فروگذاشت گاه گاه
بر سر دیوان بار میداد و با اهانت و خشونت حرف می زد و بر خلاف
دستور بدیرود، از حکم نشستن میفرمود و در جلو حکم سوار شدن نبودی
نمی نمود نظر بر ضعف اهل اسلام که اینها در نظرش حقیر ترین و ضعیف ترین
همه اصناف فرا می آمدند از ایشان بی وسواس و بی خطر گشته سرشار
بادهٔ غرور و انانیت گردید و مصدر این همه شایستگی ها و شوخی
می شد علی عادل شاه اگرچه بار امزاج رابطه و درستی بعهود و مواثیق
انچنان منضوط داشت که دیگر از سلاطین اسلام را نبود اما ازین
بی باکی و ناپاکی خاطرش سیر آمده گرانی کمال بهم رسانیده از غصه

در طرفة العین آن کوه عتو و عنود را کالعهن المنفوش ساخته تقویت
اسلام و اسلامیان بظهور آورد شرح و بسط این مجمل آنکه راه‌راج در
اصل از چاکران رایان بیجانگر بود و هر و ز هور بمدد روزکار و مساعدت
بخت کامکار بلازعیم و سهیم بر تخت بیجانگر مستولی کشت و بالاستقلال فرمانروای
ولایت بیجانگر شد و بیجانگر شهری بود بس عظیم و ابادان که بلد و
پوره جات و مضافات آن بیست در بیست فرسنح طولاً و عرضاً
آبادانی داشت که چند کوه‌ها و دریاچه‌ها در خلال آبادی آمده بود
و ولایت تابعه او نیز بکمال وسعت و فراخی بوده است چنان که
میکویند شصت بندر و چندین حصین و قلاع متین و چندین
کان زر و الماس و زمرد تعلق بدو می‌داشت و نیز بسیار
از اشیای قیمتی درین ولایت پیدا می‌کشت و محاصل تمامی
ولایت بیجانکر بیست کرور هون بوده و همیشه سه چهار لک سوار
و نه ده لک پیاده در پای تخت او می‌بودند در هنگامی که تمامی
عرصه دکن بیک چراغ اسلام منور بود یعنی همین یک سلطنت بهمنیه بود
فرمان روایان بهمنیه همیشه بمدد و توفیق حق سبحانه تعالی با کفره فجره با جهاد و غزا مقابله
می‌نمودند اکثر به فتحیابی مخصوص شدند و گاهی زخمی هم میرسید اما
بساط بقایی چیده می‌شد بعد از انکه دولت بهمنیه زوال
پذیرفت ملوک طوایف بهم رسیدند بجای یک حکومت پنج ششش
فرمان روا در دکن سر بر آوردند اکثر با یکدیگر نزاع و نفاق می‌داشتند
هر یکی در خرابی دیگری میکوشید صلاح خود در فساد دیگری می‌دید
بناچار اینها را در حفظ قواعد محبت و یکانکی بارا مراج و استمداد

بر اقتضای مصلحت وقت موقوف بر وقت دیگر داشته بمحاصره اش نپرداخت بجهة آنکه اگر درین وقت مفتوح گردد شاید رامراج که شوخی و سرکشی در سرش جوش آورده بود قلعه را در تصرف و قبضهٔ خویش دارد لیکن دران فرصت باستظهار رامراج در محلیکه قلعهٔ قدیم موسوم به نلدرک بنای نموده یکی از راجهای پیشین بود و مندرس و منهدم گردیده و از سرنو لبنک و گچ بنای تازه برآورده باستحکام تمام باتمام رسانیده موسوم بشاه درک ساخت و آنرا از مردم خوب جنگی کار دیده با سرانجام و ذخیره فراوان پر کرده معاودت بدار الخلافت نمود و رامراج نیز بمقر خویش نهضت نمود و در وقت معاودت از تعلقات سلاطین اسلام برد و کشیر از هنود و مسلمان بدست آورده و بلکه بعضی جاها را بهنوبان خویش سپرده و برادر خود و یکتادری را با پارهٔ فوج بر لب کشنا گذاشته تا دست بردی در تعلقات اهل اسلام نموده با خود داخل بیجانگر شد عادل شاه هم درین سال باغ کشور خان که در اولین روز ورود آنجا جلوه افروز شده بود و تهنیتهای جلوس و نذور و نثارها از مردم شهر و حوالی بظهور پیوسته بمین ؟ مبارکی فراگرفته طرح آبادانی انداخت و به شاه پور نامید در چندروز باهتمام تمام آن بنگام بچنان معموری رسید که مثل بلده گردید گویند در عهد سلطان ابراهیم ثانی خانه شماری شاه پور گرفته بودند نه صد هزار خانه بقلم آمده -

ذکر غلو طغیان رامراج و سگالیدن پادشاهان اسلام دفع شر او را

چون طاغی بی تاج بدر واج رامراج را هم چو فرعون بی عون اسباب بطر و غرور متزاید گشت و باد پندار و بخار استکبار در دماغش پیچید و بنحو انا لاغیری از نفس خبیثش جوشش زد منتقم حقیقی بتازیانه قهر قادر که الغرق

ضمن این معنی صلاح کار خود می دید عادل شاه ازین اوضاع را مراج
و تساهل او انیشناک گردید که راه مراج اگر براعانت نامحصر است لیس
مدارا با خصم چه گنجایش دارد وازین مدارا ابتری کار خویش است لیس از
از اعانت و امداد و مایوس گشته توکل بر لطف و کرم خداوند متعالی
درست کرده با جمعیت خود آماده حرب گردید و بنفس نفیس متوجه
لشکر نظام شاه شد و دست همت و جان بازی گشاده آتش حرب را
اشتعال داده و بهادری را بدرجه قصور رسانید و پیشتر ازین خود و قطبشاه
یله عادل شاه را گران یافته جانب قوی از دست نداده از رفاقت
نظام شاه خود را یکسو کشیده بود نظام شاه در مقابله عادل شاه چندی
پا راستحضه قایم کرده بجنگ کوشید اما آخر بتوهم آنکه مدارای راه مراج در نیوقت
محض زور و فریب خواهد بود پای ثباتش از جا لغزید و از معرکه خود را
بیک جانب کشید عادل شاه چند مردانگی را بدرجه اتم و اکمل کاربسته
عرصه را بر نظام شاه تنگ گردانید چنانکه نظام شاه از دایره هلاکت
نفس خود را بیرون آوردن غنیمت شمرده از اسباب و اسباب سلطنت
پرداگذاشته بدر رفت غنیمت بسیار از فیل و اسپ و غیره و همه اسباب
جهانداری از علم و نشان و نامه و ماهی و مراتب خصوص نشان سبز
که عنایت کرده پادشاهان گجرات بود و بآن نظام شاهیان را فخر
و مباهات حاصل بود همه در تصرف عادل شاه درآمد و بنصرت و ظفر
مخصوص گشت و از آن تاریخ عادل شاه نشان خویش سبز قرار داد
و پیشتر ازان نشان زرد می داشتند بعد ازاین عادل شاه را مراج را
بر مساعدت باعث گشته همه در حوالی شولاپور رسیده بتسخیر قلعه را به

عالیه کشاده اسباب جو بینه و غیره آن به بیجاپور آوردند آخر نظام شاه
درین مرتبه با عادل شاه مصالحه کرده و از کلیان گذشته بسبب منازعت در
نور دید بعد از انکه درین مدت سه چهار ماه خرابی ملک و پریشانی عالم
بآن قدر بظهور آمده بود عادل شاه را امراج را ترغیب بر معاودت نمود
هریک بدار الخلافت خود بار رسیدند

لشکرکشیدن عادل شاه باتفاق رام راج نوبت دویم بر نظام شاه و بنای قلعه شاه درگ

بعد ازین حادثه عظیمه نظام شاه خون جگر خورده در صدد تدارک و
تلافی درآمده سال دیگر با قطبشاه طرح مصادقت انداخت و بجهت استحکام
مبانی محبت نسبت قرابت را هم ضمیمه آن ساخت دختر خویش جمال بی بی
را در عقد مناکحت ابراهیم قطبشاه درآورد و نسبت پدر فرزندی در میان
آورده سال دوم باتفاق قطبشاه و نام الملک متوجه تعاقب عادل شاه
گردید محاصره کلیان پرداختند عادل شاه ازین اتفاق مخالفین و
یورش ایشان خبر یافته ضرورتاً باسته جانب رامراج ملتجی گشت یکی از
از معتبران را نزد رامراج فرستاده استمداد نمود رامراج که خود کرده تسلط
و تطاول بود در ایذای و تحقیر مسلمانان بهانه میجست بلا عذر با دولکهه
احشام و پنجاه هزار سوار برآمده به عادل شاه ملحق گشت و
پیشتر روان شدند مقابل خصم بفاصله یک دو فرسخ فرود آمدند اگرچه
بر سرکهی و غیر آن در میان مردم طرفین جنگ بر سبیل اتفاق واقع می شد
اما رامراج با نظام شاه طریق سلوک مدارا مرعی داشته در امر مصاف و
مقابله تساهل می نمود غرض از غیتش آن بود که نگر قصه بصلح انجامد و در

را بی تعلقات عادل شاهی سرگرم بوده هول زده راه برار پیش گرفت
نظام شاه نیز در خود تاب مقاومت نیافته ره و بر تافت عادل شاه
ز تعاقب او دست برنداشته پیش پیش میرفت و راماج از پس او عادلشاهی
طریق می نمود و لشکریان او که در آرزوی چنین روز سالها بسر برده بودند
دست تطاول گشاده داد بیدادی میدادند بعینه که در سرحد نظام شاه
قدم گذاشتند در تلف و تاراجی هیچگونه قصور نمی کردند غرور و عتو کفر
بان سرحد رسیده بود که چون عادل شاه پیش آهنگ بود در هر منزلی
که آب و هوای خوش یافته فرودگاه عادل شاه مقرر می شد و سایر ولا
بر می افراشتند منسوبان راماج از راه رسیده همانجا را برای راماج
خوش کرده بزور خیمهای عادل شاهی از آنجا بر کنده اینان سراپردهای
راماج نصب می نمودند چنانچه یک روز بود که سه مرتبه خیمه راماج
استاده کردند عادل شاه بنابر لاچاری و مصلحت وقت اغماض
می فرمود و مقصود کافر ازین تحویل نه تنها نقل مکانی بود بلکه تسلط
و نفاد حکم مرکوز داشت و می دید که مهمات خود که در دل اسلامیان
تا کجا اثر کرده است بهر حال بهمین اسلوب در ملک نظام شاه
نهب و غارت کنان پیش پیش میرفتند نظام شاه را پایداری در احمدنگر
صرفه نکرده راه دولت آباد پیش گرفت و در حصنی آن متحصن شد کفار بیجانگری
تا جنیر و دولت آباد پامال کرده خرابی های گوناگون بوقوع در آوردند
درین مملکت وسیع طولا و عرضا هیچ معموره بسلامت نمانده و خرابی
احمدنگر نیز بدستور همگی زراعات و باغات با خاک برابر گشته و عمارات
و مساکن جملگی انهدام یافته خانهای خورد همه آتش زده عمارات

دویم باتفاق تفاول خان پیشوای عماد شاه در تعلقات عادل شاهی درآمد در صدد خرابی بسیار بود وارادهٔ آن داشت که قلمرو عادل شاهیه را در حوزهٔ تصرف خویش درآرد

لشکرکشیدن علی عادل شاه باتفاق امراء بر سر نظام شاه و تباهی ملک احمدنگر

علی عادل شاه پس از تهیه مواد و اسباب لشکرکشی پیشتر از خروج ایلچی چرب زبان بجانب حسین نظام شاه فرستاده پیغام داد که اگر ارتباط قدیمی و دوستی دیرعهدی بحال و رونق ماندن خویش منظور باشد قلعه شولاپور و کلیان را بمنسوبان درگاه واگذارند و دوستدار خود را ممنون منت دارند والا نه توجه رایات عالیات را هیچ عایقی و مانعی نماند منتظر باشند حسین نظام شاه ببمین که این پیغام هوش ربا اصغا فرمود عنان تماسک از دست داده سخنهائیکه نه از مقام دوستی باشد بر زبان سر داده ایلچی را ناکام باز گردانید عادل شاه که بر سر بهانه بود بمجرد رسیدن جواب تلخ رایات عالیات برافراشته از مقر عزو شرف حرکت نمود و کسی را بجهت اطلاع بسمت بیجانگر روانه فرمود رامراج بموجب عهد و قرار بلا توقف با لشکر گران بسمت بیجاپور راهی گشت در ده فرسخی از شهر در مقامی که تعیین یافته بود ملاقات هردو پادشاه باهم واقع شد باتفاق بر سمت مخالف بتأنی روان شدند چون خبر توجه عادل شاه باتفاق رامراج گوش زد نظام شاه و تفاول خان شد بر سر حساب شده درکر دات بد افتادند تفاول خان که در رفاقت نظام شاه قدم راسخ نموده در

در پیش داشت حق تعالی بفضل خود بسلامت همه وش سرور و مسرت
بمقر دولت رسانید صدقات و خیرات بیشمار بارباب حاجات و
اهل استحقاق رسانیدند و سجدات شکر بهزاران عجز و نیاز بدرگاه
دادار بی نیاز مؤدا ساختند بعد ازین هر کس از سرداران و ندیمان
و امرای رامراج و هر خاص و عام بیجانگر که ادراک شرف ملازمت
و پای بوسی عادل شاه جوق جوق می آمدند از عطایای عادل شاهی
از جواهر و نقد و خلع فاخر بقدر و وزن و شان هر کدام سرافراز گشته
رخصت می یافتند تا مدت اقامت در بیجانگر همین اسلوب بود هیچکس
از مردم روشناس بیجانگر نماند که از عطیه عادل شاهی بهره مند نگردید
خزانه عظیم عادل شاهی در همین داد و دهش در بیجانگر بصرف در آمد که
هر کوچه و برزن بیجانگر و اطراف نیز داستانهای همت بلندی و زر پاشی
عادل شاهی سمر شد بعد ازانکه تعهد و قبول امداد و اعانت در هر امر مرجوعه از رامراج
موثق و مؤکد گشت و هر وقتیکه عادل شاه را ضرور افتد و احتیاج
بکومک شود رامراج بمجرد اشاره بلا توقف و اهمال با لشکر گران
رسیده در تنبیه و تادیب اعدا کوشد عادل شاه رخصت انصراف
حاصل کرده متوجه دار الخلافت گردید بعد از رسیدن بمقر عز و شرف
در تهیه اسباب و سرانجام مهم سازی و مواد عدو افکنی و ملک گشاهی
و انتقام از اعدا در اندک مدت مواد و اسباب بهم رسانیده قصد
مهم سازی بر مخالف قرب و جوار و الی احمدنگر تصمیم پذیرفت بجهت
آنکه حسین نظام شاه در دل غبار [illegible] اولا رسم مواخات و موالات
که رسم تهنیت جلوس و ارسال نامه و پیغام [illegible] دیگر [illegible]

دل جوئی بیش از بیش نموده گفت که مادر مشتاق شما را در یابید که بس
آرزومند دیدار و مشتاق لقا است و معتمدان حرم سرایان عصمت پیرا نیز
از نزد رانی رسیده عرض نمودند که پرده نشینان حرم سرای عفت و
عصمت و حجله گزینان مشکوی شوکت و سلطنت یعنی رانی حرم خاص راجه که
نسل راجه اجیت رای بود و عادل شاه را فرزند گفته بود و دخترانش که
نسبت خواهری با عادل شاه ثابت کرده بودند باقصی الغایت
آرزومند دیدار و ملاقات اند حرم سرای خاص به تشریف آیات قدوم
میمنت لزوم رونق تازه و زینت بی اندازه بخشند و دلهای آرزومندان
قرین فرحت و راحت گردانند عادل شاه از بار عام متوجه حرم سرا
گشته بی اندیشه و وسواس در حرم آمد رانی با دختران و دیگر خویشاوندان
باستقبال دویده آمده طبقی پر از جواهر ثمین که بجهت نثار شاه علی عالی
مقدار مهیا ساخته بود پیش آورده نثار نمود و بعد از ان بکمال شفقت
مادری ملاقات گرفته بر مسند خسروانه که بهزاران زینت و زیب
آراسته بودند نشانید و بکمال دل جوئی و خاطرداری با عادل شاه
سخن ساز کرده احوال پرسی می نمود و بتوجه دلی ابواب تسلیه و تسکین
کشاده متعهد اعانات و امداد در وقت ضرورت و امور مرجوعه گشته
خلعتهای فاخره که بجواهر و مروارید ترصیع یافته بود با طبقهای زرین
که از لعل و یاقوت و در و مرجان بوده گذرانیده رخصت انصراف
داد عادل شاه از انجا بخوشی و خرمی مالا کلام مراجعت فرموده بمقر
عز و شرف خود آمد سرداران و ملازمان و سایر فدویان درگاه
عادل شاهی بشکرانه آنکه از محل خطر که هزاران ظنون و اندیشها

و به فرشهای ملون بیارا ستند بعد از ین راماراج خود با برادران و سرداران و لشکر با ساز و یراق پنج شش فرسخ استقبال و پیشواز آمده باحترام و عزت تمام ملاقات گرفته بشهر در آورد مجلس اول در قصر راماراج که بآراستگی شاهانه و زیب و زینت خسروانه آرایش یافته بود منعقد گشت عادل شاه اول لاخلعتی خاصه که برای راماراج ترتیب داده بود پوشانیده از پوشاک ماتمی برآورد و مراسم تعزیت بتقدیم رسانید بعد از ان سخن از وادی اشتیاق و آرزومندی سرداده کلمات شیرین و مقالات رنگین که اساس دوستی را استحکام و بنیان محبت و یکجهتی را انتظام افزاید شرح و گذارش آورد راماراج نیز بکمال بساطت و انبساط سخنان دل آویز و مکالمات دل پذیر که همه از سر توجه و التفات بوده ادا نمود بعد از ین عادل شاه هدایای لایق و پیشکشهای شایان که برای راجه ترتیب داده بود گذرانید گویند دران پیشکش نقد شمرده لکهه هون و چند درج جواهر گرانبها و لآلی شاهوار و چند زنجیر فیل کوه تمثال و چند راس اسپ پری پرواز با ساز و یراق و بعضی ازان با زین و لجام مرصع بلآلی و یواقیت بوده و چند شتروار اقمشه قیمتی از قصبهای مصری و خزهای رومی و دیبای چینی و دیگر اجناس نفایس که دیده نظارگیان را جلا و دلهای تماشائیان را زینت و صفا می بخشید و از جمله جواهر یک الماس بزرگ بود بوزن هجده مثقال که جوهریان قیمت شناس در بهایش خیره میماندند راماراج آن همه آورده ها را بدرجه قبول رسانید و خود نیز در لوازم خاطرداری و الطاف گستری قصور نکرده به تشریفات ملوکانه و خلعتهای پادشاهی

که لشکر کشیده بر ملک و ولایت عادل شاه بی قیدانه به بیجانگر رفته ملاقات
رامراج کرفته بالمشافهه والمواجهه مبانی دوستی و یکجهتی را استحکام بخشد
بعدازان باتفاق باهم برسرانداللشکرکشیده انتقام کشند

رفتن علی عادل شاه به بیجانگر بملاقات رامراج

علی عادل شاه بموجب قرار عزم رفتن بیجانگر مصمم نمود همدرین
اثنا خبر تازه رسید که یکی از اولاد صغار رامراج که اخلاق خاطر باو
بیشتر داشت فوت شد ادای رسم التعزیه بهانه دیگر موجب رفتن
بیجانگر قایم شد عادل شاه باوجود هزاران اندیشه وخطر و توکل
بر لطف و عنایت کریم کارساز نموده از دار الخلافت برآمده
متوجه بیجانگر شد رامراج باستماع خبر توجه عادل شاه امرای خود را
بالشکر آراسته باستقبال فرستاده حکم نمود که از سرحد که لب کشنا
است منزل بمنزل شرایط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیده
و تکلفاتی که شایستهٔ همچو مهمان عزیز باشد بجا آورده بمقر عز و شرف
رسانند چون موکب عادل شاهی از کشنا عبور نمود سرداران بیجانگر
بکمال احترام و تعظیم تمام لوازم ضیافات و خبرداری هرگونه بهر منزل
و مقام بجا آورده می کردند تا اینکه بیک منزل بیجانگر رسیدند رامراج
بآئین بندی شهر بیجانگر حکم فرمود تا در و دیوار و کوچه و بازار به تنانهای
قیمتی و آلات و اسباب زینت فرو گرفته رشک افزای مینو دارم
گردانیدند و برلب دریا تنب بهدره که مکانی وسیع و فسیح با آب و
هوای خوش و نزهت افزا بودند فرودگاه عادل شاه مقرر
ساخت و سراپرده های فلک فرسا زربفت و مخمل و غیره برافراشتند

آشنائی داشت خط ثلث و نسخ و رقاع خوب نوشتی صوفی مشرب و درویش نهاد قلندر روش بود بی قید و تکلف معاش داشت هرگز بر خود زینت نمیکرد و خود را و منزل خود را نمی آراست بمجرد جلوس او رنگ شاهی طریقهٔ مرضیهٔ نصفت و عدالت و رحمت و شفقت بخشش و سخاوت انچنان پیش گرفت که درین صفات در عالم علم گردید بر سپاه و لشکر سادات و علما و شرفا و شعرا و مساکین و فقرا دست همت گشاد زری که ابراهیم پادشاه بکر داوری آن سعیها نمود یک کرور پنجاه لک هون فراهم آورده بود در قلیل الایام مثل ابر بهاری پاشید هرجا که درویش گوشه نشینی بودی البته بصحبت او میرفتی اگرچه از قوم هنود بودی و اورا بر محک امتحان کشیدی اگر در وی حالتی یافتی رعایت کرده نگاه می داشت و گاهی بصحبت او هم می رسید و الا رعایت کرده رضا میداد هرگز مقید بملک و مال نشد و دنیا را نزدیک او چندان وقری نبود و مهمات دنیا را بنفران واگذاشته خود فارغ می بود گاهی که با نزدیکان و مقربان صحبت می داشت پنج شش ساعت از هرجا سخنان می فرمود و خاطر را لحکایات و مقالات منشرح می داشت چون از مجلس بر می خاست میگفت که دیدید که چه هذیان گفتیم بهرحال این کسب و شب بهتر ازان است که در فکر ملک و مال و خلق باشیم حالا رفته اندکی بیاسائیم اگر حیات باقی است دیگر گوئیم و شنویم چون اوضاع و اطوار آن شاه آزاد مشرب بدین منوال بود و بگوش تمکشبان اطراف رسید حمل بر جنون و بی پروائی پادشاه آزاد مشرب کرده دندان طمع تیز کردند و طبع جبلی شان بحرکت آمده خواستند که

ادا می شد آنهم بصد دشواری اختیارخان گجراتی نامی از امرای معتبر وسنیان متعصب بود و در تدین و تشرع وتشبث تمام داشت در روز جمعه مع اقوام و اقارب و توابع خویش مسلح و مستعد در مسجد جامع قدیم حاضر شده و دروازه مسجد را بکمال استحکام بند فرموده و جزایر و تفنگ و دیگر آلات حرب بر سقف مسجد نصب کرده و جوانان جری و مردانه برآن گماشته خود مع جماعت خطبه نماز ادا میکرد اگر بند وبست باین آئین نمی آورد ممکن نبود که اسامی خلفای بر رؤس منبر بر زبان جارے متدینان دین حنفی از سنوح این حالت دل تنگ گردیده باهم اتفاق نموده در صدد شورش و جهاد شدند نزدیک بود که فتنهٔ عظیمه برپا شود اما از انجاکه علی عادل شاه روبه بهیه جود و سخا و شیوه مرضیه عدل و داد ورزیده بود ترحم واحسان بحال رعایا و غربا و توقیر و تعظیم علما و فضلا بوجه ما ینبغی بجای آورد و دادرسی مظلومان و ملهوفان و زر پاشی بر مستحقان و حاجتمندان می نمود و نیز جماعت کثیر که در عهد ابراهیم شاهی که تقیه را کار فرموده ظاهر بر خلاف باطن آراخود را سنیاً می نمودند اکنون برقعه اتقا از رخ برانداخته ظاهر برنگ باطن رنگیدند و بدیه آن طرف گران گردیده نایره فتنه سرکشیده فرونشست و شورش خلافیه مذهبین دم فرو کشید آری مقرر است که پادشاهان را عدالت و دیگر از سخاوت ضمیمهٔ عدالت گردد بهر دو شیمه کریمه مجمع آیند جای حرف وطعن دوست و دشمن نماند علی عادل شاه شاهی بود کریم النفس بجدت طبع و جودت ذکا موصوف و چند کتاب متداوله از کلام و منطق و حکمت و نحو و صرف پیش استاد گذرانیده بود و با مسائل اکثر علوم

وقتیکه سه شهزاده در قلعه موجود باشند آمدن من عقل نه تجویز نماید وجود آنها باعث هزار آشوب و فتن خواهد شد اگر این عریضه شما از روی اخلاص است هر سه شاهزادگان را الحضور بفرستید تا چشم جهان شان بر آرند بید خان عرضداشت نمود که نفری معتمد از حضور مامور باین کار بفرستند تا بموجب امر عالی العمل آرند پس شاه علی اعتماد خان نام را که از جمله معتمدان درگاه بود و در سلک محلداران حضور منسلک باین کار فرستاد تا او بموجب حکم سلطانی جهان بین آن شاهزادگان بر آورد علی عادل شاه همون ساعت که چیده برگزیده دانایان انجم شناس بود بدبدبه شاهی و شکوه پادشاهی داخل مقر عز و شرف گشته تخت آبار الجلوس مانوس خود فروغ تازه بخشید و عالمیان را بنور عدل و انصاف و داد و بخشش خود بیارا ست و ارکان دولت و اعیان حضرت را فراخور حال هرکدام به تشریفات لایقه و اضافات مناصب و اعطای خطابات سرفراز فرمود و در اولین روز جلوس بحکم لفظ علیا ولی الله در کلمات اذان مزید نمود و خطبه باسقاط اسامی خلفای و اثبات اسامی حضرت ائمه طاهرین علیه السلام خوانده شد و همگی رسم و قانون عهد پدر را برهم زده احیای مراسم عهد جد و فحد نموده و در ترویج ملت تشیع و تربیت شیعیان باقصی الغایت کوشید تا آنکه در پای تخت او مردم خوب از ایران و توران و کرمان و خراسان فراهم آمدند و سه هزار کس ازین مردم بلقب تبرائیان مامور بودند بگفتن تبرانات العظیم بروس الاشهاد چه در سواری و چه در دربار و چه در کوچه و چه در بازار گویند در تمامی شهر دراز وقت در یک مسجد جامع نماز جمعه بطریق اهل

کریم جواب شان می داد که مسموع میرود که بعضی از امرا شاه علی را بسلطنت برداشته اند اگر با درینجا قایم دیگری را کنیم باعث فتنه و آشوب شود و مخالفت درمیان امرا ور وسا افتد و ملک و لشکر ویران و خراب کردد صبر کنید تا آنها عنقریب بحوالی شهر رسند شایان مدعیات و مقاصد آنها بخاطر آرند وقتیکه باتفاق شما و آنها اثری که قرار یابد بهرکسکه تخت نشینی مقرر کنند من هم یکی از تابعداران شما هستم ایشان را باین نهج تسکین و تسلیه داده دفع الوقت می نمود الحال که رسول شاه علی در رسید حاکم و امرا و اعیان همه جمع آمده مجلس منعقد ساختند درین باب مشاورت باهم نمودند از راه کیاست و درایت درمیان اهل مجلس گفتگو واقع می شد هرکس بهر خیالیکه بخاطر رسید می گفت جبه خان یکبارگی از میان مجلس برخاسته بآواز بلند گفت چون تمامی لشکر و اهالی و ادانی شاه علی بسلطنت برداشته و بدان راضی شده اند الحمد لله بسیار خوب است من هم ازجمله بندگان فدویت سرشت هستم و انا اول العابدین گفته رخ بسوی لشکر آورده جبهه بر زمین بندگی و اطاعت گذاشت بعد از آن از سایر اهل همبرین معنی عهد و بیعت استوار گشت و عریضه بخدمت شاه علی باین مضمون بود دی سه رواق منظر چشم من آشیانه تست ؛ کرم نما وفرود آکه خانه خانه تست + نوشته رسول اشاد کام مقضی المرام روانه نمو و اعیان و ارکان و سادات و قضات و اهالی و ادانی شهر بملازمت شتافته و تهنیت بجا آورده نذر و نثار بتقدیم رسانیدند و از عطایای آن بحر نوال شاد کام و کامیاب می گشتند شاه علی باز بجبه خان پیغام فرستاد که قول مشهور است که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند

در روضه حضرت شمس الدین پیران صاحب که از مشاهیر اولیای دکن اند
مجلس کرده این امر را بعهود و مواثیق استحکام داد روز دویم که ساعت
سعید و وقت مسعود بود شهزاده را هم در روضه آورده در بالین قبر
شریف شمشیر خلافت در کمرش بسته چتر شاهی بر سرش افراشت عموم
خلایق هجوم آورده مراسم تهنیت و نثار پاشی بجا آوردند دیگر روز از
برج برآمده بیرون قلعه فرود آمدند کشور خان زری که درین مدت جمع
آورده برای همین روز نگاه داشته بود بلا توقف حاضر آورده کند رانید
شاه علی دست جود و سخا بر عالمیان بکشاد از نوید عدل و انصاف خویش
جمهور خلایق را صلا در داد باشتار این خبر طوایف انام از دور و نزدیک
احرام ملازمت پادشاه بسته قوافل روان گشتند و از عطیات او صغیر
و کبیر مالامال آمانی و آمال می شدند همدرین زودی ابراهیم عادل شاه
رخت از سرای فانی بیرون کشید شاه علی بر جناح استعجال بسمت دار السلطنت
روان گردید در باغ کشور خان که از شهر بفاصله یک کروه است فرود
آمده مردی نجیبه و سنجیده را بشهر فرستاد تا از حاکم و اعیان و اهالی دیگر
دریافت فراج کند اگر چهره رسوخ و عقیدت شان بغازه اخلاص آراسته یابد
شرایط عهود و مواثیق بجا آورده مراجعت نماید حاکم دار السلطنت علامی
هندهی جید خان نام که در ضبط و نسق امور یگانه روزگار بود و در فدویت
و اخلاص بی نظیر درین ایام که پادشاه از جهان در گذشته بود دروازه
شهر محکم بسته در آمد و شد مردم حزم بلیغ کار فرموده و در نگهبانی حرم
شاهزادگان احتیاط کمال بجا آورده هرچند اعیان و معتبران لوی افتند
و باعث شدند که یکی از شاهزادگان را بدر آرید تا بر تخت نشانیم چتر

نیست و مرض الموت است شهزاده در آنجا بلا تحاشا اذان و نماز
بررسم شیعه میگذارد و در تتبع شعایر روافض جد می نمود در حالت اشتداد
بیماری این خبر وحشت اثر بگوش پادشاه رسید چون مار بر خود می پیچید خواست
که طهماسپ را در حین حیات خود تخت نشین گرداند و زمام سلطنت اقتضه
اختیارش سپرد و علی را القتل یا بزهر بگذارند بعضی از ستم ظریفان بعرض رسانیدند
که شهزاده طهماسپ نیز از مذاق برادر کلان چاشنی گیر است در ترفض
زیاده از وی رسوخی پیدا کرده بغایت غمگین گفت من خود چگونه عنان
اختیار خلایق که ودایع خالق اند بکف رافضی بسپارم و او را نیز محبوس و مقید
نمود و مهمات سلطنت بخواست ایزدی و مشیت آلهی واگذاشت چون مرض
پادشاه متمادی شد و روی شفا و صحت اصلا نمودار نمی گشت اهل حل و
عقد در فکر دیگر افتادند کسانی که در شهر بودند بسلطنت برداشتن شهزاده
طهماسپ میل آوردند خواجه کمال لاری که بعد از این بکشورخان مخاطب میگر
و دران ایام بحکومت هوکیری‌ و دیگر پرگنات آن طرف مامور بود تحصیل
زر آن ملک باو تعلق داشت در ایام امتداد مرض پادشاه زر تعلقات
که تحصیل میکرد واصل بخزانه عامره نساخته بجهت استعداد و مواد سلطنت علی عالتبار
همانجا نگاه می داشت و با امرا و اعیان با او مساز و موافق بودند در
باب تخت نشینی علی گفتگو می داشت و ترغیب می نمود و همچنین بسکندرخان
قلعه دار مرج پیام فرستاد که مهم پادشاه با مروز فردا رسیده هرکس در فکری
علیحده افتاده است صواب آنست که شما تعجیل را بکار برده شهزاده علی
را تخت نشینی قرار بخشید و چتر شاهی بر سرش گردانید سکندرخان را این رای
معقول و مستحسن افتاد چندی از اعیان و همچشمان را از دور و نزدیک طلبداشته

که تو چه مذهب داری گفت بالفعل مذهب پادشاه دارم آئین برخدا علیم است پادشاه دانست که شهزاده شیعه است و آنرا از تاثیر صحبت استادش یقین کرد و عتاب آگین گشته چند روز بار سلام نداد و استادش را حکم حبس نمود بعد از ان برای تعلیم شهزاده ملا فتح الله شیرازی را مقرر کرد و قضارا او هم مذهب تشیع داشت بملاحظه روزگار تقیه را کار فرموده خود را در مردم حنفی المذهب فرا می نمود صحبت او با شهزاده بموافقت انجامید و شهزاده بتوقیر و تکریم افتخار می کوشید هم درین ایام جماعتی از نزدیکان از آتش مزاجی و تندخوئی ابراهیم عادل شاه توهم پیدا کرده باغوای برهان نظام شاه می خواستند که ابراهیم را از سلطنت معزول ساخته برادرش عبد الله را بسلطنت بردارند درین تدبیر بودند و هنوز این معجون مزاج نگرفته بود که ناگاه سر از پرده بیرون افتاد و پادشاه بمقام سیاست استاد از سر قهر و غضب کسانیکه درین کنکاش بودند بعقوبت رسانید و بمسامع عادل شاه رسید که ملا فتح الله شیرازی استاد ثانی نیز شیعه مذهب است با شهزاده رنگ صحبت موافقت پیدا کرده ظاهر شد که شهزاده نیز در مشاوره عم خود عبد الله همداستان بود بغایت خشمناک شهزاده را با معلمش بقلعه مرج فرستاد و قلعه دار و کامل خان نهانه دار که خواهر زاده اسمعیل عادل شاه می شد نوشت که در محافظت شهزاده کوشند و روافض را نزد شهزاده اصلاً و قطعاً راه ندهند از عجوبه اتفاقات آنکه سکندر خان و کامل خان نیز هر دو در باطن شیعه مذهب بوده اند در خدمت گذاری شهزاده برخلاف مرضی ابراهیم عادلشاه می کوشیدند چون عادل شاه از هجوم امراض متنوعه صاحب فراش گشت بر مردم دور و نزدیک بیقین پیوست که ازین مهلکه پادشاه نجات یافتنی

و زینت بخشای تخت خواهیم شد حید خان در جواب گفت که من لفرم داعیه وار میراث خوار نیستم پس طهماسپ را با دو برادرانش نزد شاه علی بسلامت رسانید بحکم پادشاه هر سه تن با نواع تفضیات رسیدند بعد ازین بدبدبه پادشاهی و شکوه شهنشاهی در ساعت محمود و هنگام مسعود در دارالسلطنت داخل گردیده بر تخت عادل شاهی جلوس برکات مانوس فرمود

روایت دیگر

مورخین دیگر مثل محمد قاسم فرشته و رفیع الدین شیرازی نوشته اند که شهزاده علی درآوان طفلی و زمان خوردی بحدت فهم و شوخی طبع موصوف بود و روز بروز چون بحد تمیز و سن رشد نزدیک تر می شد خصال شریفه و اوصاف مرضیه ازوی ظهور آوردن گرفت اما بسبب صحبت خواجه عنایت الله شیرازی که بجهت تعلیم و تربیتش مامور بود میل تمام بمذهب تشیع بهم رسانید چنانچه ابراهیم شاه روزی در خلوت با خواص محرمان نشسته بود بتقریب ذکر مذهب و آئین جد و پدر درمیان آمد فرمود شکر و سپاس معبود حقیقی را که مرا توفیق داد که از ملت و آئین جد و پدر برگشته دین قویم و صراط مستقیم که از سواد اعظم مذهب سنت جماعت است اختیار نمودم و شعار روافض را برطرف ساخته اثری از آن نگذاشتم درآن وقت شاهزاده حاضر بود و این سخن بگوش میکرد از شوخ طبعی ضبط خود نه نموده گستاخانه در برابر پدر گفت که اگر از طریقه جد و پدر گذشتن روش محمود و طریق پسندیده است ضرور شد که فرزندان آن حضرت چنین کنند ابراهیم شاه ازین شوخی و هم زبانی او برآشفت و پرسید که

در پرورش و خدمت گذاریش دقیقه از دقایق نامرعی نمی گذاشت
و در لوازم اتالیقی شهزاده بجان کوشیده سرموازخویش قصور
روا نمی داشت و بجهت تسلیهٔ خاطر پادشاه دو چشم آهو بره با یک انگشت
کوکی با عریضه بخدمت عادل شاه ارسال نمود و در عریضه نوشت
که بر حکم والا شاهزاده را جهان بینش برآورده و انگشت بریده ناقص
نموده گذاشته ام بعد ازانکه ابراهیم عادل شاه بدار البقا شتافت
حیدر خان حوالدار بیجاپور جنازه پادشاهی آراسته روانه کوکی نمود
شاهزاده طهماسپ را مع برادرانش در بند نگهداشت بعضی از
ارکان بحیدر خان پر بجد گشتند که زود یکی از شهزادگان را از قید
برآورده بر تخت باید برنشاند تا قطع امید طامعان قابو جو و مخالفان
کمین طلب کرد و حیدر خان انهارا جواب داد که این کار ما و شما نیست
کار بزرگیست تعلق بمدار المهام دارد این گفت و بسرعت هرچه تمامتر
کیفیت واقعه باسد خان نوشت اسد خان بمجرد وصول این خبر همان
روز بلا توقف شهزاده علی را از بند برآورده چتر شاهی را بر سرش افراشت
و سلطنت برداشته تهنیت ها و نذرها گذرانید و هم روز با سرانجام
سلطنت و دبدبه شاهی از مرج برآمده بسمت دار السلطنت روان
شد بمجرد این خبر از هر طرف و از شهر نیز از هر قدم ساخته باستقبال
شتافتند و تهنیتها بتقدیم رسانیده نذر و پیشکشها می گذرانیدند تا آنکه
اضلاع تورده مخیم سراپرده اقبال شد بحیدر خان حکم فرستاد که دیدهای
جهان بین شهزادگان که در شهر اند برآورده بحضور فرستد تا بدل جمعی
دلی و سواس بمقر عز و شرف فایز گشته زیب افزای تاج

درین صورت حرف سنگ دلی و قطع رحمی بر ملازمان درگاه نخواهد نشست
پادشاه صوابدید ارکان دولت پسندیده شهزاده علی را طوق زنجیر
طلا در پا کردن کرده بقلعه مرج زد اسدخان فرستاده مثال داد که تخت
نشینی بر طهماسب مقرر نموده ام وجود علی مخل این امراست ازین بگذر
آنجا فرستاده ام بهر نهجیکه بخاطر رسد دفعش نمایند و یا البته ناقص نموده
بدارند کمال کشورخان پسرش که ملازم حضور بوده وزیرکی کمال و دانای
تمام موصوف خفیه بخدمت پدر بزرگوار نبشت که پادشاه از سر عتاب
شهزادهٔ علی که پسر کلان و جوان و شایسته تاج و تخت است طوق و
زنجیر نموده بنزدیک آن حضرت روانه فرموده حکم بقتلش نیز نموده
آن حضرت بفضل آلهی بکار آگاهی و صواب اندیشی تمام شهرهٔ آفاق
هستند کار بتنخار نمایند بحکمی که از سر عتاب واقع شده است کار بستن
از خرد و دوربین بغایت بعید اسدخان بعد از ملاحظه مثال پادشاهی
و عریضهٔ ثمرة الفواد خویش شهزاده را در نظربند گذاشت چون خود از مذاق
علمی چه از معقول و چه از منقول و چه از علم متعارفه و چه از نوادره
بهره وافی می داشت از روی اصطرلاب طالع شهزاده طهماسب ملاحظه
نموده بغایت ضعف طالع و سستی بخت ظاهر شد اما این نیز معلوم شد که
در اصلاب نحوردان قوی طالع و اختر بلندان همایون بخت موجود خواهند اگردید
و چون میزان طالع شهزاده علی بر کشید تاثیرات فلکی و نظرات کواکب
قوت طالعش بچنان فیروزمندی و فرخی مشاهده افتاد که عقل دوراندیش
در استنباط احکام فرخ مندیهایش خیره ماند اسدخان بملاحظه این
آثار و علامات بکمال توقیر و تعظیم شهزاده را در جای مخفی داشته

هو المستعان

بستان چهارم

در ذکر علی عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه

انکه علی در وقت ابراهیم عادل شاه در قلعه مرج محبوس بوده و سبب نظر بندیش مختلف بنظر آمده چون کاتب را غیر از نقل و ترجمانی منصبی دیگر نیست و ناقل را از نقل ناگزیر است علی ای وجه کان اگر درین موجز در گزارش روایات تکرار و اختلاف واقع گردد نظر گذاران عذر پذیر را میباید که ناقل را درینباب معذور داشته بروی خرده نگیرند آنچه میر ابراهیم اسد خانی درین محل نبشته آنست که شهزاده علی در سن و سال بزرگتر و در فهم و شعور کاملتر بود از طهماسپ که والد ابراهیم عادل شاه ثانی و دختر زاده سکندر اسد خان است و در سوانح سابقه گذشته که ابراهیم عادل شاه در بدل حسن خدمات اسد خان و جلدوی نیکو مساعیها و فدویتهای او ولیعهدی خویش بر دختر زادهٔ اسد خان مقرر کرده وصیت نموده بود بعد ازین اسباب دلرنجی و خلاف مرضی پادشاه نیز از شهزاده علی مکرر بوقوع رسید بروی عتاب آگین گشته مورد قهر و غضبش ساخت و اراده دفع نیز داشت اعیان و ارکان برین اراده پادشاه مطلع شده ازین کار مانع آمدند و معروض داشتند که مباشرت این امر شایسته ملازمان نیست اگر لابد دفعش منظور باشد پس انسب آنست که شهزاده را تفویض اسد خان نمایند البته او را جانب نفسه خود ملحوظ خواهد بود و آنچه صلاح بیند و خاطرش پسند و بعمل خواهد آورد

واکناف رو بدرگاه آسمان جاهش می آوردند و آمان آرزو را مالامال مراد و خواهش می یافتند گویند بوقت رحلتش نقد در خزانه یک کرور پنجاه لکهه هون بوده است اما شهزاده علی که بعد از پدر تخت نشست در اندک مدت آن خزاین را خالی و پاک نموده زر برسپاه و اهل استحقاق از علما و فضلا و ارباب حاجات مثل ارزیان پاشید و این مصرع در حال این دو نام بردار مطابق و موافق افتاد ع

پدر کامگار و پسر کام بخش

تمت کتاب بستان سوم منجمله هشت بستان از کتاب مستطاب بساتین السلاطین

ابراهیم عادل شاه را در اواخر عمر امراض متضاده طاری گشتند تپ مطبقه و دوران سر و ضیق النفس و بواسیر متعدد اطبای بسیار چه از پای تخت و چه از اطراف و جوانب جمع آمده در معالجه هر یک بجان کوشیدند اثری از هیچیک مترتب نشد مرض شدت پدید آکرد و بطول کشید و بعضی اطبا را بتوهم اینکه قصوری مینمایند در پای سیاست کشید دیگران جلای وطن گزیدند عطاران ادویه فروش ترک پیشه خود نموده دکانها بستند تا مدت دو سال سلسله بیماریش ممتد شد آخر سنه ۹۶۵ نهصد و شصت و پنج جهان فانی را پدرود نمود و جوار جد و پدر رکوکی مدفون گشت ایام سلطنت ابراهیم شاه بیست و چهار سال چند ماه بود او را دو دختر بود یکی تانی بی که در حباله نکاح علی برید آمد و دوم هدیه سلطان که در عقد مرتضی نظام شاه منعقد گشت

تاریخات بناها و کمیت لشکر و خزانه

در سنه نهصد و سی و سه ابراهیم پور بنا کرد و در سنه نهصد و سی و پنج قصر شانزده ستونی بنا فرمود و در سنه نهصد و چهل و هفت هرکوته را بنا کرد و در سنه نهصد و پنجاه و هشت مسجد جامع بنیاد کرد جمعیت لشکر سوار سی هزار احشام دو لکهه و سی هزار و فیلان چهار صد و پنجاه بتائید آسمانی و نیروی بخت سلطانی برکات آن عهد بجنان فزونی و فراوانی گرائیده بود که در اندک مدت تجاران از زر و جواهر و طلاء و اقمشه و اسلحه چنان معمور گشته بود که دیگر جای گنجایش نماند با وجودیکه سپاه و لشکر بکمال معموری و رفاهیت بودند و رعایای ملک و سایر اهل حرف در تمام آسوده گی و آبادانی و خلایق و ارباب حاجات که از اطراف

فرد یک ذره عنایت توای بنده نواز + بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز +

آمدیم بر مطلب ابراهیم شاه هرچند پادشاه غیور و تندخو بود که باندک گناه عقوبت بیش میکرد و در ادنی تقصیری در مواخذ سخت می گرفت و عفو و صفح را کار نمی فرمود اما در قدر دانی علما و فضلای مثل بود و در رعیت نوازی و سپه پروری بی مانند و تعیش دوست بود بیشتر اوقات در حرم محترم با پری چهرگان سیمبر و سیمین تنان مشکبو بعیش و عشرت می گذرانید و داد عیش و نشاط می گرفت و او را اولاد بسیار بهم رسیدند از انجمله چهار پسر که اسمعیل و علی و طهماس و احمد بودند بصفت رشد نشو و نما یافته اکثر اوقات درحضور بوده فیض تربیت می یافتند التفات خاطرش بجانب پسر بزرگ اسمعیل بود و ولیعهدی و سلطنت برا قرار داده بود برای بخت آزمائی پسران گاهی امتحان می کرد که چون مهمی پیش می آمد بنام یکی از شهزادگان شروع کردی تا بخوبی سرانجام یافتن آن کار استدلال برنجوری آن نامبرده کند کاری که بنام اسمعیل شروع میکرد در دشواری می افتاد و چون بنام علی آغاز می نمود بوجه بهترین اسلوب سرانجام می یافت ازین معنی که برخلاف مرکوز خاطرش بود اظهار ناخوشی می نمود و بطریق تعریض علی را می گفت که تو ولیعهدی و تخت نشین خواهد شد و از وی کاره بود ایذای لسانی میرسانید تا بجدی که در سن هفت سالگی او را بقلعه مبارک آباد که او را مرتضی آباد هم میگویند اکنون برج مشهور است فرستاد حبس فرمود مدت نه سال در حبس ماند

ذکر وفات ابراهیم عادل شاه

و رسیده و در هر مشکلی که اقدام می‌نمود هر چند که از روی عادت مستبعد
می‌نمود به برکات حسن نیت او راست و درست شده بر وجه دلخواه
بحصول می انجامید اما اینکه الحال مشاهده می‌شود که درگاه او مثل
درگاه اولیای عظام و مزارش همچو مزارات مقبولان حق زیارتگاه
خاص و عام باشد و از قبر او مانند قبور مردان خدا مردم تبرک جویند
و فیضها یابند و کرامات او ظاهر و خدمه و مجاورین روز و شب حاضر
و اعراس و فاتحه خوانی وعود و گل و نذر منذور بر مثال روضات
صالحین و آستانهای مقربین کاملین جاری و مستمر و عالمی بولایت
و کشف و کرامت او قایل و مقر و طوایف انام از هنود و اهل اسلام
برسوخ دلی و اعتقاد قلبی تردد و آمد و شد داشته باشند وجه این ظاهر
نمی‌شود زیرا که اسباب عادی این امر که معهود است از توسل بشیخی
کامل و تمسک بذیل پیر واصل و اخذ تلقین و ارشاد از وی و سلوک
و مجاهدات و ریاضت در نظر تربیتش که بنای کار سلوک و فتح باب
ولایت بحسب عادت بر این است از هیچ جا معلوم نمی‌شود مگر اینست
که فضل الهی را علت در کار نیست و عنایت پادشاهی را سبب ضروری
آری بسا هست که عادت از کار بر می افتد و محض قدرت بر خلاف
عادت کار ها میکند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و هو علی ذلک قدیر
و نیز نخدا معلوم که در پایان کار کدام عمل صالح از وی صدور یافته باشد
و در عمر واپسین چه توبه نصوح مقبول از و صادر شد که منظور عنایت ذوالجلال
و مقبول جناب پادشاه بیهمال آمده که این همه آثار و نتایج مقبولی بظهور
پیوسته و وی پیوند داری فرد یک ذره عنایت الهی به بهتر ز هزار پادشاهی

ازصد منجاوز بود چهل و پنج سال در خدمتگذاری دو پادشاه بسر برد
وازشر و آفت حساد واعد امصئون و محفوظ مانده به نیکنامی
و فرخ سرانجامی در شهور سته وخمسین و تسعمائة از دار فانی بسرای
باقی خرامید متصل قلعه بلکانون که بنا نهاده اوست مدفون گشته
مزارش زیارتگاه خواص و عوام است رحمة الله رحمة واسعة
گویند صد گوسفند و دو صد مرغ بهمان قدر مصالح دیگر از برنج و روغن
و گندم وغیره هر روز در مطبخ او پخته می شد و بر سفره خاصه او
بصرف میرسید و بقول میر ابراهیم اسدخانی وفات اسدخان در سنه ۹۶۵
نهصد و شصت و پنج که سال وفات ابراهیم عادل شاه است بعد
ازانکه جلوس علی عادل شاه برا ورنگ جهانبانی و ضبط و نسق مهام
سلطنت و فرمان روائی به حسن مساعی جمیله او صورت پذیر گردید
بوقوع آمد والله اعلم بحقیقة الحال بهرحال اینجا دقیقه ایست

باید دانست

ازکتب تواریخ انچه احوال اسدخان لاری مفهوم و معلوم میگردد
همین قدر است که او از امرای عظام و وزرای کرام نیک محضر فرخ
سیر حمیده خصال پسندیده افعال بود در شجاعت و سخاوت که گزیده
ترین ملکات نفسانیه و فاضلترین صفات انسانیه اند نظیر نداشت
و در تدبیر و صواب اندیشی بی مثل و در کنکایش و عقده کشائی
بی قرین و در خوش نصیبی و فرخ طالع عدیم المثال گوئی تائیدات
آسمانی و عنایات سبحانی علی الدوام شامل حال او بود و فتح نصیبی
و نصرت یابی همیشه ملازم روزگار او و گاهی مرکز آسیب عین الکمال

ن بارگاه شاه وخوش بیایم به بندم بخدمت کمر بهم چون قلم بر خط شاه سر
دل شاه مجد داگر بر سر لطف و نوازش آمده متعلقان او را از بند خلاص داده
ع ساخت به بلکانون روانه فرمود در مقارن این حال مزاج اسد خان
جادهٔ اعتدال منحرف گشت و قیام بنیان ترکیبش تزلزل پذیرفت بر
ش بیماری افتاد مرض روز بروز اشتداد گرفت تداوی و معالجه
و و مند نمی شد علامت سفر آخرت در خود مشاهده نموده عریضهٔ دیگر
تملو اشتیاق پابوسی و آرزوی ادراک شرف حضور بخدمت
دل شاه روانه نمود و این بیت در آن درج نمود بیت چو سرو
از قدم رنجه کن بدین گلزار چو باد صبح گذر کن بدین حدیقه انس
دل شاه بدریافت کیفیت اشتداد مرض او و مطالعه عریضه شوق
مودش یاد صحبت های قدیم و جان فشانیهای با اخلاص او نموده رقت
ب کرده لالی اشک از صدف دیده بیرون ریخت و دلش بالضرور
جذب گردید و اشتیاق دیدار مصاحب قدیم جوشش آورد سواری
فرمود در قطع منازل تعجیل را بکار برده دو منزل را یک می نموده
همین که قریب بلکانون رسید خبر رحلت اسد خان شنید و به تحسر تمام
و تاسف مالا کلام در همان شب بقدوم خود بلکانون را مشرف کردنید
و بلوازم تعزیت و ارمندگان و دلداری و استمالت فرزندان و
خویشاوندان آن مرحوم پرداخته همه را مخلع ساخته بنوازشات گوناگون
سرفراز گردانید و از جمله متروکات اسد خان سیصد و بیست فیل
و چهارصد اسپ بضبط سرکار در آورده ما بقی اثاثه از نقود و اجناس
بر فرزندان شان مسلم داشته معاودت نمود اسد خان که سنین عمر

دیگوش او رسید طبع سیاست تحمل دشمن او بر صفت قهاری آمده
هنگامه سیاست گرم ساخت جماعتی از اعیان و امرا و اهل دخل را
که باین مصلحت تهمت زده می شدند در پای سیاست آورد تا آنکه
در قلیل الایام یک صد و ده نفر از اعیان و اهل دخل از هند و مسلمان
بقتل رسانید و زلزله در شهر افتاد و عالمی جلا اختیار نمودند و در همین
گیر و دار از بیم و هراس شاهزاده عبدالله نیز فرار نمود بجانب کوه
گریخت و به عیسویان پناه گرفت و در همین هنگامه باوجود بی تقصیری
ظاهر از سپه سالار اسد خان نیز بدگمان شد مراسم لطف و التفات
که همیشه معتاد بود موقوف نمود اسد خان در اقطاع خویش دم در کشیده
خموش نشست و متعلقانش را که در شهر کورند حکم حبس فرمود بعد از چندی آن فدوی
وفاکیش صفا اندیش در پی اظهار فدویت و وفاداری خویش در آمد و نقد اخلاص
خود را در نظر خداوند نعمت تمام عیار نمودن خواست عریضه اخلاص آمود
با نه راس اسپ تازی و نه زنجیر فیل کوه پیکر و چندین نفایس و تحایف دیگر مصحوب مردم معتبر
بدرگاه خداوند نعمت ارسال داشت و عنوان عریضه بدین منوال نبشته بود سلیمان

سریر اسکندر مسند افریدون حشمتا فرد چه شد چه شد که بدبینان میده
از من * چه کرده ام چه شنیدی چه دیده از من * گر گناهی کرده ام
اینک سر و تیغ و کفن * ورنه بی موجب نشاید دست آزردن
ز من * هرچند ازین معنی که ارباب غرض بر دامن این فدوی درگاه
بسته اند خبر ندارم چون گرگ یوسف بی گناه هم در همه حال افسوس
و تاسف بر مال و حال ولی نعمت می نمایم و در آخر عریضه این دو
بیت از زاده طبع خود درج کرد منظوم بیک ماه با تحفه و پیشکش

وبیست ارابه توپ در تصرف عادل شاه درآمد چنین فتحی رو داد که در تمام سلطنت ابراهیم هیچ فتح نصیب نشده بود همدوش فتح و نصرت بصوب دارالخلافت رایت برافراشت

مستولی شدن تندخوئی وجلادت برطبع عادل شاه و مایل سفاکی گردیدن او

چون بر مزاج ابراهیم عادل شاه از بدو فطرت آغاز نشو صفت تهور و بیباکی و وصف تندخوئی وخشمناکی مستولی بود وجرات وجلادت وصلابت ومهابت بافراط داشت وهمین جهت بود که اکثر اوقات درصفوف قتال ومعارک هولناک بی تحاشا بنفس نفیس ازهمه پیش قدمی می نمود و کثرت وانبوهی خصم نظر نداشته درمیدان خود را می انداخت وجریده وتنها کارزار میکرد بعد حصول این فتح عظیم صفت تندخوئی ودرشتی ومتزاید گشت سخت دلی ودشوار گیری او ترقی پذیرفت تا غایتیکه اصلا حلم وتحمل راگنجائی نماند ورحم دلی وشفقت برخلق از دلش رخت بربست اگرچه دررعیت پروری وسپاه نوازی وسایر صفات جهانداری وحیثیات بزرگواری بی مثل ومانند بود لکن بوقوع ادنی تقصیری جانب رعایت هیچکس نگه نداشتی وعفو وصفح را کار نفرموده بحبس وقتل رضا دادی در حکم سیاست وضیع شریف را یکسان داشتی بنابران اعیان درگاه وارکان سلطنت خوف وهراس بقیاس از وی پیدا کرده ودرمقام تنفر وتوحش درآمدند وازوی سیرآمده در تدبیر آن اتفاق نمودند که او را معزول کرده برادرش شهزاده عبدالله را بسلطنت بردارند هنوز مضمون این تدبیر نراج نگرفته بود که سر برملا افتاد

سرداری آنکه یکدیگر را شناسند در مقابل هم آمده ضرب و حمله بر یکدیگر کردند قطب‌الملک
از شمشیر اسدخان زخمی کریه شدید چنان بر سر و رو برداشت که تا آخر عمر برو ناخوش رفت
خوردن و آشامیدن رنج گران می‌کشید القصه اسدخان از آنجا قرین فتح و نصرت معاودت فرمود

فوج کشیدن نظام شاه بتحریک امراج بر عادل شاه و شکست فاحش یافتن نظام شاه

بعد از انقضای مدتی باز نظام شاه بتهیج عداوت کهنه و اشاره و اغوای
رامراج با لشکر سنگین برآمده بر سرحد عادل شاه رسیده و تاخت و تاراجی
شروع کرد آن طرف بهوزه خرابی تمام نموده بر لب بهوزه اقامت ورزید
ابراهیم عادل شاه بقصد مدافعه با فوج سنگین نمود و رهگذرها را فوج نظام شاه
در گرفته طریق عبور مسدود نموده بودند مدت دراز عادل شاه را عبور از
دریا میسر نشد تا آنکه عادل شاه تنگ آمده بزور و نیروی شناوری از
آب عبور نموده بر مقابله صفوف آراسته بجنگ پیوست دو سه مقابلات
سرسری بمیان آمد چهارمین کرت جنگی روداد که جنگهای سابق نسبت باو
بازیچه محض بود امتداد جنگ آن روز از اولین پاس تا آخر روز کشید
بهادران عادل شاه شرایط مردی و مردانگی چنانچه بایست بتقدیم
میرسانیدند سوار و پیاده بی شمار با چند سردار از طرفین علف تیغ و
هدف تیر و سنان گردیدند عادل شاه بذات خود درین معرکه سلاح ترکش
خالی کرد بعد کشش و کوشش بسیار و ضرب و قتل بی شمار فتح و ظفر نصیب
عادل شاه گردید و لشکر نظام شاه هزیمت خورده پشت داد و غنیمت فراوان
بدست لشکریان عادل شاهی افتاد چنانچه چتر و دمامه و نشان و علم‌های آن
و یکصد و سی و پنج فیل خالی و پر از مصالح و غیره اسباب تجمل و یکصد و

را در حیز اقتناع افتاد با وزیر صائب تدبیر سپه سالار اسد خان کنکایش نمود در ینباب مصلحت چیست — اسد خان بعد از تامل بسیار عرض نمود که بالفعل عقل تجویز آن میکند و صلاح در آن می بیند که از قلعه شولاپور دست بر داشته به نظام شاه واگذاریم چون او دشمن اصلیست و دیگران بطفیل او هنگامه آرا شده اند وقتیکه قلعه شولاپور باو واگذاریم دندان کند شود و از هنگامه آرائی باز ایستد بعد ازین فهمایش دیگران بسهولت دست و هد دل شاه رای صائب اسد خان را کار فرما شده قلعه بنظام شاه داده صورت صلح بمیان آورد و بعد ازان ایلچی چرب زبان شیرین بیان با نفایس گران و تحف شایان معه مکتوب صداقت اسلوب که اساس مصادقت را استحکام بخشد و بنای دوستی را قیام بهم رساند در خدمت والی بیجانگر روانه ساخت تا او بآن مدارات و آن پیشکش خوشنود گردیده از از مخالفت و معادات باز ایستاد و فوج بر دار را باز طلبید ازین پس هژبر دشت وغا اسد خان را به فهمایش قطبشاه بر گماشت اسد خان بحکم حکم سلطانی بصولتی که شیر گرسنه از غار بر آمده بطلب صید صحرا نوردی میکند با بهادران صف شکن یلغار نمود و قطبشاه که بر سرحد رسیده در صدد خرابی او مقابل شده جنگ در داد بیک دو مقابله شکست فاحش باو رسانید قطبشاه تاب وطاقت نداشته راه تلنگ پیش گرفت اسد خان نیز تا گلکنده از تعاقب دست بر نداشت در حوالی گلکنده جمشید قطبشاه را جمعیت درکار شد و همت بر مقابله استوار نموده صف آرا شده جنگ در داد اسد خان با دلیران لشکر شکن در آن جنگ داد تهور و مردانگی بظهور آورد جنگی که بر عرصه تزیین مثل آن وقوع نیافته بود بوقوع پیوست آخر الامر بحسب اتفاق هردو

حال برات ذمه اسد خان و بی تقصیری او پوست کنده پیش عادل شاه ظاهر
کرده غبار خاطرش برد و با عادل شاه بغایت لطف و نوازش پیش خوانده
اسد خان را در آغوش کشیده بمراحم خسروانه بنواخت و از آمدن اسد خان
قوت و استظهار حاصل آمد و باتفاق عماد شاه بمدافعه نظام شاه استقبال
کرد نظام شاه پس از دو سه مقابلات طاقت مقاومت نیاورده بسمت
بیدر راهی شد عادل شاه با عماد شاه تعاقبش را نگذاشتند تا آنکه نظام شاه
در اقامت احمدنگر هم صلاح ندیده راه دولت آباد گرفت عادل شاه از آنجا
معاودت نموده پرگنات که در تصرف نظام شاه رفته بود مستخلص نموده بدار الخلافت مراجعت نمود

بتحریک نظام شاه رامراج و قطبشاه و برید بر سر تعلقات عادل شاه لشکر کشیدن و بحسن تدبیر اسد خان فتنه فرونشستن

بعد از چندی نظام شاه که مرد غیر تمند بود بسبب استرداد ولایت تابع شولاپور
گرانی خاطر پیدا کرده خواب و خور بر خود حرام کرده بود و بلطایف الحیل رامراج
را از عادل شاه برگردانید و جمشید قطب الملک را با خود موافق و دمساز کرده
باتفاق خواجه جهان دکهنی و علی برید بر تعلقات عادل شاه لشکر کشید بر قلعه
شولاپور محاصره نموده پیٹهای توابع آنرا در قبض آورده و در خرابی و تاراجی
سایر ولایت دست تعدی دراز کرد عادل شاه بمدافعه او لشکر خود مستعد
کرده بر استقبال او روان و کرات و مرات در مقابلات شکست متواتر داد
درین اثنا جمشید قطبشاه نیز در سرحد بیجاپور رسیده تاخت و تاراجی آغاز
نهاده رامراج ازان برادر خرد و ینکتادری را با سوار و پیاده بی شمار سمت رایچور
و مدکل نامزد کرد عادل شاه چون دید که هجوم و غوغا از هر طرف برخاسته
واعدا و مخالف از چهار طرف بلوا نموده هنگامها برپا کردند و مدافعه برهمه

رنجش دل پیدا کرده است با خود راست خواهد آمد اسد خان که از عنایت
خداوند نعمت بالکل مایوس گشته در عالم تحیر اوقات بسر می نمود بنابر
مصلحت با جمعیت خویش که شش هزار سوار جرار بودند با نظام شاه
ملحق شد نظام شاه از آمدن اسد خان شادان و فرحان
گشته قوت و استظهار زیاده تر پیدا کرده بشوخی تمام ملک ویران کنان
توجه بجانب بیجاپور آورد عادل شاه در خود طاقت مقاومت مفقود
دیده از بیجاپور بر آمده بسمت کلبرکه نهضت نمود نظام شاه بلا وسواس
رسیده بر قلعه بیجاپور محاصره نمود اسد خان که طینت او از خمیر پایه حق
شناسی و نمک حلالی سرشته بودند و صلاح کار مخدوم خویش که لازم ذمه
وفاکیشان صداقت سرشت است تدبیر اندیشیده مردی معتبری را
نزدیک عماد الملک روانه ساخت و عریضه نوشت متضمن برانیکه از
سعایت و غمازی و فتنه انگیزان تبه کار خاطر خداوند نعمت ازین بنده
پر رنجش پیدا کرده با وجود بی تقصیری داغ تقصیر بر جبین حال نشسته درین
فرصت مخالفان قابو جو هجوم آورده دری خرابیها افتاده اند از آنجا که او
چشم داشت آنکه درین وقت که وقت اعانت و مددگاری است خود را
رسانیده در اعانت عادل شاه کمر سعی بسته یکجهتی قدیمی را تازه و بارونق
گردانند و نیز داغ جرم و تقصیر که بخلاف گوی معاندان بر رخسار این
غلام وفاکیش رسیده و بآب عفو و صفحه محو فرمایند غایت بنده نوازیست
عماد الملک نزدیک کلبرکه رسید فی الحال ترک رفاقت نظام شاه با جمعیت
خویش خواست و بعماد الملک ملحق شده همگی ماجرای سعایت معاندان و
بی سبق جرم متهم گشتن نزد خداوند نعمت تفصیل باز نمود عادل شاه حقیقت

نظام شاه از و رنجش خاطر داشت بدو سبب یکی آنکه در هنگام سرکاری
در میان هردو پادشاه آتش می افروخت و همیشه مادهٔ فساد ها می شد
دویم آنکه آخر با ولی نعمت خویش باین سلوک پیش آمد تفتیش فرمان
داد خوش گفت آنکه گفت **بیت** با ولینعمت ار برون آئی ٭ گر سپهر ی بسرنگون آئی ٭

بحسد برخاستن معاندان اسد خان و بغمازی خاطر بادشاه را ازوی گردانیدن و باز بسعی عماد شاه صفائی در میان حاصل شدن

چون پایه عز و جاه اسد خان بسی مرتفع شد نوازش و الطاف عادل شاه
در بارهٔ او روز بروز متزاید گشت آتش حسد در کانون قلوب اعیان
و ارکان درگاه مشتعل شد بسعایت برخاسته از اسد خان به عادلشاه
رسانیدند که اسد خان با نظام شاه بسبب اتحاد مذهب ساخت پنهانی
دارد و می خواهد که قلعه بلگانون در تصرف نظام شاه سپرده با و ملحق گردد
و دم از اطاعت و موافقت او زند این مضمون بچنان آراستگی باز نمودند
که مزاج عادل شاه منحرف شده بی آنکه بتحقیق این سخن پی برد و صدق
را از کذب تمیز بخشد از سپه سالار اعراضی شد و در تدابیر اخذ مودل اسد خان
در آمد اسد خان ثم از ین معامله آگاه شد متحیر وار در اقطاع خویش خاموش نشست
تا اینکه حکایت اعتراضی عادل شاه بر اسد خان در میان خلق افتاد
نظام شاه که دشمن لغل بود قابو می جست از ین مقوله نیز آگاه شد هنگام فرصت
تصور کرده خواجه جهان دکهنی و علی برید را با خویش همساز و متفق
نموده بر تعلقات عادل شاه لشکر کشید اول بر شولاپور رسید و بر ولایت
توابع او قابض و متصرف گردید و تاخت و تاراج کنان قدم پیشتر گذاشته
در نواح بلگانون رسید بر امید آنکه اسد خان که از مخدوم قدیم خود

و شیوهٔ جان و سر فدائی را کار بسته از هیچیک دیگر بندهای درگاه بوقوع نه پیوسته بر ذمهٔ لازم است که در جلدوی این خدمتش ولیعهدی خویش بفرزندی که از بطن دخترش بارا بوجود آید مسلم داریم که بعد از ما صاحب تاج و نگین او بود

بغاوت ورزیدن عین الملک کنعانی از عادلشاه و بدانجامی کار باغی

عین الملک کنعانی که یکی از امرای قدیم و تربیت یافتهٔ عادل شاه بود و در شجاعت و صلابت قرین خود نداشت و در اقطاع خویش ولایت کنار دریا یافته بود و در آن فرصت قلعه کلهر بکمال استحکام بنیاد نهاده بود رفته رفته بغرور شجاعت و دلاوری از شامت نفس مداری و صحبت یاران سوء المصلحت در مقام مخالفت در آمد و خیال آن کرد که کنار دریا که ولایت زرخیز است و کوهستان فراخ است همه را تصرف نموده دم از استقلال زند چون حرکاتی ازین قبیل از و بوجود آمدن گرفت ابراهیم عادل شاه تادیب او واجب دانسته با لشکر گران بر سر او رفت و اگرچه در نخست اعتماد بر صولت و شجاعت خویش و جانبازی سپاه جزئی که جمع آورده بود نموده بمقابله ایستاد و صفوف جنگ آراسته نبرد خوب نمود و در جلادت و صلابت تقصیر نکرد لاکن معلوم است که چراغ بغاوت از روشنائی بی نصیب است و درخت نمکحرامی را سرسبزی و بالیدگی مفقود و بعد از کشش و کوشش بسیار و قتل و خونریزی بی شمار شکست یافت از خان و مان و سر و سامان قطع نظر کرده از معرکه روبرتافته راه گریز گرفت ملاذی دیگر نیافته رخ بولایت نظام شاه آورد و در انجا قول و عهد در خواسته به ملاقات نظام شاه رفت

پنج شش کروه از لشکر اسدخان منزل نمود وکفار از راه غرور واستکبار که خود لطفه مخصوص شدند غافل از دستبازی فلک شعبده بازکردیده بی وسواس راحت واستراحت کرائیدند شیر بیشه هیجا وسپهداری اسدخان لاری قریب بصبح باچهار هزار مرد سخت کوش چهلته پوش برلشکر وینکنا دری شبیخون زد کفار اکرچه دست و پازده بمدافعه کوشیدند اما تاب تیز دستان مغفرشکاف دلیران جانباز نیاورده هزیمت خوردند وینکنا دری پرو ای نام وناموس کذاشته جان عزیز را از طوفان بلا بسلامت بیرون برد زن وفرزند وینکنا دری باتمامی اسباب واثاثه سلطنت چه از اسپان وچه از فیلان وچه از دیکر غنایم بسیار بدست اسدخان افتاد وینکنا دری بناچاری در دار مدار و قول وقرار آمده ناموس خود را از ننک کرفتاری بازرهانید اسدخان باباقی غنایم بی شمار بدار الخلافت مظفر ومنصور بازکشت این عادل شاه این فدویت کیش وجانبازی اسدخان را بدرجه قبول واستحسان رسانیده بتحسین وآفرین نواخت وهشتاد فیل ازان غنایم با دیکر نفایس باسدخان عنایت نموده پایه قدر وجاهش بیفزود وچون فدویت وجان سپاری وخیرخواهی وسرشاری اسدخان کرات ومرات مشاهده افتاد ونقد صدق واخلاص او بارها بر محک امتحان عادل شاه تمام عیار آمد در قرب واختصاص او بمدارج وقصوی ومراتب اعلی فایز کردانیده خواست که قربت را باقرابت استحکام بخشد وفدویت وخصوصیت بانسبت مصاهرت قوت وتائید بهم رساند صبیه اسدخان را در عقد خویش درآورد روزی بر سر کمال نوازش ولطف آمده بحضور اعیان درکاه فرمود که انچه اسدخان لوازم فدویت ودولتخواهی از عهد جد وپدر بتقدیم رسانیده و

دشمن مور و ثی است از راه باز گردانی راجه بهوج نرمل اجل رسیده
نا تجربه کار غافل از روباه بازی مکار غدار صید دام فریب او گردید
سخن سراپا مکر و زور او را بصدق و یقین فرا گرفته خطی معذرت آمیز
با پیشکش چهل و چهار لکهه هون نقد با دیگر نفایس گران بها و بروایتی هشتاد
لکهه هون بخدمت ابراهیم عادل شاه فرستاده التماس مراجعت نمود
عادل شاه را چون مقصود ازین یورش که حصول گنج گران و طمانیت دفا
راجه بهوج ترمل بود بحصول پیوست رایات عالیات بصوب دار الخلافت
منصرف گردانید چون خبر معاودت لشکر اسلام برام راج رسید بخباج استعجال
خود را به بیجانگر رسانیده در قلیل الایام بحیل و دست بازی راجه بهوج ترمل
را بدست آورده بملک عدم فرستاد و خود بی منازعی بر تخت بیجانگر قرار
گرفته علم استقلال بر افراشت

فرستادن عادل شاه اسد خان را برای تسخیر ادونی و ظفر یافتن

بعد از انکه ابراهیم عادل شاه بر قصه بد سرانجامی راجه بهوج ترمل و نمکحرامی
و خداوند کشی رامراج مطلع شد سپه سالار اسد خان را با لشکر گران بر تسخیر
قلعه ادونی گسیل کرد اسد خان قلعه را مرکز وار درمیان گرفته محاصره قایم نمود
رامراج خبر یافته برای مدافعه اسد خان لاری برادر خویش و نیکتا دری
را با سوار و پیاده افزون از شمار روانه کرد چون نزدیک رسید اسد خان
دست از محاصره باز داشته استقبال و نیکتا دری نمود و جنگ درپیوست
جنگی صعب رو نمود آخر شدت و صولت کفار باقصی الغایت رسید اسد خان
رخ از معرکه بر تافته خود را بیکسو کشید کفار دلیری و شوخی را کار بسته
چند فرسنخ تعاقب کردند شبانگاه اسد خان فرود آمد و نیکتا دری نیز بفاصله

سرکار دولت مدار فدویت شعار خود را می شمرده باشم ابراهیم عادل شاه
باستصواب اسدخان و صلاح دید او این استدعا را قرین اجابت ساخته
کمر را عانت او بست باندک روز با سر و سامان عدو افکنی و ملک کشائی
بهم رسانیده با فوج سنگین از دار الخلافت نهضت فرمود چون بچند مرحله
بیجانگر رسید رامراج از یورش لشکر اسلام خبر یافت و مقصود از آمدن
عادل شاه آنچه بود معلوم کرده هوش باخته شد زود تر بر راه مکر و تزویر خود
کشیده دست جهد از آستین فریب بیرون آورد بتعجیل معذرت نامه استمالت
آمود بخدمت راجه بهوج ترمل مصحوب کاردانان شیرین زبان فصاحت
بیان ارسال نمود باین مضمون مقصود آن خداوند از طلبیدن عادل شاه
در قلمرو حیلت اگر سیاست تنبیه و تادیب را فعال که از راه شوخی از من بظهور
یافته است بوده باشد کمینه خود مقر تقصیر خویش گردیده براه انابت
توبه رجوع مینمایم و شرط و عهد در میان می آرم که دیگر گرد شوخی و خود کامی
نگردم و بجز اطاعت و فرمان برداری آن خداوند طریق دیگر نسپرم
رسیدن لشکر اسلام بر سر این ملک بهیچ وجه صلاح نیست که از صدمات
سم مراکب ایشان تمامی ملک پامال خواهد شد و بسان افواج بهمنیه
تاخت و تاراج خواهد ساخت و بتخانها و معابد را منهدم کرده مساجد
خواهد کرد و هزارها زن و طفل براهمه و دیگر رعایای مال گذار را باسیر
خواهند گرفت چون ملک و رعایا خراب شوند دیگر روی آبادی بخواب هم
نظر نخواهد آمد صلاح دولت همان است که ازین خیال که سرانجام بد نتیجه
خواهد بخشید باز آئی و بر خود و بر همه ملک ببخشائی بهر صورتیکه میسر گردد عادلشاه

واستقلال سرانجام مهام می‌نمود چون آن صغیر بحد تمیز و شعور رسید آنرا درگذرانیده طفلی دیگر را از سلالهٔ رایان بسلطنت برداشته کارش می‌برد چون او خود نیز رای شناخت از میان او را نیز برانداخته دست دیگری گرفته بر تخت می‌نشاند حال همچنین بود تا او بود تیمراج بدرگ الاسفل گرائید رامراج نام قایم مقام او گشت طور او همان بود که متغلب پیشین داشت بلکه در طریقهٔ نمکحرامی و شیوهٔ حق ناشناسی قدم پیشتر گذاشته پاس ادب خداوندان نعمت پس پشت کرده دختری از سلالهٔ رایان بعقد خویش درآورده چون نسبت قرابت با وارثان ملک بهمرسانید سر کبر و استکبار از فلک درگذرانید علم غرور و نخوت بر بهرام و کیوان برافراشت راجه بهوج ترمل نام را که دختر زادهٔ رای می‌شد و او در صغر سن بنام راجگی برداشته بود بعد از آنکه قوت ممیزهٔ او درکار شد از تسلط او عجز و بیچارگی خویش دل می‌سوخت همت بر دفع متغلب گماشته منتظر فرصت می‌بود تا اینکه رامراج بقصد تنبیه و تادیب مفسدان سرحد از دار السلطنت برآمده بر قلعه که بقبضهٔ مخالفان رفته بود محاصره نموده و آنجا صحبت بطول انجامید بهوج ترمل وقت کار دیده در پی تدابیر درآمد ایلچی چرب زبان کاردان را با معروضهٔ نیازآگین با پیشکش شش لکهه هون و دیگر نفایس و تحف بخدمت ابراهیم عادلشاه فرستاده استدعا نمود که قدوم میمنت لزوم بر این نواح ارزانی داشته این مرز و بوم را اکبر رشک ارم فرمایند و دست تسلط متغلب حرام نمک از من و ملک امن کوتاه ساخته مرا که وارث ملک هستم استقلال بخشند چندین مبلغ خطیر را متعهد می‌شوم که ملازمان پایهٔ سریر پیشکش کردانم و مدت العمر در اطاعت و انقیاد بوده دم از اخلاص می‌زده باشم و یکی از هواخواهان

بهمنیه در خطهٔ دکن ظهور فرموده و بعون الهی پادشاهان اسلام دریافته
توفیق غزا و جهاد بخشیده تا هر سال بر ولایت کفره لشکرکشی کرده در هدم بنیان کفر
و بت پرستی کوشیدند از آن هنگام خیلی کسر صولت و سطوت رایان بیجانگر
بظهور آمد تاهم کفار در کمین قابو بوده در وقت فرصت بر بلاد اسلام تاخته
خرابی ولایت نموده بعضی تعلقات اسلام بالقبض می آوردند تا اینکه در عهد
سلطنت سلطان احمد ولی الله بهمنی بیدری سیورای راجه نام ذی شوکت
در سنه هشت صد و چهل بر تخت بیجانگر متمکن گشت بصفت و عدالت و
مردی و شجاعت مدت بیست و هشت سال بالاستقلال گذرانید و بمقر
اصلی شتافت پس از وی دارشش راجه اجیت رای نام بر تخت راجگی بر آمد
طریق دادگستری و رعیت پروری پیش گرفته احیای رسم آبای خود نمود جماعهٔ
از امرای اسلام که از پادشاهان وقت بظهور بعضی وقایع توهم پیدا کرده در
پناه او گریختند و ایشان را در کنف حمایت خویش جا داده حقوق رعایت
ایشان کماینبغی بجا می آورد و بهمه وجوه تفقد حال ایشان نموده هر یک را
خوشدل و آسوده می داشت پارهٔ زمین برای سکونت ایشان معین
کرده فرمان داد تا منازل و مکانها بجهت خود ها بنا نموده بفراغ خاطر
گذران می نموده باشند و طریق اسلام و مراسم دینداری خود بلا وسواس
و اندیشه بعمل آورده باشند و از کسی کفار تعرض بحال ایشان بوجهی نخواهد رسید
و آن معمورهٔ مسلمانان را ترک واله نام گذاشت باین نیکنامی و خوب طرزی
عمر سپری کرده از پس نیاکان خویش رفت بعد از آن طفلکی صغیر یک ساله
را بر تخت بیجانگر نشاندند تیمراج نام که از امرای بزرگ و ارکان دولت
بیجانگر بود زمام مهمات سلطنت بکف اختیار خویش در آورده باقتدار

واسباب ترک است دیگر ابراهیم عادل خان دکهنی است که همیشه در معارک
دررا انداخته بدست خود شمشیر زده اند از کم و زیاده خصم نیندیشیده و باجمعیت
قلیل بر انبوه کثیر اعدا زده غالب آمده اند و نخستین کسی است که از دودمان
عادل شاهیه از کیش جد و پدر روی گردانیده اسامی ائمهٔ اطهار علیه السلام
را از خطبه موقوف نموده و شعار طایفهٔ امامیه را برطرف کرده ترویج مذهب
تسنن رایج داده سپاه را که بتقلید قزلباش ایران تاج دوازده ترکی برسر
می داشتند منع فرمود تمامی مردم غریب اهل ولایت را که پدرش مرحوم مغفور
بسعی فراوان جمع آورده بود از نوکری دور نموده چهارصد مغل نگاه
داشت و در ترتیب و نوکری گرفتن دکهنیان و اهل تسنن اهتمام نمود و
وامرای تاج پوش را غیر از اسد خان لاری و خوش کلا آقا رومی همه را از امارت
معزول ساخت دفتر فارسی که از عهد جد و پدر مقرر بود تغییر داده بجای آن
دفتر هندوی مقرر گردانید و مهمات ملکی و مالی همه بهمنان واگذاشت

ذکر لشکر کشیدن ابراهیم عادل شاه بسمت بیجانگر و کامیاب مقصود شده معاودت کردن

در سال دویم از جلوس بجانب بیجانگر لشکر کشیده در قلیل الایام همدوش
حصول مقصد گردیده مسرور الحال مراجعت بدار الخلافت نمود شرح و بیان
این قصه چنین است که بیجانگر تخت گاهی بود قدیم که از بنایش هفتصد
هشتصد سال گذشته که رایان عالی شان بحکومت و فرمان دهی آنجا
استقلال داشتند بفراخی و وسعت ملک و کثرت لشکر و حشم و فراوانی
خزینه و کنوز ممتاز از سایر رایان دکن و هند بودند باین رهگذر سطوت و غلبه
ایشان را بروجه کمال حاصل بود تا آنکه تباشیر صبح دولت اسلامیه

هو المستعان

بستان سوم

در ذکر ابراهیم عادل شاه پور اسمعیل عادل شاه

ابراهیم عادل شاه چون بر تخت سلطنت و فرمان روائی قرار گرفت و افسر را بوجود با وجود خود زیب و زینت بخشید با وضاع بهیه و اطوار مرضیه خود جهانیان را خوش دل گردانید و جبر و درستگی آن شکستگیهای قلوب خاص که از بدحوصلگی و سور قطرتی ملوخان حاصل گشته بود به خوب ترین منوال بظهور آورد و اتفاق مورخین است که ابراهیم عادل شاه پادشاهی بود دلیر و مردانه از غایت تهور خویش بی باکی در بر کرده مادام الحیات به لشکر کشی و معرکه آرائی پرداخت پادشاهان دکن از خوف او شب خواب نکردندی اکثر اوقات بر سر مخالفان تاخته ولایت ایشان را خراب و پایمال می نمود و بنفس نفیس خود با عدا و مخالفان نبرد می کرد و غالب می آمد بنابران تمامی ملوک دکن کرات و مرات با هم اتفاق کرده در استیصال او می کوشیدند و بمرادی نمی رسیدند اگر احیاناً چشم زخمی بر لشکرش واقع می شد باندک فرصتی جمعیت کرده بر اعدا می تاخت و انتقام خود می گرفت گویند پادشاه ایران شاه طهماسپ مکرر فرمود که از پادشاهان که در شجاعت و دلیری مشهور بوده نظیر ندا شتند یکی

و چنده پور آباد نموده اسمعیل عادل شاه است که در سنه ۹۲۶ نهصد و بیست و شش بوقوع آمده و چنپا محل نیز در سنه ۹۲۷ نهصد و بیست و هفت بنا کرده تا شصت عدد اشکرش سوار احتشام یک لکهه و چهل هزار افیال یک صد و شانزده

وصیت نمودن عادل شاه با سدخان بتخت نشینی ملوخان و هفت ماه سلطنت نمودن ملوخان

چون اسمعیل عادل شاه با سدخان وصیت کرده که ملوخان را جانشین کردانند بضرورت اسدخان او را بر تخت متمکن کردانید چون اوضاع و اطوارش موافق خاطر اسدخان نبود اسدخان بر داشته خاطر گشته در باب خبرداری نصیحت به بوبجی خاتون والده اسمعیل عادل شاه کرده خود به ملکاپور رفت ملوخان مدت هفت ماه سلطنت راند لاکن در اصل فطرت حوصله وسیع نمی داشت مصدر اوضاع ناشایسته گردید چنانچه جمیع مردم از اعالی و ادانی از وی سیر آمدند بوبجی خاتون از وی دلگیر آمده جازم گشت که ملوخان را معزول کردانیده ابراهیم را بر تخت نشاند یکی از محرمان راز را نزد اسدخان فرستاده دریناب استفساره فرمود اسدخان در جواب نبشت که بنده از همین اطوار ناشایسته اش ترک بیجاپور کرده درینجا نشسته ام آنچه صلاح دولت در خلع او و نصب ابراهیم شاه دیده اند مستحسن و بموقع است لیس یوسف ترک نبشت که آنچه بلقیس الزمانی صوابدیده اند موافق اشاره و حکم ایشان کاربند شوید یوسف ترک که یکی از امرای تاج پوش و معتبر بود ملوخان را اخذ نموده در چشم جهان بینش میل کشید شاهزاده ابراهیم را بر تخت سلطنت بیجاپور متمکن کردانید

تمت بستان دوم منجمله هشت بستان از کتاب بستان السلاطین

هردو پادشاه بوقوع آورده صلح دادند و مقرر چنان ساختند که عادل شاه
ولایت قطب شاه را و نظام شاه مملکت عماد شاه را متصرف شده
باهم دوست و یکدل باشند نزاع از میان اندازد

ذکر انتقال نمودن اسمعیل عادل شاه

بعد ازین اسمعیل عادل شاه چندی ایام بعیش و طرب سپری کرده هوش
غزاد تقویت اسلام از خاطرش سر زد و بسا قلعجات و مکانهای رفیعه بسمت
تلنگانه در قبضهٔ کفار بود لهذا با فوج ظفر موج خویش باتفاق امیر برید بر ملک
تلنگ روان شد نخست بر قلعهٔ کویل کنده که از مشاهیر قلاع تلنگ بود محاصره
کرده مدتی دران قلعه نشست مکرر درمیان لشکر اسلام و کفار بد سرانجام جنگها
واقع شد و از جانبین جمعی بقتل آمدند هرکرت فتح و غلبه نصیب شیر بیشهٔ
وغا اسدخان و دیگر غازیان اسلام بود تا کار بر کفرهٔ فجره تنگ کردید عاجز
آمدند اهالی قلعه مایوس کردیده نزدیک بود که حصار بسپارند و درمقام
عهد و قرار و دار و مدار بودند که ناگاه بتقدیر قادر بیچون از تاثیر هوای
آن سرزمین انحراف مزاج عادل شاه از جادهٔ اعتدال بهم رسید مواد
فاسد حصن حصین بدن را احاطه نموده انتظام ترکیب عناصر اربعه برهم
خورد اطبا در معالجات سعی جمیل بکار بردند چون پیمانه پر شد هیچ مفید
نیفتاد آخر الامر بمراجعت قرار دادند باز گشتند صعوبت راه هم باعث
مزید اشتداد مرض شد چون بحوالی ساغر یعنی شهر سکر رسیدند صبح روز
چهارشنبه شانزدهم شهر صفر ۹۴۱ نهصد و چهل و یک داعی حق را لبیک
اجابت گفت اسدخان امر وفات را مخفی داشته در پالکی برقعه دار
هنگام شب روانه قصبهٔ کوکی کردانید تا جوار پدرش مدفون ساختند

با وی گفت انشاء الله تعالی بعد از فایز شدن بیجاپور بلده بیدر بتو ارزانی خواهم داشت امیر برید فی البدیهه این بیت برخواند بیت برین مژده گر جان فشانم رواست * که این مژده آسایش جان ماست + عادل شاه از خواندن برید این بیت را برحسب حال تعجب نمود این مصرع برخواند مصرع مارا بدین کیا ضعیف این گمان نبود + القصه قریب یک ماه دران سرزمین بعیش و نشاط بسر برده بفرخی و فیروزی بصوب دار الخلافت توجه نمود و عماد الملک روانه برار گردید بعد از وصول به بیجاپور بایفای وعده امیر برید را خلعت خاصه و فیل و اسپ و جواهر عطا فرموده مرخص باحمد آباد بیدر نمود قندهار و کلیان بطریق پیشکش در سرکار نگهداشته بیدر و ملک توابع بیدر همه باو بخشید فرد ازین احسان جهانی پر سرور است * که سلطان دکن با وی نمود است

ذکر مقابلهٔ عادل شاه و نظام شاه و ظفر یافتن عادلشاه

بعد ازین چند روز نظام شاه که پادشاه غیور بود بخیال جبر شکستگیها که از طرف عادلشاه با و رسیده بود بجمعیت بیست و پنج هزار سوار و توپخانه خوب باتفاق امیر برید متوجه سرحد عادل شاه گردید عادل شاه با ده هزار سوار تا حد بیجاپور استقبال وی نمود وقتیکه تلاقی فئتین شد بسرداری اسد خان صفها ترتیب یافته باهم در آویختند جنگی بوقوع پیوست که جنگهای سابق در جنب آن بازیچه بود آخر کار نسیم فتح و ظفر بر پرچم عادل شاه وزید خورشید خان از امرای معتبر نظام شاه درآن جنگ کشته شد نظام شاه بحال پریشان باحمد نگر شتافت اثاثه سلطنت و توپخانه و فیلان بتصرف عادل شاه درآمد بعد ازان میان اسمعیل عادل شاه و برهان نظام شاه جنگ واقع نشد برای آنکه اعیان و ارکان طرفین درمیان مساعی جمیله بظهور آورده در سرحد ملاقات

و دست بر دامن زده ازان مجلس برخاست عماد الملک عفو تقصیرات امیر برید نمود و بوعیکه عادل شاه بردی لطف و نوازش چنان مبذول داشت که در سلک امرای خویش منتظم گردانید و قلعه بیدر را بجوینی اسد خان بمصطفی خان شیرازی مفوض ساخت و چندی بعیش و نشاط و تجرع اقداح گذرانیده بخط اندوزی اوقات استراحت

بیان فتح نمودن عادل شاه قلعه مدکل و رایچور و رخصت نمودن امیر برید بملک خویش

دران ایام تیمراج فوت شده بود و اختلاف در رایان بیجانگر افتاده عادل شاه فرصت غنیمت انگاشته بقصد استخلاص قلعه رایچور و مدکل بتصرف کفار رفته بود باتفاق عماد الملک عازم آن طرف گردید و از آب کشنا عبور نموده بمحاصره مدکل پرداخت و در اهتمام آن کار تشدید فرمود چون قلعگیان دیدند که مدد و کمک از هیچ طرف نمی رسد تسلیم قلعه نمودند بعد ازان برخاسته بر رایچور رایات عالیات برافراخت اهل قلعه از مدد و کمک خود مایوس گشته بودند بی آنکه محاصره کنند و تشدید نماید مفاتیح قلعه پیش آوردند بعد ازین عادل شاه مجلس عظیم ترتیب داده صحبت عیش و نشاط بیاراست بتجرع اقداح می ارغوانی مشغول شد عماد الملک هم در آن بزم عیش حاضر بود دران روز اسد خان را حکم نشستن فرمود سه پیاله بدست خویش لوبی عطا کرد عماد الملک و اسد خان التماس کردند که امیر برید هم درین بزم عیش و سرور راکر داخل کردانند غایت نوازش بود عادل شاه قبول فرمود وقتیکه امیر برید آمد و نشست عادل شاه فرمود ر ابهم کلبهم بظهور پیوست عماد الملک و اسد خان که فی الجمله علمیت داشتند بخنده در آمدند امیر برید اگرچه تفهید لکن از خنده هر دو بهدم خجالت آگین کردیده سر فرو افکند و اشک از دیده بارید عادل شاه متاثر شد برای رفع خجالت از روی

می آید و معتمدی را به متعاقب خفیه فرستاده تاکید نمود که اگر اوضاع
مفهوم گردد که نجات پدر بدون تسلیم قلعه ممکن نیست متعهد تسلیم قلعه شوی
نگذاری که گزندی به پدر رسد عادل شاه چون دانست که پسرانش استادگی
دارند فتح قلعه بزودی میسر نمی شود حکم فرمود که امیر برید را دست و پا بسته
مقابل دروازه قلعه بپای فیل اندازند پسرانش چون دیدند که حالت
پدر رو باژون بخت باین نوبت رسید آن معتمد را حکم فرستادند تا او
با سد خان رجوع کرده بشرط امان جان و حفظ آبرو و ناموس پسران و
سایر متعلقات آنها تسلیم قلعه قبول کرده مقرر شد که عورات با رخوت
پوشیدنی و زیوری که بر بدن دارند از قلعه بر آیند احدی متعرض آنها
نگردد و بعد از انکه قلعه خالی شد عادل شاه همون ساعت بقلعه در آمده
دوگانه شکرانه واهب بی منت بجا آورد و بر مسند سلطنت بهمنیه نشسته
عماد الملک را نیز اندرون طلبیده در حضور او سایر ذخائر و کنوز
قلعه از جواهر و لالی و ظروف طلا و نقره و انواع اقمشه و امتعه و نقود
فراوان از روی یکجهتی بنظر عماد الملک در آورد گفت هرچه خوش آید
بردارید و دست دراز کرده یک عنبرچه مرصع برداشت عادل شاه
باسد خان امر کرد و از نقد و جنس سه لک هون تسلیم ملازمان عماد الملک
نماید و یک لکهه هون بشاهزادگان که ملو خان و الو خان و ابراهیم
و عبد الله اند بدهد و همین قدر خود بگیرد و همان قدر بمکه معظمه و مدینه
منوره و زیارات ائمه مقدسه علیه السلام و مزارات مطهره روانه نمود
و تتمه باهل علم و فضل و مساکین و اهل استحقاق و صلحا و شعرای حضور
و بیجاپور رسانید و خود سوای عنبرچه الماس هیچ چیز نگاه نداشت

برید سر و پا برهنه در آفتاب گرم استاده درین حکایت عجیب و قصه غریب که عقل در قبول آن تردد دارد ملاحظه باید نمود که از شامت نفس شوم و مداومت فسق و فجور بر وارثان ملک که چندین هزار پاسبان فرمان گذار آنها باشند چه گذشته و هیچو پیر سال خورده صاحب سکه و خطبه را بدین خواری از خوابگاه برداشته آرند این محض اثر مکافات اعمال ناشایسته آن مبتلا نفس بوده که در هیچ تاریخ و در حالات هیچ بادشاه دیده نشد القصه سلطان اسمعیل چون از وی رنجش خاطر افزون از حد یافته بود فرمود که بیادش کردار او را بزیر تیغ آبدار آرند جلاد آهیخته دشنه چون مرگ ناگهان بر سرش رسید اسد خان بوفای وعده و عهدی که کرده بود و قولی که باو داده زبان تضرع و نیاز بشفاعت و جان بخشی او بکشاد و بریدنیز بعجز و زاری درآمده گفت بجناه خود مقرام و بر وجوب قتل خویش گواهی میدهم اگر دشمن کشی بخطا بخشی مبدل کردد قلعه احمد آباد و بیدر باخزاین و دفاین به بندگان عالی می سپارم بنابر آنکه در بیاب شفاعت اسد خان تکرار انجامید بحکم العفو زکوة الظفر التماس برید درجهٔ قبول یافت امیر برید بفرزندان خود که درون قلعه بودند پیغام برآمدن و قلعه سپردن فرستاد پسران جواب دادند که پیر برگشته بخت واژون طالع فرتوت عقل باخته خود را بچنان فضیحتی بدست دشمن داده گرفتار بلا گردیده اکنون برای پاس جان خود می خواهد که ناموس فرزندان هم برباد دهد علی برید که کلان ترین فرزندان بود این جواب صاف برملا داده خفیه به پدر پیغام داد که عمر تو باخر یک روز ازین سراچه فانی باید رفت تا مقدور تن بسختی در داده صبر و ثبات بورزی تا از پردهٔ فلک نیلگون چه بعرصه

و نفایس دیگر دست نکشاده چهار نفر با آهستگی تمام آن پلنگ مرصع او را بر داشته
از خیمه بیرون آوردند تا ببازار رسانیده صدای کلمهٔ شهادت بگوش مردم بازار
رسانیده از میان لشکر بیرون آوردند همین که قریب فوج خویش رسیدند فرمود
بخواندن تشهد آواز بلند کنند آن پیر غیمر باخته خر دیاخته از ان صدا و حرکت پلنگ
پاره بهوش آمده گمان برد مگر جنیان چارپای او را می برند لاحول گویان
از خواب بر جست و خواندن ادعیه و عزایم آغاز کرد اسدخان این معنی را
در یافته گفت ای پیر جهان دیده عمر به فسق و طغیان در باخته ما جن نیستیم که بلاحول
تو رم خوریم من اسدخان م رهی دانائی تو که با این عمر پیرانه سری و این
وقت که فوجها گرد تو محاصره دارند چنان آلودهٔ فسق و مست لا العقل با توابع
خود کردی که هیچ بلیه کبری و واقعه عظمی بر سر تو رسید و تو خبر نداری بر بد بعد
از انکه برین بلیه اطلاع یافت خود را باخت و از هوش بر داخت در عالم
بی خودی زبان عجز و تضرع کشود و نیاز مندی از حد زیاده نمود بطلب قول
امان جان پیش آمد اسدخان بتسلی او پرداخته گفت تا مقدور خود در امان
جان و آبروی رفتهٔ تو خواهم کوشید بعده چهار پائی او از راه نزد اسمعیل عادلشاه
آورده بر آن سرگذشت اطلاع داد سلطان با او دو کلمه حرف زده باسدخان
فرمود که این را الحال ببرید فردا وقت دیوان حاضر سازند روز دیگر که
آفتاب جهان تاب سر از دریچه شرق بر آورده عالم را با لمعات انوار خود
نورانی ساخت عادل شاه دیوان حکم باحضار آن پیر مبتلا ببلا فرمود اسدخان
بموجب اشاره بر بدرا هم دست بسته مقابل تخت استاده کرد و بسبب
آنکه از اطوار ناهموار آن آبرو بباد داده غبار بسیار بر دل عادل شاه
جا گرفته بود تا دو ساعت عمداً متوجه با و نگشته بامور دیگر پرداخته بود

میشر نمیکرد و برید شکسته خاطر از انجا برخاسته بیک فرسخی از معسکر عماد الملک
بیرون قلعه به پشت گرمی عماد الملک از خصم قوی نیندیشیده بی وسواس لشکر
اقامت انداخت و بعیش و طرب مشغول شد لشکر هر دو طرف برامید صلح
بسبب میانجی شدن عماد الملک دست از محاربه کشیده بودند اسد خان در
عالم حزم و احتیاط و هوشیاری را کار بند شده شبها کو دلشکر خود طلایه میکرد و امیر
برید با وجودیکه عمرش از هشتاد متجاوز شده هیچ روزی و شبی بی شرب خمر
نگذشتی تخصیص بسبب میانجی گری عماد الملک در میان غافل گشته شبی از
شبها مجلس شرب آراسته خود با همدمان محرم و محرمان باده نوش چنان مدهوش
و از خود بی خبر و بی هوش گردید که در انجا سوای دو مشعلچی که نزدیک
خوابگاه استاده باره که هوشیار مانده بودند دیگر هیچکس از سرشادی و
سرمستی خالی نبود گویا تمام مجلس صورت میت و هم آغوش مرگ شده بود چون
جاسوسان خبر رسان کیفیت مجلس برید وقت طلایه باسد خان رسانیدند
اسد خان که در کیاست و جرات ممتاز زمان بود و تائیدات الٰهی و
عنایت نا متناهی درباره او میتراید با چند سوار جانباز معدود از طلایه
برآمده قدم بسوی لشکر برید کشاد چون قریب رسید از اسپ پیاده شده
تغییر وضع متفرق گردیده داخل لشکر برید شدند و از همه جا و رسته و بازار
باظهار مردم لشکر بریدی گذشته خود را با پنج شش نفر اندرون خوابگاه
برید رسانید همه را سرمست و لایعقل سراز پا نشناخته دید بهمراهان اشاره
نمود که بجابکی تمام هر دو مشعلچی را که نیم بیدار بودند چنان بزیر تیغ آوردند
که صدای نفس کشیدن از انها برنخاست و بچالاکی شالی که بر دوش داشت
بر برید که بر پلنگ همدم مرگ گشته بود انداخته اشاره نمود که اصلا باشیا

فتنها پدید می آورد و فساد بار می انگیخت عادل شاه بر تنبیه و تادیب کمر بسته با ده هزار سوار بجانب بیدر شتافت امیر برید این خبر یافته در استحکام قلعه و جمع ذخیره آمده اماده مستعد حرب گشت و از قطبشاه استمداد و تحکم نمود عادلشاه جلوریز به بیدر رفته محاصره نمود و جنگ عظیم هر روز میان مردم برید و عادلشاه می شد مقارن این حال قطب الملک بمدد برید رسید عادل شاه نیمهٔ فوج را بر محاصره قایم گذاشته اسد خان را بر قطبشاه تعین نمود اسد خان با جمعیت خود برق کردار حمله شیری بر لشکر قطبشاه آورده قطبشاه هیان را متفرق گردانید و باز بمدد فوج محاصره خود را رسانید عادل شاه ازین فتح که اسد خان نموده آمد ویرا بکمال توجه نوازش فرموده در آغوش گرفته بعنایت گوناگون بنواخت و بعد ازان بر محاصره تشدید کرده ابواب دخول و خروج مسدود ساخت امیر برید مضطرب آمده التجا بعماد الملک برده برای صلح طرفین متوسل شد عماد الملک برای مصالحت خود را رسانیده بیک فرسخی از لشکر عادل شاه فرود آمده با عادل شاه ملاقات کرده معروض داشت مقصود اصلی ازین سفر ملاقات آن جناب بود و شفاعت تقصیرات امیر برید و ایقاع صلح فیما بین نیز مرکوز و ستدراست عادل شاه گفت که قبایح امیر برید از حد افزون ست تا انتقام نکشم بصلح تکلیف نفرمایند عماد الملک ازین سخن عدم رضا مندی دریافته دیگر ازان مقوله سخن نگفت امیر برید چون دریافت که عادل شاه دست رد بر ملتمس عماد الملک زد مضطرب الحال گردیده و بخیمه عماد الملک آمده الحاح نمود که من دست توسل بدامن شما زده ام البته بهر نوعیکه صورت پذیر گردد حرف صلح بمیان آرید مرا و متعلقان مرا از ضیق محاصره نجات بخشید عماد الملک گفت که این مقصود بی تفویض قلعه

وبجهت تاکید این نسبت سررشتهٔ قرابت را هم فیما بین پیوند و صلت بخشید خدیجه سلطان خواهر خود عادل شاه را با علاؤالدین عماد الملک پیوند و صلت بخشید اما هرچند خواست که با امیر برید فرمان ده بیدر صلح واقعی بمیان آورد صورت نگرفت هربار که تدابیر صائبه صلح و مصالحت فیما بین بظهور می پیوست باز قصه به لشکر کشی و مردم کشتن منجر می شد دریکی ازان جنگها که برید بر تعلقه عادل شاه لشکرکشی نمود خرابی ملک او می نمود عادل شاه نیز با لشکر خویش استقبال او نموده مقابلات طرفین و محاربات جانبین متواتر می شد و امیر نامی از شجاعان مشهور و دلیران نامور که یکی ازان برادر زن برید می بود بدعوی همسری از میان فوج برآمده در میدان حمله آورشته برای مبارزت عادل شاه طلبید بدرگ حمیت عادل شاه بحرکت درآمد خود بنفس نفیس قصد مقابله آنها نموده برخاست هرچند اسد خان و دیگر اعیان مانع آمدند ممنوع نگشته اسپ را در میدان انداخت مقابل آن هر دو بهادر خود را رسانیده داد مردی و تهور بظهور آوردن گرفت بعد از بمیان آمدن زد و خوردی که در فن سپاه گری میان مبارزان دکن می باشد بر آن هر دو دلیران نامی غالب آمده هریک بنوبت مرة بعد اخری شربت اجل نوشانیده بمقر اصلی فرستاد بعد ازان قرین نصرت و همدوش ظفر گشته به لشکر خود مراجعت کرد فدویان غمخوار همه شتافته نثارها کردند و صدقات بغربا و مساکین رسانیدند و اسد خان بوسه بر رکاب داده تهنیت ادا کرد

قصد نمودن عادل شاه بر تنبیه امیر برید و آوردن اسد خان پلنگ برید از خوابگاهش و بقبض آوردن عادل شاه بیدر را و بعد از چند روز باز به برید بخشیدن

چون مکر و کید امیر برید از حد گذشت که مکرر با قطبشاه و رایان بیجانگر دم سازگشته

هر یک را ببخشش و عطا یا خوشنود گردانید باز سال دیگر برهان نظام شاه از فرط غیرتمندی بقصد جبر و شکست با اتفاق امیر برید بر عادل شاه لشکر کشید عادل شاه نیز با لشکر ظفر پیکر خویش بر آمده استقبال نمود چون تقابل افواج با هم روی نمود آتش قتال و جدال در میان دو لشکر مشتعل گردید جنگ صعب روی نمود نبرد آزمایان طرفین دستهای مردانه بظهور رسانیده داد مردانگی و تهور دادند باز بدستبردی شیران عادل شاهی شکست فاحش بر لشکر نظام شاه افتاد چنانچه خواجه جهان دکهنی با بیست زنجیر فیل و دیگر اشیا و سامان فراوان اسیر اسدخان گردید عادل شاه درین کرت نیز با فتح و ظفر هم‌دوش گردیده بمقر الخلافت معاودت نمود شکریه نعم الهیه بجا آورده دست عطا و نوال بکشاد و بسپه سالار اسدخان همه افیال عطا نمود الا یک فیل که اسدبخش نام داشت و تحت نظام شاه مخصوص بود که آنرا بجهت خاصه خود نگهداشت

ذکر صورت مصادقت پذیرفتن میان عادل شاه و عماد الملک بسعی اسدخان و انعقاد خدیجه سلطان با عماد شاه

بعد ازین اسدخان که در شیوه کاردانی و کیاست سرآمد قران و در مردانگی و شجاعت مشهور و معروف دوران بود در تدبیر آن آمد که میان عادل شاه و فرمان روای برار علاء الدین عماد الملک که در اکثر اوقات طرفداری نظام شاه مرعی می داشت و اتفاق نمودن هر دو پایمالی و خرابی تعلقات بیجاپور بوقوع می پیوست روابط اتحاد و مواخات استحکام بخشد پس برین مقصد تقریبات برجسته برانگیخته بلطایف الحیل ملاقات هر دو پادشاه صورت پذیر گردانیده خار خشک نفاق و بیگانگی از میان برکند و روابط وداد و یکجهتی چنان مستحکم گردانید که عماد الملک بدل و جان مطیع عادل شاه گردیده و

بظهور آوردند و روابط اتحاد و یکجهتی با علاقهٔ قرابت و خویشی کمال استحکام و انضباط
پذیرفتند از طرفین تهیه اسباب شادی و سرانجام عروسی و دامادی در اندک
روز بظهور آورده شروع در ادای لوازم شادی نمودند تا مدت یک ماه در
ترتیب جشنهای شاهانه و محفلهای خسروانه گذرانیده آن گوهر مکنون درج شهریاری
را با نیر اوج تاجداری بطریق ایجاب و قبول شرعی انسلاک بخشیدند در وقت
تعین و تشخیص کابین مریم سلطان با جواهر و نقود و عروض مسمی تفویض قلعهٔ
شولاپور با پنج پیٹھه هم مقرر شده بود و بعد از فراغ شادی با هزاران خرمی هردو
پادشاه از شولاپور رخت اقامت بر چیده بدار الخلافت تحویل فرمودند عادلشاه
بعد از چندی از قرار تفویض قلعه نادم گشته در ایفای وعده توقف ورزید
عذرها بر انگیخت بنا علی هذا بساط مصادقت بازنوردیده شد و حجاب شاکرو
و تباغض درمیان حایل گردید تا آنکه سال دیگر برهان نظام شاه باتفاق عماد الملک
بقصد اخذ قلعه شولاپور لشکر کشید عادلشاه بمجرد وصول این خبر با ده دوازده هزار
سوار برانبوه کثیر که فوج هردو پادشاه کم از چهل هزار نبودند بتوکل علی الله روان
شدند بعد از تلاقی فئتین جنگ صعب درگرفت بهادران عادلشاهی در مصاف
داد مردی و بهادری در دادند از لشکر براڑ و احمدنگر اگرچه کشش و کوشش
بسیار هم بظهور آمد لاکن نسیم فتح بر پرچم نشان عادلشاهی وزید لشکر براڑ رخ از معرکه
برتافته بصوب براڑ توجه نمود نظام شاه هرچند که پای ثبات ورزید و از حملهٔ شیر
اسدخان تاب نیاورده معرکه را گذاشته پسپا شد اسدخان تلمرنیڈه از تعاقب
دست برنداشت درین جنگ چهل فیل و دیگر سامان و سرانجام بدست عادلشاه
افتاد و قرین فتح و نصرت بشادمانی معاودت نمود از جملهٔ غنیمت ده یازده فیل
بسپه سالار اسدخان عطا فرمود و همچنین سایر امرا و اعیان درگاه را درخور حال
هریک

بعد از چندی که اسد خان شیوهٔ فدویت و طریقهٔ کفایت روز بروز وجه شایان بظهور می پیوست و کارهای عظیم باستصواب رای زرینش سر انجام می پذیرفت عادل شاه مرتبه سپه سالاری که هیچ مرتبه در عرف دکن بالاتر از آن نبود بوی ارزانی داشته پایه جاهش بسیار مرتفع ساخت و خواست که هم باستصواب رای صواب اندیشش با برهان نظام شاه طرح مصادقت انداخته و نیز مصادقت را بالنسبت قرابت موکد ساخته باتفاق و تائید همدیگر بر تمراج (؟) ایچانگر که غیور و استکبار بفلک اسیر رسانیده و دیگ انانیت فرعونی را بجوش آورده مهم نماید و شرف جهاد و ثواب غزا که بر کافه اهل اسلام خصوص بر سلاطین عظام که اساتین دین و اسلام اند واجب و متحتم است حاصل نماید پس بصلاح اسد خان سید احمد هروی را که مرد کاردان و دانشور زمان بود با نامه محبت افزا و مودت آمیز و تحف شاهانه و ارمغان خسروانه باحمد نگر روانه فرمود سید احمد بعد رسیدن احمد نگر بوساطت شاه طاهر بملاقات برهان نظام شاه مستعد شد و بتقریبات شایسته و تمهید بایسته ما هو المدعا را درمیان نهاد بزیور قبول و تحسین قرین گشت و قرار مصلحت بر آن یافت که هر دو پادشاه از مقر خویش بر آمده در قلعهٔ شولاپور که که محل مادهٔ نزاع طرفین بود باهم ملاقات نموده بالمشافهه و المواجهه این مرکوز همایون را العهود و مواثیق استحکام بخشند و امر وصلت یعنی نسبت خواهر عادل شاه مریم سلطان با برهان نظام شاه بظهور آورده و طوی شاهانه و جشن خسروانه را زینت ترتیب بخشند پس برهمین قرار داد عادل شاه بشان شاهی و شکوه پادشاهی از پایگاه خلافت بر آمده بر شولاپور سایه همایون گستر انید و نظام شاه هم بموجب خود را بانجا رسانید در ساعت سعید که قران سعدین بود هر دو پادشاه بملاقات باهم حظ اندوز و سرور افروز گردیدند و لوازم مدارات و مراسم ضیافات از همدیگر

سلطان محمود دران میان یا برای حکمتی دیگر دم بخود درکشیده بود اصلا آن خیال
نشد که از جا حرکت کند در افواج بیدر شهرت بد دلی و دل باختن عادل شاه
عام شد حتی بخاطر جمعی دلیرانه قصد محاصره نمودند یکبارگی اسمعیل عادل شاه با دوازده
هزار سوار که اکثر مغل تاج پوش بودند یلغار نموده بر فوج بیدر افتاده جمعی کثیر را بزیر
تیغ درآورد چنانچه بیدر منهزم گشته راه بیدر پیمود و سلطان محمود اندران صدمات
و تزاحم امواج افواج از اسپ جدا شده زخمها برداشته با پسر خود سلطان احمد شاه
اسیر عادل شاه گشته و افواج همگی بی جدال و قتال راه تعلقات خویش گرفتند عادلشاه
سلطان را باعزاز و تکریم پیش آمده چندی طرح اقامت سلطان انداخته بمعالجات
ریش جسمی و قلبی کوشید و بمدارات و مراعات گوناگون و تواضعات هرگونه
از قسم نقود و جواهر و امتعه و اقمشه دلجوئیهای فراوان بجا آورد بعد از انکه سلطان
را صحت کلی بهم رسید پیغام ترتیب کردن جشن طوی بی بی مستی خواهر عادل شاه
که پیش ازین با شاهزاده احمد شاه منسوب شده بود فرستاد عادل شاه بالراس
والعین قبول کرده در تهیه مواد و اسباب شادی درآمده در چند روز جمع مواد
و اسباب مهیا کرد آن گوهر یکتای درج سلطنت را در سلک آن اختر
برج خلافت بقاعدهٔ شریعت غرا کشیده شادی ملوکانه و جشنهای خسروانه بانصرام
رسانید و مدت دو ماه در ادای مراسم شادی انقضا یافت بعد از فراغ
ازین کار همایون سلطان محمود را پیشکشهای شایان و نذرهای نمایان چه از نقود فراوان و چه از
نفائس شایان بنظر گذرانیده با پنج هزار سوار مغل روانه دار الخلافت بیدر ساخت
طرح مصادقت افکندن اسدخان میان عادل شاه و برهان نظام شاه
و انعقاد مناکحت مریم سلطان با نظام شاه و عنقریب عداوت افتادن میان دو پادشاه

که از پشت گرمی ایشان عادل شاه را قوت و مکنت افزون از قیاس حاصل گشته بعد از چند مدت بشفاعت و سفارش مغلان غریب زادگان را نوکر گرفت اما جشیان و دکهنیان را اصلا نوکر نداشت همین حال بود تا او بود اسمعیل عادل شاه بعد از استقلال و تشیید قواعد مکنت و سلطنت باز خطبه را تغیر داده در ترویج طریقه تشیع در آمد و از پدر زیاده در آن باب کوشید و جمله سپاه لشکر را حکم فرمود که تاج سرخ دوازده ترکی بر سر گذارند و آن کسیکه تاج پوش نباشد او را بسلام نگذارند بلکه هیچکس را در ان عهد میسر نبود که بی تاج در شهر تردد نماید اگر کسی احیانا بی تاج بنظر میرسید بسیاست سلطانی می پیوست همین عمل تا آخر اسمعیل عادل شاه جاری بود

ذکر لشکر کشیدن امیر برید باتفاق والی احمد نگر و گلکنده و برار بر عادل شاه و هزیمت یافتن برید و انعقاد شرعی بی بی ستی با پسر سلطان محمود بهمنی

چون عادل شاه را از قیام بنیان سلطنت فراغ دست داد عزم بر استخلاص ولایتی که در ایام فترات بقبضه دیگران رفته بود درست کرد اول بطرف تعلقه برید لشکر کشیده بعضی ولایت که در قبضه او آمده بود انتزاع نموده در قبضه خویش در آورد و امیر برید ازین معامله مثل مار بر خود پیچان شده در مقام تدارک در آمد از زبان خود و سلطان محمود نامها بوالیان دکن فرستاده کمک طلبید و درین باب الحاح و ابرام بیش از بیش نمود تا آنکه برهان نظام شاه و سلطان قلی قطبشاه و علاء الدین عماد الملک با فوجهای آراسته به بیدر رسیدند بسلطان محمود را بالا نگیخته با جمعیت خویش و افواج رؤسای دکن بر سر عادل شاه روان شد افواج تاخت و تاراج کنان قریب بیجاپور رسیدند هیچ مزاحمت نمی یافتند قریب بسه کروهی بیجاپور مضرب خیام ساختند عادل شاه بیاس بودن

نیز بر همین کار سرگرم بود ناگاه تیری که از دست مردم بالای قصر جدا شده بود
بر پیشانی صفدر خان رسید اگرچه کاری نبود اما بسبب ضعف صفدر خان
در سایهٔ دیوار آمده تکیه زد مردم بالا خبر یافتند که صفدر خان بپایهٔ دیوار تکیه
زده است سنگی سنگین محاذی سرش فرو ریختند چنانچه سر و تنش از هم
فرو پاشید چون مردم صفدر خان حال سردار بجیان منوال دیدند دست و
پا گم کرده رو بگریز آوردند مردم فدائی از بالای قصر خود را بزیر رسانیده تعاقب
گریختگان نمودند و بکشیدن مشغول گشتند چون بر قصه کمال خان رسیدند
آن را نیز کشته یافتند تمامی مردم جانب دار کمال خان بالکل هوش باخته
سر از پا گم کرده پریشان و آواره شدند اسمعیل عادل شاه بعون و لطف
ایزدی بخت و طالع را معین و معاضد یافته قرین سرور روا بتهاج
گشته بخاطر جمعی جلوس بر تخت فرمود و نثار و نذر را از هر طرف
رسیدن گرفت فدویانیکه دران روز داد فدویت و جان نثاری
داده بودند نوازشها یافته بمناصب ارجمند رسیدند خسرو آقا لاری
که نیز برای ارتقای دولت و اعتلای مکنت خود را داخل زمرهٔ چیلهای
بادشاهی ساخته بود و دران روز تردد های نمایان و جان نثاریهای
شایان بظهور رسانیده بود بخطاب اسد خان ممتاز و سرفراز شده
باقطاع و جاگیرات عمده بهره مند گردید و جماعت دکهنیان و حبشیان
جمله قاطبةً از نوکری برطرف شدند بلکه بعضی از غریب زادگان مغل
که با دکهنیان قرابت و خویشی داشته بودند نیز برطرف شدند بعد ازین
همگی همت اسمعیل عادل شاه بر تربیت مغل فراهم آوری آنها مصروف
گردید در چند روز سپاه مغل جمله تیراندازی و نیزه باز چندان جمع آمدند که از

آن در آمد بوبجی خاتون که کاکارا بهراهی دایه داده بر سر کار معلوم فرستاد
منتظر بود چون درنگی بمیان آمد و کشف حال هیچ نشد دانست که شاید تدبیر موافق
مدعا نیفتاد و از دست کاکا کاری بر نیامد و سر بلا افتاد اکنون آفت عظیم
بر سرما بی وسیله کان خواهد رسید طریق حزم و کارآگاهی را عمل نموده
اسمعیل عادل شاه را دل داده بر قیام جنگ ترغیب فرمود و مردم مغل و
دیگر نوکران پادشاهی را از دکهنی و حبشی وغیره که بر حراست محلات پادشاهی
متعین بودند پیغام فرستاد که اگر نمک حلالی را کار فرموده سرخروئی جاوید
بدست آوردن منظور است و برابر بودن اسمعیل عادل شاه بهبود خود ها
حاصل کردن مطلوب است درین روز که جان نثار نیست شرط خدمت بجا
آرند حراست ناموس پادشاهی و حفاظت آبروی خداوندان نعمت که از
جمله فرایض و متحتمات است بظهور رسانند چندی از مردم مغل و دکهنی وغیره
که سرشت حق شناسی و نمک حلالی داشتند و در فدویت و جانسپاری
قدم راسخ داشته بودند فی الفور مستعد و آماده گردیده بر محلات پادشاهی
بر آمده جایهای استوار و متین را استحکام حصن حصین بخشیده مستعد جنگ شدند
و آنها که خوف و رجای کمال خان در دل قوی داشتند صفدر خان لعد فراهم
آوردن مردم و استعداد بر سر محل پادشاهی روان شد او لا بر دروازه
اول که بسته بودند رسید و حکم بشکستن نمود چون دروازه شکسته شد اندرون
ریختند و دروازه دویم بسته بودند آنها را نیز شکستن فرمود درین حال
از بالای قصر پادشاهی تیر و تفنگ باریدن گرفت و بوبجی خاتون دل نهاد
آغا نیز بر خود لباس مردانه راست کرده با تیغ و سپر بر آمده مردم جان
نثاران را ترغیب و تحریص بر ثبات و قیام بر جنگ می دادند اسمعیل عادلشا

و فسانه او را بفریفت تا دایه کاکا را بر خلوت کمال خان رسانید تمهید نمود که کاکا اراده حج داشته بر جناح سفر استاده است مرضی خاتون چنانست که او را برضامندی دل رخصت فرمایند و بدست خود بیره پان عنایت کنند تا حج او مقبول کرده آن ساده لوح اجل رسیده قبول نموده کاکا را بخلوت بار داد چون بجهت پان نزدیک طلبید آن فدائی از سر گذشته چون نزدیک تر شد وقت پان گرفتن حربه را که پنهانی با خود داشته بود بچالاکی تمام بر سینه و شکمش چنان رسانید که امعاش بیرون افتاد و جان بقابض ارواح سپرد بمجرد این حال زن کمال خان که از عقل نسوان بود خود را از پرده بیرون انداخت و خویشتن را بدست تمالک سپرده اصلا بجزع و فزع نپرداخت و از دیگران نیز آواز برخاستن نداده فرمود تا خدمتیان حاضر کار آن فدائی از جان گذشته بسنگ و چوب و کارد و خنجر تمام ساختند پسرش صفدر خان را که در دربار بمعاملات اشتغال می داشت اندرون طلب فرمود چون صفدر خان آمده بر حال واقف شد خواست بی اختیار نعره بر آورد مادر دست و دهانش گرفته نگذاشت که فریاد کند و گفت که اکنون همت را کار فرما شو تا کار از دست رفته بازی بدست باز آر از اسمعیل شاه و مادرش انتقام خون پدر خود بکیر اگر شمه تهاون در بیناب کنی دمار از ما و تبار ما خواهد بر آورد و هر چند صفدر خان ازین حادثه جرات و همت کم کرده شکسته پشت گردید عذرها پیش آورد مادر بصد عنوان او را دل داده تقویت نموده بر انگیخت و بر جنگ عادل شاه قایم کرد تا صفدر خان از اندرون محل سرا بیرون آمده از زبان کمال خان بمردم پیغام رسانید که زود تر محل سرای پادشاهی تاخته اسمعیل و مادرش را بچنگ آرند و در جمع کردن مردم و تهیه اسباب جنگ و استعداد آن

از احدی در آن متصور نبود برای خود اختیار کرده معتکف شد و معاملات
ملکی و مالی بر پسر خود صفدر خان و دیگر کارپردازان واگذاشت و چون کیفیت
اراده فاسدش در میان مردم شهرت یافته بود خاتونان حرم نیز این خبر
شنیده در ورطهٔ حیرانی افتاده بودند و در کمال بیچاره کی از لطف قادر
مطلق امیدوار بوده چاره کار می جستند چون از ایام معدود معهود دو سه
روز باقی ماند بوبکی خاتون والده اسمعیل و دلشاد آغا عمهٔ او که از عقلای
نسوان بوده در تدبیر دفع آن حق ناشناس آمده غلامی را که نمک پرورده
قدیم بود و کوبینه کاکای اسمعیل بود نزد خود طلبیده حقوق سوابق نعمت یاد دهانیده
گفتند که آخر هر متنفس را شربت مرگ چشیدنیست چاره و ناچار از سرای فانی
گذشتنیست الاکن بر پاس نمک از گذشتن دولت جاوید یافتن است که هم
در دنیا نیکنامی و هم در آخرت نیک سرانجامی مترتب است اگر تو حق فدویت
را بجا آوری و پروای سر و جان گذاشته این نمکحرام را دفع کنی همه حقوق
فدویت و جان سپاری ادا کرده باشی اگر زنده ماندی بغایت المینی یکی از
ارکان سلطنت خواهی گردید و اگر معامله دیگرگون شود شاد باشی در همه
عالم به نیکوکاری و نمک حلالی ممدوح و مشکور گردی و در آخرت مثوبات
اخروی فایز شوی کاکا بعد از استماع این مقال کمر همت بر میان جان سپاری
استوار بسته گفت نه بیک جان بل بصد جان فدای سر اسمعیل شاه شوم بشرطیکه
دست بر مدعا یابم خاتون گفت که هر چند که او در جای پناه جسته است که
محرمان و مقربان را هم در انجا بار نیست و لاکن من بهر حیله و تدبیر ترا تا
خلوت او برسانم انگاه جان بازی تواست خاتون دایه را که برای خبر رسانی
محلات تعیین کرده اکمال خان بود بچاپلوسی و تملق در آویخت بهزار فسون

میداد تا آنکه هیچ یک از هیچشان که از وی اندیشه بود نماند پس آهسته
خطرها که نه مناسب نمک بحالی باشد در دلش خطور کرد یعنی خواست
که اسمعیل عادل شاه که وارث ملک ست محبوس یا مکحول ساخته خود صاحب
تخت و افسر شود درینباب با میر برید که او هم برسر معامله بود صلاح طلبید
و رخصت خواست برید این ارادهٔ فاسد او را تصویب نمود و تقویت
داد و باهم پیمان و عهد بمیان آمد که خود با مخدوم و وارث ملک خود
را از میان برداشته با یکدیگر در مقام معاونت و معاضدت بوده در
استخلاص قلاع و توسیع ملک بکوشند چنانچه برین عهد و قرار کمال خان
اسمعیل شاه را با خاتونان محل در قید سخت گذاشته و موکلان غلیظ اعتمادی
بر آن گماشته با فوج و استعداد ملک کشائی ازبیجاپور برامد و اولاً قلعه
شولاپور را محاصره کرده بکشش و کوشش بسیار در عرصه سه ماه قلعه را
بتسخیر آورد و همچنان برید وارث ملک را در نظر بند و حبس داشته از
بیدر برآمده لشکرکشی بصوب کلبرگه وغیره کرده چند جا بقبض خود درآورد
مراجعت کرد چون کمال خان از مهم شولاپور فراغ حاصل کرده بمستقر الخلافت
معاودت کرد آن داعیه آورد باطن قوت پیدا نمود خواست که آنرا از
قوت بفعل رساند بمنجان احکام شناس فرمود که برای جلوس ساعتی سعید
اختیار کنند که جلوس دران ساعت منتج برکات و خوبیها گردد هرچند این
امر پسند خاطر هیچکدام نبود منجمان جار و ناچار تحقیق احوال نجوم و استنباط احکام آمده گفتند که از نظرات
فلکی شومی این یازده یوم معلوم میکرد درین ایام خود را از مکروه حفاظت نموده شانزدهم روز
هرکاری که کنند مبارک خواهد بود کمال خان بر قول منجمان دفع ایام شوم سهل انگاشته
در حراست نفس خود بکوشید و هرجای محکم و ملازی منیع که اندیشه خطر

خار نفاق و شقاق از میان برداشت در قلیل از ایام رونق و بهای سلطنت
عادل شاهی با هتمام و کاردانی کمال خان بدرجه قصوی افزایش رسیده و
ملک و رعایا آبادانی و معموری کمال فایز گردیدند کمال خان تسنن پیشه بود و از
یوسف عادل شاه بمقتضای تابعداری چاره و ناچار سکوت ورزیده بدل کاره
می بود الحال که اختیار کلی و استقلال تمام بهم رسید در تقویت ملت حنفی درآمد
و در ترویج تسنن کوشید و خطبه را بر قاعده قدیم بر اسامی خلفای راشدین
مقرر نمود و چون بندر گوه همیشه از جانب عیسویان در تشویش می بود هر گاه که
نصاری قابو می یافتند غافلانه تاخته قلعه را در قبضه می آوردند کمال خان خواست
که ازین تشویش هر ساله ایشان طمانیت بدست آرد با ایشان مصالحه کرد که عیسویان
بر قلعه اکتفا کرده دست تطاول از پرگنات و قریات کوتاه نموده در مقام یکجهتی
و مواخات بوده در معاونت باهم یک دل باشد گوه بتصرف ایشان
بازگذاشت ازان تاریخ بندر گوه در تصرف نصارا مستمر ماند و اسلامیان را دیگر تصرف نشد

بقتل رسیدن کمال خان مع پسرش صفدر خان در مکافات بغاوت

بر ضمایر اولی الابصار ظاهر و باهر است که در عالم کون و فساد ثبات قرار
بر یک حال و یک منوال از جمله ممتنعات است گردش دوار کجرفتار هر روز
شعبده تازه بر روی کار می رساند مترددان چارسوی دنیا را از شامت
نفس شوم واقعها پیش می آیند که بر هم زن دین و دولت می شوند که ازان
در دنیا بدنامی و در عقبی بدسرانجامی حاصل میکرد و تفصیل این اجمال
آنکه چون کمال خان را استقلال کلی و اختیار تمام بهم رسید در تربیت و تقویت
خود درآمد و اقطاع و جاگیرات سیر حاصل از دیگران انتزاع نموده بخویشان
خود می سپرد و مناصب را بهر حیله از قدیمان دولتخانه گرفته بهواخواهان خویش

بستان دوم ذکر اسمعیل عادلشاه بن یوسف عادلشاه

قبل ازین مذکور شد که یوسف عادل شاه در حیات خود اسمعیل را که دوازده
یا سیزده ساله و بقولی بیست و سه سال بود ولیعهد ساخت امر سلطنت و
جهانبانی بر و مسلم و مقرر نموده زمام ضبط و نسق و وکالت بکف اختیار کمال خان
دکهنی و او را داراب جردی هم می گویند که از بندهای قدیم و نمک پرورد
دیرین و معتمد و کاردان بود سپرده سایر امرا و اعیان درگاه را بموافقت
و تابعداری او وصیتها کرده اسمعیل عادل شاه را نیز باتفاق و تبعیت
صوابدید او تاکید نموده بود بعد از ارتحال یوسف عادل شاه کمال خان
داراب جردی با مر تغسیل و تکفین پرداخته بموجب وصیت نعش
عادل شاه را با شان شاهی روانه کوکی نمود و در ساعت میمون و مبارک
که اختیار نموده دانایان احکام شناس بود اسمعیل را بر تخت سلطنت بیجا
اجلاس نمود تاج شاهی بر تارکش گذاشت و چتر پادشاهی که بود ندید
و استمالت هر کدام سعی موفور بکار برده همگنان را بکار زند و بیت و دو لتخواهی
سرگرم و یک دل ساخت و با هر یک از کوساي اطراف مثل امیر برید
و نظام شاه و قطب الملک و عماد شاه نیز بسلوک و مدارا کار داشته

رب یسر و تمم بالخیر

بستان دوم منجملهٔ هشت بستان از کتاب

تاریخ بیجاپور

مسمی به

بساطین السلاطین

در ذکر اسمعیل عادل شاه بن یوسف عادل شاه

طبع فی المطبع سعیدی

سنه ۱۳۱۰ھ

عهد یوسفی سواران دوازده هزار احشام چهارده هزار افیال سی و هفت چند
تاریخ برای افاده در ینجا ثبت افتاده بنای قلعه پرینده باهتمام خواجه جهان
در سنه ۸۹۲ هشت صد و نود و دو اتمام پذیرفت و قلعه بلگانوه باهتمام اسدخان در
سنه ۸۹۱ هشت صد و نود و یک بنا یافت و قلعه مرج باهتمام اسدخان در سنه ۸۹۳
هشت صد و نود و سه بنا گرفت و قلعه شولاپور بحکم ماصاحبه باهتمام خواجه جهان
در سنه ۸۸۸ هشت صد و هشتاد و هشت بنیاد گرفت و قلعه احمدنگر باهتمام احمد نظام شاه
بحری در سنه ۸۷۸ هشت صد و هفتاد و هشت بنا گرفت و قلعه بیدر بحکم احمد شاه
بهمنی در سنه ۸۰۳ هشت صد و سه بنا یافت و قلعه بیجاپور از یوسف عادل شاه در
در سنه ۹۱۹ نهصد و نوزده بنا پذیرفت و مسجدی که درون قلعه باهتمام یوسف عادل
شاه بنیاد یافته در سنه نهصد و هژده بود و موضع فتحپور در عهد یوسف عادل شاه
در سنه ۹۱۹ نهصد و نوزده آبادی یافت و فرخ محل را هم یوسف در سنه ۹۲۱ نهصد و
بیست و یک بنا فرمود و مسجدیکه نزد انند محل واقع است از خواجه جهان
در سنه ۸۹۴ هشت صد و نود و چهار بنا پذیرفته -

تمت بستان اول منجمله هشت بستان
از تاریخ بیجاپور مسمی
به بساطین السلاطین

وچشمهٔ مذکور که منبع نهر است هر چند که صغیر است از معمران دیرین شنیده شد که چشمه آب زمزم دارد و فور آن آب از ته آن می جوشد که حکم نهر عظیم دارد اما آن چشمه بسبب نا اهتمامی و عدم مبالات حکام ابتر و خراب شده بخاک انباشته رفته رفته خاک پوش سراسر زمین گردید و در احسنا باد کلبرگه روضه و منارهای شیخ محمد سراج جنیدی از ابنیهٔ یوسف است و بیجاپور نام این معموره از قدیم است و از قدیم الایام این قصبه مشهور و معتبر و شهر نامور بوده است و مورد اکابر عظام و علمای ذوالاحترام گشته است چنانچه شیخ المشائخ شیخ عین الدین گنج علوم قدس سره در کتاب اطوار الابرار نبشته اند که ترجمهٔ آن عبارت اینست که شیخ الکامل المکمل صاحب المقامات العلیه شیخ ابراهیم سنکانی رحمة الله علیه مدتی در صحبت فقیر بوده اند در دولت آباد بعد از آن از انجا نقل کرده به هیرول و از انجا بقصبه بیجاپور آمده اقامت نمودند وهم در بیجاپور وفات یافتند و مزار ایشان در مقابر شمالیه واقع است و نیز حضرت شیخ مشار الیه در تاریخ الحاق نوشته اند که ملک عز الدین ابو رجا از قدمای امرای علاء الدین خلجی بود بعد ملک علی عادل شاه در اواخر سنه هفت صد و یک حکومت شهر نو یافت قریب شش سال در آن بود بعده در سنه هفت صد و شش حکومت بیجاپور کنره یافت و بالتماس رای رام دیو مسجد جامع چوبین بنا کرد بعد از چندی ملک عز الدین نقل کرد و پسرش ملک کریم الدین ابو رجا حاکم بیجاپور شد و در سنه هفتصد و شانزده مسجد جامع سنگین را بنا کرد انتهی الکنون در قلعه ارک بر مسجد سنگین قدیم بر تختهٔ سنگین نام ملک کریم الدوله نبشته موجود است

ذکر تعداد لشکر یوسف عادل شاه و ذکر تواریخ چیده بطریق فائده

علیه السلام قرار بخشید بعد ازین ماجرا چند ایام از قلعه گوه خبر آمد که بسبب غفلت
حاکم آنجا نصارا محاصره را بقبضهٔ خویش آوردند عادل شاه بمجرد وصول این خبر
با دو هزار سوار از خاص خیل مغل و دکهنی از بیجاپور ایلغار نموده بصبح روز پنجم در آنجا
رسید و غافلانه بر قلعه یورش کرد بعد از کشش و کوشش بسیار قلعه را بدست آورد
بسیاری از مردم قلعه را بقتل رسانید و بند و بست قلعه کما ینبغی بظهور آورده بدار الخلافه معاودت نمود

ذکر وفات یوسف عادل شاه و انجام کار وی و آثار باقیه که از یوسف عادل شاه ماند

یوسف عادل شاه بعد از انقضای بیست و دو سال از سلطنتش بمرض سنگرانی
مبتلا شد روز بروز از مرض زیادتی یافته و علامات سفر آخرت در خود مشاهده
کرده ولیعهدی بر اسمعیل خلف رشید خود مقرر نمود و قلادهٔ ولیعهدی رتق و فتق سلطنت
بگردن کمال خان دکهنی انداخته وصیت نمود که لاشش خود را در جوار قبر سید جلال
مشهور بشاه چنده حسینی که رسوخ بخدمتش پیشتر داشت در کوکی بخاک سپردند بقول
مؤلف طبقات اکبری وفات یوسف عادل شاه در سنه ۹۱۳ نهصد و سیزده و بروایت
محمد قاسم فرشته سنه ۹۱۶ نهصد و شانزده و بقول رفیع الدین شیرازی و میر ابراهیم
اسد خانی نهصد و بیست و پنج بود یوسف عادل شاه را یک پسر اسمعیل و سه دختر بوده اند
با وجود اختلاف مذهب هر سه دختر منسوب باهل تسنن گشتند مریم سلطان
در حبالهٔ برهان نظام شاه و خدیجه سلطان در عقد علاء الدین عماد الملک و بی بی
ستی در عقد احمد شاه بن سلطان محمود بودند و از آثار باقیهٔ یوسف قلعهٔ ارک
بیجاپور است و نیز عیدگاه قدیم که در عهد علی عادل شاه اندرون حصار
آمده و نیز نهری که از چشمه که موسوم به بت باولی واقع است در اقصای توروه
بشکاف و تراشش دل خارا اندرون قلعه آورده است عرض و عمق نهر
مذکور آن مقدار است که جوان قد آور تنها باسلاح و سپر از آن تواند گذشت

سرگروه لشکر بود و دلاور خان حبشی و محمد سیستانی و غیره چند نفر بکدر خاطر
رخاسته بدون اداي نماز بجانهای خود معاودت نمودند و یک بود
بر سر این معامله همان روز رفته بر پا شود عادل شاه نسبت بحر فرد بسلوک و تواضع
پیش آمده و دلدهی بوجوهات کرده بر فحوای منطوق الکلم و دینکم ولی دین تسکین خاطر
خودها بخشید اما بعد از چندی علما و صدر و اعیان شهر که تسنن کیش بودند
خطوط سلطان محمود بهمنی و سایر اعیان در باب تائید دین روانه کرده سلطان
محمود با استعداد حرب باتفاق امیر برید و احمد نظام الملک و قطبشاه با افواج
گران متوجه بیجاپور شد عادل شاه در خود تاب مقاومت نیافته از شهر بیرون
آمده راه خاندیس گرفت و چون با عماد الملک عادل شاه را خلوص و اتحاد
باقصی الغایت حاصل بود درین آشوب با و پناه جست و او مرد کبیر السن
و جهاندیده بود بسبب این حرکت عادل شاه را ملامت کرد و بر تغییر حال و تبدیل
خطبه زجر و توبیخ نموده بر قایم داشتن خطبه قدیم نمود عادلشاه بصوابدید عماد شاه
کارفرما شده بنایب غیبت خود در بیجاپور احکام فرستاد که خطبه جدید
موقوف داشته خطبهٔ قدیم قایم دارند و خود بدفع الوقت راه خاندیس گرفت
و عماد شاه بخدمت سلطان عرایض فرستاد و عذر خواه گردیده التماس
مراجعت به بیدر نمود تا هر یک از احمد نظام الملک و قطبشاه نیز بمستقرهای
خود روانه شدند بعد از چندی که فساد فرو نشسته عادل شاه ازان طرف
معاودت کرده به بیجاپور آمد چندی بر همان و تیره ماند خطبه را بنام
خلفای راشدین خوانده می شد چون شوکت و مکنت زیاده تر حاصل
می شد و از زمرهٔ اهل تسنن قلمرو خود بانواع تسکینات و دلدهیها خاطر جمعی
خود بدست آورد باز بر سر آن کار رفته خطبه بر همان اسامی ائمه هدی هر یک

که وارث ملک بالاستحقاق اوست در میان است و همچنان داعیه دا
مثل امیر برید و احمد نظام الملک و عماد الملک همه سنیان پاک اعتقاد اند
و اکثر امرای سرکار و سپاه و بیشتر عامهٔ سکنهٔ بلده و اطراف همه حنفی مذهب
و تسنن دوست هستند مبادا که بر سر این معامله فتنه عظیم برخیزد که تدارکش
در حیز امتناع افتد و آتش فساد سر بالا کشد انطفایش ممکن نبود صواب
دولت ما نست که خاطر همایون را ازین خیال خالی کردانند و عادلشاه
باستماع این جواب سر فرو افکنده متامل ماند و از غلام اتفاق و نا همداستانی
جمیع اعیان اندیشه مند کردید چار و ناچار سکوت ورزیده در همان
نزدیکی خبر از ایران رسید که شاه اسمعیل صفوی در ملک ایران مذهب
تشیع را ترویج داده و خطبه را تغیر داده باسقاط نامهای خلفا باسامی
ایمه طاهرین علیه السلام برخواند یوسف عادل شاه بمجرد استماع این خبر
بشاشتی اثر که موافق مرکوز خاطر بود نشاط مند و فرحناک لا غایت شد
و آن نهال داعیه که مزرع دلش سر کشیده و از ناموافقت اعیان فرو پژمرده بود
از سر بالید و بتازکی شاخ و برک پیدا کرده بسر سبزی کرائید یکبارکی خطره
اندیشه را پس پشت انداخته عزم جزم نمود تا ذر ماه جمادی الاول سنه نهصد
و هشت بروز جمعه در مسجد قلعه ارک با جمیع امرا و خواص و عوام حاضر
شد و حکم فرمود با نقیب خان که از سادات مشهدی و امرای معتبر
بود پیش قدمی کرده بر مناره برآمده اذان کفت و کلمهٔ اشهد ان علیا
ولی الله در کلمات اذان ایراد کرد و خطیب بر سر منبر باسقاط اسامی صحابه
کبار بنام ائمه اثنا عشر علیهم السلام خطبه را تمام کرد و آن جماعت از زمرهٔ
اهل تسنن از امرا و عوام هم بودند مثل عین الملک که از امرای عظام و
دلیر

بستان اول

عادل شاه را بمساعدت بخت و معاضدت طالع ترقی و تفسح روز
حاصل شد قوت و مکنت بکمال رو داد و طرف داران اطراف را
شایسته مغلوب و منقاد نمود و توسیع ملک و فسحت سواد قلمرو و ظهور
خاطرجمعی کلی حاصل کردید خواست که اراده که از مدت در دل داشت
بر آورد روزی مجلس منعقد کردانیده اعیان و ارکان دولت را جمع
و صدور و علمای شهر را نیز طلب داشته بتقریب شیرین و تمهید تمکین
ن آورد که اولین کار با خدای متعال عهد کرده بودم که اگر کارساز
ب الاسباب مرا دولت قوی و مکنت عظیم ارزانی دارد و پایهٔ
نت و خلافت عطا فرماید مذهب امامیه را رواج بخشم و آیین تشیع
ون دهم و خطبه را باسامی ائمه طاهرین علیه السلام قرین کردانم
زجناب اصحاب کبار مرا اصلا الغرض و انکار نیست و بادین حنفی
لام مرا کدورت و کاوش نیست هر کسیکه بر هر آیینی که خوشش آمدش کو باشد دیگری
رض او وجهی ندارد اکنون رای و تدبیر شما بان چه طور صواب
بیند و درین باب مرا چه مصلحت فرمائید از جماعت آن کسانیکه شیعه
هب بودند و بعضی محض بمراجداری پذیرای رای عادل شاه شد در جواب
ند بسم الله بهتر است و نهایت خوب مصرع در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
بعضی که اهل السنن و حنفی مذهب بودند از ان جماعت بعضی لب بپاسخ
نشاده و زبان بلا و نعم حرکت نداده سکوت ورزیدند و بعضی ازان
رتبه صاف کوئی داشته بودند و بلباس عذر چنان جواب ادا نمودند که
عقل و دور اندیشی این کار در خور عمل نیست زیرا که بنای سلطنت و
اساس مکنت بتازگی وقوع پذیرفته مدعیان در کمین اند سلطان محمود

وعلما و اہل استحقاق مکّہ و مدینہ ونجف وکربلا فرستاد وبیست ہزار ہون
بخواجہ عبد اللہ ہروی کہ بوقت آمدن از وطن وی نیز از رفقا بود تفویض کرد
کہ بولایت رفتہ در بلدہ ساوہ مسجد ومینار بنا کند وآب اندرون شہر درآورد
چنانچہ آن مسجد ومینار بنا یافت بعد از چندی بازتیمراج بقصد اخذ و قبض تعلقات
توابع بیجاپور باستعداد لشکران بسمت بیجاپور روانہ شد یوسف عادل شاہ
خبر یافتہ با وجودیکہ زیادہ از ہشت ہزار سوار ہمراہ نداشت ہمت بر دفع دشمن
گماشتہ توکلا علی عون اللہ پا در رکاب آورد ومقابل خصم شد بعد از تقابل
ہردو لشکر وصف آرای جدال وقتال جنگ عظیم واقع شد ہزاران مردم از ہر دو طرف
کشتہ ومجروح شدند وغلبہ کفار لشکر اسلام را ہزیمت داد چنانچہ عادل شاہ با جمعی
از ہوا خواہان نامی از معرکہ برآمدہ خود را بیک سوکشید وتباہی فوج خود دیدہ
خاطر را مکدر یافت لاکن یاس را بدل راہ نداد بحبل المتین توکل دست محکم زدہ
امید عون آلہی واثق داشت چون دریافت کہ خصم بنمایش فتح خوشنود
خاطر جمع گردیدہ در نہب وغارت مشغول است دل را بر ہمت قوی دادہ و
وثیقہ بر عون وتائید آلہی کلی نمودہ با ہمان دو ہزار سوار کہ بعد از تفرقہ
لشکرش با او ماندہ بود یک عنان تاختہ بر لشکر غنیم کہ فراوان از جنود ملخ بود
طور را انداخت تا آنکہ خصم ولشکر او خود را جمع کند مبارزان اسلام داد تیغ و
خنجر دادند ودمار از کفار برآوردند غنیم با قبیح ترین حالات از معرکہ جان بسلامت
برد ولفرار نہاد وغنیمت بسیار بدست لشکر اسلام افتاد عادل شاہ شکرانہ
معین مطلق موفّا نمودہ مظفر ومنصور بمقر الخلافت معاودت نمود
بیان ترویج دادن عادل شاہ مذہب شیعہ را وخطبہ بنامی ائمہ اطہار علیہ السلام خواندن با نامہای خلفا

زمان اول

۱

یافته وجهتش هم اینست که سواد دره دکن یک و پاد بالا را گویند چون یوسف در
امرای محمد شاهی بشوکت و مکنت از سایر امرا ممتاز و افزون پایه بود و ملک
در قبض و تصرف او نیز از ملک طرفداران دیگر چارپایک زیاده بود و ازین رو در اسلوبی گفته

بیان برخاستن قاسم برید و برغلانیدن تیمراج بیجانگر را

یوسف عادل شاه کوس شاهی نواخت و روز بروز نجم بختش در اوج و ترقی
بود و مکنت و شوکتش می افزود قاسم برید که سلطان محمود را بی اختیار گردانیده
خود را بر حکومت و مستقل حکومت بهمنیه مستقل گردیده بود و هوس تصرف ملک
بیجاپور از مدت در سر داشت الحال رگ حسدش بجنبید و حقد کهن که در کمین بود
اکنون بجوش آمد تیمراج والی بیجانگر را که او نیز راجه زاده و وارث ملک رای
اختیار داشته خود مستقل کامرانی گردیده برغلانیده و تحریصات بر جنگ عادل شاه
برانگیخت و همچنین دیگر طرفداران اطراف را ترغیب داده بلوا برانگیخت چنانچه
هر طرف از هجوم خصمانه بر یوسف عادل شاه ضیق و دشواری بنمود باری فضل
الهی شامل حال بود که عادل شاه بحکمت عملی و کاردانی با هر خصم درخور حال
هر کدام معامله بظهور آورده شورش هر جانب فرو نشانید آتش فتنه که از هر طرف
سر کشیده بود بآب کاردانی او فرو مرد درین اثنا مزاج عالی یوسف عادل شاه
از جاده اعتدال منحرف شد و بیماری سخت عارض گردید چنانچه تا دو ماه
ذوالفراش بود در میان مردم شهرت وفاتش منتشر شد باری فضل الهی
شامل حال وی شد از دار الشفای عیسی علاج صحت عطا یافت و عاقبت
صحت کلی دست داد و بعد غسل صحت سجده شکرانه درگاه اله بجا آورده در
خزینه بگشاد و دست کرم برافراشته قریب و بعید را بنوال فراوان غریب
مسکین را بعطایای بی پایان بهره مند گردانید بیت هزار رحمت بسادات

که همه وحرام خواه باتفاق سر استقلال و سرخودی دارند که مراجعت هیچ یک تا حال نشد پادشاه
درین رتبه بجیبن آقا فرمود که زود یوسف را حاضر کنید حسین آقا خود بذات روانه آن
سمت شده بری آقا را بنیابت در انجا نگهداشت با مجلس رفیع و تحف و هدایای لایقه
و پیشکشهای شاهانه روانه حضور شده سلطان باستماع خبر مراجعت مجلس رفیع با فتح و نصرت
بشاشت مند گشته بلطف و رحمت تا روضه شاه خلیل الله کرمانی قدس سره پیشوا آمده
بشهر آورد حسین آقا و مجلس رفیع آن اه آوردها که همراه داشته بودند بنظر سلطان گذرانیده همگی
کیفیت تنبیه و تادیب سرکشان و بندوبستی امورات وسایر فتوحات کماهی بموقف عرض
رسانیدند سلطان آن پیشکشها را بدرجه قبول رسانیده بحسن تدبیر و فدویت شعاری یوسف
مجلس رفیع خایت الاقصی محظوظ و مسرور و خوشنود گردیده یوسف را مجدد با نواز شات
و انعامات پادشاهانه سربلند و سرفراز ساخته از کارنگری و کلیان تا حد منجان
و کوه وکینچ و کالسته با جمیع مضافات و توابعات بوی ارزانی داشت و شکل بیره
که تختگاه قدیم راجهای سابق بود همه رقطاع یوسف درآمد بری آقا را بخطاب سبحان قلی
مخاطب و سرفراز ساخته اقامت درهمان ضلع تلنکانه صادر فرمود و بعد ازان یوماً
فیوماً طالع اوج و بخت بلندی گرامی یوسف در ترقی و لعروج بود تا آنکه از جمله امرای عظیم الشان
بعد از فوت سلطان محمد و پدید آمدن هرج و مرج در سلطنت بهمنیه و ضعف و سستی
گشتن سلطنت سلطان محمود و پیش از پیش در جمع سپاه کوشید و ترکان و مغلان
ایران و توران هم که در پای تخت بهمنیه جمع آمده بودند بمواعید خسروانه نزد خویش
طلبیده بمناصب ارجمند بهره مند گردانید و قوت و شوکت زائد الوصف حاصل
گردید چنانچه خطبه بیجاپور بنام خویش خواند و لفظ خانی را بشاهی بدل ساخته خود را
بیوسف عادل شاه نامید او را ساوی ازان گویند که در بلده ساوه مدتے
پرورش یافته بود چنانچه گذشت و در لسان مردم دکن یوسف ساوی شهرت

نمی داشت الغرض نجم طالعش در اوج ترقی بود یوماً فیوماً آب گوهر بینش می افزود و جوهر
ذاتیش ظاهر میگردید درهمین اثنا از نواح سرحد ملک تلنگ اخبار آمد که متمردان آن طرف
سر بشورش آورده در سرکشی و تمردی دقیقه فرو گذاشته نمیکنند و دست قطع طریق و رهزنی توجه فراخ
می دهند رعایا و برایای آن دیار از اذیت آنها بجان رسیده اند بران درگاه بند بهر دفع
شر آنها در آمده تجویز تعیین لشکر گران بر سر آن نخوت پرستان نمودند بعضی حساد و کوتاه بینان که درین
بودند و از ترقی روز بروز دولت روز افزون حقد و حسد پیدا کرده در رشکها می بردند خواستند
که یوسف در حضور نباشد تا باعلای مناصب و اشرف مراتب نرسد و قابو یافته بعرض بار
یابان حضور رسانیدند که یوسف یک جوان سنجیده و شجاع و دلاور است درخور این مهم
اوست او را برین مهم نامزد کردن مناسب است سلطان حرف آن ابنای غرض مستحسن
انگاشته یوسف را بخلعتهای شاهانه سرفراز ساخته و خطاب مجلس رفیع و ملک الشرق
بر آن مزید کرده با فوج مستعد روانه نمود مجلس رفیع بعد از فایز شدن آن حدود بحکمت و کاردانی
روز بروز سپرنجی در معهد و ایام آن جماعت متمردان سرکش آن ضلع را تنبیه بواقعی و گوشمالی
بواجبی رسانید و تمامی حدود و طرق از این خار و خسک صاف و پاک نموده در فکر استعداد
و تنبیه تحف و هدایای لایقه حضور شده و قصد مراجعت داشت درین اثنا روزی سلطان بیاد
آورده فرمود از رفتن یوسف مدتی است که اخبارش نرسید وجه آن چنان بود که عرایض و احوالیکه
یوسف بپایه سریر ارسال می نمود حساد عداوت پیشه آن اهرمنان مکنونات خود یافته پنهان
گذاشته بنظر سلطان نمی گذرانیدند درین وقت بحضور عرض داشتند که یوسف آن ولایت را
در قبض آورده داعیه استقلال داشته است حسین آقا در جواب آنها گفت که یوسف چنان
نمک حرام نیست که بغاوت از پادشاه خواهد ورزید مگر باعثی خواهد بود که موجب چندین توقف
گردید پس حسین آقا درین باب اندیشه مند گردیده بری آقا را بجهت آوردن یوسف روانه کرد
بعد از رفتن بری آقا هم چندی تعویق بظهور رسید با معاندان جمیع در بار غوغا برداشتند که

سبک دست بر کمر بند او محکم زده و دست دیگر بگردنش برده نام خدا و رسول و علی و حسنین و معاون
گرفته بیکبارگی از زمین برکند تا ببالای سر برده چنان بزمین زد که پشت و پهلوی او را شکست و
دکوفت رسیده از حضار و عامهٔ خلایق آوازهٔ غریو بلند برآمد و نعرهٔ تحسین و آفرین از گوشه
برخاست سلطان محمد یوسف را پیش طلبیده بخلعتهای خاصه و انعامات فایقه ممتاز و سرفراز
گردانید و سایر اعیان و خواص درگاه نیز هر یک درخور حال خود خلع جایزات از نقود و نفایس
بیوسف ارزانی داشتند که گرد بر گردش انبار آمد در همان روز سلطان توقیع انعامات گوگی
با پنج ده بیوسف بیک جایزه و انعام مرحمت فرمود و حکم حاضر باشی صادر شد و این واقعه در سنه
هشتصد و نود و پنج رو نمود و بعد از آنکه یوسف بیک ملازم حضور گردید و در حرکات و سکنات
و اوضاع و اطوار شایستگی تمام و مقبول کلام در نظر سلطان و سایر اعیان درگاه جلوه گری شده
از حضور داروغگی اصطبل ارزانی شد بعد از چندی صدر کوتوالی عطا یافت و بعد از ان حوالداری
می باید دانست که تطبیق درین روایات مختلفه ممکن است که شاید از حوادث روزگار
و تقدیر مقدر جبار خواه او ملک زاده روم باشد چنانچه از روایات اول ظاهرست خواه از
امرازادگان ساوه چنانچه روایت دوم مبین است قسمت ازلی و جذاب آب و دانه
او را از مسقط الراسش برآورده بهند و دکن کشیده باشد و بر وفق رسم و قانون دکن که شرفا
و امرازادگان را ترقی بمدارج علیا بتدریج و مرور حاصل میگشت اولا در چیلهای پادشاهی منسلک
گشته باشد بعد از ان بمرور منصب سرنوبتی که از مناصب قرار داد اهل دکن بود فایز شده باشد
چنانچه از روایت ثالث مفاد میگردد و در آن زمان فن ورزش گری و پهلوانی و بانکداری
را هنگامه بازار بوده و دران شیوه جسم سرآمد اقران گشته گوی سبقت ربوده باشد و بواسطه
همین امر با پهلوانی کشتی غالب آمده باشد و این دور نیست ذلک تقدیر العزیز العلام لاکن عجب
است از محمد قاسم فرشته که در بعضی نسخهٔ تاریخش اختصار برهمین روایت که او غلام ترکی
نژاد بفروخت رسیده واقع شده اگر باختلاف روایات واقع می شد مضایقه

دشاه صادر شد که برای کشتی نمودن با پهلوان ایرانی آماده و مستعد کرده و یک روز بجهة مصارعت
یین کردند آن روز موعود در بار عام شد سلطان با فر دولت بر تخت جلوه افروز شد و سایر
عیان و ارکان و وزرا و امرا حاضر آمدند و همه پهلوانان اطراف و دیگر خواص و عوام جمیع
مد یوسف بیک بر رسم و شعار پهلوانان مشت زن تنبان پهلوانی پوشیده و کمر بسته محکم کرده و تشک
زعفران و صندل و عبیر بر اعضای خود مالیده و دوشاله بگردن حمایل ساخته همچو پیل مست درآمد و
با داب و سلام پادشاه و اعیان درگاه و استاد مصافحه کرد و آن هم با دیگر پهلوانان هم تراز و
مشرف گشته در میدان گردیدن گرفت و پهلوان ایرانی هم بر قاعده تهمتنان ایران تنبان چرمینه
پوشیده صندل و خوشبوئیها بر تن مالیده مستعدانه و پهلوانه درآمد و سلامها کرده در میدان بایستاد
و هفت صد شاگردانش و پهلوانان تمامی پایه تخت حلقه زده استادند پس پهلوان ایرانی حریف
مقابل را جوانی سبک خیال کرده پیش تخت آمده سلام مجرا کرده عرض کرد عمر و دولت پادشاه
را بقا باد در همه عمر خود با کسانیکه کشتی گرفته ام و هم پنجه شده ام دو برابر سه برابر این جوان بوده اند
و بر زمین آورده ام با این پسرک همدست شدن مرا عار است قیچ و شکست شنیع دیگری اکه در خور
همدستی من خواهد بود حکم شود که بیاید حسین قلی جوابش مبادرت نمود گفت که نخستین با این جوان پسر
که در میدان مستعد و آماده کشتی استاده است کشتی گیرید اگر او بر زمین آید دیگری بمیان خواهد رسید
پس هر دو پهلوان مقابل هم آمده استادند یوسف اول بحمد و ثنای الله المستعان کشاده رو بقبله آورده
سجده ادا کرد با گرد ایرانی بمصافحه پرداخته دست و بغل گرفت بندی چند و هنرهای دل بسند در میدان
این هر دو تهمتن بعمل آمد هر بندی که این برو فرستادی او بدفع آن پرداختی و هر هنری که آن
برین فرود آوردی این پیش ایندی چون بارهای چند هنر آموز حیرت افزا بدین نوع میان
آن دو هنرور زور آور بظهور رسید نه غالبیت و مغلوبیت هیچ کدام مشخص نشد سلطان و ارکان و
سایر خواص و عوام هنرنمائیهای آن هر دو هنرور بند کشا و تهمتن مشاهده کرده محظوظ شدند
لب بآفرین و تحسین بکشادند ناگاه یوسف بزور جوانی و قدرت هنروری چابکی و چالاکی بکار برد

علم سلطانی دفرمانروائی بیجاپور برافراشت

روایت دیگر در ابتدای کار یوسف عادل شاه

آنچه میر ابراهیم اسد خانی در ابتدای کار یوسف عادل شاه تحریر آورده است چون آبای او از
جان نثاران سلطنت خانه عادل شاهیه و نمک پروردگان این دولتخانه بودند و در عهد علی عادلشاه
ثانی او خود بقدامت خدمت و صداقت فدویت مشهور بوده نبشته او را هم درین محل نقل نمودن
مناسب بنظر آمد لهذا قلم را بصوب قول او منعطف گردانیده شد او می نویسد که در عهد سلطان جمجاه
فریدون و قار جمشید اعتبار افتخار آل بهمن و اسفندیار خاقان سلطان ابن سلطان سلطان محمد بهمنی که
سلطنت و فرمانروائی خطه زرخیز دکن از عهد سلطان علاء الدین مشهور بحسن کانگو بهمنی که مبدا سلسله
بهمنیه است لبطناً بعد بطن پشت بر پشت با و متوصل شده بود در دار السلطنت احمد آباد بیدر پهلوان
ایرانی که در زورمندی و فن کشتی گیری ممتاز زمان و بی نظیر دوران بود و هفت صد شاگرد ملازم
داشت از ولایت ایران بهندوستان آمده در هر ملک و هر شهر که می رسید با پهلوانان انجا کشتی
گرفته و غالب آمده صلات و انعامات فراوان و بردها و خشورها می گرفت تا بیدر رسید و درینجا
هم طالب سهیم و خواهان همسری دیدا با وکسیرد و هم بنچه شود حضور با شان در کار این کیفیت را بعرض سلطان
رسانیدند سلطان فرمود که در شهر ما هم کسی باشد که با او همدست شود و کشتی گیرد بعضی از حضوریان
عرضه داشتند که سر سر نوبت زور آور مشهور و پهلوان قسترادوست و بسیاری پهلوانان را
در کشتی بزمین آورده و پیل مست را هم بر انداخت شاید او با او همدست تواند شد سلطان فرمود
تا شجاعت شعار شهامت آثار رستم قوت رستم اقتدار حسین آقا رومی را بحضور آورند سلطان فرمود
که با این پهلوانی ایرانی کشتی بگیر حسین آقا عرض نمود که بنده مسن شده ام قوت و تاب بفتور تمام
رسیده اما در تعلیم خانه بنده جوانان هنرور ورزش کرده مستعد اند اگر حکم شود از آن میان یکی را که با او
کشتی تواند گرفت بیارم پس حسین آقا شهامت پناه شجاعت دستگاه یوسف بیگ ساوی را که جوان
شایسته و زورآور و دلیر و تناور و هنرور بود و کل سر سبد شاگردانش گفته می شد حاضر آورد حکم

بستان اول

تعالی از مردم این شهر کسی را پیدا آورد که با این لاف زن هم پنجه شده غالب آید تا ازین لاف زنی و خودستائی
باز ماند یوسف که در تلاش حیله بود و از مدتی بهانه می جست که با آن رشد ترقی را بدست آرد تشمه ازین کار
پی برد که سلطان در دل می داشت بواسطه خانسالار که مربی او بود بعرض سلطان رسانید که اگر امر سلطان
نفاذ یابد با این پهلوان دست و پنجه شوم سلطان ازین معروضه بخوش حالی گرائیده فرمان داد بروز جمعه دیگر موقع
معتاد که بسیار بهنرور جمع می آمدند پهلوان مشهور با جماعت تلامیذ حاضر آمد یوسف نیز با جماعت خود
در کنار معرکه آمده قرار گرفت پهلوان اولاً با چند زورمندان کشتی گرفته هنر نمائیها بتقدیم رسانید یوسف
بساز پهلوانی خود را آراسته در میدان آمده استاد پهلوان چون وضع و شان یوسف نظر بینداخت
بر حساب آمد حکم سلطانی به پهلوان رسید که با این جماعت که بمیدان آمده استاده است کشتی بگیرید پهلوان
عذر در پیش آورده گفت که با چندکس کشتی گرفته ام با این جوان پنجه دیگر خواهم گرفت اگر حکم شود که با کسی
از تلامیذ هم پنجه شود یوسف آواز داد که هر کس را که خواهید بمیدان فرستید بعد ازان یکی از شاگردانش
بمیدان رسیده با یوسف هم پنجه میگشتند در دو سه لعب بر زمین میرسید تا چون شاگردانش
تمامی بنوبت رسیدند حکم سلطان دیگر بار به پهلوان رسید که این جوان هم با چندکس کشتی گرفته نیم مانده
شده الحال با او کشتی بکنید پهلوان چار و ناچار بمیدان درآمد و با یوسف هم دست شد لیکن چند دل سید
در میان هر دو بوقوع آمد درین اثنا یوسف بکمال چالاکی یکدست به تهی گاه و دیگر برگردن او زده
بسر برداشت و چند قدم پیشتر رفته روبروی تخت سلطان بر زمین زد یکبارگی غوغا از اهل دربار
برآمد سلطان باقصی الغایت محظوظ و مسرور گشته از خلعت خاص و جواهر و نقود بسیار یوسف را
بهره مند گردانید اعیان درگاه به تبعیت سلطان هر یک نیز بخلعتها و زر و جواهر صلات و جایزات
فراوان باو عطاها کردند چنانچه همدران مجلس مواد استعداد امارت یوسف را بدست آمد بعد از
چندی که هوشیاری و کاردانی او بمحک امتحان رسید صدر کوتوالی عطا شد برای ترتیب و نسق
معموری شهر و ضبط و نسق بازار و تنبیه و تادیب دزد و چکه و حرامیان بوجه کما ینبغی بظهور آمد همچنین
روز بروز نجم بخشش در اوج ترقی بود تا بمرور بمناصب علیا و مراتب قصوی نایز گشته بالاستقلال

سلطان محمود بهمنی با اسباب و امتعه در انجا رسیده فروختنیها را بفروخت و آورده نفایس آنجا بسیار
خریده از هر نوع اسبان با د رفتار و غلامان ترکی نژاد و اقمشه و امتعه گران بها همراه ساخته در کشتی
بار نموده اراده روانگی داشت درین حال یوسف در انجا پیوست چون او جوان نمایان خوش صورت
قوی هیکل بود خواجه زین العابدین هم با نشان کمال دلخواهی و مهربانی او را در کشتی سوار کرده همراه آوردند چندی
در بیدر در دوستی خانسالار که در کشتی یک جا بوده اند اختلاط کمال داشت بسر برد چون هنوز از بقیه ظلمت
نکبت مانع بود ظهور طباشیر صبح مرادش مهلتی بایست دلگیر شد باز متوجه ولایت شد چون بلاد رسید در
همان مسجد نشین اقامت نمود باز همان آیین واقعه دید که میگویند که ترا بدکن حواله کرده بودم چرا بی صبری کردی
باز همان جا برو که چراغ تو در انجا خواهد افروخت باین تقریب نصیب باز او را بدکن آورده در همان جای سابق
که در صحبت خانسالار نخستین فرود باز آمده بود منزل نمود همیشه داعیه سپاهیگری در خاطر مضمر داشت بکثرت
ورزش تکاوری و نیزه بازی و شمشیر اندازی و ورزش کشتی جد می داشت و اصلا در ان قصور و فتور ره نمیداد
و در انجا ورزش محل قرار داده با جوانان شاطر دست پنجه شده بعلم کشتی گیری و پهلوانی تعلیم میداد و بند
و کشاد آن ایشان را می آموخت تا بعد از چندی درین فن انگشت نمای عالم گردید قضارا همدران ایام از دهلی پهلوانی
که در فن خود مشهور آفاق بود و دستبرد پهلوانان زمان و با همسران او در کشتی بزمین زده و از جا بجا جایزات
و انعامات یافته فرمانهای سپهر پهلوانی حاصل کرده بدار الخلافه بیدر رسید و بروز جمعه که معتاد آنجا بود
تمامی پهلوانان و بازیگران و سایر هنروران در دربار آمده روبروی تخت سلطانی هنرهای خویش بکار
می آوردند و بنظر سلطان در آورده مورد انعامات و نوازشات می شدند پهلوانان مشهور نیز با جماعت
تلامیذ خود در دربار حاضر آمدند با هر کس از پهلوانان شهر و از مستعد تلامیذ خود کشتی گرفته بزمین آورده هنرها
و دقایق این فن بروی کار آورده بسلطان و سایر اعیان درگاه عرضه میداد و لاف و گزاف و خود
ستائیهای بسیار از وی و آنچه بزبان می آورد ارکان و اعیان و خواص و عوام آن هنرها و استادیها
که از وی بظهور پیوست مشاهده کرده منبسط و بشاشت مند می گشتند لاکن سلطان از لاف و خودستائیها
او رنجش خاطر پیدا میکرد و دل از کشش تاب این بار گران نمی آورد و لهذا در دلش مرکوز آن بود که خداوند

متدین پارسا بصیرت معمر و مسن که از نود متجاوز گشته و سیر و سیاحت بسیار کرده و از نمک پروردگان
قدیم دولتخانهٔ یوسف عادل شاه بوده در اواخر ملازم روضهٔ مخدوم خود گردیده در سلک حفاظ آنجا منخرط
گشته بود با وی ملاقات اتفاق کرده و رابطهٔ دوستی و مهربانی دست داد او در شرح اصلی و ابتدای کار
یوسف عادل شاه چنین تقریر می نمود که خود در دیار بکر بودم در زمان سلطنت حسن بیگ آق قوینلو درین اثنا خبر
مخالفت امرای جهان شاهی منتشر شد که با یکدیگر در مقام مخالفت و تنازع افتاده مصدر فتنه و فساد شده اند
حسن بیگ فرصت دیده بعزم تسخیر ولایت جهان شاه متوجه شد چون به تبریز رسید بساط حیات جهان شاه
نوردید و بر تمامی ولایت و از آذربایجان و خراسان و عراقین و فارس و کرمان مستولی گشته و حکام و نایبان
از جانب خود بهر شهر و هر مکان در تمامی ولایت تعین کرد همچنین احمد بیگ خواهرزادهٔ خود را بر ولایت
ساوه و مضافات آن نامزد کرده فرستاد احمد بیگ با استعداد تمام بآن ولایت پیوست و بعدل و
داد و اهتمام لشکر و رعیت پروری پرداخته در معموری ملک سعی جمیل بظهور آورده از اکابر ساوه دختری
خواستگاری نموده بعقد خود آورد و از آن اولاد بهم رسیدند بعد از آنکه پیمانهٔ حیاتش پر شد ولد ارشدش
محمود بیگ بحکومت ساوه بجای پدر نشسته و او نیز بطریق پدر بزرگوار رسوم عدل و داد جاری داشته
ذخیرهٔ نیکنامی اندوخت تا بیست سال زندگانی کرده در جهان به نیکونامی مشهور گشته آخر در هنگامهٔ آشوب
و فتن که در سلطنت بسبب انقلابات احوال و اختلاف امرا سر بالا کشید سلطان محمود بیگ والی
ساوه در کارزار کشته شد و اولادش از جور و ستم مخالفان پریشان و پراکنده هر یک بهر طرف افتادند
یوسف بیگ فرزند بزرگ محمود بیگ در صغر سن باصفهان افتاده و در آنجا نیز باندیشهٔ اعدا امکان استقرار
نیافته بشیراز آمد و قریب بپنج سال در آن بسر برد چون بزرگ شد و تمیز فایز شد از جفای اعدا و نامساعدت
بخت دلتنگ آمده و داعیهٔ هندوستان از خاطرش سر زد متوجه لار شد و در آنجا در مسجد رویا دید که پیری
نورانی چهرهٔ بزرگ سیما حاضر شد نانی چند گرم بدست یوسف داد و گفت که ترا بدکن باید رفت که نان
تو در آنجا پخته است چون بیدار شد ویرا ازین خواب فرحی بی اندازه حاصل گردید بموجب اشارهٔ غیبی
متوجه بندر جرون شد چون در آنجا رسید اتفاقاً خواجه زین العابدین سهنانی سوداگر از جانب

گفت که بهتر آنست که این جوان را درجرگه جیلهادر آری و در آن ایام درمیان دکن رسم معمول و شیوهٔ مستمر و بود که شرفازادگان اکثر دیار درجرگه جیلهای خاص پادشاهی منسلک گشته بحسبِ قسمت باظهارِ جوهر ذاتی باوجِ ترقی و کامیابی فایز میگشتند و در قلیل ایام بقوت طالع و مساعدت بخت کامروا گردیده بپایهٔ امارت و وزارت میرسیدند خواجه عماد الدین از استماع این سخن اگرچه ابتدا از مستلزم ننگ و عار دانسته اباء نموده امّا آخر کار بالهام غیبی بسبب ارتفاعِ بخت و اعتلای طالع یوسف تصور کرده قبول نمود و یوسف درجرگه جیلهای خاص پادشاهی درآورد همین سبب است که اکثر مورخین که از اصل حقیقت واقف نبوده و بدون تحقیقِ حال یوسف عادلخان را غلامِ ترک بفروخت آمده نوشته اند القصه بعد از داخل شدن یوسف در زمرهٔ جیلهای سلطان محمد بهمنی و مامور شدن بخدمات عمدهٔ مندرجه روز بروز تایید بخت و جوهر ذاتی او برآبرو و ناموس او میافزود تا فوقاً بمراتب اعلی رسیدن گرفت و خواجه جهانِ گیلانی بجای فرزندش درگرفته در پرداخت احوال او بدل متوجه می بود تا بمرورِ ایام بپایهٔ امرای عظام و سرلشکران کرام با تمام سلطان محمد شاه رسید مخاطب اولا به یوسف عادل خان ثانیاً بمجلس رفیع ثالثاً ملک الشرق گردید و در سنه شتصد و نود و هفت علم استقلال بطرفداری فرمانروائی بیجاپور و توابع آن افراشت روایت دیگر در نسب یوسف عادلشاه ما حصلِ قول رفیع الدین شیرازی اینست که میگوید که خود در ثمان و ستین و تسعمائه از ولایت بعنوانِ تجارت با اسباب و امتعه بدکن آمدم و در قصبه الیت کوکی نام که مقبرهٔ یوسف عادلشاه و اولادش در آنجا است و در مصارف آنجا از اخراجات لنگر و خدام و حفاظ مبلغ کلی مقرر است چنانچه صد نفر حفاظ و همچنین سایر خدام و عهده داران دیگر بوظایف و علوفات مقرره خود ها مفروغ البال بوده بخدمات متعینه سرگرم و مشتغل هستند و از جمله جماعتهٔ حفاظ حافظ شمس الدین حضرت نام مردے بود

مستدین

بستان اول

ح او چشم باز نمود از تاجر بهانه کاوش در پیش آورده مال گرفتن خواجه عماد الدین ازین اذیت حاکم
یر آمده شهزاده را از خانه برآورده بقم گریزانید و در انجا اقامت ورزید بعد از مدت حاکم ساوه شربت
جل از کاس قضا نوشید خواجه عماد الدین اراده مراجعت وطن که ساوه بود مصمم شد درین اثنا یوسف
رابی بشارت منده دید که در عالم رویا شخص مبارک سیما حاضر شد خود را بخواجه خضر نامید میفرماید که ای
سف فسخ عزیمت ساوه نموده عازم هندوستان شو که شجرهٔ مراد تو در ان جا بارور شد نیست بعد تعب
شقت سفر بکام دل خواهی رسید بسلطنت ملکی عظیم خواهی پیوست یوسف این خواب را از همرهان
نهان داشته بخواجه عماد الدین بر سفر هندوستان باعث شد وجد و اهتمام درینباب بیشتر برد تا
نکه خواجه عزیمت وطن موقوف داشته راکب جهاز هند گردید و در ۸۶۰ هشت صد و شصت
چهار به بندر دابل رسید و در انجا چندی اقامت گزید اتفاقاً روزی یوسف برای تفرج و تماشا
برآمده سیر ساحل دریا می نمود درین اثنا تشنگی آب بروی غالب شد ناگاه بر ساحل دریای مروی
شکل نورانی بصورت شکلی که در نخستین بار در قم در منام ظاهر شده بود پیدا گشته پیش آمده جامی
پر از آب شیرین در دست داشت بدست یوسف داد فرمود که بنوشش و بمژدهٔ سابق مکرراً
ملکراً بشیر ساخته گفت که آن رویا که در ایام سابقه دیدهٔ صادقه هست اندیشه مکن و امیدوار باش
یوسف چون آب نوشیدن آب مشغول شد هنوز تمام نوشیده بود که خضر بخته بی ناپدید گشته یوسف این
بشارت مجدده روح افزا سرور مند و بشارتمند گردید چنانچه در جامه نگنجید و از انجا خواجه عماد الدین
با یوسف برآمده روانه دار السلطنت بیدر گردید در ان ایام شروع نشو و نمای دولت و مکنت
خواجه علاء الدین محمود گیلانی که او را ملقب بملک التجار گشته آخراً ملقب بخواجه جهان شده او
بخواجه گاوان نیز مشهور است و بوزارت چهار تن از پادشاهان بهمنیه رسیده بود خواجه عماد الدین
با خواجه علاء الدین ملاقات کرد و در میان هردو بسبب قرب وطنی و هم جنسی ارتباط و اتحاد
فوق الحد دست داد روزی یوسف که بحسن و جمال یوسف ثانی بود و در خوش سیرتی و نیکو
طرازی در نظر خواجه جهان بکمال رشد و قبول جلوه گر گردید خواجه جهان بخواجه عماد الدین

بانواع نفایس و غلامان ترکی نژاد بهم بفروخت آورده بود ازانجمله یکی در حسن و جمال و سن و سال و شبیه و نظیر
شاهزاده یوسف بود و والدهٔ یوسف ازین معنی اطلاع میداشت در دل شب پنهان تاجر را اندرون
حرم سرا طلبید و آن غلام شبیه شاهزاده را ببهای گران ازوی بخرید و تاکیدات و وصایای بلیغ نمود
و جگر گوشهٔ خود یوسف را با سرمایهٔ لایق از زر و جواهر تفویض او نمود و وعدهای بسیار نمود در تعهد و پرورش
او وصیتها کرد و تاکید نمود که احدی را برین معامله آشنا نگرداند و بشبا شب ازینجا برآمده راهی بوطن خویش
شود و بعد از آن خود همدران شب آن غلام نوخریده را مسموم گردانید و نوعی ساخت که صورتش کبود رنگ
گردیده متغیر شد در آخر شب در محل سرا زجمه و ماتم بنیاد نهاد و ندای فوت شاهزاده درداد و لوازم سوک
و مراسم شیون پیش گرفت اعیان و ارکان خبر یافته در حرم سرا حاضر آمدند و آن طفل مسموم را بآنها باز نمود
تابوت و ترتیب بآیین شهزادگان بتکفین و تدفین او پرداختند سلطان محمد و سایر اعیان بتعزیت مادر
یوسف خود را رسانیده لوازم عزا بجا آوردند و سلطان بعد تعزیت مراتب دلدهی و تسلیهٔ والده تا باقصی الغایت
بجا آورده مراجعت نمود خواجه عماد الدین تاجر چون آنچنان نعمت غیر مترقبه و غنیمت نامتصور بدستش افتاد
در همان شب بلا توقف روانه شد چون بشهر ساوه که منزلگاهش بود رسید در ناز تربیت شاهزاده
بهیچ وجه خود را معاف نمیداشت و هیچ دقیقه از دقایق تربیت و پرورش و خدمتگزاری او
نامرعی نمیگذاشت دران وقت شاهزاده هفت ساله بود در تعلیم ادیب دانا سپرد و در آموختن
علم و هنر و آداب و سایر حیثیات انسانیه و قانونات سلطانیه جد تمام پیش برد و بعد از انقضای
یکسال دایهٔ شاهزاده با چند اشخاص محرم با نقود و نفایس از نزد والدهٔ شاهزاده آمدند دایه ملازم خدمت
شاهزاده ماند و آن اشخاص با مژدهٔ خیریت شاهزاده مراجعت نمودند و پس از مرور چند ایام باز چند
نفر محرم از نزد والده نفایس و نقود و جواهر آورده در خدمت شهزاده گذرانیده با نوید و خبر صحت و
سلامتی معاودت نمودند الغرض بهمین وتیره معتاد هر سال از نزد والده اش مردم با نقود و جواهر و نفایس
می آمدند با مژدهای خیریت و روز بروز بالیدگی و هنر و سلیقه آموزی شهزاده بوالده میرسانیدند رفته
رفته خبر شاهزادگی او در ساوه فاش گردید و در میان مردم شهرت عام شد حاکم ساوه مرد بو.

محمد ابراهیم الزبیری است دعاگوی خیر در کار فرمایان اگر در حین مطالعه بر قصوری مطلع شوند بضرب و طعن نکوشند بلکه
بر وسعت اخلاق کریمانه کار فرموده باصلاح کوشند والعذر کرام الناس مامول ـ

بستان اول در ذکر مبدا سلسلهٔ عادلشاهیه یوسف عادلشاه

بدانکه در تواریخ مسطور است اول کسیکه از سلسلهٔ عادلشاهیه در ملک کنره بنام سلطنت حکمرانی کرده و داعیهٔ
پادشاهی پیش گرفته لوازم فرمانروائی سرانجام داد بر سبیل استقلال قواعد فرمانروائی را کار بسته بنام خود خطبه
و سکه جاری کرد یوسف بیگ ساوی بود که آخر کار بیوسف عادلشاه ملقب گردید مورخین در نسبش اختلاف
کرده اند قریب به تحقیق آنست که در بعضی از تواریخ مرقوم است که او از ملک زادگان روم است و ماحصل این قول
آنکه چون سلطان مراد پادشاه روم در سنه هشتصد و پنجاه و چهار بتقدیر قادر لایزال از فراز تخت بتخته تابوت
نقل کرد سلطان محمد بموجب وصیت پدر بجلوس خود تخت را زینت بخشید یوسف نام برادر کوچکی داشت که در حسن و
جمال یوسف ثانی گفته میشد او را بدل دوست میداشت از عطوفت و شفقت پدری پرورش میکرد و از خود جدا
نمیداشت فتنه انگیزان و بدخواهان شهر ابله و نیکخواهی بجا آورده در خلوتها سلطان محمد را ازین امر منع نمودند و میگفتند که خون شاهان
و برادران که وارثان ملک و اعیان دولت اند چنین محبت و اختلاط ورزیدن خلاف عقل و دور از صواب است و
از قبیل بچه مار بجیب پروردن چون تاکید و تکرار و جد و اصرار مدبران چند بیت اشعار درین باب از
حد متجاوز رسید چار و ناچار بر صوابدید آن جماعت گونه رضا مندی فرمودند که در ارتکاب این امر لابد
دو چیز که هر دو صعب است حاصل خواهد شد اول قتل ناحق بی سبق جرم و تقصیر دوم جگر والده اش بر آتش
هجر پسر سوختن اکنون صلاح همانست که هم از والدهٔ یوسف درین باب چاره جوئی بکنید
مهما امکن از روی استرضا حاصل نمائید اعیان درگاه ناچار بحکم سلطان بر در حرم سرای
آن ضعیفه رفته بلطایف الحیل به تقریبات شایسته اصل مطلب بمیان آوردند والدهٔ یوسف که زنی عاقله بود و تفطن دریافت
که این امر صورت پذیر فتنی است خود رضا دهد یا ندهد بهر صورت بوقوع رسیدنی است کار روا را انکار نمود و بدیشان پیغام فرستاد که
صلاح همه آنست که این صلاح سنت تمام ـ لاکن امشب مهلت میدهید تا بامداد از قرة العین خویش ... مخلوط گشته فردا او را تسلیم نمایم
دیر بدست خود مسافر سفر عدم گردانم اعیان جواب آن زن را ... باتفاق مردم بجا معاودت نمودند ... اعتماد نمودند ...

کمالات نصاب سید نور الله ولد قاضی سید علی محمد نور الله مضجعهما وقایع و سوانح آن زمان
در عبارت رنگین و فقرات برجسته و تمکین نوک ریز خامه سحر پرداز از خود دشمن ساخته اند
که بانشاء علی عادلشاهیه مشهور است و نیز ملک الشعرای دکن میان نصرتی سوانح
و فتوحات علی عادلشاه را بنظم شیرین و قصاید نمکین بر محاوره آن زمان پرداخته
که بعلی نامه شهرت دارد بعد ازان تصنیفات مآب شیخ ابو الحسن ولد قاضی عبد العزیز
در صدد ضبط و شرح سوانح و حالات علی عادلشاهیان و بیان فقرات زمان اسکندر خان
که ختم طبقه عادلشاهیه است در آمده مدتها در آن تحقیق سعی ها بکار برده در اواخر مایه حادی
عشر تالیفی مشتمل بر جمیع سوانح و حالات و فتوحات عادلشاهیان پرداخته است اما روشن
باد که این هر دو نسخه یعنی محمد نامه ملا ظهور و مولف شیخ ابو الحسن کمیاب بلکه نایاب اند
با وجود تلاش هنوز بنظر نرسیده مگر قرطاس پاره چند نگاشته احوال و سوانح
ماضیه بطور مسودات بعضی رقم زده شیخ ابو الحسن و برخی نبشته ابراهیم اسد خانی و غیر آن
متفرقه منتشره غیر مربوط نزد این فقیر جمع آمده بودند درین ایام بعضی از دوستان باعث
باعث شدند که آن متفرقات منتشره را بقید ضبط در آورده ترتیب داده یک جریده
موجز اگر مرتب فرمایند احسن خواهد بود فقیر اولا این را شغل لاتحصیل و لایعنی
انگاشته از قبول آن کار سر باز زد آخر المطوق و اما السائل فلا تنهر بخاطر آورده چندی
خاطر را برین شغل گماشته ترتیب داده بود نظر ثانی بر آن نگذشته بود که دوسته نقل از آن
بر داشته شده و باطراف رفته بعد از چندی که امر از نظر ثانی بر آن نموده آمد در بعضی جا آنچه
بانقاط مناسب موند قلم کشیده شد و بعضی جا که بازدیاد شایستگی داشت از تاریخ فرشته و تذکره و خافی خان
و غیر آن بطریق ایجاز و اختصار بر آن افزوده آمد بعد از اتمام این موجز را که ریاض سلاطین آن بر
وفق جنان ثمان بر هشت بستان ترتیب کرده موسوم به بساتین السلاطین گردانیده شد امید از مطالعه
کنندگان ذوی الفتوت و نظر گذاران اولی المروت آنکه در حق محرر این موجز که فقیر حقیر محتاج لطف کریم و رحیم

وجودات معلوم و مشاهد او گردد و فنا و زوال عالم کون و فساد و ناپایداری دنیای بی بنیاد او را محقق
شود این معنی غالباً او را موریث ثابت در رجوع بسوی مبدا و موجب افسردگی عشق و محبت دنیای بی وفا
گردد و ایضاً چون ملاحظهٔ انجام سعادتمندان خجسته سیر و نیکو سیرتان فرخنده اثر کند و مطالعهٔ مآل شرارت شقاوت
پیشه و مفسدان ستم اندیشه نماید و نیکنامی فریق اول و قباحت و بدنامی گروه ثانی که بر صفحه روزگار
تا دامان قیامت باقی هست ببیند یقین است که این معنی او را از اجرا از طریق ناصواب تمرد و طغیان بسوی
صراط مستقیم اطاعت حکم و فرمان خواهد شد ازینجاست که اکثر از اماجد روزگار و اعاظم هر دیار درین فن
کتبها تالیف نموده اند و قدما درین تحقیق بسر برده جراید یادگار و دفاتر نامدار بر دامن روزگار گذاشته اند
بتشریح و تفصیل ماجرای رفتگان و وقایع گذشتگان باعث تنبیه پس آیندگان و ایقاظ ابنای نادان
و غافلان گشته اند جعل الله سعیهم مشکورا هم ازین قبیل است که درین بلده بیجاپور اولاً محمد قاسم فرشته در عهد سلطان
ابراهیم عادل شاه در سنه هزار و پانزده کتابی ترتیب داده موسوم بنورسنامه فرشته گردانیده و بگلشن ابراهیمی نیز
نامیده که مشهور و معتبر در چهار رکن عالم است که در آنجا اساس سخن را بر کمال تحقیق نهاده و بفصاحت و متانت
مطلب طرازی نموده است از ابتدای حکومت راجهای هند آغاز کرده تا بظهور شوکت اهل اسلام و استیلاء
غلبه اهل دین رسانیده و احوال سلاطین عالیمقدار اسلام که در چار دانگ هندوستان کوس سلطانی و طبل
فرمان روائی نواخته به تفصیل پرداخته و در مقالهٔ ثالث آن کتاب احوال حکام رؤسا و سلاطین دکن را شرح و بسط داده
و احوال بیجاپوریان در آنجا از ابتدای تسلط و سلطنت مجلس رفیع یوسف عادل شاه تا شطری از عهد ممدوح خود
ابراهیم عادل شاه ثانی شرح و بسط داده و در همین عهد همایون ابراهیم شاهی میر رفیع الدین شیرازی
درین بلده کتابی درین فن در سنه هزار و هفده تالیف نموده بتذکرة الملوک نامیده است که چیده چیده
احوال بقید ضبط در آورده است بعد ازان ملا ظهور ولد ملا ظهوری قاینی که منشآت سحر آیاتش مشهور و معتبر و مقبول
عالمیان است و اشعار بلاغت آثارش مطبوع و مرغوب سخنوران جهان است در عهد سلطان محمد عادل شاه
سوانح باقیهٔ عهد ابراهیمی و حالات و فتوحات و وقایع زمان همایون سلطان محمد عادل شاه بقید
ضبط در آورده موسوم بمحمد نامه گردانیده است بعد ازان در عهد علی عادل شاه ثانی سیادت مآب

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس گوناگون و ستایش از حد افزون مر صانعی را سزد که بقدرت کامله و صنعت بالغه خویش وجود انسان را خلعت و لقد کرمنا بنی آدم مخلع ساخته تاج انی جاعل فی الارض خلیفه بر سر نازپرورش گذاشت و درود نامحدود و تحیات نامحصور بر جان اقدس و روح مقدس خواجه کائنات و خلاصهٔ موجودات سید المرسلین رحمة العالمین محمد مصطفی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که واسطهٔ فیضان فیوضات از مبدار فیاض بتمامی موجودات و علت غائی ایجاد کافهٔ مخلوقات ذات شریف و عنصر لطیف اوست و بر آل اطهار و اصحاب اخیار او که اوتاد خیام دین و ارکان قصر ملت مبین اویند باد اما بعد بر ضمایر العام مشاعر حقایق و انان اخبار آگاه مخفی و محتجب نیست که علم محاضرات که بعلم تاریخ هم معتبر میشود از فنون شریفه و علوم لطیفه که محسوب و معدود میگردد از آن جهت است که اعظم فواید و اشرف منافع او حصول تنبیه است مر اهل غفلت را و مزید عبرت است ارباب خبرت را و عبرت و اعتبار خود از معروضات الهیه و مامورات سبحانیه است قوله تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه هرگاه کسیکه قاید توفیق پیش رو داشته باشد زمانی خاطر را از تفرقه گشتی جمع آورده تمه متوجه احوال پیشینیان گردد و بنظر عبرت در سرگذشت گذشتگان و ماجرای رفتگان نظر تامل فرماید هر آینه تصرف قدرت کامله خدای لاشریک و عمل صنعت بالغه فعال لما یرید در ذرات کائنات و افراد

الحمد لله رب العالمین

درین ایام نیک انجام حسب الفرمایش امراء معززین کرام و

جاگیرداران عظام و عهده داران ذوی الاحترام

دولت آصفی خلد الله ملکه نسخه

تاریخ بیجاپور

مسمی به

بساتین السلاطین

از ابتدای حالات عادلشاهیه تا انقراض سلطنت موصوف تالیف

مفخر المورخین و شیخ المتقدمین میرزا ابراهیم زبیری

در مطبع سیدی [illegible]

طبع آراسته گردید

تمت

فهرست تاریخ بیجاپور مسمی به بساتین السلاطین